تاریخ کامل ایران

از تأسیس سلسلهٔ ماد تا عصر حاضر

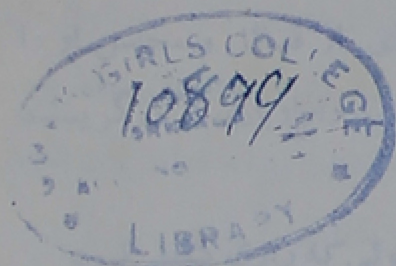
تألیف
دکتر عبدالله رازی

«چاپ سوم»



مشخصات کتاب

نویسنده	:	دکتر عبدالله رازی
مصحح	:	کاظم کاظم‌زادهٔ ایرانشهر
چاپ	:	چاپخانهٔ تابش
صحافی	:	مهر آئین
تعداد	:	۲۰۰۰ جلد
اندازه	:	۱۷×۲۴
کاغذ	:	۷۰ گرمی
تاریخ انتشار:		آبان‌ماه ۱۳۴۱



ناشر :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

یادی از دوست فقید دانشمند
عبدالله رازی



مرد مرادی نه همانا که مرد
مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
گنج زری بود در این خاکدان
کو دو جهان را بجوی میشمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند
جان و خرد سوی سموات برد
در سفر افتد بهمه ای عزیز
مروزی و رازی و رومی و کرد

« رودکی »

درشب بیست وسوم اردی بهشت ماه ۱۳۳۴ مطابق باشب بیست ویکم رمضان ۱۳۷۴ دوست قدیم دانشمند **عبدالله رازی** وکیل درجه یك دادگستری و مدیر روزنامهٔ **آزادی شرق** درسن شصت سالگی دراوشان بمرض سکتهٔ قلبی در گذشت وجسد اورا بطهران آوردند ودربقعهٔ ابن بابویه درجوارشهداء سی‌ام تیردفن کردند وازطرف کانون و کلاء دادگستری مجلس ترحیمش درمسجد مجد منعقد گشت و حضرت علامه کمالی سبزواری درآخر مجلس شمه‌ای از فضائل و محاسن او را برشمرد ودرروزهفت اونیزدوستانش برسرتربت‌اورفتند وازاویادی کرده گریستند وازپی کارخویش رفتند وتمام شد :

سرخُمه کردند سرخ و کبود — توگوئی که رازی بگیتی نبود

اما این رهی که قرب سی‌سال بااو دوست وندیم و حریف حجره و گرمابه و گلستان بوده‌ام وازمعلومات سرشاروافاضات آن نویسنده وشاعر وخطیب وحکیم وعارف عصر بهره‌ها برده‌ام ، دریغ آمدم که رازی سراپا مهرومحبت وعلم ومعرفت

که تمام عمرخود را وقف‌خدمت بنوع وانجام حوائج خودی و بیگانه ، آشنا و ناشناس ورهگذر کرده بودباین‌زودی ازخاطر آشنایان ویاران‌وشاگردان ومریدانش محوشود ومصداق: **ازدل برود هرآنکه ازدیده برفت** بظهورپیوندد - حال‌آنکه شرط مروت ومردمی است که بیش ازاینها ازطرف‌آشنایان ودوستانش حق شناسی وقدردانی شود .

من بنده بنوبه وسهم خود هم اکنون مختصرشرح حال وافکار وعقائد اورا دراینجامینویسم وابیاتی را که درماده تاریخ فوتش گفته‌ام (ومورد پسند اساتید فن واقع شده) همچنین غزلی از خود او درآخر مینگارم و امیدوارم موفق شوم بقیهٔ تألیفاتش را چاپ کنم تاسالیان درازنام اوازصفحهٔ روزگار و خاطراهل دانش و حال محو نگردد - وآثاری از او در این کهنه رباط‌باقی ماند .

نام پدرش **حاج میرزاابراهیم** و همدانی الاصل ساکن طهران واز سالکان طریق و از پیروان **حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری** از عرفـای نامی معـاصر ناصرالدین شاه قاجاربوده‌است - وپس ازفوت مرشدش شکسته دل درخانه منزوی میشود وبه‌تزکیهٔ نفس وتهذیب اخلاق میپردازد - تاشبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری رامی‌بیند وتنهائی وتنگدلی خوددرادرمیان میگذارد، وازاوچاره میجوید شوشتری باودستور میدهد که خدمت **حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی** برسد وباوسرسپارد - مرحوم رازی میگفت من طفل بودم و سحرگاهان دیدم که پدرم شتابان ازخانه بدرشد وبعدها ازخودش شنیدم که هنوز هوا تاریك بوده که بخانهٔ صفی علیشاه میرود همینکه دق‌الباب میکند می‌بیند که صفی علیشاه شخصاً دررامیگشاید وتبسم کنان میفرماید « تابتوامرنکردند پیش من نیامدی » بهرحال خوش‌آمدی ورازی که بمرحوم صفی‌علیشاه ارادت مخصوص داشت این گفته را حمل بر کرامت اومیکرد .

باری عبدالله رازی درسال ۱۲۷۳ شمسی درطهران متولد میشودوپس ازچند

سال اورا بمدرسهٔ آلیانس میگذارند ودرآنجا دورهٔ مدرسه راتمام میکند و زبان فرانسه رامیآموزد وضمناً درخدمت پدرمقدمات عربی ونکات عرفانی رافرامیگیرد ووارد خدمت وزارت مالیه ومأمور گمرك سیستان میشود وسالی چند درآنجابوده ضمناً مشغول مطالعهٔ کتب عرفانی شده‌ومصاحبه بااهل حال راآغازمیکند تااینکه ناگهان مجذوب وپریشان حال میشود وبهامان میرود که برسر مزارشاه نعمةالله ولی معتکف شود وپدرش مطلب رادرك میکند وبوسائلی اورا منصرف میسازد .

پس عازم هندوستان‌ودرکلکته بامساعدت بعضی ازبازرگانان ایرانی مشغول تحصیل میشود وزبان انگلیسی میآموزد وسپس بقاهره میرود وچند سال درآنجا بکار تحصیل و تدریس اشتغال داشته ودر مدارس قـاهره زبان و ادبیات عربی و فرانسه وعلم حقوق و فلسفه را میآموزد وبپاریس‌رفته درعلم حقوق امتحان داده‌و موفق بدریافت لیسانس وبه‌مصر برمیگردد و **مجلهٔ سودمند** را بزبان فارسی‌منتشر میسازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۵ شمسی بود که بامن (درآنزمان در شیراز کتابخانه و قرائتخانهٔ آدمیت را داشتم) شروع بمکاتبه ونمایندگی مجلهٔ **سودمند** را بمن واگذار کرد و منهم نمایندگی روزنـامهٔ آدمیت را در مصر بـآنمرحوم واگذار کردم چند سالی سودمند منتشرشد و بعدها نام مجله به **رستاخیز** ودرآخر به **عصرپهلوی** تبدیل یافت ـ ومکاتبه فیمابین چندسال ادامه‌داشت ومقالاتی ازمن در عصر پهلوی درج شد تا بسال ۱۳۰۷ که بقصد طهران رهسپار بـوشهر شدم واز راه خوزستان بطهران آمدم و آنچه بخاطر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران‌آمد و یکدوروز پس از ورودش باتفاق یکی از دوستان‌شیرازی بدیدنش رفتم ـ آنروز از بام تا شام درخدمتش بودم واز همه گونه مباحث‌مذهبی سیاسی ـ اجتماعی وتاریخی در میان‌آمد وقلباً فریفتهٔ مقام فضل و دانش و احاطه وتبحراو درملل‌ونحل‌وفلسفه‌وتاریخ‌شدم‌وباو ارادت‌پیدا کردم واین‌همان‌ارادتی‌بود که تا دوشب قبل ازوفاتش که درخدمتش میبودم در ارکان‌آن خللی راه نیافت.

که تمام عمرخود را وقف خدمت بنوع وانجام حوائج خودی و بیگانه ، آشنا و ناشناس ورهگذر کرده بودباین زودی ازخاطر آشنایان ویاران وشاگردان ومریدانش محوشود ومصداق: **ازدل برود هرآنکه ازدیده برفت** بظهورپیوندد - حال آنکه شرط مروت ومردمی است که بیش ازاینها ازطرف آشنایان ودوستانش حق شناسی وقدردانی شود .

من بنده بنوبه وسهم خود هم اکنون مختصرشرح حال وافکار وعقائد اورا دراینجامینویسم وابیاتی را که درماده تاریخ فوتش گفته‌ام (ومورد پسند اساتید فن واقع شده) همچنین غزلی از خود او درآخر مینگارم و امیدوارم موفق شوم بقیهٔ تألیفاتش را چاپ کنم تاسالیان درازنام اوازصفحهٔ روزگار و خاطراهل دانش و حال محو نگردد - وآثاری از او در این کهنه رباط باقی ماند .

نام پدرش **حاج میرزاابراهیم** و همدانی الاصل ساکن طهران واز سالکان طریق و از پیروان **حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری** از عرفـای نامی معـاصر ناصرالدین شاه قاجاربوده‌است - وپس ازفوت مرشدش شکسته دل درخانه منزوی میشود وبه‌تزکیهٔ نفس وتهذیب اخلاق میپردازد - تاشبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری رامی‌بیند وتنهائی وتنگدلی خودرادرمیان میگذارد، وازاوچاره میجوید شوشتری باودستور میدهد که خدمت **حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی** برسد وباوسرسپارد - مرحوم رازی میگفت من طفل بودم و سحرگاهان دیدم که پدرم شتابان ازخانه بدرشد وبعدها ازخودش شنیدم که هنوز هوا تاریك بوده که بخانهٔ صفی علیشاه میرود همینکه دق‌الباب میکند می‌بیند که صفی علیشاه شخصاً دررامیگشاید وتبسم کنان میفرماید « تابتوامر نکردند پیش من نیامدی » بهرحال خوش آمدی ورازی که بمرحوم صفی علیشاه ارادت مخصوص داشت این گفته را حمل بر کرامت اومیکرد .

باری عبدالله رازی درسال ۱۲۷۳ شمسی درطهران متولد میشودوپس ازچند

سال اورا بمدرسهٔ آلیانس میگذارند ودرآنجا دورهٔ مدرسه راتمام میکند و زبان فرانسه رامیآموزد وضمناً درخدمت پدرمقدمات عربی ونکات عرفانی رافرامیگیرد ووارد خدمت وزارت مالیه ومأمور گمرك سیستان میشود وسالی چند درآنجابوده ضمناً مشغول مطالعهٔ کتب عرفانی شده‌ومصاحبه بااهل حال راآغازمیکند تااینکه ناگهان مجذوب وپریشان حال میشود وبهامان میرود که برسر مزارشاه نعمةالله ولی معتکف شود وپدرش مطلب رادرك میکند وبوسائلی اورا منصرف میسازد.

پس عازم هندوستان‌ودرکلکته بامساعدت بعضی ازبازرگانان ایرانی مشغول تحصیل میشود وزبان انگلیسی میآموزد وسپس بقاهره میرود وچند سال درآنجا بکار تحصیل و تدریس اشتغال داشته ودر مدارس قاهره زبان و ادبیات عربی و فرانسه وعلم حقوق و فلسفه را میآموزد وبپاریس‌رفته درعلم حقوق امتحان داده‌و موفق بدریافت لیسانس وبمصر برمیگردد و **مجلهٔ سودمند** را بزبان فارسی‌منتشر میسازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۵ شمسی بود که بامن (درآنزمان در شیراز کتابخانه و قرائتخانهٔ آدمیت را داشتم) شروع بمکاتبه ونمایندگی **مجلهٔ سودمند** را بمن واگذار کرد و منهم نمایندگی روزنامهٔ آدمیت را در مصر بآنمرحوم واگذار کردم چند سالی سودمند منتشرشد و بعدها نام مجله به **رستاخیز** ودرآخر به **عصرپهلوی** تبدیل یافت - ومکاتبه فیمابین چندسال ادامه‌داشت ومقالاتی ازمن در عصر پهلوی درج شد تا بسال ۱۳۰۷ که بقصد طهران رهسپار بوشهر شدم واز راه خوزستان بطهران آمدم و آنچه بخاطر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران‌آمد و یکدوروز پس از ورودش باتفاق یکی از دوستان‌شیرازی بدیدنش رفتم - آنروز از بام تا شام درخدمتش بودم واز همه گونه مباحث‌مذهبی سیاسی - اجتماعی وتاریخی در میان‌آمد وقلباً فریفتهٔ مقام فضل و دانش و احاطه وتبحراو درملل‌ونحل‌وفلسفه‌وتاریخ‌شدم‌وباو ارادت‌پیدا کردم واین‌همان‌ارادتی‌بود که تا دوشب قبل ازوفاتش که درخدمتش میبودم در ارکان‌آن خللی راه نیافت.

عقاید مذهبی او

عبدالله رازی مردی موحد و مسلمان و درعین حال دارای مشرب عرفان واز معتقدان صمیم **حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب**[٤] بود واز میان شعرا ایمان راسخ بحضرت مولوی معنوی وخواجه حافظ وسعدی داشت وهمیشه بحث ما دراین بود که آیا مولوی ازحیث مقامات عرفانی بالاتر است یا حافظ ـ ومن مولوی را ازحیث عرفان ترجیح میدادم وحافظ را ازحیث شعر، ولی او حافظ را ازهر دو جهت رجحان میداد و عقیده داشت کـه مولوی بمقام رفیعی از عرفان رسیده ولی درآنجا متوقف شده در صورتیکه حافظ بدانمقام سر فرود نیاورده و بالاتر رفته تا بمقام رفیع قلندری رسیده است .

از میان عرفاء معاصر بمرحوم حـاج ملاسلطانعلی گنابادی بعلت فضل و دانش او وبمرحوم صفی‌علیشاه ازلحاظ رندی و حال او ارادت میورزیـد و کتاب زبدة الاسرار و اغلب ابیات دیوان صفی‌علیشاه را حافظ بود .

مختصر رازی عارفی عاشق پیشه بود که از قنطرهٔ مجاز گذشته وبذروهٔ حقیقت وصلح کل با شیخ وبرهمن پیشه کرده بود ، بنابراین با اهل مجاز و باصطلاح با « قشریون » خوب نبود واز گفتار و کردار آنان انزجار داشت ومیگفت حق‌تعالی انبیاء را برای اصلاح امور اجتماعی وایجاد محبت واخوت درمیان نوع بشر فرستاده است ولی غالب پیروان ادیان بکلی عکس آنرا اختیار وعمل کرده‌اند واز هزاران اند کی بدرك حقیقت نائل آمده ومقصود پیمبران را دانسته وعمل کرده‌اند الخ»

معلومات او

زبان فرانسه وعربی را بحد کمال میدانست وبادبیات این دو زبان تسلط کامل وکافی داشت ودر نظم ونثر آنها مطالعه و غور ودقت بعمل آورده بود و اشعار زیادی از ادباء وشعراء مشهور عرب وفرانسه ازحفظ داشت ودر میان شعراء عارف مشرب عرب ـ بابن فارض بیش ازهمه علاقمند و غالب اشعار عاشقانه و عـارفانهٔ او را حافظ بود ـ زبان انگلیسی را میخواند و مینوشت وبدان تکلم میکرد ـ چنانکه ذکر شد از دانشگاه فـرانسه لیسانسیه در حقوق بود ودرعلم تاریخ وفلسفه وحقوق بسیار مطالعه کرده بود شعر کم میگفت ولی خوب میگفت وبسبك کلاسیك ومراعات اصول وزن وقافیه ومعنی میسرود.

سابقاً هر وقت شعری میگفت در کاغذ پاره‌ای مینوشت و برای من ویکی دو نفر دیگر میخواند وسپس بدور میانداخت تا در سنوات آخر عمرش باصرار من چند غزل واشعار دیگر خود را دردفترچهٔ بغلی مینوشت و گاهی درمجالس انس میخواند که هم اکنون موجود است .

تألیفات او

رازی بعلت گرفتاری زیاد وعدم بضاعت که اورا ناگزیر در قبول دعاوی اشخاص وطرح آنها در دادگستری و خدمت در ادارهٔ کل آمار کرده بود باهمهٔ میل واشتیاق وقدرتی که برای تألیف داشت چندان موفق بنوشتن کتاب نشد . وعلاوه بر مجلات سودمند و رستاخیز و عصر پهلوی و روزنامهٔ آزادی شرق که در مصر و طهران مینوشت ـ هفت جلد کتاب ورسالهٔ کامل ودوجلد ناتمام از او باقیمانده که ذیلا شرح داده میشود :

۱ ـ **تاریخ کامل ایران :** که در ادارهٔ کل آمار برای شاگردانش دیکته کرده بود وبعداً باصرار بنده وآقای حاج محمدحسین اقبال جداگانه چاپ شدو در اندك زمانی فروش رفت ونایاب گردید که هم اکنون به سرمایهٔ شرکت نسبی اقبال تجدید چاپ شده است .

۲ ـ **تاریخ مختصر ایران :** که آنهم چاپ ونایاب شده.

۳ ـ **آئین زردشت :** عبارت از شرح حال وآئین زردشت است وازروی اصول و مبانی تحقیقات اروپائی ودر مصر چاپ شده است .

٤ ـ **علم عروض رازی :** این کتاب را دراواخر عمر مینوشت ومقدمهٔ آنرا پاك نویس کرده بود ویکهفته قبل ازفوتش برای من خواند امیداست کتاب راتمام کرده باشد تا بتوانیم چاپ کنیم .

٥ ـ **دیوان اشعار :** اگر چه کم است ولی هرچه هست باید جمع آوری وچاپ شود .

٦ ـ **نارنج مفقود :** پیسی است اخلاقی واجتماعی ازتألیفات او که درطهران مکرر نمایش داده شده .

۷ـ **وجدان :** پیسی‌است اخلاقی ازتألیفات ویکتورهو گو که ترجمه کرده و در طهران نمایش داده شد .

۸ ـ **منطق رازی :** کتاب نا تمام است .

۹ ـ **داستان تاریخی خوارزمشاهیان** ناتمام است .

مرحوم رازی بپاس خدماتی که در ادارهٔ کل‌آمـار انجام داده بود در سال ۱۳۲۰ از طرف اعلیحضرت رضاشاه فقید موفق بدریافت نشان علمی درجـه اول همایون شده بود.

مسلك سیاسی و اجتماعی او

مرحوم‌رازی در عین درویشی و گـوشه‌گیری وداشتن افکار بلند عرفانی و فلسفی ، مردی وطن‌پرست و ایران دوست بود وبسیار شائق بود که ازراه حزب وجمعیتی که متکی‌به بیگانان نباشد خدمتی بزاد بوم خویش بکند اینستکه در سال ۱۳۲۱ وارد حزب قیام که خود از مؤسسین‌آن بود شد ونگارنده را نیزتشویق بورود آن حزب کرد و این حزب تاسال ۱۳۲۵ برقرار بود وپس‌ازچند ماه که ازتأسیس آن گذشت بنابه پیشنهاد بنده به « حزب‌احرارایران » موسوم گشت وآزادیخواهان مشهوری‌مانند مرحوم حاج میرزا ابراهیم معبودی قمی و آقای کمالی سبزواری و آقـای سید ابوالقاسم موسوی ـ مرحوم شمس‌زنجانی ـ آقایان دکترمیر سیاسی، دکتروزیری دکتر مسنن ومرحوم معین‌الدین طیار وغیر هم درآن‌عضویت داشتند خدماتی‌انجام داد که در اینجا مجال ذکر نیست ـ وپس از انحلال حزب مرحوم رازی منویات خاطر وآرزوهای قلبی خود را برای ترقی کشور وآسایش مردم ازراه نشرروزنامهٔ آزادی شرق (چندسال منتشرمیشد) درمعرض افکار میگذاشت وماحصل عقیدهٔ او این بود که ایران باید دارای حکومت سوسیالیستی سلطنتی باشد ونمایندگان حقیقی ملت قوانینی وضع کنند که ثروت در مملکت تعدیل و حداقل زندگی و بهداشت‌وفرهنگ‌برای‌عموم مردم تأمین وبرقرار شود ـ رژیم‌های غیر سلطنتی را برای ایران مضر میدانست .

رازی در سال ۱۳۱۲ ازدواج کرد و شش فرزند داشت که دو از آن درطفولیت فوت شدند و هم اکنون چهار پسر از او باقیمانده که سن ارشد آنها دوازده و کوچکترین چهار سال است و نام آنها بترتیب سن : علی ـ عباس ـ عبدالرزاق وعبدالحمید میباشد .

رازی پس از پنجاه سال رنج ومشقت از مال دنیا چیزی جز مقداری کتاب ندارد و اگر بخواهند دیون اورا بپردازند ناچار باید مختصر اثاث‌البیت و کتابهای او را بفروشند ودر اینصورت عوائد فرزندان صغیرش درماه ۲۵۰۰ ریال حقوق بازنشستگی آنمرحوم خواهد بود !

محمد حسین آدمیت ـ سالك شیرازی

مادهٔ تاریخ فوت دوست دانشمند عبدالله رازی همدانی که در شب ۲۳ اردی بهشت ۱۳۴۴ (شب ۲۱ رمضان) جهان فانی رابدرود گفت

در شب قتل حیدر کرار ... ماحی جور وحامی اصرار

شاه مردان و مظهر خوبان ... شافع شیعیان بروز شمار

بیست وسوم زماه دوم سال ... ماه صوم وصلوة وفصل بهار

یار دیرین سالك مضطر ... **رازی** پاکباز مهر شعار

شصت سالی ززندگی پیمود ... ناگهان ترك یار گفت ودیار

جام وصلی چشیدازکف دوست ... سربکف هشته رفت ازپی یار

دورآخر رسید زد جامی ... ازکف ساقی پری رخسار

شد بجنت بجانب کوثر ... می صافی کشید صوفی وار

سالك ازهجر اوبآتش غم ... سخت بربادداده صبروقرار

بود درفکر گفتن تاریخ ... کزچمن آمداین ندا زهزار

یك بیفزا بمصرع وبرگو

رفت رازی بدکهٔ ابرار

۱۳۴۴

محمد حسین آدمیت

غزلی است ازمرحوم عبدالله رازی همدانی
متخلص به‌رازی

بهل فضائل یونان و حکمت سقراط
که ماجرای خرد را کهن بگشت بساط

گریست دوش ببالین من طبیب وبگفت
دوای عشق نباشد بدفتر بقراط

بیا بیا که فلاطون بخانهٔ خمار
گرو گذاشت بساط و برون بشد بنشاط

کتاب دهر نظر کن نه شرح اقلیدس
خطی بخوان که نوشته‌است بر رخش خطاط

تمام عیب که بینی ز نقص فکرت ماست
وگرنه نقص ندارد بنای کهنه رباط

نهان بخدمت مردم شتاب و در ظاهر
ببر ز خلق و بکن عهد خویش را اسقاط

چگونه چشم ببهبود کار باید داشت
در آن خرابه دیاری که خر بود خراط

بهوش باش و براعمال خویش غره مشو
که نیست زهدوعبادت در آن طریق مناط

یکی دعای سحر خواند ورفت قعر جحیم
یکی بمیکده خسبید و شد دلیل صراط

بآفتاب جمال تو پی برد **رازی**
اگر بچشمهٔ خورشید پی برد وطواط

فهرست مطالب

قسمت اول

شمارهٔ فصول	موضوع	شمارهٔ صفحه
یادی از مؤلف		
داستانهای ملی		۱
مقدمه :	نظر کلی بتاریخ ایران	۱٤
فصل اول :	سلطنت مادها	۱۷
فصل دوم :	سلسلهٔ هخامنشی	۲۰
جهانداری هخامنشی‌ها	(تشکیلات ، مذهب ، صنایع و آثار)	۳٤
فصل دوم :	اشکانیان	٤۲
جهانداری اشکانیان	(تشکیلات ، مذهب ، صنایع دورهٔ اشکانی)	۵۱
فصل سوم :	ساسانیان	۵۵
نظری بعربستان		۸۷
مذاهب درایام ساسانیان		۱۰٤
جهانداری ساسانیان	(تشکیلات ، لشکر ، مالیات ، امور قضائی ، اوضاع اجتماعی وغیره) .	۱۱۲
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان		۱۳۵

قسمت دوم

باب اول :

وقایع عمدهٔ ایران از صدر اسلام تا حملهٔ مغول

فصل اول :	اقدامات ایرانیان درقرون اولیهٔ اسلام	۱۳۸
فصل دوم :	آئین‌های مختلف ، مذاهب ، مشربهای فلسفی - ادبیات در قرون اولیه اسلام	۱٤۳
فصل سوم :	طاهریان ، بنی‌دلف ، علویان	۱٦٤
فصل چهارم :	صفاریان	۱٦۸
فصل پنجم :	سامانیان	۱۷٤
فصل ششم :	آل زیار وآل‌بویه	۱۷۹

شمارهٔ فصول موضوع	شمارهٔ صفحه
فصل هفتم : غزنویان	۱۹۰
فصل هشتم : سلجوقیان واتابکان	۱۹۵
فصل نهم : اسمعیلیان	۲۱۲
فصل دهم : غوریان	۲۱۷
فصل یازدهم : خوارزمشاهیان	۲۲۰
فصل دوازدهم : ادبیات وعلوم وصنایع و آثار ایرانیان درزبان تازی	۲۲۵
فصل سیزدهم : ائمهٔ اثنی‌عشری و دانشمندان بزرگ شیعه تاحملهٔ مغول	۲۶۲
فصل چهاردهم : ادبیات فارسی	۲۷۲
فصل پانزدهم : نثرفارسی	۲۸۸
فصل شانزدهم : صنایع مختلفه ازبدو اسلام تاحملهٔ مغول	۲۹۲
فهرست امراء و ملوك مهمترین سلسله‌هائیکه در نقاط مختلف ایران اززمان مأمون الی مستعصم حکمرانی کرده‌اند.	۲۹۷
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازقرن دوم هجری تا حملهٔ مغول	۳۰۱

باب دوم :

ازحملهٔ مغول تا صفویه

فصل اول : تاخت وتازمغول	۳۰۵
فصل دوم : ایلخانیان(اخلاف چنگیز که‌درایران سلطنت کرده‌اند) ،قراختائیان	۳۱۸
فصل سوم : جلایریان ، مظفریان ، سربداران ، آل کرت ، اتابکان لرستان	۳۳۴
فصل چهارم : علوم وادبیات در دورهٔ مغول	۳۴۵
فصل پنجم : تیموریان	۳۶۳
فصل ششم : قراقویونلو وآق قویونلو	۳۷۴
فصل هفتم : علوم وادبیات در دورهٔ تیموریان	۳۷۹
فصل هشتم: صنایع ایران ازآغازحملهٔ مغول تاتأسیس سلسلهٔ صفویه	۴۰۰
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازحملهٔ مغول تاصفویه	۴۰۴

باب سوم :

از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

فصل اول : صفویه	۴۰۷
فصل دوم : سلطنت سلطانحسین وفتنهٔ افغان وانقراض سلسله صفویه	۴۲۹
فصل سوم: نادرشاه افشار واعقاب وی	۴۳۷
فصل چهارم : کریمخان زند وجانشینان او	۴۴۸

شمارهٔ فصول موضوع	شمارهٔ صفحه
فصل پنجم : علوم وادبیات ازدولت صفویه تاتأسیس سلسلهٔ قاجاریه	٤٥٩
فصل ششم : صنایع دورهٔ صفویه	٤٧٢
فصل هفتم : سلسلهٔ قاجار	٤٧٨
فصل هشتم : انقلاب ایران واستقرارمشروطیت	٥٢٨
فصل نهم : ادبیات دورهٔ قاجار	٥٦٧
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازصفویه تاانقراض سلسله قاجار	٥٨٧

باب چهارم :

عصر جدید

مقدمه	٥٩٠
فصل اول : پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی	٥٩٨
فصل دوم : والاحضرت ولایتعهد عظمی	٦٠٨
فصل سوم : تشکیل ارتش ایران واستقرارامنیت	٦١٤
فصل چهارم : اصلاحات مالی واقتصادی	٦٢٠
فصل پنجم : تسطیح طرق وشوارع وایجاد راه‌آهن	٦٤٧
فصل ششم : پست ، تلگراف وتلفون	٦٥٥
فصل هفتم : تعلیم وتربیت درعصرحاضر	٦٦٣
فصل هشتم : حفظ زبان فارسی ، نگهداری آثارملی وتجلیل ازبزرگان	٦٧٥
فصل نهم : ادارات ومؤسسات مختلفه	٦٨٢
فصل دهم : حقوق زنان ونهضت بانوان	٦٩٤
فصل یازدهم : اصلاحات قضائی	٧٠٠
فصل دوازدهم : روابط ایران بادول خارجه ووقایع داخلی	٧٠٧
فهرست مهمترین وقایع واصلاحات عصرحاضر	٧١٨

لطفاً به‌یادآوری زیر توجه فرمائید :

شمارهٔ ٥ فصل ازباب چهارم (ازفصل چهارم تا فصل نهم) طبق چاپ دوم اشتباه چاپ شده وبشرح زیرهمانطور که ضمن فهرست تصحیح گردیده‌اصلاح میگردد :

غلط	صحیح
فصل پانزدهم	فصل پنجم
فصل شانزدهم	فصل ششم
فصل هفدهم	فصل هفتم
فصل هیجدهم	فصل هشتم
فصل نوزدهم	فصل نهم

داستانهای ملی

گذشته‌ازتاریخ حقیقی ایران باستان که شرح آن خواهدآمد ایران دارای یك گونه تاریخ افسانه مانند است که منشأقسمت اعظم آن اززمانهای بسیارقدیم است وشاید همان تخیلات راجع بارباب انواع باشد که بصورت تاریخ و اعمال پادشاهان وپهلوانان درآمده است . این وقایع ونقل قولها را داستان ملی ایران نامندو **فردوسی** شاعربزرگ **طوس** آنرابنظم درآورده‌و**شاهنامه** را که بزرگترین شاهکار رزمی است ازخود بیادگار گذاشته است . غیرازشاهنامه که مأخذآن شاید کتاب خداینامه واقوال دهقانان ودانشمندان زردشتی بوده است دراوستا وادبیات پهلوی هم درشرح این وقایع‌داستانی، مطالبی‌نگاشته شده ودربعضی موارد روایاتی که دراین کتب‌مذکوراست باماخذی که فردوسی دردست‌داشته اختلافاتی مشاهده می‌شود . شرح این وقایع وتحقیق دراین موضوع ازحدوداین تألیف خارج است ولی برای اینکه ازیك چنین موضوع مهمی بکلی‌صرف نظر نشده باشد چند سطری دراین خصوص نگاشته می‌شود .

درشاهنامه ازپادشاهان ایران‌باستان چهارسلسله ذکرشده است: پیشدادیان، کیانیان ، اشکانیان و ساسانیان ـ وقایعی که راجع به‌دوسلسلهٔ پیشدادی و کیانی نقل شده تقریباً افسانه است ؛ وهم محتمل است زیربعضی ازاین افسانه‌ها حقایق تاریخی پنهان باشد، تاریخ اشکانیان درشاهنامه تااندازه‌ای تاریخ واقعی است ولی فقط چنداسم ازسلاطین‌آن سلسله راشمرده وذکری ازوقایع مهمی که درزمان‌آنها رخ داده نکرده است . قسمت چهارم یعنی‌آنچه مربوط بساسانیان است مطابق با تاریخ است بدینمعنی که اسامی پادشاهان صحیح است ویکی بعد ازدیگری ذکر

شده ولی وقایع زندگانی آنهاخاصه آنچه مربوط باولین پادشاهان آن سلسله است مخلوط بافسانه میباشد.

پیشدادیان

اولین پادشاه پیشدادی «**کیومرث**» است که در کوهها منزل داشت وخودواتباعش پوست پلنگ می‌پوشیدند ـ این پادشاه حیوانات رابخود رام کرده و با دیوان بجنگید ودر جنگ باآنان پسرش **سیامك** کشته شد. کیومرث پس ازسی سال سلطنت رحلت کرده ونوه‌اش هوشنگ جای او نشست.

در روایات پارسی آمده که در ابتدا دوموجود خلقت، شد یکی **کیومرث** اولین آدم ودیگریك گاو نر. درشش هزار سال اول خلقت این دو موجود درعین آسایش زندگانی کردند تااینکه قوهٔ خیر وشرمخلوط گردید ودنیای کنونی پدید آمد کیومرث سی‌سال هم دراین دنیابسربرد وسپس رحلت نمودو گاونرهم درهمان اوقات بمرد. روح این حیوان فرشتهٔ موکل حیوانات چرنده گردید وازجسدش انواع نباتات بروئید. ازجسد کیومرث هم اولین زوج انسان (ماشیا و ماشیانا) پدیدگشت ـ قوهٔ شربراین زوج مستولی گردید وشروع کردند بدروغ و ناسزا گفتن ـ موجودات سماوی آتش رابرای آنها آوردند وطرزاستعمال آنرا بدیشان بیاموختند ـ برای خود تبری ازآهن ساختند وبادرختانی که‌می‌افکندندکلبه‌ای بنا نمودند.

از ماشیا وماشیانا هفت زوج بوجود آمد که یکی ازآنها سیامك وسیامکی است. ازاینها «فرواك وفرواکین» بدنیاآمد. ازاین ازدواج هم پانزده زوج دیگر بوجود آمد که اجداد پانزده نوع انسانند. برحسب این روایـات اولین پادشاه پیشدادی «هوشیانغا» (هوشنگ) می‌باشد که بردیوان حکمفرمائی داشت.

بموجب شاهنامه **هوشنگ** نوهٔ کیومرث‌است وچهل سال سلطنت کرده‌آتش را اواختراع وبیادگارآن جشن «سده» رابرقرار کرد پس از اوپسرش **طهمورث** معروف به«دیوبند» جانشین او گشت ودیوان راتهدید بقتل کرد تا باو نوشتن سی زبان رابیاموزند. گویند تمدن در زمان او پیشرفت کرد، بمردم فن پشم ریسی

تغذیهٔ حیوانات اهلی باکاه وحبوبات، پرورش مرغ وخروس رابیاموخت ــ وزیر او **شدسپ** که مرد متدینی بود نمازصبح وعصررا بر قرار کرد . بروایت **بندهش** درزمان او اهالی در اطـراف زمین منتشر گشتند و آتش پرستی معمول گردید . ساختن قصر **مرو** وقلعهٔ **اصفهان** منصوب بهاوست .

طهمورث سیسال سلطنت کرد و پس از او **جمشید** که معروفترین پادشاه داستانی ایران است برجای وی نشست‌بعضی بخطا جمشید را **سلیمان** میدانندولی دانشمندانی مانند **ابن مقفع** ثابت کرده‌اند که‌این نظریه اشتباه محض‌است‌چه‌بین جمشید و سلیمان سه هزار سال فاصله است . اسم این پادشاه **«جم»** است و شید بمعنی درخشان، صفتی‌است که بر آن اسم اضافه شده . بعضی بر آنند که جمشید همان **«یاما»** است که درافسانه‌های هندو بدان‌اشاره شده و«یاما» یا **«ییما»** که در **اوستا** مذکور است یکی است در این کتاب ذکر شده که « ییما » پسر **« وی وان‌ها ا »** می‌باشد و در روایات پارسی آمده که در عهد جمشید نه مرض بوده است ، نه مرگ ، نه گرسنگی و نه تشنگی ، مردم بقدری زیاد شدند که لازم‌آمد زمین را سه مقابل وسعت اولش توسعه دهند . همچنین گویند جمشید دائماً با **اهورامزدا** ملاقات میکرده ولی نبوت را که باو پیشنهاد شد بجهاتی قبول‌نکرد[۱] درشهنامه، جمشید یکی از پادشاهان بزرگ است که هفتصد سال سلطنت نمود . نه فقط بر نوع انسان سلطنت داشت بلکه دیوان، پریان، وپرندگان تحت اقتدار او بودند . استفاده ازحیوانات ، استعمال اسلحه وفن ریسندگی‌را اوبمردم‌بیاموخت. طبقات نظامی ، روحانی ، زارعین واهل حرفه را او تأسیس کرد ، همچنین‌دیوها را مجبور بمعماری نمود ، استعمال فلزات ، احجار کریمه ، عطروادویه رامعمول کرد . کشتی‌ها بساخت ، وتخت او در هرجا که جمشید می‌خواست از روی هوا میرفت . جشن نوروز را اومقرر داشت .

راجع بخاتمهٔ سلطنت جمشید دو روایت است یکی در **«وندیداد»** و دیگر در **«یشت»** طبق روایت اول اهورامزدا جمشید را آگاه ساخت که زمستان سختی

۱ــ بناهای عظیم«فارس» را که ازآثار«هخامنشیان»است بدین پادشاه منسوب داشته‌اند.

درپیش‌است وتمام چمنها و دشتها که چراگاه حیوانات است پرازبرف خواهدشد. بنابراین جمشید بر حسب امر اهورامزدا باغی برای خویش ترتیب داد و انواع نباتات وحیوانات و نژاد انسان و غذاهای مختلف وآتش را درآنجا با خود برد. طبق روایت **«مینوخرد»** آن پادشاه درآنجا خواهد ماند تا اینکه باران عالم را خراب کند سپس ازآنجا خارج خواهد شد ومجدداً زمین را آبادخواهد کرد.

اما طبق روایت **«یشتها»** که فردوسی هم آنرا نقل کرده جمشید در آخر کار بخود مغرور گردیده دعوی خدائی کرد و خواست او را بپرستند . از این‌سبب فرّ ایزدی از او دور گشت‌وممکلتش در دست **ضحاك** افتاد.

ضحاك همان« **اژهی دهاك** » یا اژدهائی است که‌در **اوستا** مذکوراست و دوماری را که گویند بر روی دوش او بوده اشاره باژدهای سه سر افسانه‌های آریائی‌است و ازاین سبب گفته‌اند **ضحاك** دارای سه‌سر، سه دهان وشش چشم‌بوده است . مادرش مستقیماً ازاخلاف **اهریمن** است وهزار سال در ایران‌سلطنت کرد. ضحاك معروف به **بیوراسب** یعنی صاحب ده‌هزاراسب است.

برحسب روایت **فردوسی** ضحاك عرب بوده وظلم وجور پیشه کرده است . آلت دست اهریمن گشت و مردم را ازنبات‌خواری بخوردن گوشت واداشت. برای تغذیهٔ دوماری که از بوسهٔ اهریمن برروی دوش او درآمده بود هرروز مغزانسان بکار میبرد در **گرشاسب نامهٔ اسدی** آمده که **جمشید** دردشتها وبیابانها متواری‌بود و ضحاك وعده داد که هر کس او را دستگیر کند مستحق انعام و پاداش خواهد گشت . **جمشید** مجبور گردید. درنزد پادشاه **زابل** برود وازآنجا به**چین** رفت . در آنحدود مأمورین **ضحاك** ویرا بگرفته و بکشتند .

در آخرپس از هزار سال سلطنت و کشتن عدهٔ کثیری برای تغذیهٔ ماران دوش خود **ضحاك** خواست آخرین پسر **کاوهٔ آهنگر** را که در **اصفهان** بسرمیبرد گرفته مغز سراورا طعمهٔ ماران کند . **کاوه** که پسران دیگرش دراین راه‌قربان شده بودند از دکان برخاست وچرم آهنگری خود را برسر نیزه گذاشته تولید انقلابی نمود. گویند اساس **درفش کاویانی** که بیرق ملی ایران تا زمان‌عرب‌بود

و در جنگ **قادسیه** بدست لشکر **سعد** افتاد همین چرم ونیزهٔ کاوهٔ آهنگر است. خلاصه در تعقیب انقلابی که کاوه تولید نمود ضحاك متواری گشته و **فریدون** شاه شد.

فریدون پسر **آبتین** وازاولاد **طهمورث** است **ضحاك** نزدیك **بابل** دستگیر گشت‌اورادرقلعهٔ **دماوند** مجبوس ساختند. **فریدون** بپاداش زحمات **کاوه** فرماندهی قسمتی از لشکر را باو واگذاشت. اخلاف **کاوه** در **اصفهان** تشکیل یکی از خانواده‌های مهم مملکت رادادند.

فریدون سه پسرداشت: **سلم**، **تور**، **ایرج** ایران رابکوچکترین پسرخود ایرج داد. دیارمغرب را به‌سلم، ترکستان وچین را به‌توربخشید. سلم وتورازحصهٔ خود راضی نبودند وبربرادر کوچك خود رشك برده‌درآخر اورابکشتند **فریدون** چون جسد **ایرج** رادید نهایت متأثر گردید وسوگند یاد کرد که انتقام اورااز **سلم** و **تور** بگیرد.

یکی اززنان **ایرج** دختری آورد که چون بسن بلوغ رسید با **پشنك** که از نژاد پادشاهان بود وصلت کرد وازاین وصلت **منوچهر** «منوس چیترا» بوجودآمد بروایت دیگرمنوچهر پسرایرج است که اززوجهٔ او **«ماه‌آفرید»** پس ازپدربدنیا آمد فریدون منوچهررا بخوبی تربیت کرد وپهلوانان را دراطراف او گردآورد. سلم وتور جدیت کردند که فریدون منوچهر را بآنان واگذارد وچون فریدون بدین امرتن درنداد سلم وتور بایران حمله‌آوردند ولی تور درجنگ کشته شد و سلم فرار اختیار کرد درآخرسلم‌هم دستگیر گردیده کشته شد. پس ازاین وقایع فریدون سلطنت رابمنوچهر واگذار کرد و کمی بعد رحلت نمود.

گویند **منوچهر** مجرای **فرات** ورود **سند** را حفر نمود و بوسیلهٔ نهرهای متعددی **دجله** را **بفرات** وصل کرد. تأسیس باغ وبوستان ازاوست. ازاین موقع داستانهای ملی ایران مزین بیك سلسله وقایع و اقدامات پهلوانان نامی میشود. توضیح‌آنکه **جمشید** موقعی که ازدست **ضحاك** فراری بود نزد پادشاه **زابل** رفت ودختر اورا گرفت یکی ازاخلاف‌جمشید **گرشاسب** پدر **نریمان** است. نریمان هم

پسری داشت موسوم به **سام** که پدر **زال** وجد **رستم** پهلوان معروف داستان های ملی ایران است . چون زال بدنیاآمد موهای سفید داشت و پدرش بتصوراینکه مخلوق اهریمن است اورا در کوه **البرز** گذاشت . سیمرغ اورا بزرگ کرد و چون شهرتش در اطراف پیچید وبگوش **سام** رسید و خاطرآورد که فرزند خود را درآن کوه گذاشته خواست اورا ببیند سیمرغ **زال** را درنزد **سام** آورد و یکی از پرهای خود را باو داده گفت در موقع خطرآنرا درآتش گذارد تافوراً حاضر شده اورا کمك نماید . **منوچهر** میل ملاقات این جوانمرد عجیب رانمود و چون اورا بدید بسیار بپسندید وحکمرانی« **نیمروز**» را باومحول کرد .

وقتی**زال** به**کابل** رفت حکمران آن حدود با کمال دوستی اورا ملاقات کرد. دراین سفر**زال** عاشق «**رودابه**» دختر امیر **کابل** گردید ووصلت بدوجهت ممکن نمیشد یکی آنکه اختلافات مذهبی در بین بود ودیگر چون امیر **کابل** از اخلاف **ضحاك** بود **منوچهر** ازدواج رانمیپسندید و ازآن اندیشناك بود . درآخریکی از منجمین پیش بینی کرد که این ازدواج بنفع ایران است وازآن فرزندی بوجود خواهد آمد که این آب وخاك رامحافظت خواهد نمود. ازاین وصلت **رستم** بوجود آمد که بزرگترین پهلوان داستانی ایران است و قوت وزور بازویش ضرب المثل است .

منوچهر درآخرین سالهای سلطنتش دراثر جنگهائی که با **افراسیاب** نمود مجبور گردید در**طبرستان** اقامت کند وپس ازصلح مقررشد که قلمرو سلطنت او بمقدارعرصۀ تیری خواهد بود که او پرتاب نماید . گویند تیری که **منوچهر** از **دماوند** پرتاب کرد **بمرو** بلکه درساحل **جیحون** افتاد .

پس ازاو **نوذر** چهارسال بروایت **فردوسی** وهشت ماه بروایت دیگرسلطنت کرد و بعیش و نوش پرداخت بالنتیجه در مملکت اغتشاش رخ نمود و درآخر **افراسیاب** ایران رامحل تاخت وتازخودقرارداده **نوذر** رادستگیر واورابقتل رسانید.

بعد از**نوذر** نوۀ **منوچهر** موسوم به**زاب** «زاو» پسر **طهماسب** جای او را بگرفت و باتورانیان صلح کرد وپس از **زاب** «**گرشاسب**» سلطنت نمود وآخرین

پادشاه پیشدادی است .

کیانیان

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است از نژاد **منوچهر** که بهمت **رستم** بر تخت نشست مدت سلطنت او پانزده سال است در ایام او **رستم** تورانیان راشکست فاحشی داد .

پس از او «**کیکاوس**» شاه شد و در جنگ با دیوهای **مازندران** دستگیر گردیده با تمام سپاهیانش اسیر گشت، **رستم** برای استخلاص او دامان مردانگی بر کمر زده متحمل زحمات زیادی شد وهفت واقعهٔ عجیب وفوق‌العاده که مشهور **بهفت خوان** است برای او رخ داد ازقبیل جنگیدن باشیر ، اژدها ، جادوگر و دیوان. درواقعهٔ هفتم **رستم** «**دیوسفید**» را مغلوب کرد و **کیکاوس** رانجات داد. دیگر از وقایع ایام **کیکاوس** لشکر کشی بجانب **هاماوران** (یمن) است . حکمران این دیار مغلوب گردیده دختر خود **سودابه** را بپادشاه ایران داد واو را نزد خویش دعوت گرفت. هنگام مراجعت طایفه‌ای از وحشیان **کیکاوس** و تمام همراهانش را اسیر ساختند .

بازهم بهمت **رستم** کیکاوس نجات یافت. پس از این جنگها دیندارو بیدین. انسان ودیو مطیع او گشتند . **کاوس** دیوان را واداشت قلعه‌هائی در **البرز** بسازند ولی این گروه که باجبار آنها را بکار گماشته بودند از **کیکاوس** ناراضی بوده خواستند بقسمی او را بهلاکت رسانند . یکی از آنان بشکل غلامی درآمده بپادشاه گفت سلطنت تو نباید منحصر بزمین باشد ولازم است از طریق سیر خورشید ومسیر آن واقف گردی. پادشاه امر داد تا عقابهای کوچکی را تربیت کردند وبعدچهار عقاب را از میان آنها اختیار کرده بر تخت خود بست و بآسمان حرکت کرد . عقابها خسته شده او را در **آمل** فرودآوردند . پادشاه مأیوس شده دیگر نخواست از جنگل **مازندران** خارج شود ولی درآخر بزرگان مملکت اورا یافته بپایتخت باز گرداندند .

سودابه زوجهٔ پادشاه **سیاوخش** (سیاوش) پسر او را که اززن دیگر داشت متهم نمود که قصد خیانت بآن زن داشته است . **سیاوش** برای ثبوت بی‌تقصیری

دز علی - خاقانی
۱۳۱۶

کشور شاهنشاهی ایران در زمان داریوش بزرگ

خود از میان آتش بگذشت و چون صدمه باو نرسید همه دانستند که **سودابه** دروغ گفته و تهمت زده است . در همان احوال **افراسیاب** بجنگ ایران آمد **سیاوخش** باجازهٔ پدر و با مساعدت **رستم** درخواست صلح کرد و **سیاوش** رسماً قبول نمود ولی **کیکاوس** آن را تصویب نکرد و **سیاوش** چون نمیخواست برخلاف صلحی که واقع شده رفتار نماید وخیانت کند خود را بدشمن تسلیم کرد . **افراسیاب** دختر خود **فرنگیس** را باو داد واز این وصلت پسری بوجود آمد که نام اورا **کیخسرو** نهادند وقبل از ولادت او **سیاوش** بتحریک **گرسیوز** کشته شد .

گیو پسر گودرز پس از هفت سال تجسس **کیخسرو** را ملاقات کرد واورا بایران آورد. تاریخ **کیخسرو** پر است ازجنگهائی که با **افراسیاب** کرده ایرانیان گاه فاتح وزمانی مغلوب میشدند **رستم** داستان **اشکبوس** پهلوان تورانی رامغلوب نمود در آخر نزدیك دریاچهٔ « **چیچست** » (دریاچهٔ رضائیه) **افراسیاب** دستگیر گردیده و کشته شد . در تمام این احوال **رستم** کمال تهور ، فداکاری وقدرت را نشان داده است .

کیخسرو پس از **کیکاوس** برجای او نشست. دورهٔ سلطنت این پادشاه بخوشی بگذشت زیرا دشمن دیرینهٔ ایرانیان یعنی **افراسیاب** را ازبین برده بود واژدرهای مهیبی که بین **فارس** و **اصفهان** قرار گرفته بود بکشت . **کیخسرو** فقط چهار دختر داشت پسرش «**اخرورا**» در زمان حیات پدر رحلت کرد . از این سبب «**لهراسب**» را که یکی از اخلاف **کیقباد** بود بجانشینی خود معین کرد . سپس خواست بر آسمان رود واز کوههای بلند بالا رفت درآخر نزدیك چشمه‌ای ناپدید گشت و اتباعش هرچه جستجو کردند اورا نیافتند .

لهراسب پایتخت خود را **بلخ** قرار داد . ازین موقع تغییراتی در مذهب ایرانیان مشاهده میشود تورانیان را بت‌پرست میخوانند (شاید مذهب بودائی داشتند) پادشاه آنها **پیغو** نام داشته که اسم ترکی است .

افسانه‌های ملی نزدیك بوقایع تاریخی میشود . **لهراسب** دو پسر داشت **گشتاسب** و **زریر**. گشتاسب از پدر کدورتی بهم رسانید و خواست در نزد پادشاه

هند برود ولی **زریر** او را ازاین اقدام بازداشت و گفت شایسته نیست یکنفرمؤمن حقیقی، پناه به بت‌پرست ببرد . از این جهت **گشتاسب** بدیار مغرب رفت‌وخواست برای گذران امور خود پست‌ترین شغل ولومهتری یا شترداری را قبول کند اما قیافه‌اش بقدری نجیب بود و ازسیمایش بطوری آثار بزرگی پدیدار میگشت که احدی حاضر نگردید یك چنین شغلهای پستی را باو واگذارد . در آخر شاگرد آهنگر شد و بقدری قوی بود که آهن و سندان در زیر ضربتش خرد گـردید . دهقانی باو پیشنهاد کرد تا در زمرهٔ خواستاران دختر امپراطور **روم** در آید وبین اشخاصیکه برای این مقصود در نزد دختر میروند او هم حاضر گردد . **گشتاسب** بدین نصیحت عمل نمود ودختر امپراطور دانست این همان شخصی است که قبلا درخواب دیده وبمزاوجت اودرآمد . امپراطور هردو را از مملکت خود براند .

لیاقت واعمال‌قابل‌توجه **گشتاسب** موجب شد که پدرش‌مجدداً سرلطف آمده او را بطلبید . **لهراسب** امور مملکت را بردست پسر گذاشت و خود در آتشکده رفته مشغول یزدان پرستی شد .

ارجاسب که‌پادشاه **توران** شده بود بجنگ ایرانیان شتافت ومحاربهٔ‌سختی در حدود **جیحون** رخ داد و درآن فتح نصیب ایرانیان گـردید ولی **زریر** برادر **گشتاسب** کشته شد . مجدداً چون **بلخ** بدون ساخلو بود **ارجاسب** بـدان حدود شتافت **لهراسب** از گوشهٔ انزوا بیرون آمده وباکمك اهالی بادشمن بجنگید ودر میان جنگ کشته شد . **گشتاسب** خواست آن شهر را از **ارجاسب** بازستاند ولی شکست خورد ومجبور گردید بالشکرش در کوههای بلند اقامت کند وزیردانشمند او **جاماسب** باو چنین گفت که فقط **اسفندیار** می‌تواند اورا از این بلیه‌نجات‌دهد. **گشتاسب** پسرخود **اسفندیار** را دراثر سعایت سخن چینان ازخود دور ساخته‌بود. **جاماسب** آن جوان دلیررا حاضر کرد که ایران را نجات دهد و**گشتاسب** متعهد شد تاج وتخت را باو واگذار نماید .

از وقایع مهم زمان**گشتاسب** ظهور **زردشت** و گرویدن این پادشاه به آئین اوست در این خصوص در **شاهنامه** از قول **دقیقی** چنین‌آمده است .

ز ایوان **گشتاسب** تا پیش کاخ
درختی کشن بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد
کسی کوچنین برخورد کی مرد
خجسته پی و نام او **زردهشت**
که اهریمن بد کنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم
تو را سوی یزدان همی رهبرم

اسفندیار هم به‌آئین **زردشت** در آمده بود و خاصه چون **جاماسب** او را حاضر کرد که با تورانیان بجنگد **اسفندیار** دامان همت بر کمرزده **ارجاسب** را تعقیب کرد و **بلخ** را از او بازستد. سپس برای رهائی دوشاهزاده خانم که‌تورانیان از **بلخ** برده بودند **اسفندیار** دلیری‌ها بخرج داده وپس ازهفت واقعهٔ فوق‌العاده **ارجاسب** را دستگیر کرده وبکشت. **گشتاسب**،**اسفندیار** را بجنگ رستم فرستاد.

جنگ **اسفندیار روئین‌تن** با **رستم دستان** که بآئین **زردشت** در نیامده بود و نبرداین دو پهلوان زبردست که هیچکدام نمی‌توانست دیگری را مغلوب کند از صفحات زیبای **شاهنامهٔ** شاعر**طوس** است. درآخر **رستم** بدستور **سیمرغ** با چوب دوشاخهٔ گز توانست حریف خود را از میدان بدر کند. بروایتی **رستم**، **بهمن** پسر **اسفندیار** را تربیت کرد و**گشتاسب** در آخر کار گوشه گیری اختیار کرده سلطنت را به **بهمن** که معروف به «**درازدست**» است واگذاشت. روایت دیگرآنکه **بهمن** برادر **اسفندیار** است وپس از اسفندیار جای او را گرفت**رستم** در اثر خیانت برادرش **شغاد** که ازمادر دیگربود در خندقی پراز تیغ وخارافتاده بهلاکت رسید و **بهمین** بانتقام مرگ**اسفندیار**، **فرامرز** پسر **رستم** را از**سیستان** براند. پس از**بهمن** زوجه یادختر او**همای** برتخت نشست **همای** مادر«**داراب**» است وسلطنت را بپسر واگذاشت. **داراب** با **فیلیپ مکدونی** بجنگید و دختراو را بگرفت ولی پس ازآنکه دختر حامله گردید او رارها کرد و طبق این روایات **اسکندر** مکدونی پسرهمین دختر است که از **داراب** (بعداز اینکه ازقید ازدواج رها گشت) بدنیا آورد. ایرانیان باور نمیکردند یکنفراجنبی‌بتواند دولت**کیان** را منقرض سازد واز این جهت **اسکندر** را پسر**داراب** اول دانستند.

بعد از **داراب اول** پسرش **داراب** دوم که مشهور به بیرحمی و بخل است

جای او نشست واز **اسکندر** که جای پدرش **فیلیپ** نشسته بود مطالبهٔ خراج نمود. بالنتیجه جنگ در گرفت **اسکندر** بلاد ایران را فتح کرد و در آخر **داراب دوم** بدست دو نفر از یاران خود **جانوسیار** و **ماهیار** کشته شد. از آن تاریخ ببعد داستانهای ملی متصل بوقایع تاریخی میشود راجع **باسکندر** افسانه‌ای در **اسکندریه** ساخته شد که شرح آن خارج از موضوع ماست.

اشکانیان- راجع باین سلسله در **شاهنامهٔ فردوسی** فقط نام این چند پادشاه برده شده است.

نخست **اشك** بود از نژاد **قباد** دگر گرد **شاپور** خسرو نژاد
دگر بود **گودرز** از **اشکانیان** چو **بیژن** که بود از نژاد **کیان**
چو **نرسی** وچون **اورمزد** بزرگ چو **آرش** که بد نامدار سترگ
چو زو بگذری نامدار **اردوان** خردمند و بارای و روشن روان
چو بنشست **بهرام** از **اشکانیان** ببخشید گنجی بـه ارزانیان
ورا خواندنـد **اردوان بزرگ** که‌ازمیش بگسست چنگال گرگ
از ایشان جز از نـام نشنیده‌ام نه در نامهٔ خسروان دیـده‌ام

ساسانیان در خصوص این سلسله با اینکه افسانه‌هائی راجع ببعضی از پادشاهان آن نقل شده چون نام ایشان وبسیاری از وقایع حیات آنها که مورخین شرقی نقل کرده‌اند اساساً تاریخی است درجای دیگر وضمن تاریخ نقل خواهد شد.

نظر کلی بتاریخ ایران

ساکنین کشور کهن سال ایران چه درایام باستان وچه بعد ازسلام خدمات مهمی بتمدن بشر کرده و در قرون متمادیه ایرانیان علمداران علم و معرفت و حامیان ادب وصنعت بوده‌اند . جهانگیری وجهانداری پادشاهان عظیم‌الشأن این کشور برروی عدل واحسان بوده وعقاید و آداب ملل مغلوبه رامحترم میداشتند تاکلیهٔ ساکنین کشورشاهنشاهی بتوانند باکمال آزادی استعدادذاتی ولیاقت فطری خود راظاهرسازند ازاین سبب آداب ومراسم حتی‌زبان خود را برسایرملل تحمیل نمیکردند . ایرانیان نه‌فقط درجهانگیری لیاقت خود راابرازداشتند بلکه دراداره کردن آن ممالك پهناور که دیدهٔ بشر نظیرآنرا تا زمان **داریوش کبیر** مشاهده نکرده بود طرزخاصی ایجاد نمودند و پادشاهان هخامنشی توانستند از**جیحون** تا **نیل** را اداره کنند .

اماازراه‌فکروعقیده،ایرانیان قدیم خدمات‌مهم دیگری‌بعالم بشریت نمودند ظهور **زردشت** وانتشارآئین پیامبرایران باستان باب دیگری بر روی جهانیان باز کرد وتعالیم عالیهٔ **زردشت** که اساسش طرفداری ازنیکی وجنگ بابدی است در کلیهٔ ادیان قدیم نفوذ کرده بطورغیرمستقیم فکربشررا تقویت کرده وپرورش داده است ـ صنایع ایران چه درزمان هخامنشی وچه درعصر ساسانی نهایت قابل توجه است وهنوزخرابهٔ ابنیهٔ قدیم ایران دلالت برعظمت‌آن مینماید .

پس‌ازانقراض سلطنت **ساسانیان** واستیلای عرب، ایرانیان شخصیت خودرا ازدست ندادند وباقبول دین حنیف اسلام که موافق بااخلاق وافکارآنان بوده‌طولی نکشید که بطورمستقیم وغیرمستقیم زمام امورعالم اسلامی اعم ازسیاسی، اجتماعی،

ادبی وعلمی رابردست گرفتند بقسمی که میتوان گفت تمدن اسلامی همان دنبالهٔ تمدن قدیم‌ایران‌است . مقصود آنست که همان طوریکه درطریق سیاست، ایرانیان گوی سبقت ازسایرملل اسلامی بربودند ودرعلم وادب پیشوای آنان شدند . عجبا درزبان عرب هم استادان عرب گردیدند وبرای آنان جمع آوری لغات کرده صرف ونحو نوشتند در تفسیر کلام‌الله مجید و حدیث ، فقه ، تاریخ ، ریاضیات ، طب و غیره استعداد خود راظاهرساختند . با اینکه تألیفات این دانشمندان بزبان عربی است معذلك ایرانیان عرب نشدند ، زبان فارسی از بین نرفت ، خلق و خوی ایرانی محو نگردید چنانکه ادبیات فارسی بعد از اسلام گواه این دعوی است . پس‌ازانقراض خلافت **عباسی** وحملهٔ **مغول** ،ایرانیان بتدریج‌تاتارهارا رام کرده، بتمدن‌آشنا ساخته وبالاخره آنان رابصبغهٔ ایرانی درآوردند وتقریباً همین معامله را باجانشینان **تیمور** کردند .

دورهٔ **صفویه** یکی ازادواردرخشان تاریخ ایران بعدازاسلام است پادشاهان این سلسله در آبادی کشور، تقویت وحدت ملی ایرانیان و رسمی کردن مذهب تشیع نهایت جدیت نمودند . پس ازافول آفتاب اقبال صفویه **نادرشاه‌افشار** خاك ایران را ازاجانب پاك کرده دامنهٔ جهانگیری‌را تا مرکز**هند** رسانید . متأسفانه پس از**نادر شاه** و**کریمخان‌زند** ایران دریك خواب عمیق فرورفت ودرمدت‌یکصد سال سلطنت **آل قاجار** قطعات مهمی از اراضی‌این کشور بدست بیگانگان افتاده شهرهای پرجمعیت ویران وراههای آباد خراب گردید، باب علم وصنعت برروی این ملت علم دوست وصنعت پروربسته شد . دربیابانها قاطعان طریق و در شهرها حکمرانان نیم مستقل بساط ملوك طوایفی گسترده سلب امنیت و آسایش کرده بودند استقلال ایران درمعرض خطرافتاده‌وقشون بیگانگان دراین مملکت رخت افکنده آنچه میخواستند میکردند ! انقلاب مشروطیت و فداکاری وطنخواهان نتوانست جلوگیری ازطمع سیاستمداران خارجی وهرج ومرج داخلی نماید .

✡ ✡ ✡

تاریخ ایران را بدوقسمت تقسیم خواهیم نمود :

یك قسمت مربوط است بتاریخ ایران قبل ازاسلام یا تاریخ ایران باستان ، وقسمت دوم‌تاریخ ایران بعد ازاسلام است.

قسمت اول تحت چهارفصل بحث میشود ! :

فصل اول ـ سلطنت مادها

فصل دوم ـ سلسلهٔ هخامنشی

فصل سوم ـ اشکانیان

فصل چهارم ـ ساسانیان

فصل اول

سلطنت مادها

مهاجرت آریائیهاـ درزمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبه‌ای ازنژاد آریا موطن خود را(شاید فلات پامیرباشد) ترك گفته در **سغد** **(سمرقند و بخارا)** و**مرو** اقامت گزیدند ـ بواسطهٔ پیش آمد حوادث گوناگون اقامت آنهادرآن حدود دشوارگردیده بطرف **بلخ** و **خراسان** آمدند وازآنجا درسایر نقاط ایران منتشر گشتند .

تاریخ این مهاجرت معلوم نیست ولی میتوان حدس زدکه خاتمهٔ آن بین قرن نهم وهشتم قبل ازمیلاد است مهمترین اقوام آریائی که درفلات ایران اقامت گزیدند قوم **ماد** و **پارس** است .

مادها ـ مادها شش قبیلهٔ مستقل بودند که هنگام خطربا یکدیگر متحد میگشتند . شغل آنان درابتدا گله داری بوده ولی بتدریج مشغول فلاحت گشتند. **مادها** درغرب و شمال غربی ایران یعنی (**آذربایجان‌وکردستان وعراق عجم)** اقامت داشته وقبل‌ازتأسیس دولت ماد مملکت آنها عرصهٔ تاخت وتازآسوریهابوده.

دیوکس ـ بروایت **هرودت** اول کسی را که مادها بسلطنت اختیار کردند **دیوکس** یا (دژوسس[1]) پسر**فراارت**[2] است که پایتخت خود را در **هاگماتانا** یا **اکباتان (همدان)** قرارداده، این شهردارای هفت دیواربوده‌یکی مشرف دیگری وقصرشاه وخزائن اورادرهفتمین قلعه بنا کرده بودند ـ **دیوکس** موفق شد مادها رامتحد سازد وتشکیل ملتی دهد ـ مدت سلطنت اوپنجاه وسه‌سال است (از۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل ازمیلاد)

---

1 - Déjocés 2 - Phraorte

فرارت یا فراورتیش – پس از **دیوکس** پسرش **فرارت** یا **فراورتیش**[۱] بجای وی نشسته همان سیاست پدررا تعقیب کرد ودرزمان سلطنت خویش **پارسها** رامطیع خود ساخت وعزم آن نمود که مملکت خود را از پرداخت باج به **آسور** مستخلص سازد ولی در جنگ با **آسوریها** شکست خورده و کشته شد . مدت حکمرانی اوبیست ودوسال است (از ۶۵۵ تا ۶۳۳ ق م)

کیاکسار یا **هوخشتر** - پس از **فراورتیش** «**هوخشترا**»[۲] که یونانیان **کیاکسار (سیاکزار)**[۳] نامند برجای اونشست - این پادشاه جهانداری بود لایق و سرداری قابل تشکیل قشون منظمی داده پیادهٔ اومسلح به تیرو کمان وشمشیر بوده وسواران **او**برسوارهای آسوری تفوق داشتند زیرامادهاازطفولیت مشق تیراندازی وسواری میکردند .

کیاکسار داخل در **آسور** شده **نینوا** رامحاصره کرد ولی خبر هجوم قبایل «**سکیت**» که ازطرف **قفقاز** وارد **آذربایجان** شده بودند اوراازتصرف **نینوا** باز داشت . پس ازرفع شر آن قبایل وآسوده شدن خیال **کیاکسار** از طرف آنان ، **نبوپولاسار**[۴] حکمران **بابل** با **کیاکسار** برعلیه **آسور** متفق گشت و**نینوا** را محاصره کردند **ساراکس**[۵] پادشاه **آسور** چون دید پایتخت او درخطراست برای اینکه اسیر دشمن نشود خود وخانوادهٔ خویش راطعمه حریق ساخت ودرسنهٔ ۶۰۶ **نینوا** بدست **نبوپولاسار** افتاده آن شهررابکلی ویران نمود . ازآن تاریخ قسمت اعظم **آسیای صغیر** در دست مادها افتاد پسر و ولیعهد **نبوپولاسار** موسوم به «**نبوکد نصر**»[۶] با **کیاکسار** عقد مودت بست ودختر پادشاه ماد **(آمیتیس)**[۷] را بازدواج خوددرآورد – درتعقیب این قضایافلات ایران باقسمتی ازآسیای صغیرتا رود**هالیس**[۸] **(قزل ایرماق)** ملك مادهاشناخته شد . **کیاکسار**مدت ۶ سال بالیدیها بجنگید . در سال هفتم کسوف رخ داد وطرفین بقدری ازاین پیش آمد هراسناك شدند که ترك جنگ گفتند . دولت **بابل** واسطه بین دولت ماد ولیدی گردید ورود

1- Fravartis
2- Huvakhchatara
3- Cyaxare
4 - Nabopolassar
5 - Sarakos
6 - Nabuchodonosor
7 - Amytis
8 - Halys

هالیس سرحدبین‌دومملکت گشت. **کیاکسار** درسال بعد(۵۸٤ ق.م) وفات کرد.

آستیاك ـ جانشین **کیاکسار** موسوم به **آستیاك (ایشتووگو)**[1] است این پادشاه مدت مدیدی بآرامی سلطنت کرد . در زمان او دربار ماد نهایت مجلل وبا شکوه گشت و درباریان با لباسهای قرمز رنگ مزین بزنجیرهای زرین در عین جلال میزیستند افراط در تجمل و خودآرائی و ترك سادگی که بالطبع مستلزم مخارج گزاف است برای پادشاه ماد گران تمام شد واهالی از او ناراضی گشتند و در سنهٔ ۵۵۰ قبل ازمیلاد **کورش بزرگ** باکمال سهولت‌دولت ماد رامنقرض کرد.

ملاحظه ـ گرچه دورهٔ سلطنت مادها کوتاه بود ولی این نکته قابل‌ملاحظه است که درتاریخ شرق، مادها اولین قوم آریائی است که تشکیل سلطنتی‌داده‌لطمه برقدرت **سامیان** که درآسیای غربی حکم فرمائی داشتند واردآوردند . پادشاهان بزرگ **هخامنشی** که‌جای مادها را بگرفتند باخصال ستوده وفکر روشن تعقیب همان سیاست راکردند تا اینکه ممالك سامی آسیای غربی و نقاط دیگر را در تحت اقتدارخویش درآوردند .

مادها دارای‌تمدن مخصوص بوده‌اند که تفصیل‌آن برما معلوم نیست‌وبطور قطع پارسیها ازآن اقتباس کرده‌اند . زبان مادها با پارسیان چندان فرقی نداشته و درخصوص مذهب آنان آنچه میتوان گفت این است که پادشاهان آن‌سلسله‌آئین مغان را محترم داشته وبرسمیت بشناختند . اساس آئین مغان معلوم نیست ولی **زردشت** که بموجب تحقیقات تاریخی در مهد ماد یعنی **آذربایجان** تولد یافته و تربیت شده در **گاتا** فرماید که مقصود از دعوت او این است که مذهب را بپاکی سابقش‌برگرداند. ازهمین گفتار میتوان‌حدس زد که‌آئین مغها پرستش **اهورامزدا** بوده ولی بعد مخلوط بخرافات و موهومات شده و پیامبر ایران باستان خواسته است آنرا ازآن آلودگی‌ها منزه سازد .

اما معماری وحجاری مادها اگرهم چیز مهمی بوده تا کنون باقی نمانده وآثاری را هم که از آن دوره میدانند بعضی تردید کرده‌اند منجمله شیری است از سنگ‌نزدیك **همدان** ودخمه‌ایست‌در**صحنه** که‌بالای آن علامت **اهورامزدا** است.

---

1 – Ichtu - vegu

فصل دوم

سلسلهٔ هخامنشی

پارسیها قومی بودند **آریائی** نژاد که پس از مهاجرت از موطن خود در فلات ایران خاصه درایالت فارس وحدودعیلام قدیم اقامت گزیدند. این قوم‌منقسم برشش قبیلهٔ زراعت پیشه وچهار قبیلهٔ صحرانشین میشده ولی‌اهمیت قبائل‌برزگر بیش از بدویان بوده است قبیلهٔ **پازارگاد**[1] یا (پاسارگاد) که طایفهٔ **هخامنشیان** از توابع آن محسوب میشده جزوقبایل برزگر است . ـ بجهاتی که هنوز معلوم نشده **هخامنشیان** از سایر طوایف **پازارگاد** جدا شده و بطرف **عیلام** رفته جای پادشاهان بومی آن حدود را بگرفتند و **شوش** را پایتخت خود ساختند. چنانکه از کتیبهٔ **آسوریها** معلوم میشود **پارسیها** مدتی درتحت اقتدار سلاطین **نینوا** بسر بردند و پس از آن بواسطه تسلط **مادها** باجگذار پادشاهان این سلسله گشتند . میتوان حدس‌زد که درنتیجهٔ این پیش‌آمد اخیر **هخامنشیها** بجانب **عیلام** مهاجرت کرده تشکیل سلطنتی دادند.

کورش بزرگ ـ قبل از **کورش بزرگ** سه پادشاه از طایفهٔ هخامنشی **تیسپس**[2] یا**چیش‌پیش**[3] و **کورش**[4] و **کمبوجیه**[5] درعیلام حکمفرمائی کردند و**کورش کبیر** که در غرب معروف به **سیروس**[6] است**کورش دوم** است که باب جدیدی در تاریخ عالم بازکرد بلاشك **کورش** از نوابغ روزگار است و نظرش بلندتر ازآن‌بود که بجهانگیری اکتفاء کند بلکه‌خواسته است درعالم اساس‌تمدن جدیدی نهد تاکلیهٔ اقوام از زیر بارظلم‌وستم نجات یافته در کمال آزادی‌وآسایش زندگی کنند. از این سبب است که ملل مختلفهٔ قدیم او را نجات دهنده‌نامیدند

1- Pasargade 2- Teispes 3- Tcdajcbqich
4- Kurach 5- Kampujya 6 - Cyrus

ویهودیان آن پادشاه بزرگ را بچوپانی تشبیه کردند که از جانب خدا مأمور محافظت عباد است .

اوضاع داخلی **ماد** موجب شد که **کورش** برعلیه **آستیاك** قیام نماید لشکر پادشاه **ماد** درجنگ **پازارگاد** مغلوب گردید ودرتعقیب این قضیه سپاهیان **آستیاك** براوشوریده ویرا بگرفتند وتسلیم **کورش** نمودند (۵۵۰ ق.م) **کورش** نسبت به **آستیاك** اذیت وآزار روا نداشت وفقط بمغلوب نمودن اوا کتفا کرد .

شکست **آستیاك** و پیشرفت قوم پارس پادشاه لیدی **کرزوس**[1] را دراندیشه انداخت وقصد محاربه با **کورش** نمود بنابراین با متحدین مصری و یونانی خود داخل درمذا کره گردید ولی **کورش** اورامهلت ندادودرسنهٔ (۵٤٦ ق. م) بالشکر خود وارد **سارد** پایتخت **لیدی** گردید. دراینخصوص **هرودت** روایتی نقل کند که افسانهٔ محض است وشاید اصل آن چنین باشد که لشکرایران درموقعی وارد **سارد** شد که **کرزوس** قصد اتلاف خویش وخانوادهٔ خود رابوسیلهٔ حریق داشت . بامر پادشاه ایران حریق راخاموش کرده وپادشاه **لیدی** رانجات دادند .

پس ازاین واقعه مستملکات یونانی درآسیای صغیر بدست سرداران **کورش** فتح شد .

ازسنهٔ (۵٤۵ تا۵۳۹ ق.م) **کورش** بااقوامی که بین **بحرخزر** و**هند** اقامت داشتندمشغول مبارزه گردیدودراین مدت **بلخ-مرو** و **سغد** راتاحدود **سیحون** بگرفت. استحکاماتی که درآن حدود بنا کرد تازمان **اسکندر** برپـا بود . سپس **کورش** **زرنك (سیستان)** و **مکران** راجزو متصرفات خود ساخت .

درسنهٔ ۵۳۹ **کورش** عزم تسخیر **بابل** آن شهرپرافتخارقدیم رانمود. برای این مقصودچون گرفتن آن شهر بمحاصره وحمله میسر نمیگردید **کورش** مجرای **فرات** راتغییرداده وپس از شکست **بلتشر** یا **(بالتازار**[2]**)** پسر **(نبونید**[3]**)** سپاه ایران ازمجرای قدیم **فرات** وارد **بابل** گردید ، **کورش** معابد بابلیان رامحترم شمرد ، قتل وغارت رامنع فرمود وچون شخصاًواردپایتخت بابلیها گردید اهالی باستقبال

1- Gresus 2 - Balthazar 3 - Nabonjde

او شتافته ویرا نجات دهندهٔ خود خطاب کردند . پادشاه ایران نسبت به **نبونید** کمال مروت رانمود وفقط به‌تبعید او در کرمان اکتفا کرد .

کورش مذهب خود وآداب ملت خویش را براحدی تحمیل نکرد بلکه امرفرمود اصنامی را که **نبونید** ببابل‌انتقال داده بود بمحلهای خود عودت دهند وشخصاً دست «رب‌النوع» **بل مردوک**[1] را بگرفت یعنی ازطرف پادشاه **بابل** شده است . عدل ورأفت **کورش** شامل حال ملل مختلفه گردید ومنجمله ظروف طلا و نقره که از**بیت‌المقدس** آورده بودند به‌یهودیان مسترد داشت وبآنان اجازه‌فرمود بفلسطین مراجعت کرده مجدداً معبد خراب خود رابسازند بیانیهٔ **کورش** در**بابل** واقعهٔ مهمی در تاریخ انسانیت محسوب میشود چه در آن پادشاه ایران برخلاف گذشتگان عدل ورأفت خود رانسبت بملل مغلوب اظهارداشته است .

معلوم نیست‌آخرین جنگهای **کورش** در کدام حدود وباچه اقوامی بوده - آنچه میتوان از گفتارمختلف نویسندگان قدیم نتیجه گرفت این است که طوایف صحرا نشین آسیای وسطی حدود شرقی کشورشاهنشاهی راعرصهٔ تاخت وتازقرار دادند. **کورش** بجنگ آنان بشتافت ودربین کارزار کشته شد (۵۲۸ ق.م) جنازهٔ اورا در**پازارگاد** درمقبره‌ای که امروزمعروف‌به **مشهد مادر سلیمان** است‌بخاک‌سپردند.

کمبوجیه پس‌از **کورش** پسرمهتر او**کمبوجیه(کامبیز)**[2] برجای پدرنشست این پادشاه درزمان **کورش** حکمران **بابل** بود ودرغیبت اونیابت سلطنت راداشت برادرش **بردیا**[3] که نویسندگان قدیم **سمردیس**[4] نامند حکمرانی ایالت شرقی را داشت ، بطورکلی **کمبوجیه** همان سیاست پدر را تعقیب کرد ولی نمیتوان گفت که خصال او ببلندی صفات **کورش** بوده **هرودت** نقل کند که**کمبوجیه** ازایام جوانی‌مرض صرع داشت‌وازاینجهت درایام سلطنتش‌حرکاتی ازاوسرزد که مورخین حمل برقساوت وبیرحمی کرده‌اند .

پس ازرفع شورشهای داخلی درسال۵۲۶ **کمبوجیه** قصد تسخیر**مصر** رانمود

---

1 - Bel Mardouk 2 - Cambyse 3 - Bardiya
4 - Smerdis

و از بیم آنکه مبادا در غیاب او برادرش **«بردیا»** اقداماتی برعلیه او کندمخفیانه او را بقتل رسانید.

کمبوجیه با سپاه خود ازصحرای بین **فلسطین** و**مصر** بگذشت و درحدود (**پلوز**[1]) فرعون مصر (**پساممتیك**)[2] سوم را شکست داد و طولی نکشید که (**منفیس**)[3] پایتخت **مصر** را درقبضهٔ تصرف خویش در آورد (۵۲۵) بروایتی **کمبوجیه**-**پساممتیك** را بکشت ولی **کتزیاس** گوید که فرعون مصر بقیهٔ عمر خویش را در زندان **شوش** بسربرد.

پادشاه ایران مراسم مصریان را محترم شمرد ولباس فراعنه را در برنمود. نسبت به (**لادیکه**)[4] زوجهٔ **آمازیس**[5] فرعون سابق مصر کمال رأفت را نمود و او را باحترام نزد اقوامش فرستاد، باری لشکر ایران خسارتی در معبد بزرگ «**نیت**»[6] وارد آورده بودند **کمبوجیه** امر بتخلیهٔ معبد و جبران خسارات‌وارده را نمود.

کمبوجیه در صدد تسخیر **کارتاژ**[7] (**قرطاجنه**) برآمد ولی فنیقیها حاضر نگشتند از راه دریا باو مساعدت نمایند چه اهالی **کارتاژ** ازمهاجرین قدیم‌فنیقی بودند. ازاین سبب پادشاه ایران تصمیم گرفت ازراه خشکی اقدام نماید وپنجاه هزار نفرمأمور تسخیر واحهٔ (**آممون**[8]) گردیدند ولی ازاین لشکرخبری‌نرسید و چنین حدس میزنند که در ریگهای روان تلف شدند. در هرحال واحهٔ مذکور وقتی باجگذار ایران گردید ولی تاریخ تسخیرآن معلوم نیست.

کمبوجیه عزم تسخیر **نوبی** ومملکت **«ناپاتا»** که از **مصر** جدا گردیده و مستقل شده بود نمود. در بین راه‌آب وآذوقه تمام شد وپادشاه ایران با دادن تلفات زیاد مجبور بباز گشت گردید.[9] از گفتار هرودت چنین برمی‌آید که موفق نشدن **کمبوجیه** در تسخیر **نوبی** و نرسیدن خبر از لشکری که بواحهٔ **اممون** فرستاده بود نهایت اورا متغیرساخت وافکارش را مشوش نمود ویك سلسله‌حرکات

1 - Pèluse پرت سعید برروی خرابه‌های پلوز بناشده	2 - Psammétique
3 - Menfis	4 - Ladiké	5 - Amasis	6- Nit	7-Carthage
8 - Mmon	9 - مملکت ناپاتا، حبشه درزمان داریوش جزءکشور شاهنشاهی‌بود.

ناشایسته از او سرزد از قبیل کشتن گاو مقدس **آپیس**، زجر کهنه در **منفیس**، قتل خواهر خود زنده دفن کردن دوازده نفر از اشراف پارسی و غیره که میتوان حمل برشدت مرض صرع آن پادشاه که از جوانی داشته نمود. تاچه اندازه گفتار هرودت مقرون بصحت است معلوم نیست ولی اخیراً ثابت شده که کشتن گاو مقدس بدست **کمبوجیه** صحت ندارد واین گاو قبل از آمدن **کمبوجیه** به **مصر** مرده بود.

در سنهٔ ۵۲۳ **کمبوجیه** بطرف ایران حرکت کرد در **شام** خبر انقلابات داخلی وقیام یکنفر ازمغان موسوم **بگئوماتا**[1] که بنام «**بردیا**» برادر **کمبوجیه** دعوی سلطنت مینمود بگوش او رسید و از شدت یأس و نومیدی زخمی بخود زده در اثر آن در شهر **اگباناتای** شام وفات کرد ـ **گئوماتا** در مدت قلیل بسیاری ازمعابد ملل مختلفه‌را خراب کرد وهر کسیکه اورا می‌شناخت بهلاکت‌میرسانید، خدمت نظام و پرداخت مالیات را برای سه سال موقوف ساخت. اعیان مملکت در حق او سوءظن بردند وتوسط یکی از زنهای او قضیه کشف گردید و معلوم‌شد که گوشهای او بریده است بنابراین اعیان مذکور با **داریوش** هم سوگند شده و داخل قصر **گئوماتا** گردیده ویرا بقتل رسانیدند وهم درآن روز بسیاری ازمغان را بکشتند وبیاد آنروز هرسال جشن میگرفتند.

داریوش بزرگ ـ پس از **گئوماتا** اعیان مملکت **داریوش** را بسلطنت بر گزیدند.

داریوش کبیر یکی ازپادشان‌بزرگ آفاق‌است که صیت‌اقتدار وجهانداریش هنوز از عالم محو نگردیده ـ درهفت سال و۱۹ جنگ، داریوش و سردارانش کلیهٔ مدعیان سلطنت راکه در اطراف کشور شاهنشاهی علم طغیان بر افراشته بودند مغلوب ومقهور نمودند. کتیبهٔ معروف **بیستون** یادگار این اقدامات بزرگ‌است[2]

---

1 - Caumâfta

۲ ـ جنگهای داریوش برای فرونشاندن فتنه‌هائی که تقریباً در تمام‌کشور شاهنشاهی رخ‌داده بود مفصل است. درابتدا عیلام سراز اطاعت پیچید داریوش لشکری به آن حدود فرستاد آترینا شکست‌خورده ودستگیر گردیده بامر داریوش کشته شد ـ شخصی در بابل دعوی مینمود که پسر نبونید است وبعنوان بخت‌النصر سوم دعوی سلطنت میکرد داریوش بابل‌را محاصره

بقیه در صفحهٔ بعد

پس از رفع شورشهای داخلی درسنهٔ ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم **مصر** گردید و حکمران آنحدود **اریاندس**[1] را که خیال یاغیگری داشت بقتل رسانید. نسبت بروحانیون **مصر** انواع ملاطفت نموده آئین مصریان را محترم داشت. درعزای گاو **آپیس** که درهمان سال‌مرده بود شخصاً شرکت کرد ودر واحهٔ **«تب»** معبدی برای **آمون** بساخت که خرابهٔ آن هنوز باقی‌است. در زمان **داریوش**. **مصر** نهایت آباد گردید و ششمین ساتراپی کشور شاهنشاهی بود. ساتراپ **مصر** در قصر قدیم فراعنه منزل‌نموده تحت امرخویش سه ساخلو درنقاط مختلف **مصر** داشت. اراضی **مصر** کمافی‌السابق در دست نجبا و کهنه باقی ماند.

داریوش کشور وسیع خود را به‌بیست یا سی **ساتراپی** (ایالت بزرگ) تقسیم نمود و برای اینکه‌کلیهٔ اقتدارات در دست یك ساتراپ یا حکمفرما جمع نشود در نزد هریك ازآنان یك فرمانده لشکر ودبیر مخصوص بر قرار نمود که مواظب ساتراپ بوده مستقماً بادربار مکاتبه نمایند. گذشته ازاین برای‌جلو گیری از تعدی حکام و اجحاف تحصیل‌داران و بسط عدالت ترتیبات خاصی مقرر داشت منجمله مفتشین مخصوصی در سرتا سر مملکت مواظب مأمورین عالیمقام دولتی بودند ومأمورین دیگر در خفیه اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته بدربار شاهنشاه اطلاع میدادند.

داریوش شاهراه **سارد** و **شوش** را که قریب ۲۴۰۰ کیلومتر است بساخت: در هرچند کیلومتر ایستگاه برید، ساخلوی نظامی ومهمانخانه‌های باشکوه‌یافت

بقیه از صفحه قبل
کرده آن شهر را بگرفت سپس بناحیهٔ ماد شتافت ولشکر «فرورتیش» را که دعوی مینمود از اعقاب کیاکسار است شکست داده ومدعی‌را بقتل رسانید. همچنین درساکارتی شخصی بنام «چیترا تخمه» علم طغیان برافراشت‌سردار داریوش موسوم به «تخمه‌سیادا» اورا مغلوب نمود و بدارآویخت ـ فتنهٔ ارمنستان که «دادرتیش» از عهدهٔ رفع آن برنیامد بدست داریوش تسکین یافت ـ ایالات پارت وهیرکانی (گرگان) را پدر داریوش و یشتاسب آرام کرد ـ دادرتیش ساتراب باختر «فرادا» راکه در مرو یاغیگری مینمود مغلوب و مقهور ساخت ـ شخصی در پارس بنام «بردیا» پسر کورش دعوی سلطنت کرد داریوش او رادردو جنگ‌شکست داده یاغی را بدارآویخت ـ مجدداً در بابل ارمنی موسوم به (اراخا) بعنوان بخت‌النصر یاغی‌گردیده شهر را بگرفت یکی‌از سرداران داریوش یاغیان آنحدود را بهلاکت رسانید.

1 - Aryandès

میشد این پادشاه سکهٔ طلا (**داریك**) را رایج ساخت ، مالیات را تخفیف داد و زارعین‌را تشویق کرد وترعه‌ای که **نیل** را **بدریای احمر** مربوط میساخت‌وبوسیلهٔ آن کشتیهای **مدیترانه** داخل در **اقیانوس هند** میگشتند بازنمود .

داریوش در پیشرفت صنعت معماری و حجاری بذل توجه نمود و میتوان گفت که این پادشاه بزرگ در هررشتهٔ ازامور اقدامات برجسته کرد .

درحدود سنهٔ ۵۱۲ ق ، م. **داریوش** داخل **پنجاب** گردیده و اراضی وسیعی را در آن حدود بتصرف خویش درآورده تشکیل ساتراپی جدیدی داد . بامر این پادشاه کشتیهائی ساخته شد که تحت قیادت امیرالبحر «**سگیلاکس**» [۱] از رودسند پائین آمده در ظرف سی‌ماه سواحل **مکران** و **عربستان** را سیر نمود.

با اینکه مملکت **داریوش** بحدود طبیعی خـود رسیده بود یعنی از شمال محدودبه‌**بحر خزر**،**قفقاز**و **دریای سیاه** وازطرف مغرب‌بدریای**مدیترانه** میرسید و **مصر** هم‌جزء متصرفات ایران بود معلوم نیست بچه سبب **داریوش** درفکر تسخیر مملکت «**سگیتهای**» اروپائی (روسیهٔ جنوبی) افتاد . علی ای حـال آنچه در اینخصوص میتوان حدس زد این است که پادشاه ایران میخواست این‌اقوام‌آریائی راکه اغلب در حدود ایران تولید زحمت مینمودند یکباره مطیع خـود سازد در سنهٔ ۵۱۴ لشکر ایران از«**بسفور**» [۲] بگذشت وبرای این مقصود بلادیونانی‌آسیای صغیر بامر پادشاه ایران جسری از کشتی ترتیب دادند پس از عبور از **بسفور** و **تراکیه** (**تراس** [۳]) سپاه ایران **بدانوب** رسید واز پل دیگری که از کشتی‌تشکیل شده بود گذشته وارد مرغزارهای **روسیه** یا مملکت **سگیتها** شدند . مدت دو ماه لشکر ایران در آنحدود بسر بـرد و چون **سگیتها** کلیهٔ آذوقهٔ بین راه را تلف کرده بداخلهٔ‌مملکت فرارکرده بودند خساراتی ازاین حیث بایرانیان واردآمد. پس از این قشون کشی **داریوش** با کمال آسودگی از رود **دانوب** بگذشت‌وبدون اینکه یونانیان جرأت حمله یامقاومتی نمایند به **سارد** برگشت . هشتاد هزارنفر از لشکریان ایران در اروپا باقی مانــده وشهرهای **تراکیه** را متصرف گشتند و پادشاه **مکدونیه** اظهار اطاعت نمود .

---

1 - Skylax de Karyanda 2 - Bosphore 3 - Thrace

یونانیان گذشته ازنفاقی که بین خود داشته سیاست دورنگی را شیوهٔ خود ساخته گاه‌ازبیم یابرای غالب شدن بخصم خودتقاضای مساعدت حکمرانان‌ایران رامیکردند وزمانی اهالی رابرعلیه شاهنشاه ایران دعوت مینمودند . درنتیجهٔ‌این سیاست وقضایائی که درآسیای صغیرپیش آمد شورشیان یونانی بکمك **آتن** غفلة شهر**سارد** رابگرفته‌آتش زدند . اگرچه ازعهدهٔ تسخیرقلعهٔ محکم‌آن برنیامدند وازاین اقدام استفاده نکردند **داریوش کبیر** رابقدری‌ازاین حرکت متغیرساختند که گویند غلامی راامردادردموقع صرف طعام حرکت ناشایستهٔ یونانیانرا بخاطر اوآورد، درسال۴۹٦ شورشیان یونان شکست سختی خورده‌و**«میلت»**[1] دارالحکومهٔ **«ایئونی»**[2] مرکز شورش در آسیای صغیر بدست ایرانیان افتاده اهـالی بسختی گوشمال شدند . درزمان شورش یونانیان درآسیای صغیرقشون ایران از**تراکیه** و **مکدونیه** احضار واین دوایالت آزاد شده بودند . **داریوش** مجدداً عزم تسخیر آن دوایالت راکرد و**مردونیه (مردونیوس)**[3] رامأموراین کارساخت . این سردار بخوبی‌ازعهدهٔ مأموریت‌خودبرآمدایالت **تراکیه** رابگرفت و **اسکندر (الکساندر)** پسر**«امینتاس»**[4] پادشاه **مکدونیه** رامطیع ساخت (۴۹۳ ق . م) سال بعد **مردونیه** احضارشد .

درسال ۴۹۰ لشکرایران بقیادت یکی ازاهالی **ماد** موسوم به**«دانیس»**[5] و یکنفرپارسی **«آرتافرن»**[6] پسر ساتراب **لیدی** بعزم تسخیر**یونان** از طریق دریا حرکت کرد . بین راه شهر **«اریتره»**[7] راکه اهالی آن درقضیهٔ گرفتن شهر**سارد** دخالت داشتند بگرفتند وآتش زدند . اهالی‌آن بکوهها متواری شدند وهرکه‌را اسیر کردند بشوش فرستادند . باری لشکرایران در**«ماراتن»**[8] پیاده گشت وچند روزسپاه **ایران** و **آتن** بدون جنگ مواجه یکدیگربودند وآتنیها گذشته ازاینکه کمکی از **اسپارت** برای‌آنها نرسیده بود جرأت آنکه حمله بسپاه ایران بنمایند ننمودند درآخر **میلتیاد**[9] آتنیها رامتقاعد نمود که حمله کنند وهنوزکلیهٔ لشکر

1 - Milet　2 - Ionie　3 - Mardonius
4 - Amyntas　5 - Datirs　6 - Artapherne
7 - Eritrée　8 - Marathon　9 - Miltiade

ایران پیاده نگشته بود که آتنیها حمله آوردند ودرجناحین فتح نصیب آنان شد و ایرانیانرا تا ساحل دریا تعقیب کردند . **داتیس** چون اوضاع راچنین دید بدون اینکه اقدام بجنگ دیگری کند مراجعت نمود. جنگ **ماراتن** که یکی ازوقایع عادی است بواسطهٔ آب وتابی که یونانیان بآن داده‌اند از قضایای مشهورعالم گردیده است .

داریوش در صدد انتقام ولشکر کشی دیگر بود که اجل مهلتش نداد ودر پائیزسنهٔ ٤۸٦ قبل ازمیلاد وفات نمود .

خشایارشا ـ داریوش قبل از فوت خویش **خشایارشا** را بجانشینی خود معین کرد این پادشاه پسر«**آتوسا**»[۱] دختر **کورش** است که بواسطهٔ نفوذی که در دربارداشت توانست پسرخودراولیعهد کند **خشایارشا** که مغربیان «**کرزسس**»[۲] نامند درموقع سلطنت سی وچهار سال داشته دارای قد بلند و قیافهٔ زیبا بوده ولی بخوشگذرانی وتند خوئی مشهوراست .

خشایارشا جنگ **ماراتن** راقضیهٔ مهمی نمیدانست و قصد تجدید جنگ با **یونان** نداشت ولی **ماردونیه** اهمیت‌این موضوع راخاطرنشان او کردو **خشایارشا** سرکوبی یونانیان را بر خود واجب شمرد قبل از اقدام باین امر**خشایارشا** فتنهٔ **مصر**رافرونشاند ومصریان راتنبیه سخت کرد (٤۸٤). سال بعد شخصی موسوم به «**شاماش‌ایربا**»[۳] در**بابل** دعوی سلطنت نمود سپاه ایران **بابل** را محاصره کرد و پس ازتسخیرآن شهرآنرا غارت کردندواهالی راباسارت بردند. ازآن تاریخ **بابل** دیگرنتوانست قد علم نماید .

درپائیز٤۸۱ تجهیزات لشکری برای جنگ با یونان خاتمه یافت . تعداد حقیقی افراداین لشکر معلوم نیست وآنچه هرودت دراین خصوص نوشته اغراق محض است سپاه‌ایران از**داردانل**«**هلس‌بنت**»[٤] ازروی‌پلی که از کشتی‌ساخته‌بودند بگذشت و چون وارد خاك یونان شد «**لئونیداس**»[٥] باهفت هزار یونانی مأمور بمحافظت تنگهٔمعروف «**ترموپیل**»[٦]شدند. درآخرلشکرایران ازآن‌تنگه‌بگذشت

1- Atossa 2 - Xercés 3 - Chamach-irba
4 - Hellespont 5 - Léonidas 6 - Thermopyles

وسیصد نفر اسپارتی و غیره که بطور اجبار درآن باقی ماندند تاآخرین نفر کشته شدند واین واقعه رایونانیان حمل بروطن پرستی خود کرده‌اند . پس از گذشتن از تنگهٔ مذکور ایرانیان بطرف **آتن** رفتند و چون یونانیان در زمان **داریوش سارد** را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام پس ازفتح **آتن** ارك ومعبد**آتنه** را آتش زدند. در همان احوال کشتیهای جنگی ایـران رسید ولی در راه دچار طوفان گردیده تعداد آنها تقلیل یافته بود. در بغاز « **سالامین** »[1] جنگی رخ دادو بواسطه تنگی‌محل کشتیهای جنگی‌ایران نتوانست‌عملیات مؤثری نمایدوبالنتیجه یونانیان توانستند حملهٔ آنها را دفع کرده فاتح شوند واین پیش آمد را یکی از بزرگترین افتخارات خود محسوب داشتند. پس‌ازاین واقعه **خشایارشا** عده‌ای از لشکریان خودرا تحت فرماندهی « **مردونیه** » در **یونان** گذاشته خود بطرف‌آسیا حرکت کرد ـ تا**مردونیه** حیات‌داشت‌استقلال‌**یونان** درمعرض خطر عظیمی‌بودولی دربهار۴۷۹ درجنگ معروف «**پلاته** »[2]سردارایرانی کشته‌شد وبرلشکر بی‌فرمانده شکست واردآمد ازآن تاریخ یونانیان توانستند استقلال خود را محفوظ دارند .

در تابستان ٤٦٥ خواجه سرای شاهنشاه با مساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی در ابتدا **خشایارشا** و بعد پسر ارشدش **داریوش** را بقتل رسانیدند وپس ازهفت‌ماه در نظر گرفتند با پسر کهتر **خشایارشا** موسوم به **اردشیر** همان معامله را کنند ولی **اردشیر** با کمال شجاعت از خود دفاع کرده وتخت و تاج را تصاحب نموده خائنین را بسزای اعمال خود رسانید .

اردشیر درازدست ـ اردشیر دراز دست با (**ارتخشتر**) کـه یونـانیان « **ارتاکزرسس** »[3] نامند ٤١ سال سلطنت کرد . دورهٔ سلطنتش جز در چند سال اول بآرامی بگذشت . اما «**ویشتاسب**» پسر **خشایارشا** که درباخترد‌عوی سلطنت میکرد در دو جنگ مغلوب گردید (٤٦٢) و « **ایناروس** » که در **مصر**علم طغیان برافراشته بود وآتنیها مخفیانه با او کمك مینمودند بدست ساتراب سوریه**بغابیش** « **مکابیتر** »[4] مغلوب ومنکوب گردید وآن فتنه فرونشست ولی بعد همین‌ساتراب

1 - Salamine 2 - Platée 3 - Artaxercés 4 - Mégabyse

یاغی گردید و دو مرتبه لشکر شاهنشاه را شکست داد . درآخر با **اردشیر** صلح کرد و آن حدود آرام گشت . از وقایع دیگر دورهٔ **اردشیر** معاهدهٔ **کمبون** یا (سیمون)[1] است که بین **ایران** و **آتن** بسته شد وبموجب آن منطقهٔ عملیات کشتی‌های طرفین معین شد و آتنیها **قبرس** را جزء خاك شاهنشاهی دانستند ـ **اردشیر** در سنهٔ ٤٢٤ وفات کرد.

خشایارشای دوم ـ پسر **اردشیر درازدست** است فقط ٤٥ روز سلطنت کرد و کشته شد و « **سغدیانس** »[2] که قاتل پادشاه و **اردشیر** اززن دیگراو« **الوگونه**» بوده از این عمل خود چندان مدتی استفاده نکرد و کشته شد.

داریوش‌دوم ـ پس‌از **سغدیانس** یکی از برادرانش که یونانیان« **اخس**»[3] نامند بنام **داریوش دوم** برتخت نشست.در زمان او شهرهای یونانی‌آسیای‌صغیر مجبور به پرداخت باج شدند ـ **اسپارت** مساعدت شاهنشاه ایران رابرای‌جنگیدن باآتنیها خواستارشد ولی**داریوش دوم** بااینکه بااومتحد گردید وبتوسط ساتراپ‌های خود در آسیای صغیر کمکهای مادی کرد حاضر به محو**آتن** نشد تاهمواره رقابت و خصومت بین این دوشهر موجود باشد .

پروشات زوجهٔ **داریوش** زنی بود دسیسه کار که درتمام کنگاشها ومواضعه‌های دربار دست داشت وآنچه راجع بسلطنت **داریوش دوم** توان گفت این است که فتنه‌های واقعه را بجای اینکه با تدبیر وشجاعت از بین ببرند بوسیله دسیسه و پول فرومی‌نشاندند و این اوضاع واحوال را باید حمل بضعف دولت هخامنشی نمود . **داریوش** در ابتدای سنهٔ ٤٠٤ وفات کرد .

اردشیر دوم ـ پس از « **اخس** » **اردشیر دوم** شاهنشاه ایران گردید این پادشاه را بواسطه‌حافظهٔ فوق‌العاده‌ای که داشت یونانیان ملقب به «**منمن** »[4] نمودند برادر او**کورش** جوان پسر **پروشات** که حکمرانی‌آسیای صغیررا داشت‌بکمك سپاهیان یونانی برعلیه **اردشیر** قیام نمود در «**کوناکسا**»[5] نزدیکی **بابل** جنگ‌در گرفت و **کورش** کشته شده ده‌هزار نفر یونانی بقیادت « **کزنفون** »[6] توانستند

1 - Cimon 2 - Sogdians 3 - Okhos
4 - Mnemon 5 - Cunaxa 6 - Xenphon

یونان مراجعت کنند این واقعه که باز گشت ده‌هزار نفر نامند ثابت میکند که آثار ضعف در دولت هخامنشی پدیدار شده بود. همراهی اسپارتیها با **کورش-آتن** را نزدیك بایران نمود و بحریهٔ آن با بحریهٔ **ایران** متحد شد. دیوارهای **آتن** با مساعدتهای مادی **ایران** بنا گردیدودرجنگ بین **اسپارت و آتن**، بکمك ایرانیان شکست بربحریهٔ **اسپارت** وارد آمد ودرآخر اسپارتیها چاره‌جزاین ندیدند که خود را **بایران** نزدیك سازند درصلح معروف به **(انتالسیداس)**[1] که درپائیز۳۸۷ واقع گردید کلیهٔ مستملکات یونانی درآسیا وجزیرهٔ **قبرس** مجدداً بدست ایرانیان افتاد وپادشاه **ایران** درمنازعات شهرهای **یونان** حکم گردید که در مواقع اختلاف بین آنها حکمیت نماید. بااین احوال ضعف و سستی در داخلهٔ کشور پدیدار بود. ورایات انقلاب وشورش درمصر وآسیای صغیر ونقاط دیگر برافراشته شد بعضی‌از یاغیان به‌پیشرفت مقصود خودموفق شدند ولی‌برخی دیگررابدسیسه ازبین بردند. باری دردربارپادشاه قتل وانتحارحکمفرما بود وبالاخره درسنهٔ ۳۵۸ **اردشیردوم** ازفرط اندوه (بواسطهٔ کشته شدن یکی ازفرزندانش) بدرود حیات گفت.

اردشیرسوم – پس از **اردشیردوم** پسرش **اخس** بنام **اردشیرسوم** برتخت نشست این پادشاه‌ارادهٔ قوی داشته‌ولی تند خو وقسی‌القلب بود. درابتدای سلطنت خویش شاهزادگان خانوادهٔ خود را بقتل رسانید سپس بفرونشاندن شورش های داخلی پرداخت چون **تبنیت**[2] پادشاه **صیدا** باکمك مصریان واجیرهای یونانی دو ساتراپ پادشاه را شکست داده بود **اردشیر** شخصاً برای سرکوبی او و مصریان حرکت کرد. **تبنیت** چاره جز این ندید که **صیدا** را تسلیم کند معذلك او و همراهانش‌را بامر **اردشیر** بکشتند – اهالی **صیدا** از شدت نا امیدی درخانه های خود رفته وشهررا آتش زدند بقسمی که چون **اردشیر** داخل آن شهر گردید جز خرابه نیافت. پس ازاین واقعه اردشیر بامساعدت **منتور**[3] یونانی **مصر** رافتح کرد (۳۴۵) ونیز باکمك اوآسیای صغیررا بگرفت.

در سنهٔ ۳۳۸ خواجهٔ قصر موسوم به **باگواس**[4] **اردشیر** را مسموم کرد و

---

1 - Antalcidas سفیراسپارت بدربارایران بود 2 - Tabnit
3 - Menthor 4 - Bagoas

فرزند اصغر او «**اوارسیس**»[۱] را برجای وی نشاند واوراهم بقتل‌رسانیده **داریوش سوم** را که ازاخلاف **داریوش دوم** بوده صاحب تاج وتخت کرد .

داریوش سوم و انقراض سلسلهٔ هخامنشی ـ داریوش سوم را یونانیان **(کدمان)**[۲] نامند درسنهٔ ۳۳۶ برتخت نشست ـ **باگواس** قصد داشت **داریوش** را بکلی تحت‌ارادهٔ خود درآورد ولی‌چون این پادشاه حاضر باین امر نگردید وخواجه قصد مسموم نمودن اورا کرد **داریوش** ویرا مجبورساخت تاهمان زهری که برای اوتهیه کرده بود تناول نماید و بدین طریق رفع شرآن خواجه سرای را ازخود بنمود ولی قدرت دولت هخامنشی مبدل بضعف گردیده بود و **اسکندر مکدونی** پسر **فیلیپ** عزم تسخیرممالك ایران رانمود .

فیلیپ پدر **اسکندر** قصد جنگ باایران راداشت ولی عمرش وفانکرد ودر سنهٔ ۳۳۶ درگذشت . **اسکندر** فکرپدررا تعقیب کرد ودربهار ۳۳٤ باچهل هزارنفر از **هلسپون (داردانل)** بگذشت وپس ازجنگ **گرانیك** وارد **آسیای صغیر** شده مستملکات یونانی راآزاد ساخت[۳] یکی ازسرداران ایرانی بکمك امیرالبحریونانی **ممنن**[٤] از **هالیکارناس**[٥] دفاع سختی نمودند ولی سودی نبخشید **اسکندر** از **(کاپادوکیه)**[٦] واردجلگه‌های **(کلیکیه)**[۷] گردید و **داریسوس**[۸] باسپاه ایران تلاقی کرده جنگی رخ داد که درآخر فتح نصیب **اسکندر** گشت . در **دمشق** خیمه و خانوادهٔ سلطنتی در دست **پارمنیون**[۹] افتاد . پس از این واقعه **داریوش** پیشنهاد صلح کرد ولی **اسکندر** قبول‌نکرده وبطرف **سوریه** رفت شهر **تیر**[۱۰] **(صور)** هفت ماه مقاومت کرده لشکر **اسکندر** را معطل ساخت و **غره**[۱۱] دو ماه از خود

---

1 - Oarses 2 - Codoman

۳ - این جنگ درکنار رودگرانیك Granique واقع‌گشت تعداد سوارنظام ایرانی بالغ بر ده هزارنفربوده ولی عدهٔ پیاده نظام راکه یونانیان اجیر تشکیل میدادند معلوم نیست . دراین جنگ سپهرداد داماد داریوش با اسکندر مبارزهٔ سختی کرد تا اینکه ازاسب بیفتاد وکشته شد. برادراوتزدیك‌بود باضرب شمشیر اسکندررا بهلاکت رساند ولی‌دست اورا قطع‌کردند ـ یونانیان اجیرهم (پیاده نظام) بسختی مقاومت‌کردند تااینکه دوهزارنفراسیر وبقیه‌کشته شدند .

4 - Memnon 5 - Halicarnasse 6 - Cappadoce 7 - Cilicie

۸ ـ علت فتح اسکندر را درایسوس (Issos) چنین گفته‌اندکه سواران ایرانی بین کوه ودریا واقع شده میدان‌آنکه عملیات خود راانجام دهند نداشتند .

9 - Parmenion 10 - Tyr 11 - Gara

دفاع نمود . پس ازفتح این دوشهر **اسکندر** با اهالی باکمال بیرحمی رفتار کرد وبجانب **مصر** رفت. مصریان بخوبی ازاوپذیرائی نمودند و **اسکندر**شهر**اسکندریه** را بنا نمود .

درسال ۳۳۱ **اسکندر** از **مصر** به**سوریه** واز آنجا به **بین‌النهرین** (عراق امروز) آمد و نزدیکی**اربل** جنگی سخت بین‌لشکرایران وسپاه **اسکندر** رخداد. در این جنگ‌لشکر ایران مغلوب گردید[1] پس از آن **بابل** ، **شوش** و**استخر**[2] بدست فاتح مکدونی‌افتاد و**اسکندر** ازروی‌بغض و کینه یاازفرط مستی **استخر**راآتش‌زد.

داریوش سوم هنوز بکلی مأیوس نشده در صدد جمع‌آوری لشکروتجدید جنگ با**اسکندر** بود ولی دونفر ازساتراپها «**بسوس**»[3] و «**برسانتس**»[4] اورا گرفته بقتل رسانیدند (۳۳۰) ـ **بسوس** خیال سلطنت داشت ولی **بطلمیوس** (**پتولمه**) در مقابل او شتافته ویرا از این خیال منصرف کرد.[5]

پس‌ازاین‌وقایع**اسکندر**، **طبرستان**،**گرگان**،**خراسان**، **سیستان**و**افغانستان** را مطیع‌خودساخت. درباختر **اسکندر** با (**رکسانا**)[6] دختریکی از امراءمزاوجت کرد . ازآنجا بوادی **سند** رفت **تاکسیل** [7] اظهار اطاعت کرد و (**پروس**)[8] مردانه با **اسکندر** جنگیده اسیر گشت، لشکر**اسکندر** از (**پتاله**)[9] بایران مراجعت کرد و ازآنجا **اسکندر** به**بابل** برفت وخواست آنجا را پایتخت کند . خستگی راه و رنج سفراو را از پای درآورده بود تبی از باتلاقهای شهر بروی عارض شد که در اثر آن درسن ۳۲ سالگی در قصر **نبوکد نصر** بجهان دیگر شتافت جنازهٔ او را **باسکندریه** بردند ودر محلی که امروز مجهول است بخاك سپردند .

---

۱ ـ جنگ اربل (Arbel) یاگوگامل (Caugamélés) آخرین جنگی‌که داریوش شخصاً با اسکندر نمود تعداد لشکرایران‌معلوم نیست وبعضی یك میلیون نوشته‌اندکه بنظر اغراق میآید.دراین جنگ ایرانیان بسختی وباکمال رشادت بجنگیدند بقسمیکه کاربر«پارمنیون» سردار اسکندر سخت‌گردید واسکندر را بمدد طلبید ولی چون زوبینی بداریوش اصابت‌کرد وبزمین افتاد لشکریان او بتصوراینکه آن ضربت کارگر بوده بتدریج فرار اختیارکردند.

۲ ـ قبل ازاینکه اسکندروارد «پرسپولیس» شود دچارمقاومت «آری‌برزن» شدکه تاآخرین نفس از پایتخت محافظت‌کرد .

3 - Bessos 4 - Bersaentes

۵ ـ بسوس را یکنفر سردار ایرانی ازطرف اسکندر بگرفت ودر همدان‌کشته شد.

6 - Roxana 7 - Taxile 8 - Porus 9 - Patala

اسکندر ازسرداران نامی دنیا بشمار میرود و اندیشهٔ آن داشت که شرق و غرب را متحد ساخته و یك دولت تشکیل داده تمدن **یونان** را ترویج دهد ، ولی اقدامات این سردارمشهور وعملیات اوثابت میکند که نه‌مانند **کورش بزرگ** عادل و رئوف بوده ونه چون **داریوش کبیر** رسم جهانداری میدانسته شقاوت او در **تیر و غزه** آتش زدن **استخر** ، بدارآویختن برهمنان در هند ، کشتن دوستان ورفقای قدیمی خود ، قربان کردن چندهزار نفر ازمردم « **کوسی** » برای آسایش روان یکی ازسرداران مقتول خود، سوزاندن **اوستا** (برحسب روایت پارسیان)لکه‌های بزرگی است در تاریخ حیات این فاتح بزرگ . راست است که **اسکندر** نسبت بخانوادهٔ **داریوش سوم** رأفت نمود و از کشته شدن اومتأثر گردید و جنازهٔ اورا با احترام تمام دفن کرد ، استخوانهای **کورش بزرگ** را مجدداً در مقبرهٔ او نهاد، شهرهای جدیدی مانند **اسکندریه** در **مصر** و **اسکندریهٔ** دیگری درشرق(**خجند**) بنا کرد ولی باید دانست که آیا این اعمال جبران آنهمه آسیبی که در شرق وارد آورد وآنهمه کشتاری که کرد ونقاطی که خراب گردید می‌نماید یاخیر ؟ درهر حال چون **اسکندر** وفات کرد نه تشکیلات منظمی از خود بیادگار گذاشت و نه جانشین لایقی معین کرد .

جهانداری هخامنشیها

تشکیلات - مذهب - صنایع و آثار

تشکیلات پادشاهان هخامنشی دراداره کردن ممالك وسیع خودعادات و مذاهب ملل را محترم داشته تشکیلات خصوصی آنان را برهم نزدند و حتی دراکثر ازنقاط رؤسای محل بومی بوده وبیگانه را بر آنان مسلط نمیداشتند مثلا فنیقیها ازخود دارای حکمرانی بوده ورؤسای نواحی مصر

از اهل آن دیار بوده و یهودیان با کمال آسایش زیسته حکومت مذهبی از خود داشتند . مادام که این اقوام مالیات پرداخته وخودرا از اتباع ایران ورعایای شاه میدانستند احدی مزاحم آنان نمیشد. چنانچه در شرح حال داریوش گفته شد این ممالك وسیع به بیست وچهار تا سی ساتراپی منقسم گردیده و هر ساتراپی دارای یکنفر حکمفرما موسوم به ساتراپ (خشترپا)[1] بوده و یکنفر دبیر اعمال ساتراپ را تحت نظر گرفته وقایع را مستقیماً بدربار اطلاع میداد . درهر ساتراپی یکنفر فرمانده لشکر و درقلعهٔ هر شهر یك حکمران موسوم به «ارگ پت»[2] یافت میشد فرمانده لشکر ساتراپ ودبیر مستقلا وظایف خود را انجام داده و مستقیماً بادربار مربوط بودند ـ احکام شاهنشاه را چاپارهائی که لاینقطع در راه بوده وآن اراضی وسیع را می‌پیمودند بمقامات مربوطه میرساندند ـ یکعده مأمورین موسوم بچشم و گوش شاه در هرسال مناطق دور دست را تحت تفتیش قرار داده نتیجهٔ تحقیقات خودرا بدربار اطلاع میدادند ودر تعقیب گزارش این مأمورین ، دربارتصمیم قطعی میگرفت ، حکمران را عزل و گاه او را محکوم بمرگ میکرد ــ در بعضی از مواقع موقتاً ساتراپ عهده‌دار امور لشکری میگشت و این ترتیب در زمان **اسکندر** بطور معمول مجری گردید .

مالیات یکی از وظایف ساتراپ اخذ مالیات بوده که اقوام ، جنسی و نقدی می‌پرداختند ـ برای هرقسمت مملکت وجهی بطور ثابت بعنوان باج معین شده بود وساتراپها غیرازمالیات که مجبور بوصول وپرداخت آن بودند برای خود هم حقی دریافت میداشتند وازاین سبب بموجب گفتهٔ پلوتارك داریوش نصف مالیات را تخفیف داد که بر اتباع زیاده ازحد تحمیل نشود .

در زمان **داریوش کبیر** استعمال نفوذ درآسیای صغیر مرسوم گردیدوحتی قبل ازاو «کرزوس» مسکوکات نقره و طلا سکه‌زده بود ولی داریوش سکهٔ طلا را رایج ساخت ـ یکطرف این سکه تیراندازی را نشان میداد که یك زانوی خودرا برزمین نهاده بود .

1 - Khchatrapa 2 - Argapat

لشکر

ساتراپها درحدودحکمرانی‌خود از شرارت وجنگهای‌داخلی جلوگیری کرده و وسایل امنیت طرق را فراهم مینمودند لشکر دائمی مملکت را مستحفظین شاهنشاه وپاسبانان قلاع مهم تشکیل‌میدادند. سپاه مستحفظ عبارت بود از دسته‌ای مرکب از دوهزار سوار و دو هزار پیاده از نجباء و اعیان پارس و ماد مسلح باتیر و کمان ونیزه‌های بلند قریب دومتر. پس از آنها یکعده ده‌هزار نفری تشکیل دسته سپاه جاوید را میداد - در موقع جنگ از اطراف واکناف مملکت و از میان ملل مختلفه جمع آوری لشکر میکردند. والبته این امر در موقعی بود که شخص شاهنشاه عزم جنگ با دولت اجنبی یا سرکوبی یاغی مقتدری را مینمود چه جنگهای داخلی ولایات را ساتراپها شخصاً عهده‌دار بوده‌وبالشکری که‌ازاهالی آن‌حدود تشکیل‌میدادند فتنه رافرومینشاندند.

امور قضائی

راجع بامور قضائی آنچه میتوان گفت این است که شخص شاه خاصه درمسائل جزائی‌وجنایات مربوط بامنیت‌مملکت یا نسبت بشخص او رسیدگی‌نهائی میکرده وحتی در بعضی مسائل رسیدگی بدوی هم بااو بوده امابرای رسیدگی بمسائل حقوقی قضاتی‌از طرف شاه معین شده بود که ازروی عدل وانصاف داوری کنند و این موضوع یعنی اجرای عدل بقدری طرف توجه پادشاهان بوده که نسبت بقضاتی که مراعات آنرا نمینمودند بسختی رفتار میشد و حتی در بعضی اوقات آنان را کشته پوست آنها را برروی مسند قضاوت میگستردند - با این احوال احدی را برای ارتکاب یك‌جرم محکوم‌بمرگ نمیکردند وهیچکس‌حق نداشت نسبت بغلام خود هرگاه‌مرتکب یك تقصیر شده بقساوت رفتار کند خلاصه آنکه جرایم مرتکب و خدمات او را در نظر گرفته بعد حکم مینمودند.

مذهب

پادشاهان هخامنشی موحد بودند یعنی « **اهورامزدا** » را خالق زمین و آسمان دانسته اقتدار و سلطنت خویش را از تأییدات اومیدانستند. از آنجا که اهورامزدا غیرمرئی بوده پرستش او رادرمقابل آتش که یك‌گونه رمزی است بجای میآوردند.

در کتیبه‌ها **اردشیر** و « **اخس** » برای اولین دفعه نام مهر و ناهید برده شده - اگر چه ایرانیان قدیم بمهر معتقد بوده آن را تقدیس مینمودند ولی اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین رب النوع از اواخر قرن پنجم قبل ازمیلاد است واززمان **اردشیر دوم** پادشاهان این سلسله او را تقدیس نموده درموقع سوگند ویرا شاهد گرفته و درجنگ از اویاری میطلبیدند.

ملت ایران درآنزمان آب وآتش وباد و نور و روز و شب (نور خورشید و ماه) را تقدیس مینمودند و با حضور یکنفر از مغان مراسم قربانی را بجای می‌آوردند.

مغان قبیله‌ای بودند از مادها که در اجرای مراسم مذهبی اختصاص داشته و عقاید آنها نهایت قدیمی بوده وشاید اززمانی باشد که ایرانیان وهندیهاتشکیل یك ملت داده وهنوز مهاجرت نکرده بودند - چنانچه گفتیم حضور آنها برای اجرای مراسم قربانی‌وخواندن سرودهای مذهبی واجب بوده است - فرق‌فاحشی که بین مراسم پارسیان ومغان مشاهده میشود این است که پارسها اجساد خود را موم اندوه کرده و بعد بخاك میسپردند ولی مغان دفن اموات را جایز نمیدانستند مگرآنکه قبلا سگ یا پرنده‌ای آنها را پاره کند.

صنایع و آثار

پادشاهان هخامنشی که ممالك‌وسیعی را تحت تصرف‌خویش در آورده و ملل مختلفه را مطیع خود ساختند در ساختن ابنیه وبنای کاخهای سلطنتی خویش خواستند از مهارت کلیهٔ معماران ماهر واستادان قابل ممالك مفتوحه استفاده کنند ازآن جهت در آثار صنعتی ایران درآن عصر طرزهای مختلف صنعت سایر ملل‌مشهود است- **داریوش** گوید که در بنای قصر اوصنعتگران بابلی ، مادی،لیدی ومصری خدمت‌میکردند و مصالح آنرا ازنقاط دور دست می‌آورند مثلا علاج را ازهندوستان چوب سدر را از لبنان سنگ ستونها را از یونان وزینت دیوارها را از ائیونی (حبشه) تحصیل میکردند - پس عجب نیست اگردر صنعت ایران آثار سایر ملل مشاهده میشود ولی نکتهٔ مهم دراین است که ایرانیان آنزمان درصنعت چه ابداعی نمودند وچه

چیز تازه آوردند ـ باید دانست که درسایرملل صنعت جنبهٔ محلی داشته بدینمعنی که صنعتگران مراعات منافع خصوصی شهرهای مختلفه را مینمودند و نکاتی را در نظرمیگرفتند که فکر اهالی آن محل بخصوص را برساندولی همینکه کشورهای وسیع در دست ایرانیان افتاد وتمام اهالی آن اتباع ایران محسوب گشتند درنظر پادشاهان هخامنشی مراعات جنبهٔ محلی یا انحصار صنعت بیك طـرز مخصوص و منحصر که اقتباس ازیکی از ملل شده باشد بیمورد بود. این است که صنعت ایران ترکیبی گردید ازصنایع مختلفه وآنچه ایرانیان دراینخصوص ابداع کردند طرز ترکیب این صنایع بیکدیگراست تادرنظرهم زیبا نمایدوهم عظمت عصرهخامنشی را برساند ـ در این خصوص ایرانیان منتهای ذوق و سلیقه را بکار بردند بقسمی که صنعت ایران صنعت مخصوصی گردید که از صنعت سایر ملل متمایز است یکی از مستشرقین دانشمند چنین گفته « صنعت ایران ترکیبی است که از میل شاهنشاه بوجود آمده چه تمام اشکال صنعتی مشرق را که پادشاه در ایالات آسور، مصر و مستملکات یونان درآسیا مشاهده کـرده و جلب توجه او را نموده بطور مصنوعی و بامراعات آنچه عظمت را نشان دهد وحدت داده و طرز خاصی بوجود آورده است و بالاخره میتوان گفت این صنعت نتیجهٔ ارادهشاهـان صنعت دوست مقتدری است کهعظمت را نصب‌العین خودقرار دادهاند» ـ پس صنعت ایران‌نماینده باعظمت عصرهخامنشی است .

باهمه این احوال باید دانست که صنعت ایام هخامنشی دنبـالهٔ یك صنعت ملی است که مصالح آنرا تغییر داده و طرزهای دیگری با مراعات تناسب برآن افزودهاند قصر **کیاکسار** پادشاه ماد درهمدان نمونهٔ این صنعت است و **کورش کبیر** پس ازشکست مادها قصری در **پازارگاد** بنا کرد که تا زمان **اسکندر** برپا بودواگرچهدارای ستونهای متعددنبوده میتوان گفت بنای **استخر** (تخت جمشید) تکمیل آن بنای ملی است وقطعاً تقلید ازمعماری مصر نیست چه درزمان **کورش** هنوز ایرانیان مصررا رافتح نکرده بودند .

نزدیك **مشهد مرغاب** مقبرهٔ **کورش** است که سقفش دارای دونشیباست.

این مقبره عبارت از اطاق کوچکی است که بر روی شش طبقه سنگ قرار گرفته‌و هر طبقه بقسمی بر روی طبقهٔ دیگر واقع شده که تشکیل مرتبه‌های مختلفی میدهد.

مهمترین آثار ایام هخامنشی تخت جمشید در **پازارگاد** است که یونانیان **پرسپولیس** نامند عظمت این بناامروز هم از خرابه‌های آن هویداست - درساختن قصور وابنیهٔاین بنای عظیم اکثرپادشاهان هخامنشی دخالت داشته‌اندولی میتوان گفت که مهمترین کاخهای آن درزمان **داریوش کبیر** و **خشایارشا** بنا گردیده است . قصور **داریوش و خشایارشا** درعرصهٔ مسطحی بالای دورشته پله‌های عظیم



« آرامگاه کورش بزرك درپازارگاد »

ساخته شده و از همه مجلل‌تر قصر **خشایارشا**ست که نزدیك آن مجسمهٔ دو گاو بصورت انسان است درروی جدارها با کمال مهارت تصویرمستحفظین قصر، میر- آخوران و کسانیکه برای پادشاه هدیه میآورند حجاری شده‌است - تخت جمشید دارای ستونهای متعددی بوده وطرز سرستونها از مختصات صنعت ایران است ودر هیچ بنای دیگر بدان شکل مشاهده نمیشود و عبارت ازدو گاو است که پشت بر یکدیگر کرده‌اند - تزیینات وتجمل ابنیه بواسطه‌کاشیها یاآجرهائی که روی‌آنها رابامینا، برنز، طلا یانقره میپوشاندندنظرهر بیننده راخیره مینمود. درپازارگاد حجاری برجسته‌مشاهده‌میشود که دریك قطعه سنگ‌آهك نقش شده - این‌حجاری

شخصی رانشان میدهد که لباس درازی در بر کرده ودارای چهاربال است و شاید صورت فرشته باشد .

درپشت قصرهای پرسپولیس (تخت جمشید) سه دخمه است وبفاصلهٔ پنج کیلومتر ازمقابرمذکور درمحلی که امروز **نقش رستم** نامند چهارمقبرهٔ دیگری است که در کوه کنده شده‌اند . در اندرون دخمه داریوش که درنقش رستم است هیچگونه کتیبه وآثاری نیست ولی دربیرون دخمه درروی صخره ایوانی ساخته‌اند که دارای چند ستون است ومجلسی حجاری شده که درآن ۲۸ نفردر دوطبقه تخت پادشاه را نگهداشته‌اند[1]. پادشاه ازدست چپ بر کمانی تکیه کرده ودست راست خود راطرف آتش مقدس درازنموده است .

دربعضی از نقاط ایران ابنیه‌ایست که آتشکده نامند ومسألهٔ مهم دانستن تاریخ بنای آنهاست چه جای شك نیست که درآنجا آتش مقدس رامی‌افروختند وشکل آنها که مانند کورهٔ چهارزاویه است ، این موضوع راتأیید مینماید . در نقش رستم درطرف یساردخمه دوآتشکده است که درصخره کنده‌اند ودرپازار گاد نزدیك مقبرهٔ کورش پایهٔ دوآتشکده مشاهده میشود که عبارت ازسنگهای مکعبی است که وسط آنرا تهی کرده‌اند وامروزآنرا تخت طاوس مینامند .

ابنیه‌ای در**سروستان** و **فیروز آباد** یافت میشود که تاریخ آن درست معلوم نیست واغلب متخصصین آن رااز آثاربعد ازهخامنشیان میدانند ـ اما در**شوش** ابنیه مهمی بوده که اکنون ازآن خرابهٔ بیش نمانده است .

کتیبه، خط وزبان

کتیبه‌هائی که سلاطین هخامنشی ازخود بیاد گار گذاشته‌اند برسه زبان است : پارسی باستانی ، زبان انزانی یاشوشی و لسان بابلی ولی بعضی ازآنها فقط بپارسی باستانی است که درباریان و خانوادهٔ سلطنتی بدان تکلم میکرده‌اند . کلیهٔ این السنه را با حروف میخی می‌نوشتند و گویند اساس این حروف از خط بابلی اقتباس شده‌آنرا نهایت

---

۱ ـ بیست وهشت نفری‌که تخت شاه را نگهداشته‌اند نمایندهٔ ۲۸ ساتراپ ایران است .

ساده و مختصر کرده‌اند و بجای صدها علامات و اشکال که در خط بابلی بوده خط میخی فارسی فقط ۳۶ علامت وچند شکل معین داشته است - مهمترین کتیبهٔ ایام هخامنشی کتیبهٔ معروف **بیستون** است که در آن **داریوش** بزرگ شرح اقدامات خودرا میدهد وبسه زبان نوشته شده‌است - داریوس امر کرد این کتیبه را رونویس وترجمه کرده ودر اطراف ممالك خود منتشر نمایند .

فصل سوم

اشکانیان

ملاحظه

پس‌ازفوت **اسکندر** ممالك مفتوحه بین سرداران او تقسیم گردید **پردیك کاس**[1] به‌نیابت سلطنت آسیا انتخاب شد و **ارریده**[2] جانشین اسکندر دراروپا گردید . هریك ازساتراپها نصیب سرداری گشت[3] مصر را **بطلمیوس**[4] سوریه را **لامدن**[5] ماد را **پیتن**[6] کاپادوکیه را **اومن**[7] کلیکیه را **انتیگون** متصرف گشتند ، هند در ید حکمرانان بومی و آذربایجان در دست «آذرباد» ساتراب‌ایرانی باقی‌ماندواین قطعه‌ایران بنام اوموسوم گردید ـ حکومت مرکزی وجود نداشت و سرداران دم ازاستقلال میزدند « پردیك کاس » خواست وحدت ممالك مفتوحه رانگهدارد ولی بطلمیوس اورا درمصرشکست داد وبدست سربازان خویش کشته شد ـ «اومن» را«انتیگون»[8] درشوش مغلوب نمودوخواست جانشین اسکندر گردد ولی «سلوکوس»[9] مانع ازآن گردید و «انتیگون» باوجود مساعدت پسرش «دمتریوس»[10] کاری ازپیش نبرد ومغلوب شدوقسمت اعظم ممالك مفتوحهٔ اسکندر درآسیا بدست سلوکوس جانشینان اوافتاد .

آغاز تاریخ سلطنت سلوکیان ازسنهٔ ۳۱۲ قبل ازمیلاد است پایتخت آنان درابتدا بابل بعد سلوکیه ودرآخر انطاکیه درشام گردید . روابط سلوکوس با حکمفرمایان.هند حسنه بود .

---

1 - Perdiccas　　2 - Arrhidée

۳ـ درآن موقع «رگسانا» زن اسکندرحامله بود وچون پسری‌آورد نام اورااسکندر نهاده پادشاه خواندند ولی سودی نبخشید ودرآخراوراگرفته ومحبوس کرده بقتل رساندند.

4 - Betolimaus　　5 - Laoméden　　6 - Peithon

7 - Auméne　　8 - Antigone　　9 - Seleucus

10 - Démêtrius

قبل از اینکه بتاریخ اشکانیان بپردازیم لازم است بدین نکته اشاره شود که درمشرق ایران مملکتی تشکیل گردید که آنرا یونان وباختر نامند ـ مؤسس آن « دیودوتوس »[1] دوم در ابتدا سکه بنام « آنتیو کوس » دوم[2] پادشاه سلوکی زد ولی چون دعوی استقلال کرد سکه را بنام خود نمود و حدود ممالکش از **سغد** تا **مرو** بود .



در زمان آنتیو کوس دوم که از سنهٔ ۲۶۱ تا ۲۴۲ قبل ازمیلاد سلطنت نمود ایالت **پارت** مستقل گردید ـ نام پارتین یا(پرثو) در کتیبهٔ بیستون جزء ایالات‌ایران برده شده و امروز جای شك نیست که اهالی آن آریائی نژاد بوده‌اند .

اشك اول ــ ارشك یا اشك که مؤسس سلسله اشکانیان است درسنه ۲۵۰قبل از میلاد بمساعدت قبیلهٔ چادرنشین «اپارنی»[3] که شعبه‌ای از قوم «دهه»[4] بوده‌خود را از تحت حمایت سلوکیان مستخلص ساخت ـ گویند در جنگی که با باختران نمود کشته شد (۲۴۸ق . م) پادشاهان اشکانی باحترام اوکلمهٔ اشك را بر نام خود افزودند .

تیرداد اول ــ پس از اشك اول برادرش تیرداد اول جانشین او گردید و ایالت «هیرکانی»[5] گرگان ودارالملك آن « زدراکارتا »[6] و (استراباد) رابتصرف خویش در آورد و با مساعدت « دیودور دوم »[7] حکمران یونان و باختر لشکر سلوکیان‌راشکست داده واستقلال پارت را مستحکم نموده خودرا ملقب‌بشاهنشاه کرد ومبدأ تاریخ پارتها ازهمان زمان است (۲۴۷ ق . م) .

کلیهٔ پادشاهان اشکانی نسب خود را بسلسلهٔ هخامنشی رسانده و پدر اشك وتیرداد را « فریاپیت »[8] نام پسر یکی از پادشاهان هخامنشی میدانستند ـ تیرداد باستحکام قدرت خویش بکوشید وبرای خود قصری نزدیك شهر ابیورد بنا کردو

1 - Diodotos
2 - Antiochus
3 - Aparniens
4 - Daha
5 - Hyr Canie
6 - Zadracarta
7 - Diodore
8 - Phriapites

آنرا دارا نام نهاد ولی پایتخت او شهر (هکاتمپیل)[1] یعنی شهر صد دروازه بوده که خرابهٔ آن در جنوب غربی **دامغان** مشهود است .

اردوان اول ــ این پادشاه در سال ۲۱۴ بجای پدر نشست و تاسنهٔ ۱۹۶ سلطنت کرد- درابتدا شهر **همدان** را فتح کرد ولی بعد از **آنتیوکوس** سوم شکست خورده و پایتختش بدست سلوکیان افتاد وتا گرگان او را تعقیب کردند . آنتیوکوس که میدانست این غلبه موقتی است ودر گرگان هم کاری ازپیش نبرد با **اردوان** معاهده بست و اورا بسلطنت ایران بشناخت .

فریاپیت ــ پس ازمرگ اردوان پسرش فریاپیت سلطنت کرد وواقعهٔ مهمی در زمان او رخ نداد .

فرهاد اول ــ «فراآت»[2] پسر فریاپیت است در زمان خویش «مارد» یا مردهای تپورستان (طبرستان ومازندران) را مطیع خود ساخت وآنانرا وادار کرد ابواب بحرخزر را محافظت کنند.

مهرداد اولــ فرهاد مهرداد اول را که برادر او بودبجانشینی خویش معین کرد این پادشاه ۳۷ سال سلطنت نمود (از ۱۷٤ الی ۱۳٦ ق - م) ودولت پارت را نهایت قدرت بخشید . مرورا از باختریان بگرفت وایالت ماد را ازدست امرای نیم مستقل آن مستخلص ساخت و دامنهٔ فتوحات خودرا تاعیلام ، فارس وبابل رسانیده «دمتریوس» دوم پادشاه سلوکی را اسیرساخت .

فرهاد دوم ــ فرهاد دوم پسرمهرداد اول است وبرای اینکه «آنتیوکوس هفتم» پادشاه سلوکی رابجنگ داخلی مشغول سازد برادر او دمتریوس را که مهرداد اسیر کرده بود رها ساخت تا مدعی سلطنت برادر گردد . - سپس آنتیوکوس را را شکست فاحشی داد وحکمفرمای سلوکی در عرصهٔ کارزار زخم کاری برداشت. فرهاد چندی بعد باطایفهٔ سکاها که در افغانستان و سیستان تمرکز یافته بودند بجنگید و درحین کارزار یك فوج از اسرای یونانی بدشمن ملحق گردیدوبالنتیجه فرهاد دوم شکست خورده کشته شد (۱۲۵) .

---

1 - Hécatompyle 2 - Phraatés

اردوان دوم ـ اردوان دوم عم فرهاد است که در جنگ با اقوام «یوئچی»[1] کشته شد. (۱۲۴) در همان اوان سکاها در قسمتی از ایران که امروز سیستان نامند اقامت گزیدند[2] وقدرتی بدست آوردند.

مهرداددوم ـ یا اشك نهم پسر اردوان دوم است که چون بتخت نشست دو نفر مدعی سلطنت او گشتند ولی مهرداد فتنهٔ آنان را درسال اول سلطنت خویش فرونشاند، سپس آن پادشاه بزرگ اشکانی بتوسعهٔ مملکت خود پرداخته درسرحدات شرقی جنگهای نمایانی کرد واز طرف غرب مملکت خودرا تافرات وارمنستان وسعت داد.

ملاحظه ـ این نکته قابل ملاحظه است که درزمان این پادشاه روابط ایران با روم شروع شد ـ درآسیای صغیر مهرداد ششم معروف بپادشاه «پنت»[3] (که نباید بامهرداد پادشاه اشکانی ایران اشتباه کرد) تشکیل دولت مقتدری داده وراه رومیان را سد نمود واز سنهٔ ۹۰ تا ۶۳ قبل ازمیلاد مردانه باآنان جنگید لیکن در آخر در نتیجهٔ یاغیگری پسرش بوسیله غلامی خود را بهلاکت رسانید وکار بکام رومیان شد. از طرف دیگر رومیان در سنهٔ ٦٤ قبل ازمیلاد آخرین متصرفات سلوکیان را در سوریه بتصرف خود درآوردند و قصد تسخیر ایران وهند راداشتند ـ دراینجاست که خدمت اشکانیان بایران و قابلیت پادشاهان آن بیش از پیش معلوم میشود چه پادشاهان این سلسله نه فقط ایران را ازقید سلوکیان مستخلص ساخته و مجدداً تشکیل دولت شاهنشاهی مقتدری دادند بلکه در مقابل رومیان که دارای خوی سلحشوری بوده ولشکری منظم داشتند با کمال شجاعت ومردانگی ایستادگی کرده و در اغلب اوقات آنان را شکست داده وارد مستملکات آنها شدند.

سندروك یا «**سنتروك**»[4] ـ پس ازمهرداددوم مدتی تاج وتخت ایران بی پادشاه ماند تا اینکه در سنهٔ ٦٧ ق. م. سرداری بنام «سنتروك» برادر فرهاد دوم یا پسر اشك «دیکایس»[5] خود را شاهنشاه خواند. در زمان اوتیگران پادشاه ارمنستان

---

1 - Yve tchi

۲ ـ قبل ازاین واقعه آن قطعه خاك ایران را «زرنگ» مینامیدند از آن تارخ آنرا سکستان یعنی محل سکاها نامیدند ـ این کلمه بعد مبدل به سجستان وسیستان گردید

3 - Roi de Pont　　4 - Sanatroikés　　5 - Dikaios

دارالملك آذربایجان را متصرف گشته نواحی فرات ودجله را بباد غارت داد.

فرهاد سوم - فرهاد سوم (اشك یازدهم) درسنهٔ ٦٩ برجای پدر نشست ودر هنگام مبارزه تیگران حکمفرمای ارمنستان با «پمپه»[1] سردارمشهور رومی دخالت نمودو ازجنگ آنان استفاده کرده بین النهرین را که پدرش ازدست داده بود مجدداً مطیع خودساخت. این پادشاه را پسرانش (مهرداد سوم و ارد اول) درسنهٔ ٦٠ مسموم ساختند.

مهرداد سوم - مهرداد پسر فرهاد سوم چهار سال سلطنت کرد - بیرحمی او باعث شد که اعیان واشراف اورا ازسلطنت خلع کردند و «ارد» پس ازتسخیر بابل که مهرداد برای خود حصنی متین نموده بود ویرا به قتل رسانید .

ارد اول – ارد اول معروف به اشك سیزدهم پس از عزل برادرش در سنهٔ ٥٥ میلادی برتخت نشست ویکی ازپادشاهان بزرگ اشکانی است. مهمترین واقعه‌ای که در زمان اورخ داد جنك مشهور حران (در ماوراءالنهر) است که درسنهٔ ٥٣ قبل ازمیلاد واقع گشت - توضیح آنکه «آبگاردوم»[2] امیر «اسرون»[3] سرداررومی «کراسوس»[4] راکه یکی از روسای سه گانهٔ دولت روم بوده و فرمانفرمائی سوریه را داشته تشویق بجنگ با ارد نمود . پادشاه اشکانی عواقب وخیم جنگ را به کراسوس گوشزد نمودولی سردار رومی ازروی کبروغرورجوابی داد که چاره‌ای جز جنگ نبود - ارد وارد ارمنستان گردید وسردار نامی خود «سورنا»[5] را بجنگ کراسوس دربین النهرین فرستاد ودر جنگی که درجلگه های بین النهرین رخ داد سواران اشکانی که در تیراندازی نهایت مهارت داشتند بجنگ و گریز پرداخته و رومیان را درمحلهای بی آب و علف کشیده آنان را درزیر بارانی ازتیر بهلاکت رسانیدند - پسرقابل کراسوس موسوم « پوبلیوس »[6] کشته شد وچون سراورا بر سرنیزه نمودند سواران اشکانی بیش ازپیش برتهور خود افزوده ضربتهای سختی بررومیان وارد آورند - بروایتی درموقع مذاکرات اصلاحی کراسوس در میان هیاهو کشته شد - عاقبت بیش ازبیست هزار رومی کشته وده هزاراسیررا بمرو بردند

---

1 - Pompée 2 - Abgar 3 - Osrhoene 4 - Crassus
5 - Suréna 6 - Publius

و سر کراسوس را بریده برای ارد در (ارتاکسانا)[1] در ارمنستان فرستادند - این جنگ برای رومیان گران تمام شد وانعکاس غریبی نمود ودانستند جنگیدن با دولت اشکانی کارسهلی نیست .

گویند ارد ، طیسفون (کتزیفون) راپایتخت خودقرارداد وشکست رومیان اورا در اندیشهٔ حمله بسوریه انداخت ولی در لشکر کشی بانطاکیه سردار پارت بنام ازاك[2] کشته شد . نه‌سال بعد پسرارد موسوم به‌پاکر (پاکروس)[3] جبران‌آن شکست رابنمودولی درسنهٔ ۳۸پس ازآنکه پاکرواردٔ بیت‌المقدس شد وآنتیگون[4] پسر اریستوبول[5] راملقب به‌شاه آنحدود کرد ازونتیدیوس[6] شکست خورده درسوریهٔ شمالی کشته شد . ارد ازاین پیش‌آمد متأثرشده درسنهٔ ۳۷ سلطنت را به‌پسردیگر خود فرهاد چهارم تفویض کرد .

فرهاد چهارم - فرهاد چهارم یا اشك چهاردهم برای اینکه درمقابل خود مدعی نداشته باشد برادران خویش را بقتل رسانید وپدرش راهم که اورا ملامت میکرد درزیربالش خفه کرد درزمان اوآنتوان سرداررومی برای انتقام از شکست کراسوس قصد نواحی فرات را کرد .

چون ازطرف ایرانیان درآنحدود مقاومت دید بطرف دارالملك آذربایجان (اکنون آن محل را تخت سلیمان نامند) بشتافت ولی شکست سختی درآنحدود خورده مجبورببازگشت گردید وپس ازدادن تلفات بسیار وتحمل مصایب بیشمار خود رابسختی بارمنستان رسانید - بازهم اززمان این پادشاه درنتیجهٔ کشمکشهای ایران وروم ارمنستان درتحت حمایت ایران درآمد .

چون اگوست[7] امپراطور دوم گردید برای ایجاد روابط حسنه بین دولتین کنیزك ایتالیائی موزا نام راتقدیم فرهاد نمود و پادشاه اشکانی هم تحت تأثیرآن کنیزك‌چهارپسرخودرا بروم فرستاد وقصدآن کنیزك این‌بود که تخت‌وتاج به‌پسر اوفرهاد پنجم برسد وهم برای این مقصود فرهاد رامسموم ساخت .

---

1 - Artaxata 2 - Osakés 3 - Pacorus 4 - Antigone
5 - Aristo Bule 6 - Ventidius 7-Auguste

فرهاد پنجم- فرهاد پنجم پسر فرهاد چهارم و کنیزك ایتالیائی است که تقریباً دوسال قبل ازمیلاد بمساعدت مادرش بر تخت نشست و بایکدیگر سلطنت کردند ولی دورهٔ فرمانروائی آنها بیش دوسال بطول نینجامید[۷] وغاصبی بنام ارد دوم بر تخت نشست.

ارد دوم - ارد اول چهارسال سلطنت کرد ودر شکارگاه کشته شد (٦ بعد ازمیلاد) .

وانان اول - این پادشاه که رومیان او را ونونس[۱] نامند پسر ارشد فرهاد چهارم است که درروم تربیت یافته بود وچون آشنا باخلاق و آداب شرقیان نبود او راازسلطنت خلع کرده اردوان سوم راپادشاه ساختند .

اردوان سوم - درزمان اردوان - تیرداد نامی بتحریك رومیـان بمخالفت برخاسته و حتی داخل طیسفون گردید ولی در آخر اردوان بـدفع او موفق شد، همچنین اردوان قصد تسخیر ارمنستان که فرهاد پنجم برومیان واگذار کرده بود نمود. ولی ازاجرای این مقصود ممانعت سخت بعمل آمد . اردوان پس ازسی سال سلطنت در گذشت .

واردان- پس ازمرگ اردوان پسر او واردان[۲] حضور نداشت و گودرز(گتارز)[۳] غیبت اوراغنیمت شمرده پایتخت رابگرفت ولی طولی نکشید که شکست خورده و واردان بجای پدرتکیه زد . گودرز برادرخود را ازمواضعه که برعلیه اوشده بود مستحضرساخت ودرمقابل این خدمت پادشاه اشکانی ازتقصیر سابق او در گذشت واردان درسنه ٤٥ میلادی کشته شد .

گودرز - گودرزپس ازبرادرخود واردان بر تخت نشست وپادشاهی بودبیرحم، مهرداد نوهٔ فرهاد چهارم راشکست دادو گوشهای اورابیرید تادیگرپادشاه نگردد.

وانان دوم - پس ازمرگ گودرز درسنهٔ ٥١ میلادی وانان دوم یا(ونونس) که حکمفرمائی آذربایجان راداشت پادشاه گشت وسلطنت او بیش از چندماه طول نکشید.

---

۱ - تولد حضرت عیسی که مبدء تاریخ عیسویان است درزمان اگوست (اکتاویوس) واقع گشت این امپراطورمعاصر بافرهاد چهارم وفرهاد پنجم ارد دوم و وانان بوده ومیتوان گفت تولد حضرت مسیح درآخر سلطنت فرهاد پنجم واقع گشت .

2 - Vonones 3 -Vardanés 4 - Gotarz

بلاش اول ـ بلاش اول ازسنه ۵۱ تا ۷۵ میلادی سلطنت نموددرزمان اوجنگ بین ایران وروم درگرفت بلاش تیرداد را پادشاه ارمنستان کرد و **کربولن**[1] ازطرف **نرن** امپراطورروم[2] **ارتاکسا** رابگرفت وخواب نمود. درآن احوال بلاش مشغول امـور داخلی و فرونشاندن شورش اهـالی گرگان بود. پس از انجام این امور بارمنستان شتافت و بعد از کشمکش های زیاد چنین مقررشد که تیرداد حکمران وبدینطریق قدرت ایران ازارمنستان تارود سند مسلم گردید .

پس از بلاش پادشاهانی بنام **بلاش ـ پاکرسوم واردوان چهارم** برتخت نشستند وشاید هریك ازآنها درقطعه‌ای ازایران مستقلا حکمفرمائی داشتند .

خسرو ـ وقوع جنگهای داخلی بین پادشان اشکانی، **تراژان**[3] امپراطورروم را درفکر انداخت که بایران حمله نماید . خسرو که ازسنهٔ ۱۰۷ میلادی برتخت نشسته بود خواست امپراطور را ازاین اقدام منصرف نماید وبهمین سبب هدایائی برای اوفرستاد و پیشنهاد هائی کرد که مقبول نیفتاد ـ بنابراین **تراژان** از دجله عبورنمود «سلوکیه» رابگرفت. فتح این شهراندیشهٔ جهانگیری **تراژان** راتقویت کرده قصدآن نمود که دامنهٔ فتوحات خود رامانند اسکندر تا**هند** رساند ـ خسرو که ازمقابل تراژان فراراختیار کرده بود، اهالی رابشورش‌تحریك کرد وبااینکه امپراطـور روم پسر خسرورا رسماً در تیسفون بـرتخت نشاند سودی نبخشید و شورشیان **تراژان** رامجبور بعقب نشینی کردند ـ **تراژان** در سنه ۱۱۷ در **کیلکیه** مرد[4] وجانشین او «آدرین»[5] دانست که تسخیرایران باوجود ضعف دولت اشکانی کارسهلی نیست بنابراین درسنهٔ ۱۲۳ باخسروصلح نمودوایالات مفتوحه رامسترد داشت ـ هفت سال بعد خسرو وفات کرد .

بلاش دوم ـ برادربزرگتر خسروبود وهیجده سال سلطنت کرده است .

بلاش سوم ـ بلاش سوم ازسنهٔ ۱۴۸ الی ۱۹۴ میلادی سلطنت کرده وبرادر

---

1 ـ Gorbulon 2 ـ Néron

3 ـTrajan

۴ ـ کیلیکیه درخاك آسیای صغیرقدیم وترکیهٔ فعلی قرارداشت .

5 ـ Adrien

خود **پاکر** را برجای دست نشاندهٔ رومیان، برتخت ارمنستان نشاند ولی از رومیان شکست خورده سلوکیه طعمهٔ حریق گردید وقصر طیسفون خراب گشت وقسمت غربی بین النهرین دردست رومیان افتاد.

بلاش چهارم - پسر بلاش سوم است. درزمان اومجدداً جنگ بین ایران وروم درگرفت. امپراطور روم **سور** هفتم[1] نصیبین را دارالمهمات بزرگی نمود و لشکر رومی داخل طیسفون شده آن شهررا بباد غارت داد. شهرالخضر مقاومت سختی کرد وماشینهای جنگی رومیان رابوسیله آتش محترق ساخت، امپراطورروم مجبور گردید ازتسخیر آن صرف نظر کند - بلاش چهارم درسنهٔ ۱۹۷ وفات نمود.

بلاش پنجم واردوان پنجم - پس ازبلاش چهارم بین دوپسران او بلاش پنجم واردوان نزاع درگرفت وسرانجام کشورایران رابین خود تقسیم کردند و این اوضاع ضعف سلسلهٔ اشکانی رابخوبی میرساند.

درآن هنگام امپراطورروم **«کاراکالا»**[2] بعنوان گرفتن دختر اردوان بالشکر زیادی بحدود ایران آمد. پادشاه اشکانی که تصور نمینمود امپراطور روم دراین موقع غدر کند باعدهٔ کمی بخیمهٔ اورفت، ناگاه رومیان برآنان حمله آوردندو بسیاری رابکشتند. اردوان ازآن مهلکه خود رانجات داد ودرصدد انتقام بود که خبرفوت «کاراکالا» و برقرار شدن امپراطوری **«ماکرینوس»** بوی رسید - این امپراطور خواست بااردوان صلح نماید ولی چون پیشنهادهای اردوان قبول نگردید جنگ شروع شد، اردوان رومیان را زیردیوارهای نصیبین بسختی شکست داد و رومیان مجبور گردیدند با شرایط سنگینی صلح نمایند.

با همهٔ این احوال آفتاب اقبال اشکانیان روبزوال بود و درزمان اردوان[3] سلسلهٔ اشکانی منقرض گردید و**ارشیر بابکان** چنانکه شرحش خواهدآمد تشکیل سلسلهٔ جدیدی بنام ساسانیان داد.

---

1 - Septine sevére
2 - Caracalla

۳ - بعضی این پادشاه را اردوان چهارم دانند وگویند در سنه ۲۱۶ برادر خویش‌را شکست داده از بین برد.

جهانداری اشکانیان

تشکیلات، مذهب و صنایع دورهٔ اشکانی

چنانکه گفتیم سلسلهٔ اشکانی از یکطرف ایران را ازقید سلوکیان نجات داد و ازطرف دیگر سالهای دراز باورمیان جنگیده مانع پیشرفت آنان در ممالک شرقی گردیده و راه را برای سلاطین ساسانی باز کردند. ازاین حیث سلسلهٔ اشکانی یکی از سلسله‌های مقتدر ایران باستان است. بااقتدار فراوانیکه پادشاهان اشکانی در ممالک خود داشتند دوموضوع را باید در نظر گرفت یکی آنکه حکمفرمایان بعضی از ایالات ایران نیمه استقلالی از خود داشته، یعنی در اداره کردن امور داخلی خود تقریباً آزاد بودند وفقط در مجلس انتخاب شاهنشاه جدید حاضر گردیده ودر موقع جنگ بادشمن اورا کمك مینمودند. دیگر آنکه شاهان اشکانی دارای دو مجلس مشورت بوده‌اند مرکب از شاهزادگان و اعیان درجه اول و روحانیون واز اینجهت، مخصوصاً بواسطه نفوذی که مجلس اعیان در امور دولتی داشته نمیتوان گفت شاهان اشکانی دارای حکومت مطلقه بوده‌اند.

اما مذهب پادشاهان آن سلسله ترکیبی بوده است از مذهب آریائی‌های باستانی وآئین زردشتی وعبادت مهر[1] و پرستش بعضی از ارباب‌انواع یونانی. از

---

۱ ـ آئین‌مهر ـ در فصل مربوط بهخامنشیها اشاره کردیم که نام مهر برای اولین دفعه درکتیبه‌های میخی اردشیر دوم برده‌شده است ولی‌اساس آئین پرستش مهراز زمانهای قدیم یعنی آن موقعیکه‌ایرانیها وهندیهاهنوز مهاجرت نکرده بودند مرسوم بوده‌است‌ـمعلوم نیست طرز پرستش مهر درزمان اشکانیان در ایران چه قسم بوده ولی بیمورد نیست که در خصوص این آئین در ممالك غربی چندکلمه در اینجاگفته شود ـ آئین مهر درآسیای‌صغیر وبین‌النهرین نشو ونماکرده وکلده در زمان اشکانیان زمین مقدس مهرپرستان گردید و در بابل معبدی برای مهربناکردند ـ عده‌ای ازمغان که بعد بآسیای صغیر (مخصوصاً در کاپادوکیه وپنت) مهاجرت‌کردند مدتها در بابل اقامت نموده وبواسطه نفوذ روحانی که‌داشتند عقایدآریائی مخلوط با عقاید سامی (ستاره پرستی کلدانی) گردید و اساس‌آئین مهرعبارت‌از ترکیب این دوعقیدهٔ مختلف است‌که بعد حجارهای یونانی در تجسم‌آن علائم جدیدی بآن افزودند.

بقیه در صفحه بعد

اینرو آئین اشکانیان به بی‌آلایشی اعتقادات پادشاهان هخامنشی نبوده ولی در هر حال پادشاهان اشکانی مذهب سایرین را محترم میداشتند ودرپیشرفت سایرمذاهب بدیدهٔ بغض نمینگریستند. از قرار معلوم یکی ازپادشاهان اشکانی که بعضی بلاش اول وبرخی بلاش سوم نوشته‌اند درصدد جمع آوری جزوه‌های متفرق **اوستا** بر آمد ولی تاچه اندازه باین امرموفق شد معلوم نیست . در ایام اشکانیان اجرای مراسم مذهبی بدست مغان بوده ودر قطعهٔ فارس حکمفرمایان نیم مستقل آئین مزدیسنی را ترویج مینمودند .

صنایع دورهٔ اشکانیان نسبت بدورهٔ هخامنشیها چندان قابل توجه نیست و از آثاری که به آن دوره منسوب داشته‌اند یکی خرابهٔ قصر **هاترا** (الحضر) است درساحل دجله که در میان محوطه بوده ودو قلعهٔ محکم داشته ودیوار عظیمی آنرا احاطه میکرده است . چنانکه گذشت « تراژان » و « **سور** هفتم » نتوانستند آنرا فتح کنند . این بنا اساساً اثر ذوق ایرانی است ولی آثار رومی در طرز ساختمان سقفهاو گچ بریهامشهوداست. بالای قصر پادشاه گنبدی افراشته بودندوبایاقوتهائی که

مؤمنین باین آئین مراسم عبادت را درمغاره‌ها بجای آورده ومعابد خودرا مخصوصا نزدیك چشمه با آب روان قرارمیدادند . درداخل معبد وانتهای آن حجاری برجستهٔ مهر مشاهده میشدکه مشغول کشتن گاوی است که از بدن آن انواع نباتات میروئید . از قرار معلوم دراین آئین درجاتی بوده و از برای اینکه شخصی از درجهٔ بدرجه دیگر داخل شود مراسم مخصوصی بعمل آورده میشد مثلا چشمهای اورا می‌بستند دستهایش را بارودهٔ جوجه مقید میساختند و اورا وادار میکردندکه از گودالی پر از آب بپرد بعد نجات دهنده‌میرسید وآن رشته‌ها را باز می‌کرد.

هردرجه اسم مخصوصی داشته مثلا درجهٔ کلاغ وشیر وامثال آن ـ معتقدین درمجامع مذهبی خود بانقابی که علامت درجهٔ آنان بود حاضر میگشتند ـ علامت پیشرفت آئین مهر جنبهٔ اخلاق عملی آن بوده که انسانرا حاضر بمبارزه برای حیات میساخته است . همچنین معتقدین بآئین مهر ببقای ابدی ایمان داشتندکه در صورت بجاآوردن اعمال نیك روح آنها باقی مانده جزای نیك خواهند یافت .

آئین مهر در نتیجه لشکرکشی‌های «پمپه **Pompée**» بشرق در اروپا منتشرگشت وتا زمان کنستانتین بزرگترین رقیب آئین عیسویت بود. ژولین معروف به مرتد(۳۶۱ـ۳۶۳) خواست آنرا مذهب رسمی کند ولی موفق نگردید علی‌ای‌حال مهرپرستی یك‌گونه آئین نظامی بوده وامپراطوران درترویج آن جدیت نموده‌اند مثلا درآخر قرن دوم کممد **Commode** در مجالس مخفی آنان حاضر گشت وجزء مؤمنین درآمد . در ۳۰۷ دیوکلسین **Diocletien** وگالر **Galére** ولیسینیوس **Licinius** معبدی برای مهر برپا کردند وژولین فوق‌الذکر درقصر خود در قسطنطنیه مراسم این آئین را بجای می‌آورد .

در زمینهٔ آن با طلا صورت ارباب انواع نقش شده طاق مقعر اندرونی را تزئین و دیوار اطراف را با پارچه‌های زرنگار مزین کرده بودند . تمثال سرانسان درسقف و ستونها مشاهده میشد ـ فی‌الجمله قصرالحضر دیده اززیبائی خیره مینمود وسقف آن رمزآسمان لاجوردی وستارگان بود .

دیگر از آثار آن دوره دخمهٔ **«ورکا»** است که اشکانیان اموات خود رادر آنجا دفن میکردند . در این دخمه تابوتی یافت شده است از سنگ یك‌پارچه که روی آن بطبقات معینی تقسیم شده و در هر طبقه آن صورت انسانی حجاری شده است .

در **کنگاور** خرابهٔ معبدی از زمان اشکانیان کشف شده و درهمدان معبدی بوده بنام **معبد ناهید** که رومیان هم درآنجا قربانی میکردند .

راجع بحجاری زمان اشکانیان در فوق اشاره بتابوت سنگی دخمهٔ **ورکا**شد، گودرز بیادگارفتحی که کرده و برمهرداد وکاسبوس فائق‌آمده حجاری دربیستون ازخود بیادگار گذاشته است. دراین مجلس شاه براسب سوار ونیزهٔ بردست دارد، همچنین در آنجا کتیبه‌ای بزبان یونانی مشاهده میشود .

از مسکوکات اشکانیان بهتر میتوان فن حکاکی آن عهد را دانست ــ این مسکوکات بطرز درخم (درهم) سوریه ساخته شده و روی آن سر پادشاه است و نقوش طرف دیگرمختلف است ـ در زمان اولین پادشاهان اشکانی تصویر اشك‌اول مؤسس‌آن سلسله را نقش میکردند که لباس نظامی دربرو کمانی دردست داشته . سپس تصویر مهرداد اول را که بدرجهٔ الوهیت میپرستیدند نقش نمودند. همچنین عکس فیل ، سر گوزن یا اسب در ظهر بعضی مسکوکات مشاهده میشود .

اشکانیان اساساً مخالف بازبان ، آداب و مراسم ملل مختلفه نبوده و حتی درباریان وشاهزادگان‌زبان یونانی دانسته باآن‌تکلم میکردند و دردربارنمایشهای یونانی میدادند ـ ولی زبان اصلی آنها آریائی است و بازبان پهلوی که در عهد ساسانیان متداول‌بوده چندان فرق نداشته‌است. اگرچه خط میخی درایام‌حکمرانی این سلسله از بین نرفت ولی معمول‌آن دوره خط سریانی بوده که با آن کلمات

پهلوی را مینوشتند ـ دربعضی از مسکوکات خط یونانی مشاهده میشود و چنانچه گفتیم کتیبهٔ بیستون که از گودرز باقی است بخطوط یونانی است .

در زمان اشکانیان ایران آباد و تجارت رونق عظیمی داشته ، مال التجاره از طرف مغرب یعنی سوریه و فنیفیه از راه ایران بهندوچین حمل میشد . آبادی پالمیر(درسوریه) بیشتر بواسطهمال التجاره خروجی آن‌بوده که ازطرف ایران‌بسایر نقاط شرق حمل میشده است .

فصل چهارم

ساسانیان

پس از ضعف دولت سلوکی در ایالتی که امروز بفارس موسوم است دولت نیم‌مستقلی تشکیل یافت که در ظاهر مطیع پادشاهان اشکانی بود. حکمفرمایان این دولت کوچك ضمناً سمت روحانیت داشتند و در مسکوکاتی که از آنها باقی است تصویر شاه آنحدود مشاهده میشود که در مقابل آتش مقدس ایستاده کمانی بردست دارد. دریك طرف آن آتش درفش کاویانی افراشته شده است. خطی که بر روی مسکوکات اخیر این حکمفرمایان است آرامی و بزبان پهلوی اشکانی است. چنانچه از این مسکوکات معلوم میشود بعضی از این حکمرانان بخود لقب «ملکا» «ملك‌شاه» داده وبعضی دیگر خویشتن را «فرانکرا» که بمعنی آتش ساز است ملقب نموده‌اند ولی مورخین شرقی آنها را هیربد خوانده وهمین موضوع بخوبی میرساند که آنان سمت روحانیت داشته‌اند ـ آئین‌مغان زمان هخامنشی درمیان‌این طبقه محفوظ بماند.

اردشیر بابکان

مؤسس سلسلهٔ ساسانی و احیا کنندهٔ آئین مزدیسنی اردشیر بابکان است که در اطراف حیات او مانند سر گذشت سایر بزرگان حکایات و اساطیر بسیار نقل شده ولی بموجب کتیبه‌هائی که از این پادشاه وپسر او بیادگار مانده معلوم میشود که اردشیر پسر بابك است. مورخین ایرانی هم برهمین عقیده‌اند و ساسان‌را جدّ اردشیر میدانند و از این سبب این سلسله را ساسانیان نامیده‌اند.

مورخین رومی معاصر با اردشیر اورا ازاهل پارس دانسته وآنچه ازروایات

مختلف برمیآید میتوان تقریباً یقین نمود که اردشیر بابکان حکمفرمای موروثی ایالات فارس یا قسمتی از آن بوده است.[۱]

اردشیر خیالات بلند در سرداشت و قصد آن نمود که ممالک ایران رامتحد ساخته تشکیل دولت مقتدری مانند هخامنشیان دهد . برای پیشرفت مقصودابتدا بکرمان حمله آورد وپس ازشکست بلاش نام حکمران آنحدود اراضی او راجزء متصرفات خود کرد[۲] سپس بطرف اصفهان، شوش ، عمان وایالات دیگرمتوجه شده آن نواحی را یکی بعد از دیگری داخل در قلمرو واقتدار خود قرار داد .

اردوان چون این اوضاع را مشاهده نمود، لشکری ترتیب داده بفارس حمله کرد ولی نتیجهٔ آن محاربه وجنگ دیگری که بین اردشیر و اردوان رخ دادقطعی نگردید در جنگ سوم که اردوان باالشکر زیادی آمادهٔ آن شده بود وردرشت هرمز-دگان (نزدیک شوش) روی داد ، اردوان مغلوب گردید (۲۲۴) .

فتح هرمزدگان اردشیر را مالك شرقی ایران کـرد و دو سال بعد از آن طیسفون بدست اوافتاد، اقدامات خسرواشکانی حکمفرمای ارمنستان علیه اردشیر چندان سودی نبخشید و فقط توانست استقلال خود را حفظ کنند .

چون ممالك ایران بر اردشیر مسلم گشت در اندیشهٔ نبرد با رومیان افتاد و از پیغامی که به الکساندرسور[۳] امپراطور روم فرستاد معلوم میشود که این پادشاه ساسانی دخالت رومیان را در آسیا بیجا دانسته و مستملکات آنان را در آنحدود

---

(۱) روایت دیگری که از این خانواده نقل شده این است :

پدر بابك ساسان نام مؤبد معبد ناهید درفارس بوده ومادرش دختر حکمفرمای سلسلهٔ بازرنگی و«رام بهشت» نام داشته بابك درزمان پدر حکمرانی شهر کوچك «خیر»(بین سروستان ونیریز) را داشته وپسر او اردشیر هم در زمان پدر خویش «ارگبت» دارابگرد شد. بابك برعلیه حکمران پارس «گوزهر» قیام کرد وپس ازکشتن او از اردوان پنجم درخواست نمود که پسر بزرگ او شاپور را بحکمرانی آنحدود بشناسد ولی اردوان قبول ننمود . پس از بابك شاپور برخلاف میل اردوان زمام امور آنحدود را دردست گرفت و فوت او(دراثر خراب شدن سرداب قصر) اردشیر را حکمران مطلق آنحدود کرد .

(۲) گویند اردشیر پس ازفتح کرمان پسرخود را که آنهم اردشیر نام داشت حکمران آنحدود کرد و از آنجهت دارالملك آن ایالت را « به اردشیر » نامیدند و در زمان اسلام برد سیر گشت.

(3) Alexandre Sévérs

از املاك موروثی خویش محسوب میداشته است ـ طولی نکشید که اردشیر از دجله عبور کرد و ایالت رومی بین‌النهرین را بتصرف خود درآورد . الکساندر درمقابل او شتافت ولشکر خود را بسه قسمت کرد: قسمتی را از طرف ارمنستان بامساعدت خسروومأمور حمله بایات ماد نمود . قسمت دیگررا ازجنوب بطرف فارس فرستاد وقسمت سوم بقیادت شخص امپراطوربین آن دوقرار گرفت ـ لشکرارمنستان وفارس کاری ازپیش نبردند ولشکرشخصی امپراطور بکلی مغلوب گردید . بااینکه فتح نصیب ایرانیان گشت بجهاتی که هنوز مجهول است نتایجی که منظور اردشیر بود بدست نیامد ولی درسال ۲۳۷ اردشیر نصیبین وحران رافتح کرد .

پس از این وقایع اردشیر متوجه ارمنستان شد و پادشاه آنحدود را بتدبیر مخصوص بقتل رسانیده آن مملکت راجزء ایران کـرد وضمناً اغلب از رؤسای ارمنستان بخاك روم پناهنده گشتند .

ادشیرپادشاه بزرگ وعاقلی بود وکارهای مهمی نموده وچون برآن عقیده بود که تخت وآتشکده تفکیك ناپذیر است از اینرو برقدرت مؤبدان بیفزود و آتشکده‌ها راآباد کرد . تجدیدآئین زردشت وجمع‌آوری اوستا وترجمه وتفسیر آن ازعهد اوست .

اردشیر مانند پادشاهان هخامنشی قوای نظامی راتحت حکم خود داشت ، فرماندهان لشکر و سر کردگان را شخصاً انتخـاب میکرد . حقوق نظامیان را مرتب میپرداخت وهمیشه لشکری حاضربرای جنگ داشت ـ ازمجموع گفتاری که باردشیر منسوب است معلـوم میشود که این پـادشاه نه‌فقط درجهانگیری ید طولانی داشته بلکه درجهانداری وطرزسیاست ازپادشاهان بزرگ روشن فکراست. درزمان خویش شهرهای بزرگی بنانهاد وبعضی ازشهرهای ایران تازمان استیلای عرب بنام اومعروف بوده .

شاپور اول

از گفتهٔ بعضی ازمورخین شرقی و سکه‌های اواخر اردشیر میتوان حدس زد که اردشیر دراواخـر عمر پسر خویش شاپوررا باخود درسلطنت شریك گردانید .

علی ای حال اردشیر درسال ۲۴۱ میلادی وفات نمود وشاپورپادشاه شد در ابتدای سلطنت او ، ارمنستان خـواست استقلال خود را بدست آورد ولی شاپور بسهولت انقلاب راارفع کردبقسمی که دیگردرتمام مدت سلطنت اوارمنستان جرأت آن ننمود که علم مخالفت برافرازد.همچنین شهرمعروف حران راباتدبیر بگرفت وخواست بادولت روم پنجه نرم کرده نقشهٔ پدرش راتعقیب وعملی کند . درابتدا لشکرایران ازبین‌النهرین عبور کرده «نصیبین» را گرفت وبشام حمله آورده شهر انطاکیه را که دارالملك شرقی رومیان بـود بتصرف درآورد ، ولی در سال دوم سلطنت شاپور لشکر ایران از«گردین سوم»[1] شکست خورد وانطـاکیه و نصیبین مجدداً بدست رومیان افتاد باهمهٔ این احوال «فیلیپ»[2] معروف به‌عرب چاره جز این ندید که باشاپور صلح کرده تسلط اورادرارمنستان وبین‌النهرین رسماً بشناسد.

مهمترین واقعهٔ زمان شاپـور شکست فاحش رومیان واسارت **«والرین»**[3] امپراطور روم است . توضیح آنکه شاپور مجدداً در۲۵۸ نصیبین وحران راتسخیر وانطاکیه رابتصرف درآورد . والرین درابتدا توانست انطاکیه را مستخلص سازد ولی بعد دربین‌النهرین دچارزحمت گشته وشکست خورده اسیر گردید و اسرای رومی مجبور بتوقف در«گندی شاپور» (بین شوشتر ودزفول) شدند و گویند دربنای سد معروف شادروان (بند قیصر) درمقابل رودکارون دخالت داشته‌اند .

حکایات مربوط برفتار توهین‌آمیزشاپور نسبت بامپراطور روم که بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند کذب محض وافسانه‌ای بیش نیست .

چنین‌معلوم میشود که شاپورقصدتصرف دائمی‌تمام ایالات مفتوحه راانداشته وفقط میخواسته است قدرت خود رابرومیان ثابت کرده ازآنان انتقام بگیرد . با همهٔ این احوال شاپور «سیرباد»[4] نامی رانامزد امپراطوری روم کرد .

شاپوردرموقع جنگ بارومیان هدایای امیر **پالیمر**(شهری بوده درسوریه) راقبول نکرد وبخشونت باوجواب داده وی راتهدید نمود . این مسأله موجب شد

1 - Gordien 2 - Philippe Larabe 3 - Valérien
4 - Cyriade

که درمراجعت شاپور«اذینه»[1] امیر آن حدود قسمتی از بین‌النهرین راغارت کرد.

در تاریخ گرجستان مذکور است که یکی از پسران شاپور موسوم به‌مهران تشکیل سلسله‌ای بنام خسروان در گرجستان داده وبکیش عیسویان در آمد.



«تصویر بیگانگانی که برای شاپور باج میآورند»

از وقایع مهم زمان شاپور ادعای مانی است که مذهب جدیدی آورد و در سنهٔ ۲۴۲ یعنی هنگام تاجگذاری شاپور علناً دعوت نمود. چنین بنظر می‌آید که شاپور در ابتدا بدان آئین بگروید یااقلا بآن مایل‌شد ولی طولی نکشید که‌آئین اجدادی خود رابرتر از آئین‌جدید دانسته ومانی مجبور گردید ایران راترك گفته بطرف کشمیر و از آنجا بترکستان و چین مهاجرت نماید.

شاپور اول از پادشاهان بزرگ ساسانی است و علاوه براینکه قدرت ایران را برومیان ثابت کرد در داخله اقدامات مؤثری برای آبادی کشور نمود. سد شادروان، پل‌عظیم دزفول از یادگاریهای آن عهد است.

هرمز اول

شاپوردر سال ۲۷۲ از دارفانی‌رحلت نمود وپسرش هرمزاول جای او را گرفت. مهمترین واقعهٔ عهد او مراجعت مانی است بایران. هرمز باو کمال‌رأفت را نمود ولی‌معلوم‌نیست که بکیش او درآمده باشد. سلطنت این پادشاه را یکسال و ده روز نوشته‌اند.

1 - Ozaynaih (این شخص درآخر بدست کسان خویش کشته شد)

بهرام اول

بهرام اول را بعضی پسر وبرخی برادر هرمز اول نوشته‌اند اسم او در روی مسکوکات (ورهران) منقوش است ـ مدت سلطنتش سه یا چهار سال است . مورخین شرقی اوراحلیم و رحیم میدانند ولی قطع است که مانی را اوبقتل رسانید وحتی با تدبیر یاحیله‌او اورا وادار کرد قصروی را که پناهگاه اوبوده ترك کند. معلوم نیست مانی‌رازنده پوست کندند یا اینکه پوست او را بعد ازمرگش بدر آوردند . پس از قتل مانی شروع به اذیت وآزار پیروان او گردید .

از وقایع دورهٔ بهرام آنکه **«زنوبی»**[1] ملکهٔ **پالمیر** و زوجه **اذینه** برای جنگ با **« ارلین»**[2] امپراطور روم از بهرام کمك خواست. اگرچه مساعدت لشکرایران برای آن ملکه مفید نیفتاد و دستگیر شد ولی موجب کدورت بین ایران و روم گردید . بهرام خواست با ارسال هدایا غضب امپراطور رافرونشاند و ارلین هم‌در ابتداء آن هدایا را پذیرفت ولی اندکی بعد با لشکری جرار از مکدونیه قصد خاك ایران‌را نمود ولی هنوزبایران نرسیده بود که در بهار۲۷۵ میلادی‌در گذشت و در همان سال بهرام هم بدرود حیات گفت .

بهرام دوم

بهرام دوم پسر بهرام اول است و پس از اوبتخت نشست در ابتدای سلطنتش امور مملکت را باشخاص نالایق واگذار کرده شخصاً بخوشگذرانی وشکار میپرداخت ولی بعدداثر اقدامات مؤبد مؤبدان و اشراف که میخواستند اورا خلع کنند تغییر اخلاق داد.

بهرام سکستانیها را مطیع خود ساخت سپس با افغانان بجنگ پرداخت هنگامیکه پادشاه ایران‌سر گرم جنگ‌های داخلی‌بود امپرطور روم **«کاروس»**[3] توانست بسهولت ایالت رومی بین‌النهرین را که از زمان شاپور جزء ایران شد بود فتح نماید وحتی مورخین رومی گویند سلوکیه وطیسفون را بآسانی گرفت و قصدآن داشت‌فتوحات خود را تعقیب کند ولی سپاهیان او باین امرتن‌درندادند و فوت کاروس درهمان اوقات معمائی است که هنوزحل نگردیده . بعضی‌برآنند

1 - Zénobie 2 - Aurélien 3 - Carus

که در اثر صاعقه بمرد وجمعی گویند او را کشتند (۲۸۴) .

در سال۲۸۶ « دیوکلسین »[1] امپراطورروم تیرداد پسرخسرو را کمك نموده ارمنستان را تحت حکم‌او (یعنی در تحت حمایت روم) در آورد . بهرام بمرگ ناگهانی در سنهٔ ۲۹۲ در گذشت.[2]

بهرام سوم

بهرام سوم پسر بهرام دوم است وی پادشاهی بودضعیف‌النفس ولی‌خوش‌خلق‌فقط چهارماه حکمرانی کرد. درایام اوتیرداد حکمفرمای‌ارمنستان‌تحت‌حمایت روم بسر برد. بهرام سوم را ازاین‌سبب که پدرش پس‌ازفتح سکستان اورا والی آن دیار کرد «سکان شاه» نامند.

نرسی

از کتیبه‌ای که ازاین‌پادشاه بیادگار است معلوم میشود پسر شاپور ونوهٔ‌اردشیر بابکان‌است. اعیان کشورطرفدار سلطنت‌او بوده وبزودی‌رفع‌غائلهٔ هرمز برادر ویرابنمودند. تاریخ جلوس‌این‌پادشاه رابرتخت سلطنت مختلف نوشته‌اند شاید بین سنوات۲۸۲الی۲۹۳بوده است. درزمان اوتیرداد تحت‌الحمایهٔ رومیها وحکمفرمای ارمنستان هرسال‌لشکر کشی کرده خساراتی در حدود ایران وارد میاورد. نرسی متوجه او گشت وارمنستان را مستخلص ساخت - تیرداد چاره‌ای‌جزاین‌ندید که خودرا دردامن «دیوکلسین»امپراطورروم اندازد این امپراطوردamاد وسردارنامی‌خود«**گالریوس**»[3] رابجنگ‌نرسی‌فرستاد. پس‌ازسه‌جنگ دربین‌کالینیك وحران چنان شکست وهزیمتی‌بر گالریوس‌واردآمد که واقعهٔ‌جنگ کراسوس را بخاطر آورد - درزمستان۲۹۷ گالریوس باصلا حدید دیوکلسین لشکر دیگرآراست واین‌دفعه ازجانب ارمستان حملهٔ ناگهانی‌برنرسی برده اوراشکست داد. دراین جنگ نرسی مجروح شد زن وبچه وخواهرانش‌اسیر گشتند درهمان اوقات دیوکلسین‌از فرات عبور کرده درایالات غربی بین‌النهرین پیشرفت نمود.

در صلحی که بعد بین نرسی و دیوکلسین واقع شد نرسی شرایط ذیل را قبول کرد .

1 – Diœclélien

۲ – درتاریخ سلطنت این پادشاهان اختلاف بسیار است بعضی فوت بهرام دوم را در سنهٔ ۲۸۲ نوشته وغائلهٔ تیرداد را در زمان نرسی میدانند .

3 - Galérius

۱ ـ واگذاری پنج ایالت بدولت روم (بعضی این ایالت را دریسار وبرخی در یمین دجله میدانند) .

۲ ـ شناختن دجلهٔ حد بین دو مملکت .

۳ ـ توسعهٔ خاك ارمنستان تا حدود ماد .

٤ ـ واگذار کردن بدولت روم حقی را که ایران در «ایبریا» داشته .

چند سال پس از این واقعه نرسی از سلطنت کناره گرفت وتاج برسر پسر خویش هرمز گذاشت . (۳۰۱)

هرمز دوم

درایام او واقعهٔ مهمی رخ نداد گویند این پادشاه وقت‌خود را درآبادی مملکت گذرانید و عدالتخانهٔ جدیدی تأسیس نمود . در جنگ با عرب کشته شد . (۳۱۰)

بعد از هرمز پسر او **آذرنرسی** شاه شد ولی مدت سلطنتش کوتاه بود و بواسطهٔ خصلت بیرحمی که داشته او را بکشتند .

شاپور دوم

شاپوردوم معروف بشاپوربزرگ یاشاپورذوالاکتاف‌است.پس ازاینکه‌آذرنرسی کشته شد چون برادر اوهرمز بدربار روم پناهنده گردیده‌بود ازخانوادهٔ سلطنت وارثی که تاج وتخت راتصاحب نماید وجود نداشت ـ اتفاقاً یکی‌اززنان هرمز دوم حامله بود بزرگان مملکت‌جنین‌را شاه خواندند وچون‌بدنیا آمدنام اورا شاپورنهادند.این‌پادشاه مدت هفتاد سال سلطنت کرد وهمینکه بسن‌رشد رسید وزمام اموررابدست گرفت کفایت ولیاقت‌خودراابرازداشته‌بتدریج ایران‌راباوج‌اقتدار وشوکت رسانید ومیتوان گفت درسلسلهٔ ساسانیان احدی‌را ازحیث‌جهانگیری وتدبیر باشاپور دوم برابرنتوان کرد مگرخسرو اول انوشیروان دادگررا که شرح حالش درموقع خود خواهدآمد.

این نکته قابل‌توجه است که شاپور دوم معاصربا «**کنستانتین**»[1] امپراطور روم بوده که بکیش عیسویت درآمد وخودرا حامی مسیحیان میدانست وازاین‌جهة چنانچه ازاوضاع واحوال میتوان‌بخوبی پی‌برد پادشاهان ایران می‌بایست مواظب

1 - Constantine

اعمال عیسویان مقیم ایران باشند که آلت دست سیاست رومیان نگردند خاصه که درهمان ایام تیرداد حکمفرمای ارمنستان بآن کیش درآمد. ازاین لحاظ میتوان گفت هر گاه عیسویان طرف خشم بعضی‌ازپادشاهان این سلسله واقع شدند علت آن بیشتر سیاسی بوده‌است چنانچه پادشاه ایران نسبت بمسیحیان نسطوری که از ظلم متشرعین عیسوی روم بخاك ایران پناه‌آوردندبهیچوجه اجحاف روانداشتند.

درایام خردسالی شاپور قبایل عرب که درساحل جنوبی خلیج فارس اقامت داشتند درخوزستان و نواحی‌اطراف‌آن بنای غارتگری گذاشته وحتی یکی‌ازشیوخ عرب جرأت نمود که حمله برطیسفون کند . اشراف کشورازعهدهٔ خاموش کردن آن فتنه بر نیامدند تااینکه شاپوربسن رشد رسید ودرتنبیه غارتگران عرب همت گماشت و آنان راگوشمالی سخت داد وحتی گویند کتفهای‌آنان راسوراخ کرده ریسمانی درآن می گذرانید وازاین سبب مشهور به‌ذوالاکتاف شد .

مهمترین وقایع زمان شاپور جنگهای اوبا رومیان است وعلت این محاربه بیشترراجع بارمنستان بوده ولی میتوان گفت حمایت امپراطور روم ازعیسویان از یکطرف و معاهده‌ای که چهل سال قبل بین نرسی وروم بضررایران بسته شد از طرف دیگرشاپوررا درفکراین انداخت که باروم داخل محاربه گردد . کنستانتین در۳۳۷ وفـات نمود و **«کنستانتیوس»**[1] جانشین او گردید . شاپور در سنهٔ ۳۴۱ حکمفرمای ارمنستان را دستگیر کرده پسراو ارشك را به‌امارت آنجا گماشت . همچنین در۳۴۸ شاهنشاه ایران باقشون کثیری ازدجله عبور کرد و بین‌النهرین مر کزی رابتصرف درآورد ونزدیك شهر سنگارا (سنجر) بارومیان مصاف داد. در موقع محاصره نصیبین چون خبر هجوم قبایل **«هونها»** بگوش او رسید مجبور شد بطرف شرق کشور خویش رود پس ازرفع فتنه**هونها**مجدداً بر رومیان پرداخت وفتح‌های نمایانی کرده «آمد» (دیاربکر) راگرفت واهالی‌آنجا راقتل‌عام کرد.

چون **«ژولین»**[2] معروف بمرتد برجای کنستانتیوس نشست بتصور اینکه ممکن است جبران شکست اسلاف خودرانماید بامتحدین خویش بطرف طیسفون

1 – Constatius 2 – Julien

حرکت کرد . شاپوردوم منتظر فرصت بود تااینکه ژولین باتحمل خسارات ودادن تلفات نزدیك طیسفون گردید ودانست گرفتن آن شهرعظیم کارسهلی نیست واز طرف دیگرچون آوازهٔ نزدیك شدن شاپور بالشکری کثیر بگوش اورسید ناچار خواست مراجعت کند ولی در هر قدم ایرانیان برلشکر وی تاخته تولید اشکال مینمودند تااینکه در ژوئن ۳۶۳ موقعی که لشکریان افسرده خاطرخود را تشویق بمقاومت مینمود تیریکی ازسواران ایرانی براواصابت کرده کشته شد .

جانشین او **«ژوین»**[1] که ازطرف لشکررومی باامپراطوری تعیین گردید چارهٔ جز این ندید که بدلخواه شاپور وبرحسب شرایطی که آن پادشاه پیشنهاد نمود باوی صلح کرده افواج خود را بسرحد روم رساند . بموجب این صلح پنج ایالتی که نرسی‌پس ازشکست‌از گالریوس بروم واگذار کرده بودبایران بر گشت ونصیبین که کلید ممالك شرقی رومیان بود وهمچنین شهر «سکنارا» بایران داده شد ومقرر گردیدکلیهٔاهالی آن جلای وطن کنند. همچنین دولت‌روم متعهد گردید دیگر درامورارمنستان دخالتی ننماید .

پس ازآن شاپور به‌تصفیه قضیهٔ ارمنستان که بازهم متمایل به‌روم شده بود پرداخت و از آنجا به**ایبریا** رفت وحکمران آنجـا را اخراج کرد . مجدداً در ارمنستان و**ایبریا** بین شاپور **«والنس»**[2] امپراطورجدید روم جنگ درگرفت‌و بالاخره‌در۳۷۶ صلحی منعقد گردید که مفادآن معلوم نیست وچنین حدس میزنند امور**ایبریا** وارمنستان بخودآنهابدون مداخلهٔایران وروم واگذار گردید . در۳۷۹ شاپوربزرگ بدیار دیگرشتافت .

اردشیر دوم

اردشیر دوم برادرشاپور بزرگ است‌ومورخین ایرانی‌اورا نکوکار و عربها الجمیل ملقب نمودند . گویند در ایـام سلطنتش‌ازرعایامالیات نگرفت‌وازروی عدل‌وداد‌رفتار کرد. ازوقایع ایام حکمرانی اوجنگ با**هونها**و کشمکش برسرارمنستان است . بعضی

1 - Jovien 2 - Valens

برآنند که اورا ازسلطنت خلع کردند ولی این نکته، جای تردید است و این پادشاه تا ۳۸۲ سلطنت کرد .

شاپور سوم

پسر شاپور بزرگ است و بعد از اردشیر دوم بر تخت نشست در زمان او دو امر مهم رخ داد یکی معاهدهٔ ایران و روم است راجع بارمنستان و توضیح این قضیه آنکه امور ارمنستان پس از فوت «مانوئل» امیر آنحدود درهم و برهم گردید . گروهی طرفدار ایران و جمعی هواخواه رومیان شدند . در نتیجه ملاقات سفرای ایران در قسطنطنیه با «تئودز»[1] امپراطور روم معاهدهٔ بدینطریق بین ایران و روم بسته شد که ارمنستان بدو قسمت گردد وغیر از بعضی از نواحی مجاور که هر یك از دول جزو مملکت خود کردند قسمت غربی ارمنستان که نسبتاً کوچکتر از قسمت دیگر بوده بروم واگذار و قسمت شرقی نصیب ایران گردید . شاپور سوم خسرو نامی را که آئین عیسوی داشت حکمران ارمنستان ایران نمود (بعضی واقعهٔ تقسیم ارمنستان را در زمان بهرام چهارم میدانند)

واقعهٔ دیگر ایام شاپور جنگ او با قبایل عرب است واز این سبب مشهور بغازی گردید این پادشاه تا ۳۸۸ سلطنت نمود .

بهرام چهارم

بهرام چهارم جانشین شاپور سوم است که بعضی اورا برادر و جمعی پسر شاپور سوم میدانند . مورخین شرقی اورا بهرام کرمانشاه خوانند و گویند قبل از سلطنتش حکمران کرمان بود . نگینی که از او بدست آمده این مطلب را تأیید میکند ، ازوقایع مهم دورهٔ سلطنت اومسئلهٔ ارمنستان است وچنانچه گفتیم بعضی از مورخین برآنند که تقسیم ارمنستان با امپراطور روم در زمان اورخ داد ولی عدهٔ دیگر این قضیه را در زمان شاپور سوم دانند و گویند خسرو حکمفرمای ارمنستان در زمان بهرام بجانب روم گروید وجنگ بین ایران وروم حتمی مینمود ولی روم پای عقب کشید و تئودز بهیچوجه حاضر نگردید که بحمایت خسرو اقدام نماید : خسرو مجبور شد تسلیم

1 -Théodose

بهرام گردد و پادشاه ایران اورا در قصر فراموشی حبس کرده برادر خود «**بهرام شاپور**» را بتخت ارمنستان نشاند در اخلاق بهرام چهارم مورخین عقاید مختلفی اظهار داشتند ولی‌چون در آخر لشکر او بروی بشورید ودراثر تیر یکی از آنهاوفات کرد میتوان گفت اخلاق او مایل بخشونت بوده (۳۹۹).

یزدگرد اول

یزد گرد اول پسر بهرام چهارم است ولی بعضی او را برادر بهرام میدانند علی‌ای‌حال در ۳۹۹ برتخت نشست. در ایام او اوضاع دولت روم درهم و برهم بود ولـی یزد گرد هیچ گونه اقدامی نکرد که از موقع استفاده نماید. دوره سلطنتش بآرامی و سکونت گذشت وبخودلقب صلح‌جو داد. یکی از جهاتی که باعث گردید یزد گرداقدامی برعلیه رومیان ننماید این است که «**آرکادیوس**»[1] بموجب وصیت‌نامه مخصوص یزد گرد را حامی پسرخویش کرد وچون امپراطور بمرد ویزد گرد از مضمون آن وصیتنامه اطلاعی‌حاصل نمود پیغامی بسنای روم فرستاد که هر کس اقدامی‌برعلیه امپراطور جوان کند بسختی تنبیه خواهد شد. همچنین یکی ازخواجه سراهای دانشمند را بقسطنطنیه فرستاد تا مصاحب امپراطور باشد و در اجرای وصیت نامه کمال‌دقت را نمود. این پادشاه را مورخین شرقی‌اثیم یابزه کار (گنه کار) نامیده‌اند و شاید علت‌آن‌بوده که یزد گرد درابتدای سلطنت‌خویش نسبت بعیسویان‌بخوشی رفتار کرده از اینرو طبقه روحانیون زردشتی را از خود ناراضی ساخته است ولـی همان مورخین گویند این پادشاه که در ابتدا دارای اخلاق‌نیکو بوده بتدریج‌خشن و بیرحم وخوشگذران شد. برعکس نویسند گان رومی یزد گرد را ستوده او را بلندطبع وباشهامت معرفی کرده‌اند، یزدگرد در اواخر سلطنت خویش بواسطه رفتار بعض از علمای عیسوی مخصوصاً یکی ازآنها کـه در ابتدا طرف توجه این پادشاه بودوبعدجرئت‌نمود آتشکده بزرگ طیسفون را خراب کند نسبت‌بعیسویان سوءظن حاصل کرده باذیت وآزار آنان پرداخت وحتی خواست مذهب عیسوی‌را از ارمنستان براندازد. در ٤٢٠ یزدگرد وفات کرد وفوت او در اثـر لگد اسبی

1 - Arcadius

واقع شد ولی بعضی این روایات را افسانه میدانند و بر این عقیده‌اند که پادشاه در نتیجهٔ سوء قصدی کشته‌شد و قاتلین لگدزدن اسب را ازخود جعل کردند تاحقیقت امرمکتوم بماند .

بهرام پنجم

پس از فوت یزدگرد پسرش شاپور که حکمرانی ارمنستان را داشت‌خواست برجای پدر نشیند ولی بزرگان ایران او را بکشتند وخسرونامی را که قرابت دوری‌بایزدگرد داشت بسلطنت برداشتند ولی‌طولی نکشید که بهرام پسریزدگرد بالشکر کثیری‌بجانب طیسفون‌آمد . مورخین شرقی در تاریخ حیات بهرام متفقند کـه این پادشاه نزد پادشاه حیره «نعمان» تربیت یافته بود وچون پدرش بمرد در پایتخت حاضر نبود پادشاه حیره باوی همراهی کرد تا تاج وتخت خود را تصاحب نمایـد چنانچه از اوضاع واحوال وروایت نویسندگان شرقی معلوم میگردد اختلاف بین خسرو و بهرام بمسالمت خاتمه یافت .

بهرام‌سیاست پدر را درآزار عیسویان تعقیب کرد واز این‌جهت عده‌ای‌بخاك روم پناهنده شدند . تئودز امپراطور روم ازتسلیم‌آنان خودداری نمود وازاینجهت جنگ بین ایران‌وروم درگرفت . **مهرنرسی** که نسبش به ویشتاسپ پدرداریوش بزرگ میرسید در مقابل رومیان شتافت ودر حصار محکم نصیبین اقامت گزید . سردار رومی‌قصد محاصره آنشهر را کرد بهرام متوجه رومیان‌شد وآنان رامجبور به عقب‌نشینی کرد . خلاصه جنگ‌بین دولتین ادامه داشت وبه نتیجه قطعی‌منجر نگردید تا اینکه طرفین در۴۲۱ حاضر بصلح شدند ویکی ازشرایط آن صلح‌این بود که نسبت بعیسویان در ایران ظلم و اجحافی نشود و همچنین‌آزادی مـذهب زردشتیان در روم اعلام گردد . یکی دیگراز اموری که موجب جلب توجه بهرام گردید موضوع ارمنستان بود چه‌راهها ناامن و ضعفاء پایمال اغنیاء گردیده‌بودند در آخر بدرخواست اشراف آنحدود مقرر شد که ارمنستان ایران هم مانندیکی از قطعات آنکشور دارای یکنفرحکمران ایران باشد .

مورخین شرقی روایت کنند که در زمان بهرام **هیاطله** یا **هونهای**سفید که

رومیان «**هفتالیت**» نامند از جیحون گذشته و بالشکر زیادی بهترین ایالات شرقی ایران را مورد تاخت و تازقرار دادند.

بهرام در آذربایجان لشکری گرد آورد و از طریق طبرستان و گرگان بشرق ایران رفته حمله ناگهانی بر هیاطله آورد و آنانرا درمرو شکست فاحش داد بقسمی که دیگر تا بهرام حیات داشت جرئت تعدی بخاك ایران ننمود. گویند، بهرام پادشاه هیاطله را با دست خویش کشت و تاج اورا زینت آتشکده آذر گشتاسب (در شیز آذربایجان) کرد.

بهرام بی‌نهایت مایل بصید گور بود واز اینجهت اورا بهرام گورنامند راجع بفوت او چنین نقل شده که هنگام شکار در باطلاقی بین شیراز واصفهان اسبش در چشمه‌ای فرورفت وبهرام را باخود ببرد و دیگراثری ازاو پیدا نگردید. معروف است بهرام خوشگذران بود ولی این امر اورا ازوظیفه مملکت‌داری باز نداشت. رویهمرفته بهرام پادشاهی بود شجاع جهاندار وعادل.[۱]

یزدگرد دوم

پسر بهرام پنجم است. در سنه ۳۴۸ یا ۴۴۰ میلادی برتخت نشت وقصد جنگ بارومیان نمود چه اینان برای اینکه نواحی همجوار را تحت نفوذ وقدرت خود در آورند در نزدیکی شهرهای سرحدات محکمی بنا می‌نمودند.

«تئودز» امپراطورروم مایل نبود که آتش جنگ مشتعل گردد وبتوسط والی مستملکات شرقی روم از یزدگرد تقاضای صلح کرد ودولتین متعهد گردیدند نزدیک سرحدات یکدیگر بنای قلعه وحصنی ننمایند. شاید یزدگرد بواسطه هجوم هیاطله در مشرق ایران حاضر بصلح گردید. پس از این قضیه پادشاه ایران بدفع هیاطله پرداخت وآنانرا بکلی مغلوب نمود.

چون از این واقعه فراغت حاصل آمد یزدگرد در صدد آن شد که اهالی ارمنستان را بآئین زردشتی درآورد زیرا تا اهالی آنحدود عیسوی مذهب بودند

---

۱ ـ در زمان بهرام عالم عیسویان شهر «آمد» (دیاربکر) برای جلب توجه شاهنشاه ایران بعیسویان کلیه زینت‌ها وظروف مقدس کلیسای خودرا فروخته هفت‌هزار ایرانی اسیررا بخرید و بآنان لباس وپول دستی داده مراجعت بایران داد.

ایران نمیتوانست هیچگونه اعتمادی به آنـان نماید بهمین سبب ابتدا خواستند اهالی آنحدود رابرضا ورغبت تغییر مذهب دهند و در ایـن خصوص « مهرنرسی » کمال مهارت‌را بخرج دادوحتی ردی‌بر آئین‌مسیح‌نگاشت . دوازده نفرازروحانیون مسیحی رد اورا جواب نوشتند وچون ازطریق‌مدارا مقصود ازپیش نرفت‌یزدگرد در صدد برآمد که آئین زردشتی را بجبر و فشار براهالی تحمیل کند و بالنتیجه شورش عظیمی برپا گردید. یزدگرد با اینکه درمشرق ایران اشتغال داشت‌بطرف ارمنستان عزیمت نمود و در جنگ مشهور و خونین « **آوارایر** [1] شکست سختی بر ارمنستان وارد آمد ، سردارآنان « **وردان ممکنی** »[2] در عرصه‌کارزار کشته‌شد و ده نفر از روحانیون بزرگ عیسوی با **یوسف بطریق** محبوس گردیدند و سه سال بعد کشته شدند. آئین زردشت براهالی تحمیل شد وآتشکده‌هـای متعددی برپا گردید .

پس از ختم این غائله یزدگرد بدفع هیاطله پرداخت و در ابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی‌چون ازجیحون بگذشت هیاطله دل قوی داشته بمقاتله پرداختند واورا شکست سختی‌دادندچنانچه مجبور گردید بسرحد کشور خود مراجعت کند. پس از این قضیه طولی نکشید که یزدگرد در گذشت (۴۵۷) .

هرمز سوم

معلوم نیست که هرمز پسر کوچکتر یا بزرگتر یزدگرد است بعضی از مورخین برآنند که یزدگرد تمایل به‌هرمز داشت وازاین سبب اورانزد خود درپایتخت نگهداشته فیروز را حکمران سیستان کرد . چون یزدگرد وفات نمود هرمز فرصت را غنیمت شمرده خویشتن راپادشاه خواند فیروز بکمك هیاطله وباجمعی که ازظلم هرمز باوپناه‌آورده بودند بربرادرفائق آمد واورا دستگیر کرد. عاقبت‌این پادشاه معلوم نیست که آیا کشته شد ویا اینکه فیروز ازسر تقصیر او در گذشت .

فیروز

درایام جنگ هرمزبافیروز امیراران(ایبریا) وقت راغنیمت شمرده درآنحدود علم استقلال برافراشت. فیروز درابتدای

---

1 -Avaraïr 2 - Vardan Mamikoni

هیاطله سلطنت خود با مساعدت آن فتنه را فرونشاند . درایام این پادشاه قحطی سختی رخ داده و چندین سال ادامه داشت . مورخین شرقی گویند درابتداء فیروز احکامی صادر کرد تااغنیابه‌فقراء مساعدت نمایند وحکام مواظب امورمعاش اهالی باشند ، چون قحطی ادامه پیدا کرد اهالی را از پرداخت هر گونه مالیات معاف نمود. سپس ابواب خزاین خود رابگشود وبمساکین تقسیم کرد. درهمان احوال ازیونان ، هند ، ماوراءالنهر وحبشه غله وارد نمود .

درابتدا روابط فیروز باهیاطله حسنه بود ولی چون از پرداختن وجهی که تعهد کرده بود معمولا به‌آنان در مقابل خدمتی که به‌اونموده‌اند بپردازد خود-داری کرد موجب تیرگی روابط گردید[1] وبالاخره منجربجنگ شد، فیروزداخل خاك هیاطله گردید و**خوشنواز** پادشاه هیاطله او را بدشت وسیعی کشانیده که اطراف‌آن راتپه‌های پراز اشجار احاطه کرده وهیاطله درآن کمین نموده بودند. فیروز مجبور بصلح شد[2] وتعهد کرد دیگربا خوشنواز بجنگ نپردازد . در همان احوال قضیه ارمنستان کسب اهمیت نمود و علت آن بود که فیروز میخواست اهالی آنحدود رابآئین زردشتی درآورد وازطرف دیگر حکمران ایرانی آنحدود باعیسویان بخوشی رفتارنمیکرد . این مسائل باعث شد که «**ساهاك**»نام‌خویشتن راشاه ارمنستان خواندو «**واهان**» که ازخانوادهٔ‌معروفی بودفرمانفرمای لشکراو گردید. درآخر شورشیان‌شکست‌خوردند. ساهاك کشته شدوواهان‌فراراختیار کرد.

نزدیك بود کار ارمنستان یکسره گردد که فیروز سرداران خود را از آنحدود بطلبید .

۱ـ گویند فیروزبرای جلب رضایت خوشنواز حکمفرمای هیاطله کنیزکی رابعنوان اینکه دختراوست بازدواج اودرآورد چون قضیه برخوشنوازکشف گردید نهایت متأثرشد و برای تلافی سیصد نفراز افسران ایرانی را برای‌کمك وبعنوان اینکه بادشمن قصد محاربه دارد ازفیروزبطلبید . پادشاه‌ایران که تصورحمله نمینمود مسئول اورااجابت‌کرد. خوشنواز بعضی ازآن افسران رابکشت وبرخی راقطع عضونموده نزد فیروزفرستاد (صحت و سقم این روایت معلوم نیست)

۲ـ شرائط صلح ازطرف خوشنواز این بودکه فیروز درمقابل اوبزانو درآید وتعهد کند دیگربجنگ اونپردازد فیروزبدستور مؤبدروی برآفتاب کرده درمقابل اوبزانو زد و سوگند خوردکه دیگر بااوجنگ نکند وازمناری‌که علامت سرحد است عبورننماید .

فیروز از شکستی که از هیاطله خورده بود نهایت مکدر بود ومجدداً قصد جنگ با ایشان نمود . گرچه مؤبد مؤبدان و بعضی ازسرداران لشکر اورا منع کردند که برخلاف سوگند رفتار ننماید مؤثر نیفتاد[1] .

ولی دراین جنگ بازشکست برفیروز واردآمد و گویند درخندق پرازآب عمیق وعریضی که خوشنواز امربحفرآن داده وروی آنرا پوشانیده بود فیروز و بسیاری ازلشکریانش غرق شدند (۴۸۳ . م)

فیروزپادشاه عادل‌ومهربانی بوداگرآنچه مورخین شرقی راجع بقحطی‌آن ایام ورفتارآن پادشاه‌نقل کرده‌اند صحت داشته‌باشد بلاشك فیروزیکی‌ازپادشاهان خوب بشمارمیرود. باگرفتاریهای داخلی وخارجی چندین شهربنا کرد وعیسویان راکه ازمملکت روم اخراج کرده بودند بمملکت خود پناه داد .

بلاش مورخین ایرانی او را پسر فیروز دانند ولی نویسندگان یونانی ومورخین معاصرارمنی ویرابرادر فیروز و عم قباد دانسته‌اند چون فیروز درجنگ باهیاطله بهلاکت رسید بلاش جای ویرا گرفت و **سوخرا** رامأمورجنگ باهیاطله کرد گویند دراین جنگ سوخرا بواسطه مهارتی که درتیراندازی داشت برهیاطله‌فائق‌آمد وخوشنوازمجبور گردید اسرای ایرانی راتسلیم نماید - ازقرارمعلوم ایران تادوسال مبلغ هنگفتی بهیاطله می‌پرداخت و بعد بلاش خود را ازآن قید بر کنارساخت .

یکی ازوقایع زمان بلاش رفع غائله ارمنستان است که آنراازروی عدل و داد فرونشاند . در همـان اوقات **«زره»** پسر فیروز دعوی تاج وتخت کرد ولی بزودی مغلوب گردیده دستگیرشد .

پسردیگرفیروز موسوم به **«قباد»** برای استردادتاج وتخت پدرخویش پناه به‌خوشنوازآورد وازاومساعدت خواست. خوشنوازپس‌ازتأمل حاضر گردیدمسئول

۱- طبری‌گوید چون فیروزسوگند خورده بود ازمنارسرحدی عبورننماید امر داد تا منارمذکوررا همیشه درمقابل لشکراوبدارند تاازآن عبورنکرده باشد .

اورا اجابت کند[1] ولی درهمان احوال بلاش در گذشت (۴۸۷) .

قباد

درابتدای سلطنت این پادشاه خزرها ازراه قفقاز در نواحی حاصلخیز اران ، ایبریا و ارمنستان داخل شده بنای قتل و غارت گذاشتند . قبادآنانرا شکست فاحش داد وپس ازاین فتح بنظرمیرسید که قبادمحبوب خاص وعام خواهد شدوروزگاررا بخوشی خواهد گذرانید ولی گرویدن او **بمزدك** که‌آئین اشتراکی آورده بود اوضاع را دگرگون کرد . حمایت قباد از مزدکیان مورد جسارت پیروان مزدك گردید وحتی خواستند مذهب خود را درممالك همجوار عملی کنند . گویند علت گرویدن قباد باین مذهب برای آن بود که ازنفوذ مؤبدان وقدرت‌اعیان واشراف مملکت بکاهد . چون نصیحت مؤبد مؤبدان سودی نبخشید وقباد ازعقیدهٔ خود منصرف نگردید اورا گرفتند ودرقصر فراموشی محبوس ساختند برادرش «جاماسب» را پادشاه خـواندند (۴۹۷) وبدین نحو دوره اول سلطنت قباد خاتمه یافت .

قبادبیاری زنش اززندان فرار کرده نزد هیاطله رفت. پادشاه هیاطله دختر خویش رابعقداودرآورد وباسی هزارمرد جنگی‌اورا روانه ایران ساخت . همینکه قباد نزدیك پایتخت رسید جاماسب بدون جنگ تخت وتاج راباو واگذار کرد . بنابراین میتوان گفت قسمت دوم سلطنت قباداز ۵۰۱ میلادی شروع شد وبرخلاف گذشته قباد دست ازحمایت مزدك و مزدکیان برداشت . ازوقایع مهم دوره دوم سلطنت‌این پادشاه‌جنگ اوبارومیان است وعلت آن بود که رومیان‌اززمان یزدگرد دوم متعهد شده بودند سالیانه مبلغی بایران بدهند تا «دربند» قفقازرابنفع دولتین محافظت نماید . قباد مطالبه‌آن‌وجه‌را کرد، امپراطورروم« **اناستاز** »[2] ازپرداخت آن استنکاف کرد وجنگ شروع شد . لشکر ایران وارد ارمنستان روم گردید و

۱ـ راجع بسلطنت بلاش‌این روایت‌هم ذکرشده: بلاش را «زرمهر» یا«سوخرا» به‌تخت سلطنت نشاند وپس ازآنکه آن سردارهیاطله راشکست داد واسرای ایرانی راباز گرفت قباد هم درمیان آنان بود قباد درصدداسترداد تاج وتخت پدرخودافتاد وبالنتیجه اعیان ایران بلاش راازسلطنت خلع‌کرده قبادرا برجای اونشاندند (درصحت این روایت جای تردیداست)

2 - Anastase

قسمت عمده‌آن بدست ایرانیان افتاد و بباد غارت رفت . قباد از جانب ارمنستان داخل بین‌النهرین شمالی گردیده وشهر «آمد» دیار بکررا محاصره نموده پس از هشتاد روز آنرا بگرفت : سرداران رومی کاری از پیش نبردند و قباد میتوانست فتوحات دیگری نماید که خبرهجوم هیاطله (بواسطه نرسیدن‌اقساط سالیانه‌آنها) بگوش اورسید ومجبور گردید بدانطرف عزیمت نماید . در خلال این احوال سرداران‌رومی‌دراطراف‌نصیبین‌و«آمد»بنای‌قتل وغارت گذاشتند ولی‌ازعهده تسخیر آن دوشهر بر نیامدند تااینکه صلحی منعقد گردید ودرمقابل دریافت وجه هنگفتی قباد از فتوحات خود صرف نظر کرد ولی رومیان بازهم برخلاف معاهده شروع بساختن قلاع محکم درسرحدات نمودند **«ژوستن»**[1] که بعد از آناستازامپراطور روم گشت بـا حکمفرمای هیاطله برعلیه ایران عهد مودت بست وحتی یکی از شاهزادگان «لازیکا» راکه تحت حمایت ایران بود بحمایت خویش درآورد . این اوضاع واحوال بالطبع مناسبات‌ایران وروم راتیره‌ساخت ومجدداً‌جنگ در گرفت **«بلیزر»**[2] سردار مشهور رومی که باکمك «سیتاس»[3] مأمور جنگ باایران بودند شکست فاحشی خوردند (۵۲۷) **«ژوستنین»**[4] امپراطور روم گشت وبه‌بلیزردستور داد قلعهٔ جدیدی نزدیك نصیبین بنا کند . سی هزارنفر ازلشکریان ایران بسر-کردگی پسرقباد (خشایارشا) وپیروزمهران حمله سختی بررومیان نموده آنانرا بکلی مغلوب ساختند .

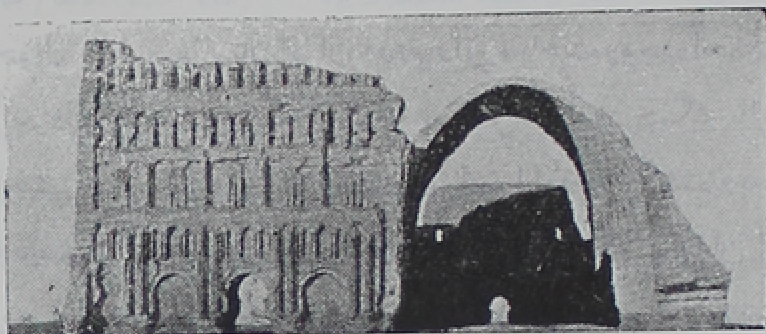
درسنه ۵۳۱ لشکرایران بطریق شام قصد انطاکیه را نمود وبااینکه دراین دوره هم بلیزرشکست خورد نفعی عاید ایران نگردید . بازهم قباد لشکردیگری بریاست سه‌سردار به‌بین‌النهرین روم فرستاد . سردار رومی «سیتاس» چاره جزاین ندید که خبر کذبی منتشرنماید بدین مضمون که اقوام دیگر بارومیان متفق گشته ازعقب بلشکر ایران حمله خواهند آورد . سرداران ایرانی درصدد کشف قضیه بودند که خبر رحلت قباد رسید .

1 – Justin 2 – Bélisaire 3 – Sittas
4 – Justinien

قباد دراواخرسلطنت خویش بقلع وقمع مزدکیان پرداخت وعلت آن بود که اینان میخواستند قباد ازسلطنت استعفا کرده و آنرا بیکی ازفرزندان خویش که درنام او اختلاف است محول نماید . قباد که مایل بود خسرو جانشین اوشود مزدکیانرا گوشمالی سخت داد .

خسرو انوشیروان

قباد قبل ازفوت خویش پسرخود خسرو اول راولیعهدنمود. بلاشك خسرواول بزرگترین پادشاه ساسانی است که نام نامی اودر ادبیات فارسی وعربی قرون متوالی پایدار مانده وهنوز هم ذکر جمیل او درافواه خاص وعام ایرانی است . حضرت رسول(ص) در ایام او متولد شد. و گویند فرموده است: من درزمان پادشاه عادلی بدنیا آمدم. این پادشاه که ملقب بدادگر و انوشك‌روان است[1] در جهانگیری و جهانداری معروف آفاق



« طاق کسری در تیسفون »

میباشد ، بسیاری از تشکیلات او حتی درزمان خلفای عباسی باقی‌مانده سرمشق جهانداری گردید .

در ابتدای سلطنت خسرو عدهٔ از اعیان او کنکاش کردند و خیال داشتند **قباد** پسر «جام»[2] را برسریر سلطنت نشانند . خسرو آنانرا گوشمالی سخت داد و تمام برادران خود را بااولاد ذکورآنان بقتل رسانید وفقط درآن میان قباد پسر جام جان بسلامت دربرد. سختگیری انوشیروان درابتدای سلطنتش منحصر بهمین

---

۱ ـ انوشیروان تحریف کلمه انوشك‌روان است که بمعنی روح جاوید می‌باشد.
۲ ـ جام برادر بزرگتر انوشیروان است.

واقعه نبود بلکه برای جلوگیری از بی‌نظمی ومطیع ساختن اتباع و تنبیه‌مجرمین باکمال خشونت رفتار کرد . همچنین مزدك و جمعی کثیر ازمزدکیان را دریك روز امر بکشتن داد . طولی‌نکشید که نظم در سرتاسر کشور برقرار گردید وهمه دانستند سرانجام‌کارآنها با پادشاه مقتدر سختگیری است .

در همان اوقات خسروصلاح دانست با«ژوستینین» که طالب‌صلح بودمعاهدهٔ صلح جاوید بندد ولی پس از این‌معاهده بین « **الندر** » امیرحیره و امپراطور روم قراردادی واقع شد که نفع ایران درآن منظور نگردید و بنظر چنین میرسد که روم مایل است بین شاهنشاه ایران وامرای تابع او ایجاد مخالفتی کند. این‌پیش آمدانوشیروان راواداشت که‌باروم داخل درمبارزه گرددبرای‌این‌مقصودپادشاه‌ایران ازفرات عبور کرد وپس از گرفتن غرامت ازشهرهای رومی‌بجانب انطاکیه‌شتافت وآن شهر زیبا را در ٥٤٠ فتح نمود سپس امرداد اهالی آن شهر را به بین‌النهرین کوچ دهند و ازبرای اقامت‌آنها شهرجدیدی بنام **به‌از انطاکیه خسرو** که‌عربها رومیه نامند بنا نهاد .

سال بعد انوشیروان متوجه لازیکا شد ودر نظرداشت سواحل دریای‌سیاه را تصرف نفوذ خویش درآورده حتی قسطنطنیه را تهدید کند هنگامی که خسرو و سرداران نامی او مشغول‌تسخیر آن کشوربودند سردار معروف رومی« **بلیزر**»برای اعاده حیثیت‌رومیان ازسر حد عبور کرده بجانب نصیبین شتافت ولی‌از عهده‌تسخیر آن شهر برنیامد .

در سال ٥٤٢ خسروعزم تسخیر فلسطین را نمود ولی بروز مرض وبا اورا از این خیال منصرف کرد همچنین در ٥٤٣ قصدسر کوبی اهالی ارمنستان‌را کرد همینکه بآذربایجان رسید مرضی درلشکر او پدیدآمد ومجبور بمراجعت گردید و معذلك یکی از سرداران خسرو رومیان را در ارمنستان شکست فـاحش داد و ژوستینین چاره‌جز صلح ندید وباپرداخت دوهزار مسکوك طلا وفرستادن یکی‌از اطبای معروف یونان در خدمت انوشیروان برای مدت پنجسال قرارداد متارکـه جنگ بین ایران وروم را بدست‌آورد . طولی نکشید که رومیان بقلعه « **پترا**»در

لازیکا حمله‌آوردند ولی کاری ازپیش نبردند. سفیرمخصوص ایران با کمال‌مهارت در دربار روم نقض عهد را ازجانب رومیان ثابت کرد. ژوستینین باز هم حاضر گردید دوهزار وششصد مسکوك طلا بپردازد تابرای پنجسال بین دولتین‌متارکه شود مگر در کشور لازیکا که بنابه پیشنهاد سفیر ایران از تعرض مصون‌نگردید. تا اینکه سرانجام انوشیروان صلاح چنین دانست که از لازیکا صرف‌نظر کند و در مقابل ژوستینین متعهد شد که دولت روم سالیانه سی‌هزار سکه طلا بایران‌بپردازد و اقساط هفت سال را قبلاکار سازی دارد. بموجب این معاهده باطناً روم‌باجگذار ایران شد ولی درضمن اراضی لازیکا باو محول گردید و طرفین از این معاهده استفاده کردند. شاید مقصود انوشیروان از این صلح آن بوده که از جانب‌رومیان فراغت حاصل کرده هیاطله و خزرها را گوشمال دهد. در مدت متارکهٔ جنگ‌بین ایران و روم، انوشیروان بکمك خاقان ترك اراضی هیاطله را بتصرف در آورده و خزائن آنها را بیغما برد.

موضوع دیگری که جلب‌توجه انوشیروان راکرد اقتدار حبشی‌ها دریمن بود چه‌این‌پادشاه بهیچوجه‌صلاح‌نمیدانست قوم عیسوی مذهب درآنحدوداقتداری بهمرساند.

درهمان اوقات **سیف‌ذویزن** بدربار ایران پناهنده گشت ودرخواست‌مساعدتی نمود که حبشیها را از یمن براند. انوشیروان مسئول اورا اجابت کرد و بزور بازوی سپاهیان ایران حبشی‌هاشکست سختی خورده سیف بدست مستحفظین‌خود حکومت یمن از طرف انوشیروان بحکمران ایرانی (مرزبان) محول گردید و ایرانیان مذهب عربها را محترم شمردند.

اما خاقان ترك (**دیزابول**) که قسمتی ازمملکت هیاطله را بتصرف‌خویش درآورده بود در سنه ۵۶۷ سفیری نزد انوشیروان فرستاده تقاضای انعقاد قرارداد مودت بین ایران وترك نمود خسرو صلاح خود را در عقداین قرارداد ندانست واز این سبب خاقان ترك امپراطور روم « ژوستن دوم » را تحریك بجنگ با ایران نمود وقرارداد مودت بین روم وترك منعقد شد. در همان احوال دیزابول لشکر

بجانب ایران کشید و بگفته بعضی ازمورخین شرقی چند شهر ایرانرا بتصرف خود درآورد ولی چون هرمز پسرانوشیروان بالشکر زیادی در مقابل اوشتافت دیزابول جرئت مقاومت ننموده فرار اختیار کرد.

از طرف دیگر ژوستن نقض عهد کرده از ادای اقساط سالیانه خودداری نمود و مجدداً جنگ بین دولتین درگرفت انوشیروان با کبرس شخصاً عزم جنگ نمود و **آذرمان** «سردار معروف خودرا بجانب سوریه گسیل ساخت انوشیروان رومیانرا مجبور ساخت که محاصره نصیبین را ترك نموده بشهر «**دارا**» پناهنده شوند. اما آذرمان وارد سوریه شدوتاانطاکیه پیش رفت. سپس مراجعت کرده در مقابل شهر دارا به انوشیروان پیوست. در زمستان ۵۷۳ شهردارا فتح شد وژوستن چون ضعف خود را در مقابل انوشیروان بدید «**کنت تبیریوس**»[1] را جانشین خویش کرد رومیان باپرداخت ۴۵ هزار سکه طلا درخواست یکسال متارکه جنگ کردند و پس ازآن بازهم یکسال دیگر مهلت خواستند و بالاخره موافقت شد که صلح بین ایران و روم برای مدت سه سال مقرر شود (ارمنستان شامل این صلح نگردید) دولت روم برای عقداین قرارداد حاضر گردید سالیانه سی هزار مسکوك طلا بایران بپردازد.

پس از این صلح خسرو اول متوجه ارمنستان شد و کشمکشهای سختی در آن حدود رخ داد. در ۵۷۷ «تام خسرو» سردار معروف ایرانی شکست سختی بر رومیان وارد آورد.

بعد از انقضای مدت متارکه در بهار ۵۷۸ تام خسرو بفرمان انوشیروان ارمنستانرا ترك گفته اطراف «آمد» را غارت نمود. اما «موریس»[2] سردار رومی داخل در ارمنستان ایران گردید و در تابستان همانسال وارد بین النهرین شرقی شده آن نواحی را ویران ساخت وحتی یکدسته از تیراندازان خود را ازرودعبور داده بکردستان فرستاد هنگام زمستان رومیان اکثر متصرفات خود را تخلیه کرده بخاك روم بر گشتند. تیبریوس باوجود پیشرفت لشکریان خود حاضر بصلح

1 - Count Tibérius 2 - Maurice

بود ولی عمر خسرو دادگر وفا نکرد و در سنه ۵۷۹ درقصر کتزیفون (طیسفون) بجهان دیگر شتافت .

انوشیروان نه‌فقط در جهانگیری معروف جهان است بلکه درجهانداری و آبادی کشور گوی نیکنامی بربوده . همینکه برتخت سلطنت تکیه زد اوضاع کشوررا درهم‌وبرهم‌دید . مالیات به‌طرزبسیار بدی وصول میشد، ظلم حکام‌برزیر-دستان اندازه نداشت . نظام بحالت اسف‌آوری افتاده بود . تعصبات مذهبی همه‌را ازپای درآورده عموم طبقات بـا یکدیگر درنفاق میزیستند ، مجرمین بمجازات خود نمیرسیدند فلاحت ترویج نمیشدوبالاخره‌عموم ناراضی وهمه درعذاب بودند انوشیروان تصمیم گرفت باین اوضاع هرج ومرج خاتمه دهد . بنابراین در هر رشته ازاموراصلاحات لازمی نمود . وصول مالیات را برروی اساس متینی نهاد. در تشویق زارعین اقصی جهد خود رانمود ودرپرداخت حقوق نظامیان وتشویق آنان سعی بلیغ کرد .

اگرانوشیروان مزدکیانرا گوشمالی دادفقط ازنقطه نظرسیاسی واجتماعی بوده والا این پادشاه هیچگونه تعصب مذهبی بیجائی نداشته است. خسروداد گر گدائی راغدغن نمود . تنبلی راخلاف محسوب میداشت . اشخاص فقیر وناقص-الخلقه از کیسه فتوت او اعـاشه میکردند ، ازدواج را اجباری نمود و وسیله مزاوجت دختران فقیررااززخزائن دولت فراهم میکرد وتربیت اولادآنها رابعهدهٔ دولت واگذاشت .

انوشیروان نه‌فقط مروج علم و معرفت بوده بلکه شخصاً فلسفه را دوست داشته ونسبت بحکمابا کمال احترام رفتارمیکردچنانچه هفت نفرازفلاسفه یونان که «ژوستین» بموجب فرمان جابرانه امر باخراج آنها داده‌بود بدربارخود پناه‌داد وباکمال خوشروئی ازآنان پذیرائی کرد . درسرسفره خویش باآنها صرف طعام مینمود ومباحثات فلسفی میکرد ، همچنین عده دیگر ازدانشمندان یونانی بدربار اوحاضرشده از کرم اوبرخوردار گشتند .

درزمان‌او کتاب کلیله ودمنه‌بیدپای هندی بزبان‌پهلوی ترجمه گشت. تاریخ

ایران وزردشتی مورد توجه اوواقع گشت ومقررداشت حکم ونصایح اردشیر اول
رامجدداً منتشرسازند . درگندی شاپورنزدیك شوش مدرسه طبی تأسیس گردید و
بتدریج این مؤسسه دانشگاهی شد که درآن فلسفه،معانی و بیـان و شعر تدریس
میکردند شطرنج را درزمان این پادشاه ازهند آوردند . خلاصه ستایشی که شعراو
ادباء شرقی نظماً و نثراً ازاین پادشاه نموده‌اند بجاست وحق است که اورا پادشاه
بزرگ داد گردانست .

هرمز چهارم

پس ازفوت خسرو انوشیروان پسراوهرمزچهارم که مادرش
دخترخاقان ترك بود ازآنسبب اوراترك زاد گویند برتخت
نشست ووعده داد که مانند پدرخود سلطنت خواهد کـرد .
این پادشاه در ابتدا از روی عدل وداد سلطنت کرد وحـاضر نگردید تحت نفوذ
مؤبدان درآید وپیروان سایرمذاهب راآزار دهد ولی بعد چنانچه اکثرمورخین
شهادت داده‌اند تغییراخلاق داده ازطریق راستی منحرف گردید .

تیبریوس امپراطور روم خواست باهرمزمعاهده‌ای بسته ازتمام دعاوی خود
درارمنستان صرف نظر کند ودرمقابل شهر «دارا» راباز‌ستاند . هرمز نه‌تنهاحاضر
باین امرنگردید بلکه مطالبه اقساط سالیانه راازروم نمود وبالنتیجه جنگ‌شروع
شد . هرمز کفایت ولیاقت انوشیروان رانداشت وسرداران او درمقابل**«موریس»**
سردار رومی کاری ازپیش نبردند، چنانچه آذرمان در ۵۸۰ شکست خورده بایران
بر گشت ونام خسرودر۵۸۱ کشته شد، چون «موریس» به‌قسطنطنیه مراجعت کرد
جانشین او **«موستاکن»**[1] نزدیك دجله شکست فـاحشی از ایرانیان خورد ودر
تعقیب آن شکست دیگری بروی واردآمد وبی کفایتی اوثابت و**«پیلیپ‌پیکوس»**[2]
بجای وی معین‌شد. این‌سردارهم کارمهمی‌ازپیش‌نبرده‌امورلشکررابه**«هراکلیوس»**[3]
واگذار کرد وشخصاًعهده‌دار تفتیش لشکر گردید . باهمه این احوال نتیجه‌قطعی
بدست نیامد گاه ایرانیان وزمانی رومیان فاتح میگشتند .

اوضاع بدینمنوال بود که خطر بزرگی درمشرق ایران پدیدار گشت خاقان

1 - Mustacon　　2 - Philippicus　　3 - Héraclius

ترك بالشکر زیادی از جیحون گذشته بلخ وهرات را تصرف کرد پیشرفت ترك خطر بزرگی بشمارمیرفت ولی‌هرمزشخصاً به‌مدافعه برنخواست ویکی ازسرداران نامی‌خو **بهرام‌چوبینه** را درمقابل آنان فرستاد . بهرام بخوبی ازعهدهٔ این‌وظیفه برآمد خاقان ترك درجنگ کشته‌شد وپسر او در جنگ‌دیگر اسیر گردید . غنائم بسیاری نصیب بهرام‌شد که بدربار فرستاد .

پس از این فتوحات هرمز بهرام را بجانب لازیکا فرستاد وچون درآنحدود شکست مختصری از طرف رومیان بر بهرام وارد آمد هرمز که بپیشرفت سردار خود رشك میبرد اورا خلع کرده وتوهین سختی باو نمود ، بدرفتاری هرمز بااین سردار نامی موجب یاغیگری او شد وبالشکر خود بجانب پایتخت حرکت کرد سپاه بین‌النهرین هم که ازهرمز رضایتی نداشت ملحق به بهرام گردید ولشکری هم که هرمز در مقابل یاغیان فرستاد باآنها همداستان شد . درتعقیب این قضایا هرمز نسبت بهمه بدگمان گردید وحتی ازپسرخود خسروسوءظن داشت‌وعده‌رادر زندان‌افکند، بالنتیجه شورش عظیمی در پایتخت برپاشد، **بیندووبستام** (یابیستام) برادر زنهای هرمززمام شورشیان را بردست گرفته وهرمز را بزندان افکنده‌پس از چند روزی بقتلش رسانیدند (۵۹۰م)

خسرو دوم (خسرو پرویز)

پس از اینکه هرمز بقتل رسید شورشیان پایتخت خسرو را بسلطنت برگزیدند .

برتخت نشستن خسرو با آن اوضاع و احوال خصوصاً با مخالفت بهرام چوبینه امردشواری بود. طریق مسالمت ومکاتبات خسرو با بهرام بجائی نرسید بنابراین عدهٔ فراهم کرده درمقابل او شتافت . بهرام شبانه‌برلشکر پرویز حمله آورد واحساسات سپاهیان را بجوش‌آورده آنانرا بطرف خود جلب کرد، خسروجزمراجعت‌بطیسفون چاره ندید وچون جنگیدن بابهرام کاردشواری بود بخاك‌روم پناهنده گشت واز« **موریس**» امپراطور وقت‌استمداد نمود ، موریس نسبت بخسرو اظهار مهربانی کرده‌صدیا هفتاد مردجنگی بکمك او فرستادومبلغی برای مخارج جنگ از خزانه خویش تقدیم نمود . ولی خدمت‌موریس به پرویز

بدون طمع نبود ودر مقابل آن درخواست ارمنستان ایران و بین‌النهرین شرقی را کرد .

غیر از سپاهیان رومی خسروداراي لشکر دیگری در آذربایجان بود بدین معنی که خالوهای او بند و وبیستام قشونی در آنحدود فراهم کرده ویک دسته از سپاهیان ارمنستان بآنها پیوسته بودند . بین بهرام وخسرو دو جنگ مهم رخ داد یکی درپای‌سلسله پست کوه و دیگردرناحیه جنوب دریاچه ارومیه . در این‌جنگ اخیر بهرام بکلی مغلوب گردید و مجبور بفرار شد. بیستام اورا تعقیب کرد ولی بهرام توانست خودرا برودجیحون رسانیده تحت حمایت خاقان ترك درآید.[۱]



«حمله یکی از پادشاهان ساسانی (شخصیتش معلوم نیست) بدشمن»

خسرو درتابستان ۵۹۱ به‌پایتخت‌بر گشت. قریب دوازده سال روابطایران و روم حسنه بود و با اینکه شرائط موریس برای کمك با خسرو گران تمام شد خسرو آنرا انجام داده بهیچوجه تحریك‌واقدامی برای استرداد املاك ازدست رفته خود ننمود .

۱ ـ گویند خسرووسایلی انگیخت تایکی از بندگان زوجه خاقان ترك را به‌قتل رسانید

تا«موریس» حیات داشت اوضاع بدین منوال بودولی چون« **فوکاس** »[1] تخت امپراطوری روم راغصب کرد و« موریس » را با کلیه پسرانش بقتل رسانید خسرو بخونخواهی برخاست و از سنه ۶۰۳ جنگ آغاز شد.

در این سال پرویز درنزدیکی«دارا»لشکرروم را بسر کردگی «**ژرمانوس**»[2] شکست فاحش داد ودر ۶۰۵ آنشهرمعروف راکه مهمترین قلعهٔرومیان درآن اطراف بود فتح نمود . سال بعد شهرهای دیگری بدست خسرو افتاد که ازآنجمله است آمد (دیاربکر) . درسنه ۶۰۷ حران وادسا فتح گردید وخسرو ازفرات عبور کرده بسیاری ازشهرهای رومی راباآتش غضب خویش گرفتار کرد . درسال ۶۰۹ قلاع محکم ارمنستان بدست ایرانیان افتاد ودر ۶۱۱ باردیگرلشکر ایران ازفرات عبور کرده تا انطاکیه رافتح نمود واین شهرعظیم بباد غارت رفت .

درهمان‌احوال«فوکاس»ازامپراطوری‌روم‌خلع گردیده کشته‌شد وهراکلیوس (هرقل) جای اورا بگرفت . بااین تغییری که درامپراطوری روم رخ داد خسرو دست ازمحاربه بر نداشت ودرسنهٔ۶۱۲ «کاپادوکیه» وشهرمعروف«مازاکا» رابگرفت دوسال بعد شهردمشق فتح شد و«شهربراز» سردارایرانی ازدمشق بجانب فلسطین شتافت ودرسال ۶۱۵ آنحدود فتح شد وصلیب مقدس رابه‌طیسفون فرستادند .

درسنهٔ ۶۱۶ شهربراز ازفلسطین بطرف مصرحرکت کرد و طولی نکشید که اسکندریه را بتصرف خویش درآورد . پس از فتح این شهر تمام مصرتا حدود حبشه دردست ایرانیان افتاد وهمچنین جزیره قبرس فتح شد .

ازطرف دیگردسته‌ای‌ازلشکریان‌بسر کردگی «شاهین»ازجانب آسیای‌صغیر بساحل بسفورشتافت ، شهر مهم و قلعهٔ محکم «کالسدون» که درست در مقابل قسطنطنیه است محاصره گردید .

هرقل‌روم چون پایتخت رادرخطر دید به‌صلاحدید شاهین سه‌نفر ازبزرگان رابدربار خسرو فرستاد تاشاید امر بصلح خاتمه یابد . پرویز نه‌فقط حاضر بصلح نگردید بلکه شاهین راتهدید بقتل کرد که چرا هرقل رامغلولا بدربار نفرستاده

1 - Phocas 2 - Germanus

است . کالسدون در سال ۶۱۷ بدست ایرانیان فتح شد وسه سال بعد آنقره مسخر گردید وبداینطریق تمام متصرفات رومیان درآسیای صغیروافریقای شرقی درظرف



« حجاری سوار زره‌پوش درطاق بستان »

پانزده سال بدست ایرانیان افتاد و مملکت شاهنشاهی بعظمت زمـان هخامنشی رسید .

هراکلیوس چون دید قسطنطنیه درخطر است ، درفکر فرارافتاد ولی اهالی پایتخت ازنیت او آگاه شده ویرااز آن خیال منصرف ساختند. امپراطورروم ناچار بقصد محاربه لشکری فراهم کرده وتدبیری نموده بخلیج «ایسوس» درزاویه‌ای که بین آسیای صغیر وسوریه است عازم شد (۶۲۲) .

خسرو سردارخود «شهر براز» را در مقابل اوفرستاد و در کوههای سرحدی ارمنستان جنگ سختی بین ایران وروم در گرفت که در آن **شهر براز** مغلوب وبرای اولین دفعه پس ازقتل موریس رومیان فاتح شدند .

سال بعد هراکلیوس بکمك خزرها وسایرقبائل آنحدود ازارس عبور کرده داخل ارمنستان شده وازآنجا بجانب آذربایجان آمده قصد مقابله باخسرو داشت درسال ۶۲۴ بازهم هراکلیوس بایران تاخته شاهین وشهر براز را مغلوب نمود ودر ۶۲۵ شهر آمد بدست رومیان افتاد .

خسرو که ازپیشرفت امپراطورروم فوق‌العاده متأثر گردیده بود دراین فکر افتاد که ضربت سختی برهراکلیوس درقسطنطنیه وارد آورد و هرگاه‌این نقشه عملی میشد قطعاً تاریخ عالم دگرگون میگشت ولی کوشش خسرو بیفایده بود و گرفتن آنشهر باکمك اهالی آنطرف «دانوب» از قبیل آوارها ، اسلاوها وبلغارها میسر نشد . میتوان گفت که بخت ازخسرو بر گشته بود چه دربعضی ازمواقع پیش‌آمد حوادث طبیعی موجب شکست لشکرایران میگشت . دراواخر سال ۶۲۷ دردشت «نینوا» جنگ در گرفت وبدون‌اینکه شکستی بایرانیان وارد آید یااینکه ازمیدان خارج شوند فرمانده لشکر با چند نفر از افسران کشته شدند ، معذلك لشکر بی‌سردارایران تا غروب آفتاب مقاومت کرد . امپراطور روم پس ازتصرف نینوا بجانب دستگرد که خسرو آنرا پایتخت خود نموده بود بشتافت . خسروآماده جنگ‌شد ولی چون هراکلیوس نزدیك گردید ازدستگرد به‌طیسفون فرار کرد و هراکلیوس قصرهای سلطنتی دستگرد را غارت نمود ولی ازحمله بـه طیسفون خودداری‌نمود .

خساراتی که رومیان دربهترین ایالات ایران وارد آوردند و فرار خسرو در

مقابل دشمن ، لطمهٔ سختی بر حیثیت این پادشاه ساسانی وارد آورد . دراینموقع هراکلیوس مایل به‌صلح بودولی خسروابداً حاضر نبود داخل درمذاکرات اصلاحی گردد. عدم پیشرفت خسروموجب سوء خلق او گردیدوبنای بدرفتاری را گذاشت کلیه سردارانی را که‌ازهرقل‌شکست خورده‌یاازمقابل اوفرار کرده بودند، بزندان افکند وحتی قصد قتل شهربراز رانمود . نتیجه‌این بدرفتاری خاصه تمایل خسرو باینکه پسرخودمردانشاه را که ازشیرین‌داشت ولیعهد کند موجب شد که « گردان اسپ» فرمانده قوای طیسفون قیام کرده وبا مساعدت بیست ودونفراز اعیان که ازآن جمله دوپسر«شهر براز»است بطرفداری‌شیرویه برخاسته خسرو رابگرفتندو به «تاریك خانه» که خزینهٔ اوبود محبوسش ساختند . خسروبخت بر گشته چهار روزباکمال سختی وباتحمل انواع مصائب (که ازآنجمله است کشتن مردانشاه‌و چند پسردیگرش را در حضوراو) بسربرد وروزپنجم وی را بـا کمال بیرحمی بکشتند (۶۲۸) .

پرویز که‌آخرین پادشاه بزرگ ساسانی است، خوش گذران، صنعت دوست ومایل بجهانگیری بوده ولی چون اقبال روی نمود، نتوانست ازآن استفاده کند و چون طـالع بر گشت ایرانرا ضعیف نمود ووسایل انقراض سلسلهٔ ساسانی را فراهم‌آورد .

شیرویه

بعضی ازمورخین برآنند که شیرویه رضایت بقتل پدرنداشت ودرتحت فشار مجمع اعیان بآنعمل تن درداد . موقعی که شیرویه برتخت نشست ملت ایران ازجنگهای‌ایران وروم خسته شده بود. اگرچه آسیـای صغیر ، فلسطین و مصر در تصرف‌لشکرایران‌بودلیکن خرابیهائی که هراکلیوس هرساله درایالات ایران وارد میآورد تأثیرعظیمی داشت، اولین اقدام شیرویه این‌بود که این جنگ راخاتمه دهدوپس ازمکاتبه باامپراطورروم مقررشد که مصر، فلسطین ، سوریه ، آسیای صغیر ، بین‌النهرین غربی و سایر متصرفات رومی را که در موقع جنگ بدست ایرانیان افتاده بود بدولت روم واگذارند و همچنین کلیه اسرای رومی راتسلیم نمایند وصلیب مقدس رامسترد دارند و دولت

روم هم اسرای ایرانی‌را آزاد سازدواقدامات لازمه کند تالشکر ایران شرافتمندانه ازمستملکات رومی بایران مراجعت نماید .

ازقرارمعلوم ازهمانسال اول‌سلطنت شیرویه بازگشت‌ایران شروع شد ولی «شهربراز»سرداربزرگ ایرانی ازاین معاهده رضایت نداشت. ازیکطرف‌درتخلیه ایالات رومی بدفع‌الوقت می گذرانید وازطرف دیگر با دولت روم روابط دوستی رامحکم مینمود .

شیرویه در اولین سال سلطنت خود اقدامات دیگری برای رضایت ایرانیان بعمل‌آورد ازقبیل آزادساختن محبوسین‌وبخشیدن مالیات‌برای سه سال‌وجلو گیری ازظلم حکام که اثر بسیار خوبی بخشید ولی این پادشاه مرتکب جنایتی شد که تاریخ حیات اورا تاابد ننگین کرده است .

توضیح آنکه شیرویه بدون هیچگونه علت وسببی کلیه برادران خویش را بقتل رسانیدوازاین اقدام بیجای خود تقریباً نسل ساسانی رامنقرض کرد . چنانچه ازمسکوکات آنزمان معلوم میشود سلطنت این پادشاه یکسال واندی طول کشید ودر ۶۲۹ بمرض دماغی یا دراثر طاعون که درمملکت رخ داده بود بجهان دیگر شتافت بعضی ازمورخین سلطنت این پادشاه راششماه نوشته‌اند .

آخرین پادشاه ساسانی

پس ازشیرویه پسر صغیراو **اردشیر سوم** برتخت نشست واز طرف مجلس‌اعیان نایب‌السلطنه دانشمندی معین گردید ولی درهمان احوال خزرها گرجستان وارمنستان را بباد غارت دادند وازهمه‌بدترخیانت«شهربراز»بود که باهرقل رومی همدست گشته اردشیر را خلع وتخت وتاج راغصب نمود .سلطنت‌این‌غاصب‌چندان طول‌نکشیدوپس‌ازیکماه و نیم که بر سریر ساسانیان تکیه زد لشکریانش برعلیه او شوریده ویـرا بقتل رسانیدند .

خسروسوم نوهٔ هرمزچهارم درهمان حال درخراسان‌قیام کرد ولی‌درپایتخت دخترخسروپرویز، **پوران دخت** رابرتخت سلطنت نشاندند. پوران دخت نتوانست ازهرج ومرج مملکت جلو گیری کند وپس ازیکسال وپنج ماه ازسلطنت کناره

گرفت و «گشتاسپده» برادر خسرو سوم مدت قلیلی حکمرانی کرده سپس آذرمیدخت خواهر پوران دخت را بر تخت سلطنت نشاندند ودرهمان احوال هرمز پنجم خود را در نصیبین شاه خواند[1]. خلاصه تاج و تخت ایران هر روز بازیچه شخصی گردید وخطر عظیمی که شرح آنرا عنقریب خواهیم دید استقلال ایران‌را تهدید میکرد وسرانجام در ۶۳۲ اعیان مملکت تاج را برسر یزدگرد سوم پسر شهریار نوهٔ خسرو پرویز گذاشتند ودرایام اوسلسله ساسانی منقرض گشت.

نظری به عربستان

در آن هنگام که خسرو پرویز و هرقل روم بجان یکدیگر افتاده قوای کشور خود را ضعیف مینمودند، در جزیرةالعرب تحت لوای منادی حق آئین جدیدی نشو و نما میکرد و قبایل عرب به هم متحد میگشتند.

چون آفتاب آئین اسلام از جزیرةالعرب طلوع نمود و پیروان آن دراندك مدتی ممالك وسیعی را فتح کرده سلسلهٔ ساسانی را منقرض و مستملکات روم را درآسیا وافریقابتصرف خویش درآوردند لازم‌است چندکلمه بطور اختصارازاوضاع جزیرةالعرب وسیر وقایع درآنحدود گفته شود تاخوانندگان علل انقراض سلسلهٔ ساسانی و پیشرفت عرب را بهتر دریابند.

جزیرةالعرب عربستان اقلیمی است واقع در جنوب غربی آسیا و محدود است از طرف شمال به بادیه شام، از مشرق بخلیج فارس و دریای عمان، ازجنوب به اقیانوس هند وازغرب بدریای احمر. دراین شبه‌جزیره انهاری که دائماً درجریان‌باشد یافت‌نمیشود وفقط دروادیهای آن رودهای کوچکی درجریان‌است که گاه خشك میشود. دروسط جزیرةالعرب صحاری مرتفع وسیعی

۱ــ هرمز پنجم تااولین سال سلطنت یزدگرد درآنحدود دعوی سلطنت مینمود. سپس بدست سربازان خودکشته شد.

است که قسمت اعظم آن اقلیم را تشکیل میدهد وطرف غربی آن بدو جزء تقسیم میشود: حجاز در شمال و یمن در جنوب .

بزرگترین شهرهای حجاز یکی **مکه** است که طول آن از شمال تا جنوب قریب دومیل وعرض آن ازشرق تاغرب یك میل است و آبی جز چاه زمزم ندارد، دیگر یثرب است که پس از هجرت حضرت رسول (ص) بآن شهر معروف به مدینة النبی گردید.

در جنوب حجاز بلاد یمن است که از زمان قدیم به ثروت و آبادی مشهور بوده و مهمترین شهرهان آن صنعاء ، نجران و عدن است. اهالی یمن درقدیم با هند و شرق ادنی ارتباط داشته و شهر صنعاء پایتخت ملوك قدیم یمن بوده است و در مشرق یمن حضر موت است .

در زاویهٔ جنوب شرقی جزیرةالعرب ، دیاری است کوهسار واقع در ساحل دریا و موسوم به عمان . اهالی آن از زمان قدیم به کشتی رانی معروف بوده‌اند . بین جبال حجاز وصحراء بحرین قطعهٔ مرتفع نجد است وبین نجد ویمن **«یمامه»** است که از مشرق به بحرین متصل و از مغرب بحجاز مربوط است .

آب و هوای جزیرةالعرب بطور کلی گرم و مخصوصاً گرما صحرا طاقت فرساست . در اراضی مرتفعه شبهای تابستان هوا معتدل است و درزمستان آن یخ بندد . بهترین بادهای عربستان باد شرقی است موسوم به «صبا» و بدترین آنها «سموم» است . سواحل عربستان خاصه سواحل یمن ، حجاز و حضرموت نهایت حاصلخیز است . محصولات آن عبارت از قهوه ، پنبه ، کندر، صمغ ، صبرزرد ، نیشکر، نارجیل و درختان میوه است .

حالت اجتماعی عرب

اگر بعضی از قطعات عربستان مانند بلاد یمن را استثناء کنیم بطور کلی زندگانی اهالی جزیرةالعرب زندگانی قبیله‌ایست این قبایل در موسم باران ، با اهل و عیال خود از موطن خویش خارج شده جویای چراگاهی برای شتران خود میباشند و میتوان گفت در صدد آن نیستند که با جد و جهد عقلی از قوای طبیعت استفاده کنند . بزراعت ، تجارت ، صنعت و امثال آن توجهی ندارند . از گوشت و شیر حیوانات

خود اعاشه کنند وازپشم آنها برای خود لباس سازند واگر بچیز دیگری محتاج شوند بطریق مبادله معامله کنند .

نظام اجتماعی عربهای بدوی برروی قبیله است و این قبایل دائماً درنزاع بشر میبردند و یکدیگر را غارت میکردند . گاه چند قبیله باهم متحد شده بر دیگران حمله می‌آوردند یا از غارت متخاصمین جلوگیری مینمودند .

معذلك نباید تصور کرد حالت اجتماعی کلیهٔ عرب بریك منوال بوده چه بین عرب جنوب (قحطانیان یا یمنیان) یاعرب شمال (عدنانیان یا نزاریان) فرق فاحشی وجود داشته است . عرب جنوب دارای یك گونه تمدنی بوده ومانند شمالیها دائماً در حالت نقل و انتقال نبوده‌اند . حتی زبان یمن و صرف ونحو آن با لسان حجازی فرق داشته است .

عرب شمال خودرا ازنسل **اسمعیل بن ابراهیم** میدانندوعرب جنوب‌خویش را از نژاد **یقطان** یا **قحتان** محسوب میدارند . گویند پس از خرابی سد **مارب** دریمن سکان آن بلاد دراطراف جزیره متفرق شدند وبعضی‌را عقیده براین‌است که یکی‌ازعلل مهاجرت یمنیها درانحاء جزیره ضعف آنهابین قرن سوم وچهارم قبل‌از میلاداست‌چه تجارت رومیهادربحراحمرضربت شدیدی‌بتجارت‌یمنیها وارد آورد. اما عرب شمال‌هم بواسطهٔ تنگی مکان و کثرت افرادقبایل‌خود بطرف‌جنوب مهاجرت کرده‌اند. مقصود این‌است که عرب جنوب وشمال ازیکدیگرمنفصل‌نبوده‌اند ولی بین‌آنان عداوت سختی بوده و دشمنی عدنانیان و قحطانیان درتاریخ عرب مشهور است علت این عداوت را اثر تمدن جنوبی‌ها و بداوت شمالیها میدانند **اوس** و **خزرج** که در مدینه ساکن و خود را یمنی میدانستند عداوت سختی با عدنانیان مکه داشتند .

ارتباط عرب با ملل مختلفه

قبل از اسلام عرب با ملل مجاور ارتباط داشته واین ارتباط موجب شد که عرب‌ازتمدن ایران وروم تااندازه‌ای استفاده کرد وازآداب وافکار زردشتی، یهود ونصاری اطلاع حاصل نمود جزیرةالعرب طریق تجارت بین شام واقیانوس هند بوده ، تجارت عرب را

در قدیم یمنیها در دست داشته غلات عربستان و واردات هند را بشام و مصر حمل میکردند. درقرن ششم میلادی عرب حجازناصیهٔ تجارت را دردست گرفته اجناس یمن و حبشه را خریده در بازارهای شام و مصر بفروش میرسانید. تجارت عرب باایران دردست عربهای حیره بود. چون اغلب ازمشتغلین به تجارت اعاظم‌قریش و دانشمندان آنقوم بوده قطعاً مشاهدهٔ شهرهای بزرگ و تمدن ملل مجاور در آنان تأثیرمیکرد چنانچه بسیاری ازکلمات‌فارسی، رومی، مصری وحبشی‌را همین تجار داخل در زبان عربی کردند.

رابطهٔ عرب با ایران و روم فقط از راه تجارت نبوده امارت حیره در تحت حمایت‌ایران وغسانیان درشام شبه‌جزیرهٔ عربستان‌راباایران وروم‌متصل‌میساختند.

بوسیلهٔ عرب حیره تا اندازه‌ای تمدن و آداب ایران به این شبه جزیره سرایت کردخاصه که بعضی‌ازاهالی‌آن امارت، بزبان فارسی‌آشنابوده ومیتوانستند مستقیماً باایرانیان مربوط شده ازطرزفکر آنان استفاده‌نمایند. همچنین غسانیان که درشام تحت حمایت رومیان تأسیس امارتی کردند تاحدی واسطهٔ انتقال تمدن وآداب رومی و یونانی بین شبه جزیرهٔ عربستان گشتند.

اما یهودیان، قرنها قبل از اسلام در جزیرةالعرب منتشر گشتند و تأسیس مستعمراتی نمودند که از همه مهمتر مستعمرات آنها در یثرب وخیبر است. بعضی از یهودیان ازخارج داخل جزیرةالعرب گشتند وبعضی دیگرعرب بودند که‌مذهب یهود اختیار کردند. یهودیان در نشر دیانت خود درجنوب جزیرةالعرب کوشش نمودند وبسیاری ازقبایل یمنی را بدین خود درآوردند. بوسیله یهود تعالیم‌توراة و عقیدهٔ آنان راجع بخلقت و بعثت وحساب و میزان و غیره دربلاد عرب منتشر گشت و بسیاری از اصطلاحات آن قوم داخل‌در زبان عربی گردید.

تعالیم حضرت‌مسیح(ع) بتوسط نصرانیهاومخصوصاً دوفرقه بزرگ‌نسطوری و یعقوبی منتشر گشت. گذشته ازاینکه مذهب نسطوری در حیره ویعقوبی‌درغسان پیروان زیاد داشت درجزیرةالعرب شهر «نجران» اقامتگاه نصرانیان گشت.

کشیشها ورهبانان دربازارهای عرب گردش کرده‌راجع بروز بعثت‌وحساب،

جنت ونار موعظه میکردند . آئین مسیح بین عرب طرفداران جدی پیدا کرد و حتی بعضی ازآنان رهبانیت اختیار کردند .

غرض از تمام این گفتار آنکه تمدق ایران و روم وآئین زردشتی ، عیسوی وکلیمی در حیات معنوی ومادی عرب قبل ازاسلام تأثیرداشته و نمیتوان گفت‌عرب در کنج عزلت زندگانی کرده است .

نبودن رابطه‌ای که قبایل‌عرب را بیکدیگر متحدنماید ، عداوت‌قحطانیان و عدنانیان ، کثرت خرافات و اوهام در میان آنان قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت (ص) مسائلی‌است که نبایست از نظردور ساخت . انتشارآئین مقدس اسلام موجب نهضت عرب گردید وروح جدیدی درکالبد آنان دمید ، برای روشن شدن این‌موضوع‌چندکلمه‌راجع‌بتاریخ حضرت رسول(ص)واصول آئین اسلام گفته‌میشود.

حضرت رسول(ص)

محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب بـن‌هاشم از خانواده اصیل قریش است . ولادت باسعادت آنحضرت در۵۷۱ میلادی رخ داده. ابن‌کلبی گوید عبدالله پدرآن بزرگوار در سال‌بیست‌و چهارم سلطنت انوشیروان بدنیاآمد ورسول اکرم درچهل و دومین سال‌جهانداری همان پادشاه متولد گردید .

مادرش آمنه دختروهب است. درسن طفولیت یتیم گردید و درسن نه‌سالگی باعمّ خویش‌ابوطالب بشام‌رفت. ازهمان ایام شباب امانت مؤسس آئین اسلام‌بقدری بود که بنام محمد امین معروف گردید وخدیجه یکی ازنان بیوه وثروتمندعرب که درستی و امانت آنحضرت را آزموده بود خود را بحباله نکاح اوصلی‌الله علیه وسلم در آورد .

در آنموقع حضرت رسول ۲۵ سال داشت . بعثت آنحضرت در سن چهل سالگی و دردهمین سال سلطنت خسرو پرویز واقع شد . اولین اشخاصی که ایمان آوردند خدیجه ، علی‌علیه‌السلام و ابوبکر است . مـدت سه سال مخفیانه دعوت میفرمود و پس ازآن مأمور بدعوت علنی گردید و این مسئلهٔ موجب قیام قریش برعلیه او شده پیروان رسول اکرم را مورد توبیخ و ملامت قراردادند . کسانی

از مسلمین که قوم وعشیرتی نداشتند دچار انواع عذاب مشرکین گشتند و چون حضرت رسول آن اوضاع را مشاهده فرمود باصحاب خویش اجازه داد تا بحبشه مهاجرت کنندوعده‌ای بآنحدودرفتند. نجاشی‌حکمفرمای حبشه بامسلمین‌بخوشی رفتار کرد و ازتسلیم‌آنها بقریش خودداری نمود وبجهاتی که شرحش ازحدوداین فصل خارج است اصحاب حضرت رسول ازحبشه به مکه مراجعت نمودند.

اسلام‌آوردن حمزةبن عبدالمطلب و مخصوصاً ایمان آوردن عمربن خطاب موجب‌تقویت مسلمین گردید ولی ازطرفی برحقد وعناد قریش‌بیفزود. فوت‌خدیجه و مخصوصاً رحلت ابوطالب سه سال قبل ازهجرت نبوی تأثیر عظیمی درزندگانی حضرت رسول کرد چه مادام که ابوطالب حیات داشت ازبرادرزادهٔ بزرگوارخود حمایت‌ مینمودوبواسطه مقامی که بین قریش‌داشت حضرت ختمی‌مرتبت تااندازه‌ای ازتجاوزمشرکین مصون بود.

پس ازفوت ابوطالب دشمنان رسول اکرم به‌آنحضرت واتباعش‌اذیت بسیار نموده بی‌ادبی وبی‌احترامی راباعلی درجه رسانیدند. پیغمبراکرم هرسال قبائل عرب را باعلاء کلمةالله ترغیب و تشویق میفرمود ولی سودی نبخشید تا اینکه در میان چند نفرازاهل **یثرب** (مدینه) دعوت‌اومقبول افتاد واینان جمعی رادرمدینه بدین اسلام مشرف ساختند وقول همراهی‌بحضرت رسول دادند. پس ازاین واقعه مهاجرت مسلمین به‌یثرب شروع شد وچون قریش ازاین پیش‌آمد مسبوق شدندو مهاجرت نبی اکرم اندیشناك گشته پس ازمشورت تصمیم قتل‌آنحضرت راگرفتند ولی درشبی که خواستند مقصود خود راعملی کنند علی علیه‌السلام دربستر ابن‌عمّ بزرگوارخود خفته حضرت رسول باابوبکر بطرف مدینه هجرت فرمود(سال ۶۲۲ میلادی)[1]

امرحضرت رسول‌درمدینه قوت گرفت‌وغزواتی بامشرکین کرد که مهمترین آنها غزوهٔ **بدرکبری** است در دومین سال هجـرت و **غزوه احد** در سال سوم،

۱ــ سال هجرت مبدأتاریخ مسلمین است. انصار کسانی را گویند ازاهل یثرب که حضرت رسول رایاری نمودندومهاجرین اشخاصی هستند که‌ازمکه به‌مدینه‌مهاجرت کردند.

غزوهٔ خندق یاغزوة الاحزاب درسال بنجم ، **غزوهٔ خیبر** بایهودان در سال هفتم و فتح مکه در سال هشتم هجری .

درنتیجهٔ این غزوات وبخصوصاً پس ازفتح مکه اسلام قوت گرفت و اساس عبادت اصنام درعربستان ازبین رفت .

حضرت رسول دعوت عام داشت‌وازهمین جهت درسال‌ششم هجری به‌خسرو پرویز وهراکلیوس قیصرروم ونجاشی حبشه مکاتیبی نگاشته آنان رابدین حنیف اسلام دعوت نمود . حامل مکتوب نبوت به‌خسرو پرویز عبدالله‌بن حذافه است و مضمون مکتوب چنین بود .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . من محمد رسول‌الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع‌الهدی ومن‌آمن بالله ورسوله واشهدان لااله الاالله وان محمداً عبده و رسوله و انی ادعوك بدعاءالله وانی رسول‌الله انی‌الناس کافة لانذر من‌کان حیاً و یحق‌القول علی‌الکافرین فاسلم تسلم وان تولیت فان اثم‌المجوس علیك .

چون برای خسرواین مراسله بخواندند سخت درغضب شد وآنرا بدرید و به «باذان» حکمران یمن چنین نگاشت که دونفررا مأمور فرستاده آنحضرت را بدربار حاضر نمایند،باذان امرخسرو راالطاعت کرد ودونفررامأمور این‌کارساخت. ولی گرفتاری خسرو پرویز وبرتخت نشستن شیرویه مانع از اجرای آنمقصود گردید.شیرویه‌به‌حکمران‌یمن چنین‌نگاشت که‌دخالت‌درامرحضرت‌رسول‌ننمایند.

پس‌ازفتح مکه غزواتی‌بین مسلمین‌ومشر کین رخ داد ودراغلب آنهاحضرت رسول شخصاً حضور داشت . درماه صفر سال یازدهم هجری پیغمبر اکرم مریض گردید ودرهمان احوال اخبار قیام اسود عنسی دریمن ، مُسیلمه دریمامه ، طلیحه دربنی اسد وعسکر درسمیراء بگوش مبارك اورسیدوباوجود شدت مرض دراجرای اوامرالهی وارسال لشکرخودداری ننمود تااینکهٔ جان بجان‌آفرین تسلیم نمود .

تعالیم اسلام واثر آن درطبیعت عرب

اساس آئین اسلام اقرار به‌وحدانیت حق جل وعلاست که خالق کل اشیاست وهرچه درزمین وآسمانهاست ازاوست علمش برهمه‌چیزاحاطه دارد وبرهرچیزتواناست. درآئین

اسلام فکر هیچگونه تعدد در «اله» وجود نـدارد . حق سبحانه و تعالی خدای قبیلهٔ مخصوص یا قوم معینی نیست «**رب‌الناس**» و «**ملك‌الناس**» است . شریك تصورخدای خیر درمقابل خدای شردراسلام نتوان نمود .

از عقاید اسلامی یکی آنست که حق عزاسمه افرادی را ازخلق بر، گزید وبوسیله وحی آنانرا مأموربهدایت خلق کرد . اصول ادیان آسمانی یکی است و همهٔ انبیاامت خود رابتوحید دعوت کرده‌اند ، وراء این دنیای مادی عالم دیگری است که هر کس بپاداش عمل خود خواهد رسید . بنابراین اقراربوحدانیت خدا واعتقاد به‌نبوت ومعاد اساس این آئین مبین است .

گذشته ازپرستش پروردگار، اسلام امر به‌مراعات اخلاق حمیده میکند و پرهیزکارترین شخص نزد خدامقرب‌تر ازدیگران است ، مراعات عدل و احسان وفابعهد، دستگیری ازیتیمان وفقیران ، صبردرموقع سختی، عفو درصورت توانائی ازاوامر اخلاقی است که در قرآن بکرات بآن اشاره شده . اسلام پایه اخلاق را بجائی رسانیده که داخل شدن درخانهٔ دیگری رابـدون مراعات واجازه اهل آن جائزندانسته جواب تحیت راواجب شمرده است .

آئین اسلام دارای‌جنبهٔ عملی است، رهبانیت‌درآن یافت نشود زینت‌راحرام نکرده وخوراکهای پاکیزه را غدغن نفرموده است .

بدیهی است که این‌آئین تأثیر عظیمی در فکر عرب و اخلاق آنان‌نمود . در زمان جاهلیت افتخار عرب به قبیله و نسب خویش بود ولی اسلام‌کلیه مسلمین را برادر دانست‌وبرتری را در مراعات تقوی محسوب داشت‌بالاخره پایه تعصبات نژادی وتعصبات قبیله‌ای‌را که‌موجب عداوت بین قبائل بود متزلزل ساخت‌واساس اتحاد آنان را نهاد . عرب که تاآن موقع انتقام وخونخواهی را ازبهترین‌صفات میدانست‌آشنا بقوانین اخلاقی گردیده ودانست که عفوو گذشت ازخصائل‌نیکوست اعتقاد به خدای قبیله یا خدای عرب مبدل باقرار بخدای هر دو عالم گردید که خوبی وبدی را پاداش میدهد.

دفاع جعفربن ابیطالب از آئین اسلام درحضور نجاشی معلوم میدارد تاچه

اندازه آن تعالیم عالیه درمسلمین تأثیر نموده است . گوید : «ای ملك ، مااهل جاهلیت بودیم ، اصنام را میپرستیدیم ومیته را میخوردیم ، حق ارحام و همسایه



نقشه عربستان

بجانمیاوردیم ، قوی ضعیف را میخورد . تا اینکه حق جل و علا پیغمبری برای مافرستاد که نسب و صداقت وامانت او برمامعلوم بود مارا بتوحید دعوت کرد که

به خدای تعالی چیزی را شریك ننمائیم وبت‌نپرستیم . امر براستی در گفتارواداء امانت وصله رحم وحسن رفتار باهمسایه و حرمت محارم و نریختن خون کرد . مارا از ارتکاب فحشاء و دروغ وخوردن مال یتیم نهی‌فرمود . نماز و روزه رامقرر داشت . . . . باو ایمان‌آوردیم ودعوتش را تصدیق کردیم، آنچه حرام کردحرام شمردیم و هرچه حلال فرمود برخود حلال دانستیم قوم ما برما تعدی کرد ومارا عذاب داد تا ازدین خود بر گردیم وعبادت اصنام پیشه سازیم . چون قهر وظلم را ازحد گذراندند وبین ما وآئین ماحائل شدند به کشور توآمدیم وتورا بردیگران اختیار کردیم بامید اینکه درنزدتو برما ظلم نشود » دفاع جعفر نزدنجاشی آئینه حقیقت اسلام درآغازدعوت است اگرچه شك است که‌کلیه این مطالب نزدنجاشی گفته شده باشد زیرا درآنموقع هنوز حکم روزه نازل نشده بود و جعفرآنرا از احکام اسلام درآنوقت می‌شمارد، معذلك از جملهٔ آن بیانات بخوبی پی‌توان برد که گرویدن اشخاص درصدر اسلام بحضرت رسول برای چه منظور بوده و دعوت او چه حقیقتی را در برداشته است .

بدیهی است چون جزیرةالعرب مسلمان گردید تعالیم اسلام در کلیه اهالی آن بیکسان تأثیر نکرد. این است که درصدر اسلام که عرب شروع بجهانگشائی کرد بعضی ازآنان ازروی اعتقاد وایمان برای‌نشر تعالیم اسلام میجنگیدندوبرخی بدست آوردن غنائم را منظور نظرداشتند .

این‌است که مشاهده میشود هنگام جنگ‌با ایران وروم عدهٔ از گروه‌اخیر هم داخل در لشکر اسلام گردیدند .

انقراض سلسلهٔ ساسانیان

درآن هنگام که در جزیرةالعرب خلافت اسلامی تشکیل میگردید سلسلهٔ ساسانی مدارج ضعف وزوال را میپیمود . ابوبکر پس ازاینکه فتنه های داخلی

عربستان رافرو نشاند درمحرم سال دوازدهم هجری خالدبن ولید را مأمور عراق ساخت ، در آن اوقات **«مثنی بن حارثة الشیبانی»** باجـازه خلیفه در آنحدود میگذرانید وباحرمله وسلمی وعیاض بن غنم بخالد پیوستند. چون این اخبار بهرمز فرمانده ایرانی آن اطراف رسیدوقایع رابدربار اطلاع داده درمقابل دشمن شتافت درحفیر که یکی ازثغورمهم ایران نزدیك خلیج فارس بودجنگی واقع شد که معروف به **«ذات السلاسل»** است . هرمز درمبارزه باخالد کشته شد وبرلشکراو شکست واردآمد. پس ازآن در **«الیس»** (ساحل فرات)جنگ دیگری رخ دادوچون فتح نصیب خالد شد یك شبانه روزاسیرانرا بکشت .

سپس خالد متوجه حیره گشت . مرزبان آنحدود بدون اینکه اقدام بجنگ کند درمقابل لشکرعرب فرار اختیار کرد . خالد پس ازفتح حیره حاضر بصلح نگردید مگرآنکه کرامه دخترعبدالمسیح نامی رابشویل نام عرب که درجوانی عاشق اوشده بودبدهند . این قبیل اقدامات درطول حیات خالد طرز فکر ورفتار اورامیرساند .

درواقعهٔ **«انبار»** خالد بلشکرخود دستورداد چشم دشمنان راهدف تیرقرار دهندوهزارچشم رایکمرتبه نابیناساختند وازهمین سبب این جنگ را **«ذات العیون»** نامند ودرنتیجه شیرزاد مجبوربصلح شد . پس ازفتح انبارخالدبطرف **«عین التمر»** شتافت وهنگامی که عقه بن عقه مشغول صف آرائی بود شخصاً ویرابغل کرده اسیر ساخت. لشکرعقه بدون جنگ روبفرارنهاد وبحصارآنحدود پناهنده گشت. خالد بدون جنگ همه رااسیر کرده بقتل رسانید .

سال بعد (۱۳هجری) ابوبکر خالد رابانصف لشکرش مأمور شام ساخت و نصف دیگرلشکردرعراق تحت فرماندهی **«المثنی»** باقی ماند . دراین سال هرمز جاذویه ازالمثنی شکست خورد وابوبکربدیار دیگرشتافته **عمر** برجای او نشست .

عمرمجدداً المثنی راکه موقع مرض ابوبکر بمدینه آمده بود با ابوعبید ثقفی وعدهٔ دیگر بعراق فرستاد ، المثنی بحیره آمد و پس ازیکماه «ابوعبید» باو پیوست .

رستم فرخ زاد دهقانان فرات را برعرب بشورانید ودرواقعه معروف به **جسر** یا **«مروحه»** (درساحل فرات) لشکرعرب شکست فاحش خورد ابوعبید زیرپای پیل لگد مال شد و «مثنی» مجروح گردید وبا زحمت زیاد عرب توانست با دادن چهارهزارنفرتلفات بآن طرف جسرعبورنماید . بهمن جاذویه عزم تعقیب آنانرا داشت ولی اوضاع دربارایران طوری بود که بهمن مجبور گردیداز آن خیال منصرف شود .

درواقعهٔ **«بویب»** فتح نصیب عرب گردیدو **مهران** سردارایرانی کشته شد.

درچهاردهمین سال هجری ، یزدگرد سوم رستم فرخ زاد را درمقابل عرب فرستاد درهمان احوال المثنی سردارعرب بواسطه زخمی که درجنگ جسر برداشته بود رحلت کرد واز طرف عمر ، سعدبن وقاص بجانب عراق مأموریت یافت و با زحمت زیاد سی هزارلشکر در«سواد» گرد آورد . سعد در **«قادسیه»** خیمه‌افراشت ورستم نهر «العتیق» راباخاك و خاشاك وچوب ونی پر کرده از آن عبور نمود ودر مقابل لشکر عرب صف‌آرائی نمود .

درآنروز سعد قادر برجنگ نبود وخالدبن عرفطه را مأمور این کار ساخت اسبهای سواران عرب درمقابل فیلان لشکر ایران رم کرده وفرارنمودند وبااینکه پیادگان استقامت کردند، جناحین لشکر عرب درمضیقه افتادوباشاره سعد که ناظر اوضاع بودگروهی ازتیر اندازان عرب فیل سواران راهدف ساخته‌آنها رابزمین افکندند وبدین وسیله عرب توانست حمله رستم را رد کندوازشکست‌حتمی نجات یابد رویهمرفته خسارت لشکرعرب بیش ازایرانیان بود .

روز دوم لشکری بـه کمك عرب از شام رسید . هنگام مبارزه سه نفر از سرداران ایرانی که ازآنجمله است **بهمن ذوالحاجب و بندوان** ، کشته شدنـد ولی نتیجهٔ قطعی بدست نیامد . چندنفر از فراریان لشکرایران بعربها آموختند که هرگاه خواسته باشند دفع فیلان را نمایند بهترین تدبیرآنست که خرطوم‌یا چشم آنها را مجروح سازند .

روز سوم عربها بهمان طریق پیلانرا زخمی کرده آنها را از میدان کارزار

بدر بردند. دولشکر بیکدیگر نزدیك‌شده تازوال آفتاب باشمشیر ونیزه‌بجنگیدند و فتح نصیب هیچیك از طرفین نشد . پس از جنگ ، رستم برای آسایش افراد لشکرخویش از نهرعتیق بدانطرف عبور کرد .

این نکته قابل توجه است که لشکررستم اغلب از افراد تازه کار وجنگ نیازموده تشکیل شده بودودر آن چند روزسخت خسته گردیدند. چون عربهاخیال ایرانیان را دریافتند که شب مایل باستراحتند ، دسته‌ای از آنها بر لشکر ایران شبیخون زده عده‌ای را بکشتند . آنشب را « لیلةالحریر » یالیلة القادسیه نامند . فردای آنشب طبیعت‌کار لشکر ایران را یکسره کـرد و تقدیر بر جنگ قادسیه خاتمه داد .

هنگام‌کارزار طوفانی سهمگین برخاست، گرد وغبار وشدت باد پشت‌برعرب وروی برلشکرایران داشت. طولی نکشید که**هرمزان** حکمران شوش و **فیروزان** عقب نشستند . در همان احوال تندباد عجیبی برخاست وچادری کـه تخت رستم زیرآن قرار گرفته بود بر کند . رستم بزیربار قاطری پناهنده گشت . هلال نام عرب باضربت شمشیربدون اینکه بداند زیرآن بار کیست طناب آنرا بریدلنگه‌ای از بارقطع شده رستم راصدمه رساند . بوی مشك شخصیت رستم را فاش کرد. رستم خود را در نهرالعتیق انداخته بنای شناگذاشت . هلال اورا دنبال کرده پای وی بگرفت وبساحل آورد و بکشت. سپس برروی سریر رستم رفته بصوت بلند فریاد کرد «قتلت‌رستم ورب‌الکعبه» یعنی کشتم‌رستم را قسم بخدای کعبه . این‌نداتولید وحشتی در لشکر ایران کرد وپای بفرار نهادند . گروهی خود را بنهر انداختند و بسیاری ازآنان‌هدف تیر دشمن گشتند. آری فتح نصیب‌عرب گردید ولی‌نمیتوان آنرا حمل‌برجرئت عرب یا بی کفایتی رستم نمود. تقدیر چنین خواست و آنچه مقدر بود واقع شد .

از جمله غنائمی که بدست عرب افتاد درفش معروف کاویانی است که‌طبری قیمت آنرا هزارهزار و دویست‌هزار درهم نوشته است. پس ازجنگ قادسیه‌ساحل یسار فرات بکلی بدست عرب افتاد . دربار ایران قصد تغییر پایتخت را نمود ولی

اقامت در استخریا شهر دور دست دیگری را صلاح ندانستند و بیم آن میرفت که تغییر پایتخت دلالت برضعف دولت ساسانی نماید وبرجسارت عرب بیفزاید .

عجب اینجاست که در مدت یکسال و نیم پس از جنگ قادسیه که عرب در جای دیگر اشتغال داشت یزدگرد اقدامات جدی برعلیه آنان نکرد .

حقیقت مسئله این است که یزدگرد بی‌تجربه بود . بروایتی پانزده سال و بروایت دیگر بیش ازبیست ویکسال‌نداشته. ایران درآنموقع پادشاهی‌میخواست تجربه کرده و جنگ‌آزموده و یزدگرد از این دوصفت محروم بود.

در شانزدهمین سال هجری سعد باشصت‌هزار نفربه «ساباط» که یك روز راه تامداین است آمد . یزدگرد باکمال عجله پایتخت را ترك گفته به جانب‌حلوان (سرپل ذهاب) بشتافت وآنجارا مقرخود ساخت. سعد داخل در مدائن شدوخزاین ساسانیان را تصرف کرد و زیبائی‌آنشهر ، شکوه عمارات ، تجمل وزینت پایتخت ساسانیان عربهای بادیه نشین را بحیرت انداخت ، تخت طلای خسرو و دوازده ستون مرمر ، تالارعظیم ومخصوصاً سقف‌آن که بروج آسمان را با ستاره‌های‌زرین مجسم ساخته بودند باعث‌تعجب عرب‌شد . تالارهای پرازسیم وزر ،احجار کریمه، لباسهای گرانبها ، قالیهای زیبا ، کثرت عنبر ، ادویه و معطرات دیدهٔ آنها را خیره ساخت .

گویند سادگی‌آنها بقدری بود که کافوررا بجای‌نمك داخل درطعام کردند و ازطعم آن در حیرت ماندند . دریکی از تالارها بساط کسری (بهارستان) را یافتند که ۱۴۰ متر طول و۲۸ مترعرض داشت و با جواهر گرانبها انواع گلها را در روی‌آن مجسم‌ساخته بودند . برگ گلها از زمرد وغنچه‌ها از مروارید ویاقوت وجواهر دیگر ساخته شده بود . درخزینه اسبی یافتند از طلا دارای زین و لجام نقره ومزین‌بانواع‌جواهر، همچنین شتری دیدند ازنقره باکرهٔ آن ازطلا. نزدیك نهر نهروان صندوقی بدست عرب افتاد پر از لباسهای جواهرنشان و پارچه‌های زربفت با تاج و خاتمهای انوشیروان . همچنین سلاح خاص خسرواول که عبارت ازخود،زره واسلحه‌های زرین مروارید نشان بود بدست تازیان افتاد . آثارصنعتی

وخمس اموال‌را برای عمردر مدینه فرستادند وبقیه بین‌افراد لشکرعرب‌تقسیم‌شد.

پس از ورود عرب به مدائن (طیسفون) خبر رسید که مهران در جلولا (نزدیك حلوان) سپاهی گرد آورده است و برحسب نامه خلیفه سعد در طیسفون اقامت گزید و هاشم‌بن عتبه را با « قعقاع‌بن‌عمر» ودوازده‌هزارنفر بجانب جلولاء (نزدیك حلوان) گسیل ساخت و پس از جنگ سختی که در آنحدود رخ داد فتح نصیب‌لشکرعرب شد. جلولاء بدست تازیان افتاد وخزاین اطراف بیغمارفت. در یکی از چادرها شتری یافتند از طلا باسواری زرین .

یزدگر پس از جنگ جلولاء ازحلوان بوی شتافت وخسرو سوم که‌مأمور دفاع از حلوان بود در مقابل قعقاع رفته در قصر شیرین از عرب شکست خورد و تازیان داخل حلوان گردیدند و خلاصه تا انتهای ۱۶ هجری تسلط عرب از نینوا تا حدود شوشتر رسید .

اما هرمزان که رئیس یکی ازهفت خانوادهٔ بزرگ‌ایرانی بود پس‌ازجنگ قادسیه بجانب‌خوزستان شتافت ودر ۱۷هجری‌عتبه حکمران بصره لشکری‌بشوش فرستاد و تازیانی که در آنحدود اقامت داشتند با لشکر عرب همدست شدند و هرمزان در دو جنگ شکست خورده مجبور گردید شهر اهواز و یك قسمت از اراضی خوزستانرا از دست بدهد .

با این فتحهای پی‌درپی باز عمراز جنگ با ایرانیان اندیشناك بود ودر دو مورد اظهار داشت مایلم بین ما وایرانیان کوهی ازآتش باشد که‌نه دست مابه‌آنها رسد ونه‌دست‌ایشان برما، ولی‌ضعف دولت ساسانی، پریشانی اوضاع‌داخلی کشور، انتقال یزدگرد از محلی به محل دیگر ، رقابت سرداران عرب بایکدیگر که‌هر کدام میخواستند لیاقت خود را ابراز داشته غنائم جدیدی بچنگ‌آورند موجب جنگهای دیگری شد . علاء که در بحرین اقامت داشت و خود را ازسعد وقاص کمتر نمیدانست بدون اجازهٔ عمرازخلیج فارس عبور کرده وارد ایالت فارس‌شد. **شهرك** حکمران فارس در مقابل اوشتافت و علاء با زحمت زیاد ومساعدت عتبه

که لشکری از بصره بکمك اوفرستاد توانست جان بسلامت بدربرده حتی شهرك را شکست دهد .

یزدگرد در مقابل این پیش آمدها و برباد رفتن اراضی خود نمیتوانست راحت نشیند ، هرمزان و شهرك بدستور او برعرب حمله آوردند و نزدیك دیوار «شوشتر» بکرات جنگ رخ داد و چون براه نمائی شخصی که طلب امان میکرد لشکرعرب وارد آن شهر گردید ، هرمزان به قلعهٔ آن پناهنده گشت و به «ابوسیره» سردار عرب چنین پیغام داد مادام که یك تیر در ترکش دارد خواهند جنگید مگر آنکه اورا نزد خلیفه فرستند تا هرچه حکم کند اجرا شود . ابوسیره این پیشنهاد را بپذیرفت و هرمزان تسلیم شد واورا مقید ساخته نزدعمر فرستاد[1] بعضی ازمورخین وقایع شوش را درسال بیستم هجری میدانند .

دراین احوال سعدوقاص در کوفه بنای عمات عالی نهاد وازآن مکان متصرفات آنحدود را اداره میکرد . درهمین هنگام شکایات متوالی از سعد نزد عمر شد و بالاخره خلیفهٔ ثانی امرداد قصر کوفه راویران سازندوسعد را احضار کرده **عماربن یاسر** را بجای او گماشت عزل سعد یزدگرد را باین خیال انداخت که متصرفات از دست رفتهٔ خود را مجدداً بچنگ آورد و همینطور سرداران عرب که همواره مایل بودندغنائم جدیدی بدست آورند عمررا متقاعدساختند که مادام سلسله ساسانی منقرض نگردیده مستملکات عرب درآنحدود در خطر خواهد بود . بدین جهات طرفین مایل بجنگ بودند .

یزدگرد در سال بیست ویکم هجری گماشتگان خود را از ری بخراسان ، گرگان، طبرستان ،مرو، سیستان ،کرمان و فارس فرستاده حکام را بجمع آوری لشکرتشویق و ترغیب نمود وقریب یکصد وپنجاه هزار نفر بریاست **فیروزان** یکی از

---

۱ ـ هرمزان در حضور عمرآب طلبید وچون مسئول او اجابت شد دستهای خود رامرتعش ساخت وگفت در یك چنین موقعی هیبت خلیفه مانع است که آب نوشم عمرباوقول دادکه تا آب را ننوشد به قتل وی اقدام نخواهدکرد . هرمزان بی درنگ آنرا برزمین ریخت وگفت مقصود من آن بودکه خلیفه نتواند مرابکشد. خلیفه دوم در غضب شد . انس وجمعی دیگر تأیید قول هرمزان کردند و اظهار داشتند که خلیفه دیگر حق کشتن اورا ندارد و بالاخره هرمزان مسلمان گردید ووظیفه برای اومعین شد .

نجبای ایرانی که درجنگ قادسیه هم حضورداشت‌در نهاوند گرد آمدند ، نقشه‌آن بود که‌حلوان وطیسفون‌رافتح کرده کوفه وبصره[۱] را که مهمترین‌سنگرهای عرب‌در آنحدود بود ویران سازند ، بفرمان عمر ، **نعمان‌بن مقرن** سردار عرب در اهواز نیروی عراق ، خوزستان وسواد را گردآورده بنزدیکی نهاوند آمدند . فیروزان خود را درسنگره‌حکمی قرارداد وقصد آن‌داشت‌لشکر عرب را خسته کند وچون دوماه بدینمنوال گذشت عربها تدبیری اندیشیدند تافیروزان رابجنگ وادارند . بنابراین خبر کذبی منتشر ساختند که عمررحلت نموده وفوراً خیمه‌های خود را برداشته شروع به‌عقب نشینی کردند ، فیروزان ازسنگرخارج شده آنانرا تعقیب کرد. روزسوم جنگ سختی واقع شد ودربین کارزار نعمان مقتول گردید . معذلك فتح نصیب لشکر تازیان شد و آنــرا مورخین عرب **فتح‌الفتوح** نامند . غنائم بیشماری بدست عرب افتاد وازآنجمله است دوصندوق بزرگ پرازلؤلؤ وزبرجد ویاقوت که شخصی درمقابل طلبیدن امان‌آنرا به سائب‌بن‌الاقرع نشان داد . عده کثیری ازلشکر فیروزان کشته شد وشخص فیروزان هم درهمدان بدست قعقاع به‌قتل رسید . پس ازنهاوند همدان بدست عرب افتاد .

جنگ نهاوند امید یزدگردرامبدل بیأس کرد ولی‌این پادشاه ساسانی دست ازمطالبه تاج وتخت خود برنداشت وتازنده بود کوشش نمود تاشاید کاری ازپیش ببرد پس‌ازاینکه خبرجنگ نهاوند باورسیداز ری باصفهان وازآنجا بکرمان رفت ودرآخر درمروااقامت گزید وازدول همجوار مساعدت خواست . امیرسعد درابتدا حاضر گردید با اومساعدت نماید ولی بعد ازیزدگرد رنجیده باماهوی حکمران ایرانی مروهمدست گردید وقراولان اورا نابود ساخت . یزدگرد چاره جزترك آنحدود ندید ودرهمان نزدیکی بدست آسیابانی که طمع در جامه فاخر اونمود کشته شد[۲].

پسریزدگرد **فیروزسوم** ازامپراطورچین کمك طلبیدولی مسئول اوباجابت

۱ـ شهرهای کوفه وبصره راعربها برپاکردند .

۲ـ شاید کشته شدن یزدگرد درنتیجهٔ سوء قصد بوده وحکایت‌آسیابان ساختگی باشد

مقرون نگردید و در کوههای تخارستان (نزدیك جیحون) پناهنده شد و بیهوده تاج وتخت خود رامطالبه میکرد . خلاصه اعقاب یزدگرد کاری ازپیش نبردندو شهرهای ایران بتدریج بدست عرب افتاد ودوره جدیدی آغازشد .

مذاهب در ایام ساسانیان

۱ـ زردشت وآئین مزدیسنی

چون آئین زردشت در زمان ساسانی مذهب رسمی گردید مختصری از شرح حال مؤسس آن آئین واساس کیش مزدیسنی دراین فصل تذکرداده میشود .

تاریخ حیات مؤسس آئین مزدیسنی درست معلوم نیست وحتی روایات بقدری مختلف است که بعضی ازنویسندگان درجود اوتردید نمودند ولی تتبعات اخیر دانشمندان وتحقیقات عمیقی که دراین خصوص بعمل آمده جای شك باقی نمیگذارد که حضرت زردشت وجود تاریخی داشته ومولود افسانه نیست . در«**اوستا**» نام پیغمبر ایران باستان «زرتشترا» است واین اسم مرکب ودارای دوجزء است «زرت» و«اشترا» اشترا همان کلمهٔ «اشترا» (شتر) است ولی کلمهٔ «زرت» معلوم نیست. بعضی «زرتشترا» را بمعنی صاحب «شتران زرین» دانسته و برخی دیگر آنرا «صاحب شتران زرد» معنی کرده‌اند . علی ای حال هنوزمعنی این اسم معلوم نشده است.

درتاریخی که‌زردشت‌میزیسته روایات مختلف است و تعجب دراین است که نه‌هرودت[۱] مورخ یونانی که بایران سفر کرده ونه«گزنفون»[۲] که ده هزاریونانی را ازآسیا به‌یونان رهبری نموده هیچکدام نامی اززرتشت نبرده‌اند[۳].

---

1 - Hérodote   2 - Xénophon

۳ـ راست است‌که بعضی ازنویسندگان قدیم مانند «اکزانتوس دوسارد ـ Xanthus de sardes» که قبل ازهرودت درزمان اردشیر میزیسته و «هرمیپوس» Hermippus که دویست سال قبل ازمیلاد درقید حیات بوده‌و«کتزیاس» Ctésias ذکری اززردشت نموده‌اند

بقیه درصفحهٔ بعد

اطلاعات مورخین یونانی ولاتینی در خصوص زردشت از روی افسانـه‌هائی است که در اطـراف او ساخته شده واز این جهت محل اعتماد نیست مثلا تاریخ زردشت را ششهزار سال قبل از میلاد نوشته‌اند و این تاریخ بکلی باورنکردنی است.

گاتاها قدیمترین جزو اوستاست و زبانی که این سرودها بدان نوشته شده ثابت میکند که اقلا دراوائل سلطنت هخامنشیان گفته شده‌واین تاریخ‌درست‌تطبیق بانص پهلوی«بندهش» میکند که تاریخ حیات زردشت را بین قرن‌هفتم وششم‌قبل از میلاد قرار داده است

مسقط‌الرأس زردشت آذربادگان است که در آن هنگام جزو ایالات «ماد» و مرکز مغان بوده است زردشت مجبور به مهاجرت در مشرق ایران گـردید و گشتاسب بدو گروید .

« انکتیل‌دوپرن »[1] را عقیده براین است که این گشتاسب همان ویشتاسب و ویشتاسب پدر داریوش کبیر است که درآن هنگام از طرف شاهنشاه ایران نیابت سلطنت شرق را داشته .

در روایات پارسی چنین آمده که زردشت از خانوادهٔ «سپیتاما» است . پدرش « **پوروشسب** » اهل آذربایجان و مادرش « **دغدو** » اهل ری بوده. درایام کودکی او جادوگران کوشش بیهوده در هلاکت وی نمودند . درحدود سن‌بیست‌احساس وظیفهٔ رسالت نموده گوشه گیری اختیار کـرد . در سن سی‌سالگی در ساحـل رود «دایتیا» در آذربایجان امتسپند بهمن و هومانو(اندیشهٔ نیک) براو ظاهر گشت‌و درآن مدت پیامبر ایران باستان به تبلیغ آئین جدید می‌پرداخت ولی منظوراجرا نگشت چه‌علمای روحانی‌آن ایام که در «اوستا» بنام «کاوی» یا «کاراپان»نامبرده شده بااو جداً مخالفت کردند تا اینکه بامر اهورامزدا زردشت بدربار «ویشتاسب»

ولی متأسفانه گفتار این دانشمندان مستقیماً بما نرسیده است . مثلا قول «اکزانتوس» را «دیوژن‌لارسه» **Diogéne - laerce** درزمان آلکساندر سور نقل‌کرده وتذکر «هرمیپوس» بوسیله «پلین» **Pline** بمارسیده است وهمچنین آنچه ازکتزیاس دراین خصوص گویند نقل از«دیودردوسیسیل» **Diodore de Sicile** است. لذابااین‌نقل قولهاچندان‌اعتماد نتوان‌کرد.

1- **Anquetil de Perron**

یا گشتاسب رفت و پس ازدوسال با تمام موانعی که برای اوپیش آمد او را بآئین خویش درآورد درآن هنگام زردشت ۴۲ سال داشته است. در گاتاها مذکور است که ازجمله حامیان زردشت یکی جاماسب وزیر گشتاسب است ودیگر برادرجاماسب، فراش اوشترا مستشار شاه بوده است . پس ازایمان آوردن گشتاسب آئین مزدیسنی در اطراف بلاد منتشر گشت .

تاچه اندازه‌این روایات‌مقرون بصحت است جای‌تأمل است ولی قریب‌بیقین است که گاتاها در صدر سلطنت هخامنشیان سروده شده واز زبان حضرت زردشت است. سایر جزوهای اوستا اثر عهد جدیدتری است.

چنانچه از گاتاها معلوم میشود مقصود از رسالت زردشت آن بود که دین‌را به بی‌آلایشی سابق بر گرداند و همچنین موضوع بخوبی میرساند که قصد زردشت آن نبوده که بکلی عقاید سابق را ازبین ببرد بلکه خواسته است آنرا تصفیه کند یعنی خرافات وموهومات را ازبن براندازد و ساحری یا جادوگری را که درآن عصر رواج داشته ازمیان بردارد . قبل اززردشت ایرانیان بدو اساس معتقد بودند یکی آنکه این عالم نظام یا قانونی دارد ودارای مظاهر طبیعی است دیگر آنکه بین قوای مختلفه نور وظلمت نزاع دائم است.

زردشت این دو اساس را برهم نزد. درآئین او عالم عرصه جنگ بین قوه خیر وشر است **اسپنتا** نمایندهٔ خیرو **انگرا** (اهـریمن) مظهر شراست . فوق آنها اهورامزداست . بعضی از متتبعین اهریمن را در مقابل اهورامزدا میدانند وبراین عقیده‌اند که‌زردشت به ثنویت معتقد بوده‌یعنی یکی را خدای‌شرودیگری راخدای خیر میداند در هرحال خواه اهریمن در مقابل اهورامزدا باشد وخواه در مقابل «اسپنتا» عالم در نظرزردشت‌محل نزاع خیروشر است. آنچه‌خوب است جزءلشکر خیر ،وهرچه‌بد است ازسپاه شراست. موجودات فطرتاً جزوآن دسته یااین‌دسته‌اند جز انسان که دارای اختیار است ومیتواند از روی اختیارخود را ازتوابع«اهورا» کند یا از لشکراهریمن. وظیفه یکنفرزردشتی آنست که برحسب قدرت خود با لشکراهریمن بجنگد یعنی دروغ نگوید ، ویرانه راآباد کند . زمین بائررادائر

نماید ، از کثافت دور باشد ، حیوانات موذی را ازبین ببرد ، حیوانات اهلی را تربیت کند ، خلاصه رایات اهورامزدا را درهمه جا برافرازد . **گفتار نیک ، رفتار نیک ، اندیشه نیک** اساس اخلاق در آئین زردشت است . چنانکه ملاحظه میشود آئین زردشت یك دین مثبت عملی‌است . هر کس که بیشتر در اعمال نیك کوشش کند در درگاه اهورا مقرب‌تراست .

تحت امر اهورا مزدا،امشسپندان (قدوسیان یامقدسین فناناپذیر) میباشند اینان وجود خارجی ندارند و صفـات اهورامزدا هستند ، اساس و معانی آنها از اینقراراست :

١ـ وهومن(بهمن) بمعنی‌اندیشهٔ نیك .

٢ـ اشا وهشتا(اردیبهشت) بهترین تقوی .

٣ـ خشاترا ویریا (شهریور) ملکوت منظور .

٤ـ سپنتا ارمایتی (سپندارمذ) بذل کریمانه .

٥ـ هرواتات (خرداد) سلامتی .

٦ـ امرتات (مرداد) بقای ابدی .

امشسپندان حامی موجودات مختلفند : وهومانوحامی حیوانات اهلی، اشا وهشتا نگهـدار آتش ، خشاترا ویریا حامی فلزات ، اسپنتاارمایتی حافظ زمین ، هرواتات وامرتات نگهبانان‌آب ونباتاتند .

پس از امشسپندان وجود هـای دیگری است که **«یزت»** یعنی کسی که مستحق پرستش است نامند وبمرورایام این کلمه ایزت شده است . هریك ازایام ماه بنـام یکی ازآن یزتهاست . از جمله یزتها . آذرهور ، مهرو ماه است . امـا «فراوشی» فرشتگانی هستند که قبل ازتولد شخص درآسمان وجود دارند وپس از مرگ باروح متحد می‌شوند .

اهریمن‌هم ازبرای خود تشکیلاتی داردازقبیل اندیشهٔ بد،دروغ، یاغیگری، جنگ بین خیروشر که تاروز رستاخیز ادامه دارد ولی درآخراهریمن ولشکر او مغلوب ومنکوب خواهد شد .

زردشتیان معتقد به‌بقای روحند و گویند روح انسان پس ازخارج شدن از بدن سه‌روز دراطراف جسد حلقه میزند و درست مثل آنکه در بدن است احساس شادی وغم مینماید . سپس بادآنرا میبرد وچون درمقابل پل «چنوات» میرسد سه نفر ازیزتان اعمالی که دردنیا مرتکب شده درمیزان می‌سنجند . پس ازآن باید ازپل مذکور که درروی جهنم کشیده شده عبور نماید . این پل برای اشخاص نیکوکار وسیع وعبورش سهل است ولی برای گنهکاران نهایت باریك وتنگ است ودرآخرپای گنهکارلغزیده دراعماق جهنم که درآن تاریکی حکمفرمااست می‌افتد اماروح متقی پس ازعبورازپل داخل درنور ابدی وبهترین عالم اعنی «انهووهشتا» (بهشت) میشود . کسانیکه اعمال نیك وبدآنها مساوی است داخل در اعراف یا همستگان (مأوای اوزان مساوی) میشوند .

درآخرزمان نجات دهنده عالم «سوشیات» ظهورخواهد کرد وعالم را پس از رستاخیزتجدید میکند. یك طبقه‌فلزذوب شده روی زمین راپوشانیده وآنراتطهیر خواهد کرد. پس ازآن آخرین جنگ بین اهورا و اهریمن(خیروشر- نوروظلمت) رخ خواهد داد واهریمن بالشکرش بکلی مغلوب خواهندشد.

فرقه‌های مختلف زردشتی

مروج آئین زردشتی درعصرساسانی اردشیر بابکان است وآئین رسمی دردوره‌مزبورهمین کیش بوده ولی غیرازمذهب شرعی که برسمیت شناخته شد بتدریج فرقه‌های دیگری‌پیدا شد. شهرستانی‌مؤلف مشهور که درقرن‌دوازدهم بعدازمیلاد میزیسته نام سه‌فرقه مختلف زردشتی رامیبرد. یکی‌آئین زردشتیان متشرع که بعقیدهٔ خود بدعتی‌دردین زردشت ننموده ، دوم زروانیها که میگفتند فوق اهورا واهریمن زروان یا زمان نامحدود است این عقیده یك قسم توحید است چه‌وقتی تصورشود اهورا واهریمن اززروان صادرشده‌اند اساس آئین کیومرثیان بوده که عقیده براین داشتند اهریمن ازشك «اهورا» بوجودآمده است .

۲- آئین های دیگر

مانی وآئین او

مانی چنانکه‌خود نقل کنددرسنه ۲۱۵ میلادی درقریهٔ«ماردینو» نزدیك بابل بدنیا آمده ودرسن سیزده سالگی وبیست وپنج سالگی باووحی رسید که آئین راستی را تبلیغ نماید . در فهرست ابن‌الندیم آمده که پدرمانی «فوتتق بابك‌بن ابوبزرام» است.درابتداملکی براوظاهرشد وویرا ازاستعمال گوشت ، شراب ومقاربت با زنان منع نمود . پدر مانی عضو جمعیت صائبین بود و پسر خود را هم داخل کـرد . دیری نگذشت «ملك‌التوام» برمانی ظاهر گشت وبالنتیجه‌شروع بدعوتی‌نمود که اساس‌ثنویت‌آن محکمتر ازآئین صائبین(که‌عربها‌بواسطه کثرت‌غسل آنهارا«مغتسله»نامیدند)بود. مذاهب مختلف عرفان دربابل وجود داشت . اساس بعضی ازاین مذاهب اعتقادبه الوهیت نور وظلمت بوده وپیروان‌آن به‌ستاره شناسی و سحر اشتغال داشتند . در میان این مذاهب ومشارب متنوعه مانی پرورش یافت .

درآئین مانی شرازلی است یعنی همواره وجود داشته . درعناصر هوا، زمین وآتش دوطبیعت‌است یکی خوب‌ودیگری بد. همچنین درانسان دو روح‌است یکی شر ودیگری خیر - فکروعاطفه وشعورهم بر دوقسم است نور و ظلمانی . آنچه نورانی است مولد رحم ، ایمان، صبر وتعقل است وآنچه‌ظلمانی‌است مصدر کینه، شهوت ، خشم وحمق است . درمقابل خدای خیردیو یارب‌النوع شراست و ملك آنان ابدی است .

یك وقت دیوتصمیم تصرف ممالك نورانی‌رانمود. شعور، عقل،خیال، تفکر واراده که حامیان عالم نورانی بودند ازحمله‌ظلمت بهراسیدند. بنابراین رب‌النوع خیر«حیات رابیافرید وازآن انسان اول بوجود آمد ، دیو اورا برزمین افکند و شروخیرمخلوط شد ، بامررب‌النوع خیرروح باانسان اسیرمربوط گردید تاوی را مستخلص سازد. روزی این عالم بواسطهٔ حادثه عظیمی‌دراعماق جهنم خواهد افتاد و عناصرش مانند محتویات دیك بجوش خواهدآمد . سپس سنگ عظیمی برروی جهنم میگذارندوارواح گنهکاران برآن معلق خواهند گشت. خیروشرازیکدیگر

مجزاخواهند شد وسدعظیمی بین آنها حائل خواهد برد .

مانی معتقد به «توراة» نبود ولی انجیل و نوشتجات «سن پل» راقبول داشت و خود راموعود حضرت مسیح میدانست .

تشکیلات مذهبی مانی عبارت بود ازدوازده پیشوا ، هفتاد ودو بر گزیده و سایرمؤمنین که آنها رامستمعین مینامیدند ، مانی جانشین خود را معین کرد و محتمل است که سایر پیشوایان هم هر کدام جانشین خویش را معین مینمودند . ولی بر گزیدگان بتوسط مؤمنین آن آئین انتخاب میشدند .

پیروان مانی روزهای یکشنبه اجتماع کرده ادعیه وسرودهای مذهبی میخواندند همچنین شخصی برای آنان کتاب مقدس مانی را میخواند وهمه با کمال ادب و احترام آن را گوش میدادند وازاین سبب آنان رامستمعین نامیدند : پیشوایان و بر گزیدگان میبایست زهد وورع راباعلی درجه مراعات کنند حق خوردن غذای حیوان ومشروب نداشتند ، نمیبایست قصد حیات هیچیك ازموجودات ازحیوان و نبات رانمایند ، باید اززنان دور باشند . اما مستمعین مکلف بمراعات این احکام نبوده فقط میبایست ازبت پرستی ، دروغ ، بخل ، آدم کشی ، زنا و الحاد اجتناب نمایند. ازاین سبب بر گزیدگان پس ازمرگ راه بهشت گیرند ومستمعین تاروز حشرازجسدی بجسد دیگرخواهند رفت .

مانی بسیارچیز نوشته و قدیمترین کتابش بزبان پهلوی است که بهشاپور اول تقدیم داشته است . سایر تألیفاتش بزبان سریانی است . مانی یك قسم خطی اختراع نمود که ریشهٔ آن ازالفباء آرامی است برای اینکه مقاصدخود رابهترمجسم کند تاخواص وعوام ازآن استفاده نمایند تألیفات خود رابتصاویرزیبا مزین نمود وازهمین لحاظ معروف بهمانی نقاش گردیده است . این تصاویرتجسم قوای نور وظلمت است .

تعالیم مانی انتشارعظیمی یافت نوشتجات اودراطراف بابل، شام ، فلسطین شمال عربستان منتشر گشت وازمصر درشمال افریقا انتشار و بزبان لاتین ترجمه گردید . درتمام این نقاط حتی دراسپانی . جنوب گل (فرانسه) و ایتالیا بتدریج

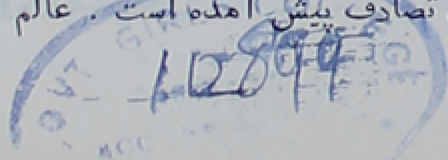
عدهٔ کثیری پیروآن مذهب گردیدند . همینطور آئین اودر ترکستان و تا حدود چین پیشرفت کرد .

مورخین اسلامی برآنند که شاپوراول به مذهب مانی بگروید وده سال در آن کیش باقی ماند ولی بعد ازآن منصرف گردیده بکیش مزدیسنی برگشت بنا براین مانی مجبور گردید ایرانرا تـرك گفته بکشمیر مهاجرت کند . از آنجا بترکستان وچین رفت وباپیروان خود که درنقاط مختلف میزیستند مکاتبه داشت پس ازمرگ شاپورمانی بایران مراجعت کرد وطرف توجه هرمزواقع گشت ولی بعد درایام بهرام اول کشته شد . مسئله اینکه آیااورازنده پوست کندند جای تردید است علی‌ای حال پس ازمرگش پوست او را پرازکاه کرده درگندی شاهپور بر چوبی‌آویزان نمودند (۲۷۵ میلادی)

چنانچه مشاهده میشود آئین مانی ترکیبی بود از کیش زردشتی و آئین مسیح،مانی بنبوت زردشت وعیسی‌معتقد بوده است معهذا بین‌آئین مانی وتعلیمات زردشت اختلاف مهمی بنظرمیرسد . درآئین مزدیسنی عالم کنونی دنیای خیراست و باید برآن علاقمند بود زیرا مظاهرنصرت خیربرشر درآن موجود است‌ولی‌در کیش مانوی که معتقد برامتزاج خیرباشراست باید ازاین عالم خودرا مستخلص ساخت . درکیش زردشت انسان باید عیش طبیعی نماید متأهل شود ازخود نسلی باقی گذارد بامور زراعت و تربیت حیوانات پـردازد ، بدن خود را تقویت کند . انجام این‌امور جنگ با اهریمن است ولی درآئین مانوی رهبانیت امرشده برای برگزیدگان نکاح حرام‌است باید ماهی‌هفت روز روزه گرفت ، نماز بسیارخواند و سجده زیاد نمود .

مزدك و آئین او

مزدك پسر بامداد در نیشابور متولد گردید . اساس اعتقاد مذهبی او بی‌شباهت به آئین مانی نبوده و بقوای‌نوروظلمت (خیر وشر) اعتقاد داشته است . بنظراو نور دانا و حساس است و اعمالش از روی‌آزادی و اختیار است وبرعکس قوای ظلمت کوروجاهلند. امتزاج این دو قوه اتفاقی است یعنی ازروی تصادف پیش آمده است . عالم از سه



عنصر تشکیل شده (آب ، آتش وخاك) و امتزاج این عناصر موجب خیر و شر گردیده است. خیر ازاجزاء صاف وپاك آن عناصر تشکیل شده وشر نتیجه اجزاء آلودهٔ آن است .

تشکیلات عالم بالا نزد مزدك مانند تشکیلات عالم سفلی است ، خداوند مانند پادشاه بزرگ بر تخت نشسته و در مقابل او قوای تمیز، شعور ، حافظه و شادی ایستاده‌اند. امور عالم بعهدهٔ این چهارقوه است که بوسیله هفت وزیر آنرا اداره می کنند .

این وزراء درباطن دوازده وجود روحانی در حر کتند . هر کس که‌دروجود خود چهار قوه وهفت‌وزیر ودوازده وجود روحانی مذکور را جمع کرد مظهرخدا در روی زمین است

گذشته از این عقاید فلسفی مزدك دارای نظریهٔ اشترا کی بود که شرح آن در ضمن تاریخ قباد و انوشیروان گذشت .

راجع به مذاهب بیگانه که در زمان ساسانیان درایران پیروانی‌بهم‌رسانید در جای دیگر شرح خواهیم داد .

جهانداری ساسانیان

تشکیلات ـ لشکر ـ مالیات

امور قضائی ـ اوضاع اجتماعی وغیره

تمر کز اختیارات

چنانچه درفصل دوم اشاره‌شد ، پس ازحمله اسکندر ودردوره اشکانیان مملکت ایران تقریباً ملوك‌الطوایفی گردید و با اینکه پادشاهان پارت کمال اقتدار را داشتند رؤسای بعض‌از ایالات و ولایات دارای‌نیم استقلالی بوده و فقط هنگام خطر با پادشاهان‌آن‌سلسله متحد ومتفق میگشتند .

پادشاهان ساسانی که خودرا جانشین هخامنشیان میدانستند درصدد بر آمدند که مانند داریوش کبیر قدرت مرکز را زیاد نموده هرج ومرج سیاسی را که از زمان یونانیان و پارتها بیادگار مانده بود خاتمه دهند. اردشیر بابکان گوید «ما تصمیم گرفتیم که لقب پادشاه را بهیچ مخلوقی در کشور اجدادی خودندهیم» راست است که بعض از حکمرانان ایالات در زمان ساسانیان ملقب به «شاه» بودند ولی این لقب فقط یك گونه عنوان افتخاری بوده واین اشخاص حق نداشتند از خود دارای لشکر مخصوصی باشند یا اینکه مسند خود را بهوراث خویش منتقل نمایند.

بدینطریق اساس ملوكالطوایفی از بین رفت و حکام ایالات طوعاً و کرهاً سر تسلیم فرودآوردند وبرای استحکام بنیان ملیت پادشاهان این سلسله در وحدت تشکیلات کشوری ، اداری ، قضائی ومالی نهایت جدیت نمودند و آئین مزدیسنی را کیش رسمی قرارداده و خود را مروج احکام آن دانستند و برای همین مقصود روحانیون زردشتی را قدرت بخشیدند .

شاه و دربار

پادشاهان ساسانی درممالك وسیع خود کمال اقتدار راداشتند و تصور نمیرود که در ایام آنها مانند دوره اشکانیان مجلس اعیان وروحانیون وجود داشته است . نزداین پادشاهان که خود را مظهر کامل میدانستند سلطنت ودیعتالهی بوده که بآنها تفویض گردیده تا بربندگان حکمفرمائی کنند . بدین جهات وچون بزعم خود دارای «فرهٔ کیانی» یا « فرهٔایزدی » بوده فوقارادهٔ آنها ارادهای متصور نمیشد وسمت ریاست برتمام طبقات حتی برروحانیون داشتند .

با همهٔ این احوال دلائلی موجود است که رفتار این پادشاه مقتدر بر روی میل و ارادهٔ آنها و ازروی هوی وهوس خویش نبوده چه اولا مراعات احکام آئین زردشتی که کیش رسمی آنعهد بشمار میرفت بر آنان فرض بوده وطبقه متنفذ روحانیون مواظب اجرای آن بودند . گرچه رئیس مؤبدان (مغبد) را شاهانتخاب میکرد ولی چون تعیین سایراعضاء آن طبقه بعهده او بود در دربار نفوذ عظیمی داشت بقسمی که میتوان گفت ضمیر پادشاه دردست او بود . ازطرفدیگر بزرگان

و آزادان که تشکیل طبقهٔ اعیان مملکت را میدادند ودر موقع تاجگذاری پادشاه جدید اجتماع کرده و خطبهٔ او را استماع میکردند نهایت متنفذ بوده و گاهی هم شاه را ازسلطنت خلع مینمودند اغلب پادشاهان ساسانی عاقل ، عادل ورعیت‌دوست بوده‌اند و این اخلاق حمیده تااندازه‌ای از استبداد آنها جلوگیری میکرد .

از این گذشته قطع است که پادشاهان در معضلات امور کار را به مشورت انجام میدادند .

پادشاهان ساسانی در کمال جلال و عظمت میزیستند و رؤیت آنها برای بزرگترین اشخاص هم مقدور نمیگردید . بین او واطرافیانش پرده‌ای حایل بود و شخصی ملقب به **خرم‌باش** وظیفهٔ پرده‌داری داشت . هر گاه پادشاه میخواست خواص خود را پذیرائی نماید خرم‌باش بیکی از خدمه امر میداد که بالای قصر رفته بصدای بلند این‌جمله را ادا نماید « مواظب زبان خود باشید چه اکنون در حضور پادشاه هستید» همچنین درمجالس رسمی یاهنگام بزم مراسم مذکور بعمل میآمد ودرباریان برحسب مقام ورتبهٔ خود صف آرائی‌میکردند وهیچ کس راقدرت تکلم نبود سپس خرم باش امربخواندن قطعه‌ای از اشعار یا نواختن آلت موسیقی میداد .

درایام ساسانیان موسیقی‌دانها طرف توجه بودند وحتی بهمراه پادشاه‌درشکار میرفتند . در زمان خسروپرویز این طبقه مورد توجه مخصوص بوده است چنانچه در افتتاح سد دجله آنانرا دعوت کردند . نام آوازه خوان معروف «باربد» فهلبذ هنوز هم در افواه است و در مهارت اواین داستان نقل شده است که خسرو اسبی داشت «شبدیز» نام و گفته بود هر کس خبرمرگ آنرا آورد بقتل خواهد رسید . اتفاقاً آن اسب بمرد واحدی از درباریان جرئت نکردند واقعه را بگوش خسرو رسانند و از باربد خواهش کردند بقسمی آنرا نقل کند . باربد در حضور خسرو بصوت حزینی بنای خواندن گذاشت وچنان در خسرو اثر کرد که گفت : وای برتو. مگر شبدیز مرده است باربد گفت این کلام اولین دفعه از دهان‌پادشاه خارج گشت و بدین نحو از کشته شدن نجات یافت .

از نام آهنگها و اسامی آلات موسیقی که از آن عصر بیادگار مانده است پی بمقام این صنعت در آنعهد توان برد .

پادشاهان ساسانی نهایت مایل بشکار بودند وباغهای وسیعی ترتیب دادند که در آن انواع حیوانات حتی شیر ، ببرو خرس هم یافت میشد . در بسیاری از اوقات شکار شاه دراین باغهای وسیع واقع میگشت .

قصر ساسانیان نمونهٔ عظمت آن پادشاهان بوده وخرابه قصرابیض که خسرو اول بنا کرد هنوز هم دلالت برجلال و زیبائی آن دارد . طاق قصر دارای یکصدو پنجاه روزنه بوده که هر کدام ۱۲ الی ۱۵ سانتیمتر قطر داشته و بوسیله آنها نور سحرمانندی داخل قصرمی گردید . تخت پادشاه را در انتهای قصر قرارداده بودند و چون پرده بالا میرفت وحضار پادشاه را مشاهده میکردند که با لباسهای فاخر وغرق جواهر برروی تخت طلا نشسته وتاج سلطنت مزین بانواع مرواریدوجواهر بربالای سرش آویخته است بقدری متأثر میشدند که بی‌اختیار بزانو در می‌آمدند.

تاج پادشاهان ساسانی در طول مدت تغییر شکل داده است. هرمزچهارم تاجی داشته از طلا ومزین بجواهر . زمرد و مرواریدهای آن دیده بینندگان را خیره میساخت .

پادشاه بندرت در مجامع و در ملاء عام حاضر میگشته است . فقط دربعضی اعیاد هنگامی که درمسائل مهم مملکت مشورت مینمودند یا موقعی که میخواستند یکی از بزرگانرا محاکمه کنند پادشاه حضور بهم میرسانید . دراین قبیل موارد نه فقط درباریان و روحانیون حق حضور داشتند بلکه جلسه علنی بوده وملت هم میتوانست حاضر گردد .

اعطاء انعام والقاب وخلعت مرسوم بوده و دربعض اوقات دربذل و بخشش اسراف میکردند چنانچه اردشیر اول دهان مؤبدی را که برای او مژده آورده بود پراز یاقوت، طلا ، مروارید وانواع جواهر نمود .

همچنین از سفرای خارجی با کمال احترام پذیرائی میشد و چون یکی از آنان بسرحد حاضر میگردید حکمران ایالت مقصود عزیمت او را فوراً بدربار

اطلاع میداد . سپس باتجلیل تمام اورا نزد شاه میفرستادند و دربین راه همه قسم وسایل پذیرائی اورا ازخوراك فراهم‌میساختند. پادشاه درمجمع رسمی‌ازاوپذیرائی میکرد و از اوضاع واحوال مملکت او سئوال می‌نمود . سپس اورا با کمال‌شکوه و جلال بقصرخود برده با او صرف طعام میکرد و بعد بشکارش میبرد . در موقع عزیمت خلعت باو میبخشید وباشکوه تمام اورا مراجعت میداد .

طبقات هیئت اجتماعی

آنچه از نوشتجات مورخین اسلام و ادبیات مذهبی پهلوی برمیآید . ملت ایران در زمان ساسانیان بچندین‌طبقه‌تقسیم شده بود وانتقال ازطبقه‌ای‌بطبقهٔ‌دیگر بندرت اتفاق می‌افتاد هر گاه شخصی عمل مهمی انجام میداد پادشاه او را طلبیده پس ازتحقیقات لازمه و دادن امتحان برحسب درجهٔ معلوماتش او را عضو طبقهٔ دیگری مینمودند. ولی چنین بنظر میآید که احدی ممکن نبود جزء طبقهٔ روحانیون گردد مگر اینکه از خانوادهٔ روحانی باشد .

مسئله اینکه آیا قبل ازساسانیان طبقات مشخص و معینی بوده است‌یاخیر ازبحث ما خارج است ولی لازم است بدین نکته اشاره شود که در «اوستا» مؤمنین بچهار طبقه تقسیم گردیده: **روحانیون ، جنگیان ، برزگران** و **اهل‌حرفه** تنسر عالم روحانی که اردشیر بابکان را نهایت مساعدت نموده طبقه « **دبیران** » را هم‌بر آن طبقات می‌افزاید و گوید : بدان که برحسب‌آئین مزدیسنی مردم بچهارطبقه تقسیم شده‌اند واین طبقات مانند اعضاء چهارگانه‌اند . سر این اعضاء پادشاه است واولین عضو روحانیون هستند که آنها هم بطبقات فرعی از قبیل قضاة ، مغان ، نظار و معلمین تقسیم گردیده : عضو دوم جنگیان هستند که آنها هم دو طبقه‌اند سواران‌وپیادگان ... عضو سوم‌دبیرانند که‌آنها هم‌برچند نوعند مانندنویسندگان محاسبین ، نگارندگان احکام‌و تصدیقنامه‌ها وعقود، تذکره،نویسان‌اطباء ، شعرا ومنجمین . . . اما عضو چهارم اهل‌حرفه‌اند چون تجار و برزگران · این تقسیم چهارگانه برای عالم تضمین ابدی نظم وآسایش است.»

طبقهٔ اشراف واعیان ازحیث تجملات ظاهری ، لباسهای‌فاخر ، زینت‌اسلحه

و زیور مرکوب با سایرین فرق فاحش داشته ، زنانشان لباسهای ابریشم‌میپوشیده و بهترین تفریح آنها شمشیربازی ، چوگان بازی و شکار بوده است . این طبقه بچندین دسته منقسم میشده که مهمترین آنها « شهرداران »ومرزبانانند.شهرداران که حکمران ایالات دوردست و مملکتهای تحت‌الحمایه را داشتند ملقب به «شاه» بوده‌و کلمهٔ شاهنشاه که‌اطلاق‌به پادشاه‌تمام مملکت ایران میشده ازهمین‌سبب‌است.[۱]

اما مرزبانان حکمرانی سایر ایالات و خصوصاً ریاست سرحدات راداشتند پس ازآنان‌اعضاء هفت‌خانوادهٔ مهم کشور بوده که‌خود را ازنژاد اشکانی‌میدانستند و اسامی پنج خانوادهٔ آنها از اینقرار است: **کارن ، سورن ، اسپهبد.سپندیار و مهران.** اینانرا « **ویسپوهر** » یعنی اولاد قبائل می‌نامیدند و وظیفهٔ‌آنها موروثی بوده تاج‌برسر پادشاه میگذاشتند . چون روحانیون نهایت قدرت یافتند این‌وظیفه بآنها محول شد . سایر اشراف و اعیان مملکت عبارت از «بزرگان» و «آزادان» بوده وچنانچه قبلا اشاره کردیم این جماعت نهایت‌مقتدر ومتنفذ گشتند . آخرین درجهٔ نجبا دهقانانند که وظیفهٔ وصول مالیات بعهده آنها بوده و از حیث تربیت باروستائیان فرق داشته ولباس‌آنها هم قسم دیگربوده است .

اما سواران جزء طبقه‌آزادان بوده وپس از اشراف عالی رتبه‌آنهابردیگران تقدم داشته است . این جماعت هنگام صلح به امور زراعتی مشغول‌بوده و بندرت بعض از آنها در دربار بسرمی‌بردند .

روحانیون طبقه ممتاز دیگری را تشکیل میدادند و چنانچه گفتیم مؤبدان مؤبد را شاه انتخاب میکرده و دردربار نهایت نفوذ را داشته وسایر روحانیون را او معین میکرده است . وظیفه هیربدان درست معلوم نیست و گویند وقتی خسرو پرویز بنای آتشکده‌ای‌نموده دوازده‌هزار هیربد را برای خواندن ادعیه در آنجا گماشت وبالطبع هیربدان رئیس آنان محسوب میشده است .

روحانیون دارای اموال غیر منقول مهمی بوده و بواسطه دریافت ده یك و

---

۱ ـ توضیح آنکه از زمان خسرو انوشیروان جز در ارمنستان و آذربایجان و بلاد مجاور هندوستان « شهردار » دیگری وجود نداشت . حکمران‌ایالات مرزبان نام داشت . معذلك حکمفرمایانی راکه از خانواده سلطنتی بودند شاه می‌نامیدند .

نذور و هدایا ثروتمند گردیده اقتدار زیـادی بهمرسانیدند. از جمله وظائف آنها نگهداشتن آتش مقدس بوده تاهیچگاه خاموش نشود .

در تشریفات مربوط به‌ولادت ، ازدواج،فوت،اعیاد مذهبی ، بستن« کشتی» و سایر امور روزانه روحانیون دخالت داشته‌اند . کسانیکه مرتکب گناه یاخلاف شرعی میشدند بآنان رجوع کرده تطهیر میگشتند و کفاره میدادند . خلاصه‌کلیه مراسم دینی از قبیل خواندن ادعیه ومناجات وغیره بعهده این طبقه بوده.همچنین تعلیم و تدریس را این جماعت‌به‌عهده داشتند. کسانیکه موظف بخواندن ادعیه‌و زمزمه کردن بودند «**زوت**» می‌نامیدند ونگهدارندگان آتش را «راسپی»میگفتند.

طبقهٔ دبیران شامل کلیه نویسندگان دولتی و محررین و حتی اطباء،شعراء و منجمین بوده و طبقه زارعین و صنعتگران اهل حرفه‌وتجار را دربر داشته است. هریك ازاین طبقات رئیسی داشته و تحت امراو مفتش مخصوصی سرشماری‌افراد آن حرفه را برعهده داشت. همچنین یکنفرناظر مواظب اخذ مالیات واموومالی آن طبقه بوده ویکنفر مبصر کار افراد را تحت نظرمیگرفته است.

اهالی شهر مانند روستائیان مالیات‌سرانه می‌پرداختند ولی از خدمت نظام معاف بودند . روستائیان در موقع جنگ تشکیل پیاده نظام را میدادند و هنگام صلح درخدمت ارباب ملك بامور فلاحتی اشتغال‌داشته و گاهی‌هم آنها را به‌بیگاری می‌بردند.

لشکر

لشکر ایران در زمان ساسانیان نه فقط این کشور را قرنها از حمله بیگانگان محفوظ داشت بلکه با بهترین سپاهیان آن زمان یعنی رومیان برابری کرده و بکرات آنان را شکست داده است.

مهمترین وظائف نظام عبارت بود اولااز مقام فرماندهی کل (ایران‌سپهبد) سپس ریاست سواره‌نظام (اسپهبد) وناظر کل انبار (ایران امبارك‌بذ). تازمان‌خسرو انوشیروان لشکر ایران فقط دارای یك فرمانده کل بود ولی ازآن بـه بعد این وظیفه ملغی گردید توضیح آنکه مملکت ایران بچهار قسمت منقسم گردیده بود از اینقرار: اواختر (شمال)خوراسان (مشرق)نیمروز (جنوب) خواوران (مغرب).

هر یك ازاین قسمتهارا « **پادگس** » نامیده وحکمران آن امور کشوری‌ولشکری آنحدود را در دست داشت. از زمان خسرو انوشیروان که مقام فرماندهی کل را ازبین برد حکمران هر «پادگس» تحت امرسپهبد (رئیس‌نظامی) درآمد .

در شرح‌حال اردشیر بابکان‌اشاره شد که این پادشاه مانند هخامنشیان‌لشکر جاوید راکه تعدادآن معلوم نیست ایجاد کـرد و امور لشکررا تحت نظر خود قرار داده فرماندهان را شخصاً انتخاب مینمود .

مهمترین قسمت لشکر را سواره نظام تشکیل میداد و افراد آن از نجبای مملکت بودند .

در یکی از حجاریهای طاق‌بستان که ازآن ایام بیادگار مانده سوار ایرانی مشاهده میشود که زرهی در بر کرده و اززانو تا صورت وآستینهایش بوسیله آن پوشیده شده است . برسرش‌خودی است مزین به نوارهای مواج و دست راست‌او نیزه است‌بطول‌دو زرع ودردست چپ سپری گرفته است. تیر کشی بکمراو آویخته و همچنین سروگردن وسینهٔ اسبش بابرگستوان پوشیده شده است. میتوان گفت غیر از اسلحه‌هائی که درآن‌حجاری مشاهده میشود سواران ساسانی مجهزبشمشیر وکمند بوده‌اند وبوسیله کمند دشمن را ازروی اسب بزمین می‌افکندند .

هنگام صلح مخزنها وانبارها پراز اسلحه بوده ویکی از شهرهای واقع در بین‌النهرین بهمین جهت انبارنام داشته است . قبل ازجنگ درنزدیکترین رودخانه یانهرمراسم ریختن‌آب مقدس رابجای آورده وشاخهٔ متبرکی رابعنوان اولین تیر رها میکردند . سپس سردار لشکر ، نظامیان خود را تشویق مینمود که مردانه بجنگند ووظیفه مذهبی وشاه دوستی خود راانجام دهند تادرهردوعالم جزای نیك یابند . آوای کرنای شروع جنگ‌رااعلام میکرد و گاهی هم قبل ازحمله جنگ تن به‌تن می‌نمودند .

اگر شخص شاه حضور داشت برای او دروسط لشکر تخت سلطنتی نصب مینمودند ودراطراف اودسته‌ای‌ازسربازان‌فداکارحلقه‌میزدند وپشت‌آن حلقهٔ پیاده نظام ویکعده ازتیراندازان حلقهٔدیگری راتشکیل میدادند . بندرت اتفاق می‌افتاد

که شاه برای محاربه داخل درجمعیت گردد. هر گاه پادشاه حضورنداشت فرمانده لشکر برروی تخت نشسته فرمان میداد. گویند درموقع هجوم سواران، درخشیدن زره آنها دیده راخیره میساخت. درفن تیراندازی ایرانیان شهرتی بسزاداشتند. همچنین درفن محاصره واستعمال منجنیق، برجهای متحرك وریختن موادمشتعل برروی ماشینهای جنگی دشمن مهارت تام بخرج میدادند. فیلان جنگی آنها رومیان را متوحش میساخت و برروی این حیوانات برجهای چوبی مزین به بیرقهای متعدد وپرازسرباز بارمیکردند.

ازحجاریهای آن زمان شکل بیرقها معلوم است. مخصوصاً یك قسم ازآنها عبارت ازپارچه‌ایست باریك ودراز که بچوبی وصل کرده‌اند. درجای دیگر بیرق‌داری مشاهده میشود که چوبی دردست دارد وبالای آن چوب دیگری بطور افقی نصب شده است. بالای این سه چوب افقی سه گوی وتحت آن دو گوی آویزان است، بیرق ملی ایران درفش کاویانی بوده که بتدریج طول آن قریب هفت متر وعرضش پنج متر گردید. این بیرق مزین بانواع گوهرهای قیمتی بود.

حکام ولایات مختلف در موقع جنگ افواج بکمك میفرستادند و همچنین **طبری** نامی ازدستهٔ مخصوص ایسپار (جان سپار ـ فدائی) می‌برد که بنظر میآید لشکرمزدوربوده‌است.

لشکرساسانیان بچند گند(فوج)تقسیم گردیده‌وهر گندی بچنددرفش(دسته) منقسم میشد.

اماپیاده نظام ایرانی که ازروستائیان تشکیل میگردید وازفن جنگ آگاه نبودند ومزدی هم بآنها داده نمیشد لیاقتی بخرج نمیدادند ولی از گفتار مورخین اسلامی معلوم میشود که چند دسته پیاده‌نظام منظمی باحقوق کافی نگهداشته میشد همچنین پاسبانان ایالات ومستحفظین امنیه راپیادگان تشکیل میدادند. گذشته از اینها درهر ایالت ساخلوی مخصوصی بود که آن ایالت را ازحملات دشمن محفوظ میداشت.

مهمترین وظایف لشکری غیرازآنچه درفوق ذکرشد ازاینقراراست:

ارتشتاران سالار (رئیس جنگیان) ارگ بد (قلعه بیگی) گند سالار (رئیس فوج) پیغان سالار (رئیس پیادگان) اندرزبد اسپورگان (آموزگارسواران) ستور پزشك(بیطار) .

برای بدست‌آوردن عدهٔ تلفات چنین مرسوم بود که قبل ازجنگ درحضور پادشاه وفرمانده لشکرجمعی عبور کرده وهریك ازسربازان یك تیردر زنبیلی که برای این منظور تهیه کرده بودند می‌انداختند . پس ازختم عمل زنبیلها رابامهر پادشاه مهمورمیکردند . بعد ازخاتمه جنگ زنبیلها راباز کرده هریك ازسربازان تیری برمیداشت آنچه باقی میماند تعداد کشتگان واسرای جنگی بود .

درخاتمه بدین نکته اشاره میشود که انوشیروان اصلاحات مهمی در امور لشکری نمود و ازآنجمله تعیین یکنفر خزانه‌دار است که قبل از پرداخت حقوق مکلف بود اوضاع واحوال نظامیان را درنظر گیرد .

هریك ازافراد مجبور بـود خود رامجهز کرده نزد خزانه‌دار حاضرشود و اسلحه خود رابیازماید . همچنین سواران مجبور بودند بـا اسب خود حاضر شده امتحان سواری بدهند . اگر نقصی مشاهده میشد پرداخت وجه بتعویق می‌افتاد تارفع آن نقص بشودمخصوصاًدقت‌تام‌بعمل‌می آمدتا کسی نتواند حقوق‌رتبه مافوق خود دریافت دارد .

مالیات

عایدات پادشاهان ساسانی منحصر بمالیات نبود، غنائم‌جنگ، هدیه‌هائی که درموقع مخصوص تقدیم میگردید و درآمد املاك شخصی پادشاه ازمنابع عایدات محسوب میگشت .

طرزوصول مالیات قبل ازانوشیروان برروی پایهٔ محکمی نبوده وبرحسب اوضاع فلاحتی مملکت‌وقرب یابعداراضی‌نسبت به‌محل معینی‌یادراماکن مخصوص ازیك بیستم تایك‌ربع محصول زمین رادریافت میداشتند . این طرزوصول مالیات گذشته ازاینکه هیچگونه اساسی نداشت زارعین رادچارزحمت وخسارت‌می‌نمود، چه‌احدی نمیتوانست محصول رابرداردمگرآنکه قبلا مأمورمالیه حاضرشده حق دولت راضبط نماید بالنتیجه باد وباران محصول را ازبین برده خسارات کلی وارد

میآورد قباد خواست این رویه رابرهم زند ولی عمراووفا ننمود وتغییر آنرابعهده انوشیروان گذاشت . این پادشاه مقرر داشت که هرقطعه زمین مالیات معینی از نقدی وجنسی بپردازد وزارعین حق دارند قبل از رسیدن مأمور محصول خود را بردارند . اززمینهائی که درآنموقع کشت‌وزرع نمیگشت مالیات دریافت‌نمیداشتند بنابراین هرسال مراسم تفتیش بعمل می‌آمد تامقدارزمینی که تحت کشت است‌در دفترمالیات‌قیدنمایند. برای‌یك‌جریب‌جوو گندم که‌قریب ۲۴۰۰متر‌مربع است‌یك درهم دریافت میداشتند برای یکجریب تاك هشت درهم و برنج پنج درهم در سال اخذ میگردید همچنان ازدرختان میوه بامراعات شرایط مخصوص حق مختصری وصول میگردید این نوع مالیات راخراگ(خراج) میگفتند .

امـا راجع بمالیات سرانه (گزیت ـ جزیه) انوشیروان اصلاحات دیگری نمود وبرای این مقصود اهالی را بطبقات مخصوصی برحسب ثروت آنان تقسیم کرده‌برای هرطبقه مبلغ معینی مقررداشت. ازیهودیان وعیسویان‌جزیه‌ای که‌مبلغ آن معلوم نیست دریافت میشد . زنان واطفال و کسانیکه سن‌آنها بیش ازپنجاه یاکمتر از سی بوده ازپرداخت مالیات سرانه معاف بودند . در هریك ازایالات و شهرها و دیه‌ها هرسال صورتی منتشر میگردید تااهالی ازمیزان مالیاتی که باید بپردازند مستحضر باشند و احدی بآنان ظلم و اجحاف ننمـاید . وجه مالیـات می‌بایست سالی سه‌مرتبه (درآخر هرچهارماه) درمحل پرداخته شود .

بـرای جلو گیری از اجحافات تحصیلداران مالیه بتقاضای مؤبدان مؤبد بعموم روحانیون اجـازه داده شد که تحقیقات لازمه بعمل آورده مواظب اعمال مأمورین باشند .

امور قضائی

شخص شاه نظر باینکه رئیس تمام طبقات محسوب میگشت حق قضاوت در کلیه اموراعم ازمدنی، جزائی وحتی مذهبی راداشته‌ودرجشنهای‌نوروز و مهر گان درجلسات علنی‌دادرسی میکرده است . ولی مراجعه بپادشاه ازامور عادی نبوده و برای این مقصود قضاة مخصوص معین شده بود . بنظرمی‌آید برای رسید گی بقضایای سیاسی و نظامی و

حتی بـرای تحقیق در بعضی از مسائل جزائی « قضاة صلاحیت‌دار » ازغیرطبقه روحانیون انتخاب میگشت ازآنجمله است شهرداور(قاضی شهر) رادایران (قاضی ایران) سپاه داور (قاضی نظام)، ولی مراجعه عادی افراد مخصوصاًدرمسائل مدنی ومذهبی درنزد قضاة روحانی بعمل میآمد.

قضاة روحانی که رسماًاین سمت راداشته رستهٔ مخصوصی درهیئت اجتماعی بودند وهر روحانی این وظیفه را عهده‌دار نبوده و اگر هم قضاوت میکرده است میبایست مراعات تشریفات مخصوصی رانماید وحکمش باعتبار قضاة رسمی‌نبوده. ثبوت قضایا بوسیله اسناد کتبی،شهود ، سوگند یابجاآوردن بعضی مراسم مانندراه رفتن درآتش ، فروبردن دست درآبجوش ، خوردن مقدار کثیر غذائی که برای این مقصود تهیه کرده بودند[۲].

نجباازبجاآوردن این قبیل مراسم معاف بودند چه‌بقول‌وسوگندآنهااعتماد داشتند . حتی‌المقدور قضات ازدادن سوگند اجتناب میکردند و جدیت مینمودند تاطرفین بایکدیگراصلاح نمایند.

جرایم ازحیث موضوع‌سه‌گونه بوده :جرائم نسبت به غیر، جرمهای‌مذهبی و جرمهای سیاسی. کلیه اوضاع واحوال مجرم ونوع‌جرم را برای صدور حکم در نظر میگرفتند . بین اشخاص کبیر وصغیر و کسانیکه در ارتکاب جرم‌آزاد بوده‌و از روی اراده عملی را انجام داده‌اند وآنهائیکه از روی جبر جرمی‌مینمودندتمیز داده میشد حتی‌بین‌صغار هفت یا هشت ساله‌وصغاریکه ازهشت‌الی ۱۶ سال‌داشته‌اند فرق میگذاشتند . جنس‌مجرم هم در نظر گرفته میشد و مجازات زنان با مردان اختلاف داشت.

در بعضی از مواردکلیه اعضاء یك‌خانواده‌مسئول جرمی که یکی‌ازآنهانموده است میبوده ولی باید دانست‌که در زمان ساسانیان این قبیل موارد انگشت شمار است . در هرحال اقوام وقیم صغار که عهده‌دار تربیت آنها بودند مسئولیت عمل صغار خود را داشتند .

۱ـ این قبیل‌مراسم درقرون وسطی دراروپاهم معمول بوده ودربسیاری ازمواردثبوت قضایارا بدین نحومینمودند .

مرتکب جرم دوقسم مجازات داشته : مجازات دنیوی و مکافات اخروی . مجرم برای اینکه روح‌خود را ازمجازات اخروی مستخلص سازد باید توجه‌نماید و استغفار کند یعنی از آنچه کرده پشیمان باشد و متعهد شود که دیگر مرتکب آن گونه اعمال نشود . ولی‌طلب مغفرت و خواندن‌آیاتی که برای این‌منظورتهیه شده بود مرتکب را ازمجازات دراین دنیا معاف نمی‌نمود . توبهٔ بعضی‌ازمجرمین مانند قاطعان‌طریق‌یا کسانیکه جنازه‌ای‌را سوزانده‌اند پذیرفته‌نمیشده مجرم دراین دنیا و درآن عالم مستوجب مجازات است . برای کفاره بعضی از جرمها مجرم می‌بایست قربانی کند یا بعضی اعمال مفید بجای‌آورده و صدقه بدهد .

مجازات دنیوی عبارت بود از اعدام (مرگ‌ارزان) یا تازیانه (تعداد ضربت بر حسب نوع جرم یا خلاف متفاوت بوده) زنجیر ، زندان ، اعمال‌شاقه ، داغو مثله هم در موارد مخصوص اجرا میگشت . در بعضی از مواقع مجرم نه فقط می‌بایست جبران خسارات طرف را نماید بلکه محکوم به پرداخت وجه نقدی‌یا انجام خدمتی بنفع دولت یا مؤسسات مذهبی میگردید.

تشکیلات اداری

بزرگترین‌شخص اداری مملکت بعداز پادشاه عنوان«وزرك فرامادار» داشته که بمعنی بزرگ (رئیس) فرمانبرداران است این شخص فی‌الحقیقة ریاست وزراء را داشته و آنرا «هزاربد» هم‌مینامیدند چه ریاست‌دستهٔ مرکب از هزار نفرسرباز مستحفظ‌پادشاه بعهده او بوده‌است . نه فقط امور داخلی کشور بلکه سیاست خارجی‌آنهم دردست این شخص تمرکز داشت . پس ازاو مقام سایر وزرا است از قبیل شاه هماردیپر (وزیرمالیه) گنج هماردیپر (وزیرخزانه) داد دیپر (وزیرعدلیه) کاداهماردیپر (وزیرپرورش نژاد اسب ومیرآخور) آتش هماردیپر (وزیرمحاسبات آتشکده‌ها) رونگان دیپر (وزیراوقاف).

دبیران یا اعضاء دولت موظف بودند دردیوانهای مختلف (ادارات) حاضر شده‌فرمان واحکام‌پادشاه،مکاتیب سیاسی ووقایع مملکت‌را برشته تحریردرآورند. دبیران در فن انشاء و استعمال‌کلمات و عناوین در جای خود ، کمال مهارت را

داشتند بعض از آنان بامور محاسبه اشتغال داشته‌اند . رئیس آنان را ایران دبیربد یا دبیرمهست یا بزرگ دبیر می‌نامیدند .

احکام پادشاه را منشی مخصوص در حضور اومینگاشت و عضودیگری آنرا در دفتر ماهیانه که مزین بمهر سلطنتی بود مینوشت و اصل‌حکم را نزد مهردار میفرستادند تاپس‌از اجرای‌تشریفات لازمه‌برای مأموراجراء ارسال‌دارد. اینشخص با عناوین و عبارات شایسته ومتداول آن عصر آن حکم را برشته تحریردر میآورد وتوسط منشی مخصوص بحضورپادشاه میفرستاد و با آنچه در دفتر ماهیانه نگاشته شده بود مطابقه میشد. هر گاه در مضمون اختلافی نبود بمهرسلطنتی ممهور گشته بموقع اجرا گذاشته میشد .

تشکیلات دیوانهاوتعداد آنها معلوم‌نیست . مسعودی نقل کند که‌انوشیروان چهار مهرداشته و پرویز دارای نه مهربوده و هریك از این مهرهامخصوص‌دیوان معینی بود .

نزد حکام‌یك عده دبیر ، تحصیلدار، محاسب ، مستشار و قضاة امورآنحدود را اداره میکردند .

ازدواج

بنظرمی‌آید که در ایام‌ساسانیان پنج گونه ازدواج بوده‌است

۱ ــ زنی که برضایت پدر ومادرش ازدواج مینموده زن‌ممتاز محسوب میشده و بچه‌هائیکه از او بدنیا می‌آمده‌است در این دنیا وآن‌دنیامتعلق بشوهرش بوده .

۲ــ هر گاه زن دختر منحصر بفرد بوده اولین بچهٔ که بدنیا می‌آوردبخانواده او می‌دادند تاجای دختری که ازآن خانواده خارج شده بگیرد.

۳ ــ اگر مردی بسن بلوغ نرسیده و در حالت تجرد رحلت مینمودممکن بود خانواده او برای یك دختربیگانه تهیه جهاز کرده او را با مردبیگانهٔ وصلت دهند نصف اولادی که از این ازدواج بوجود می‌آمد متعلق بمرد متوفی و نصف دیگرش تعلق بشوهر زندهٔ او داشته است .

۴ ــ زن بیوه هر گاه شوهر مینمود و دارای اولادی نبود نصف اولادی که می‌آورد متعلق بشوهر اولش بوده است.

۵ ــ زنی که بدون اجازهٔ پدرومادرش شوهر می کرد خودسرای زن‌مینامیدند وارث بردن او تحت شرایط مخصوصی بود.

بطوریکه ملاحظه میشود غرض از ازدواج بیشتر داشتن اولاد و باقی ماندن نام و نسل بوده است.

جشن‌ها

مهمترین اعیاد ایام ساسانی یکی نوروز است که جشن بزرگی بوده و اولین روز سال محسوب می‌شده است. باید دانست که اگرچه اولین ماه سال فروردین نام داشته ولی مانند امروز این ماه ازاول بهار شروع نمی‌شده بلکه ابتداء آن دراول تابستان بوده است ونوروز در اول تیر تقویم کنونی واقع میشده[1] اما عیدبهار که «بهارجشن» می گفتند دراولین روز ماه آذر تقویم آنعهد بوده ومراسم شادی بجای می‌آوردند. منجمله کوسه‌ای برروی قاطر سوار شده درشهر می گردید وخود را بادمیزد، مردم برروی اوآب سردمیریختند وبدین نحو ازگذشتن زمستان شادی می‌نمودند.

دیگر از اعیاد، مهرگان است که ۱۶ مهرواقع می‌شد در ابتدا این عیددر زمستان بوده و بتدریج درآغاز پائیز مرسوم گشت. دهم بهمن جشن سده بوده‌و آتش می‌افروختند. سی‌ام همین‌ماه جشن «آبریزان» بوده و برای اظهار شادی بروی یکدیگرآب می‌ریختند. پنجم اسفندار جشن معروف به «مژده گیران» رخ می‌داد وبرای یکدیگر هدیه می‌فرستادند.

تجارت

راههای برّی آسیای وسطی دولت روم رابا چین متصل میساخت و مال‌التجاره‌های این‌دولت ازخاك ایران می گذشت. بهمین جهت راههای ایـران آباد ودر حفظ امنیت نهایت جدیت را می‌نمودند و قاطعان طریق محکوم به اعدام (مرگ‌ارزان) بودند. کارخانه‌های منسوجات ایران‌شهرتی

---

[1] ــ بعداز اسلام درزمان ملکشاه سلجوقی آغازسال را از اول بهار گرفتند بنا براین فروردین اول ماه بهار گردید.

بسزا داشت و انواع پارچه‌های زربفت و جامه‌های ابریشمی و پشمی که به سایر نقاط حمل میشد تهیه می‌نمودند.

چینی‌ها وسمهٔ ایران وقالیهای بابلی را بقیمت گران ابتیاع می کردند. همچنین احجار کریمه سوریه، مرجان و مروارید بحراحمر، پارچه‌های مصر از صحرای «گوبی» گذشته تا به چین حمل میگردید. ایرانیان ازمعلومات اسرای جنگی استفاده وآنهارادراطراف کشور بخدمت وامیداشتند.

معارف و تعلیم و تربیت

قطع است که روحانیون و نجبا و دبیران طبقات تحصیل کرده مملکت بودند ولی تا چه‌اندازه سایر طبقات ازتحصیل علم و کمال بهره‌داشتند معلوم نیست. خواندن، نوشتن و حساب را روحانیون تعلیم و تدریس می‌نمودند ومحتمل است تجار هم درنزد این طبقه تحصیل می کردند. اعیان ونجبا ازفن شمشیربازی، گوی‌بازی و ورزشهای دیگر وحتی ازطرز بازی‌شطرنج (اززمان انوشیروان) بخوبی آگاه بودند وقطعاً برای آموختن این فنون آموزگاران غیرروحانی داشته‌اند.

ادله‌ای‌دردست‌است که‌در آن‌عهدپایهٔ معارف درایران بلند بوده‌واگرچه‌دست حوادث روزگارآثارعلمی‌آن عصر راازبین برده‌ولی‌میتوان تااندازهٔ ثابت کرد که معارف درآندوره رونق قابل توجهی داشته است.

دبیران کارآزموده‌ومطلع که‌درفن کتابت کمال‌مهارت راداشته‌اند، نگهداشتن دفاترعایدات وهزینه مملکت عظیمی مانند کشورساسانیان، دانستن قوانین واحکام شرعی وعرفی برای محاکمه افراد وصدور حکم ازروی انصاف، پیدایش‌افرادی چون مانی که فلسفه‌وآئین جدیدی‌آورده وآئینش‌ازچین تااسپانیا وایتالیاپیروان زیادی بهمرسانید، روابط ایران بامما‌لکی مانند هند وروم، مجادلات مذهبی بین زردشتیان، مانوی وعیسوی، حمایت پادشاهان ایران ازعلمای خودی وبیگانه، کلمات حکمت آمیز که ازآن عصربیادگار مانده، ترجمه کتب خارجی به‌زبان پهلوی وصدها مسائل دیگرثابت می کند که ایرانیان آنزمان نه‌فقط جنگجو و سیاست مداربوده، بلکه درعلم و معرفت هم بهرهٔ کافی داشته‌اند. مدرسهٔ گندی

شاپور که انوشیروان تأسیس کرد بتدریج دانشگاه مهمی گردیـد و عده‌ای از دانشمندان صدراسلام مرهون آموزگاران این مدرسه‌اند .

پادشاهان ساسانی شخصاً معرفت دوست وعلم پروربوده‌اند. مشهوراست بهرام گور به‌عربی هم شعر گفته و خسرو انوشیروان بـا حکمای یونان که بدربار او پناهنده گشتندمباحثات فلسفی نموده‌و کتب ارسطو وافلاطون درزمان او به‌پهلوی ترجمه شده است همچنین درزمان او کتاب کلیله ودمنه ازسانسکریت به‌پهلوی ترجمه گشت.

زبان و خط

فارسی امروز دنبالهٔ زبان پهلوی عهد ساسانیان است ولی نمیتوان گفت زبـان پهلوی درست دنبالهٔ زبان باستانی درباریان هخامنشی است . درهرحال این دو زبان طرز تکلم ایرانیان مقیم ایالات فارس بوده است .

خواندن خط پهلوی دواشکال بزرگ داشته یکی آنکه یك علامت ممکن بود نمایندهٔ چند صورت باشد دیگر آنکه قریب هزارکلمه را به‌آرامی نوشته بفارسی میخواندند . این کلماترا «هزوارش» مثلا لحما(لحم) نوشته گوشت میخواندند یا ملکا(ملك) تحریر کرده شاه تلفظ مینمودند .

این دومسئله تحصیل پهلوی رادشوار نموده بودوشاید ازهمین سبب باشد که بزودی پس ازانقراض سلسله ساسانیان خط عربی جای آنرا گرفت .

صنایع

دوره ساسانیان را عهد تجدید صنایع ایران توان نامید ، چنانچه سابقاً ذکر شد پارتها چندان توجهی بصنایع ننمودند وپس ازهخامنشیها مهمترین آثارصنعتی اززمان پادشاهان ساسانی است وبیشتر این آثار درفارس ونزدیك کرمانشاه ودربین‌النهرین یافت میشود .

ابنیهٔ فیروزآباد وسروستان راتقریباً میتوان یقین نمود که اززمان ساسانیان است چه اولا بموجب گفتهٔ جغرافی نویسان اسلام فیروزآباد راااردشیر بنا کرد ونامش گوربوده[1] ونمیتوان گفت شهری راکه اولین پادشاه ساسانی بنا نموده عمارت ایام هخامنشی درآن محل باشد . ثانیا طرز گچ بریهای آن عمارات و داشتن گنبد و

۱ـ نام گور را عضدالدوله دیلمی مبدل به‌فیروزآباد کرده .

طاقهای بیضی دلیل کافی است بر اینکه هر گاه این ابنیه ازایام ساسانیان هم نباشد دراواخر عهد اشکانیان بنا گردیده و نمیتوان آنهارا منسوب به‌قبل‌از آن دوره دانست کاخ سروستان درروی زمین مستطیلی بناشده ودارای سه معبرطاقدار است که بین آنهاچندین ستون نصب کرده‌اند. بالای طالارآن گنبدی ازآجرافراشته شده ودر یکطرف صحن حجره‌هائی بناشده که یکی ازآنها دارای گنبد است.

قصر فیروزآباد هم روی زمین مستطیل است وفقط یك محل ورود دارد که بشکل نیم دایره ساخته شده است. ایوان وسط آن دارای طاق میباشد ودو ایوان کوچك دیگر دراطراف آن واقع شده. این بنادارای طالاروحجره‌ایست که درمقابل صحن ساخته‌اند.

ازابنیهٔ مهم آن ایام که اکنون هم یك قسمت آن برپاست طاق کسری است که نزدیك دجله واقع ونمونهٔ عظمت دورهٔ ساسانیان است. این بنارا باآجرهای سفیدوبزرگ ساخته‌اند. درطالاربزرگی که‌موسوم به‌ایوان‌است هشت طالار کوچك باز میشده. طاقها بطورنیم دایره است. جلوخان قصربشش طبقه تقسیم گردیده و بوسیله ستونها فوق یکدیگر قرار گرفته وبرای استحکام بنادرمیان طبقات‌چندین رج سنگ بکار برده‌اند و رویهمرفته تناسب بنا و وسعت عظیم آن دیدهٔ هر بیننده را خیره میساخته است خاصه که دیوارهای آن با پارچه‌های زربف مزین و بواسطه روزنه‌های متعددی که در طاقهای مقعر نموده بودند طالار روشن میگشته است. از عظمت این بنا همین بس که منصور خلیفه عباسی در موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند تا مصالح آنرا در ساختن شهرجدید بکار برد واز عهده برنیامد. راجع باین بنای عظیم بفارسی وعربی اشعاری گفته‌اند که در این‌مختصر نگنجد.

دیگر از بناهای آنعصر قصرشیرین است که پرویز برای زوجهٔ خودشیرین ساخته است‌ومصالح ستونهای آن آهك وآجرتراشیده بوده وخراب گردیده معذلك آثارآن هنوز هویداست.

قصر معروف دیگر که خارج از ایران واقع‌شده کاخ «ماشیتا» نزدیك نهر ژوردن است که در زمان خسرو پرویز بنا گردیده.

اما راجع بحجاری آن عهد درنقش رستم مجالس متعددی است منجمله فتح شاپور اول بروالرین امپراطور روم . مجلس دیگر دوسوار است که لباس سلطنت در بر کرده ویکی از آنها تاج شاهی را بدیگری میدهد ، دیگرمجلس بهرام چهارم است که بر اسب سوار و با نیزه بدشمن خود حمله کرده و نزدیك است سوار و اسب هر دو سرنگون گردند . چند مجلس دیگر درآنحدود است ودر مقابل نقش رستم حجاری شاپور است سواربراسب.

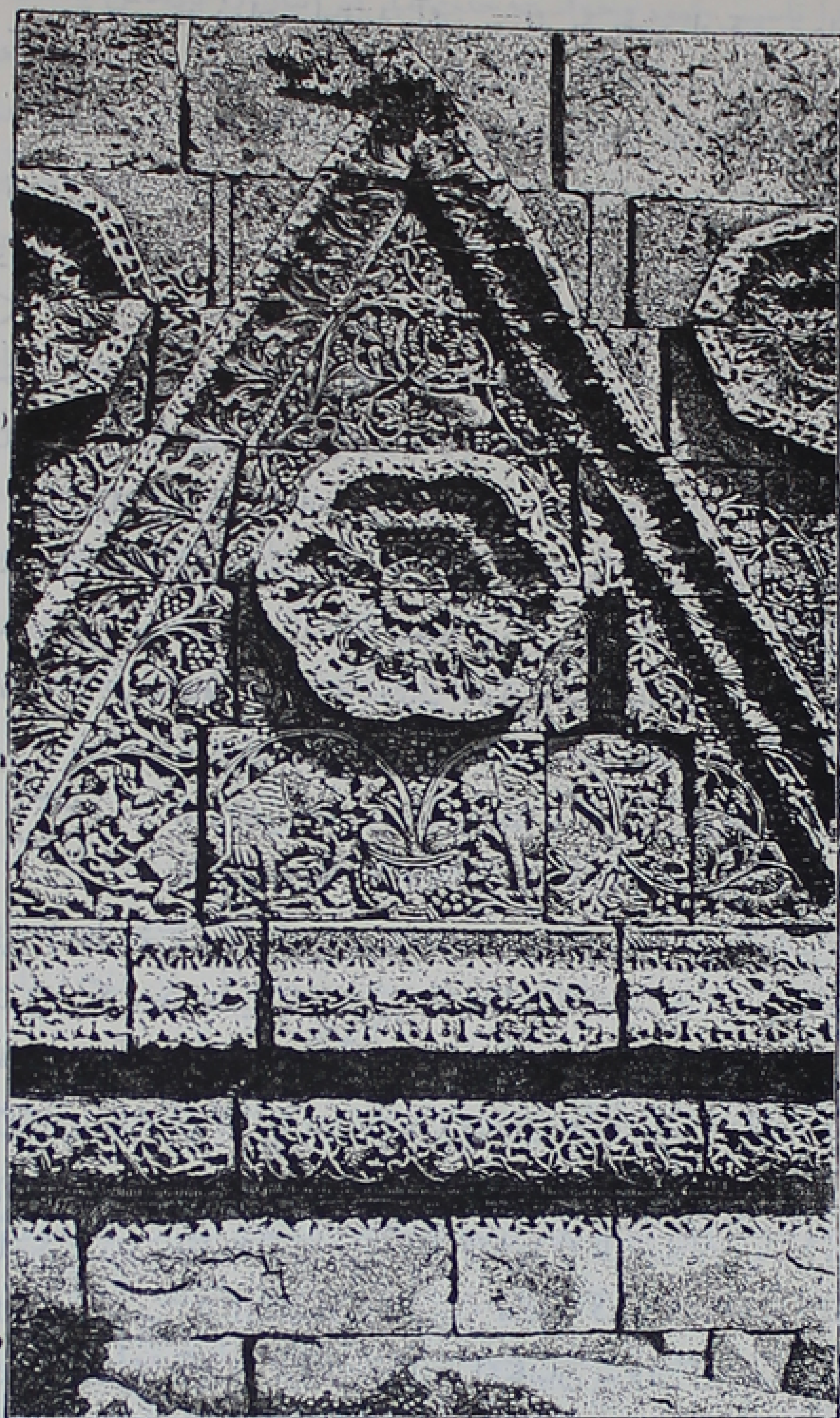
نزدیك کازرون (درشاپور) مجلس شکست والرین است . در این مجلس شاپور اول با کمال قدرت سواربر اسب است، امپراطور روم در مقابل اوزانو زده و دستهای خود را دراز کرده تضرع مینماید . «سیریاد» تاج روم را با شعف از شاپور اخذ میکند .

در طاق بستان نزدیك کرمانشاه حجاریهای زیبائی یافت میشود یکی نقش سواری است که زره پوشیده وخود برسر گذاشته و اسلحه اونیزه و تیراست.اسب این سوارهم در زیر بر گستوان پنهان گردیده ولی از همه زیباترو جالب توجه‌تر مجلس شکار خسروپرویز در حجاریهای طاق بستان است ، تصاویر این مجالس دارای لطف مخصوصی است . درمجلس شکار گوزن کلیه حیوانات ازقبیل شتر ،فیل، گراز، گوزن با کمال مهارت حجاری شده ودرمجلس شکار بر روی آب چندقایق مشاهده میشود که برروی آب روان است . خسرو دریکی از آنها نشسته مشغول تیراندازی است و درقایق دیگر زنهامشغول نواختن آلات طربند .

حجاریهای دیگری ازآن عصر بیادگار است که مابرای اختصار ازشرح آن در میگذریم .

آئینهای بیگانه در زمان ساسانیان

راجع به آئینهائی که مؤسس آنها ایرانی بوده در جای خود شرحی گفته شد دراین جابیمورد نیست چندکلمه از آئینهای بیگانه که در زمان ساسانیان در ایران دارای پیروانی بوده گفته شود :



« کاخ ماشیتا نزدیک نهرژوردن »

۱ - آئین بودا

در زمان ساسانیان آئین بودائی در بعضی از قسمت‌های مشرق ایران دارای پیروانی بوده است. «گوتاما بودا» پسر رئیس قبیلهٔ ساکیاست . در قرن پنجم قبل ازمیلاد برعلیه آئین برهمنان قشری هند ، مذهب جدیدی آورد . اساس آئین او بر روی این حقیقة عقیده بود که زندگانی زجر کشیدن‌است واین زجر نتایج خواهشهای نفس است. برای اینکه انسان خود را اززجر خلاص کند چاره‌جزرهائی خویش ازنفس‌خود ندارد . آخرین مقام انسان فناست که آنرا «**نروانا**» نامند وبودا برای این‌مبعوث شده که سالك را بدان مقام رهبری کند . تاچه‌اندازه این عقیده پس از انتشارآن در بعضی ازقسمتهای مشرق ایران تأثیر در افکار و اخلاق ایرانیان زمان ساسانی کرده معلوم نیست ، علی‌ای‌حال بعد از اسلام هم دربلخ معبدی بوده کـه نوبهار می‌نامیدند و چنین حدس می‌زنند که معبد بودائی بوده است . همچنین گویند « برمك » که از «پرمك» آید عنوان رئیس آنگونه معابداست .

۲ - آئین مسیح

حضرت مسیح درزمان فرهادپنجم اشکانی و«اکتاوا گوست» امپراطورروم درفلسطین متولد گردید. گرچه‌تولدآنحضرت در سال ۸۴۹ بعد ازبنای شهر «رم» واقع شده ولی در نتیجهٔ اشتباه یکی از علمای مسیحی آنرا درسنه ۷۵٤ قرارداده و این حساب غلط مبدأ تاریخ عیسویان گردید. مسیحیان براین عقیده‌اند که حضرت عیسی را درسال۳۳ میلادی به صلیب آویختند . اساس آئین مسیح برروی مساوات بشر، رهبانیت، و رد نیکی بجای‌بدی است گرچه این مذهب چندان جنبهٔ علمی ندارد معذلك‌چون حواریون ومبلغین عیسوی مردم را بمساوات دعوت میکردند بتدریج دین‌مسیح‌در میان طبقات ستمدیده خاصه دربین بردگان (غلامان) طرفداران زیادی پیدانمود.

آئین مسیح پس از اینکه دربین‌النهرین منتشر گشت ، بداخله کشور ایران سرایت نمود. بنظرمی‌آید در اواخر سلطنت اشکانیان پیروان این مذهب در نقاط مختلفه ایران باکمال‌آزادی مراسم مذهبی خود را بجامی‌آوردند ، چه سلاطین اشکانی اساساً دخالت در دیانت دیگران نمی‌نمودند . چون اردشیر بابکان سلسلهٔ

ساسانی را تأسیس نمود وخواست وحدت ملی ایرانیان را باداشتن یك مذهب رسمی مستحکم نماید امر داد تاکلیهٔ معابد غیرزردشتی بسته شود و عیسویان بدون اینکه جرئت مخالفت نمایند معابد خود را بستند. معذلك تصور نمیرود که مدت مدیدی اوضاع بدان منوال ماندچه پادشاهان ساسانی در ابتدای امر موضوع عیسویت را چندان اهمیت نمیدادند واسنادی در دست است که در زمان شاپور اول در اطراف ایران کلیساهای متعددی برپا بود.

ولی چون تیرداد حکمفرمای ارمنستان به آن آئین بگروید وخواست اهالی آن حدود را بقهر عیسوی نماید و مخصوصاً چون «کونستانتین» امپراطور روم در زمان شاپور دوم کیش مسیح را در مملکت خود رسمی نمود قضیه شکل دیگری پیدا کرد و برپادشاهان ساسانی واجب آمد که مواظب اعمال عیسویان باشند تا آلت دست رومیان نشوند.

چون درضمن تاریخ ساسانیان رفتار پادشاهان آن سلسله را نسبت به عیسویان بطور خلاصه گوشزد نمودیم تکرار آن را در این جا بیمورد میدانیم.

شاه دوستی ومیهن پرستی ایرانیان

شاه دوستی ومیهن پرستی سرشت ایرانیان اززمان قدیم الی کنون است. ایرانیان زمان ساسانی هم دارای این دو صفت بوده و فرمان شاه را مانند فرمان یزدان میدانستند. درموقع جنگ مخصوصاً هنگامی که شاه حضورداشت فداکاری رابانتهادرجه رسانیده وباکمال تهوربرصف دشمن حمله میآوردند. راجع باطاعت آنها از اوامرشاه یاقوانین کشور بدین سر گذشت اکتفا میشود که وقتی قباد در اطراف «سواد» گردش میکرد زنی رادیدبچه‌ای رابسختی میزند که خوشهٔ انگوری ازتاك چیده است. چون علت این حرکت راپرسید دانست که آن زن مادرآن طفل است وبدین سبب اوراتنبیه میکند که برخلاف قوانین مملکت قبل ازآمدن تحصیلداران مالیه‌دست درازی بمالی که هنوزمالیات آن دریافت‌نشده است نموده. درهرحال ایرانیان قدرت پادشاهانرا ازجانب یزدان دانسته واطاعت آنهارا برخود

واجب میشمردند . بهرام چوبین که برعلیه هرمزوخسرو قیام کرد منفورخاص و عام گردید وشهر براز که خیانت ورزید بدست مستحفظین خود کشته شد . اما در راه وطن و حفظ استقلال ، ایرانیان صفحات درخشانی از اعمال خود در تاریخ بیادگار گذاشته‌اند کسانیکه واقعه « ترموپیل » را حمل بر کمـال وطنپرستی یونانیان می‌نمایند هرگاه‌رشادت‌ایرانیان وفداکاری آنهارادربسیاری‌ازموارد بخاطر آورند خواهند دانست که درمیهن دوستی، ایرانیان کمترنظیر داشته‌اند . مثلا در سال ۵۵۰ میلادی لشکر کثیری‌ازرومیان ولازیک‌هاقلعه «پترا»را درلازیکامحاصره کردند ازسه هزارنفرساخلوی ایرانی‌آن قلعه هفتصد نفردر موقع محاصره کشته شدند وهزاروهفتاد نفردریورش‌آخر بهلاکت رسیدند . فقط هفتصد وسی نفراسیر گشتند و ازاین عده هم هفتصد و بیست نفرزخمی بوده است . بقیه مدافعین که عبارت ازپانصد مرد رشیدبوده خود رادرقلعه‌افکنده تاآخرین دقیقهٔ حیات مدافعه مینمودند وهرپیشنهادی که بآنها میشد باکمال تهور رد کرده ابداً حاضر بتسلیم نشدند تااینکه همه بلا استثناء کشته شدند ! درسنه ۶۲۵شاهین سردار رشیدایرانی چون ازرومیان شکست خوردومورد توبیخ پرویزواقع گشت ازغصه بمرد! چه‌بسا ازشهرها که اهالی‌آن زن ومرد از روی پشت بامها بادشمن جنگیده‌اند وچه بسا ساخلوهای ایرانی که ابواب شهررابرروی لشکرخود بازنکردند فقط بدین جهت که آن لشکراز دشمن شکست خورده واستقامت ننموده است ـ لشکر دشمن در داخله ایران اغلب گرفتارغضب اهالی شده خسارات بیشمارمتحمل میگشتند .

فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ قبل از میلاد
مادها	تأسیس سلطنت مادها بهمت دیوکس	۷۰۸
	صلح مادها ولیدیها درزمان کیاکسار	۵۸۵
	شکست استیاك وانقراض دولت ماد بدست کورش	۵۵۰
سلسلهٔ هخامنشیان	جنگ کورش باکروزوس پادشاه‌لیدی	۵۴۶
	فتح بابل بدست کورش	۵۳۹
	فتح مصر درزمان کمبوجیه	۵۲۵
	قتل‌گوماتا ـ آغاز سلطنت داریوش بزرگ ـ تسخیر بابل	۵۲۱
	مسافرت داریوش بمصر	۵۱۷
	لشکرکشی داریوش بکشور سکیتها	۵۱۴
	افتادن شهر «سارد» بدست شورشیان یونانی	۴۹۸
	تسخیر تراکیه بدست لشکر داریوش	۴۹۳
	جنگ ماراتن	۴۹۰
	لشکرکشی بیونان درزمان خشایارشا ـ جنگ سالامین	۴۸۱
	جنگ پلاته	۴۷۹
	معاهدهٔ کیمون بایونانیان درزمان اردشیر اول	۴۴۹
	جنگ کوناکزا وبازگشت ده هزارنفر اردشیر دوم	۴۰۱
	معاهدهٔ آنتالیسداس درزمان اردشیر دوم با یونانیها	۳۸۷
	فتح مصر درعهد اردشیر سوم	۳۴۵
	جنگ گرانیك درزمان داریوش‌سوم بااسکندر	۳۳۴
	جنگ اربل « « «	۳۳۱
	قتل داریوش سوم	۳۳۰
اشکانیان	تأسیس دولت پارت بهمت اشك اول	۲۵۰
	جلوس تیرداد ومبدأ تاریخ اشکانیان	۲۴۷
	برسمیت شناختن سلوکیان سلطنت اشکانیان	۱۹۶_۲۱۴
	شکست آنتیوکوس درسیده ومدت سلطنت فرهاد دوم	۱۲۵_۱۲۸
	سلطنت مهرداد بزرگ که مملکت اشکانیرا ازیکطرف بهند واز طرفی به‌بین‌النهرین وسعت داد	۷۸_۱۲۴
	شکست رومیان درجنگ حران وکشته شدن کراسوس درزمان ارد	۵۳
	شکست آنتوان درزمان فرهاد چهارم	۳۶
		بعدازمیلاد
	لشکرکشی تراژان بطرف ایران وعقب‌نشینی وفوت او	۱۱۷_۱۱۵
	افتادن سلوکیه بدست سور هفتم وعقب‌نشینی‌او درعهد بلاش‌چهارم	۱۹۷_۱۹۴

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ بعد از میلاد
ساسانیان	غدر وخیانت کاراکالا به‌اردوان پنجم	۲۱۷
	شکست ماکرینوس از اردوان پنجم	۲۱۸
	انقراض دولت اشکانی بدست اردشیر بابکان	۲۲۴
	قیام اردشیر بابکان شکست اشکانیان وکشته‌شدن اردوان پنجم	۲۲۴
	ورود اردشیر درطیسفون	۲۲۶
	فتح نصیبین و حران	۲۳۷
	جلوس شاپور اول و دعوی علنی مانی	۲۴۲
	اسیرشدن والرین امپراطور روم درزمان شاپور اول	۲۶۰
	شکست کالریوس ازنرسی	۲۹۶
	شکست نرسی ازکالریوس و ازدست دادن پنج ایالت	۲۹۷
	صلح بارومیان (ژوین) واسترداد پنج ایالت درعهد شاپور دوم	۳۶۳
	قسمت شدن ارمنستان بین ایران وروم درزمان شاپور سوم	۳۸۵
	جنگ بهرام پنجم باهیاطله وشکست آنها ومدت سلطنت بهرام	۴۴۰_۴۲۰
	سلطنت قباد ـ دعوی مزدک وخلع قباد	۴۹۷_۴۸۷
	بازگشت قباد به سلطنت	۵۰۱
	جنگ قباد با رومیان وفتوحات او	۵۳۱
	صلح انوشیروان با روم	۵۳۲
	فتح یمن در زمان انوشیروان	۵۷۰
	رحلت انوشیروان	۵۷۹
	قیام بهرام چوبینه وکشته شدن هرمز چهارم	۵۸۹_۵۹۰
	برتخت نشستن خسرو پرویز و مساعدت موریس امپراطور روم	۵۹ _۵۹۱
	فتوحات خسرو وسرداران نامی‌او ـ تسخیر بین‌النهرین ـ انطاکیه دمشق ـ بیت‌المقدس ومصر	۶۰۳_۶۱۷
	جنگهای هرقل باسرداران ایرانی در ارمنستان و آسیای صغیر	۶۲۲_۶۲۷
	حمله هرقل به دستگرد وکشته شدن خسرو پرویز.	۶۲۷_۶۲۸
	صلح شیرویه بارومیان	۶۲۹
	سلطنت شهربراز وکشته شدن او	۶۲۹
	صلح ایران و روم در زمان پوراندخت	۶۳۰
	شکست لشکر یزدگرد ازعرب درقادسیه	۶۱۴
	جنگ جلولاء	۱۶
	جنگ نهاوند	۲۱
	کشته شدن یزدگرد سوم ـ انقراض دولت ساسانیان	۳۱

قسمت دوم

ایران بعد از اسلام

این قسمت بابواب ذیل منقسم میشود :

باب اول ـ از صدر اسلام تا حملهٔ مغول

باب دوم ـ از حملهٔ مغول الی صفویه

باب سوم ـ از صفویه تا تغییر وضع (کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹)

باب چهارم ـ عصر حاضر

باب اول

ازصدر اسلام تا حملهٔ مغول

فصل اول

اقدامات ایرانیان در قرون اولیهٔ اسلام

همینکه سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردید ودفاع حکمرانان ایالات ایران ازخاك نیاگان خود سودی نبخشید، شهرهای ایران یکی بعد از دیگری بدست لشکر اسلام افتاد ودورهٔ جدیدی آغاز شد . فتح عرب درنهاوند آخرین جنگ ایرانیان باعرب محسوب نمیشود و گذشته ازاینکه در نقاط مختلف خاصه در دیلم وطبرستان اهالی دلیر آن مدتها استقلال سیاسی خود راحفظ کردند کشمکشهای مذهبی ونژادی بعناوین مختلفه قرنها ادامه داشت .

دراینجا لازم است باین نکته اشاره شود که ایرانیان بزور شمشیر مسلمان نشدند بلکه چون آئین اسلام راموافق باروحیات خود یافتند برضاورغبت آن دین حنیف راقبول کردند چنانچه پس ازواقعه قادسیه قریب چهار هزارنفراز دیلمیان بکیش اسلام درآمده عربها را در جنگ جلولا امداد نمودند ـ چند قرن پس از اسلام آتشکده ها درسراسر ایران برپا بود وادبیات پهلوی ازبین نرفت معذلك زردشتیان بااینکه دراجرای مراسم دین خود باپرداخت جزیه آزاد بودند گروه گروه بخلعت دین اسلام مشرف میشدند . غرض آن است که تعالیم سهل وسادهٔ اسلام که اساس آن برروی توحید، عبادت خالق، ترویج اخلاق حمیده، مساوات

مؤمنین استواربوده موجب شد که دین اسلام متدرجاً وبمسالمت در میان ایرانیان اعم ازخواص وعوام منتشر گردد.

مثلا سامان یکی از اعیان بلخ درقرن دوم هجری اسلام اختیار کرد[1] عدهٔ کثیری ازدیلمیان تقریباً درنیمهٔ قرن سوم هجری دراثر تبلیغات و جدیت علویان بدین اسلام مشرف شدند و در اوائل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش اهالی طبرستان ودیلم راباآئین اسلام خوانده وعدهٔ کثیری دعوت اورا اجابت کردند. در سنه ۳۹۴ شاعر معروف ابوالحسن مهیار دیلمی بمیل خود از کیش زردشتی دست کشید.

ایرانیان چون مسلمان شدند درصددبرآمدند که سیاست عالم اسلامی رادر دست گیرند وازطرفی هم عربها چون مالك ممالك وسیعی شدند، برای ادارهٔامور کشورناگزیرازطلب مساعدت ایرانیان بودند. درصدراسلام درموقعی که خلیفهٔ ثانی در اندیشه بود چگونه مالیهٔ مسلمین را ثبت و ضبط نماید مرزبان نام ایرانی دیوان مالی راتأسیس نمود وتا زمان حجاج[2] دفاتر مالی بزبان فارسی بود وصالح نام یکی ازاسرای سیستان آنراازفارسی بعربی منتقل کرد. باتعصبات نژادی خلفای بنی‌امیه[3] وبا اینکه عبدالملك اموی نهایت کوشش نمود تا ایرانیان را ازکارهای

۱ـ سلسله سامانیان ازاین خانواده اصیل است.

۲ـ حجاج‌بن یوسف که در خونخواری مشهوراست نماینده عبدالملك خلیفه اموی در کوفه بوده وگویند ۱۲۰ هزارنفررا بقتل رسانیده غیرازآنچه درجنگ کشته شده است.

۳ـ اسامی خلفای بنی‌امیه ازاین قراراست: معاویه ـ یزید ـ معاویه ثانی ـ مروان اول ـ عبدالملك ولیداول ـ سلیمان ـ عمربن عبدالعزیز ـ یزیدثانی ـ هشام ـ ولید ثانی ـ یزید ثالث ـ ابراهیم ـ مروان ثانی.

دوره خلافت بنی‌امیه‌ازسنه ۴۱ هجری یعنی پس‌ازشهادت علی علیه‌السلام وصلح امام حسن(ع) بامعاویه شروع شده ودرسال ۱۳۲ هجری درعهد مروان ثانی خاتمه یافت. واقعه جانسوزکربلا وشهادت حضرت حسین علیه‌السلام درزمان خلافت یزیدبن معاویه‌درمحرم سال ۶۱ هجری واقع گشت.

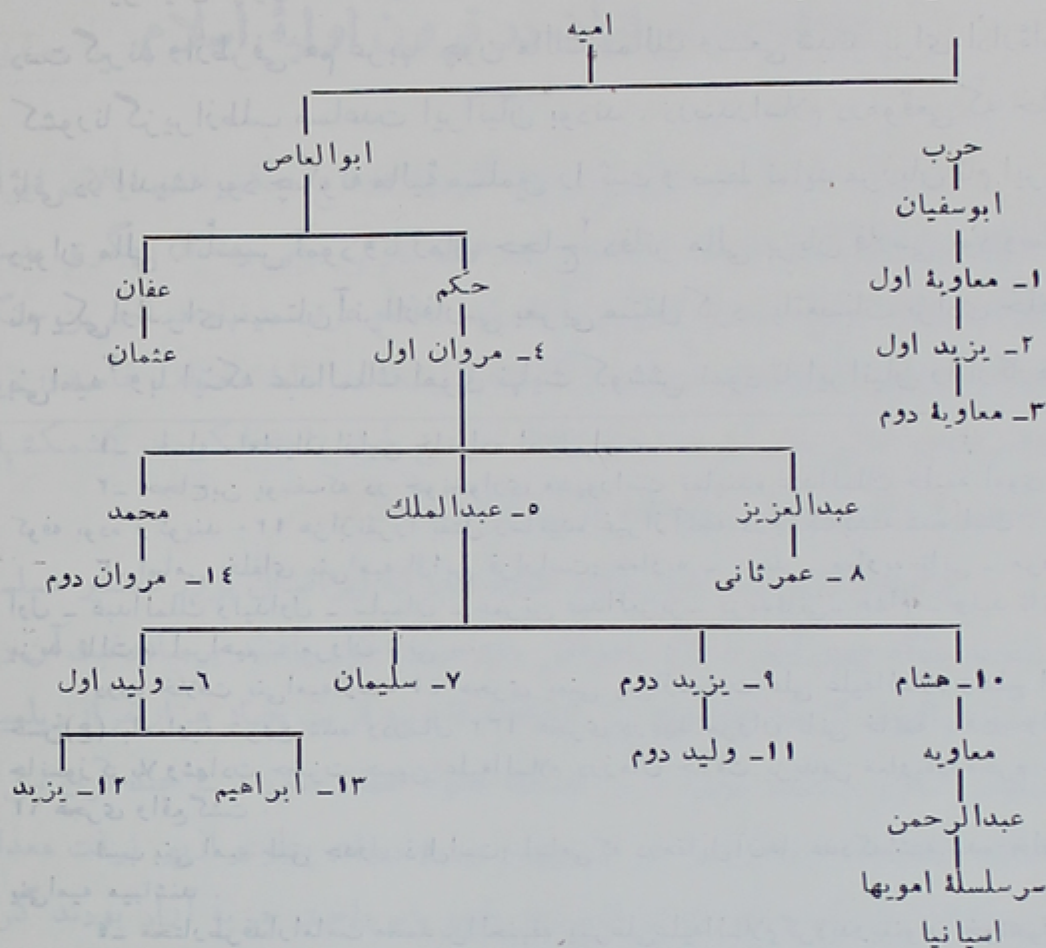
نسب بنی امیه طبق جدول ذیل‌است: اسامی‌که درمقابل آن‌ها عددگذاشته شده خلفای بنی‌امیه میباشند.

۴ـ مختارطرفدارامامت محمدبن‌الحنیفه پسرعلی‌علیه‌السلام گردیدوبعنوان خونخواهی حضرت حسین(ع) درسال۶۳ هجری قیام‌کرد وعده‌ای رابکیفراعمال خود رسانید ـ بسیاری‌از لشکراورا موالیان‌که اکثرایرانی بودند تشکیل میدادند درسنه ۶۷هجری در زمان خلافت عبدالملك‌کشته شد.

دولتی اخراج نماید پیشرفت ایرانیان دراموروا قدامات آنها برای تشکیل حکومتی که خوددر آن مهمترین عامل باشد روزبروز محسوس ترمیشد. برای همین منظور بود که ایرانیان داخل درلشکر مختار[٤] شده تحت لوای اوبجان ودل میجنگیدند. عربها بقدری بایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه اموی دراینخصوص چنین گفته : «عجبا ایرانیان هزارسال حکمفرمائی کردند و ساعتی بما احتیاج پیدا ننمودند وماصد سال خلافت کردیم ویکساعت بی‌مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم».

استبداد بنی‌امیه وظلم وستم خلفای این سلسله[۱] کـه حتی از نومسلمانان

بقیه ازپاورقی صفحهٔ قبل



۱ ـ در میان خلفاء بنی‌امیه عمربن عبدالعزیز تعالیم اسلام رامراعات نموده عدل‌وداد پیشه کرد.

جزیه میگرفتند وبرای پر کردن خزاین خویش تعالیم اسلام را ازنظر دورساخته هر گونه اجحافی روا میداشتند ایرانیان را بستوه آورده و مترصد فرصت بودند تا خود را از زیربار آنان مستخلص سازند. دعوت بنی‌هاشم درایران قوت گرفت و بزرگترین پهلوان این میدان ابومسلم خراسانی است که میتوان او را یکی از سرداران نامی عالم دانست[1] در اثر کوشش این‌سردار نامی‌وزور بازوی‌خراسانیان خلافت‌بنی‌امیه واژگون گردید ودرسنه ۱۳۲ هجری نزدیك رود «**زاب**» مروان شکست سختی خورده و دمشق پایتخت بنی‌امیه سه ماه بعد از آن فتح گردید. بدینطریق ایرانیان انتقام از بنی‌امیه بگرفتند و **ابوالعباس علی‌بن عبدالله بن عباس** رابرتخت‌خلافت نشاندند. میتوان گفت پس از انقراض خلافت بنی‌امیه ایرانیان تا اندازه‌ای بمقصود خود نائل گردیدند زیرا عباسیان که بضرب شمشیر و حسن تدبیر ایرانیان برمسند خلافت نشستند بخوبی میدانستند که مساعدت وحمایت ایرانیان برای حفظ مقام آنان ضروری است[2]

بهمین جهت، روز بروز نفوذ ایرانیان در دربار خلافت بیشتر میگردید چنانچه در زمان **ابوجعفر منصور** خلیفه عباسی در حالیکه عربها می‌بایست‌مدتها انتظار کشند تا اجازهٔ حضور یابندخراسانیان بدون هیچگونه مانعی بحضورخلیفه می‌رسیدند. قرن مذهبی اسلام یا دوره تمدن وعلم وادب زمانی است که ایرانیان

---

۱ – ابومسلم یکی ازمردان عجیب روزگار است و از آن عجیبتر اعتقاد مردمان آنزمان براو بوده‌است چه باصفت خونریزی این‌سردار بزرگ‌که گویند یکصدهزار نفررا غیر ازآنچه در جنگ‌کشته شد بقتل رسانید پیروان اووحتی آنانکه مسلمان نبودند اعتقاد قلبی باو داشتند و درزمان او دهقانان‌کیش زردشت را رها کرده برغبت مسلمان میشدند. گروهی هم اورا امام می‌دانستند. منصور خلیفه عباسی درمقابل خدمات این سردار بزرگ او را به غدر بکشت.

پیروانش قتل اورا باور نکرده عقیده براین داشتندکه غیبت‌کرده و عنقریب ظاهر خواهد شدوعالم را پراز عدل وداد مینماید.

۲ – در روز بیعت‌گرفتن ابوالعباس در کوفه (سنه ۱۳۲ هجری) عم اوداود درضمن‌خطبه چنین اظهار داشت.

«یا اهل‌الکوفه اناوالله مازلنا مظلومین مقهورین علی‌حقنا»
«حتی‌اتاح الله شیعتنا اهل‌خراسان‌باحیا بهم حقناوابلج بهم حجتنا»
«واظهربهم دولتنا وارا کم الله بُهم‌ماکنتم تنتظرون ... الخ»

نفوذ تامی دردربارخلافت داشته زمام امور را دردست گرفته بودند . برمکیان[1] که از خانواده بسیار نجیب ایرانی بودند قریب پنجاه سال باعقل و درایت وعلم‌پروری و کفایت امور کشور را اداره میکردند .

درآن ایام مخصوصاً درزمان هارون ومأمون[2] رسوم‌وآداب ایرانی‌فوق‌العاده رواج یافت چنانکه نه فقط عید نوروز بلکه طرز لباس پوشیدن و غـذاخوردن و نواختن موسیقی همانطور که معمول ایرانیان بوده مرسوم گردید و دربار عباسی بی‌شباهت بدربارساسانی نبودباتمام این مراتب‌بسیاری از ایرانیان ازخلافت‌عباسی رضایت نداشتند چه اولا تاریخ اقتدار وعظمت ایران از خاطرآنان محو نگردیده ونمی‌پسندیدند زیربار خلفای عرب‌نژاد باشند ثانیاً ازصدر اسلام جمعی کثیر از اهالی این آب وخاك متمایل به تشیع شده و حتی بعضی‌بطریقه غلاة داخل‌شدند. دعوتی‌هم که برای واژگون‌ساختن خلافت بنی‌امیه‌درایران بعمل آمدبنام**بنی‌هاشم** جریان داشت و روزی که عبدالله (ابوالعباس معروف به سفاح) درکوفه خطبه بنام خود خواند موجب حیرت جمعی ازایرانیان گردید که منتظربودند کسی از اولاد علی(ع) برمسند خلافت نشیند . ثالثاًموضوع نژاد روزبروز براهمیت خود می‌افزود . شاهد این دعوی مجادلات فرقه‌های شعوبیه است که هر کدام برتری نژاد خود راثابت مینمودوازتمام این فرقه‌ها باحرارت‌ترشعوبیت ایرانی است که برای ثبوت برتری نژاد ایرانی زحمتها کشید .

بنابراین بااینکه دربارخلافت بدست ایرانیان‌اداره میشد اعلام مخالفت بر علیه خلفای عباسی درایران بلند گردید . این انقلابات یامذهبی بوده ویا سیاسی وشرح آنرا بطوراختصار درفصول بعد خواهیم دید .

---

۱ ـ نسب‌برمکیان به برمك میرسد وبعضی‌این‌را عنوان متولی معبد نوبهار دربلخ میدانند علی‌ای‌حال خالد پسر برمك است واین طایفه در زمان اولین خلفاء عباسی خدمات شایانی کرده در ترویج علم ومعرفت ونگهداشتن سیاست دولت بینهایت‌کوشیده‌اند تااینکه هرون‌-الرشید برآنان حسد برده جعفروفضل پسران یحیی برمکی را ازمیان برداشت . مدت‌نفوذ این طایفه بیش ازپنجاه سال است (ازسنه ۱۳۵ الی۱۸۸ هجری)

۲ ـ مادر وزن مأمون ایرانی بوده‌اند . نزاع‌بین امین ومأمون پس ازهارون درباطن‌نزاع بین‌عناصر ایرانی وعرب بوده و درآخر عنصرایرانی غالب‌آمده مأمون خلیفه گردید.

فصل دوم

آئینهای مختلف ـ مذاهب ـ مشربهای فلسفی ـ ادبیات
درقرون اولیهٔ اسلام

گفتیم آئین اسلام بر اهالی ایران تحمیل نشد و بتدریج خاص وعام بآن گرویدند.

ولی درمقابل آئین اسلام و کیش زردشتی وسایرادیانی که ازایام ساسانیان دراین کشور وجود داشت آئینهای جدیدی پیدا شد که کم یابیش ترکیبی بوداز آئینهای قدیم وتعالیم اسلام، بنابراین لازم است چندکلمه دراینخصوص گفته شود.

به‌آفرید

درزمان ابومسلم «به‌آفرید» پسرماه‌فروذین که بعضی آنرا اهل خواف میدانند مذهبی آوردوهفت نمازبرای اتباع خود فرض ساخت. کتابش بزبان فارسی بوده وبااینکه اساس مذهب خود را برروی توحید واعتقاد بمعاد گذاشت عبادت خورشید وبجا آوردن نماز را بدانسوی روا داشت. مزاوجت بامادر،دختر، خواهرواقربای نزدیك رااحرام ساخت. همچنین کشتن برهٔ کوچك وشرب خمرو اکل گوشت حیوانیکه ناگهانی مرده یابموجب شریعت اوذبح نشده‌است غدغن نمود. یکی‌ازاحکام اواین بود که یك هفتم ثروت افراد صرف تعمیرراهها وپلها گردد. خلاصه مذهب اوترکیبی بود ازآئین اسلام وکیش زردشت. پیروان اورا «به‌آفریدیه» میگفتند. مؤبدان زردشتی بااو آغاز مخالفت کرده نزد ابومسلم شکایت بردند که این شخص نه مسلم‌است ونه زردشتی.

سندباد و اسحق

گروهی ازپیروان ابومسلم درحق او غلو کرده اورا امام میدانستند وچون منصورخلیفه عباسی آن سردارنامی رااز ترس وحسدبکشت پیروانش قتل اورا باور نکرده عقیده براین داشتند که عنقریب ظاهرشده عالم راپرازعدل وداد می نماید .

پس ازقتل ابومسلم سندباد مجوس که یکی از طرفداران او بود علم طغیان برافراشت. گرچه سندباد ظاهراً آئین جدیدی نیاورد و معروف به‌مجوس بود و نحوهٔ اعتقاد او هم به ابومسلم معلوم نیست معذلك عدهٔ کثیری ازپیروان مذاهب مختلفه در تحت لوای او درآمدند. سندباد از نیشابور خارج شده قم وری را فتح کرد ولشکری مرکب‌ازیکصد هزارزردشتی ومزدکی وشیعه فراهم آورد. شورش اوچندان طول نکشید ودرآخر دستگیر گردیده بقتل رسید (۱۳۷ه)

دیگر آنکه اسحق نامی که چون درترکستان دعوت مینمود معروف باسحق ترك گردیده اظهارداشت که ابومسلم پیغمبری است از طرف زردشت و زردشت هم غیبت کرده ودرموقع خود ظهورخواهد نمود .

استاذ سیس

در زمان خلافت منصور شخصی موسوم به « استاذ سیس » دعوی نبوت کردوعدهٔ کثیری رادراطراف خود گردآورده درهرات وبادغیس وسیستان علم مخالفت برافراشت ولی درآخر شکست خورده اورامغلولا به‌بغداد فرستادند و کشته شد(۱۵۱ ه)

المقنع

در عهد خلافت مهدی شخصی معروف به‌المقنع و موسوم به‌هاشم یاعطابن حکیم شورش عظیمی برپا کرد . المقنع اهل مروبوده وچنین ادعامیکرد که حق جل وعلا ابتدا درابوالبشر تجلی نمود وازاین سبب ملائکه را امر بسجدهٔ اوفرمود وبعد بصورت انبیای دیگر درآمد و آخرین تجلی حق قبل ازاینکه بصورت اودرآید ابومسلم خراسانی است مورخین اسلامی گویند که این مدعی مظهریت کریه‌المنظر وواحدالعین بوده وازاین سبب روی خود رابانقابی پوشیده ومعروف به‌المقنع گردیده است .

پس ازتهیه مقدمات‌کار خود المقنع از جیحون بگذشت وعدهٔ کثیری رادر

اطراف خود جمع آورده در نخشب اقامت گزید .

حکایت چاه نخشب و بیرون آمدن ماه از آن مشهور است . المقنع این عمل را معجز خود قرارداد وقریب چهارده سال حکم فرمائی کرد ولشکر خلیفه رامتفرق ساخت ولی در آخر محاصره شد وچنانچه گویند خود وخانواده‌اش را طعمهٔ حریق ساخت تا پیروانش تصور کنند غیبت نموده‌است (۱۵۹ - ۱۶۱ ه).

بابك خرمی

بابك خرمی درزمان مأمون هیاهوی عظیمی برپانمودوبکرات لشکر خلیفه را شکست داده سرداران بزرگـی را مانند یحیی بن معاذ ، عیسی بن محمد ، محمدبن حمیدطوسی وغیره را مغلوب نمود. درآخرسردار ایرانی موسوم به **افشین** بالطائف‌الحیل اورادستگیر کرده وپس ازاینکه قریب ۲۲ سال در کمال اقتدار میزیست در عهدمعتصم خلیفهٔ عباسی بقتل رسید .

بابك دعوی مظهریت مینمود و میگفت روح‌ولینعمتش « جاویدان » نام که پیرو مذهب خرمی بوده دراوحلول کرده است (۲۰۱ - ۲۲۳ ه) .



فرق ومذاهب مختلفه در اسلام

تشیع

یکی از مسائلی که موجب اختلاف مسلمین گردید مسئلهٔ خلافت است . توضیح این قضیه آنکه چون حضرت رسول (ص) رحلت فرمود انصار درسقیفهٔ بنی‌ساعد اجتماع کردند تا باسعدبن عباده بیعت نمایند . ابوبکر وعمروابوعبیده بن‌الجراح وجمعی دیگراز قضیه آگاه شده‌خود را بدان مجمع رساندند وپس از مجادلهٔ سختی کـه بین انصار ومهاجرین رخ داد از طرف بعضی از انصار پیشنهاد شده‌که هر یك از این دو فرقه برای خود امیری اختیار کند، مهاجرین باین‌امرتن درندادندودرآخر عمردست بیعت بطرف‌ابوبکر دراز کرده اورا بخلافت شناخت و جمعی تابعیت کردند .

اجتماع در سقیفهٔ بنی‌ساعد و تعیین ابوبکر بخلافت از مسائلی است که در تاریخ اسلام نهایت اهمیت را دارد. زیرا انصار مایل بودند که خلیفه از میان آنها تعیین گردد وحجت آنان این بود که رسول اکرم سیزده سال قوم خود را درمکه دعوت نمود وفقط عدهٔ قلیلی براو گرویدند بلکه در آن شهراذیت بسیاردید ولی همینکه بمدینه هجرت‌فرمود انصار یار او شدند وباو ایمان‌آوردند، دینش‌راتقویت کردند ، نگذاشتند باو یا اصحابش سوئی برسد، برعلیه دشمنان اوبجنگیدند تا اینکه جزیرةالعرب مطیع گردید . باین دلایل خود را ازمهاجرین برتردانسته و و میگفتند باید خلیفه ازمیان آنها انتخاب شود .

اما مهاجرین‌خود را برتر از انصار میدانستند بدلیل اینکه قبل ازدیگران ایمان‌آوردند ، متحمل اذیت وآزار شدند . از کمی تعداد خویش نهراسیدنـد و بالاخره قوم وعشیرت پیغمبرند .

حضرت امیر علی‌علیه السلام‌درآن مجمع حضور نداشت و بااهل بیت‌خود مشغول تهیهٔ وسایل کفن ودفن جنازهٔ‌حضرت رسول بود. چون‌خبر بیعت باابوبکر را شنید عدم رضایت‌اظهارداشت وخود را بخلافت اولی میدانست. زیرا اگرحجت مهاجرین براین بود که چون قوم وعشیرت پیغمبرند مستحق خلافتند از حضرت علی‌علیه‌السلام و عباس بن عبدالمطلب کسی نزدیکتر بر پیغمبر نبود ولی عباس چون دیر ایمان‌آورد وحتی در جنگ بدر بامسلمین بجنگید برعلی (ع) رجحان نداشت . گذشته از اینکه حضرت امیر پسرعم رسول وزوج فاطمه دختر‌پیغمر بود جهاد او در راه اسلام فضل و کمالش منکر نداشت وبالطبع خانوادهٔ بی‌هاشم ازهر حیث رجحان برخانوادهٔ ابوبکر داشت . خلاصه بنی‌هاشم وزبیربن‌العوام وجمعی از انصار طرفدار خلافت حضرت امیربودند و حتی بنی‌هاشم مادام که فاطمه‌سلام الله علیها حیات‌داشت باابوبکر بیعت نکردند . نظریهٔ طرفداران خلافت‌علی(ع) درتاریخ‌اسلام فوق‌العاده مهم واساس‌تشیع‌است. ازهمان روز اول عده‌ای‌ازاصحاب، علی را افضل از دیگران‌میدانستند واز آنجمله است عمار، ابوذر ، سلمان‌فارسی، حابربن عبدالله و عباس و غیره وغیره .

در طول ایام این نظریه، طرفداران جدی پیدا کرد وجنبهٔ مذهبی پیدا نمود. شیعیان علی(ع) میگفتند امامت از اموری نیست که بتوان بنظر امت واگذاشت بلکه رکن دین است و امام باید معصوم از کبائر وصغائر باشد پیغمبر می بایست جانشین خود را معین کند وحضرت رسول هم علی را بخلافت تعیین نموده است.

شیعیان هم بچندین فرقه منقسم شدند گروهی از آنان نسبت به ابوبکر وعمر بی احترامی را جایز نمیدانستند ونظریهٔ این جماعت را ابن ابی الحدید بخوبی بیان کرده و گوید: اصحاب ما بر این عقیده اند که علی افضل خلق است در آخرت و منزلتش برتر از همه در جنت است.

همچنین علی افضل خلق است در دنیا وخصائص و مزایا و مناقبش بیش از همه است. هر کس بااو دشمنی کند یا بجنگد یا باو کینه داشته باشد دشمن خدا سبحانه و تعالی است و با کفار ومنافقین همواره در آتش است مگر آنکه در توبه ثابت باشد و بدوستی او بمیرد. واما افاضل مهاجرین و انصار که قبل ازاو امامت کردند هر گاه آنحضرت منکر امامت آنها میگشت یابر آنان غضب میکرد (تا چه رسد بکشیدن شمشیر و دعوت به نفس خود) میگفتیم که آن اشخاص از جمله هلاك شوندگانند ومثل آن است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر آنان غضب کرده است چه ثابت شده است رسول اکرم باو گفت جنگ باتو جنگ بامن است و صلح باتو صلح بامن و گفت «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» ایضاً فرمود دوست ندارد تو را مگرمؤمن وبغض ندارد باتومگر منافق ولکن مشاهده کردیم بامامت آنها (مقصود خلافت ابوبکر، عمروعثمان است) راضی شد باآنان بیعت کرد و در عقب آنها نمازخواند... پس ما نباید ازفعل او تعدی کنیم واز آنچه از عمل اومشهور است تجاوز نمائیم... الخ»

اما گروه دیگر از شیعیان بر آن سه خلیفه ایراد گیرند که با علم باینکه علی از آنان افضل و برتراست بخلافت خود رضاشدند[1].

---

۱ - یك فرقهٔ دیگر از طرفداران حضرت امیررا غلاة مینامند این گروه طریق افراط پیموده علی را خدامیدانند اول کسی که نسبت الوهیت بحضرت امیر داد عبدالله بن سبا است که درزمان آن حضرت میزیسته است.

واقعه کربلا و استعداد بنی‌امیه باعث پیشرفت تشیع گردید و بعدها هم که خلفاء بنی‌عباس عدم صلاحیت خودرا ثابت کردند برتعداد شیعیان خاصه درایران افزوده شد .

مهمترین فرق شیعه فرقه **زیدیه** وفرقه **امامیه** است. اما فرقه زیدیه‌منسوب به **زیدبن حسن‌بن‌علی‌بن الحسین بن علی بن ابیطالب** است.زید در زمان‌هشام بن‌عبدالملك خلیفه‌اموی قیام کرد ودرسنه۱۲۱ هجری بقتل رسید. پس ازاو پسرش یحی‌بن زید مقصود پدر را تعقیب کرد واو هم درسنه ۱۲۵ شربت شهادت نوشید . زید امامت مفضول را با وجود افضل جایز میدانست و میگفت حضرت امیر علی(ع) افضل ازابوبکر وعمر است معذلك خلافت ابوبکر وعمر صحیح است و چون بعقیدهٔ اوامامت منصوص نیست ووحی‌راجع به‌تعیین ائمه نازل نشده هرفرد فاطمی عالم وزاهد میتواند درسبیل حق قتال کرده وامام شود .

شیعه زیدیه درایام حکمفرمائی علویان(۲۵۰ هجری الی ۳۱۶) درطبرستان انتشار یافت ازهمه مهمترشیعه امامیه است که اقدامات آن درتاریخ ایران نهایت قابل توجه است .

امامیه براین عقیده‌اند که خلافت علی علیه‌السلام منصوص است ودیگران حق آنکه برآن مقام تکیه‌زنند نداشته‌اند . امامیه هم منقسم بچند فرقه است که ازهمه مهمتر **اسمعیلیه** وفرقه **ناجیهٔ اثنی‌عشریه** است .

این دوفرقه تاامامت حضرت جعفرصادق متفقند وچون این بزرگواردرسنه ۱۴۸هجری عالم فانی‌راوداع گفت‌درامامت‌اختلاف شد. گروهی **اسمعیل‌بن‌جعفر** را که درحیات پدر وفات یافت امام میدانند . این فرقه هم بچند حزب منقسم گردیدند بعضی تصور کردند اسمعیل زنده است وبرخی گفتند چون اسمعیل در زمان‌پدرمرد ودوامام دریك‌عصر محال‌است‌لذاامامت محول به‌**محمد** پسراو گردید و**محمدبن اسمعیل** امام‌هفتم است. تطورمذهب اسمعیلیه بآنجا کشید که محمدبن اسمعیل راپیغمبردانسته میگفتند باطن احکام الهی‌رااو کشف کرده‌است ازاینجهت بتأویل معتقد بوده وآنرا اساس مذهب خود کردند .

جمعی دیگر بگفتهٔ صریح حضرت امام جعفرصادق، امام موسی کاظم راامام هفتم دانستند وفرقهٔ امامیهٔ اثنی عشریه برهمین عقیده‌اند.

تاسنه ۲٦۰ که سال غیبت امام دوازدهم است موضوع اسمعیلیه چندان اهمیتی نداشت ولی از آن تاریخ بواسطهٔ اقدامات وتدابیروتبلیغات **عبدالله بن میمون القداح اهوازی** که یکی اززیرکان عصرخود بشمارمیرود این مذهب اهمیت خاصی پیدا کرد. عبدالله دم از کشف و کرامت میزد ودرآخر درشام رخت اقامت گسترد واز آنجا دعاة ومبلغین دراطراف کوفه وسایر بلاد گسیل ساخت ومردم رابمذهب تأویل یا کیش اسمعیلی میخواند. **حمدان** معروف به‌قرامط یکی ازرؤسای مهم این مذهب گردید وقرامطه منسوب باو میباشند. قرامطه یکصد سال (از ۲۷۷ الی ۳۷۷) در ممالك عباسی بین‌النهرین، خوزستان، بحرین، شام ویمن تولید شورش وانقلاب کرده بقتل وغارت پرداختند.

شرح اقدامات اسمعیلیان درایران درجای خود گفته خواهدشد.

فرق امامیه عموماً منتظرظهورامامند ولی درامام منتظراختلاف دارند. بعضی منتظرظهور **حضرت جعفرصادقند** و گروهی منتظر **محمدبن عبدالله‌بن‌الحسن - الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب** میباشند. جمعی دیگرمنتظر ظهور **محمدبن‌الحنفیه** هستند و گمان میکنند که محمدبن‌الحنفیه زنده وجاوید است.

فرقهٔ ناجیهٔ‌امامیهٔ اثنی عشریه بدوازده‌امام معتقدوانتظار ظهورقائم آل محمد امام دوازدهم محمدالمهدی بن حسن عسکری رادارند.

خوارج

ظهور خوارج پس ازواقعهٔ صفین است. برای روشن شدن این قضیه لازم است تذکردهیم که پس از ابوبکر و عمر، عثمان خلیفه گردید. رفتار این خلیفه طوری بود که موجب رنجش عدهٔ کثیری گردید وبالنتیجه کشته شد وحضرت امیر(ع) خلیفه گردید.

طلحه، **زبیر** و**عایشه** علم مخالفت افراشتند ودرجنگ معروف بجمل رفع غائلهٔ آنها شد. معـاویه که از طرف عثمان والی شام بود چون میدانست حضرت

امیراعمال اورا نمی‌پسندد وقصد عزل اورا دارد ازقبول خلافت آن بزرگوارسرباز زد وبالنتیجه منجر بجنگ شد .

درمحل معروف به **صفین** (بین حلب وحمص) درشام درسنه ۳۷هجری جنگی رخ دادوچون نزدیك بود لشکرحضرت امیرفاتح ودشمنان بکلی مغلوب ومنکوب گردند **عمروعاص** حیله‌ای اندیشید واوراق کلام‌الله مجید رابرسرنیزه کردند و وفریاد برداشتند که باید کتاب خدابین ماحکمیت کند .

هرقدرحضرت امیرخواست لشکرساده‌لوح خود راازحیلهٔ دشمن آگاه سازد فایده نبخشید وحاضرنشدند جنگ را ادامه دهند . درآخرطرفین قبول حکمیت کردندمعاویه عمروعاص راحکم خود کرد وحضرت‌امیرباصرار طرفداران خویش **ابوموسی اشعری** رااختیار فرمود. بی کفایتی ابوموسی ونیرنگ بازی عمروعاص مانع شدکه حکمیت نتیجهٔ مطلوب دهد ولی‌قضیهٔ مهم دیگری پیش‌آمد که تفرقه بین لشکرحضرت امیرانداخت .

توضیح آنکه جمعی ازلشکریان او که اکثر آنها ازقبیلهٔ تمیم بوده باقبول حکمیت مخالفت کردند واقدام باین امرراباطل دانستند حجت‌آنان این بود که حکم خدادرمسئلهٔ خلافت واضح است‌وقبول حکمیت متضمن شك است. این‌طایفه شعارخود راجملهٔ **«لاحکم الاالله»** قرارداده ازحضرت امیردرخواست کردنداز قبول حکمیت توبه نماید واستغفار کند . علی علیه‌السلام هرچندآنانرا نصیحت فرمود سودی نبخشید. این طایفه راازآن سبب **خوارج** نامند که برعلی واصحاب اوخروج کردند . همچنین‌آنها راسبب اقامت در قریهٔ (حروراء) حروریه نامند و چون شعار خود را «لاحکم الاالله» قرار دادند آنها رامحکمه نیز گویند . علی‌ای حال عاقبت کاراین طایفه با حضرت امیربجنگ کشید و خوارج در **«نهروان»** بکلی مغلوب ومنکوب گردیدند ولی عداوت‌آنها بااسدالله الغالب بیشتر گردید و ودرآخر حضرت امیر بدست یکی ازآنها (عبدالرحمن‌بن ملجم) درمسجد کوفه شربت شهادت نوشید .

عقیدهٔ خوارج این بود که چون شخصی اعم از قریشی یا حبشی باختیار

مسلمانان خلیفه گردید رئیس آنها میشود وواجب است اوامرالهی رااطاعت کندو الاکافرخواهد شد . ازاین جهت خلافت ابوبکروعمررادرست میدانستند وهمچنین خلافت عثمان را درچند سال اول صحیح میشمردند ولی چون تغییر اخلاق داد عزل اورا واجب دانستند خلافت حضرت علی علیه‌السلام را تـا روزی که قبول حکمیت فرمود قبول داشتند ولی پس ازآن چنانچه گذشت بااومخالفت کردند . رویهمرفته خوارج اعمال خلفارا درنظرمیگرفتند وبخیال خویش حکم میکردند نسبت بمعاویه وبنی‌امیه کمال عداوترا داشته وآنهارا ازهرحیث باطل میدانستند.

شاید درابتداعقیدهٔ خوارج آن بوده که خلیفه وامیری لازم نیست وازجملهٔ «لاحکم الاالله» همین مقصود راداشتند . ولی بعد چون تحت امر«عبدالله بن وهب الراسبی» درآمدند ازآن عقیده بازگشتند .

بتدریج ازجمله معتقدات آنهااین شد که اوامردین ازقبیل نماز، روزه‌وغیره جزئی‌است، ازایمان واعتقاد بوحدانیت خدا ورسالت خاتم‌الانبیا کافی نیست وهر کسی باداشتن این اعتقاد فرائض راعمل نکند ومرتکب کبائرشودکافراست .

خوارج درعقیده خود نهایت ثابت قدم بوده و گویند حضرت امیر درآخر ایام خویش آنان را برمعاویه ترجیح داده و فرموده است **« لاتقاتلوا الخوارج بعدی ، فلیس من طلب‌الحق فاخطاه کمن طلب‌الباطل فادرکه »** یعنی پس ازمن بـا خوارج بجنگ نپردازید . فرق است بین کسی که طلب حق کرد وخطا نمود باکسی که طلب باطل کرد وبآن رسید .

مشهورترین فرق خـوارج یکی فرقه ازارقه است (تابعین نافع‌بن‌الازرق) دیگر **نجدات** (پیروان نجدة‌بن عامر)**واباضیة** (منسوب به‌عبدالله‌بن‌اباض‌التمیمی) وفرقه **صفریه** (منسوب به‌زیادبن‌الاصفر) می‌باشد .

خوارج دربعضی ازبلادعرب مستولی‌شدند ودرایران دربعضی ازنقاط خلیج فارس ، ایالت فارس ، کرمان و سیستان نفوذی بهمرسانیدند و از دشمنان جدی بنی امیه محسوب میشدند .

مرجئة

کلمه مرجئة ازارجا بمعنی تأخیر انداختن است . درصدر اسلام که مسلمین بدسته هـای مختلف منقسم شده وخون یکدیگر رامیریختندطایفه‌ای دراسلام پیدا شد که میگفتند ماازحقیقت امرمسبوق نیستیم ونمیدانیم حق با کیست . ازآن سبب داخل درجنگ وجدال نمی‌شویم و هیچیك ازفرق راکافرنمیدانیم وامرهمه رابقیامت محول می‌نمائیم تادرآن موقع حق ازباطل معلوم گردد . مسئله اینکه‌آیا بنی‌امیه درایجاد این نظریه یا اقلا در تقویت‌آن دستی داشته‌اند جای تأمل است .

آنچه معلوم است بنی‌عباس نظر خوشی نسبت باین طایفه نداشتند وپس‌از امویان بتدریج این فرقه از بین رفت .

در نزد مرجئةایمان ، معرفت خدا ورسولان اوست و هر کس که گفت‌خدا یکی است ومحمد رسول اوست مؤمن است. ارتکاب معاصی و بجا نیاوردن‌فرائض موجب کفر نمیشود . این عقیده درست مخالف خوارج بوده کـه انجام فرائض راجزء ایمان دانسته مرتکب کبائر راکافر محسوب میداشتند .

مذاهب اربعه

بزرگترین پیشوایان اهل سنت که هر یك مکتب خاصی در فقه واجتهاد تأسیس‌نموده چهار نفرند : **ابوحنیفه ، مالك بن‌انس ، شافعی** و **احمدبن‌حنبل** .

۱ ــ ابوحنیفه ایرانی‌الاصل ، اورا امام اعظم خوانند وموسوم به نعمان‌بن ثابت‌است. اغلب مورخین برآنند که ابوحنیفه درسنه۸۰ هجری‌درعهد **عبدالملك بن‌مروان‌اموی** در کوفه بدنیاآمده ودرسنه ۱۵۰ هجری رحلت کرده است.قریب هفتاد سال عمر کرده و ۵۲ سال‌آنرا در عهد بنی‌امیه گـذرانده و۱۸ سال از عهد بنی‌عباسرا دیده است. بزرگترین استاد او **حمادبن ابی سلیمان اشعری** است که در علم فقه‌ید طولانی داشته‌است .

روایت کنند که ابوحنیفه دومرتبه ازقبول مسند رسمی قضاوت امتناع‌ورزید یکی در عهد بنی‌امیه ودفعهٔ دیگردر زمان ابوجعفرخلیفه عباسی، علت این امتناع را مختلف نوشته‌اند. آنچه ازاین‌روایات برمی‌آید این است که ابوحنیفه‌حکومت

اموی را ظالم وجابر دانسته نمیخواست شغل رسمی قبول کند خاصه آنکه مشاهده مینمود هموطنان او یعنی ایرانیان برعلیه آن دولت مشغول تجهیزاتند. دیگر آنکه چون خلافت برعباسیان مسلم شد وبنای ظلم وجور نهادند برابوحنیفه گران آمد که مسند رسمی قضاوت آنها را قبول کند. چنین بنظرمی آید که ابوحنیفه طرفدار علویان بوده عباسیان را غاصب و**محمدبن عبدالله علوی** راشایستهٔ خلافت می دانسته است. بعضی گویند چون ابوحنیفه از قبول قضاوت استنکاف کرد منصور او را بگرفت وحبس نمود تاآنکه فوت شد وبرخی بر آنند که ابوحنیفه از روی اکراه آن مسند را قبول نمود ولی طولی نکشید که بدرود حیات گفت.

اقوال ابوحنیفه را درفقه شاگردان او بنوشتند وشخصاً کتابی دراین خصوص تدوین ننمود. آنچه ابن النديم از تأليفات اونقل می کند از اینقراراست: کتاب فقه اکبر، رسالهٔ بستی، کتاب عالم ومتعلم، کتاب ردبرقدریه - اما کتاب فقه اکبر که اکنون در دست است اکثر ازروایاتش الحاقی است چه راجع باشعریه است که دوقرن بعد از ابوحنیفه داخل درمیدان مجادله گردیدند.

۲ ـ مالك بن انس درسنه ۹۳ یا۹۷ هجری متولد گردید و درسال۱۷۹وفات نمود مدت عمر را در مدینه گذرانید و جز بمکه بجای دیگری مسافرت ننمود. مشهور است که مالك عربی الاصل است ولی محمدبن اسحق اورا ازموالی بنی تیم بن مرة میداند مالك حدیث را ازعلمای مدینه خاصه ابن شهاب الزهری که یکی از فقهای مشهور عصر خود بودفرا گرفت. یکی ازمعلمین دیگرمالك، نافع دیلمی است که ازمشاهیر علمای مدینه محسوب میشود ومولی عبدالله بن عمراست ومسلمان گردید.

بنظر میآید مالك خلفاء بنی عباس را ظالم وغاصب میدانسته است ونسبت به **محمدبن عبدالله بن الحسن علوی** تمایل داشته آنچه یقین است منصور امر داد تا اورا تازیانه زدند واین توهین بیشتر موجب شهرت او گردید.

مهمترین آثار مالك کتابی است درحدیث وفقه موسوم به «**الموطأ**» امایکی از شاگردان اواسدبن الفرات نیشابوری که در تونس مسکن داشته چندین هزار

مسئله را در کتابی موسوم به «المدونة» گردآورده وفتاوی مالك واجتهادشاگردان او را بیان نموده است.

۳ ـ محمدبن ادریس الشافعی ازطرف پدر قریشی واز جانب مادریمنی است در سنه ۱۵۰ درشام متولد گردید و چون پدرش مرد، مادرش او را درسن دوسالگی بمکه آورد . ایام خردسالی را درفقر و بیچارگی گذرانید ودر حداثت سن طالب علم و کمال بود . چون درلغت عرب وشعرمتبحر گردید بحدیث پرداخت وکتاب «موطأ» مالك بن انس را ازبر کرده تاآن فقیه حیات داشت ملازم او گردیدشافعی را متهم ساختند که با یکی ازعلویان بیعت کـرده ومخالف با عباسیان است ـ ولی شافعی در حضور هارون الرشید نفی این تهمت را ازخود بنمود . هنگام اقامتش در عراق فقه عراقیان را از محمدبن الحسن شاگرد ابوحنیفه فرا گرفت و بالاخره یکی ازائمهٔ اهل سنت گردید. شافعی درسنه ۲۰٤ در مصروفات نمودودارای مختصر ثروتی بود.

مورخین در شیرینی گفتار وحسن بیان شافعی ومهارت او دراستنباط وقدرت او در جدل متفقند .

ازآثار شافعی یکی رسالهٔ اوست در اصول فقه که شاگرد مصری او ربیع بن سلیمان مرادی آنرا روایت کرده و دیگر کتاب معروف به «الأم» است که آنهم از شافعی روایت شده وآئینه افکار اودرفقه و اجتهاد است .

٤ ـ احمدبن محمدبن حنبل در سال ۱٦٤ هجری در بغداد متولد گردید . اصل او ازعرب شیبان مقیم مرواست ـ برای جمع آوری احادیث بـه بلاد مختلف مسافرت نموده ومدتی مصاحب شافعی گردید وفقه را ازاوآمـوخت معهذا طریق مستقلی ازخودآورد واساس فقه را برروی حدیث گذاشت و استعمال قیاس راجایز نمیدانست مگرهنگام ضرورت. ازاین سبب است که جمعی اورا فقط عالم درحدیث میدانند نه عالم درفقه، چنانکه طبری گفته است ابن حنبل مردی است محدث نه فقیه ودر خلافت واثق که موضوع مخلوق بودن قرآن مطرح بود ابن حنبل نخواست تن باین عقیده دهد و بررأی خود که قرآن غیرمخلوق است باقی ماند ـ از ایـن

سبب او را درسال ۲۲۰ درحبس افکندند تا اینکه متوکل خلیفه شد واو را رها ساخت . ابن‌حنبل درسال ۲۴۱ در بغداد وفات نمود. از او کتابی در فقه که شارح طریق خاص او باشد دردست نیست وآنچه دراینخصوص موجود است ازاتباع اوست

معتزله و اشعریها

مؤسس مذهب اعتزال را **واصل بن عطا** میدانند که شاگرد حسن‌بصری بوده وچون بااستاد خویش اختلاف عقیده‌پیدا کرد حسن گفت « اعتزل عنا » و ازآنروز بمعتزله معروف شدند. این مذهب درزمان بنی‌عباس اهمیت خاص پیدا نمود وخلاصهٔ عقیدهٔ آنان این بود که انسان در اعمال مختار است . سزا وجزا ازروی عدل الهی است‌ازاین سبب خود را اهل عدل وتوحید می‌نامیدند .

این نکته قابل توجه است که این موضوع یعنی مختار بودن بشر دراعمال یکی ازاصول آئین زردشتی بوده که هیچگونه جبر درآن‌راه‌نداشته است . میتوان حدس زد که این نظریه ازآن آئین در میان معتزله سرایت کرده است.

دیگر آنکه میگفتند قرآن‌مخلوق استوازاینجهت‌خود را موحدمیخواندند که باذات او تعالی چیزی را شریك ننموده‌اند . همچنین براین عقیده بودند که در هرمورد ومکان و درهرعهد وزمان عقل بایدراهنمای بشر باشد ـ معجزات انبیا را برحسب صورت معتقد نبودند وتأمل میکردند ، برای حق جل‌وعلا هیچگونه جسمی قائل نبوده مشاهده حق را بچشم حس در روز قیامت انکار میکردند .

معتزله‌بچند فرقه منقسم گردیدند وحتی بعضی ازآنهااز شیوهٔ اعتدال‌خارج شده به‌تناسخ معتقد گردیده واباطیلی داخل مذهب‌خود کردندولی در اقلیت‌بودند و اکثریت معتزله همان طریق اعتدال را می‌پیمودند .

مذهب اعتزال در زمان اولین خلفای عباسی خاصه مأمون ووائق اهمیت فوق‌العاده پیدا نمود وپیروان این مذهب بفلسفهٔ یونانی آشنا شده باتکای دربار عباسی بامتشرعین داخل در مجادلات سختی شدند . مأمون بطوری طرفداری از عقیدهٔ مخلوق بودن قرآن میکرد که حتی علمای مخالف را بزندان افکنده‌تنبیه مینمود .

پس ازواثق قدرت معتزله بتدریج رو بضعف گذاشت. متوکل که یك شرابخوار خوشگذران وقسی القلبی بود، چون برمسند خلافت نشست طرفداری ازمتشرعین اهل سنت نموده و از مخالفین معتزله گردید. ولی ضربت مهمی که براین فرقه وارد آمد بدست حسن اشعری و حجة‌الاسلام محمد غزالی واقع شد. حسن اشعری در ابتدا بمذهب اعتزال گروید ویکی ازرجال مهم این فرقه گردید سپس از این مذهب منحرف شده دویست الی سیصدرساله برعلیه آنان منتشر ساخت و بقسمی از راه زبان وقلم باآنان مخالفت کرد که یکی از مؤلفین گفته: معتزله بسربلندی زندگانی میکردند تا آنکه خدا اشعری را فرستاد ودولت آنــان را خاتمه داد. طرفداران اورا اشعری مینامیدند واینان حقیقتاً همان متشرعینند که باین اسم معروف شده منکر اختیار بشر بودند. امامحمد غزالی چون بمسلك تصوف گرویدبااطلاعات وسیعی که در فقه، تفسیر حکمت وسایر رشته‌های علوم متداوله آن عصر داشت از راه دلیل وبرهان ضربت مهمی به مذهب اعتزال وارد آورد.

تصوف

امروزیقین است که **صوفی** ازکلمهٔ **صوف**(پشم) آیدو بمعنی پشمینه پوش است که در ادبیات فارسی بدان اشاره شده پوشیدن جامهٔ پشمین یك گونه علامت زهد وازدنیا گذشتن محسوب میشد واین طایفه ازهمین سبب درقرون اولیهٔ اسلام این لباس راشعارخود کردند ـ ولی عقیدهٔ تصوف که اساس آن برروی اعتقاد بوحدت وجود وریاضت است از کجا داخل در اسلام شده ومخصوصاًازچه راه درایران رائج گردیده جای بحث است. بعضی آنرا ازاسلام دانند واحادیثی دراین خصوص نقل کرده آیات کلام‌الله مجید را حجت آوردند ـ این نظریه که اساس تصوف را ازاسلام میدانند در میان متتبعین چندان طرفدار ندارد. گروهی دیگر براین عقیده‌اند که تصوف یك فکر آریـائی است برخلاف فکرسامی و گویند بین افکارصوفیه وبعضی ازتعلیمات هندی قرابت است ممکن است این فکر درزمان ساسانیان از هندوستان بهایران سرایت کرده و بعد بلبـاس اسلام در آمده است. برخی دیگر گـویند اساس تصوف از مکتب

نئوپلاتونیسم[1] اسکندریه است که نام حکمای آن درقرن مذهبی اسلام درمیـان دانشمنـدان مسلمین مشهور بـوده است . آنچه محقق است هفت نفراز بزرگان حکمای این مکتب درزمان انوشیروان ازظلم **«ژوستینین»** بدربارایران پناهنده گردیده مورد لطف شاهنشاه واقع گشتند ـ تاچه‌اندازه‌اینان فکرخود رادرایران ترویج کردند معلوم نیست ولی‌ازاین مسئله مهم‌تر آنکه قبل‌ازآن فلاسفه، حکیم بزرگ « نئوپلاتونی» **پلتن**[2] که شهرستانی آنرا **«شیخ‌الیونانی»** مینامد در قرن سوم میلادی بایران مسافرت کرده وآشنابه‌مذاهب وافکارایرانیان گردیده است. هرگاه آنگونه عقاید در آن موقع در ایران طرفدار داشته قطعاً آن دانشمند آنها را گرفته توأم بانظریهٔ خویش نموده‌است پس نمیتوان بطورقطع گفت اساس تصوف از حکمای «نئوپلاتونیسم» است چه ممکن است افکار همین فلاسفه هم از شرق باشد .

عدهٔ دیگر گویند همانطور که قبل ازاسلام جهاتی باعث پیدا شدن آنگونه افکارشد بعدازاسلام هم همان جهات موجب پیدایش تصوف گردید ولزومی ندارد ریشهٔ تصوف اسلام راقبل ازآن واقعه بدانیم ، یعنی مسئله خلقت، موضوع روح، طرزوطریق رسیدن بحقیقت همانطور که قبل ازاسلام موجب پیدایش فکروحدت وجود ، ریاضت وازدنیا گذشتن گردید بعد ازاسلام هم باعث ایجاد افکار و عقاید تصوف شد .

باید دانست کسانی‌راکه درقرون‌اولیهٔ اسلام بزرگان صوفیه‌ازخود میدانند مانند **سفیان ثوری** ، **داود طلئی**، **ربیعة‌الادویه** (ازجنس اناث) **معروف کرخی** ، **ذوالنون مصری** وامثالهم سالك مسلك زهد وتقوی بوده عقیده براین داشتند که محبت مخلوق نسبت بخالق باید محض خاطراو تعالی باشد نه ازبیم عذاب یاامید پاداش رضای اورا باید طلبید وازاوغیراز اوتوقع نباید داشت . متاع دنیاسهل است هشت بهشت هم درمقابل محبت اوهیچ است. پس تصوف دراولین مرحله یك گونه ازدنیا گذشتگی ومحبت خالق بوده است ـ بتدریج که بعضی ازایرانیان داخل در

---

۱ ـ افلاطون جدید

2 - Plotion

این زمره گردیدند ، قضیه شکل دیگری پیدا نمود موضوع وحدت وجود . فنا فی‌الله وبقابالله مطرح گردید، مسئله اینکه همه عالم تجلی اواست وغیرازاوچیزی نیست وانسان میتواندبوسیلهٔ عشق حقیقی‌وتزکیهٔ نفس‌وریاضت درذات اوعز اسمه فانی گردد طرف توجه بزرگان این سلسله گردید . ازاعاظم صوفیه که درترویج اینگونه افکار مقدم بردیگرانند یکی بایزید بسطامی و دیگرجنید بغدادی است.

بایزید بسطامی ازاخلاف یکنفر زردشتی است جد او«آدم» نام اولین‌شخصی است از این خانواده که بکیش اسلام مشرف شد جنید بغدادی هم بموجب گفتهٔ جامی ایرانی‌بوده است. این دونفرچون‌خود را فانی میدانسته‌اند راجع بمقام‌خود چیزها گفته‌اند که شرح آن از حدود این رساله خارج است.

ادبیات پهلوی وتأثیر آن در ادبیات تازی

قبلا لازم است بدین نکته اشاره شود که با انقراض سلسله ساسانیان‌ادبیات‌پهلوی‌ازبین‌نرفت وتاقرن‌پنجم هجری‌عده‌ای از علمای زردشتی بدان زبان تألیفاتی منتشر ساخته‌اند که بعضی از آنها مذهبی‌وبرخی غیرمذهبی است. ازجمله کتب مذهبی،یکی«**دینکرت**»است که‌درقرن سوم‌هجری‌عالم‌مشهورزردشتی«**آترفرهنگ**» پسرفرخ‌زاد بـرشتهٔ تحریر در آورده و شامل احکام مذهبی ، احادیث ، تاریخ و ادبیات‌آئین زردشتی است . دیگر کتاب « **بندهش** » است دارای۴۶ فصل ودرقرن پنجم یا ششم میلادی خاتمه یافته وتصور میرود قسمت مهم‌آن مدتی قبل‌ازآن‌عهد برشته تحریر درآمده باشد . « **داستان دینك** » تألیف منوچهر پسر « یودان‌ییم » مؤبد پارس و کرمان است که در قرن سوم هجری نگاشته شده « شگند گومانیك ویجار» درقرن سوم‌هجری برای‌دفاع ازآئین زردشت درمقابل اعتراضات‌یهودیان، عیسویان وغیره نوشته شده . این کتاب نسبت بسایرتألیفات دینی که بزبان‌پهلوی نگاشته‌اند تقریباً جنبهٔ فلسفی داردچه بحث از ثنویت و ماهیت واصل وجود شر مینماید. « دنیای مینوی‌خرد » راجع است‌بجوابهائی که «روح‌حکمت» (درخصوص ۶۲ سؤال مربوط به‌آئین زردشتی) می‌دهد . « **ارداویراف نامك** » یکی‌دیگر از کتابهای مهمی است که از هرج ومرج آئین زردشتی پس از حمله اسکندر شرح

داده و ازتجدید آن‌آئین در زمان ساسانیان و ازعقاید زردشتیان راجع بدارآخرت صحبت میراند ـ دیگر از کتب دینی آن عهد کتاب « **گجستك ابالش نامك** » و « **جاماسپ نامك** » و «**اندرز خسروکواتان** » است ـ مجموع کتب‌دینی بالغ بر ۵۵ تألیف و ۴۴۶ هزارکلمه است .

اما کتب غیر دینی بالغ بریازده تألیف وقریب ۴۱ هزارکلمه می‌باشد . از آنجمله است «**کارنامك ارتخشتر پاپکان** » و « **یات‌کار زریران** » که بعضی‌آنها را قبل ازدورهٔ اسلام میدانند . سایر کتب پهلوی مربوط بـرشتهٔ غیردینی از این قراراست : **دیوان قوانین زردشتی** در زمان ساسانیان ، **داستان خسرو کـواتان** (انوشیروان) **وغلامش، شهرهای ایران ، عجایب سکستان ، درخت‌آسوریك۔ شطرنج‌نامه ـ ترتیب ازدواج ، فرهنگ پهلوی ، طرزنامه نگاری.**

جای‌شك‌نیست که پس‌ازفتح‌بلادایران‌بدست عرب، کتب‌زیادی‌ازادبیات‌پهلوی بدست مسلمین افتاد که امروز ازبین رفته است. شاهد این ادعا آنکه « **قتیبه** در کتاب « عیون‌الاخبار » به کرات اظهار میدارد که « در کتب عجم چنین مذکـور است . . .» و صاحب کتاب‌التاج مطالب زیادی از کتب پهلوی نقل کرده است . در کتاب فهرست **ابن‌الندیم** اسامی اشخاصی که کتب‌پهلوی رابه زبان عربی‌ترجمه کرده‌اند ذکر شد که از آنجمله است **عبدالله بن مقفع** که کتاب «خداینامه» و کتاب «التاج» و کتاب«مزدك» را بزبان تازی‌ترجمه کرده و کتاب «الادب‌الکبیر» و «الادب‌الصغیر» را از روی گفتار قدمای ایرانی برشته تحریردرآورده است.

کتب زیادی راجع بتاریخ ایران وسیر ملوك ازربان پهلوی بعربی‌ترجمه گردیده است کتاب مذهبی اوستا و بسیاری از کتب ادبی‌مانند «**هزار افسانه**» که مأخذ «**الف لیله ولیله**» است ، وکتاب **اردشیر وکتاب مؤبد مؤبدان**و کتابهائی راجع به قصص چون گرگ وروباه ، نمرود ، روزبه یتیم وغیره به لسان تازی درآمده است .

از این شرح مختصر بخوبی معلوم میشود کـه ادبیـات پهلـوی تأثیر قابل توجهی در ادبیات عرب داشته وازاین گذشته همینکه دانشمندان ایرانی‌زبان

عربی را فرا گرفتند طرز فکر ایرانی را در قالب اشعار عربی درآوردند و از اینرو خدمت دیگری بادبیات عرب کردند همچنین لغات کثیری از فارسی داخل در عربی گردید مانند : بستان، نسرین، سوسن ، قرنفل، کافوز ، صندل، یاقوت ، فیروزه و غیره وغیره و کلمات قصار حکمت آمیز ادبیات پهلوی تأثیر عظیمی در اخلاق مسلمین داشته است .

ایرانیان در صحنه ادبیات تازی

ایرانیان نه فقط زمام سیاست عالم اسلامی را در دربار خلفای عباسی در دست گرفتند بلکه از قرون اولیهٔ اسلام استعداد و لیاقت خود را در فرا گرفتن زبان تازی و خدمت بعلم و معرفت اظهار داشتند حتی در زمان حضرت رسول سلمان فارسی بمقامی رسید که از اهل بیت خوانده شد و در مرتبهٔ معرفت او حضرت علی علیه السلام میفرماید **« من لکم بمثل لقمان الحکیم علم العلم الاول والعلم الاخر وقرأ الکتاب الاول و قرأ الکتاب الاخر و کان بحراً لاینزف » .**

چون ممالك ایران بدست عرب فتح گردید بسیاری از اسراء جنگ تحت حمایت قبایل عرب و اشخاص بانفوذ در آمدند و معروف بموالی شدند . چه در میدان سیاست و چه در صحنهٔ علم و معرفت موالیان ایرانی نژاد و اخلاف آنها اقدامات مهمی کرده وخدمات برجسته‌ای نموده‌اند . اکثر علمای زمان بنی‌امیه موالی بوده‌اند که از آنجمله است نافع مولی عبدالله بن عمر که اصل او از دیلم است و احادیث زیادی نقل کرده وربیعة الرای استاد امام مالك که پدرش فرخ از موالی بوده. همچنین پدر محمدبن سیرین و پدر حسن بصری از اسرای میسان بوده‌اند. اما ازجمله دانشمندانی که پدرشان عرب ومادرشان ایرانی بوده یکی **حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین** علیه السلام است دیگر **عبدالله بن عمر** و**قاسم بن محمدبن ابی بکر** است که مادرشان بروایت زمخشری دختران یزدگرد بوده که در جنگ جلولاء اسیر گشتند .

طولی نکشید که درمیان ایرانیان شعرا ومنشیانی پیداشد که در زبان عرب کمال مهارت را داشته‌اندمشهورترین این قبیل شعرا درصدراسلام خانواده **ابن یسار**

نسائی است که معروفترین افراد آن **اسمعیل بن یسار** و **محمد** و **ابراهیم** است که در اشعار خود مجد وشوکت ایرانیان را ستوده بر عرب حمله کرده‌اند . دیگر **ابوالعباس اعمی** و **موسی شهوات** است که اصل آنها از آذربایجان بود. اما در میان منشیان مشهور آن دوره مرتبهٔ **عبدالحمید کاتب** و **سالم مولی هشام** که هردو ایرانی بوده‌اند ازهمه برتراست .

سابقاً اشاره‌شد که تعصبات نژادی بنی‌امیه وبدرفتاری آنان نسبت‌بایرانیان موجب رنجش اهل این آب وخاك گردیده وبالاخره منجر بانقراض سلسلهٔ‌بنی‌امیه وتأسیس سلسلهٔ بنی عباس گردید . ایجاد مقام وزارت که صاحب آن باید لایق ، کافی، عالم‌ومدبر باشد مستلزم آن گردید که این قبیل اشخاص را ازمیان‌ایرانیان که دارای این کمالات بوده‌اند اختیار نمایند . این است که مشاهده میشود که وزرای اولین خلفاء عباسی ایرانی بوده‌اند . ازآنجمله است **ابوسلمهٔ جلال** اولین وزیرعباسی ، **ابوایوب موریانی** (وزیر منصور) **یعقوب‌بن داود** (وزیر مهدی) **یحیی‌بن خالد برمکی**(وزیررشید)**فضل بن سهل، حسن‌بن‌سهل، یحیی‌بن‌یسار رازی** (وزرای‌مأمون) که همه ایرانی بوده‌اند.زیردست این‌وزراء منشیان‌مخصوصی میزیسته که اغلب آنها ایرانی‌الاصل بوده‌اند . این‌طایفه در علم وادب تبحر پیدا کرده ادبیات پهلوی وعربی را توأم نمودند.

دراینجا بیمورد نیست چندکلمه راجع بفرقه‌های شعوبیه ایراد شود .

شعوبیه جماعتی بودند که نژادی را بر سایر نژادها ترجیح میدادند مثلا شعوبیهٔ سوری،مصری در ثبوت رجحان ملت خود برسایر ملل میکوشیدند.ازتمام این فرقه‌ها جدی‌تر و باحرارت‌تر شعوبیهٔ ایرانی است که بتاریخ پرافتخار ایران وتمدن کشور خویش مفتخر بوده ایرانی را برسایر نژادها مخصوصاً بـر عربها ترجیح میدادند . در همان زمان بنی‌امیه شاعر معروف اسمعیل‌بن یسار در حضور هشام خلیفهٔ اموی‌قصیده‌ای‌خوانده ودرآن اجداد خویش را ستوده نژاد ایرانی‌را ترجیح بدیگران داده است ـ چون‌دورهٔ خلفاء بنی‌عباس فرارسیدوتا اندازه‌ای‌کار بکام ایرانیان شد مسئلهٔ برتری نژاد ایرانی برعرب بیشترمورد توجه گشت. برای

این‌مقصود طرفداران این‌عقیده نه فقط درتاریخ ایران وعلم‌انساب ایرانیان‌متبحر گشته بلکه در دانستن انساب عرب‌هم زحمتها کشیده بهتر از آنها در اینخصوص اطلاع بهم‌رساندند. بنابراین با معلومات‌کافی برعرب تاخته نظریهٔ خود راثابت میکردند. از مشاهیر شعوبیهٔ ایرانی یکی**سهل بن هارون** کتابدار مأمون‌است، دیگر **اسحق بن‌حسن خرمی،ابوعثمان‌سعیدبن حمیدبن بختگان،ابوسعیدرستمی** و دانشمند معروف **ابوریحان بیرونی** است که با قدرت قلم وبیان دربرتری نژاد ایرانی بحث کرده‌اند.

گذشته از فن کتابت وشعر، ایرانیان در فقه، حدیث وسایرعلوم متداولهٔ آن عصر گوی سبقت بر بوده‌اند. چنانچه در سابق اشاره شد ابوحنیفه که یکی‌از ائمهٔ بزرگ اهل سنت‌است ایرانی‌الاصل بوده وهمچنین یکی از استادان معروف **مالك بن‌انس** که امام دیگر سنت است دیلمی‌الاصل است. اغلب ازبزرگان‌شیعه ومعتزله ومتصوفه ایرانی‌بوده‌اند.صرف‌ونحوولغت‌عرب مرهون زحمات‌دانشمندان ایرانی امثال سیبویه است. در همان قرون اولیهٔ اسلام در علم تاریخ **قتیبه** گوی سبقت از دیگران بر بوده.

چون ذکر اسامی تمام فضلای ایرانی که در قرون اولیهٔ اسلام میزیسته‌اند خارج از حدود این‌فصل است بذکر نام چندتن از مشاهیر آنها (ازابتدای خلافت عباسی تا ثلث اول قرن سوم هجری) اکتفامی‌نمائیم:

ابن‌مقفعـ اسم‌اصلی او «روزبه پسرداذویه» است. درخانوادهٔ زردشتی‌بدنیا آمده و بعد بدین اسلام مشرف گشته است. درزبان پهلوی مهارت تام داشته و در لسان‌تازی یکی از فصحای عرب محسوب میشود، چندین کتاب ازپهلوی بعربی ترجمه کرده که از آنجمله است‌کلیله‌ودمنه و خداینامه ـ اسامی سایر تألیفات این نویسندهٔ‌بزرگ‌را درچندصفحهٔ قبل بیان نمودیم وتکرارآن در اینجا بیمورداست. در آخر منصور خلیفهٔ عباسی آن دانشمند را به قتل رسانید. (تاریخ وفات او را از ۱۴۲ الی۱۴۵ هجری نقل کرده‌اند).

ابوحنیفه ـ مختصری از شرح‌حال این دانشمند ایرانی در قسمت مذاهب اربعه گذشت .

حمادبن سابور (شاپور) **الراوبه** اصلا دیلمی است . قصاید عربی معروف به معلقات راجمع آوری کرده ونشر داده است (رحلت اوبین‌سنوات ۱۵۵الی۱۵۸- هجری است).

بشاربن برد ـ شاعرمشهور دربارمهدی خلیفهٔ عباسی است که بایرانی‌بودن افتخار میکرده ودر قصیده‌ای آتش را تقدیس نموده وبالنتیجه بقتل رسیده است (۱۶۷ هجری) .

سیبویه ـ عالم نحوی مشهوراست (رحلت ۱۷۷ هجری) .

الفرا ـ نحوی مشهور وشاگرد کسائی است (رحلت ۲۰۷ هـ)

مسلم‌بن قتیبه ـ مورخی است مشهوردارای ۱۲ تألیف که از آن جمله است کتاب‌المعارف ، ادب‌الکاتب ، عیون‌الاخبار(رحلت ۲۷۶ هجری)

یکعده از دانشمندان دیگر مانند **علی‌بن حمزهٔ کسائی** عالم نحوی که هارون‌الرشید تربیت پسران خود امین و مأمون رابعهدهٔ او واگذاشت ، همچنین **عباس‌بن احنف** شاعر غزلسرای دربار هارون و **ابونواس** که آنهم شاعر دربار هارون بود ودرهزل سرائی معروف است‌ازحیث مسقط‌الرأس ایرانی بوده‌اند نژاد بعضی دیگرمانند : **«اخفش اوسط»** که دراوائل قرن سوم هجری وفات کرده و درنحو و علم‌اللغة ید طولائی داشته مشکوك است ولی ظن قوی میرود که مانند استادش سیبویه ایرانی باشد ـ چندتن ازیهودیان ایرانی هم در ادبیات عرب اظهار لیاقت کرده‌اند ومشهورترین آنها **ابوعبیده‌معمر بن‌المثنی** است که رقیب اصمعی بوده و گذشته ازاینکه درعلم لغت یدطولائی داشته طرفداری ازنظرشعوبیهٔ ایرانی کرده وقبایل عرب راهجو نموده است . سایر دانشمندان وعلمای ایرانی ازقرن سوم هجری ببعد درجای خود ذکرخواهد شد .

فصل سوم

طاهریان - بنی دلف - علویان

۱- طاهریان

طاهر

موقعی که بین **امین** و **مأمون** فرزندان هارون الرشید کار خلافت بجنگ وجدال کشید **طاهر بن حسین** معروف به **ذوالیمینین** بکمك لشکر خراسان خدمات مهمی به مأمون نمود و رشادت زیادی بخرج داد. منجمله درسنهٔ ۱۹۵ **علی بن عیسی** را که با لشکری کثیر ازطرف امین بجنگ او شتافته بود درحدود ری شکست فاحش داد. علی بن عیسی کشته شد وسراورا برای مأمون درخراسان فرستادند. همچنین لشکر دیگر امین را که بریاست عبدالرحمن به‌جبله ازطرف بغداد آمده بود درقرب همدان مغلوب و منکوب نمود و سال بعد اهواز، واسط و مداین رابگرفت. بغداد پایتخت خلافت بنی عباس درسال ۱۹۸ بدست طاهر افتاد وامین کشته شد وخلافت مأمون مسلم گردید.

مأمون بپاس خدمات طاهر یا برای اینکه اورا ازبغداد خارج سازد حکمرانی خراسان رابه‌اومحول ساخت ودرسنهٔ ۲۰۵ هجری طاهر عازم آن حدود شد. دوسال بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای اینکه مأمون رادعا کند گفت:

اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولیائك واکفنامؤنة من بغی علینا..الخ

درهمان حال مطلب رابه‌خلیفه نگاشتند وقصد عزل اورانمودند ولی بزودی طاهر بجهان دیگر شتافت ویابقولی بدست نماینده مأمون بقتل رسید.

طلحه و عبدالله

پس ازطاهر امارت خراسان به **طلحة بن طاهر** واگذارشد وهفت سال حکمرانی کرد. درموقع فوت طلحه برادراو **عبدالله بن طاهر** دردینورمشغول جمع آوری لشکر برعلیه

بابك بود وخوارج وقت راغنیمت‌شمرده دراطراف‌نیشابور ریخته عده‌ای‌را کشتند. چون این اخبار به مأمون رسید عبدالله‌بن طاهررا مأمورآن حدود ساخت. عبدالله نه‌فقط درخراسان بلکه درطبرستان وری و کرمان نفوذ تام داشت.

طاهر ومحمد

درسال ۲۳۰ عبدالله بدرود حیات گفت و**طاهر بن عبدالله** بجای اونشست. پس ازاودرسال ۲۴۸ **محمدبن طاهر** از جانب مستعین حکمران آنحدود گشت. پیدایش علویان درطبرستان نفوذآنانرا درآن حدود ازبین برد ودرآخرسنهٔ ۲۵۹ **یعقوب‌بن لیث** وارد نیشابور گردیده محمدبن طاهررادستگیروباکلیهٔ اهل بیتش به‌سیستان فرستاد ودولت طاهریان منقرض شد.

۲- بنی دلف

ابودلف

ابودلف عجلی از طرفداران امین خلیفهٔ عباسی بوده و با علی‌بن عیسی بجنگ طاهر ذوالیمینین‌آمد. پس از کشته شدن علی‌بن عیسی، ابودلف به‌همدان رفت و طاهراز در دوستی داخل شده اورا به‌بیعت بامأمون تشویق کرد. ابودلف گفت من بادیگری بیعت کرده‌ام وفسخ‌آن جایز ندانم ولی هر گاه مایل باشی از این به‌بعد طرفداری از هیچیك از فریقین نخواهم کرد. طاهر قبول نمود وابودلف در کرج اقامت گزید. چون مأمون به‌ری‌آمد اوراطلبید ودرحق وی احسان واکرام نمود. ابتداء نفوذ بنی دلف در حدود همدان و کرج ازسنهٔ ۲۱۰هجری است. فوت ابودلف درسنهٔ ۲۲۵واقع شد.

عبدالعزیز

پس ازابودلف‌پسرش‌عبدالعزیزجای وی‌بگرفت. این امیر ازلشکر **«مفلح»** که ازطرف بغدادآمده‌بود شکست خورد وخانواده‌اش اسیر گردید. پسراوموسوم به«دلف» درسال۲۶۵ بدست **قاسم‌بن‌مهاة** دراصفهان کشته‌شد. اتباع اوقاسم را کشتندواحمدبن عبدالعزیزرابریاست برداشتند درسنهٔ ۲۷۹ معتضد خلیفهٔ عباسی احمد رامأمورجنگ با **رافع‌بن هرثمه** کرد و

احمد اوراشکست دادومجبورش ساخت حدود ری راترك گفته بگر گان بروداحمد درسنهٔ ۲۸۰وفات نمود. پسران اوعمرو وبکر با رافع بجنگیدند ولی ازاوبسختی شکست خوردند. رافع صلاح خود درآن دید که باعمروبن عبدالعزیز ازدرصلح درآید و عمرولیث هم چون رافع را ازبین برد حکومت اصفهان را بهعمروبن عبدالعزیزتفویض کرد. عمروآخرین امیربنی‌دلف است.

۳ ـ علویان

حسن‌بن زید مستعین خلیفهٔ عباسی درمقابل خدمات محمدبن عبدالله‌بن طاهر بعضی ازنواحی طبرستان را که ازآنجمله است کلار وچالوس باو واگذار کرد. دراطراف آنحدود اراضی بودموات که اهالی ازاشجار آن استفاده میکردندو گلهٔ خود رادرآن بچرا وامی‌داشتند. چون نمایندهٔ عبدالله خواست آن اراضی رادرتصرف خود درآورد دونفرازمتنفذین محمد وجعفرپسران رستم بمخالفت برخاستند و نمایندهٔ عبدالله مجبور گردید از حکمران طبرستان سلیمان‌بن عبدالله استمداد کند. اهالی طبرستان ودیلم ازسلیمان رضایت نداشتند زیرایکی ازمقربین او«محمدبن اوس بلخی» واولادش دست ستم دراز کرده انواع ظلم وجوربااهالی روامی‌داشتند. درهمان‌اوقات طبرستان و گرگان صحنهٔ‌تبلیغات زیدیه بود. درسنهٔ ۲۵۰دیلمیان وطبرستانیهامتفق گشته توسط **محمدبن ابراهیم** یکی از داعیان مذهب زیدیه **حسن‌بن زید** را که در ری بسر می‌برد بسوی خود خوانده[1] وکلیهٔ اهالی دیلم وچالوس ورویان بااو همدست گردیدند دراندك مدتی آمل وساری در دست اتباع حسن افتاد و سلیمان حاکم طبرستان بگرگان فرار کرد. سپس حسن ری راجزء متصرفات خود نمود وسلسلهٔ علویان طبرستان را تشکیل داد.

۱ـ نسب حسن ازاین قراراست: حسن‌بن زیدبن محمدبن اسمعیل‌بن زیدبن‌الحسن‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام.

درسنهٔ ۲۵۷ حسن بر گرگان مستولی شد ولشکر محمدبن طاهر راشکست فاحش داد. حسن شخصی بود کریم ، عادل ، متدین وخداترس. درسنهٔ ۲۷۰ بدرود حیات گفت .

محمدبن زید

پس از حسن برادرش محمدبن زید جای وی بگرفت واوهم مردی بودفاضل وادیب . محمدطمع در خراسان نمودولی‌در جنگ بالشکر **اسمعیل‌بن احمد سامانی** زخم‌کاری‌برداشت و پس از چند روز بدیار دیگر شتافت (۲۸۷) و امور آن حدود در دست عمال سامانیان افتاد .

حسن‌بن علی

در زمان‌امارت احمدبن اسمعیل‌سامانی یکی‌ازعلویان‌موسوم به **حسن‌بن علی الاطروش** [1] وملقب بناصر در دیلم دعوت می‌نمود و جمعی از دیلمیان را بکیش اسلام ومذهب زیدیه درآورد. چون امرش درآنحدود قوت یافت برطبرستان حمله‌آورد وآن دیار را از دست عامل سامانیان مستخلص‌ساخت (۳۰۱) اطروش‌مردی بود فاضل ،لطیفه گو و شاعر.

پسر حسن‌بن‌علی موسوم به حسین از لشکر نصربن احمد شکست‌خورد و همچنین یکی از سرداران بزرگ علویان **لیلی‌بن نعمان دیلمی** که ازطرف مبلغ وداعی مشهور زیدبن حسن‌بن قاسم در گرگان بسرمی‌برد در جنگ با سامانیان کشته شد وقدرت ونفوذ سرداران دیلمی وآل‌زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد.

---

۱ ـ نسب الاطروش از اینقرار است : حسن‌بن علی‌بن حسن‌بن عمربن علی‌بن حسین‌بن‌علی بن ابیطالب علیه السلام .

فصل چهارم

صفاریان

یعقوب بن لیث

مؤسس سلسلهٔ صفاریان یعقوب بن لیث است که مدتی با برادرانش **عمرو** و **علی** و **طاهر** درسیستان برویگری اشتغال داشتند و بهمین جهت این سلسله مشهور بصفاریان گردید. یعقوب مردی بود باهمت وجوانمرد و ازعنفوان شباب خیالات بلند درسرداشت و بشغل رویگری تن درنمیداد.

یعقوب در خدمت **صالح نامی**[1] که بقیال خوارج اشتغال داشت در آمد و صالح در حدود سنهٔ ۲۳۸ برسیستان استیلا یافت. یعقوب بقدری لیاقت و کفایت بخرج داد که صالح اورا نمایندهٔ خویش کرد. پس ازصالح شخصی موسوم به **درهم** جای او را گرفت و یعقوب همچنان در خدمت اوباقی ماند تا اینکه حکمران خراسان درهم را گرفت و به بغداد فرستاد. یعقوب جای درهم نشست و قدرت زیادی بهمرسانیده سیستان را درقبضهٔ اقتدار خویش درآورد[2] وازآنجا قصدهرات کرده و **محمد بن اوس** عامل طاهریان را درهرات شکست داده وآن شهررا فتح نمود. این وقایع درسال ۲۵۳ درزمان خلافت **معتز** رخ داد. دوسال بعدیعقوب عزم تسخیر کرمان نمود و از طرف دیگرعلی بن حسین بن شبل حکمران فارس طمع درکرمان کرد. معتز برای اینکه یکی ازاین دونفر (یعقوب بن لیث یاعلی بن حسین) را ازبین ببرد فرمان حکومت کرمان را برای هردو صادر کرد- طوق نامی ازجانب علی بن حسین پیشدستی کرده وارد کرمان شدولی درآخریعقوب براو فائق آمد و کرمانرا بتصرف خود درآورد. ازآنجا دلاور سیستان بجانب

---

۱ - بعضی برآنندکه یعقوب قبل ازاینکه در خدمت صالح درآید برویگری مشغول و بزهد و تقوی معروف بوده وجمعی گویند براهزنی ودزدی اشتغال داشته است!

۲ - راجع به نشستن یعقوب در مقام درهم روایات دیگر نقل شده منجمله اینکه درهم لیاقت اداره کردن لشکر خود را نداشت و اصحاب او چون ضعف اورا بدیدند یعقوبرا امیر خود کردند. همچنین روایت شده است که درهم خواست یعقوبرا بکشد ولی اوپیشدستی کرده خود را از هلاکت نجات داده به جای درهم نشست.

شیراز شتافت وعلی‌بن حسین در تنگنای صعب‌العبور پناهنده گشت . در این‌واقعه یعقوب کمال رشادت را نشان‌داده واز نهری که نزدیك آن تنگه بود بسختی‌عبور کرده خصم خـود را اسیر ساخت و بعد بشیراز رفته‌آن شهر را بگرفت ، سپس هدایائی برای خلیفه فرستاد وظاهراً اطاعت کرد .

در سال ۲۵۷ **موفق** برادر معتمد خلیفهٔ عباسی امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان و سند را رسماً به یعقوب مفوض کرد و در تعقیب‌آن یعقوب کابل و بست‌را بگرفت. سپس عزم تسخیر نیشابور دارالملك طاهریان را نمود ودر سنهٔ ۲۵۹ آن شهررا تحت تصرف خود درآورده بامارت طاهریان خاتمه داد .

یکی از مخالفین یعقوب موسوم به **عبدالله سجزی** که از بیم اوبه‌نیشابور فرار کرده بود ، همینکه یعقوب‌آن شهر را فتح کرد عبدالله بطبرستان رفته و به حسن‌بن زید علوی پناهنده گشت . یعقوب اورا ازحسن بخواست و چون مسئول او را اجابت نکرد دلاور سیستان بدانطرف شتافت و حسن را شکست داده داخل در ساری وآمل گردید .

حسن متواری‌بودتا اینکه‌یعقوب مراجعت کرد. دراین سفرخسارات‌هنگفتی به یعقوب واردآمد. عبدالله سجزی‌بری پناهنده گشت ولی یعقوب‌اورا ازحکمران آنحدود بطلبید وبکشت (۲۶۰).

سال بعد یعقوب بطرف فارس رفت و لشکر محمدبن و اصل راشکست داده غنائم بسیاری بدست‌آورد .

معتمد خلیفه از نفوذوقدرت یعقوب اندیشناك گشت . بنابراین حـاجیان خراسان، ری، طبرستان و گرگان را گـرد آورده و یعقوب را لعن کرده بآنان اطلاع داد که امارت یعقوب درخراسان بامر او نبوده واسیر ساختن محمدبن‌طاهر خود سرانه‌است . چون این اخبار به یعقوب رسید عزم محاربه باخلیفه رانمود و از فارس به اهوازآمد معتمدخواست یعقوب را ازاین‌خیال منصرف سازد بنابراین تجار را حاضر ساخته واگذاری امارت‌خراسان ، طبرستان ، گرگان ، ری‌وفارس را به یعقوب اعلام داشت یعقوب کـه اساساً اعتقادی بخلیفه‌نداشت از خیال خود

منصرف نگردید وعازم بغداد شد . معتمد بـرادر خود موفق را در مقابل یعقوب فرستاد . چون جنگ در گرفت میسرهٔ لشکر یعقوب بـر میمنهٔ سپاه موفق تاخته آنرا منهزم ساخت . موفق درآخر برای تحریك حس مذهبی لشکرخود وایجاد نفاق بین سپاهیان یعقوب سرخود را برهنه ساخت و فریاد کرد « من غلام هاشمی هستم » و برخصم حمله‌آورد و جنگ سختی در گرفت . بسیاری از اتباع یعقوب جنگ با خلیفهٔ مسلمین را مکروه دانسته بلشکرخصم پیوستند . بالنتیجه‌شکست بریعقوب واردآمد و بخوزستان مراجعت کرد (۲۶۲هـ). با همهٔ این‌احوال یعقوب دست ازمقصود بر نداشت ودرجمع آوری لشکر میکوشیدتا اینکه درسنهٔ ۲۶۵مبتلا بمرض قولنج‌شد. دز همان اوقات قاصدی ازطرف‌خلیفه نزد اوآمده ویرا استمالت داد و حکمرانی فارس را باو محول ساخت . یعقوب یك‌قبضه شمشیر وقدری نان و پیاز طلبیده بقاصد گفت : بخلیفه بگو : هر گاه دراثر این مرض از دنیارفتم‌هم او ازدست من خلاص خواهد شد وهم من ازاو،وا گرزنده ماندم بین‌من و او این شمشیر حکمفرماست . اگرفاتح شدم انتقام خود را خواهم کشید و اگرشکست خوردم باین نان‌وپیاز اکتفا خواهم کرد. قضا را طولی‌نکشید که یعقوب‌در گندی شاپور بدرود حیات گفت (۲۶۵)

یعقوب مردی بود دلیر ، عاقل ، مدبر ، پرحوصله ومتین ، بقدری درامور ثابت قدم بود که حسن بن‌زید او را سندان مینامید . ظن قوی میرود که یعقوب مذهب تشیع داشته و در مجالس المؤمنین در زمرهٔ صاحبان این عقیده نامبرده شده‌است .

عمرولیث

چون یعقوب بدار دیگرشتافت برادرش عمرولیث جای‌اورا بگرفت وصلاح درآن دانست که نسبت بخلیفه اظهار اطاعت کند. برادر خلیفه‌موفق امارت خراسان، فارس، اصفهان ، سیستان، سندو کرمان راباومحول کرد. از وقایع ایام‌عمرو یکی‌مخالفت‌برادر اوعلی‌ودیگرطغیان‌رافع بن‌هرثمه است .

عمرو رفع فتنهٔ برادر بنمود ورافع را مغلوب ساخت‌ولی درسنهٔ۲۷۱معتمد

دستورداد تاعمرورا بالای منابرلعن کنند واورا معزول ساخت . امور خراسان را بمحمدبن طاهر محول نمود واوهم ازجانب خویش رافع‌بن هرثمه رامعین کرد. عمرو، فارس را ازعامل خلیفه بگرفت وپسرخود محمدرابا لشکری کثیربجانب بغـداد فرستاد ولی محمد از بین راه برگشت و نـزدیك سیستان بمرد ، عمرو لشکر خلیفه را در فـارس شکست فـاحشی داد و چهـار هزار اسیر بگرفت و بخوزستان رفت .

چون نوبت خلافت معتضد رسید رافع بن هرثمه بـا او مخالفت آغاز کرد بنابراین معتضد حکمرانی خراسان را به‌عمرولیث واگذاشت واوهم پس از کشته شدن رافع سراورابرای خلیفه فرستادوحکمرانی ماوراءالنهررا طلبید وهم برای این مقصود عزم جنگ بااسمعیل‌بن احمد سامانی رانمود . درابتدا لشکراو کاری ازپیش نبرد وازطرفی هم خلیفه باطناً ازقدرت عمرو اندیشناك بود و سامانیان را تقویت میکردبنابراین عمروشخصاًعازم ماوراءالنهر گردیدوهرچه‌اسمعیل خواست اوراازاین اقدام منصرف کند سودی‌نبخشید . نزدیك بلخ جنگی‌رخ داد که درآن فتح نصیب لشکر سامانیان گردید وعمرواسیرشد (۲۸۷ﻫ) بروایتی اسمعیل عمرو را به‌بغداد فرستاد ودرسنهٔ ۲۸۹ درآغاز خلافت مکتفی کشته شد . در تعقیب این قضایا خراسان بدست سامانیان افتاد .

آفتاب اقبال صفاریان پس ازعمروروبافول نهاد واقدامات طاهربن محمد-بن عمرو فایده نبخشید و در سنهٔ ۲۹۸ احمدبن اسمعیل بر سیستان استیلا یافت و معدل بن علی‌بن لیث رابه‌بغداد فرستاد . باهمهٔ‌این احوال خانوادهٔ صفاریان بکلی ازبین نرفت واغلب حکمرانی‌سیستان راداشته‌اند . مشهورترین آنهاخلف‌بن احمد پسربانو دخترعمرولیث صفاری است دیگرطاهربن خلف‌بن احمد است .

احمد خجستانی

احمدبن عبدالله خجستانی ازاصحاب محمدبن طاهربوده‌و چون یعقوب نیشاپوررا فتح کرد احمد درخدمت اودرآمد وطولی نکشید که علم‌مخالفت‌برافراشت.احمد درسنهٔ۲۶۱ دربستام کشتار زیادی نمود . **عزیزبن سری** عامل یعقوب درنیشاپور ازبیم اوفرار

اختیار کرد وآن شهر بدست آن یاغی افتاد . درهمان اوقات بنی شر کب هرات را فتح نمودند ولی یکی از سرداران این خانواده خیانت کرده و موجب شد که هرات بدست خجستانی افتـاد . طلحة بن شر کب با جماعتی به‌نیشاپور رفتند و خطبه بنام حسین‌بن طاهر خواندند. خجستانی برادرخودعباس را درمقابل‌طلحه فرستاد. عباس‌شکست خورد و کشته‌شد ولی‌درآخراحمد برآن شهرمستولی گردید وحسن‌بن‌زیدحکمران گرگان‌را که باطلحه مساعدت نموده‌بود شکست داد(۲۶۵) همچنین باعمرولیث بجنگید وچون اهالی‌نیشاپورمایل به‌عمروبودندبرای مشغول ساختن‌آنها بین ایشان نفاق مذهبی‌انداخت . سپس عمرورا درهرات محاصره کرد ولی‌کاری‌ازپیش نبرد وبجانب سیستان‌رفت ولی درانجام بمقصودخودنائل نگردید. خلاصه احمد مدتی در نواحی خراسان فتنه برپا کرده بالشکرعمرو و طلحة‌بن شر کب وطرفداران‌احمدبن محمدبن طاهر که درآن‌اوقات درخوارزم اقامت‌داشت مشغول کارزار گردید گاه فتح میکرد وزمانی مغلوب میشد تا اینکه درسنهٔ ۲۶۸ بدست دونفر ازغلامان کشته شد .

رافع‌بن هرثمه

رافع درابتدا ازاتباع طاهربن عبدالله‌بن طاهربوده وچون یعقوب بر نیشاپور مستولی شد و طاهریه را منقرض نمود رافع خدمت اوراقبول کرد ، ولی قیافهٔ اویعقوب راخوش نیامد وبه‌وی اجازه داد تاهر کجا که میخواهد برود . هنگام فتنهٔاحمد خجستانی رافع خدمت اوراقبول کرد و رئیس لشکراوشد وپس ازخجستانی اصحاب اورافع رابریاست انتخاب کردند .

درسنهٔ ۲۷۱ که حکمرانی خراسان ازطرف خلیفه بمحمدبن طاهر مفوض گردید اینشخص از طرف خود رافع‌بن هرثمه را معین کرد . سه‌سال بعد رافع محمدبن‌زید راشکست داده بر گرگان استیلایافت وازآنجا بطبرستان ودیلم رفت وتاحدود قزوین بشتافت . چون معتضد خلیفه گردید برافع امر نمود که قری سلطانی‌حدود ری راتخلیه‌نماید. رافع ازقبول این‌امرسرباز زد وخلیفه حکمرانی خراسان را به‌عمرولیث واگذاشت. رافع با بنی‌دلف بجنگید ولی از بیم عمر

و صلاح در آن دانست که با آنها وهمچنین با محمدبن زید صلح نماید و بجنگ عمروشتابد در سال ۲۸۳ جنگی بین عمرو ورافع رخ داد که منجر بشکست رافع گردید وقصد هرات کرد . عمرو راه اورا بگرفت در آخر رافع ازبیراهه بطرف نیشابور آمد وآن شهررا تصرف نمود . عمرو اورا محاصره کرد وشکست داد . اصحاب رافع بتدریج ازاطراف اوپراکنده شدند ورافع راه خوارزم گرفت . ابوسعید خوارزمشاه رافع را کشت و سرش رانزد عمرولیث فرستاد و او هم آن سر را ببغداد ارسال داشت (۲۸۳) .

فصل پنجم

سامانیان

سامانیان نسب خود را به بهرام چوبین میرسانند وعالم معروف، ابوریحان بیرونی وجمعی ازمورخین این مطلب را تأیید کرده‌اند. یکی‌از نیاگان سامانیان که **سامان** نام داشته در قرن دوم هجری در زمانیکه **اسد بن عبدالله** حکمرانی خراسان را داشت بکیش‌اسلام در آمد وپسر خود را بنام حکمران خراسان اسد نامید.درزمانی که مأمون درخراسان اقامت داشت اولاداسدبن سامان (نوح،احمد، یحیی والیاس) را مقرب داشت . پس ازمـراجعت مأمون به بغداد غسان بن‌عباد عامل‌خلیفه درخراسان درسال ۲۰٤ حکمرانی سمرقند رابنوح، فرغانه رابه‌احمد، هرات را به الیاس وچاچ رابه یحیی واگذاشت. بعد ازغسان ، طاهربن حسین‌آن نواحی را دردست‌اولاد سامان باقی گذاشت. چون نوح بن‌اسد بمرد طاهربن‌عبدالله قلمرو حکومت اورا به یحیی واحمد دادوپس ازالیاس هرات به پسرش محمدبن الیاس تفویض گردید .

احمد امیری بودخوش اخلاق ونیکوسیرت ، هفت‌اولاد ذکور داشت: نصر، یعقوب ، یحیی ، اسد ، اسمعیل ، اسحق وحمید . چون احمد بمرد نصرجای‌اورا در سمرقند گرفت .

اسمعیل بن احمد

نصر برادرخود اسمعیل را ازجانب خویش حکمران بخارا نمود چه‌بواسطهٔ تسلط یعقوب بن لیث برخراسان‌وبیکفایتی حکمرانان بخارا بیم آن میرفت کـه یعقوب بر بخارا و ماوراء النهرمستولی گردد بنابراین نصر برادر باکفایت خود را بدانحدودفرستاد و اسمعیل بارافع‌بن هرثمه که در آن اوقات در خراسان نفوذی داشت عقد مودت

بست ــ سخن‌چینان خاطر نصر را ازاسمعیل مکدر ساختند و نزدیك بود آتش جنگ دو برادر مشتعل گردد ولی کار بصلح انجامید و مدتی این صلح باقی بود تا اینکه مجدداً خاطرها از یکدیگر مکدر شد ومنجر بجنگ گردید در سال ۲۷۵ اسمعیل نصر را شکست داد ولی چون اورا نزد برادر آوردند اسمعیل دست وی را بوسید و درحق او کمال محبت را نموده مجدداً اورا بسمرقند فرستاد وخودرا نمایندهٔ نصردربخارا دانست . چون نصردر ۲۷۹ وفات کرد ، امور ماوراءالنهر بدست اسمعیل افتاد و پس ازشکست و اسارت عمرولیث صفاری (۲۸۷ھ) خراسان نصیب وی گشت . همچنین پس ازفوت محمدبن‌زید علوی که‌طمع درخراسان نموده بودقدرت‌اسمعیل تا حدود گرگان و طبرستان رسید. گذشته از این فتوحات اسمعیل باطوایف ترك جنگیده و بکرات آنها رامغلوب نموده مانع ازپیشرفت آنان بطرف ایران شده است . پایتخت خودرا بخارا قرارداد، اسمعیل امیری بودخیر ونیك فطرت ، اهل علم را محترم میداشته و نسبت به‌آنان توجه خاصی مبذول میداشت. فاضل‌معروف ابوالفضل بلعمی وزیراو بود. این امیردر سنهٔ ۲۹۵ جهان فانی رابدرود گفت.[۱]

احمدبن اسمعیل

پس از اسمعیل پسرش احمد جای وی را بگرفت و درسنهٔ ۲۹۸ هجری «بست» و «سیستان» را فتح کرد و در سال ۳۰۱ بدست چند نفراز غلامان خود درشکارگاه کشته شدو بهمین سبب او را شهید نامند .

نصر بن احمد

پس ازاحمد پسرش نصراول که در آن هنگام هشت‌سال‌داشت پادشاه شد وسی سال و کسری سلطنت کرد . در زمان او در اطراف بلاد سامانیان هرج ومرج وشورش شد واز هرطرف آوازی بلند گردید . از جمله کسانیکه بمخالفت برخاستند یکی اسحق بن‌احمد عم اوست که در سمرقند حکمرانی داشت ، دیگر لیلی‌بن نعمان رئیس علویهای طبرستان و احمدبن‌سهل (یکی ازسرداران بزرگ سامانیان) و یحیی ومنصور و ابراهیم (برادران‌او) ومرداویج و وشمگیر پسران زیار میباشند . اهالی سیستان

---

۱ ـ در همان اوقات حسن‌بن علی‌الاطروش طبرستان را استیلا نمود .

هم از اطاعت نصر سرباز پیچیدند . نصر با مساعدت وزرای دانشمند خود کلیهٔ این فتنه‌ها را فرونشاند ومعروف به امیر سعید گردید . نصرامیری بود ، کریم، عادل عاقل - دربار اومجمع فضلا ودانشمندان شد . علما ودانشمندان را محترم‌میداشته ونهایت فرهنگ دوست بوده‌است . وفاتش درسنهٔ ۳۳۱ رخداد.

نوح‌بن نصر

از وقایع‌مهمی که در زمان این‌امیررخ دادمخالفت‌ابوعلی‌بن محتاج فرمانده لشکر اوست که مرو وبخارا را درسنهٔ ۳۳۵ فتح کرد و با ابراهیم‌بن احمد عم نوح بیعت نمود . سپس بین او وابراهیم تیره گشت و بامحمدبن نصر برادر نوح دست‌بیعت داد . درآخر ابراهیم ومحمد نزدنوح رفته عذر مافاترا خواستند . نوح هردورا نابینا ساخت و به بخارا مراجعت کرد وقصد جنگ باابوعلی داشت ولی در آخر کار بصلح کشید وحتی در سنهٔ ۳۴۰ اورا فرمانده سپاه خراسان کرد . نوح بـا وشمگیر پسر زیار مساعدت نمود وقصد دیلمیان کرد . لشکر کشی سامانیان بری و اصفهان بنتیجهٔ قطعی نرسید وآنحدود دردست آل‌بویه باقی‌ماند. درسنهٔ ۳۴۲ نوح از ابوعلی‌مجدداً مکدر شد وعلت‌آن بود که ابوعلی از عهدهٔ فتح ری برنیامده بارکن‌الدوله صلح نمود . ابوعلی چارهٔ جزاین ندید که پناه بر کن‌الدولهٔ دیلمی برده و بانفوذی که آل‌بویه در دربارخلافت داشتند درخواست حکمرانی خراسان را کند . ابوعلی‌به نیشابور بر گشت و خطبه بنام مطیع‌الله خلیفهٔ عباسی‌خواند . درهمان احوال‌یعنی در سنهٔ ۳۴۳ امیر نوح‌بن نصر که معروف به « امیر حمید » است دارفانی رابدرود گفت .

عبدالملک‌بن نوح

عبدالملک چون برجای پـدر نشست ابوعلی را از خراسان خارج کرد ولشکر کثیری برای‌تصرف ری واصفهان گسیل داشت خراسانیان داخل اصفهان گردیدند ولی‌کاری از پیش نرفت ومجدداً آن شهر بدست رکن‌الدوله افتاد . درسنهٔ ۳۵۰ عبدالملک درموقع گوی‌بازی از اسب بیفتاد ورحلت کرد .

منصوربن نوح

پس ازعبدالملک برادرش‌منصوربن نوح امیر ماوراءالنهر و خراسان شد و بارکن‌الدوله و عضدالدوله درسنهٔ ۳۶۲ صلح نمود. در زمان این امیرالبتکین که ریاست لشکر را داشت واز انتخاب منصوربسلطنت راضی نبودبغزنه‌رفت ودرافغانستان اقتداری‌بهمرسانید وامیر سامانی نتوانست اورا مطیع‌خود سازد . منصور درسنهٔ ۳۶۶ وفات نمود.

نوح‌بن منصور

پس ازمنصور پسر اونوح بجای وی‌نشست وبه تحریك‌وزیر دانشمند خود ابوالحسین عتبی ، ابـوالحسن سیمجور را از ریاست لشکر خراسان عزل کرد و حسام الدوله ابوالعباس تاش را برجای وی گماشت. عتبی باین اکتفا نکرد و درموقعیکه سیمجور بدفع غائلهٔ‌خلف‌بن‌احمد درسیستان می‌پرداخت خلفرا واداشت که قلعهٔ خودرا بتصرف سردار دیگر سامانی درآورد وخود بقلعهٔ دیگر رود . این اقـدام موجب شد که ابوالحسن سیمجور بافائق حـاجب نوح همدست گردیده وعتبی را بقتل رسانده اطراف نیشابور را درقبضهٔ اختیارخویش درآوردند . درآخرسرداران لشکر، نوح رامجبورساختند که بهریك ازآنها قطعاتی راواگذارد . نفاق سرداران‌بایکدیگر، عزل ونصب‌آنها که شرحش ازحدود این تألیف خارج است دولت سامانی راضعیف نمود. ابوالعباس تاش نزد فخرالدولهٔ دیلمی‌برفت وابوعلی سیمجورپسرابوالحسن که بعد ازپدرحکومت هرات وقهستان راداشت بادیگرسردارال باعث گشتند که بغراخان ترك حکمران کاشغر وماوراء آن بربخارا پایتخت سامانیان استیلایافت (۳۸۳ه) وچون بغراخان بزودی درگذشت نوح به‌بخارا مراجعت کرد . ابوعلی وفائق قصد عزل نوح وتسخیربخارا را کردند امیرسامانی مجبورشد ازسبکتکین و پسرش محمود استمداد نمـاید وبکمك آنها توانست سلطنت خود را ادامه دهد[۱] نوح‌بن منصور درسنهٔ ۳۸۷ دارفانی راوداع نمود .

۱ـ نوح سبکتکین راناصرالدین ومحمود راسیف‌الدوله ملقب نمود .

منصور بن نوح

پس از نوح ضعف دولت سامانی بیش از پیش گردید و پسرش منصور جای وی را بگرفت . فایق و یکتوزون (رئیس لشکر خراسان) در سنهٔ ۳۸۹ این امیر را بگرفتند و نابینا ساختند .

عبدالملك بن نوح

چون سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا ساختند برادر او عبدالملك را بر تخت نشاندند. درزمان او خراسان بدست محمود سبکتکین فتح شد و ایلك ترك وارد بخارا گردید وماوراءالنهر بدست او افتاده سلسلهٔ سامانیان منقرض شد (۳۸۹) اغلب حکمفرمایان این سلسله عادل، نیك سیرت و فرهنگ دوست بوده اند خدمت این سلسله بعلم و ادب و مخصوصاً دراحیای زبان فارسی درجای خود ذکر خواهد شد .

فصل ششم

آل زیار و آل بویه

۱ - آل زیار

مرداویج مرداویچ پسر زیار از دلاوران گیلان است ، درابتداء امر رئیس لشکراسفاربن شیروین گشت . اسفارخود را درظاهر عامل نصربن احمد سامانی‌میدانست ولی درباطن خیال خودسری داشته بامساعدت مرداویچ طبرستان را فتح نمود سپس باحسن‌بن قـاسم علوی که ری ، زنجان ، قزوین ، قم وابهر راتحت اقتدارخویش درآورده بود جنگیده اورامغلوب کردند. بدرفتاری اسفارنسبت بااهالی بلاد موجب شد که مرداویج باسپاهیان واصحاب او ساخته ویرا بقتل رسانیدند (۳۱۶). چون مرداویج ازاینعمل فارغ گشت بتصرف بلاد کوشید ودر اندك مدتی قزوین ، طبرستان ، همدان ، کنگور ، دینور ، یزد ، قم ، کاشان ، گلپایگان ، اصفهان واهواز را گرفت ولشکر «مقتدر» خلیفهٔ عباسی را شکست داده سلسلهٔ آل زیار که اولین سلسلهٔ ایرانی است در مغرب متصرفات سامانیان تشکیل یافت . مرداویچ بلشکریان خود خاصه بدیلمیان نهایت احسان میکرد وازبذل مال دریغ نمی‌نمود ، ایران دوست وبلند همت بود .

خیال تجدید عظمت ایران ومنقرض ساختن خلافت بنی عباس راداشت در نظر گرفت که هر گاه بین‌النهرین رافتح کند مداین راآباد و کاخ‌های کسری را ازنو بسازد وشاهنشاه گردد . درتعقیب همین خیالات مانند ساسانیان برای خود تاج مرصع ساخت وبرروی تخت طلا می نشست صحبت کردن بااومیسر نمیگردید مگر بوسیلهٔ حاجبان مخصوص،همچنین بزرگان لشکراوبرتخت سیمین جلوس میکردند .

مرداویج بخود مغرور بود ودر بعضی ازمواقع خشونت بخرج میداد. دراواخر ایام خویش نسبت به‌ترکانیکه درلشکراو بودند بدبین گشته وبسختی رفتارمیکرد درآخرترکان اورا درحمام اصفهان بکشتند (۳۲۳هـ).

وشمگیر

پس از کشته شدن مرداویج دیلمیانیکه درلشکر اوبودند به‌وشمگیر برادرمرداویج پیوستند. وشمگیردودشمن قوی داشت: سامانیان وآل بویه. علی‌بن محتاج فرمانده لشکرخراسان ازطرف نصربن احمد،وشمگیررا در گرگان،ری وطبرستان شکست فاحشی داد بقسمی که مجبور گردید اظهاراطاعت کند همچنین، رکن‌الدولهٔ دیلمی درابتدا اصفهان راازوشمگیر بامساعدت نوح‌بن‌نصر، گرگان راازحسن فیروزان که درآنحدود استیلا یافته‌بود باز ستد ولی در سنهٔ ۳۳۶ رکن‌الدوله مجدداً طبرستان و گرگان را فتح کرد و وشمگیرچاره جزآن ندید که بدربارسامانیان پناهنده شود. پس ازمدتی وشمگیر در گرگان وطبرستان قدرتی بهمرسانید بازهم رکن‌الدوله اورا آسوده نگذاشت و درآخرمنصوربن نوح سامانی لشکر کثیری ازخراسان برای جنگ بارکن‌الدوله بفرستاد و اختیار سپاه را در کف وشمگیر نهاد سرداران لشکررا امر به‌اطاعت او کرد. ولی طولی نکشید که وشمگیر بدیار دیگرشتافت (۳۵٦).

بیستون

پس ازوشمگیرپسرش بیستون‌یا(بهستون)ملقب‌بظهیرالدوله بارکن‌الدوله ازدرصلح درآمد ومورد احسان اوواقع گشت ودرسنهٔ ۳٦٦ بیستون بدرود حیات گفت.

قابوس بن وشمگیر

بعد ازبیستون برادراو شمس‌المعالی قابوس بر گرگان و طبرستان استیلا یافت وفرزند بیستون را مانند اولاد خود تربیت کرد. مؤیدالدولهٔ‌دیلمی‌ازطرف عضدالدوله گرگان راازقابوس بگرفت وپس ازاوآن دیاربدست فخرالدولهٔ دیلمی افتاد. درسال ۳۸۸ پس‌ازرحلت فخرالدوله،قابوس‌موفق گردید گرگان وطبرستان وسایر بلادآنحدود را بتصرف خـویش در آورد و لشکر مجدالدوله پسر فخرالدوله بکرات از او شکست خورد.

قابوس امیری بود دانشمند ، ادیب و جوانمرد ، درعلم نجوم دست داشته و رسائلی در علم وادب ازخود بیادگار گذاشته است با این اخلاق حمیده و مراتب دانش قابوس در سیاست شدید بوده و باندك جرمی مجازات سخت میکرده از این سبب‌امراء بروی‌بشوریدند وپسرش راموسوم به‌منوچهر که بعد ملقب‌بفلك‌المعالی گردید امیر خود خواندند . قابوس در سنهٔ ٤٠٣ وفات کرد .

منوچهر

این امیر بهیچوجه مایل بخلع پدر نبود وتا او اجازه نداد زمام امور را بدست نگرفت . منوچهراطاعت سلطان‌محمود غزنوی را گردن نهاد .

نوشیروان

درزمان نوشیروان پسر منوچهر گرگان وطبرستان دردست سلجوقیان افتاد وآل زیار دست نشاندهٔ آنان شدند.

۲ ـ آل بویه «دیلمیان»

در جنوب بحرخزر در مرتفعات گیلان کنونی ودر مقابل سلسلهٔ‌البرز ناحیهٔ دیلم قدیم است که جایگاه قوم متهوری بوده است . دیلمیان سالها بعد از اسلام بکیش‌باستانی‌خودباقی مانده استقلال سیاسی‌خودرا حفظ کردند . لشکرکشیهای عرب بدیلم نتیجه‌نبخشید وگویند حجاج‌بن یوسف‌نقشهٔ دیلم‌را به بعضی ازرؤسای آنان ارائه داده گفت‌با دانستن اسرارآن دیاردیگرمقاومت دیلمیان سودی‌نخواهد داشت . رؤسای دیلمی نقشه را به بی‌اعتنائی نگـریسته گفتند ای امیر این نقشه ناقص است چه سوارانی که حافظ کوهسارند نشان نمیدهد .

دیلم را که عربها در موقع اقتدار خود بقوه و قهر نتوانستند تسخیر نمایند صحنهٔ تبلیغات علویان گردید ـ مختصری از احوال این طایفه درجای خود ذکر شد واکنون بتاریخ خانوادهٔ دیلمی کـه تأسیس سلسلهٔ مقتدری درمشرق نموده و خلفاء بنی‌عباسی را درآوردند می‌پردازیم .

عمادالدوله و رکن‌الدوله ومعزالدوله

بویه مردی بود متوسط الحال از اهل دیلم[۱] مورخین نسب اورا به پادشاه ساسانی مخصوصاً به بهرام گور میرسانند. در در آن هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند ماکان . لیلی‌بن نعمان ، اسفاربن شیرویه، مردوایج‌بن زیاربتصرف بلادهمت گماشتند علی، حسن و احمد پسران بویه که بعد ملقب بعمادالدوله ورکن‌الدوله ومعزالدوله گردیدند درخدمت «ماکان» درآمدند چون ماکان ازمرداویج شکست خورد وبه نیشابور فرار کرد اولاد بویه باجازهٔ «ماکان» خدمت مرداویج را قبول کردند. مرداویج قدوم آنان‌را گرامی داشت‌وحکمرانی کرج را بعلی(عمادالدوله) واگذار کرد و او را باجمعی از سرداران مأمورآن حدود ساخت ولی بعداز این اقدام پشیمان گشت و باطناً بین‌او وعلی بن بویه روابط تیره گـردید . علی‌نسبت باهالی کرج کمال محبت‌را نمود وقصد تسخیراصفهان کرد وپس از مغلوب‌نمودن ابن یاقوت ، وارد آنشهر شد (۳۲۱ ه) مرداویج برادر خود را بجانب‌او فرستاد. عمادالدوله (علی) اصفهان راترك کرده به‌ارجان‌رفت وآنجا را بدون‌جنگ‌تصاحب نمود . ازآنجا بنوبندگان ، استخر وبیضا شتافت . در ابتداء سنهٔ۳۲۲ جنگی بین عمادالدوله ویاقوت رخ داد . یاقوت بکلی مغلوب و منکوب گردید . دراین‌جنگ حسن (رکن‌الدوله) با اینکه بیش از نوزده سال نداشت کمال رشادت رانمود. عمادالدوله نسبت باسیران نهایت رأفت را نمود وآنان را مختار کرد کـه نزد او بمانند یا اینکه بیاقوت ملحق شوند ، پس ازاین واقعه شیراز بـدست عمادالدوله افتاد وقدرت اوزیاد گشت. درهمان اوقات مراسله‌ای‌به (راضی‌بالله) خلیفهٔ عباسی نگاشته اظهار اطاعت کرد . چون این اخبار بمرداویج رسید سخت متغیر ومتأثر گردید و عزم نمود که بکلی‌عمادالدوله را از بین ببرد. ازاین سبب از ری‌باصفهان آمد ولشکری باهواز فرستاده آنجا را فتح کرد وغرضش از تصرف‌آن شهر این بود که هر گاه عمادالدوله خواسته باشد نزد خلیفه رود راه‌رامسدود نماید. چون عمادالدوله از اقدامات مرداویج مطلع گشت از درصلح درآمد و متعهد شد که از

---

۱ ـ بعضی از مورخین شغل بویه را ماهیگیری نوشته‌اند.

مرداویج اطاعت نموده بنام او خطبه بخواند همچنین برادر خود حسن (رکن‌الدوله) را بعنوان گروگان نزد او فرستاد وبدینطریق بین او وعمادالدوله کار باصلاح خاتمه یافت. طولی نکشید که مرداوبج کشته شد ورکن‌الدوله فرار کرده نزد برادرخود آمد و نفوذ آل‌بویه بیش از پیش گردید.

در سال ۳۲۴ احمد (معزالدوله) کرمان را فتح کرد وسال بعد عمادالدوله را تشویق کردند که قصد عراق عرب کند. برای این‌مقصود در ابتدا برادر خود معزالدوله را باهواز فرستاد وآنحدود را ضمیمهٔ متصرفات خود نمودند. در همان احوال رکن‌الدولهٔ دیلمی اصفهان وبعد ری را ازوشمگیر گرفت. معزالدوله در ۳۳۴ هجری وارد بغداد شد و مستکفی خلیفهٔ عباسی کمال احترام را بجا آورد. احمد را معزالدوله علی راعمادالدوله وحسن را رکن‌الدوله لقب نهاد.

مستکفی ازنفوذمعزالدوله اندیشناك گشت ودرآن احوال **قهرمانه** در دربار خلافت که خانمی بود بانفوذ ترتیب جشنی‌داد که فوق‌العاده بمعزالدوله گران آمد و از همه بدتر آنکه خلیفه امر بتوقیف رئیس شیعیان داد واین اقدام بمعزالدوله که شیعه مذهب بود نهایت تأثیر نمود. بنابراین روزی که خلیفه بارعام داده بود معزالدوله داخل در قصرشده وپس ازادای مراسم ادب روی کرسی نشست وامرداد رسولانی که از خراسان رسیده‌اند داخل گردند. فوراً دودیلمی داخل شده و با مستکفی بفارسی صحبت کرده دست خود را بطرف او دراز کردند. خلیفه بتصور اینکه آنها میخواهند دست بوسی کنند دست خویش را دراز نموده وآن دودیلمی دست خلیفه را گرفته و اورا بر زمین افکنده کشان کشان بطرف در کشیدند. سپس معزالدوله بلند شدوهیاهوی غریبی برپا گردید. حضار بطرف درفرار کرده یکدیگر را لگدمال مینمودند - دیلمیان قهرمانه و دخترش را دستگیر کردند و مستکفی در قصر معزالدوله توقیف شد ودرهمان روز امیر دیلمی، ابوالقاسم‌پسر مقتدر را طلبیده‌ویرا بنام «مطیع‌لله» خلیفه‌ساخت‌وبدین نحوپس از سه‌قرن‌خلافت، خلفاء بنی‌عباس دست نشاندهٔ ایرانیان شدند وبغداد بدست شیعیان افتاد و مراسم عزاداری حضرت حسین علیه‌السلام در دارالخلافه مرسوم گشت.

در سنهٔ ۳۳٦ معزالدوله بصره را گرفت و قدرت آل بویه روز بروز بیشتر میگشت. چنانکه رکن‌الدوله بامساعدت حسن فیروزان طبرستان و گرگان راز دست وشمگیر خارج ساختند و درسال (۳۳۷) معزالدوله موصل را بگرفت.

پیشرفت آل بویه بیشتر دراثر اتحادسه برادر بایکدیگر بوده وتاعمادالدوله حیات داشت رکن‌الدوله ومعزالدوله سر از فرمان او برنمی‌تافتند. عمادالدوله پایتخت خود را درشیراز قرارداد.

در ۳۳۸ عمادالدوله دارفانی را بدرود گفت و مورخین بر آنند که این امیر مردی بود باحلم‌وسیاست وتدبیر و کیاست پس ازاو برادرانش بمساعدت یکدیگر کشور وسیع‌خودرا محافظت کرده‌ودفع‌سپاه سامانیان‌را نمودند. در۳٥٤معزالدوله لشکر بعمان کشید وآنحدود را تحت اطاعت خود درآورد.

عضدالدوله

عمادالدوله دارای فرزند ذکور نبود و چون آخر ایام‌اوفرا رسید پسر رکن‌الدوله موسوم به «**فناخسرو**» را که ملقب بعضدالدوله گشت در نزد خودبطلبید واو را ولیعهد خویش ساخت. بنابراین‌چون عمادالدوله وفات نمود عضدالدوله برجای اونشست. در ۳٥٦ معزالدوله بسرای دیگر شتافت وپسر خود **بختیار** (عزالدوله) را جانشین خویش کرد و باو وصیت نمود ازپسر عم خود عضدالدوله اطاعت کرده درامور مملکت بااو مشورت‌نماید. بختیار برخلاف نصیحت پدر مشغول لهو ولعب گشت. درهمان اوقات ابوالفرج که حکمرانی عمان را داشت آن حدود را بعضدالدوله واگذاشت و در سنهٔ ۳٥۷ این امیر کرمان را ازآل‌الیاس بگرفت.

رفتار جاهلانهٔ عزالدوله (بختیار) باترکان در بغداد موجب قیام رئیس آنان سبکتکین نام گردید و این شخص در غیاب عزالدوله منزل او را محاصره کرده اتباع و اقوامش را دستگیر و بغداد را در تصرف خویش در آورد. عـزالدوله از اهواز بواسط آمد وطولی نکشید که سبکتکین‌دارفانی را ترك گفت و ریاست‌ترکان بغداد با البتکین نام گردید وکاررا برعزالدوله سخت گرفت بقسمی که مجبورشد ازرکن‌الدوله و عضدالدوله کمك بطلبد. عضدالدوله در ۳٦٤ بطرف‌بغدادحرکت

کرده آن شهر را از ترکان گرفت ولی طمع در دارالخلافه نمود وبتدابیر مخصوص عزالدوله را باستفاده واداشت و اورا دستگیر کرد.

چون این خبر برکن الدوله (پدرعضدالدوله وعم بختیار) رسیدخودرا ازسریر برزمین افکند وازاکل وشرب دست کشید وازشدت غم مبتلابمرضی شد که دیگر ازآن خلاصی نیافت. برای گوشمالی پسرخود عزم تسخیر بغداد کرد. عضدالدوله برای جلب رضایت پدر رسولی بدربار اودرری فرستاد وچون رسول شروع باظهار مطلب کرد رکن الدوله دست به نیزه کرده خواست اورابقتل رساند ولی چون غضبش تسکین یافت گفت « بفلان بگوئید آیا لشکرکشی توبه بغداد برای این بود که بابرادرزاده من کمک کنی یااینکه جای اورابگیری ؟ آیا نمیدانی که من بکرات به حسن فیروزان کمك کردم وبامن خویشاوندی نداشت، جان ومال خود رابرای اودرمعرض خطر گذاشتم وهمینکه فاتح شدم مملکتش را باو رد کردم ویك درهم ازاوتقاضاننمودم ، همچنین ابراهیم بن مرزبان رایاوری نمودم واورا به آذربایجان عودت دادم ، وزیرلشکرخود رابکمکش فرستادم وازاو دیناری نگرفتم تانام نیك باقی ماند واساس فتوت ومردانگی متزلزل نشود ، حال توبرای چند درهمی که خرج کردی برمن وبرادرزاده ام منت می نهی وطمع دراملاك اوداری؟» این قبیل اظهارات جوانمردی آل بویه راثابت میکند که نه فقط دلیروباعقیده وجنگجوبودند بلکه فتوت ومردانگی راشعارخود ساختند .

عضدالدوله چون از حال پدر آگاه شد چاره جزاین ندید که بغداد را به عزالدوله واگذار کرده به فارس مراجعت نماید . در ۳۶۶ رکن الدوله وفات کرد[1] وقبل ازفوت پوزش پسر را بپذیرفت واورا جانشین خود کرد و همدان و اطراف آنرابه فخرالدوله (ابوالحسن) واصفهان را به مؤیدالدوله (دوپسر دیگر خود) تفویض نمود وبه آنان نصیحت کرد که پس ازوی ازعضدالدوله اطاعت کنند و ترك هرگونه خلاف ونفاقی نمایند .

۱ــ ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله درسیاست ملك وحسن تدبیر وفضل و کمال و واخلاق کمتر نظیرداشت ودرموارد متعدد بارکن الدوله مساعدت های گرانبهائی نمود

عضدالدوله معروفترین امیر آل بویه‌است‌ودرطول سلطنت‌خویش درفتح بلاد وآبادی شهرها وساختن کاخها همت گماشت . درابتدای حکمرانی اوعزالدوله بنای مخالفت بااو گذاشت وحتی‌خواست‌باوی‌جنگیده‌شیرازرا بگیرد. درسال۳۶۷ عضدالدوله وارد بغداد شد وبختیاررابحکومت شام فرستاد ولی چون بازآن جوان سرازاطاعت بپیچید وبجنگ برخاست عضدالدوله اوراشکست داده و اسیر کرده بکشت ، پس ازآن موصل رابگرفت وسال بعد میافارقین ، دیاربکر وبلاد دیگر بدست اوفتح شد واقتدار اوازسواحل دریای عمان تاشام وحدود مصرمسلم گردید و برای اولین دفعه در بغداد خطبه بنام او خواندند . عضدالدوله درآبادی بغداد بکوشید مساجد وبازارها راآباد کرد، قنوات پرشده رابجریان انداخت، صاحبان املاك خراب شده راامر کرد تاآن اراضی راآباد کنند ، در حق پیشوایان دین ، علماء ومؤذنین ، قراباء ، غراء وضعفائیکه درمساجد منزل مینمودند وظیفه معین کرد، راه عراق تامکه‌راآباد نمود. برای فقرای مجاورمکه ومدینه وعتبات نفقه معین نمودولطفش شامل حال کلیهٔ دانشمندان علوم مختلفه گردید وحتی نصرانیان ازخوان کرم اوبی‌بهره نماندند وعضدالدوله بوزیرخود نصربن هارون که عیسوی مذهب بود اجازه داد تادیرهارا آباد کنند وبفقرای عیسوی توجهات لازمه نمایند .

مؤیدالدوله برادر عضدالدوله که حکمرانی اصفهان را داشت در طول این مدت سرازاطاعت برادرنپیچید وطرف توجه واقع گشت وبرخلاف او فخرالدوله ازهمان ابتدا اظهارمخالفت کرد . بنابراین عضدالدوله چون اموعراق عرب را منظم کردبگوشمالی فخرالدوله‌برخاست ودرسنهٔ۳۶۹ بلاداورابگرفت. فخرالدوله نزد شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیرپناهنده گشت وقابوس نه‌فقط فخرالدوله را پناه داد بلکه اورا درامالاك خویش شریك خود گردانید .

عضدالدوله متصرفات فخرالدوله را به‌مؤیدالدوله داد واورااز‌جانب خویش حکمفرمای آن‌حدود کرد. سپس دینور ونهاوند رابگرفت و کردان اطراف موصل را شکست داد . عضدالدوله برادر خود فخرالدوله را ازقابوس بخواست و چون مسئولش باجابت مقرون نگردید مؤیدالدوله را بجنگ او فرستاد . درسنهٔ ۳۷۱

گرگان بدست مؤیدالدوله افتاد . طرفداری نوح‌بن منصور سامانی از قابوس و فرستادن لشکر بدان صوب سودی نبخشید .

سال بعد(۳۷۲) عضدالدوله بواسطه شدت مرض صرع جهان فانی را بدرود گفت وفوت اودرمجامع وطبقات مختلف اثرعظیمی بخشیدچه این امیرمردی‌بود عاقل، فاضل ، باسیاست، باهیبت وطرفدارفضلاء ودانشمندان ، مروج علم و کمال آباد کنندهٔ شهرها ودستگیر ضعفاء،شخصاً با علماء وفضلا مباحثه میکرده وازاین جهت بارگاهش مجمع دانایان گردید وازبرای او کتابها نوشته ازقبیل «ایضاح» درصرف و«حجت» درقرائت ، «ملکی» درطب «تاجی» درتاریخ ـ عضدالدوله عموم مذاهب را محترم میشمرده نسبت به‌فقرای سایر ادیان هم رأفت مینمود وقتی در شیرازبعضی ازاهالی برزردشتیان حمله آوردند وآنها را اذیت کردند عضدالدوله متعدیان راگوشمالی سخت داد وحتی درتنبیه افراط نمود . این امیربزرگ شیعه مذهب‌بودوآثارمهمی ازخود بیادگار گذاشت که ازآنجمله است بندامیردرفارس. جنازهٔ اورا درجوارحرم مطهرعلی علیه‌السلام بخاك سپردند .

سایراخلاف بویه

پس ازفوت عضدالدوله رؤسای لشکرباپسرش **ابوکالیجار مرزبان** (صمصام‌الدوله) بیعت کردند .

درسنهٔ ۳۷۳ مؤیدالدوله صاحب اسمعیل‌بن‌عباد که ازفضلاء عصرخویش بوده‌وبانصایح عاقلانه‌روابط عضدالدوله‌ومؤیدالدوله رانیکونگهداشت صلاح چنین دانست که فخرالدوله رابرجای مؤیدالدوله نشاند .

بزرگان لشکررأی اورابه‌پسندیدند وفخرالدوله بگرگان‌آمد وباصمصام‌الدوله روابط حسنه پیدا نمود . فخرالدوله در سنهٔ ۳۸۷ وفـات کرد و پسرش مجدالدوله (ابوطالب رستم) که درآن هنگام چهار سال داشت بمساعدت امرا بر تخت گرگان نشست وتدبیرملك بردست مادرش که معروف به«سیده» است افتاد.

قابوس گرگان را از او گرفت و قلمرو اقتدار مجدالدوله منحصر بری و حدود آن گردید والدهٔ مجدالدوله زنی بود بارأی و تدبیر و چون کلیهٔ امور را در دست‌خویش داشت امرای‌آن دیار او را دستگیر کردند ولی‌مشارالیها توانست

بتدبیر فرار کرده و از **بدربن حسنویه**[۱] و پسرخود شمس‌الدوله که حکمرانی همدان را داشت استمداد نماید بکمك آنان مجدالدوله را دستگیر کرده محبوس ساخت، پس‌از مدتی صلاح دانست که‌باز هم اسماً مجدالدوله راحکمران ری سازد و چون وفات کردبین مجدالدوله ولشکر او مخالفت شد مجدالدوله از سلطان‌محمود غزنوی‌مساعدت خواست‌و سلطان‌بری آمده بجای‌اینکه مجدالدوله را مساعدت نماید او را دستگیر کرده بخراسان فرستاد(۴۲۰).

امادربغداد و فارس اخلاف‌عضدالدوله‌بنای‌زد وخورد گذاشتند. **شرف‌الدوله** برادر خود صمصام‌الدوله را دستگیر و بر چشمش میل کشیده بشیراز فرستاد. پس از شرف‌الدوله در بغداد خطبه بنام**بهاء الدوله** خواندند و بین او و صمصام که خود رااز قلعهٔ شیرازمستخلص‌ساخته بود کار بجنگ کشید تا اینکه **صمصام** بواسطهٔ بدرفتاری با دیلمیان کشته شد. در همان احوال بهاءالدوله «طایع الله»را دستگیر کرده قادر بالله را خلیفه ساخت و بتدریج بر فارس‌و خوزستان و کرمان استیلا یافت. پس از او بین پسرانش سلطان الدوله .جلال الدوله و ابوالفوارس و مشرف الدوله کار بجنگ کشید و ابوالفوارس بسلطان محمود غزنوی پناهنده گشت. شرح وقایع بین ابو کالیجار پسرسلطان‌الدوله وابوالفوارس وجلال‌الدوله دراین مختصر نگنجد. در هرحال قدرت دیلمیان مبدل بضعف گشته بود و نفاق اخلاف عضدالدوله وسایل انقراض آن دولت را فـراهم میساخت. طغرل بیك سلجوقی‌بسیاری ازبلادایران راتحت‌تصرف‌خویش‌درآورده‌بود. ابو کالیجارباطغرل

۱ـ حسنویه‌بن حسین‌کرد امارت لشکر «برزینیه» وا درسرماج داشت. خالوهای او ونداد وغانم ریاست لشکردیگری راداشتند موسوم به«عیشانیه» بتدریج ونداد وغانم برنواحی دینور. همدان ونهاوند وبعضی از اطراف آذربایجان استیلا یافتند. غانم درسنهٔ ۳۵۰ وفات کرد وپسرش موسوم به «دیسم» جای اونشست. ابوالفتح بن عمید متصرفات اورا بگرفت.

چون ونداد بدرود حیات‌گفت حسنویه قلاع واملاك‌اورا بتصرف خود درآورد ودرحدود دینور، کردستان وهمدان‌مدتی ازروی عدل وسیاست رفتار کرد. حسنویه در۳۶۸جهان فانی‌را ترك‌گفت وپس ازاواولادش متفرق‌گشتند. بعضی ازآنها نزد فخرالدوله رفتند وعدهٔ دیگر خدمت عضدالدوله راپذیرفتند. عضدالدوله‌مستملکات پسران حسنویه‌رامتصرف‌گشت ولی امور آنحدود را به‌ابوالنجم بدربن حسنویه گذاشت واورا قوت و قدرت بخشید وچنانچه درمتن گفته شد والدهٔ مجدالدولهٔ دیلمی بایاری اوتوانست برپسرخود فائق آید. خانوادهٔ حسنویه تاسنهٔ ۴۰۶ درآنحدود اقتدارونفوذی‌داشتند..

از در صلح در آمد و دختر خود را در عقد او در آورد . در سنهٔ ٤٤٠ ابو کالیجار رحلت کرد و در بغداد خطبه بنام پسرش **الملك‌الرحیم** (ابو نصر خره فیروز) خواندند . این امیر، لشکر بجانب فارس واهواز کشید ولی طغرل در سنهٔ ٤٤٧ وارد بغداد شد و «الملك‌الرحیم» را دستگیر کرد .

کاکویه ابو جعفر بن دشمن‌زیار پسر خال‌مادر مجدالدولهٔ دیلمی بوده واز این سبب مشهور به « ابن‌کاکویه» است‌مادر مجدالدوله او را حکمران اصفهان کرد و چون بین مجدالدوله و مادرش خلاف واقع شدابن کاکویه مجدداً نزد بهاءالدوله رفت ولی ازباز گشت مشارالیها به ری ابن‌کاکویه مجدداً به اصفهان‌آمد و نفوذ وقدرتی بهم رسانید وملقب به‌علاءالدوله گشت و بر همدان ودینور استیلا یافت ولی ازمسعودبن محمود سبکتکین شکست خورد . بار دوم لشکر مسعود بریاست ابوسهل علاءالدوله را شکست دادو وارداصفهان گردیده خزائن علاءالدوله را را بغارت بردند.

عالم مشهور **ابوعلی بن‌سینا** درخدمت علاءالدوله بود ، کتب این دانشمند بدست لشکرابوسهل افتاد وبه غزنه فرستادند . این کتب در فتنهٔ حسین‌بن غوری در غزنه طعمهٔ حریق گردید . علاءالدوله با آن اوضاع و احوال دست از اصفهان و متصرفات خود بر نداشت تا اینکه درسنهٔ ٤٣٣ وفات نمود وظهیرالدین ابومنصور فرامرزجای اورا در اصفهان بگرفت . نفوذ این خانواده درحدود اصفهان، نهاوند و همدان تاسنهٔ ٤٤٣ هجری ادامه داشت .

فصل هفتم

غزنویان

سبکتکین

در زمان منصور اول سامانی البتکین غلام ترک کـه بریاست لشکر سامانیان رسیده بود کدورتی حاصل نموده بجانب غزنه رفت و در آنجا تشکیل حکومتی داد . البتکین غلامی داشت موسوم به سبکتکین که بواسطهٔ هوش وذکاوت وعقل ودرایت طرف توجه واقع گشته داماد اوشد. پس از البتکین و پسرش **اسحق** رؤسای لشکر در تعیین یك نفر رئیس برای خودمدتی اختلاف نمودند . تا اینکه در سنهٔ ۳۶۶ سبکتکین را بـرای این امر از دیگران شایسته‌تر دانستند .

سبکتکین چند مرتبه بخاك هندلشکر کشید وبا هندوها جهاد کرده پنجاب را بگرفت . همچنین **بست** و **قصدار** را تحت امر خود در آورد و بقدری متانت بخرج داد که افغانان مطیع او گشتند. درسال ۳۸٤ که دولت سامانی مراتب ضعف وزوال می‌پیمود نوح بن منصوراز سبکتکین استمداد خواست و اوهم باپسرش محمود بخراسان آمده ابوعلی سیمجور وفائق راشکست دادند . محمودازطرف نوح حکمران نیشابور گردید و سبکتکین در سنهٔ ۳۸۷ وفات کرد.

اسمعیل

سبکتکین قبل‌ازفوت پسر کوچکتر خوداسمعیل‌را بجانشینی خـویش معین نمود . در آن هنگام محمود در نیشابـور میگذرانید و چون از فوت پدر وامارت برادر مطلع گشت از طریق صلح در آمد تا اسمعیل سلطنت را باو محول کند . چون این‌امر حاصل نشد بجنگ اوشتافت و ویرا شکست داده جای پدر نشست ونسبت به اسمعیل رأفت نمود .

محمود محمود که بعد ملقب به یمین‌الدوله گردید بزرگترین پادشاه سلسلهٔ غزنویان است و اول پادشاهی است که لقب سلطان گرفت. در زمان عبدالملك بن نوح سامانی محمود بر خراسان استیلا یافته آن بلاد را ازید سامانیان خارج ساخت. سپس قهستان بدست او افتاد و در ۳۹۳ سیستانرا گرفت. یمین‌الدوله بکرات لشکر بهندوستان کشید و باهندوها جهاد نمود و همچنین **ایلك‌خان ترك** را که قصد خراسان داشت بکلی منهزم نمود و بر ماوراءالنهر مسلط گردید سپس بلاد غوررا (در سنهٔ ۴۰۱) فتح کرده احکام اسلام را در آن حدود مجری ساخت. در سال ۴۰۷ دیار خوارزم را جزء متصرفات خود نمود. و در سنهٔ ۴۱۶ قصد سومنات را کرد و پس ازفتح آن وحدود بدست آوردن غنائم زیاد بت معروف سومنات را هم بشکست و یك قسمت آنرا بغزنه آورده در عتبهٔ مسجد قرار داد. در ۴۲۰ ری وحدود آنرا ازمجدالدولهٔ دیلمی گرفت. روایت کنند این سلطان متعصب در این موقع بسیاری از کتب حکمت، فلسفه و نجوم و رسائل معتزله را طعمهٔ حریق ساخت و جمعی را باتهام الحاد بکشت. بقیهٔ کتب که صدبار میشده است بغزنه حمل گردید. فلك‌المعالی منوچهر در تمام گرگان و مازندران خطبه بنام محمود خواند پسر محمود موسوم به مسعود زنجان و ابهررا فتح کرد. ابن کاکویه علاءالدوله در اصفهان اظهار اطاعت نمود. ودرآخر یمین‌الدواه پسر خود مسعود را در ری مقیم ساخت.

از وقایع مهم ایام محمود متفرق شدن ترکان «**غز**» در اطراف بلاد ایران است. که شرح این واقعه در احوال سلجوقیان خواهد آمد.

محمود در ۴۲۱ هجری وفات کرد. این سلطان مردی بود عاقل، متدین وخبیر، ارباب علم ومعرفت را دردربار خویش گرد آورد و نسبت به شعراء احسان زیاد نمود. مشهدرا تجدید عمارت کرد وچون اهالی طوس زوار حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام را آزار میدادند غدغن اکید نمود که احدی نسبت به آنان ظلم و اجحاف روا ندارد. جنگهای سلطان محمود در غور وهند بیشتر عنوان جهاد و ترویج احکام اسلام را داشته است. رویهمرفته این پادشاه جنگجوی بزرگی بود،

ولی نا گفته نماند که رفتار او با دانشمندان بزرگ همچون ابوریحان بیرونی و فردوسی طوسی و آتش زدن کتب فلاسفه وحکماء در ری لکهٔ بزرگی است در تاریخ حیات این پادشاه بزرگ بقسمی که بعضی گفته اند سلطان محمود علم دوست ومعارف پرور نبوده و از گردآوردن شعراء وفضلاء در اطراف خویش قصد آن داشته که خویشتن را از این حیث هم مشهور کند و دربار او کمتر از دربار سایر امیران و حکمفرمایان نباشد.

مسعود

پس از محمود برحسب وصیت او پسر کوچکترش محمد جانشین وی گردید. طولی نکشید مسعود برادر بزرگتر محمد که در آن اوقات در اصفهان بسر میبرد دعوی تاج وتخت کرد ومحمد حاضر نگردید از در مسالمت درآید. علی نام حاجب که از نزدیکان سلطان محمد بود با یوسف سبکتکین عم محمد همدست شده و اورا دستگیر کرده زمام امور را دردست مسعود گذاشتند ولی مسعود آندو خائن را بکشت واحمدبن حسن میمندی را که وزارت سلطان محمود را داشت و درآخر بامر سلطان محبوس شده بود از زندان درآورده وزیر خویش ساخت.

مسعود پادشاهی بود دلیر ومعرفت دوست. درمدت سلطنت خویش توانست قدرت خود را درممالك وسیع پدرش که ازهمدان تاهندوستان امتداد داشت محفوظ دارد و امراء وحکمرانان مختلف ایالات را در اطاعت خویش نگهدارد و حتی «بنارس» را در هند فتح کرد. ولی فتنهٔ غزها که در ایام محمود رخ نمود در زمان مسعود شدت کرد و سلجوقیان اکثر بلاد خراسان را ازید او منتزع ساختند و با اینکه مسعود در هر موقع کفایت بخرج میداد معذالك سلجوقیان شخص سلطان وسر کردگانش را بکرات شکست دادند و شهرهای مهمی رامانند نیشابور، بلخ و بخارا را در تصرف خویش درآوردند حال بدین منوال بود که مسعود پسر خود **مودود** را درمقابل سلجوقیان فرستاد وخودعزم هند نمود تاتجهیزات کاملی نماید. اتفاقاً بعضی ازلشکریان مسعودبراو بشوریدندو برادرش محمد را سلطان نمودند. طولی نکشید که مسعود کشته شد (۴۳۲).

مودودبن مسعود

محمد کفایتی از خودبخرج نداد و لشکریانش دست تعدی به مال وجان مردم دراز کـردند . در همان اوقات مودود بخونخواهی پدر برخاست و نزدیك غزنه محمد را شکست فاحشی داده او وپسرش احمدوجمعی‌دیگر رابکشت وامر اوقوت گرفت‌وقدرتش در هند مسلم گردید.ولی ازطرف دیگرسلجوقیان روزبروز برقدرت‌خودمیافزودند واکثر ازحکمفرمائی که دست نشاندۀ غزنویان بودند در اطاعت‌خویش‌در‌آوردند. مودود از امرای سایر بلاد استمدادخواست وشخصاً برای‌جنگ‌باسلجوقیان‌ازغزنه حرکت‌کرد ولی بیش ازیك منزل راه طی نکرده بود که مبتلا بمرض قولنج شد وبه غزنه بازگشت رحلت نمود (٤٤١) .

سایرسلاطین غزنوی

پس‌ازمودودپسرش فقط پنج روزبرتخت پدرنشست وامرای لشکر ازحکمفرمائی اوسرباززده **علی‌بن مسعود** راپادشاه خواندند . **عبدالرشیدبن محمود** که در آن هنگام در حبس بسرمی‌برد خود رانجات داده ولشکررا به‌طرف خویش جلب کرده به‌غزنه آمد . علی‌بن مسعود فرار کرد و عبدالرشید برتخت غزنویان تکیه زد . درسال ٤٤٤ **طغرل** نام که حاجب مودود بودپس از اینکه‌در جنگ با غزهارشادتی‌بخرج داد طمع در تخت وتاج غزنه کرده عبدالرشیدرا بکشت ــ طولی نکشید که طغرل سزای خیانت خود را یافته بقتل رسید **وفرخزاد** بن مسعود حکمفرمای غزنه شد پس از فرخزاد برادرش **ابراهیم** جای او را گرفت‌و باچغری‌بیك داود سلجونی قرار دادی بست‌بدین مضمون که خراسان‌در دست سلجوقیان باشد وافغانستان‌دربد غزنویان بماند (٤٥١).

ابراهـیم لشکر بهـندوستان کشید و فتوحاتی نمـود و بطور کلی حکمفرمائی بود عادل ، کریم و متدین ، هر سال مصحفی بدست خود نگاشته با هدایای دیگر بمکه‌میفرستاد . وفاتش در سال ٤٧١هجری واقع گشت و پس از او پسرش **مسعود** جانشین وی شداو هم در ٥٠٨ بدرود حیات گفت و پسرش **ارسلانشاه** حکمفرمای آن‌حدود گردید و برادران‌خودرا گرفته‌محبوس‌ساخت.

یکی از آنان (**بهرام**) نزد سنجر سلجوقی پناه برد وبامساعدت او توانست بر تخت غزنه نشیند و خطبه بنام خویش و سلجوقیان خواند. چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد غوریان در زمان بهرامشاه و درعهد پسراو **خسرو شاه** غزنه را بگرفتند (٥٤٧ و ٥٥٣).

بهرامشاه مردی بود معارف پرور ومعاصر با **سنائی** عارف مشهور، بعضی از مورخین گویند که غزنه در زمان **ملکشاه** پسر خسرو در دست غوریها افتاد (٥٥٧)

فصل هشتم

سلجوقیان

نسب سلجوقیان به سلجوق بن دقاق که یکی از رؤسای ترکان غز بوده میرسد. این طایفه از «غز» ها که بعد معروف بسلجوقیان شدنداز ترکستان بماوراء النهر آمده واول شخص از آنان که قبول اسلام کرد **دقاق** پدر سلجوق است. سلجوق در «جند» وفات نمود و چهار پسر داشت. **موسی ارسلان یبقو ، میکائیل، اسرائیل و یونس.** میکائیل در جنگ با ترکان کشته شد و قوم وعشیرتش تحت اطاعت پسران او ، **طغرل بیك محمد و چغری بیك داود** در آمدند و نزدیك بخارا اقامت گزیدند.

سلطان محمود غزنوی چنانکه درفصل گذشته اشاره شد از قدرت سلجوقیان در اندیشه بود بنابراین ازدردوستی درآمده و اسرائیل بن سلجوق(یا موسی ارسلان) را استمالت نمود ولی چون اسرائیل در خدمت او آمد ویرا دستگیر کرده بهند فرستادو اهل وعشیرتش را در نواحی خراسان متفرق ساخت و بآنها سخت گرفت بالنتیجه عدۀ کثیری از آنان بطرف کرمان ، اصفهان و آذربایجان رفتند و در اطراف آن بلاد آتش فتنه افروختند.

طغرل

درتعقیب حوادثی که درماوراءالنهر رخ داد طغرل وداود باعشیرۀ خود ازجیحون عبور کرده بخوارزم آمدندوحکمران آنحدود بآنان غدر کرده بسیاری از آنها را بکشت. بنابراین طریق مرو را گرفتند و از مسعودبن محمود غزنوی طلب امان کردند. مسعود بجای اینکه آنان را تحت حمایت خود قرار دهد لشکری بجنگ آنها فرستاد و در «نسا» قتال سختی رخ داد وبا اینکه درابتدا فتح نصیب لشکر مسعود گردید درآخر شکست سختی خوردند.

مسعود دانست که هیبت سلاجقه در دلهای سپاهیانش جای گرفته واز کرده پشیمان شد ولی هرچه خواست آنان را بطرف خود جلب نماید میسر نشد وحتی طغرل در جواب چنین نگاشت :

« **اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیئی قدیر** » ازهمین جواب معلوم میشود که طغرل چه در سر داشت. خلاصه سلجوقیان لشکر غزنویان را بکرات شکست داده وبلاد خراسان را متصرف گشتند . در سنهٔ ٤٣١ طغرل داخل در نیشابور گردیده خطبه بنام اوخوانده شد .

در سال ٤٣٣ طغرل عزم گرگان وطبرستان کرد وآنحدود را متصرف گشته نوشیروان پسر منوچهر را دست نشاندهٔ خویش نمود سال بعد خــوارزم ، ری و اطراف آن بدست طغرل افتاد . ابراهیم اینل (ینال) برادر طغرل بتدریج همدان و قلعهٔ کنگاور را بگرفت و سپس بتصرفات رومیان تاخت حکمران « ابخاز » و جمعی از روحانیون عیسوی را اسیرساخت . امپراطور روم با طغرل از درصلح در آمد وپادشاه سلجوق هم امیر ابخاز را خلاصی بخشید واین اقدام موجب شد که در قسطنطنیه مسجد مسلمین را تعمیر کردند و مسلمانان را محترم شمردند . در ٤٤٢ طغرل اصفهان را از ابومنصوربن علاءالدوله بگرفت و ری را پایتخت خویش کرد . همچنین در سال ٤٤٦ بــر آذربایجان استیلا یافت و از آنجا به ارمنستان شتافت وبین او و رومیان کدورتی حاصل گشته کار بجنگ کشید و فتوحات نمایانی کرد . در سنهٔ ٤٤٧ طغرل وارد بغداد شد وخطبه بنام اوخواندند و**الملك الرحیم** آخرین سلطان آل بویه دستگیر گردید و دولت آل بویه در آنحدود سپری شد. قائم بامرالله خلیفهٔ عباسی برادر زادهٔ طغرل (خدیجه ارسلان خاتون) را بنکاح خود درآورد . طولی نکشید که موصل ، دیار بکرو سنجر تحت اقتدار طغرل درآمد وملقب بملك المغرب والمشرق گردید .

در سال ٤٥٢ برادر طغرل ، چغری بیك داود که امور خراسان در دست او

بود وفات کرد و ازاو چند اولاد ذکور باقی ماند : **الب‌ارسلان، یاقوت، سلیمان و قاورد .**

طغرل بوسیلهٔ وزیر خود **عمیدالملک کندری** خواستار دختر خلیفه قائم بامرالله گردید و تا آن موقع مرسوم نبود خلفاء بنی‌عباس دختر خود را بملوک بیگانه (غیرعرب) دهند. از این سبب در ابتدا خلیفه ازقبول درخواست طغرل‌سر باززد و حتی قصد نمود که بغداد را ترك كند ولی در آخر چاره‌ای‌جز تسلیم ندید ودر ٤٥٤ نکاح واقع گشت ، سال بعدطغرل درسن هفتاد سالگی درری رحلت‌نمود.

طغرل سلطانی بود حلیم‌وعاقل ودر پوشیدن اسرارخویش قدرت‌نفس داشت وزیر او**عمیدالملک کندری** مردی بود دانشمند ، در کتابت‌عربی وسرودن‌اشعار تازی ید طولانی داشت.هنگامی که طغرل نیشاپور را فتح کرد درخدمت اودرآمد در مذهب شافعی تعصب داشت و از فرط تعصب او عده‌ای ازعلماء خراسان بمکه مهاجرت کردند .

آلب ارسلان

پس از طغرل عمیدالملك کندری خواست سلیمان بن داود چغری بيك را سلطان کند وحتی‌خطبه بنام او خواندولی درمیان‌امرا اختلاف حاصل گشت ودرآخر الب‌ارسلان (محمدبن‌داودچغری‌بيك) را برسریر سلطنت نشاندند .

وزیر الب‌ارسلان **خواجه نظام الملك** معروف است که در علم ومعرفت و و سیاست ملك وتدبیر امور مقامی ارجمند داشته است .

ملاحظه ـ این نکته قابل توجه است که یکی از بزرگترین ومقتدرترین سلسله‌ایکه بعد از اسلام در این کشور بلکه در مشرق زمین حکمفرمائی کرد و مهمترین ممالك اسلامی را در تحت فرمان يك دولت در آورد سلسلهٔ سلجوقیان است. پادشاهان‌این‌سلسله اگرچه‌ایرانی‌نژاد نبودند ولی‌مرکزاقتدارشان درایران گردید و بخلق و خوی ایرانیان متخلق شده توانستند مانند سلاطین بزرگی که این کشور بوجودآورده حکمفرمائی کنند . وقتی که عظمت دولت سلطان محمود غزنوی و جهانگیری وفتوحات او را بخاطر آوریم تعجب خواهیم نمود که‌چگونه

پس از محمود در اندك مدتـی آن عظمت بر باد رفت و اقتدار غـزنویان منحصر بافغانستان وقسمتی از هندوستان گردید. این تفاوت فاحش بین این دوسلسله که هیچکدام ایرانی نبودند ویکی درمدت قلیلی ازبین رفت ودیگری سالهای متمادی دارای اقتدار بود ازاین نقطهٔ نظر است که اساس سلطنت و جهانداری سلجوقیانرا خواجه نظام‌الملك که یکی از بزرگترین رجالی است کـه ایران بوجود آورده گذاشت . وجود این دانشمند سیاسی بقدری در تاریخ این سلسله مهم است.کـه بعضی از محققین ایام‌اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه‌نظام‌الملك خوانند که‌قریب ۵۵ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته بـا یك سیاست بی‌نظیری این کشور وسیع را اداره‌میکرد .

در سنهٔ ٤٥٦ بامر آلب‌ارسلان‌عمیدالملك کندری وزیر طغرل دستگیر شد و او را بمرو رود تبعید کردند و پس از یکسال به‌قتلش اقدام نمودند .

دراوائل‌سلطنت‌آلب‌ارسلان امیرختلان وبیغوحکمفرمای‌هرات عاصی گشتند ولی بزودی آن فتنه ها فرو نشست . همچنین « **قتلمش** » سلجوقی جمع کثیری گردآورده علم مخالفت برافراشت وقصدری رانمود ولی‌درحین جنگ کشته‌شد و نظام‌الملك دراین‌واقعه شخصاً سلاح پوشیده بالشکریان مشارکت نمود وپس‌ازفتح آلب‌ارسلان‌رااز کشتن اسیران منع‌نمود. سپس سلطان سلجوقی بجانب گرجستان رفت وحکمران آنحدود را مجبور به‌پرداخت جزیه نمود ودرآن احوال ملکشاه پسرالب‌ارسلان‌بامساعدت‌خواجه‌نظام‌الملك شهرهای مهمی‌را که درآن اطراف‌ارس واقع ومتعلق‌برومیان‌بود بگشودند(٤٤٦). سال بعد الب‌ارسلان ازجیحون گذشته بطرف «جند» که قبر «سلجوق» درآنجا بود رهسپار گردید . حکمفرمای جند از در اطاعت درآمد و درسنهٔ ۳۵۸ پادشاه سلجوقی رسماً «ملکشاه» را ولیعهد خویش کرد و از امراء دولت در این خصوص پیمان گرفت و در جمیع بلاد سلجوقیان خطبه بنام ملکشاه خواندند .

امیرسلجوقی کرمان قاورد، بمخالفت برخاست و نام الب‌ارسلان رااز‌خطبه بینداخت.این‌پادشاه بدانصوب حرکت کرد وچون شکست‌برطلیعهٔ قاورد واردآمد

از در صلح درآمده از مافات پوزش طلبید. الب ارسلان نه فقط از تقصیر اودر گذشت وحکمرانی آن حدود را مجدداً باو محول نمود، بلکه بهریك ازدختران او یکصد هزار دینار غیرازلباسهای فاخر اعطا نمود. از آنجا عازم فارس شد وقلعهٔ استخررا فتح کرد درهمان احوال خواجه نظام الملك یکی ازقلاع مهم فارس را بگشود. درسنهٔ ۴۶۳ آلب ارسلان برحلب استیلا یافت وخطبه بنام او خواندند.

یکی از وقایع مهم زمان این پادشاه جنگ او باامپراطور روم «**رومانوس**»[1] است که بادویست هزار رومی و گرجی وروس به «ملاز گرد» آمده قصد بلاد اسلام نمود. الب ارسلان وقت جمع آوری لشکر نداشت وفقط باپانزده هزارنفر درمقابل دشمن شتافت واز رومانوس درخواست مهلت کرد. امپراطور جواب سخت داد و سلطان سلجوقی چاره جزجنگ نداشت. درروزجمعه هنگامی که خطباء بالای منابر مجاهدین اسلام را دعا میکردند الب ارسلان درحضور جمع بگریست و بااو همه بگریستند. سپس گفت هر کس که مایل برفتن است برود واحدی مجبور بزیستن نیست. آنگاه تیر و کمان را بینداخت. دم اسب خود را شخصاً گره زد و کفن پوشید وشمشیر و گرزبردست گرفت سپس بجانب رومیان رفت وچون نزدیك بآنان شدازاسب پیاده گردید وسر بخاك هشته ازحق تبارك وتعالی طلب فتح کرد. درهمان هنگام جنگ در گرفت ونبرد مردان شروع شد. مسلمین درمیان لشکرروم واقع شده غبار مانع از شناختن یکدیگر گردید و درآخر فتح نصیب لشکریان اسلام شد وبقدری ازرومیان را کشتند که بحساب نیاید. درموقع کارزار یکی از غلامان مسلمین امپراطورروم را اسیر کرد وچون اورانمیشناخت قصد قتلش نمود یکی‌از مستخدمین رومی اشاره کرد که این اسیر « رومانوس » است واورا نزد الب ارسلان بردند. سلطان سخت اوراتوبیخ کرد وپرسید اگرتوفاتح میگشتی بامن چه رفتار مینمودی؟ گفت کاری که ازآن بدتر تصور نشود. الب ارسلان پرسید حال گمان میکنی من درحق تو چه خواهم کرد. رومانوس جواب داد یا مرا خواهی کشت و یا دربلاد اسلام بمعرض نمایش میگذاری وآنچه باور نتوانم کرد عفو است که در

1 - Romain Diogéme

مقابل مال‌الزمن در گذری. پادشاه سلجوقی گفت نیت من غیرازاین نبوده وروما نوس متعهد شد که در وقت لزوم الب‌ارسلان را بالشکر رومی کمك نماید وهزار هزار و پانصدهزار درهم بپردازد وکلیهٔ اسیران اسلام را درروم مستخلص سازد. پس از این قرارداد الب‌ارسلان ده‌هزار دینار باو داد تاوسایل حرکت خود را فراهم نماید و یك فرسنگ هم او رامشایعت کرد.

هم دراین سال «اتسز» خوارزمی یکی ازامراء لشکر ملکشاه رمله وبیت‌المقدس رافتح کرد. درسال ٤٦٥ الپ ارسلان قصد ماوراءالنهر کردوچون بادویست هزارسوار ازجیحون بگذشت یوسف نام خوارزمی قلعه‌بان یکی ازقلاع آن طرف رادرنزد سلطان حاضرساختند وتقصیرش بگفتند. الپ ارسلان امربهلا کتش داد. یوسف کلام قبیحی راند که موجب خشم پادشاه گردید وتیر در کمان گذاشت تا هدف سازد. اتفاقاً الب ارسلان که گویند هیچگاه تیرش بخطانمیرفت دراینموقع تیرش اصابت ننمود ویوسف بر اوحمله آورد ارسلان بلند شد ولی پایش لغزیده بیفتاد ویوسف باکاردی که همراه داشت زخم کاری براووارد آورد وپس ازچند روز دراثر آن زخم الپ ارسلان بدیاردیگرشتافت. این سلطان مردی بود عادل، عاقل متدین باگذشت، کریم ودارای قلبی رقیق. ملکش نهایت توسعه یافت وتوانست وحدت اکثرممالك اسلامی رانگهدارد.

ملکشاه

این پادشاه هفده یا هیجده سال داشت که برتخت سلطنت جلوس کرد وکلیهٔ امور مملکت را ازکلی و جزئی بدست خواجه نظام‌الملك دادودرتعقیب خدمات مهمی که نموداورا ملقب به«اتابك» کرد. درابتداء سلطنت ملکشاه «الگین» حکمران سمرقند «ترمذ» رابگرفت و قاورد بك امیرسلجوقی کرمان قصد ری کرد ولی بزودی بتدبیرخواجه نظام‌الملك این فتنه‌ها فرونشست وپس ازجنگ سختی که‌بین قاورد وسپاه ملکشاه رخ داد قاورد دستگیر گردیده کشته شد.

درسنه ٤٧٣ تکش برادر ملکشاه بربعضی از قطعات خراسان مستولی شد. ملکشاه بجانب‌اولشکر کشید وتکش مجبور گردید ترمذ راپناه گاه خودقرارداده

ازدرصلح درآید ولی چون مجدداً عاصی گشت درسنهٔ ۴۷۷ ملکشاه اورا دستگیر کرده چشمش رامیل کشید. هم دراین سال سلیمان‌بن قتلمش انطاکیه راازرومیان بگرفت ودوسال بعد نیزحلب بدست ملکشاه افتاد وبرای اولین دفعه به‌بغدادآمد ودرسنهٔ ۴۸۰ دخترخود رابخلیفهٔ عباسی «المقتدی» داد[۱].

درسنهٔ ۴۸۲ ملکشاه لشکر کثیری گردآورده قصد سمرقند نمود چه‌اهالی آنحدود از اعمال حکمران سمرقند «احمد خان‌بن خضرشاکی» به‌تنگ آمده محرمانه ملکشاه رابگرفتن آن بلاد تحریك کردند . دراین سفر خواجه نظام‌الملك رسول امپراطورروم را که باصفهان برای تقدیم باج‌آمده بودباخویش‌همراه ساخت وچون به‌کاشغررسید وعظمت دولت ملکشاه رادید مرخص گشت . پس از فتح سمرقند ملکشاه نسبت به‌احمد خان تعدی روانداشت واورا باصفهان فرستاد حکمران کاشغرسراطاعت فرودآورد وخطبه رابنام ملکشاه کرد . سه سال بعد «تتش» برحمص وشام مستولی گشت .

دردهم رمضان۴۸۵خواجه نظام‌الملك بدست‌یکی‌ازفدائیان اسمعیلی نزدیك نهاوند کشته شد .

نظام‌الملك

سابقاًاشاره کردیم که عظمت دولت سلجوقیان هنگامی بود که امور در دست خواجهٔ دانشمند نظام‌الملك بوده‌وچون پادشاهان‌آن سلسله‌ازوجود اومحروم گشتند دولت‌آنهاروبزوال وانقراض گذاشت پس لازم‌است چند سطری ازاحوال این مرد بزرگ که یك چنان دولت بزرگی‌را اداره میکرد گفته شود .

ابوعلی‌حسن‌بن‌علی‌بن اسحق معروف به‌نظام‌الملك وملقب به‌اتابك در سنهٔ

۱ــ راجع به‌ثروت وجلال ملکشاه بذکراین قضیه اکتفا میشودکه هنگام زفاف دختر خویش بخلیفه جهیزدختررابریکصد وسی شترمزین بدیبای رومی قراردادند ومحمول اکثر بارها طلا ونقره بود . هفتاد وچهارقاطر مزین بانواع دیبا بازنگ وقلائد طلا ونقره حامل بارهای دیگر بودند وبر روی شش قاطر دیگر دوازده صندوق از نقره بود محتوی جواهر گرانبها و زیورهائی که قیمت‌آن بحساب نیاید . برروی سی ستور مراکب طلا بوده مرصع بانواع جواهر ودویست جاریه در مرکبهای عجیب، کجاوهٔ دختر ملکشاه راکه‌دارای انواع جواهر وطلابوده احاطه میکردند .

۴۰۸ درطوس متولد گشت . پدرش یکی از دهقانان طوس بوده که مال و مکنت خود راازدست بداد وحسن هنوزشیرخواره بود که مادرش وفات کرد . چون بسن رشد رسید عربی رابیاموخت وشوق بتحصیل علم ومعرفت پیدا کرده دراندك مدتی مرد فاضل و دانشمندی گردید . سپس مدتی ازعمر را در سفر وحضر گذرانید و بخدمات دولتی مشغول گشت .

پس ازاینکه مدتی درغزنه بسر برد به‌بلخ آمد ودرآنشهر خدمت ابوعلی‌شادان را عهده‌دار گشت و کفایت ولیاقت ذاتی‌خودرابروزداد. چون فوت ابوعلی‌فرارسید اورا به‌الپ‌ارسلان معرفی کرد ودراثر کفایت واظهار آراء سدید بمقام وزارت الپ- ارسلان رسید و چنانکه گذشت پس از الپ‌ارسلان وزیر ملکشاه شد وکلیهٔ امور مملکت‌بدست‌او افتاد. نظام‌الملك مردی‌بود سیاسی، عالم، متدین، کریم،عادل‌وحلیم عفورا برانتقام ترجیح میداد وازخطای مقصرین‌بزودی درمیگذشت. اکثرسکوت اختیارمیکرده ودرمحضر اوهمواره‌دانشمندان وفقها وپیشوایان‌اسلام واهل خیر و صلاح حضور داشتند . مدارس زیادی دراطراف ممالك وسیع سلجوقیان برپا کرد ومدرسهٔ نظامیه دربغداد که بزرگترین دانشگاه عالم‌اسلامی‌بوده‌ازتأسیسات‌اوست. درایام‌وزارت اوراه‌ها آباد گردیدوپلهاساخته‌شد وانهارخراب، مجدداً بجریان‌افتاد.

درآخرعمر بین‌این‌دانشمند وملکشاه کدورت حاصل گشت وعلت‌آن‌بود که **عثمان** پسر جلال‌الدین‌بن نظام‌الملك ازطرف جد خویش‌حکمرانی مرو راداشت وسلطان شحنه‌ای موسوم‌به«قودن» درآنحدود فرستاد. بین عثمان وقودن تیره گشت وعثمان‌شحنهٔ ملکشاه را در زندان افکند . چون قودن از زندان مستخلص گشت نزد ملکشاه‌آمده شکایت کرد وسلطان سخت متأثر شد خصوصاً که تاج‌الملك که خیال وزارت داشت‌نزد ملکشاه ازخواجه سعایت مینمود. بنابراین سلطان‌سلجوقی بخواجه چنین پیغام داد: هرگاه تو بامن درسلطنت شریك هستی و دست تو دست من‌است برخیز وحکمرانی کن واگرتو نایب من وتحت امر من هستی‌لازم است حد تابعیت ونیابت‌را مراعات کنی، اولادتوهر کدام برولایت بزرگی مستولی‌شده و به‌اینهم قناعت نکرده ازحد خود خارج شده‌اند .. چون خواجه پیرمرد هشتاد

ساله این بشنید جواب داد که بسلطان بگوئید : که اگر نمیدانی که من شریک توهستم پس اکنون بدان که توباین مقام وجلال نرسیدی مگر بتدبیر ورأی من آیا ملکشاه خاطر ندارد که چون پدرش‌را کشتند من بتدبیر امر برخاستم ویاغیان را قلع وقمع نمودم درآن اوقات بمن مستمسك میگشت ومخالفت نمیکرد چون امور اومرتب گردید وهمه بر سلطنت وی متفق گشتند وشهرهای دورونزدیك رافتح کرد عالی ودانی تن باطاعت دردادند گناهان مرا میشمارد و گوش بسعایت دشمنان من میدهد . . . . . باو بگوئید آن کلاه سلطنت بسته باین «دوات» است .

عجبا! پیش‌بینی نظام‌الملك شبه کرامت بود، چه همینکه قلم خواجه ازکار افتاد شمشیر سلجوقیان‌هم دیگر کاری‌ازپیش‌نبرد ودولت آنان روبانقراض گذاشت (شرح قتل خواجه درفوق داده شد)

مرگ ملکشاه

یکماه بعدازفوت خواجه نظام‌الملك ملکشاه هم بدیاردیگر رفت (۴۸۵) . ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدریست که در این کشور بلکه درمشرق‌زمین‌سلطنت‌نمود. وسعت مملکتش ازکاشغر تاانطاکیه بوده وامپراطور روم بوی باج میداده است . این پادشاه دارای حسن صورت وسیرت‌بوده وتعالیم خواجه دروی‌اثر کرده درزمان سلطنت‌خودمایل به‌ترویج عدل و داد و عمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است . مانند الپ‌ارسلان رئوف ومهربان بوده و گویند وقتی پس‌از صید امرداد شکارها را بشمارند و تعداد آنها بالغ برده‌هزار گردید. ملکشاه‌نهایت متأثرشد که بدون‌جهت خون حیوانات را ریخته وفرمود تا ده‌هزار دینار صدقه دهند و ازآن به‌بعد هروقت شکار میرفت برای هرحیوان که کشته میشد یك دینار صدقه میداد .

برکیارق و برادرانش

پس از فوت ملکشاه زوجهٔ او « ترکان خاتون » از مقتدی خلیفهٔ‌عباسی‌درخواست کردتاپسراومحمود رابسلطنت‌بشناسد سپس درصدد برآمد تا«بر کیارق» را که پسر ارشد ملکشاه واز زوجهٔ دیگراوبود دستگیر نماید وتاج‌الملك درتمام این قضایا یاورخاتون بود ولی‌چون فوت ملکشاه دراصفهان منتشر گشت بر کیارق خود را پادشاه خواند و

صلاح در آن دانست که باغلامان خواجه‌نظام‌الملك همدست شده بجانب ری رود. ترکان‌خاتون ازبغداد به‌اصفهان آمد ومحمود را برتخت نشاند. برکیارق اصفهان را محاصره کرد وتاج‌الملك دستگیر گردید باصرار طرفداران نظام‌الملك که اورا درقتل‌خواجه دخیل‌میدانستند آن‌وزیر باتدبیر را بکشتند. محاصرهٔ اصفهان‌بمسالمت خاتمه یافت و « ترکان » با پرداخت مبلغ پانصد هزار دینار از امـوال سلطان ملکشاه برکیارق‌را از تسخیر اصفهان منصرف کـرد. برکیارق بجانب همدان رفت و ترکان خال برکیارق یعنی اسمعیل یاقوتی را بوعدهٔ ازدواج فریفته او را بجنگ بابرکیارق تشویق نمود. اسمعیل شکست‌خورد (۴۸۶) ولی‌تکش‌بن‌الپ ارسلان با لشکر فراوان قصد برکیارق نمود و در همان احـوال ترکان خاتون وفات کرد. برکیارق بجانب اصفهان رفت و محمود او را استقبال نمود. بعضی از امراء محمود که از آنجمله است « **بلکا** » نام برکیارق را درحبس افکندوقصد آن داشتند که ویرا ازدیده نابینا کنند که محمود از مرض‌آبله رحلت کردوامراء برکیارق را از زندان خارج ساخته پادشاه کردند.

در ابتداء مؤیدالملك و بعد فخرالملك پسران نظام‌الملك وزیراو گشتند. برکیارق تکش را شکست داد پس ازآن قصد خراسان نمود و برادرخود سنجر را حکمران آنحدود کرد.

دیگر ازوقایع‌ایام‌پادشاه جنگهای اواست بابرادر دیگرش محمدبن‌ملکشاه که مؤیدالملك در آن دست داشت. درآخر مؤیدالملك بدست برکیارق کشته شد وبین‌دوبرادر صلح اتفاق افتاد وهر کدام برقسمتی ازممالك پدر پادشاه گشتند تا اینکه در سنهٔ ۴۹۸ برکیارق در راه بغداد رحلت کرد و پسرخود ملکشاه ثانی را بجانشینی خویش معین نمود.

سلطان محمدبن ملکشاه غیاث‌الدین

چون برکیارن وفات کرد و برحسب وصیت او ملکشاه‌بر تخت نشست وقصدعم‌خود محمد کردولی‌این‌جنگ‌برای‌او سودی‌نبخشیدطرفدارانش کشته‌شدندوملکشاه‌بن‌برکیارق اسیر گردید وسلطنت برمحمدبن ملکشاه مسلم‌شد.

از وقایع مهم سلطان محمد یکی این است کـه احمدبن عبدالملک عطاش از داعیان بزرگ اسمعیلی طایفهٔ دیلمیانی را که درحصار دژکوه (نزدیک اصفهان) اقامت داشتند بآئین خود درآورد و متابعین او بسی نفر رسید واین وقایع قبل از سلطنت سلطان محمدبوده بنابراین چون پادشاهی او را مسلم شد قصد تسخیر آن قلعه نمود وکار را برمحصورین سخت گرفت . احمد عطاش نهانی بوزیر سلطان ، سعیدالملک که مذهب اورا قبول کرده بود شرحی پیغام داد واین وزیر توسط فصاد سلطان محمد قصد هلاکت او را نمود و قضیه کشف شدفصاد وسعیدالملک بسزای عمل خود رسیدند وهم در آن اوقات شخصی خودرا بنابینائی زده و از مردم استمداد میکرد تا اورا در منزلش رسانند و همینکه یکنفر بیچاره دست او را میگرفت و بدرخانه‌اش که در انتهای کوچه بود میرسانید بعضی از اسمعیلیان از خانه بیرون آمده آنشخص را بدرون میکشیدند و میکشتند وعدهٔ کثیری از ایـن راه بقتل رسید وهیچکس از قضیه آگاه نبود تا اینکه گدائی وقتی از آنخانه ناله‌ای شنید و مطلب کشف شد. مردم بآنخانه ریختند ومناظر بس قبیح وهولناک دیدندبنابراین اهل آن منزل را بسوزاندند واسمعیلیان را قتل‌عام کردند .

غیاث الدین محمد هنگام فوت پسرخویش محمود را بجانشینی معین کرد (سنهٔ ۵۱۱) .

سلطان سنجر

محمودبن محمد پس از اینکه چند صباحی به بـدرفتاری سلطنت کرد قصد جنگ با سنجر که در آن وقت حکومت مقتدری در خراسان تشکیل داده‌بود نمود . سنجر در مقابل او آمده ویرا نزدیک ساوه بکلی مغلوب نمود. محمود بساوه گریخت وازعم خویش معذرت خواست سلطان سنجر ازسر تقصیراو در گذشت و ایالت عراق عجم وعرب را بوی داد ودختر خویش ماه‌ملک خاتون را در عقد او درآورد و از آن تاریخ سلطان سنجر صاحب سریر سلجوقیان شد .

تولدسنجر که آخرین پادشاه بزرگ آن سلسله است درشهر سنجر (درآسیای ـ صغیر) در سنهٔ ۴۷۹ رخ داد و قـریب ۶۲ سال بخوبی سلطنت نمود . دانشمندان و

شعرا را طرف توجه قرار داد . انوری ، معزی ، ادیب صابر ازخوان احسان او تمتع یافتند .

وقایع مهمی درزمان این پادشاه رخداد که در اکثر آنها سلطان سنجر رشادت بخرج داده است. درسنهٔ ۵۲۴ حاکم سمرقند احمدبن سلیمان ازدرمخالفت درآمد سلطان آن شهررا بگرفت واحمد رابخشید وحتی پس ازمدتی مجدداً اورا حاکم سمرقند نمود. همچنین بابرادرزادهٔ خود مسعود درعراق جنگ سختی نمود واورا ازپای در آورد واز روی جوانمردی قلم عفو برتقصیر او کشید وسلطنت عراق و آذربایجان راباوداد وامارت عراق عرب را به برادروی طغرل بیک بن محمد مفوض نمود. سلطان سنجر بهرامشاه غزنوی راتقویت کرد واورا برسریر آباء واجدادی خویش نشانید. ولی چون پس ازمدتی ازپرداخت خراج مضایقه نمود سلطان بطرف او متوجه شد و بهرامشاه از دراطاعت درآمد وسنجر او را گرامی داشت بازهم از حکمران سمرقندو آوازمخالفت بلند شدسنجر پسر او نصرخان راوالی آنحدود کرد

امراء سلطان سنجر اورا وادار بجنگ **قراختائیان** که طایفه‌ای ازترکان بوده وبراقتدار آنهادرحوالی کاشغر روزبروزافزوده میگشت بنمودند. بعضی ازقراختائیان در مقابل پیشکش پنجهزار اسب ، پنجهزار شتر وپنجاه هزار گوسفند درخواست صلح کردند وسلطان این پیشنهاد راقبول کرد ولی **گورخان** که پادشاه قراختای بود وقدرت ونفوذی داشت عزم جنگ کرد وشکست برلشکر سنجروارد آمد و شکوه اونقصان پذیرفت . دراغلب اوقات اتسز خوارزمشاه که شرح حال آن در تاریخ خوارزمشاهیان خواهد آمد علم مخالفت بر می‌افراشت و اغلب مغلوب میگردید وسنجر ازروی رأفت ازسرتقصیراو درمیگذشت .

پس از واقعهٔ قراختائیان بواسطهٔ غلبهٔ سنجر برعلاءالدین غوری (۵۳۴) مجدداً هیبت اودرقلوب اتباع جایگیر شد تا اینکه مقاتله باغزها پیش آمد وسلطان اسیر گردید .

توضیح این قضیه آنکه درزمان سنجرچهل هزارخانوار از بزرگان غز که درابتدا درخوارزم بسرمیبردند درنواحی ختلان وبلخ واطراف آن اقامت گزیده

متعهد شدند که هرسال بیست وچهارهزار گوسفند تسلیم خوانسالاران سنجر کنند اتفاقاً مناقشه‌ای بین غزان ویکی ازخوانسالاران سنجر رخ‌داد وازآن تاریخ غزان با زن وبچهٔ خود بنای تضرع وزاری گذاشته و متعهد شدند که اگرسلطان ازتقصیر آنان در گذرد غیرازآنچه متعهد شده‌اند هرخانواریکمن نقره‌تقدیم خواهد نمود سنجرخواست این پیشنهاد راقبول کند ولی بعضی ازامراء اورا ازقبول این امرباز گرداند و غزها دست از جان برداشته بمدافعه پرداختند ولشکر سلطان بسختی شکست خورد وسنجررا دربین راه یادرمرو بازوجه‌اش اسیر ساختند . غزان پس از نهب وغارت مرو بطرف نیشاپور وسایر بلاد خراسان آمدند ودرهرجادست ستم دراز کرده‌ازنهب وغارت و کشتن بزرگان ودانشمندان‌وسایراهالی چیزی فروگذاری ننمودند وحتی تاکرمان رفتند ودولت سلجوقیان کرمان راهم منقرض کردند .

سلطان سنجرمادام که ترکان خاتون زوجه‌اش حیات داشت فکرچاره برای فرارنمی‌نمود . ولی همینکه زوجهٔ او در۵۵۱ وفات کرد اندیشهٔ استخلاص خود نمود وباتدبیرحاکم ترمذ که برای او کشتی در کنارجیحون مهیاساخته بود خود را به‌قلعهٔ ترمذ رسانیدوازآنجا بمرورفت وچون خرابی مرو واوضاع شهرهائیکه بردست غزهاافتاده بودبدانست از کثرت اندوه‌جان به‌جانبخش تسلیم نمود(۵۵۲)

پس ازسنجر طولی نکشید که بلاد خراسان بدست خوارزمشاهیان و غوریان افتاد .

سلجوقیان عراق

درابتداء سلطنت سنجر بدین قضیه‌اشاره‌شد که چون‌شکست بر**محمودبن ملکشاه** واردآمد ، سلطان سنجرازسرتقصیر اودر گذشت وامارت عراق عجم وعرب را به‌اوداد و دختر خود رابنکاحش درآورد . محمودبن ملکشاه پس ازچهارده سال سلطنت درسنهٔ ۵۲۵ درهمدان بدارعقبی‌شتافت وبرحسب ارادهٔ سنجر**طغرل بن محمدبن ملکشاه** برسریر حکمرانی‌آن‌ایالت تکیه زد و اوهم‌درسنهٔ ۵۲۹ در گذشت وبرادرش **مسعود** پادشاه گشت وبامسترشد وراشد خلفای عباسی بجنگید ودرعراقین وآذربایجان و فارس

حکمران بالاستقلال شد . برادران و خویشاوندانش بمخالفت برخاسته و مسعود آنان رامغلوب ومنکوب کرد .

سلطان مسعود نه‌فقط امیری بود باشهامت و تهوربلکه دربذل و بخشش و دلجوئی ازفقرا ودرویشان داد مردانگی بدادتااینکه درسنهٔ ۵۴۷ بعد ازهیجده سال سال سلطنت درهمدان وفات‌نمود. پس‌ازوی برادزاده‌اش **ملکشاه‌بن‌سلطان‌محمود** وبعد ازبرادر ملکشاه **سلطان محمود** (غیاث‌الدین) معروف به‌قسیم امیرالمؤمنین پادشاه گشتند. چون غیاث‌الدین در گذشت سلیمان بن محمد بن مسعود از موصل بهمدان‌آمده برتخت‌نشست وبرای جلب رضایت **ایلدگز** اتابك آذربایجان که نفوذ وقدرتی‌داشت ارسلان‌بن طغرل‌را ولیعهد کرد چه مادرارسلان را مسعود پس‌ازفوت طغرل‌بن محمد به‌ایلدگز داده بود باهمهٔ این احوال سلطنت سلیمان بیش‌ازشش ماه وکسری نکشید (۵۵۶) وارسلان بن طغرل شاه شد ودرسنهٔ ۵۷۱ وفات نمود . پس‌از اوپسرش طغرل‌بن ارسلان که مرد شجاع و رعیت‌پرور بود جای اونشست‌و چون ایلدگز در زمان او وفات کرد بین طغرل و قزل‌ارسلان پسر ایلدگز نزاع واقع گشت وپس‌از فوت قزل‌ارسلان حوادثی‌رخ داد که تکش‌خوارزمشاه بتحریك قتلق‌اینانج‌بن جهان‌پهلوان محمد به‌جانب عراق دومرتبه لشکر کشید و در دفعهٔ دوم طغرل درحین جنگ کشته شد وتفصیل این‌قضیه آنکه این سلطان درآنروز از غرور جوانی مست درمیدان محاربه رفته و این اشعار را میخواند :

چو زان لشکر گشن برخاست گرد | رخ نامداران مـا گشت زرد
من آن گرز یك زخمه برداشتم | سپه را همـان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین | که چون آسیا شد بر ایشان زمین

ولی بجای اینکه گرز را بر سر قتلق اینانج کوبد بدست‌اسب خود زد و از آن بیفتاد وقتلق او را بکشت وسلسلهٔ سلجوقیان عراق منقرض‌شد (۵۹۰).

سلجوقیان کرمان

اولین‌امیرسلجوقی کرمان‌قاوردبن‌چغری‌بیك‌بن‌میکائیل‌بن‌سلجوق است که در سنهٔ۴۳۳ از طرف عم خود طغرل بیك امارت‌آن حدود یافت و درسنهٔ۵۰۵ فارس را بگرفت. این

امیر در زمان ملکشاه علم مخالفت برافراشت و شرح آن درضمن احوال آن پادشاه گذشت . پس از اوقاورد پسرش سلطان شاه حسب‌الامر ملکشاه جای او نشست و در سال ٤٧١ جهان فانی را بدرود گفت و **تورانشاه بن قاورد** قائم مقام او گشت و به عدل وداد حکمرانی نمود. برخلاف اوپسرش **امیران شاه** در زمان خویش به ظلم و ستم پرداخت تاآنکه او را به قتل رسانیده (٤٩٢) و**ارسلان شاه بن کرمان شاه بن قاورد** رابه جای وی نشاندند . پس ازاو**مغیث‌الدین طغرل شاه بن محمد** امیر آنحدود گردید و چون وی رحلت نمود بین اولادش نزاع درگرفت واحوال کرمانیان سخت درهم شد تا اینکه **محمدبن بهرامشاه** برتخت سلطنت نشست . در سال ٥٨٣ غزها بر کرمان مستولی گردیده‌دولت «قاوردیان» رامنقرض ساختند.

اتابکان

اتابکان فارس (سلغریان)

نسبت اتابکان فارس به **سلغر** نامی میرسد که در خدمت سلجوقیان‌منصب حجابت‌یافت‌وبااولاد وحشم‌خویش‌بجانب فارس رفت و برشهر شیراز مستولی گردید و سلغرمدت سیزده سال بعدل ودادوساختن عمارات حکمرانی کرد ودرسال ٥٥٧ بدرود حیات گفت و **زنگی بن مودود** برادرسلغرجای او نشسته باشوهرخواهر خود **«سابق»** نام که طمع درملك کرده بود بجنگید واورا شکست داد. چون اوبگذشت‌پسرش **ملك‌بن زنگی** صاحب تخت و تاج فارس شد و خواجه امین‌الدین کازرونی را که در سخاوت و کرم و حمایت اهل علم وفضل نام نیکو از خود باقی گذاشته وزیر خویش ساخت.پس ازاو **طغرل‌بن سلز**وبعد ازاو**سعدبن زنگی** حکمرانی‌نمودند. سعد یکی از اتابکان مشهور فارس است که درهنگام بزم دست بکرم گشودی و در رزم داد دلاوری دادی . درسال ٦١٤ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت و

چون مرتبهٔ لیاقت و استعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس را باو ارزانی داشت ، ولی تعهداتی را قبول کرد که پسرش ابوبکر آنرا نپسندید و بین پدر و پسر کار بجدال کشید و ابوبکر گرفتار شد . درسنهٔ ۶۲۲ سعدبن زنگی بدیار دیگرشتافت و پسرش **ابوبکر** جای ویرا بگرفت و معاصر با افصح المتکلمین سعدی شیرازی است که نام آن اتابك را تا ابد باقی گذاشته وفرموده است .

هم از بخت فرخنده فرجام تو است | که تاریخ سعدی در ایام تو است

اتابك ابوبکر گوی عدل وداد ازاسلاف خویش بربود واهل هنروفضل وارباب معرفت و کمال را گرامی داشت ، نسبت بزهاد وعباد کمال لطف نموده ودرآبادی شیراز وساختن بیمارستان همت گماشته است . باهمهٔ این مراتب اتابك مذکور وزیردانشمند پدر خویش عمیدالدین را باتهام سازش بـا خوارزمشاهیان درزندان افکند واین دانشمند بقیهٔ حیات را درحبس بسربرد .

اکتای قاآن لقب اتابك ابوبکرراقتلغ خان مقررداشت‌وچون مغولان در ایران‌بنای تاخت وتاز گذاشتندوخرابیهای بی‌حد واندازه‌نمودندابوبکر بن سعدبن زنگی ازدر اطاعت درآمد وبا تقدیم مال و فرستادن پسرخود سعدبن ابوبکر نزد هلاکوخان خطهٔ فارس را ازآسیب و تخریب و قتل عام محفوظ داشت . ابوبکر درسنهٔ ۶۵۸ بدرود حیات گفت وپس ازاوبزرگان شیراز پسراو **محمد** را که هنوز صغیربود بپادشاهی برداشتند و امور آن حدود در دست مادر محمد **ترکان** نام که زنی باتدبیر بود افتاد . محمد پس ازدوسال بجهان دیگر شتافت و **محمد شاه‌بن سعدبن زنگی** حکمران فارس گردید . به‌عیش ونوش پرداخت وباترکان خاتون بنای مخالفت گذاشت. ترکان هم باامرای مغول متفق گشته‌ومحمد شاه رادستگیر کرده نزد هلاکوخان فرستادند و**سلجوق شاه‌بن سلغرشاه** که ازطرف مادرنسبش بپادشاهان سلجوقی میرسید حکمران فارس گردید . این امیرترکان خاتونرا در حبالهٔ نکاه خویش درآورد ولی یکشب درپایان مستی امرداد تااورابکشند وبعد با مغولان‌بنای مخالفت گذاشت . درآخردرسنهٔ۶۶۲ بامرهلاکوخان دستگیر گردیده کشته شدوبعد ازقتل اوچون ازخانوادهٔ‌سلغری مردی که قابل امارت باشد نمانده

بود هلاکوخان ایالت فارس را به **آبش خاتون** دختر سعدبن ابوبکر داد وآبش آخرین حکمفرمای اتابکان فارس است ودرعقد منکو تیمور پسر هلاکو در آمد آبش درسنهٔ ٦٨٦ بدیاردیگر رهسپار گردید .

اتابکان آذربایجان

ایلدگز یکی از غلامان مسعود سلجوقی بود که از فرط لیاقت وابراز کفایت درسلك امراء منتظم گردید و به‌لقب اتابکی مفتخرشد درآخرحکمرانی آذربایجان یافت وامر اوقوت گرفت چنانکه **ارسلان‌بن طغرل سلجوقی** راپادشاه عراق نموده امورآن حدود هم دردست او افتاد چون ایلدگز درسنهٔ ٥٦٧ بدار عقبی خرامید پسرش **محمدبن ایلدگز** جای وی بگرفت و درکمال استقلال در آذربایجان و عراق بحکمرانی پرداخت‌تااینکه درسنهٔ ٥٨١ بدار آخرت شتافت‌و**قزل ارسلان‌بن‌ایلدگز** که ازطرف سلطان طغرل منصب امیرالامراء یافته بود حکمران‌آن دیارشد ولی طولی نکشید که بین قزل ارسلان باطغرل کدورت حاصل گشت وکار به‌محاربات کشید درآخرقزل ارسلان دردست‌امراء خود یادراثرتیغ فدائیان کشته شد(٥٨٨)

بعداز کشته شدن قزل ارسلان ابوبکر**اتابك محمد** برجای عم خودنشست وسلطان طغرل از زندان قزل ارسلان مستخلص شده به‌عراق رفت بین **ابوبکربن محمد** وبرادرش **قتلغ اینانج** کاربقتال کشید وابوبکرفائق‌آمد ودرسنهٔ ٦٠٧رحلت نمود. پس ازفوت اوبرادرش حکمران‌آذربایجان شد ودرآخرسلطان جلال‌الدین قصدآن دیارنمود وسلسلهٔ اتابکان آذربایجان رامنقرض ساخت .

فصل نهم

اسمعیلیان

راجع بآئین اسمعیلیان و اساس عقیدهٔ آنها در فصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق با شیعیان اثنی عشریه موافقند و پس از آنحضرت ، گروهی اسمعیل بن جعفر را که در زمان پدر وفات کرده بود امام هفتم میدانستند و بتدریج محمدبن اسمعیل را پیغمبر دانسته و براین عقیده شدند که حق جل وعلا هفت پیغمبر یا «ناطق» فرستاده : آدم، نوح، ابراهیم ، موسی ، عیسی، محمد ومحمدبن اسمعیل وهر یك ازانبیاء هفت جانشین یا امام صامت دارد . صامت اول که یارویاور پیغمبر است «**اساس**» نامیدندو گفتند همچنین که علی علیه السلام امام اول است و « اساس » حضرت رسول اکرم بوده **عبدالله بن میمون القدح اهوازی** هم «اساس» محمدبـن اسمعیل است ـ عبدالله القداح چنانکه اشاره کرده‌ایم مرد زیر کی بوده ومیتوان گفت بنیاد اعتقاد اسمعیلیان را که تا آنزمان فرقهٔ کوچکی بیش نبوده و باسایر شیعیان جزدر امامت وتأویل احکام چندان فرقی نداشته‌اند او نهاد واساس جدیدی برپا کرد وبالنتیجه انقلاباتی در زمان خلفاء تولید گشت که فرونشاندن آن بسی دشوار بود .

داعیان اسمعیلی برای ثبوت عقیدهٔ خود متشبث به اهمیت عدد هفت میگشتند و یکی از حجتهای آنها این بود که اگر قدری درآفاق نظر افکنیم و درخلقت عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلا آسمانها هفت مرتبه، زمین هفت طبقه است، هفت اقلیم وهفت دریای بزرگ خلقت شده وسورهٔ فـاتحه هفت آیه است وقس علیهذا پس انبیاء هم هفت نفروائمه هم هفت تنند . همچنین راجع باهمیت عدد دوازده حجتها اقامه میکردند چه بعقیدهٔ آنها آخرین امام دوازده

جانشین یانقیب دارد مثلا در اهمیت عدد هفت و دوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می‌نمودند که چرا تعداد سیارات هفت است وتعداد بروج دوازده ، برای چه هفته هفت است وسال دوازده ماه ، بهچه جهت درسر وصورت انسان بیش از هفت روزنه نیست (دو گوش ، دوچشم دوسوراخ یك دماغ ویك دهان) خلاصه‌از زمان عبدالله‌القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج باسایر مذاهب‌شیعه اختلاف پیدانمود بقسمی که سایر شیعیان هم ازآن بیزار بودند ولی ازطرف دیگر مذهب اسمعیلی طرفداران جدی پیدا نمود تا بالاخره تأسیس سلطنت فاطمی را درمصر نمودند.

درنسب خلفاء فاطمی زیاده ازحد بحث شده وجمعی از مورخین بزرگ و محققین بر این عقیده‌اند کـه آن خلفاء از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها نبوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهوازی می بـاشند یعنی ایرانی‌الاصلند .

درآئین اسمعیلیان نه‌فقط احکام تأویل‌میگشته بلکه براین عقیده بودند که محمدبن اسمعیل باطن احکام را آورده و برای پیروان خود درجاتی قائل‌بودند و دردرجهٔ نهم‌بزعم آنهاسالك بمقامی میرسید که‌هر گونه نظریهٔفلسفی‌را که‌میخواست میتوانست قبول نماید .

حسن صباح

یکی ازمبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه‌حسن‌صباح است. پدرحسن ، **علی‌بن محمد حمیری** از کوفه بقم‌آمد و حسن در آن شهر متولد گردید و در ابتدا مانند پدرش شیعهٔ اثنی عشری است بتدریج داعیان اسمعیلی اورا بمذهب خود درآوردند و بدست مؤمن نام‌داعی‌بیعت کرد و براویتی ابن‌عطاش (احمدبن عبدالملك) که یکی از بزرگترین داعیان اسمعیلی درایران بود حسن را درری بدید وبپسندید اورا نصیحت نمود که‌بخدمت خلیفهٔفاطمی در مصررود. حسن درسنهٔ ٤٦٩ عازم مصر گشت و درآنجا داعی‌الدعاة کمال پذیرائی را از اونمود و هشتمین خلیفهٔ فاطمی مصر« **المستنصر** » در حق او انواع‌محبت بجای آورد ولی حسن موفق بملاقات اونگشت . مستنصردو پسر داشت **مستعلی** و**نزار** . حسن‌طرفدار نزار گردید و پیروان مستعلی ازدرمخالفت

با او در آمدند تا اینکه پس از هیجده ماه توقف در مصر او را وادار بترك آن دیار کردند .

چون حسن درسنهٔ ٤٧٣ بایران مراجعت کرد شروع دعوت بنام نزار پسر بزرگترمستنصر نمود وازآن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشتندو اسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی راپس از مستنصر میدانستند اختلاف حاصل گشت . حسن صباح در اندك مدتی دامنهٔ تبلیغات خـود را در یزد ، کرمان ، طبرستان ، دامغان وسایرنقاط ایران توسعه داد ودرسنهٔ ٤٨٣ که ازعجایب احوال مساوی است باحساب حروف «الداموت» قلعهٔالموت را که همان «الهاموت» است بگرفت وبرقدرتش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژخالنجان (نزدیك اصفهان) سپس ، تون ، قائن وقلعههای محکم دیگردر سایرنقاط ایران بردست پیروان اوافتادوحقیقتاً تشکیل دولتی درمیان دولت سلجوقیان داد. حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد رئیس کل را (داعیالدعاة) درمیان غیر اسمعیلیان معروف به(شیخالجبل است) نامیدپس ازاومقام داعی کبیروسایرداعیان است سپس مراتب «رفیقان» و «لاصقان» و«فدائیان» است . اما فدائیان گروهی بودند ازجان گذشته که بفرمان شیخالجبل قتلهائی مرتکب گشته خوف وبیم در دل خاص وعام انداختند گرچه این طایفه از اسرار مذهب اسمعیلی واقف نبودند معذلك نباید تصور کرد که تمامآنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس درمیان آنها کسانیپیدامیشد که بزبانهای اروپائی آشنائیداشته ودرخیمهٔ«صلیبیون» داخل شده وبلباس روحانیون عیسوی درآمدهمقصود خودرا که قتل یکیازامراء عیسوی بود انجام میدادند. بقدری حسن صباح درمیان پیروان خود مقرب گشته بود که هرگاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها زنده برگشته و مقصود اورا انجام ندادهاند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها از قلعهٔ الموت خارج نگشت وحتی بندرت ازخانهٔ خود بیرون میآمد . روزگاررا بزهد وتقدس وتبلیغ آئین خویش ومراعاتاحکام شرع درمیان پیروان خود میگذرانید حتی دوپسرخود را که مرتکب امرخلاف شرع

گردیدند بقتل رسانید . صیت اعمال ورفتاراوتا آسیای صغیر وشام رسیده مخالفین راسخت متوحش ساخته بود .

جانشینان حسن

حسن صباح درسنهٔ ۵۱۸ در زمان سلطنت سنجر رحلت کرد و **کیابزرگ امید** رابجای خود معین نمود .

درزمان اوعدهٔ کثیری بدست فدائیان کشته شد که از آنجمله است خلیفهٔ فاطمی الامر بالله وخلفاء عباسی المسترشد والراشد. مخالفین هم بسختی ازاسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سرایشان مناره ها میساختند .

کیابزرگ امید هم درسنهٔ ۵۳۲ وفات کرد وپسرش **محمد** جای او نشست و تـا سال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران راداشت پس ازاوپسرش حسن معروف به **«حسن علی ذکره الاسلام»** خود را به خلفاء فاطمی منسوب داشته مستقلا دعوی امامت کرد ودرسنهٔ ۵۵۹ مجمعی بنام عید قیامت تشکیل داد دعوی خود را آشکار ساخت وغدغن نمود که احکام اسلام را برحسب ظـاهر عمل ننمایند . رشیدالدین فضل‌الله مورخ مشهور گوید از آن تاریخ این طایفه راملاحده نامیدند . حسن بن ناموردیلمی که برادرزن اوبود ویرادرسنهٔ ۵۶۱ بکشت و **نورالدین محمد** برجای پدرتکیه زدو ازدیلمیان انتقام کشید. این شخص گرچه دارای مسلک ومشرب فلسفی بود ولی عقیدهٔ پدر و تعلیمات اورا انتشار داد و در سنهٔ ۶۰۷ وفات کرد . پسرش **جلال الدین** تعالیم پدوجدخود بلکه کیش اسمعیلی رایکسونهاده خود رامسلمان خواند وباخلیفهٔ عباسی «الناصر الدین‌الله» روابط دوستی باز کرد، مادرش رابمکه برای زیارت فرستاد وعلماء قزوین را نزد خود دعوت کرد تا اگر در کتابخانهٔ او کتابی برخلاف مذهب سنت و عقیدهٔ اسلامی یابند از بین ببرند و از این جهت معروف به«نومسلمان» گردید . درآن‌احوال چنگیزخان بنای تاخت وتازدرحدود ماوراءالنهر وخراسان گذاشته بود . جلال‌الدین ازدراطاعت درآمد ودرآخردرسنهٔ ۶۱۷ بناگهانی رحلت نمود وظن قوی میرود که اورامسموم کرده‌اند .

پس ازجلال‌الدین **«نومسلمان»** پسر ده سالهٔ او **علاء الدین** را بجای پدر

نشاندند وچون بسن پانزده سالگی رسید یك گونه ماخولیائی براوعارض گردید که طاقت شنیدن اخبار ناملائم رانداشت .

درزمان او ناصر الدین حکمران اسمعیلی قهستان، **خواجه نصیرطوسی** رانزد خود جلب نمود وآن مرد بزرگ **اخلاق ناصری** را بنام همین ناصرالدین برشتهٔ تحریر درآورد ولی درنسخهٔ ثانی خواجهٔ دانشمند ازآنکه دیباچهٔ آن کتاب نفیس رابنام اسمعیلیان کرده معذوربودن خودرابیان کرده است. علی ای حال ناصرالدین قهستانی خواجه رابه الموت نزد علاءالدین فرستاد ورئیس اسمعیلیان قدرومنزلت آن بزرگوارا دانسته ازاوپذیرائی گرمی نمود .

بین علاءالدین وپسرش **رکن الدین خورشاه** که بجانشینی خودمعین کرده بود کدورت حاصل گشت و در آخر حسن مازندرانی شاید بتحریك خور شاه علاءالدین رابقتل رساند (۶۵۳) .

چون **خورشاه** جای پدرنشست برای اینکه جنایت اومعلوم نگردد، حسن مازندرانی رابقتل رسانید . درایام ریاست اوهلاکو بجانب ایران آمده قلع وقمع اسمعیلیان رابرخود فرض ساخت . شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست هلاکو و منقرض شدن حکومت آنان وتسلیم گردیدن خورشاه به هلاکو (بتصویب خواجه نصیرطوسی) و کشته شدن اودرضمن تاریخ هلاکوخواهدآمد .

فصل دهم

غوریان

ابتداء سلطنت غوریان درست معلوم نیست و همین توان گفت که در زمان سلطان محمود غزنوی ولایت غور فتح شد و حکمران آنجا **«سوری»** نام داشته است یکی از اخلاف «سوری» موسوم به سام آئین اسلام پذیرفت وچون سلطان مسعود بن ابراهیم پادشاه غزنین گشت ایالت غور را بحسین بن سام تفویض نمود و بعد از رحلت حسین پسران او علاءالدین حسن وسام وسوری با بهرام شاه غزنوی از در مخالفت درآمده اورا مجبور ساختند بجانب هندفرار نماید وسوری درغزنه برمسند حکومت غزنویان نشست وسام بفیروزکوه دارالملك غور برگشت ولی بین راه رحلت نمود و علاءالدین درغور مستقلا حکمفرما شد ومیتوان این شخص رااولین امیرمقتدر غوریان دانست .

علاء الدین حسن

برحسب اختلاف روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین . در ابتداء حکمفرمائی او غور بهرامشاه غزنوی که بهندوستان گریخته بود لشکری گرد آورده بطرف غزنین آمد «سوری» برادرعلاءالدین رامغلوب کرده اورا بر گاوی نشاند ودرشهرغزنین بگردانید وبه‌قتلش رسانید . علاءالدین قصدغزنه کردوچند مرتبه بابهرامشاه بجنگید وچون برغزنه مستولی گشت ، هفت شبانه روزبه‌نهب و غارت و کشتن و سوختن پرداخت و نه فقط عمارات غزنویان را بسوزاند بلکه استخوانهای آل سبکتکین (جزمحمود غزنوی) را ازقبربیرون آورده آتش زد و باینجهات ملقب به‌جهانسوزشد . پس ازارتکاب این اعمال زشت بغور برگشت وبا علی چتری همدست شده‌باسلطان سنجرشروع بمخالفت نمودولی درجنگ شکست

خورد و اسیر گردید . سنجر پس ازاینکه بر کیاست ودرایت وطبع شعر اوآگاه شد ویرا انیس خود ساخت ودرآخر حکمرانی غوررا بدومفوض نمود وعلاءالدین بفیروزکوه آمده بست وبامیان رابگرفت ودرسنهٔ ۵۵۱ رحلت کرد .»

محمدبن علاءالدین (سیف‌الدین) پس از پدر برسریر غور نشست وپادشاه نیکوسیرتی بود عمزادگان خود غیاث‌الدین ومعزالدین راکه پدرش بی‌سبب آنهارا بزندان افکنده بود مستخلص ساخت وندیم خود کرد وپس‌ازیکسال‌وکسری سلطنت درموقع جنگ باغزها درنتیجهٔ غدر یکی ازخواص خود کشته شد .

غیاث‌الدین

ابوالفتح محمدبن سام ازپادشاهان بزرگ وعادل غوراست وچون برجای سیف‌الدین نشست وقدرتی بهمرسانید عم‌او فخرالدین مسعود که حکمران بامیان بود قصد بلاد غور کرد . غیاث‌الدین براو غالب آمد وفخرالدین اسیر گشت ولی غیاث‌الدین درحق عم خود کمال احترام و رأفت رانموده اورا مجدداً به‌بامیان‌فرستاد. غیاث‌الدین درابتدا ملقب بشمس‌الدین بوده است و در سنهٔ ۵۶۹ غزنین را بگرفت و حکومت آن‌حدود را به برادر خود شهاب‌الدین داد و در ۵۷۱ هرات را بتصرف خود درآورد . سپس لشکر بشادیاخ نیشاپور کشید وآنجا را درسنهٔ ۵۹۷ فتح کرد همچنین مرو را درقبضهٔ اقتدارخود درآورد و در سنهٔ ۵۹۹ داعی حق را لبیك اجابت گفت . مسجد جامع هرات از آثار او است .

شهاب‌الدین (محمد بن سام)

محمدبن سام که ملقب بشهاب‌الدین یامعزالدین است برادر اعیانی غیاث‌الدین بوده ودرزمان او لشکر بهندوستان کشید ومولتانرا فتح کرد و دهلی‌را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد و چون بخراسان برگشت خبر فوت برادر بشنید و مملکت او را بین خویشاوندان خود تقسیم کرد وبمقر خود درغزنین رفت، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه نمود ولی درجنگ شکست خورد و درصدد جمع‌آوری لشکر و دفع مخالفین‌بود که بدست یکی از اسمعیلیان کشته شد (۶۰۲) .

محمود بن غیاث الدین

پس از بهاء الدین برادرزادهٔ او محمود را درفیروز کوه غور برسریر سلطنت نشاندند و درزمان او علیشاه تکش برادر سلطان محمد خوارزمشاه بهغوریان پناهنده گشت ومحمود برحسب درخواست محمد خوارزمشاه و ازبیم آن پادشاه عزم تسلیم علیشاه را به خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علیشاه محمود را بقتل رساندند (۶۰۷).

انقراض دولت غزنویان

پس از محمود پسر بزرگترش **سام** را که چهارده سال بیش نداشت پادشاه کردند. در سنهٔ ۶۰۷ خوارزمیان فیروز کوه را بگرفتند و دولت غوریان منقرض گردید ولی این طایفه مدتها در هندوستان حکمفرمائی داشتند و حتی بعضی از غلامان آنها به سلطنت رسیدهاند شرح آن ازحدود این تألیف خارج است.

امراء بامیان

اولین امیر آنحدود فخرالدین مسعود عم سلطان غیاث الدین محمد غوری است که درفوق بآن اشاره شد و گفتیم پس از اسارت عم خود مجدداً او را ببامیان فرستاد.

پس از فخرالدین پسرش **شمس الدین** محمد جای او نشست و مورد توجه سلطان غیاث الدین بود چون ایام عمر شمس الدین محمد سپری گشت فرزندش بهاء-الدین قائممقام او شد و فاضل مشهور فخر رازی رسالهٔ بهائیه را برای او نگاشته است- پس ازفوت او که درسنهٔ ۶۰۲ واقع گشت سلسلهٔ امراء بامیان منقرض گشت.

فصل یازدهم

خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشتکین غرجه میرسید که غلامی بود ترك نژاد اینشخص دردرگاه سلطان ملکشاه بن آلب ارسلان مقرب گشت ومنصب طشت داری یافت . پس از او پسرش **قطب الدین محمد** درسنهٔ ٤٩١ ازطرف سلطان سنجر که حکمرانی خراسانرا در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت و خوارزمشاه لقب یافت ومرد نیك فطرتی بود اهل علم را دوست می‌داشت . چون وفات کردپسرش اتسز قائم‌مقام او گردید .

ملك اتسز

اتسز درسنهٔ ٥٢١ جای پدر نشست و با اینکه مردفاضل‌و خوش طبع بود نسبت به ولی نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم یاغیگری برافراشت . سبب قرب اتسز در نزد سنجر آن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه امراء مستخلص ساخت ولی چون بخوارزم بر گشت از در عناد درآمد و سنجر مجبور گردید بدفع او بکوشد و در سنهٔ ٥٣٣ سلطان لشکر بخوارزم کشید واتسز چاره جزفرارندید ولی پسرش قتلغ دستگیر گردیده کشته شد . پس ازمراجعت سنجر مجدداً تسز بخوارزم آمده عامل سنجر را خارج‌نمود و چون این سلطان‌در٥٣٦ از قراختائیان شکست خورد یاغی گری اتسز بیشترشد تا اینکه درسنهٔ ٥٣٨ بازهم سنجر قصد سر کوبی او را نمود واتسز از در تملق و چاپلوسی در آمده مورد عفو گردید ولی در باطن دست ازاعمال خود برنداشت و حتی ادیب صابر را که‌رسول سنجر بود در آب جیحون غرق کرد . سنجردرسنهٔ ٥٤٦ بجانب خوارزم آمد وقلعهٔ « **هزار اسب** » را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد . اتسز پیشکشها تقدیم کرد و عذرمافات خواست و بازهم عفو سلطان شامل

حالش گشت . در سنهٔ ۵۴۷ سلطان سنجر بدست غزها اسیر گشت و اسارتش بطول انجامید اتسز با خواهر زادهٔ سلطان سنجر موسوم به رکن‌الدین محمود همدست گشته خیالها در سرداشت ولی سنجراز اسارت مستخلص گشت و درسنهٔ ۵۵۱ اتسز در حدود نسابجهان دیگررفت .

ایل ارسلان

ایل ارسلان در زمان‌پدرش اتسزحکمرانی جندیافت‌وچون او بمرد بخوارزم آمده جای پدر گرفت . در زمان او قراختائیان که بودائی‌مذهب بودند قصد کشور خوارزم کردند وایل‌ارسلان‌دررفع شر آنان برآمد که ناگاه مریض گشته پس از هفده سال سلطنت بدرود حیات گفت (۵۶۷) .

سلطانشاه وتکش پسران ایل اسلان

پس ازایل ارسلان پسر کوچك اوسلطان شاه بیاری‌مادرش جای پدر نشست و برادر بزرگتر او «تکش» درآن‌اوقات در جند بسر میبرد . چون بین این دوبرادر در ابتدای کار بصلح خاتمه نیافت‌تکش‌بامساعدت قراختائیان‌قصدخوارزم نمود سلطانشاه به نیشابور بگریخت ومادر سلطانشاه دردهستان‌بدست تکش‌افتاده بقتل رسید . ازاتفاق بین تکش و قراختائیان کدورتی حاصل گشت . سلطانشاه موقع را مغتنم شمرده با آنطایفه همدست گردیده وقصد خوارزم نمود. تکش آب جیحونرا در معبر آنان انداخته راه را مسدود کرد و رئیس قراختائیان چون‌دید اهالی خوارزم‌طرفدار سلطان شاه نیستند مراجعت نمود یك فوج ازلشکریان‌خود را تحت امر اوبگذاشت . جنگ وجدال بین دو برادر ادامه داشت و درسنهٔ ۵۸۳ تکش «شادیاخ» را بگرفت وسال بعد بطوس آمد و بین دو برادر نفاق به وفاق مبدل گشت. درسال۵۸۵مجدداً بین‌دوبرادر جنگ درگرفت‌وتکش قهراً«سرخس» را در قبضهٔ تصرف خود در آورد وخراب نمود ولی بازهم کار بصلح خاتمه یافت سپس درتعقیب شکایت‌قتلغ اینانج ازطغرل‌امیرسلجوقی تکش بطرف‌عراق‌عزیمت نمود وقلعهٔ طبرك را درری‌بگرفت درهمانحال‌شنید که سلطانشاه‌خوارزم‌رامحاصره کرد و بنابراین در۵۸۹ عازم خراسان شد و «کوتوال» سرخس مفاتیح قلعه و

خزاین آنشهر را به تکش دادودست سلطانشاه را از آنحدود کوتاه نمود. این خبر بقدری درسلطانشاه اثر کرد که پس ازچندروز از کثرت اندوه جهان فانی رابدرود گفت وتکش سلطان بالاستقلال گردید .

درخلال این مدت طغرل سلجوقی قلعهٔ طبرك را درری بگرفت وچنانچه در ضمن تاریخ سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرل درجنگ باتکش بدست قتلغ اینانج کشته شد و تکش از ری بهمدان آمد و لشکر خلیفه «ناصرالدین الله» را مغلوب کرد وامور عراق را باو مفوض گردانید. درسنهٔ ۵۹۱ یونس خان پسر تکش بغداد را شکست داد و باوجود اینکه تکش در سقناق[1] شکست خورد هیبت او کاسته نشد چه درهمانسال بازهم لشکر خلیفه را مغلوب کرد وصیتش درعراقین بلند گردید. تکش درآخر عمر «بوقوخان» را در«سقناق» شکست داد وتصمیم گرفت اسمعیلیان را سرکوبی نماید وقطب الدین محمد را بهمحاصرهٔ ترشیز مأمورساخت. ودرهمان احوال (۵۹٦) تکش بدرود حیات گفت .

قطب الدین یاعلاء الدین محمد خوارزمشاه

محمد خوارزمشاه از پادشاهان بزرگ وبدبخت این سلسله است چه با آنکه ممالك وسیعی را فتح نمود ورشادت ولیاقت بخرج داد درآخر مصادف با حملهٔ مغول گردید و جبن او را بگرفت تا آنکه درکمال بدبختی و بیچارگی درجزیرهٔ آبسکون داعی حق را لبیك اجابت گفت . علاءالدین محمد پسر تکش است ودر ایام پدرامورخراسان باومحول گشت هنگام محاصره ترشیز وسرکوبی اسمعیلیان خبر رحلت پدر بشنید و بجانب خوارزم روان شد و در همانسال (۵۹٦) برتخت سلطنت نشست . چون شهاب الدین وغیاث الدین غوری خبر وفات تکش بشنیدند لشکر بمرو کشیده و درطوس قتل وغارت بسیارنموده درسنهٔ ۵۹۷ بشادیاخ آمدند وحتی تاگرگان وبسطام شحنه فرستادند لشکریان محمد خوارزمشاه درهمانسال «شادیاخ» را از غوریان بگرفتند و بسرخس رفتند آنجا را هم فتح کردند. سپس خوارزم بمرو وهرات رفته آنحدود را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد. ازطرف دیگر

۱ ـ نزدیك جند قرار داشت .

غوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عزم طوس کردند و در همان احوال غیاث‌الدین بدرود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند. شهاب‌الدین غوری در مرو با لشکر خوارزمشاه مصاف داد وشکست خورد و بازهم آن شهر بدست خوارزمشاهیان افتاد و در سنهٔ ۶۰۰ هرات هم فتح شد.

شهاب‌الدین غوری غیبت محمدشاه را از خوارزم مغتنم شمرده عازم آنحدود شد ولی کاری ازپیش نبرد چه‌سلطان خود را بخوارزم رسانیده غوریان را درهزار-اسب شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزمشاه ننمایند.

چون شهاب‌الدین‌غوری کشته‌شد گرفتن متصرفات آنهابرای خوارزمشاه‌سهل گردید چه ازیك طرف هرقطعه از کشورآنها بدست امیری افتاد وازطرفی دیگر اهالی وبعضی‌ازمتنفذین هرات سلطان رابگرفتن آنحدود تشویق‌وتحریص‌مینمودند بنابراین طولی‌نکشید که‌خوارزمشاه مالك آنحدود گردید. درهمان‌اوقات‌مازندران از یك‌طرف و کرمان ازطرف دیگر درتصرف خوارزمشاه درآمد.

درسال۶۰۶ خوارزمشاه بجهاتی‌عزم تسخیرماوراءالنهر کرد بخارا وسمرقند را بگرفت و ازجیحون عبور نموده لشکر گورخان پادشاه قراختائیان را شکست داد (۶۰۷) و ازآنجا بطرف «اترار» رفت و حکمران آنجا گرچه دراول مخالفت نمود درآخر چاره جز تسلیم شدن ندید. شکست لشکر قراختائیان واستخلاص ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید و هیبت سلطان را زیاده ازحد کرد چنانکه او را «ظل‌الله» خواندند و اسکندر ثانی گفتند. ولی فتح کشور قراختانیان ایرانرا همجوار بامغولان کرد وسدی که بین این مملکت وآن طوایف وحشی بود ازمیان برداشته شد گرچه گورخان راحت ننشست و باز هم بین خوارزمشاه و قراختانیان جنگ درگرفت و بواسطهٔ خیانت شحنهٔ سمرقند و امیر دیگر که در موقع رزم پشت کردند شکست برلشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد مفتوحه در دست سلطان محمد باقی ماند.

در سال ۶۱۱ غزنین درتصرف خوارزمشاه درآمد واتفاقاً درخزائن آن شهر مراسلاتی ازخلیفهٔ بغداد دست آمد که دال بر تحریك غوریان ومخالفت باخوارزمشاه بود. سلطان اظهاراین مطلب جایز ندانست ولی کینه در دل داشت تا آنکه بلاد آن اطراف را تاسرحد هندوستان ضمیمهٔ ملك خود کرد. وپسر لایق خود **جلال الدین** را امیر آنحدود نمود سپس برای انتقام ازناصرالدین‌الله خلیفهٔ بغداد ازعلمافتوی گرفت که مستحق خلافت سادات حسینی میباشند وبرهر کس که ازعهده برآید واجب است آنرا خلیفه سازد آنگاه علاءالملك را که از کبار سادات بود نامزد خلافت کرد وقصد بغداد نمود (۶۱۴).

درهمان حال اتابك سعد را در ری و اتابك ازبك را در همدان شکست داد و چون به اسدآباد همدان رسید سرمای سختی رخ داد که اکثر چهارپایان تلف شدند خوارزمشاه تصور نمود که این سرما ازآن سبب است که اوقصدخلیفهٔعباسی کرده بنابراین مراجعت اختیار نمود.

باهمهٔ این احوال تصور نمیرود که خوارزمشاه بکلی از خیال عزل خلیفه منصرف گردید ولی مقارن همان اوقات بین خوارزمشاه و چنگیز سخت کدورت حاصل گشت و منجر بحملهٔ مغول گردید.

خوارزمشاه را جبن گرفت و بلاد بدست مغولان وحشی ویران گردید و رشادت جلال‌الدین سودی نبخشید شرح این قضایا درفصل مربوط به حملهٔ مغول خواهد آمد.

فصل دوازدهم

ادبیات و علوم و صنایع

آثار ایرانیان در زبان تازی

روح آریائی‌نژاد ایرانی، قوهٔ تصور و خلاق این قوم ، افکار فلسفی آنها ، معارف‌پروری و صنعت‌دوستی بزرگان این ملت که زمام امور خلافت را در دست داشتند و حتی چندی خلفا را مطیع خود نمودند مهمترین تأثیررا درتمدن اسلام داشته است. چون مسلمین برای تحصیل قرآن وفهم‌آیات ومعانی‌بلندآن ناگزیر ازفراگرفتن زبان عربی بودند طولی نکشید که این زبان در تمام ممالك اسلامی زبان علمی وادبی گردید. شعرا درغالب الفاظ عربی شعر میگفتند ونویسندگان و دانشمندان بدان‌زبان مطالب علمی‌وادبی‌را برشتهٔ تحریر درمیآوردند تاآثارآنهادر تمام بلاد اسلام خوانده شود و باسایر دانشمندان بدان نحو تبادل افکارنمایند. در فصل‌دوم نام چندنفر ازشعرا ونویسندگان ایرانی درصدر اسلام برده شد وزحمات این ملت را درعلم وادب عربی بطورخلاصه بیان‌نمودیم اینك نام عده‌ای ازمشاهیر و دانشمندان ایرانی که درمیدانهای مختلف علوم وصنایع وآداب، آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته‌اند دراین فصل ذکر میشود وبرای اینکه این مجموعه تا اندازه‌ای جامع باشد چند سطری ازشرح حال دانشمندانی که در فصل دوم فقط بذکرنام آنها اکتفا شده خواهیم پرداخت .

نظم عربی

بشاربن برد پدر این شاعر نامی درجنگ تخارستان اسیر گردید. بشار در حوالی بصره بدنیا آمد و کور مادرزاد بود. عمرخود را گاه

در بصره وزمانی در بغداد گذرانید . گویند این شاعر باطناً به‌آئین زردشت مستعد بودچه درضمن اشعارخودآتش‌راتقدیس نموده واشاراتی کرده است که‌مردم‌آنزمان اورا «زندیق» خواندند و حتی مهدی خلیفهٔ عباسی دربارهٔ او سوء ظن برد . بشار یعقوب‌بن داود وزیرخلیفه راهجو کرد ویعقوب فرصت غنیمت شمرده امرداد تااو راهفتاد تازیانه زدند ودراثرآن بشار درسن نود سالگی بدرود حیات گفت (۱۶۶)

ابونواس

ابونواس دراهواز درسنهٔ (۱۳۹) ازمادرایرانی بدنیاآمد . تحصیلات خود را در بصره نمود و در دربار هارون و امین مقرب گشت. درهجو ید طولائی داشته ودرسرودن اشعارعاشقانه ، مراثی ، قصاید راجع بشکارمهارت بخرج داده است . حافظهٔ فوق‌العاده داشت وچون بسن پیری رسید دست ازعیش ونوش برداشت بزهد وتقوی پرداخت ودراینخصوص هم دارای اشعارزیبائی است .

ابراهیم و اسحق فارسی معروف به‌موصلی

ابراهیم وپسرش‌اسحق‌درفن غناوساختن‌آهنگهای موسیقی شهرتی بسزادارند . پدرابراهیم ماهان نام ازفارس بعراق عرب مهاجرت کرد و ابراهیم در کوفه متولد گردید و موسیقی را درموصل بیاموخت ودراین فن بقدری استعداد داشت که بزودی بزرگترین استادعهد خود گردید ودردربارمهدی وهارون‌الرشید مقرب شد .

پسرابراهیم اسحق درسنهٔ ۱۵۰متولد شدوجای پدربگرفت ودربارهٔ اومعتصم خلیفه چنین گفته: که هروقت اسحق میخواند بنظرمن چنین می‌آید که مملکت من‌وسیعترمیشود» . اسحق درفقه وحدیث هم دست داشته ومأمون در حق او گفته است: کها گراسحق درفن غنا شهرت نداشت من اوراقاضی مینمودم زیرا کردار و رفتاراو ازقضاة آنعهد نهایت بیشتراست».

ابوالفتح علی بستی

در**بست** متولد گردید . چون سبکتکین آنشهرزا فتح کرد ابوالفتح را درخدمت خودآورد. این دانشمند درنظم ونثر ید طولائی داشته‌ومشهورترین قصیدهٔ او**قصیدة البستی** است

که چندین مرتبه شرح شده است . درسنهٔ ۳۹۹ دربخارا وفات کرد .

ابوالحسن علی باخرزی

ابوالحسن درباخرز متولد گشت غیرازمرتبهٔ شعرو شاعری باخرزی یکی ازعلماء مذهب شافعی محسوب میشود، خط هم خوب می‌نوشته مدتی‌ازعمررا دردوائردولتی گذرانید. دورهٔ زندگانی اودرفقر وغنابگذشت ودر مسافرتهای خود دچارصدمات و زحمات روزگار گردید . کتاب دمیة‌القصر که دنبالهٔ یتیمة‌الدهر ثعالبی‌است برشتهٔ تحریر درآورده . درسنهٔ ۴۶۷ درباخرز درمجلس بزمی بقتل رسید .

محمد ابیوردی

ابوالمظفرمحمد ابیوردی درابیورد(درخراسان) بدنیا آمده ولی اصلا عرب وازطایفهٔ بنی‌امیه است . اشعاراوتحت سه عنوان تقسیم شده عراقیات، نجدیات‌ووجدیات و نیز کتابی راجع بتاریخ‌ابیورد ونسانوشته که‌ازبین رفته‌است . ابیوردی درسنهٔ ۵۰۷ دراصفهان مسموم گردید .

اسدبن نصرابرزی

عمیدالدین در ابرز (فارس) بدنیا آمده و وزارت اتابك مظفرالدین سعد بن زنگی را داشته ابوبکربن سعد اورا باتهام خیانت‌محبوس ساخت ودرزندان رحلت نمود(۶۲۴) غزل زیبائی ازاوبیادگاراست که درزندان سروده .

طغرائی

ابواسمعیل حسن معروف بطغرائی ایرانی‌الاصل است ودر اصفهان متولد گردید . این دانشمند نه فقط از شعرای معروف است بلکه درسیاست وتدبیر ملك ید طولائی داشته و وزیر سلطان مسعود سلجوقی امیرموصل گردید وپس‌ازاوباتهام بیدینی کشته شد(۵۱۳) قصیدهٔ معروف «لامیة‌العجم» اواست ودردیوانش خواجه نظام‌الملك معروف رابکرات مدح کرده است[1] .

۱ـ سایرشعراء بزرگ‌اسلام غیرازآنچه درمتن ذکرشده است :

مسلم‌بن ولید معروف به‌صریع‌الغوانی‌ازموالی خانوادهٔ یکی ازانصاراست. تولدش درکوفه بوده ودرسنهٔ ۱۸۷ یا۲۰۸ رحلت کرد .

ابوالعتاهیه اهل حجازاست (فوت ۲۱۳)

بقیه درصفحه بعد

نثر مسجع و ادبی

ابوبکر خوارزمی

پدرش اهل خوارزم ومادرش طبرستانی خواهر طبری مورخ مشهور است ، یك چند در حلب نزد سیف‌الدوله بسر برد ، سپس‌دربخارا خدمت ابوعلی بلعمی درآمد، بعدازمدتی‌اورا هم ترك گفت ومدتی درنیشابور، سیستان ، اصفهان وشیراز اقامت کرد . ابوبکر در هجونمودن ید طولائی‌داشت ازاین‌جهت عتبی وزیر سلطان محمود غزنوی اورا گرفته بزندان‌افکند وچون ازحبس‌مستخلص گردید بگرگان رفت وطرف‌توجه

بقیه از صفحهٔ قبل

ابن‌الرومی پدرش یونانی بوده و در بغداد متولد شده است وزیر معتضد خلیفه او را مسموم کرد (۲۸۳) .

البحتری ازقبیلهٔ طی بوده و در سنهٔ ۲۸۴ رحلت‌کرد .

متنبی درکوفه متولد شده و درجوانی دعوی نبوت کرده ولی شکست خورد و اورا در زندان افکندند تااینکه توبه کرد . مقام بلندی درشعر و شاعری دارد . درمراجعت از خدمت عضدالدوله درشیراز بدست یك عده قطاع‌الطریق بدوی کشته شد (سنهٔ ۳۵۴) .

ابوالعلاء معری یکی ازبزرگترین‌شعراء وفیلسوف مشرب عالم اسلام است. اشعار زیبایش قرنها مورد توجه دانشمندان گشته و ازنقطهٔ نظر فلسفی جنبهٔ بدبینی دارد قصاید ایام جوانی او درتحت عنوان «سقط‌الزند» واشعار دورهٔ کهولتش بعنوان «لزوم مالا یلزم» است . این شاعر فیلسوف در معرة‌النعمان (سوریهٔ شمالی) از قبیلهٔ یمنی درسنهٔ ۳۶۳ بدنیا آمده در سن چهار سالگی یك چشم و بعد چشم دیگرش نابینا گردیده .

ابوالفرج محمد دمشقی‌است ودرفن شعر استعارات وتشبیهات زیاد بکاربرده‌است.

ابن‌المعلم (ابوالغنائم) نزدیك واسط بدنیاآمده‌اشعار زیبای اورا خاص وعام ازبر مینمودند . وعاظ بالای منابر و درویشان درمجلس سماع خود آنرا میخواندند. (فوت ۵۹۲)

شریف محمد (ابولیلی) شاعری است زبردست . دربغداد متولد شده و ازاخلاف ابن‌عباس است. درفن هزل سرائی استاد بوده خواجه نظام‌الملك اورا گرامی میداشته مؤلف مجموعهٔ قصص است بنام «الصادح والباغم» درحدود دوهزار بیت (فوت او درکرمان درسنهٔ ۵۰۴ واقع شد) .

هبة‌الله (ابن سناء الملك) معروف القاضی‌السعید است . از فضلاء عالیمقام مصر بوده و درادبیات مقامی ارجمند داشته. صاحب دیوان «دارالطراز» ، فصوص‌الفصول مجموعهٔ اشعاری است که از مکاتبات ادبی او استخراج کرده‌اند (فوت درقاهره‌سنهٔ ۶۰۸) .

عمربن‌الفارض یکی ازبزرگترین شعرای صوفی مشرف عالم اسلام است در قاهره تولد شده وهم درآن شهر وفات کرده (سنهٔ ۶۳۲) دیوان اوراکه گنجینهٔ اسرار عرفانی است نوه‌اش‌علی‌مرتب کرده‌است .

شرف‌الدین محمد (البوصیری) صاحب قصیدهٔ معروف به «قصیدة البردة» است که درعالم اسلامی شهرتی بسزادارد وبکرات شرح شده (درمصر متولد ودرسنهٔ ۶۹۵ وفات‌نموده)

صاحب اسماعیل‌بن عباد گردید . وفاتش درسنهٔ ۳۸۳ یا ۳۹۲ رخ داد . رسائلش در نثر شهرتی بسزا دارد .

بدیع‌الزمان همدانی

بدیع‌الزمان در همدان بدنیا آمد و مدتی در اطراف بلاد بمسافرت گذرانید وی دارای حافظهٔ غریبی بود. درنظم و نثرقدرت تام داشته وبا کمال سهولت وسرعت اشعارفارسی را در قالب عربی درمیآورد مقامات حمیدی مجموعه‌ایست از حکایات کوچك با انشاء ظریف وپراز کلمات مشکل،وفاتش درچهل‌سالگی‌سنهٔ ۳۹۸ درغزنه رخ داد[۱].

نحو و علم اللغة

احتیاج بفهم معانی قرآن‌و دانستن‌اصطلاحات مشکله، وترکیب آیات، علم نحو و لغت را توسعه داد .

عالم فرانسوی (ارنست رنان) ثابت کرده است که اولین علماء اسلام در این رشته مدیون مدرسهٔ گند شاپورند که درآن منطق ارسطو تدریس میشده است . علی‌ای حال در صدر اسلام دو مکتب بزرگ در بصره و کوفه پدید آمد .

اهالی بصره مخلوطی بودند ازایرانی وعرب که به دوزبان مختلف صحبت میراندند و دراین شهر است که اولین مکتب علمی زبان عربی تأسیس شد. گویند مؤسس این مکتب ابوالاسود است ولی اولین دانشمند مشهور این مکتب‌ابو عمرو بن العلاء است که در قرائت قرآن شهرتی بسزا داشته ومعلم خلیل است. خلیل بن احمد که او هم سمت معلمی سیبویه را داشته یکی ازاستادان بزرگ آن مکتب و تنظیم قواعد علم عروض را باو منسوب داشته‌اند. خلیل دارای تألیفی است در لغت موسوم به «کتاب‌العین» که درآن حروف برحسب صوت تنظیم وترتیب شده

---

۱ ـ ازجمله نثرنویسان نام حریری ازهمه مشهورتر است. ابومحمدالقاسم‌الحریری صاحب مقامات معروف دربصره متولد شده و در سال ۵۱۰ وفات کرده . رسالات دیگری هم در ادبیات دارد که ازآنجمله است «درة‌الغواص فی‌اوهام‌الخواص» .

است . این دانشمند تألیف خود را در خراسان شروع کرده و پس از مرگ لیث بن مظفر آنرا خاتمه داد .

کمی بعد از تأسیس مکتب بصره مکتب کوفه ایجاد شد و در این مکتب بزبان متداول «زنده» بیشتر اهمیت میدادند تا به بعضی قواعد مصنوعی صرف و نحو . مؤسس آن را ابوجعفر محمدالرؤاسی معاصر با خلیل بن احمد میدانند و شاگرد این دانشمندان کسائی معروف است .

درقرن چهارم هجری که کوفه وبصره دیگردرمقابل بغداد اهمیتی نداشت دو مکتب سابق‌الذکر یکی گردیده تشکیل مکتب بغداد راداد . دراینجا بیمورد نیست بدانشگاه معروف نظامیه شود که بهمت خواجه نظام‌الملك تأسیس گردیدو اکثرمدرسین ومعلمین‌آن ایرانی بوده ومواد مختلفهٔ شعر، علم‌اللغه، معانی بیان حکمت الهی وفقه درآن تدریس میشد .

ایرانیان درزبان عرب‌زحمات بی‌اندازه کشیده‌ومشهورترین دانشمندان‌آنها درنحو وعلم‌اللغة ازاینقرارند .

سیبویه

سیبویه اهل بیضاء فارس است . درسن ۳۲ سالگی به‌بصره آمد و تحصیلات خود را در آنجا باتمام رسانید . تألیف مشهوراو موسوم به **الکتاب** حجت علمای‌نحو است . در سن چهل سالگی نزدیك شیرازرحلت نمود (۱۷۷ یا ۱۸۰)

کسائی

علی‌بن حمزه‌ازشاگردان معروف رؤاسی وخلیل‌بن احمد است مدتی‌برای تحصیل‌زبان عربی‌خالص درمیان عربهای بادیه بسربرد . کسائی یکی از هفت قراء کلام‌الله مجید است و یکطرز خواندن مخصوص‌آورد هارون‌الرشید تربیت امین ومأمون راباو واگذاشت. این دانشمند رقیب سیبویه بوده ودرسنهٔ ۱۸۲ نزدیك ری رحلت کرده است . کتاب «رساله فی لحن‌العامه» ازتألیفات اوست .

فراء

ابوزکریابن زیادمعروف به‌فراء شاگرد کسائی‌وازخانوادهٔ دیلمی است. مدتی دربغداد بتدریس نحواشتغال داشت. در

سال ۲۰۷ درسن ۶۳سالگی درراه مکه رحلت نمود .

معمر بن مثنی

ابوعبیده پدر ومادر ابوعبیده از یهودیان ایرانی بوده و در بصره متولد گردیدوهم در آن شهر رحلت کرد. قریب دویست رساله درنحو ولغت عرب نوشته ولی چون شعوبی بوده ودر یکی از تألیفات خود بسختی برعرب حمله کرد اهالی بغض اورا دردل گرفتند بقسمی که چون درسنهٔ ۲۰۹ رحلت کرد جنازهٔ اورا احدی مشایعت ننمود . یکی ازشاگردان او ابونواس شاعر معروف است .

اخفش

سعیدبن مسعده معروف به‌اخفش اوسط دربلخ بدنیا آمده ومحتمل است ایرانی‌الاصل باشد . گرچه ازسیبویه مسن‌تر بوده ولی بشاگردی اوافتخارمیکرده وتألیف آن دانشمند رامحفوظ داشته است . وفاتش درسنهٔ ۳۱۵ واقع شد .

قاسم بن سلام

قاسم درهرات بدنیا آمده‌وپدرش یونانی‌است مدتی دربصره و کوفه‌نزداصمعی و کسائی‌ودانشمندان دیگر تحصیل کرد. سپس مربی اولاد هرثمه حکمران خراسان گردیدوهیجده‌سال‌قاضی کیلیکیه‌بود. درزمان عبدالله‌بن طاهر بخراسان رفت ومورد توجه اوواقع گشت . از تألیفات او یکی غریب‌المنصف است که برای نگارش آن چهل سال زحمت کشیده است . در سنهٔ ۲۲۲ درمکه یامدینه وفات نموده است .

سهل بن محمد

ابوحاتم سهل اصلا سیستانی است ومدتی دربغداد گذرانید کتاب معمر بن منسوب باوست همچنین تألیفی دارد موسوم به«کتاب‌النخل» ابن درید و«مبرد» ازشاگردان اومیباشند . رحلت در ۲۵۰ .

ابن قتیبه

ابومحمدبن عبدالله‌بن مسلم پدرش ایرانی واهل مرو بوده ابن قتیبه‌دربغداد یا کوفه متولد گردید ونه‌فقط درعلم نحو ولغت متبحر گشت بلکه درتاریخ وحدیث‌یکی ازمشاهیرعصر خود گردید . کتاب عیون‌الاخبار ، کتاب‌المعارف ، ادب‌الکاتب ، طبقات‌الشعراء از تألیفـات اوست . وفاتش در۲۷۶ دربغداد رخ داد .

ابوحنیفه دینوری

احمدبن داود ایرانی‌الاصل است . درادبیات و جغرافی ، تاریخ ونجوم ید طولائی داشته . کتاب‌النبات که یکی از تألیفات اوست یك گونه کتاب ادبی است که مستخرجهٔ آن در خزانةالادب محفوظ مانده . کتاب «اخبارالطوال» را ازنقطهٔ نظر ایران دوستی برشتهٔ تحریر درآورده وفاتش درسنهٔ ۲۸۲ واقع شد .

عبدالرحمن بن اسحق همدانی

کاتب وخوش نویس معروف بوده دارای تألیفی است موسوم به کتاب الالفاظ که راجع بلغات مترادف نوشته شده . عبدالرحمن در سال ۳۲۰ در گذشته است.

ابوالفضل هروی

ابوالفضل هروی در هرات متولد شده و صاحب کتاب « مفاخرالمقاله » است (رحلت ۳۲۸) .

ابن‌درستویه

عبدالله جعفر معروف به ابن‌درستویه اهل فسای فارس است ودر ۳۴۷ در بغداد بدرود حیات گفت . شاگرد مبرد عالم نحوی ولغوی مشهور است .

حسن بن عبدالله

حسن‌بن عبدالله اهل سیراف (در کنار خلیج فارس) بود پدرش « عبدالله » قبلا «بهزاد» نام داشته و زردشتی مذهب بوده است . حسن مدتی بمسافرت پرداخت وچند گاهی در عمان ، شوش وبغداد تحصیل علم و کمال نمود و علم‌اللغة را از « ابن درید » بیاموخت با اینکه قریب چهل سال منصب قضاوت داشت در همان احوال بتدریس نحو میپرداخت ونیز انزوا و گوشه گیری را خوش داشته از دست رنج خویش (استنساخ کتب) اعاشه میکرد و باطناً دارای افکار معتزله بود و درسنهٔ ۳۶۹ وفات نمود .

حسن بن احمد فارسی

ابوعلی حسن‌بن احمد در فسا متولد گردید و برای تحصیل درسن هیجده سالگی به بغداد آمد . مدتی دربار سیف‌الدوله در حلب و عضدالدوله در شیراز گذرانید . کتاب «ایضاح» و « تکمله » را بنام عضدالدوله نگاشت و درسنهٔ ۳۷۷ در بغداد رحلت کرد .

ابن‌خالویه

ابوعبدالله الحسین ملقب به ابن‌خالویه دارای حافظهٔ فوق‌العاده بوده و در نحو ولغت نهایت تبحر داشته واصلا خوزستانی است . در تحصیل علم حدیث هم زحمت کشیده و معلم این‌علم در مسجد مدینه بوده . پس از آن بحلب رفت ودرخدمت شعرای آن دیار درآمد . یکی‌ازتألیفات او کتاب « **لیس** » است راجع بمستثنیات لغات عرب (رحلت۳۷۱) .

ازهری

ابومنصور محمدبن احمد در هرات بدنیاآمد ودرسفرمکه بدست قرامطه‌اسیر گشت‌وپس ازمدتی‌بوطن‌خویش‌بر گشت کتات « تهذیب‌اللغة » در معنی لغات عـرب تألیف اوست . در سال ۳۷۰ در وطن خویش وفات کرد .

صاحب‌بن عباد

ابوالقاسم اسمعیل درطالقان بدنیاآمد و وزیر مؤیدالدوله وفخرالدولهٔ دیلمی‌بوده . اهل‌علم و هنر ازخوان احسان او بهره‌مند بودند و درترویج فضل وکمال نهایت جدیت مینمود شخصاً هم درعلم و ادب‌مقامی ارجمند داشته اشعارورسائل او موضوع کتاب « **کافی‌الکفات** » است . همچنین کتابی در معانی لغات عرب درهفت مجلد برشتهٔ تحریر درآورده موسوم به «**محیط**» که جلد سوم‌آن موجود است . این‌دانشمنددر سنهٔ ۳۸۵ بدرود حیات گفت .

ابن‌فارس رازی

ابوالحسین‌احمدمدتی‌در همدان‌تدریس‌میکردوبدیع‌الزمان از شاگردان اوست . فخرالدولهٔ دیلمی اورا برای‌تربیت پسر خود ابوطالب بری طلبید از عجایب آنکه این مرد ایرانی طرفدار جدی عرب بوده . « مجمل‌فی‌اللغة وفقه اللغة » تألیف اوست. در سنهٔ ۳۹۵ درری وفات کرد .

احمدبن محمدهروی

احمد اهل هرات وشاگرد ازهری بوده . کتاب «غریبین» راجع باصطلاحات مشکل قرآن و حدیث تألیف اوست . (رحلت ٤۰۰) .

حسن بن محمد نیشابوری

حسن بن محمد نیشابوری گذشته ازاینکه در معنی کلمات و اصطلاحات مشکل قرآن وحدیث زحمت کشیده «المجستی» بطلمیوس را هم شرح کرده (رحلت ٤٠٦).

ابومنصور عبدالملك الثعالبی

ابومنصور در نیشابور متولد گردید. مهمترین تألیفات او ازاینقرار است: یتیمة‌الدهر فی‌محاسن اهل‌العصر (راجع به‌تذکرهٔ شعرای‌عصرخود) لطائف‌المعارف (مجموعه‌ایست ازحکایات و اطلاعات) فقه‌اللغة (کتاب لغات مترادف) لطائف الصحابه و التابعین (بعضی‌از کلمات حکمت فرجام صحابه وتابعین). این دانشمند رسالات و کتب متعدی در نحوبرشتهٔ تحریر درآورده است. کتاب «الغرر» که یك قسمت‌آن‌راجع بتاریخ قدیم ایران است منسوب باوست (رحلت ٤٢٩).

ابوالحسن طاهر بن باباشاد

ابوالحسن‌ایرانی‌الاصل‌است‌ولی‌عمرخودرا درمصر گذرانده و در دیوان قاهره اشتغال داشته وپس ازمدتی دست از این شغل برداشت وبخدا پرستی پرداخت. کتاب «المقدمه» در نحو تألیف اوست (رحلت ٤٧٠).

ابوبکر عبدالقاهر جرجانی

ابوبکر رساله‌ای در عوامل نحو نوشته که طرف توجه‌عموم طالبین گردیده وبکرات‌طبع‌ونشرشده‌است.(رحلت ٤٧١).

ابوالقاسم الحسین

ابوالقاسم الحسین مؤلف‌محاضرات الادبا ومفردات‌الالفاظ قرآن است (رحلت ٥٠٢).

یحی بن علی‌الخطیب

این دانشمند در تبریز متولد گردیده است. علم‌حدیث را در «صور» تحصیل نمود وعلم‌اللغة را ازابوالعلاء معری‌فرا گرفت. چندسال در مصر بتدریس اشتغال داشته سپس به‌بغداد آمد ومدرس مدرسهٔ نظامیه گردید (رحلت ٥٠٢).

ابوالقاسم محمود زمخشری

معروف به «جارالله» است در زمخشر (خوارزم) بدنیاآمد درایام جوانی بمسافرت وتحصیل علم پرداخت و یکی از علمای معتزله است. ازجمله تألیفات اویکی تفسیرقرآن

است معروف به **کشاف** دیگر «**کتاب المفصل**» درنحو. **مقدمة الادب** (کتاب لغت عربی بفارسی) **کتاب الامکنه** (درجغرافیا) **نوابغ الکلم** «مجموعه ایست راجع بضرب المثلهای متداوله» **اطواق الذهب** دراخلاق (رحلت ۵۳۸).

ابوالفتح ناصر المطرزی

این دانشمند گذشته از معلومات ادبی دارای اطلاعات فقهی بوده تألیفات اوعبارتست از: **مصباح** (درمعانی لغات فقهی) **المغرب فی ترتیب المعرب** (درلغات مترادف) **الاقناع** (شرح مقامات حریری) رحلت او درسنهٔ ۶۱۰ واقع شد.

سراج الدین یوسف السکاکی

سراج الدین یوسف السکاکی در خوارزم متولد شد ومؤلف مفتاح العلوم در نحو وعلم بیان است. (رحلت ۶۳۶) [1]

---

۱ ـ مشاهیر علماء نحووعلم اللغة غیرازآنچه در متن ذکرشده :

محمدبن احمد المستنیر از موالی است در بصره متولد شده معروف به قطرب و شاگرد سیبویه است (رحلت ۲۰۶) کتاب «المثلث» تألیف اوست.

الاصمعی «عبدالملك» اصلاعرب است ودر بصره متولد شده تألیف متعددی دارد منجمله کتاب الخمل ـ «رحلت ۲۱۶».

المبرد «محمدبن یزید» دربصره متولد شده و مؤلف کتاب «کامل» درنحو است «رحلت ۳۸۵».

ابن درید «ابوبکر محمدبن الحسین» دربصره متولد شده واصلا عمانی است مؤلف جمهره وکتاب الاشتقاق است «رحلت ۳۲۲».

المفضل صاحب کتاب الامثال و مفضیات «رحلت ۱۷۰».

ابن الاعرابی «محمدبن زیاد» رحلت ۲۳۱.

ابوالعباس ثعلب «احمدبن یحیی ابن الاعرابی» مؤلف کتاب الفصیح وقواعدالشعر «رحلت ۲۹۱».

المطرز «ابوعمر محمدبن عبدالواحد الزاهد» رحلت ۳۴۵.

ابن اثیر «ضیاءالدین فخرالاسلام نصرالله درجزیرة ابن عمردرساحل دجله درکردستان بدنیاآمده وخدمت صلاح الدین راقبول کرده است مؤلف المثل السایر. برهان. الازهار وغیره است» رحلت ۶۳۷. این ابن اثیر را نباید بامجدالدین بن اثیر که مورخ مشهوری است یکی دانست.

تاریخ

اولین مورخین اسلام بنگاشتن «مغازی» یا جنگهای حضرت رسول پرداختند و پیشرفت علم حدیث که یکی از پایه‌های اساسی حقوق اسلام است موجب شد که بیش از پیش در شرح حال شارع مقدس اهتمام شود و همچنین تحقیق در اشعار قبل از اسلام محققین را براین واداشت که در اطراف قضایای تاریخی که ضمن اشعار بدان اشاره شده توجهی نمایند.

یکی از مشاهیر صدر اسلام «**حماد بن شاپور**» معروف به **الراویه** است. سابقاً اشاره بحیات این دانشمند ایرانی شد و گفتیم که یکی از استادان مالك بن‌ انس است. الراویه اعجوبهٔ زمان خود بشمار میرود و در کلیهٔ معلومات آن عصر دست داشته ومیتوان گفت دائرة‌المعارف متحرك بوده چه نه‌فقط درحدیث وتفسیر بلکه درعلم انساب، لهجه‌های مختلف عرب وتشخیص انشاء جدید و قدیم تازی واشعاردورهٔ جاهلیت وعهد اسلام متبحر بوده است. ذکر او دراین محل ازاین سبب است که این مرد ایرانی‌الاصل (پسر شاپور دیلمی) درتاریخ عرب هم اطلاعات وافی داشته ودراینخصوص زحماتی کشیده است.

ازطرف دیگر مورخین اسلام اطلاعاتی راجع بتاریخ یهود و افسانه‌های ملی ایران حاصل نمودند وترجمهٔ «خداینامه» و کتب دیگر ازفارسی بعربی باب تحقیقات راباز کرد.

مشاهیر و دانشمندان ایرانی که دراین رشته درزبان عرب زحمت کشیده‌اند ازاینقراراست:

البلاذری

احمدبن یحیی معروف به‌البلاذی درزمان خلافت متوکل ومستعین ومعتز میزیسته ومعتز تعلیم و تربیت فرزند خود «عبدالله» راباو واگذار کرد تألیفات اوعبارتست از: کتاب فتوح‌البلدان - انساب‌ الاشراف وعهد اردشیر که ازفارسی بعربی ترجمه کرده. این دانشمند بواسطهٔ صرف مقدار کثیری «بلاذر» مبتلا بمرض دماغی شد ودراثر آن رحلت نمود(۲۷۹).

طبری

محمدبن جریردرآمل طبرستان بدنیاآمده وبمصر، شام و
عراق مسافرت نموده درعلوم مختلفه ازقبیل حدیث، فقه
وتفسیر وتاریخ مقام بسیارارجمندی حاصل کرد . **کتاب تهذیب الاخبار وتفسیر کبیر، اخبارالرسل والملوك**(تاریخ مشهور)ازتألیفات اوست(رحلت دربغداد ۳۱۰)

ابوالفرج معروف باصفهانی

ابوالفرج اصلا عرب وازاخلاف بنی‌امیه است و در اصفهان
متولد شده ودربغداد تحصیل کرده است . تألیف مشهوراو
«کتاب‌الاغانی» است که او دارای مطـالب مهم ادبی و
تاریخی است (رحلت سنهٔ ۳۵۶)

عمادالدین کاتب‌الاصفهانی

عمادالدین کاتب اصفهانی که اورا الوه عقاب میناميدند در
اصفهان متولد گردید ودر مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تحصیلات
خود رابپایان رسانید ودراغلب جنگهای صلاح‌الدین ایوبی
بااوهمراه بود وپس ازوی انزوا اختیار کرد وبه‌تحریر ومطالعه مشغول گردید .
تاریخ صلاح‌الدین‌وفتح شام رابرشتهٔ تحریر درآورده وازتألیفات اویکی **«البرق‌ـ الشامی»** است که بدان عنوان تاریخ زمان خودرادرهفت جلد مرقوم داشته،دیگر
«نصرةالفتره» (تاریخ سلجوقیان ووزرای آنها) وخریدةالقصر(تذکرهٔ شعرای قرن
ششم هجری) است رحلت اودرسنهٔ ۵۹۷ رخ داد .

عتبی

ابونصرمحمد عتبی‌اصلا عرب‌است ولی درایران متولد شده
ودردربار سبکتکین وپسرش محمود غزنوی مشاغل مهمی
داشته . شاهکاراو**کتاب‌الیمینی** است . درتاریخ یمین‌الدولهٔ محمود (رحلت۴۲۷).

حمزه اصفهانی

حمزه‌ازفرقهٔ شعوبیه‌بوده وجدیت نموده است‌املاء صحیح
اسامی تاریخی ایران رابدست‌آورد وتاریخ اواز این حیث
قابل توجه است .

سمعانی (ابوسعید عبدالکریم)

سمعانی درمرومتولد شد وملقب به‌تاج‌الاسلام است ملحق
تاریخ بغداد کاتب رابرشتهٔ تحریر درآورد و کتاب‌الانساب
ازتألیفات دیگراوست (رحلت ۵۶۲)

ابن خلکان شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن خلکان دراربل بدنیا آمده وازسلامه برمکیان است که به‌شام، حلب، دمشق، اسکندریه مسافرت کرده ومدتی در دمشق سمت قضاوت داشته ودر قاهره در مدرسهٔ فخریه تدریس مینموده. تألیف مشهوراو **«وفیات‌الاعیان»** در شرح حال رجال بزرگ ودانشمندان اسلام است (غیرازرجال قرن اول هجری). ابن شاکرالکتبی شرح حال بزرگانی که در«وفیات‌الاعیان» فراموش شده‌برشتهٔ تحریر درآورده‌ونام آنرا «فوات‌الوفیات» گذاشته وفات ابن خلکان درسنهٔ ۶۸۱ رخ داد.

محمدبن احمدنساوی محمد درحدود نسا بدنیا آمده وکاتب سلطان جلال‌الدین منکبرنی بوده وتا آن جوان دلیر حیات داشت خدمت او را ترک نگفت ده سال پس از رحلت جلال الدین تاریخ حیات اورا به عربی برشتهٔ تحریر درآورد[1].

---

۱ ـ مشاهیر مورخین اسلام غیرازآنچه در متن ذکر شده:

موسی بن عقبه معروف بامام‌المغازی از موالی بوده (فوت ۱۴۱).

ابن اسحق (ابوعبدالله محمد) ازمدینه باسکندریه وبعد بکوفه و ری رفت. تألیف او موجود نیست ولی مقداری ازمطالب آن درکتاب ابن هشام محفوظ مانده. (فوت ۱۵۱)

الواقدی در مدینه متولد شده طرف توجه یحیی‌بن خالد برمکی گشت. صاحب «کتاب‌المغازی» است (فوت ۲۰۲).

الصولی (ابوبکر محمد بن یحیی) ازخانوادهٔ شاهزادهٔ ترک جرجانی است پدرش سولتکین ازآئین زردشت بدین اسلام مشرف گشت (فوت صولی ۳۳۵) م

مسعودی (ابوالحسن علی) اصلا عرب است و دربغداد متولد شده ومسافرت بسیار کرده تألیف مهم او «اخبارالزمان» است‌که در سی جلد بوده وفقط یك جلد آن باین دوره رسیده است تألیفات دیگر او عبارت است از کتاب الاوسط، مروج الذهب تنبیه و الاشراف (رحلت در حدود ۳۴۵).

ابن‌الندیم (ابوالفرج محمدبن‌ابی‌یعقوب) معروف به «الوراق» صاحب تألیف معروف به «فهرست» است (فوت درحدود ۳۸۶).

موفق‌الدین موفق‌الدین ابوالعباس در دمشق بدنیا آمد و تألیفی دارد موسوم به «عیون‌الانبیاء» درتاریخ طب (رحلت ۶۶۹).

ابن‌الاثیر ابوالحسن علی عزالدین در جزیرهٔ بن عمر نزدیك دجله در کردستان بدنیاآمد صاحب تألیف معروف به «الکامل‌فی‌التاریخ» و «اسدالغابه» (دراحوال‌اصحاب رسول ولباب است. (فوت ۶۳۰)

ابن عبری (یوحناابوالفرج) پسر طبیب یهودی ملاطیه بوده وبآئین عیسوی درآمده

بقیه درصفحهٔ بعد

حدیث و علم الرجال

احادیث حضرت رسول درمسائل مختلفه نهایت اهمیت رابرای مسلمین داشته وچون خواستندآن بیانات عالیه را جمع آوری کنند مسئلهٔ صحت وسقم بعضی از آنهادرپیش آمد وعلم حدیث برای این مقصود وضع شد تااحادیث حقیقی ازاحادیث ساختگی تمیز داده شود . چون موضوع فقه نهایت قابل توجه علماء صدر اسلام بوده اولین احادیثی که کسب اهمیت نمود مربوط بآن رشته بود ولی بتدریج شامل رشته‌های دیگر گشت. درتألیفات معروف به «مسند» احادیث برحسب قول آخرین رواة نقل گردیده وموضوع حدیث درنظر گرفته نشده است اما در کتب موسوم به « مصنف » احادیث را برحسب موضوع برشتهٔ تحریر درآوردند یعنی ابواب معینی برای مسائل شرعی، حقوقی، اخلاقی وامثال ذلك تنظیم شده تاقضاة وطالبین بتوانند بسهولت مطلب خود را دریابنـد ـ مسئلهٔ دیگری که بعد مورد بحث واقـع شد شخصیت، امانت ودرستی «رواة» است واین مطلب موضوع علم دیگری گشت موسوم بعلم الرجال .

بزرگترین علماء حدیث که آثارآنها حقیقة شاهکاراست وبرای این مقصود زحمات زیادی بخود داده ایرانی بوده‌اند . آثار این بزرگان را بمرور ایام شرح و تلخیص نمودند وبرای اینکه عموم استفاده کنند چهل حدیث که اساس احکام اسلام بعد از کلام‌الله مجید است انتخاب کرده برآن شرح نوشتند .

مشاهیر علماء حدیث که ایرانی بوده‌اند بشرح ذیل است .

بقیه از صفحهٔ قبل

یکی از روحانیون دانشمند آن کیش گردید . مهمترین تألیف او بزبان عربی کتاب « مختصر تاریخ الدول» است که علاوه برتاریخ دارای اطلاعات طبی و ریاضی است فوت او در مراغه سنهٔ ۶۸۸ رخ داد .

جاحظ عمر بن یحیی معروف بجاحظ مورخ نبوده ولی تألیفات زیادی در مطالب مختلفه دارد ویکی از مشاهیر دانشمندان اسلام است صاحب مکتبی است موسوم به «جاحظیه» مهمترین تألیفات او «کتاب البیان والتبیین» و «کتاب الحیوان» است (رحلت ۲۵۵) .

بخاری

ابو عبدالله محمد بن اسمعیل در بخارا بدنیا آمده جدش «بردیزبه یا یزدیزبه» نام داشته است درسن ۱۶ سالگی به عربستان مسافرت‌نمود وتحصیل علم حدیث کرد. سپس مصر بلکه‌آسیای اسلامی را برای این مقصود طی کرد وچون به‌بخارا برگشت ششصد هزار حدیث باخود آورد وفقط ۷۲۷۵ حدیث را معتبر دانسته درتألیف مشهور خود موسوم به«صحیح» جای داد بخاری تفسیری هم درقرآن دارد (رحلت ۲۵۶).

مسلم

ابوالحسین بن الحجاج معروف به مسلم درنیشابور متولد گردید وبحجاز، عراق، شام ومصر برای‌جمع آوری‌حدیث مسافرت کرد وبابخاری کمال دوستی ومودت را داشت. تألیف مشهور او که آنهم «صحیح» نام دارد یکی‌از کتب حدیث معتبر اهل‌سنت است (رحلت ۲۶۱).

ابوداود

سلیمان بن الاشعث در سیستان متولد گردیـد و مدتی در مسافرت گذرانید تألیف اوموسوم به«**سنن**» دارای‌احادیثی است که جنبهٔ فقه دارد. درسنهٔ ۲۷۵ رحلت نمود.

ترمذی

ابوعیسی محمدترمذی درترمذ بدنیاآمده‌وهم درآنجامرده است. تألیف او راجع به‌حدیث موسوم به «**جامع**» است که در آن اختلاف آراء مذاهب را شرح داده. این دانشمند کتاب دیگری دارد معروف به‌شمائل که شرح قیافه وشمائل حضرت ختمی مرتبت است(رحلت ۲۷۹)

ابن ماجه

ابوعبدالرحمن احمد درنسا متولد گردید وبقاهره ودمشق مسافرت کرده است تألیف اوموسوم به«سنن» است کتابی هم راجع بتاریخ قزوین نوشته که ازبین رفته است (رحلت ۲۷۴)

نسائی

ابوعبدالرحمن احمد درنسامتولد گردید وبقاهره ودمشق مسافرت کرده. بواسطه انتشاراحادیث برله خانوادهٔ علی واولاد اوعلیهم‌السلام در دمشق مورد غضب عامه گردیده اورا ازمسجد براندند و لگدمال کردند. دراثراین حادثه دررمله یامکه بدرود حیات گفت تألیف مشهور

اوموسوم به «**سنن**» است که در جزئیات شرایع و احکام اطلاعات مفیدی بدست آورده است (رحلت ۳۰۳)

دارمی عبدالله بن عبدالرحمن دارمی درسمرقند بدنیا آمده و «**مسند**» راتألیف کرد (رحلت ۲۵۵)

ابن ابی حاتم عبدالرحمن بن ابی حاتم درری بدنیا آمده ودرطوس درسال ۳۲۷رحلت کرده صاحب کتاب «**الجرح والتعدیل**» است درشش جلد .

کلابادی ابونصراحمد کلابادی دربخارامتولد شدودرسنه ۳۹۸رحلت نمود . تألیف اوراجع است به‌نام «**حفاظ**» که در صحیح بخاری اشاره شده است .

خطابی حمدبن محمد خطابی دربست بدنیا آمده وهم درآن شهر درسال ۳۸۸ وفات کرده است. تألیفات اوشرح کتب معتبر شرعیات است . در آخر عمر میل به تصوف نموده و گوشه گیری اختیار کرده است .

محمدبن عبدالله(البیع) محمدبن عبدالله در نیشابور متولد شد وتا حجاز مسافرت کرده اغلب ازطرف سامانیان مأمور رسالت دردربار آل بویه میگردیده ، مدتی افکار تشیع داشته و کتاب «المستدرک» تألیف اوست(رحلت سنه ٤٠٥) .

ابوبکر اصفهانی ابوبکر محمدبن‌الحسن اصفهانی در بغداد تحصیل کرده بری آمده اقامتش درآن شهر مشکل گردید به‌نیشابوروغزنه رفت ومعروف به‌استادشد . درمراجعت ازغزنه‌بین راه مسموم گردید(٤٠٦) وجسد اورا به‌نیشابوربردند ومقبره‌اش زیارتگاه گردید . کتابی راجع به تعریف اصول حنفی دارد .

المغربی ابوالقاسم‌الحسین بن علی‌الوزیر ایرانی‌الاصل است و یکی از اجدادش بهرام نام داشته ولی درمصر بدنیاآمده است .

ازتألیفات اوجز کتاب **الانیاس** دراسامی قبایل عرب چیزی باقی نمانده رحلت ۴۱۸ یا ۴۲۸ .

ابونصر علی

این دانشمند ایرانی‌الاصل نزدیك بغداد درسنه ۴۲۱ متولد شده پدرش هبة‌الله وزیر قائم‌بالله بوده وعمش سمت قضاوت داشته است . دریکی ازمسافرت‌ها بدست غلام ترك خود کشته شد . این دانشمند عمرخود را درتحصیل وتحقیق اسامی خاص مربوط به‌علم حدیث واملاء آنها صرف کرده و کتاب اکمال تألیف اوست تاریخ رحلتش نامعلوم است .

ابونعیم احمد اصفهانی

ابونعیم دراصفهان متولد گردیدویکی ازعلماء شافعی است تألیفات اوعبارتست از: **حلیة‌الانبیاء** (تاریخ اولیاءومقدسین) **طب‌النبی** (مجموعه احادیثی است راجع به طب) تاریخ رحلت ۴۲۹ .

علمای اصفهان

بیهقی

ابوبکر احمدبن‌الحسین دربیهق بدنیا آمده ومدتی درجمع آوری حدیث رنج سفر بخودداده است درنیشابورمدرس فقه شافعی بوده وفتاوی آن مذهب را درده جلد بنام کتاب **السنن والاثار** جمع آوری نموده است (رحلت ۴۵۸) .

بغوی

ابو محمدالفراءالبغوی در بغشور بین هرات و مرو متولد گردیده است ، تألیفات او مصابیح‌السنه ، شرح السنه و تفسیرقرآن است (رحلت سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶)

فاریسی

عبدالغافربن اسمعیل فاریسی در نیشابور متولد شده بافغانستان وهند مسافرت کرده‌است ـ تألیفاتش ازاینقرار است : کتاب‌الاربعین (خلاصه احکام اسلام درچهل حدیث) مجمع‌الغرایب ، مفهم «شرح صحیح مسلم» (رحلت سنه ۵۲۸) .

سلفی

ابوطاهر سلفی در اصفهان بدنیا آمد وبه‌بغداد و اسکندریه مسافرت کرده و در مصر بتدریس اشتغال داشته است از

تألیفات اویکی **بلدانیه** است مجموعه چهل حدیث که هریك را درشهری بدست آورده دیگر **تذکره شیوخ** بغداد است فوت اودر۵۷۶ درمصرواقع شد .

فقه

اجرای احکام سهل وساده اسلام در موارد مخصوص ، علم فقه راپدیدآورد و مقصود ازفقه وعلم حدیث درابتدای امراین بود که ازروی کلام‌الله وبیانات شارع مقدس قواعدی بدست‌آید تا قضاة درموقع صدور حکم مراعات آنرا نموده ازآن میزان تجاوز ننمایند . پس پایهٔ علم فقه کلام‌الله و احادیث بوده . مدت مدیدی قضاة حق آنرا داشتند که بموجب رأی‌خود صدورحکم نمایند سپس دوفرقه گشتند یکی‌را اصحاب رأی یعنی‌آنهائیکه باجتهاد شخصی معتقد بوده و دیگر طرفداران صدور حکم فقط باستناد حدیث .

چهارنفرازبزرگترین فقهای اهل‌سنت چهار مذهب **حنفی، مالکی، شافعی** و **حنبلی** بوجودآوردند، راجع باین‌چهارمکتب ومؤسسین‌آن درفصل‌دوم مختصری بحث شده‌است ودراینجا فقط این موضوع را بخاطر میآوریم که ابوحنیفه ایرانی الاصل بوده وبزرگترین استاد مالك موسوم به‌حمادبن سابورالراویه معروف است که پدرش ایرانی وازموالی بوده. ابن‌حنبل گرچه عرب‌بوده ولی‌درمرو متولدشده است . غیرازاین چهارمذهب یك مذهب دیگرهم تأسیس شد موسوم به‌ظاهریه که مؤسس‌آن چنانچه درذیل گفته خواهد شد ایرانی بوده‌است. صورت مشاهیرفقهای بزرگ اسلام که ایرانی یاایرانی‌الاصل بوده‌اند از اینقرار است :

ابوسلیمان داودبن علی‌اصفهانی

ابوسلیمان‌ایرانی‌الاصل‌است ودر کوفه متولد شده ومؤسس مذهب ظاهریه‌است که صدورحکم را برحسب ظاهرآیات قرآن وحدیث معتقد ومنکرقیاسند. مذهب او درایران و هند و عمان منتشر گردید اما طولی نکشید که ازبین رفت ولی درمغرب و اسپانیا دارای پیروان زیادی گشت (رحلت ۲۷۰) .

ابراهیم بن علی شیرازی

ابواسحق ابراهیم تولدش درفیروزآباد واقع شده و پس‌از تأسیس مدرسهٔ نظامیه باصرار شاگردان خود تدریس آن دانشگاه را عهده دار گشت . مهمترین تألیف او مهذب و «کتاب‌النبیه» است درفقه شافعی (رحلت ٤٧٦) .

عبدالملك جوینی

امام‌الحرمین (ابوالمعالی) درقریهٔ نزدیك‌نیشابور بدنیاآمده وچهارسال درمکه ومدینه تدریس‌نموده وملقب‌بامام‌الحرمین شد. نظام‌الملك برای اومدرسه‌ای درنیشابور تأسیس کرد . این‌دانشمند درفن‌خطابه هم یدطولائی‌داشت وچون بدرود حیات گفت‌عزای‌عمومی در نیشابور گرفته شد . تألیفاتش از اینقرار است : **نهایة المطلب** (درفقه شافعی) **لورقات** (دراحکام‌اسلام) **مغیث‌الخلق**(درثبوت برتری مذهب شافعی‌برسایرمذاهب اهل سنت) رحلتش درسنهٔ ٤٧٨ واقع گشت .

رویانی

ابوالمحاسن عبدالوحید رویانی در طبرستان متولد شد و از علماء بزرگ شافعی‌است وتألیف‌او«بحرالمذهب» بزرگترین تألیفی است که درآن مذهب موجود است . رویانی طرف توجه خواجه نظام‌-الملك واقع گشت و درآمل مدرسه‌ای تأسیس نمود و درآخر بدست اسمعیلیان کشته شد (٥٠٢) .

ابوالحسن کیا

ابوالحسن کیادرطبرستان‌بدنیاآمده‌ودرنیشابورتحصیل کرده وطرف‌توجهٔ بر کیارق‌واقع گردید ودرمدرسهٔ نظامیه‌تدریس نمود . اورا بسبب مرتبهٔ عالی و نفوذ عظیمش «کیا» ملقب ساختند . تألیفات او **اصول‌الدین** و **احکام‌الدین** است (رحلت ٥٠٤) .

ابوشجاع احمد اصفهانی: در قرن ششم هجری میزیسته . مؤلف « تقریب » در فقه شافعی است .

قرائت کلام‌الله و تفسیر قرآن

جمع آوری آیات کلام‌الله مجید و ترتیب سوره‌های قرآن بعداز حضرت رسول اکرم واقع گشت . چهار نفر از صحابهٔ ابی بن کعب معاذبن جبل، زیدبن ثابت و ابوزید انصاری هر کدام مجموعه‌ای از آیات برای خود جمع آوری کرده بودند و جمعی‌هم تمام آیات کلام‌الله یا بعضی‌از آنرا ازحفظ داشتند . پس از رحلت حضرت رسول مشاهده شد که حفاظ قرآن یکی بعدازدیگری بدیار عقبی میروند بنابراین عمر، ابوبکررا واداشت تا امر بجمع آوری آیات دهد وبرای این مقصود ازطرف خلیفهٔ اول شخص زیدبن ثابت معین شد که این‌امررا بعهده گرفته آیات را دریك نسخه جمع نماید .

عمر که مواظب این امر بود فقط آیات مکتوب را قبول میکرد که دونفر شاهد آنرا تأییدنماید. پس‌ازدرج سورهٔ فاتحه سوره‌های دیگررا برحسب طول آنها یکی بعد ازدیگری قرار دادند وبدین نحو سوره‌های کوچك درآخر قرآن قرار گرفت. این نکته قابل توجه است که سوره‌هائی که درآخر کلام‌الله است در مکه نازل‌شده درصورتیکه بعضی‌ازسوره‌های بزرگ که درصدرقرآن واقع‌شده درمدینه نازل گشته و مقصود این است که ترتیب این سوره‌ها برحسب زمان نزول نیست باری چون زید از این امرفارغ گشت نسخه‌ای که تهیه گردید بدست عمر افتاد و پس‌از او بدخترش حفصه رسید ،

درزمان عثمان مسئلهٔ خواندن قرآن مطرح شد لذا این خلیفه زیدبن ثابت وبعضی‌ازقرشیان‌را دستورداد تاتمام نسخه‌های موجودهٔ قرآنراجمع کرده واساس را نسخه‌ایکه نزد حفصه بود قرار داده یك نسخهٔ قطعی تهیه نمایند . چون اینکار باتمام رسید عثمان‌نسخه‌ای که تهیه شد ونسخه‌ای که درزمان ابوبکرتنظیم شده‌بود نگهداشته بقیه راازبین برد . در زمان حکمرانی مروان در مدینه بامر او نسخهٔ زمان ابوبکررا ازبین‌بردند ومصحف موجود ازروی همان نسخه‌ای‌است که درزمان عثمان تنظیم شده .

با همهٔ این احوال بتدریج خواندن قرآن که اساس عقاید، فقه و اخلاق مسلمین است طرف توجه واقع گشت و دو رشته علم بوجود آمد یکی علم قرائت و دیگر تفسیر. برای قرائت مکتبهائی در مکه، مدینه، بصره و کوفه تأسیس گشت و در ابتدا بروایات شفاهی با ذکر نام یکی از اساتید بزرگ اکتفا میگشت ولی بعد چون اختلافات روایات شفاهی در طرز قرائت کلام مجید زیاد گشت روایات کتبی جای شفاهی را بگرفت. در قرن دوم هجری **یعقوب الحضرمی** راجع باقسام مختلف قرائت تألیفی نمود ولی کلیهٔ کتبی که در این موضوع در آن اوان تا قرن چهارم تألیف شده ازبین رفته و قدیمترین رسالاتی که در اینخصوص موجود است تألیفات مختصر **ابن خاقان** و **ابن مهران** است که آنهم درقرن چهارم هجری نگاشته شده.

از صدر اسلام معانی‌واصطلاحات قرآن مجید و توضیح دراطراف بعضی از آیات کلام‌الله مورد سؤال واستفهام ازصحابه و اتباع گردید ابن‌عباس که مدتی‌هم در خدمت حضرت علی علیه‌السلام بسر برده در تفسیر بعضی آیات بکرات اظهار معلومات کرده‌است وبتدریج علم تفسیر براهمیت خود افزوده تألیفات بسیاری در اینخصوص بوجود آمد که از آنجمله است **آثار ابن قتیبه، الزجاج، طبری، نیشابوری** وطولی‌نکشید که عرفا ومعتقدین بوحدت وجود مانند **سهل بن عبدالله التستری** (شاگرد ذوالنون مصری) آیات قرآنی‌را بسبك عرفان تفسیر نمودند. ولی درمقابل این عرفا که اساس عقیدهٔ آنها‌بعقیدهٔ ما آریائی‌است عدهٔ دیگر بتفسیر قرآن برحسب ظاهر آیات پرداختند.

اسامی بزرگترین مفسرین ایرانی ازاینقرار است:

ابوالحسن علی‌الواحدی — این مرد درنیشابور متولد شد و از خانواده‌ارمنی وعیسوی است که‌بدین اسلام مشرف گردیده است واحدی درخدمت ثعالبی تحصیل نمود ودرسنه۴۶۸ وفات کرد. ازتألیفات‌او **اسباب‌النزول**.

بیضاوی

عبدالله‌بن عمر اهل بیضاء فارس است. پدرش درزمان اتابك ابوبکربن سعدمقام قضاوت داشته و خود هم درشیراز بدان شغل اشتغال داشت ودرآخر به تبریز رفته هم در آنشهر بدرود حیات گفت(۶۸۵) تألیف مهم اوموسوم به«**انوارالتزیل و اسرارالتأویل**» تفسیر مختصر جامعی‌است دیگر ازتألیفات او ازاینقرار است. غایةالقصوی (درفقه‌شافعی) **مصباح‌الارواح** (درالهیات) **توالی‌الانوار** (درماوراء الطبیعه) تاریخ ایران را هم بفارسی برشته تحریر در آورده وموسوم است به نظام‌التواریخ .

حکمت الهی وعلم کلام

علماء اسلام خود را مکلف دانستند در مقابل یهودیان ومخصوصاً عیسویان مقیم سوریه که باصول‌آئین اسلام ایرادات یا ردی‌وارد می‌نمودند بمدافعه پردازند و جوابهای عقلی ومنطقی دهند . این‌مسئله علم که کلام والهیات را بوجود آورد طولی نکشید که در میان مسلمین اختلافاتی حاصل نمود و میدان بحث وسیع‌تر گشت مسائل جبر وتفوض ، قدمت یا حدوث کلام‌الله مجید که مختصری از آن در فصل دوم شرح‌داده شد مطرح گشت و تألیفات مهمی در رد وقبول این مسائل نگاشته شد . مشاهیر ایرانیانی که در الهیات زحمت کشیده و تألیفات گرانبهائی یادگارگذاشته‌اند از قرار ذیل است :

ماتوردی

ابومنصور محمدبن‌محمود نزدیك‌سمرقند بدنیا آمده‌وآراء مذهبی او چندان فرقی با آراء شعریها نداشته و در هند ، ماوراءالنهر وترکیه‌دارای پیروان زیاد گردید و درسنه ۳۳۲ رحلت کرد .

ابولیث سمرقندی

ابولیث سمرقندی عـالم حنفی مذهب است که در الهیات، فقه، تفسیر وعلم اخلاق اطلاعات‌کافی داشته است (رحلت ۳۸۳)

محمد غزالی

ابو حامد محمد در قریه غزاله نزدیك طوس بدنیا آمده . الهیات را درنیشابورنزد امام‌الحرمین تحصیل کرد . نظام‌الملك اورا گرامی داشت و مدتی در نظامیه بغداد تدریس نمود وقریب سیصدنفردرمجلس درسش حاضرمی گشتند . ولی پس ازچهارسال‌آن مقام راترك گفت وبزهد و گوشه گیری پرداخت ودرصدد برآمد علم را با ایمان توأم کند. این دانشمند صوفی‌مشرب بوده وبه‌دمشق، بیت‌المقدس مکه‌واسکندریه مسافرت کرده ومعروف بحجة‌الاسلام است . آثارقلمی اومتعدد ومهمترین آنها از اینقرار است : **جواهرالقرآن ، عقیده ، الدرالفاخره** (راجع بروز رستاخیز) **احیاء علوم‌الدین ، میزان العمل ، کیمیای سعادت** (بفارسی) **ایهاالولد** (دراخلاق) **بسیط ، وسیط** و **وجیز** (درمسائل فقهی) تحافةالفلاسفه (رد برفلسفه یونانی) مقاصدالفلاسفه ـ المنقذ من‌الضلال (درفلسفه وغیره) غزالی درسنه ۵۰۵ وفات نمود .

احمد غزالی

ابوالفتوح مجدالدین بعد از برادرش محمد غزالی جای اورادرمدرسه نظامیه‌بگرفت وبخطبه ووعظ پرداخت. افکار اومتمایل به‌تصوف و عرفان بوده و احیاءالعلوم را خلاصه کرده است . رسالاتی درتصوف دارد و از آنجمله است منهاج‌الایات ـ « بوارق » که درآن فرق بین غنا حرام وغناء حلال بیان کرده وفات او درقزوین سنه ۵۲۰ رخ داد .

نسفی

نجم‌الدین ابوحفص عمر درنسف ماوراءالنهر بدنیا آمد و یکی از بزرگترین علماء حنفی عصرخـود بشمار میرود مشهورترین تألیفش کتاب **«عقاید»** است وقصیده مفصلی دردوهزار بیت سروده و درآن اختلافات چهارمذهب سنت راشرح داده است (وفات ۵۳۷) .

شهرستانی

ابوالفتح محمد در شهرستان خراسان متولد گردید و در نیشابور به تحصیل پرداخت سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گشت ودرمراجعت سه‌سال در بغداد اقامت گزید . پس از مراجعت بوطن

خود در سال ۵۴۸ رحلت نمود ، از جمله تالیفات او یکی کتاب «الملل والنحل» است که در آن شرح عقاید فرق مختلفه اسلامی ومشربهای فلسفی رادارد . کتابی هم درتاریخ فلاسفه برشته تحریر درآورده : دیگر از تالیفات اونهایت‌الاقدام (در الهیات) ومصارعة‌الفلاسفه است .

ابوعبدالله قزوینی

جمال‌الدین ابوعبدالله قزوینی در حدود سنه ۶۲۹ کتاب «مفیدالمعلوم» را که مجموعه ایست از مسائل مذهبی، اخلاقی، جغرافیائی وتاریخی برشته تحریر درآورده است

فخرالدین رازی

فخرالدین درری بدنیا آمده ودرآن شهرومراغه تحصیلات خود راباتمام رسانیده بهماوراءالنهر وغزنه‌مسافرت نموده است درآخردرهرات رخت اقامت گستردوهم درآن شهر در ۶۶۰ بدرودحیات گفت تالیفات اوقابل توجه خاص وعام گردید وطرزمخصوصی درترتیب وتلفیق آورد . خطبه‌های اونهایت مؤثربوده وجمعی رابدین اسلام مشرف ساخته است ، مهمترین آن تالیفات ازاینقراراست: محصول (فقه) مفاتیح‌الغیب (درتفسیر کلام‌الله مجید) اسرالتنزیل و مطالب‌العالیه (در الهیات) مباحث‌الشرقیه و محصل (در طبیعت و ماوراءالطبیعه) سرالمکتوم (دراوضاع کواکب) اختیارات‌العلائیه که اصلا به فارسی بوده و به علاءالدین خوارزمشاه تقدیم شده و سپس آنرا به‌عربی ترجمه کرده‌اند[1].

خواجه نصیر طوسی

ازحکماء و دانشمندان بزرگ شیعه اثنی عشریه است که بواسطه کثرت معلومات و اطلاعات عمیق او در حکمت و ستاره شناسی‌نزد هلاکونهایت مقرب گردید ودرموقع فتح

۱ـ یکی ازدانشمندان معروف‌که اصلا عرب است ونسبت خود رابه‌ابوبکر میرساند جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن **ابن‌الجوزی** است‌که در بغداد متولد گردیده ودر اکثر رشته‌های علوم‌آن عصر دارای تالیفات متعددی است منجمله : تقویم‌اللغه ('درلغت) منتظم (تاریخ) ذهب‌المسبوك (تاریخ سلاطین) اخبارالاذکیا ، کتاب‌الحمقا ، کتاب‌القصض ، وفا ، مناقب ، جامع‌المسانند (درحدیث) منطق‌المفهوم (درحدیث) تحقیق ، عجایب‌العلوم‌القرآن، مختصر، زادالمسیر، تبلیس ابلیس ، حدائق ، لغات‌المنافع طب‌الروحانی ، تبصرة‌الاخبار کتاب‌المدحش وغیره وغیره (فوت ۵۹۶)

بغداد بدست مغولان چند هزارجلد کتاب را از اتلاف محفوظ داشت قبل از تسلط هلاکو خواجه نصیر را اسمعیلیان درنزد خود جلب نموده بود وچــون در فصل مربوطه به‌اسمعیلیان اشاره‌باین موضوع شده‌ازتکرار آن‌صرف نظرمیشود. خواجه نصیرمتجاوز ازپنجاه الی شصت تالیف دارد که مهمترین آنها ازاین قرار است : جواهرالفرایدو تجریدالعقاید (درمسائل فقهی)فصول و اوصاف‌الاشراف درفلسفه این دورساله درابتدا بفارسی بوده وبعد بعربی ترجمه شده است . زبدة‌الادراك و تذکره (درنجوم) الباب الهیه (درحفظ‌الصحه) وافی ، زیج ایلخانی بزبان فارسی برشته تحریر در آمده و بعد بعربی ترجمه شده است . ـ کتاب اخلاق ناصری (فارسی است) رحلت این دانشمند درسنه ۶۷۲ دربغداد رخ داد .

فلسفه

این مسئله موردتوجه است که قبل ازاسلام قرنهادرسوریه واطراف آن کتب یونانی رابزبان سریانی درآورده بودند وچون سوریه بدست عرب‌افتاد ازآن کتب بتدریج استفاده شد .ازطرف‌دیگرردانشگاه گندشاپور که انوشیروان‌تاسیس کرده بود تدریس فلسفه وطب میشد ودرشهرحران (دربین‌النهرین) بعضی از دانشمندان آن ازریاضیات ونجوم اطلاعات کافی داشتند . درزمان خلافت بنی عباس مخصوصاً درعهد مامون بسیاری از کتب سریانی که ترجمه‌فلسفه وعلوم یونانی بوده بعربی درآوردند وفلسفه ارسطو کسب توجه دانشمندان اسلام را کرده مشغول تحقیق و تدقیق گشتند .

مامون که بزوربازوی خراسانیان برامین برادرخود فائق‌آمدونزد ایرانیان تربیت شده تمایلات ایرانی داشت ایجاد مؤسسه در بغداد نمود موسوم « به‌بیت ـ الحکمة » و کتابخانه‌ای به‌آن ضمیمه کرد. این مؤسسه درعالم اسلام تولید نهضت علمی فوق‌العاده‌ای نموده وازطریق‌اسپانیا دراروپای خواب‌آلود تأثیرعظیمی کرد درزمان اقتدار آل‌بویه که خلفاء بنی عباس دست نشانده‌آن سلسله گردیدند

بهمت ملول علم پرورو شیعه مذهب این سلسله درقرن چهارم هجری مجمعی بنام **اخوان‌الصفا** ازفیلسوفان تشکیل یافت .

اسامی بزرگترین فیلسوفان ایرانی که تألیفات آنها بعربی است ازاینقرار است :

احمد سرخی احمدبن طیب در سرخس متولد شده و معروف به« تلمیذ کندی » است (یعنی شاگرد کندی) احمد معلم خلیفه معتضد بود ودر نتیجه افشاء رازی کشته شد (سنه ۲۸۶) از این دانشمند تألیفی موجود نیست .

شیخ‌الرئیس ابن سینا (ابوعلی الحسین) پدرابن سینا حکمرانی شهر کوچکی رانزدیك بخاراداشته وابوعلی درصغرسن تحصیل فلسفه وطب نمود ودر سن ۱۷ سالگی نوح‌بن منصورسامانی رامعالجه کرده دردستگاه او مقرب گشت . شیخ‌الرئیس بعد ازفوت پدرخود بخوارزم نزد علی‌بن منصوررفت و چون سلطان محمودغزنوی او و عدهٔ ازعلماء دیگررا ازخوارزمشاه بطلبید ابوعلی ناچاربخراسان و گرگان مسافرت کرد وازآنجا بری ، قزوین وهمدان شتافت و وزیرشمس‌الدوله‌دیلمی گردید. درزمان پسرشمس‌الدوله‌موسوم بتاج‌الدوله‌محبوس گردید وازآنجا فرار کرده باصفهان رفت ونزد علاءالدوله ابوجعفر درآمد . در آخراین دانشمند بزرگ درسنهٔ ٤۲۸ درهمدان وفات نمود .

ابوعلی‌درعلم و کمال اعجوبه‌زمان خویش بوده ودرهررشتهٔ ازعلوم ومعارف عصرخود اجتهاد کرده ودارای تالیفات گرانبهائی است که مهمترین آنها ازاینقرار است : رسالات متعدد درشرح بعضی ازسوره‌های قرآن ، روزحشر، خواب ، طلسم وغیره ، شفا (در منطق، طبیعیات ، ریاضیات ، هیئت) اشارات والتنبیهات (درمنطق) عیون الحکمه (درمنطق، طبیعیات،والهیات)حی‌بن‌یقظان (درعرفان) خطبةالغراء- رسالة الطیر وقصاید مطول در منطق وطب - در این رشته‌اخیر یعنی در طب تألیف مشهور او « قانون‌فی‌الطلب » مستغنی ازتعریف است .



شیخ الرئیس بوعلی سینا

مفضل ابهری

اثیرالدین مفضل ابهری مؤلف هدایة‌الحکمه (در منطق طبیعیات وماوراء الطبیعة) و کتاب‌الایساغوجی است (در حکمت‌ارسطو) و رحلت اودر۶۶۲ واقع شد .

نجم‌الدین علی‌الکاتب

این دانشمند برحسب درخواست شمس‌الدین محمدجوینی «الرسالة‌الشمسیه» را (درمنطق) تألیف‌نمود دیگراز‌تألیفات او ضمیمه‌ایست بر « حکمة‌العین » و کتاب جامع الدقائق (در طبیعت وماوراءالطبیعه) .

شمس‌الدین سمرقندی مؤلف رساله ، عین‌النظر (درمنطق) صحایف (درشرعیات) اشکال‌التأسیس (درهندسه اقلیدس) است.[۱]

عرفان

راجع بتصوف در فصل دوم شمه‌ای گفته شد و در اصل آریائی آن بحث گردید و گفتیم چون بعضی از ایرانیان مانند جنید نهاوندی معروف به بغداری و بایزید بسطامی بدان مشرب گرویدند تصوف وارد درمرحله دیگری شدوعقیده بوحدت وجود وسیر وسلوك طالب حق از مقام طلب تا درجه فنا اساس‌آن نظریه گردید . مدتی‌نگذشت که بعضی از حکمای الهی اسلام مانند حجة الاسلام محمد غزالی و برادرش احمد متمایل باین مشرب گشتند و در تألیفات خود تقویت از این فکر نمودند . دراینجا فقط بذکرنام بزرگان ایرانی که در زبان تازی‌مروج این عقیده بوده‌اند اکتفا میشود .

ناگفته نماند که راجع بحسین‌بن‌منصور حلاج که قطعاً ایرانی بوده ولی‌در محل تولدش اختلاف است‌آراء نویسندگان و مورخین مختلف است بعضی مانند طبری اعمال ناسزائی‌باو نسبت داده‌انــد ولی بعد بزرگان صفویه او را یکی از همفکران خوددانسته‌اند. علی‌ای‌حال‌حلاج مرد عجیبی بوده ودعوی بزرگی‌داشته است درآخر آن مرد بزرگ را بدارآویخته جسدش را بسوزاندند (۳۱۰).

---

۱ - نام دونفر دیگراز مشاهیر فیلسوفان اسلام را نباید ازخاطر محو کرد :

یکی **یعقوب بن اسحق کندی** است‌که اصلا عرب است‌که درکوفه متولد شده ودربصره و بغداد تحصیل نموده است . این مرد دانشمند قریب دویست تألیف در رشته‌های مختلف دارد و درزمان متوکل میزیسته .

دیگر **ابونصرمحمدالفارابی** است‌که درفاراب (اترار) بدنیاآمده واصلا ترك‌است فارابی در فلسفه ،منطق،اخلاق ، سیاست ، ریاضیات ،کیمیا ، موسیقی دارای تألیفات است ویکی از مشهورترین فلاسفه عالم‌اسلام است (رحلت‌فارابی ۳۳۹) .

اما در اسپانیا فیلسوف مشهور دیگری بوجودآمده موسوم به **ابوالولیدابن‌الرشد** مؤلف فصل‌المقال (درایمان وعلم) «تحافةالتحافة» (درردهٔ‌تحافةغزالی‌کلیات (درطب) درسنه ۵۹۳ در مراکش رحلت‌نمود .

قشیری

ابوالقاسم عبدالکریم اصلا عرب است ولی خانواده او از زمان فتح عرب‌درخراسان رحل‌اقامت افکنده ومعلوم‌است در این قرون متوالیه تأثیر آب وهوا ومعاشرت با ایرانیان در این خانواده چه اندازه مؤثر بوده‌است . قشیری برای‌تحصیل به نیشابور رفت وابوعلی حسن‌دقاق که یکی ازرجال بزرگ صوفیه است او را درراه تصوف افکند . گذشته از کسب اطلاعات عمیق درتصوف‌قشیری تحصیل علم‌حدیث واحکام شافعی رادربغدادبنمود.

مهمترین تألیفات او عبارت است از. رسالهٔ قشیری درآداب و تعالیم‌تصوف، دیگر ترتیب‌السلوك فی‌طریق‌الله ـ رحلت او درسنه ٤٦٤ در نیشابور رخ داد .

عبدالله هروی‌انصاری

ابواسمعیل عبدالله انصاری در کهن‌دژ بدنیاآمده ودرهرات در۴۸۱ از دنیا رفته است تالیفات بعربی او عبارت است از منازل سایرین (در مراحل‌سلوك) ذم‌الکلام (ردبرقشریها) و اضافات بر طبقات‌الصوفیه که جامی در نفحات ازآن استفاده کرده است.

عبدالقادر گیلانی

محی‌الدین‌عبدالقادر گیلانی‌دربغداد تحصیل‌فقه‌حنفی کرده ودر میان جمعی بزهد و تقدس مشهور گردید تالیفات او از اینقرار است ؛ فتوح‌الغیب ، جلال الخاطر ، الفتح الربانی و غیره ـ وفاتش در سنه ٥٦١ رخداد .

ضیاءالدین سهروردی

عبدالقاهر بن‌عبدالله در سهرورد (نزدیك زنجان)بدنیاآمد و خود را از اولاد ابوبکر خلیفه میدانست. تحصیل فقه حنفی را درمدرسه نظامیه نمودومتمایل بتصوف گشته‌انزوا اختیار کرد . سپس مدتی درمدرسه نظامیه مدرس گشت و در موصل بساط ارشاد گسترد «آداب‌المریدین» تالیف اوست ودرسنه ٥٦٣ دربغداد رحلت کرد.

شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول

یحیی‌بن حبش‌بن امیرك اهل سهرورد است کـه فقه را در مراغه آموخت ودرسلك عرفا درآمده ومدتی در اصفهان، بغداد وحلب بطرز درویشان‌مسافرت نمود حکمت‌اوعبارت بود از افکار افلاطونی جدید (نئوپلاتونیسم) و اندیشه‌های ایرانی که تعالیم‌اسلام

آنرا بنوع خاصی درآورده بود . شهاب الدین اعتقاد بامام غایب داشته وطرز فکر خود را حکمت الاشراق می‌نامید و از اینرو مریدانش معروف به اشراقی شدند تالیفات او عبارتست از حکمت الاشراق ، تلویحات (در منطق ، طبیعت وماوراء طبیعت) هیکل‌النور (درعرفان) الواح‌العمادیه (درصفات‌الله) و غیره گرچه‌نزد ملك‌الظاهر پسر صلاح‌الدین مدتی مقرب بود ولی قشریان او را تکفیر کردند و با اینکه آن دانشمند اسرارخود را پنهان میداشت صورت پرستان خاطر آن‌پادشاه را ازآن بزرگوار مکدر ساختند و درسنهٔ ۵۸۷ در حلب کشته شد و از این‌سبب او را «شیخ مقتول» گویند .

رکن‌الدین العمیدی سمرقندی

ابوحامد رکن‌الدین‌العمیدی دانشمندی است فقیه . درسنه ۶۱۵ در بخارا رحلت کرده ، تألیف او موسوم « به مرآة المعانی» بحثی است درعالم صغیر (انسان) نسبت به عالم کبیر وتالیفات دیگراو عبارتست از: طریقهٔ‌العمیدیه ، ارشاد ورسالهٔ در طلسم.

نجم‌الدین کبری

ابوالجناب خیوگی از عرفای بزرگ است. مؤلف «فواتح الجمال » وخائم الحائم (راجع بوسائل تطهیر جسم و روح ونزدیك شدن بحق)و در فتنهٔ مغول درسال۶۱۸شهید شد . تالیفی هم بفارسی دارد موسوم به « صفت‌الآداب » .

شهاب‌الدین عمر سهروردی

ابوحفص شهاب الدین عمر سهروردی در ۵۳۹ در سهرورد متولد شد واین شخص غیر از شهاب‌الدین یحیی‌سهروردی است که در حلب کشته شد . عمر سهروردی پس‌از تحصیل فقه شافعی به عرفان گروید ونوهٔ ضیاء الدین سهروردی است .

تالیفات مهم او یکی عوارف‌المعارف است (درتصوف) و کشف‌الفضایح ــ الیونانیه (در رد برفلسفه یونـانی) تالیفـات دیگری هم در سیر و سلوك دارد (رحلت ۶۳۲) .

روزبهان

شیخ ابو محمد روزبهان‌بن ابی‌نصر اهل شیراز و از عرفا نامی‌وصاحب تالیفات بسیاراست منجمله لطائف‌البیان (در

تفسیرعرفانی قرآن) مشرب الارواح منطق الاسرار وغیره درعرفان وتصوف . این دانشمند طرف توجه اتابك ابوبکر بن سعد بوده و درسنه ۶۰۶ هجری در شیراز درسن هشتاد وچهارسالگی وفات کرده است[1].

ریاضیات ، هیئت و نجوم

درست معلوم نیست که اصل ارقام هندسی ازکدام مملکت است ولی اکثر دانشمندان آنرا ازهند پنداشته و جمعی از ایرانیان میدانند درهر حال استعمال ارقام هندسی که امروزدراروپا بهارقام عرب معروف است (چنانکه کلمه « شیفر » را ازکلمه «صفر» گرفتهاند) موجب پیشرفت عظیم علم حساب درمشرق زمین شد راجع بعلم هندسه علماء اسلام ازتالیفات یونانیان خاصهازآثار «اقلیدس» استفاده نمودند . درجبرو مقابله گرچه مبادی این علم در کتب یونانی یافت میشود ولی مسلمین بقدری دراین رشته زحمت کشیدند وترقی نمودند که میتوان تااندازۀ آنها رامخترعین آن علم دانست. اروپائیان ازقرن دهم میلادی جبرومقابله راازمسلمین آموختند .

نوبخت منجم منصور «خلیفه عباسی» بوده وبعد ازاوپسرش ابوسهل آن مقام راداشته است اکثر آل نوبخت بههیئت ونجوم و حکمت پرداختند وبعضی ازآنها کتب فارسی ویونانی رابعربی درآوردند :

درنجوم وهیئت مسلمین بزودی مراحل اولیه راطی کردهوآثارمهمی ازخود

۱ـ درمیان عرفاء نامی اسلام محیی الدین ابوعبدالله بن العربی تالیفات مهمی دارد. این دانشمند دراسپانیا بدنیا آمده وفقه وحدیث آموخته است مهمترین تالیفاتش ازاینقرار است : فتوحات المکیه ـ فصوص الحکم، مشاهدالاسرارالقدسیه الانوار. انشاءاندوائر ، تحفه ـ السفره ، حلیه الابدان ، جفر، فایده ، ترجمان الاشواق (درسنه ۶۳۸ دردمشق رحلت نموده)

ابوالحسن علی **الشاذلی** در تونس بدنیا آمده و موسس فرقه درویشهای شاذلیه است . حزب البحر و المقدمه تالیف اوست (فوت ۶۵۷) عزالدین بن عبدالطلام بن غانم **المقدسی** ، اهل بیت المقدس است ودرسنه ۶۷۸ رحلت کرده . صاحب تالیفات کشف الاسرار ، حل الرموز وتبلیس ابلیس است . درشرح حال شعراء اشاره بعارف مشهورمصرعمرو ارض گردیده .

باقی گذاشتند. اسامی ریاضی دانان وهیئت شناسان ایرانی که بلسان عرب مطالب خود راتحریر نموده بشرح ذیل است :

ابو عبدالله خوارزمی

ابوعبدالله درایام خلافت مأمون میزیسته وقدیمترین ریاضی دان معروف عالم اسلام است. تألیفات اودرریاضیات وجبر ومقابله بزبان «لاتین» ترجمه گردیده ودراروپا منتشرشد «الگوریتم» که در زبـان اروپائی در ریاضی مستعمل است همـان تحریف کلمه **«الخوارزمی»** است .

جعفر بن محمد بلخی

ابومعشر اهل بلخ است ومعلومات اودرهیئت ونجوم درشرق و غرب یعنی درآسیا واروپا نهایت طرف توجه گردید از تألیفات این دانشمندفقط چندرساله کهمهمترین آنها«مدخل» است باقی مانده : فوت اودر۲۷۲ درواسط واقع شد .

عبدالرحمن صوفی رازی

ابوالحسین ازمنجمین معروف است که درخدمت عضدالدوله بسرمیبرده تألیفی راجع بستارگان ثابت (ثوابت) ورسالهٔ دراسطرلاب دارد (رحلت۳۷۶)

محمد البوزجانی

محمد نزدیك نیشابور بدنیا آمده و یکی از بزرگترین مهندسین است چه بعضی ازقضایای هندسی را اودرك کرده وجمعی برآنند که این دانشمندقبل ازدیگران راجع بماه اکتشافاتی کرده است (رحلت ۳۸۷) .

ابوریحان بیرونی

ابوریحان درخوارزم ازخانواده ایرانی بدنیا آمده ودرتاریخ، ریاضیات وطب تحصیلات وتحقیقات عمیقی کرده وبا ابن-سینامکاتبه مینموده است : این دانشمند بزرگ بهندوستان مسافرت کرده وزبان سانسکریت را آموخته و کتاب مفیدی بنام « تاریخ‌الهند » تألیف کرده،محمود غزنوی نسبت بهاو رفتار خوشی ننمود . ولی بیرونی کتاب نفیس خود را در هیئت (قانون المسعودی) تقدیم سلطان مسعودبن محمود کرد . دیگر ازآثار نفیس این مرد بزرگ کتاب «الآثار الباقیه» است که درآن اطلاعات

بسیار مفید و جالب توجه راجع با قوام مقیم آسیای وسطی یافت میشود ابوریحان شیعه مذهب بوده و نسبت به عرب نظر خوبی نداشته است. رحلت او درسنهٔ ۴۴۰ واقع شد.

عمر خیام این دانشمند که بواسطهٔ رباعیات دلکش خود مشهور آفاق است درریاضیات و نجوم مقامی بس ارجمند داشته. کتاب جبر و مقابلهٔ او بفرانسه ترجمه شده است. شرحی براقلیدس نوشته و تألیفی راجع بتجزیهٔ شیمیائی ترکیب طلا و نقره دارد درزمان ملکشاه سلجوقی تقویم را اصلاح کرد که مشهور بتقویم جلالی گردید. (رحلت ۵۱۷) در جای دیگر اشاره باین مرد بزرگ خواهد شد.

محمود خوارزمی محمود خوارزمی در هیئت تألیفی دارد موسوم به ملحض فی الهیئة فوتش در سنهٔ ۶۱۸ رخ داد.

کیمیا

مسلمین درعلم کیمیا که مقدمهٔ «شیمی» است زحمات فوق العاده کشیدند. **ابوبکر محمدبن زکریای رازی** طبیب معروف در این رشته اختراعات مهمی کرده و عده‌ای دیگر ازدانشمندان ایرانی در اینخصوص تألیفاتی‌دارند ولی یکی از علمای بزرگ کیمیا که تألیفاتش بزبان لاتین در قرن پانزدهم میلادی وبزبان آلمانی در قرن هجدهم ترجمه شده **جابربن حیان** است. این‌دانشمند که گویند شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بوده و در کوفه بسر می‌برده معلوم نیست درکدام مملکت بدنیا آمده است. بعضی اورا خراسانی و اهل طوس دانند جمعی اورا اهل سوریه و گروهی از صائبین حران شمارند.

طب

راجع به طب علماء صدر اسلام از چندین محل استفاده کردند یکی ازطرف دانشمندانی که در دانشگاه گندی شاپور تحصیلات خود را باتمام رسانده بودند

مثلا جرجیس بن بختیشوع رئیس بیمارستان گندی شاپور بوده و منصور خلیفه او را بطلبید و طبیب خاص خود کرد . دیگر از جانب اهالی سوریه است که از طب یونانی اطلاع داشته و بالاخره از طرف اطباء هند می‌باشد که در دیار اسلام رفت و آمد داشتند ـ بزودی مسلمین در این علم مهارت تـام پیدا کرده و در این رشته هم ایرانیان گوی سبقت را از دیگران بربودند و اسامی مشاهیر آنها از اینقرار است :

ابوزکریا یحیی

ابوزکریا پسر دواساز گندی شاپور بوده وهم درآن شهر متولد شده طب را در بغداد بیاموخت ونزد خلفاء عباسی ازمنصور تاواثق مقرب گشت. کتب متعددی را ازیونانی ترجمه کرده وازخود هم تألیفاتی دارد که ازهمه مهمتر «**نوادرالطب**» است .

علی بن عباس مجوسی

درمشرق و مغرب شهرتی بسزا داشته است در اهواز بدنیا آمده وپدرش زردشتی‌مذهب بوده . مهمترین‌تألیفش«کامل الصناعة الطبیبه» است . این دانشمـند طبیب عضد الدولهٔ دیلمی بوده .

علی بن سهل ربان

ابوالحسن علی‌بن سهل پسر یهودی طبرستانی است طبیب معتصم ومتوکل بوده ومعتصم اورا واداشت‌تا ازآئین پدری دست کشیده مسلمان شود .

محمد زکـریای رازی نزد او طب را آموخته است ولی شهرت و معلومات شاگرد بیش از استاد گردیـد . تألیفـات او عبارت است از : **کناش** و **کتاب حفظ‌الصحه** .

ابوبکر محمد بن زکریای رازی

این‌دانشمند بزرگترین طبیب عهدخود بوده ودرری متولد شده است تا سن سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت. طب را از علی بن سهل بن ربان طبیب معتصم آمـوخت و بزودی استعداد و لیاقتش معلوم گردیده رئیس بیمارستان گردید و شهرتش در آفاق منتشر گشت . تألیفات مهم او یکی « حاوی » و دیگر « منصوریست » در ده

کتاب که در هریك از امراض بخصوص بحث میشود . این کتب بزبان عبری و لاتینی ترجمه گردیده و اروپائیان از آن استفاده کرده‌اند . تاریخ فوت و محل رحلت این دانشمند معلوم نیست بعضی گویند در بغداد از دنیا رفته و جمعی بر- آنند که در ری وفات کرده است .

عیسی بن یحیی این طبیب از عیسویان گرگان بوده و در خراسان طبابت مینموده است . ابن سینا[1] درنزد این دانشمند تحصیل علم طب کرده و تألیفات مهمی دراین رشته دارد (وفاتش درحدود ۳۹۰)

عبدالرحمن بن نصرالله شیرازی (ابوالفرج) درحلب طبابت میکرده (دراواسط قرن ششم) وبعلاوه تألیفاتی دارد ازاینقرار: الایضاح فی اسرار علم- النکاح - روضة‌القلوب (در عشق)خلاصة‌الکلام(درتفسیر خواب)[2]

جغرافی

درممالك اسلام رؤسای چاپار دو وظیفهٔ مهم را عهده‌دار بودند یکی آنکه دارالخلافه را ازآنچه درناحیهٔ آنها رخ میداد مستحضر سازند ودیگرمراسلات را به‌مقصد برسانند برای اجرای منظوراخیر مجبوربودند ازکلیه اوضاع جغرافیائی ناحیهٔ خود مطلع باشند . ازطرف دیگر اخذ مالیات وبسط امنیت نظرخلفاء وامرا رابمسائل جغرافیائی معطوف ساخت وبزودی این علم ترقی نمود .

درزمان سامانیان که ملوك آن ، حامیان علم وادب بودند یکی ازوزراء آنها **«جیهانی»** کتابی در جغرافیا بنوشت (۲۷۹) که امروز ازبین رفته است همچنین این وزیردانشمند حضوریکی ازامرای هند رادردربارسامانی غنیمت شمرده درموقع

۱- شرح زندگانی ابوعلی سینا وآثاراو درصفحات پیش بیان‌گردیده است .

۲- بیمورد نیست‌که دراین محل اشاره بنام ابوالعمران موسی‌بن میمون بشود. این دانشمندگرچه مسلمان نبوده وفقط چندگاهی ازبیم حکمران اسپانیا خود رامسلمان معرفی کرد تألیفات مهمی به‌زبان تازی درطب وفلسفه داردومیتوان گفت یکی ازبزرگترین فیلسوفان یهودی است‌که دراسپانیاآمده تألیفات اودرزمان خود تأثیرعظیمی داشته وضمنا طبیب خاص صلاح‌الدین ایوبی وجانشین اوملك عزیزگردید (رحلت ۶۰۰).

مراجعت اوابودلف شاعرعرب را باوی همراه ساخت تا مشاهدات خود را برشتهٔ تحریردرآورد. این شاعر به‌تبت رفته وازجانب هندوافغانستان وسیستان بازگشت نمود وکتاب قابل توجهی درجغرافیا تألیف کرد .

مشاهیرجغرافی نویسان ایرانی عبارتست از:

ابن خردادبه

عبدالله‌بن عبدالله جدش زردشتی‌مذهب بوده وبکیش اسلام درآمد پدرش مدتی حکمرانی طبرستان داشته وعبدالله در بغدادمتولد شد. ابن خردادبه دربغداد باموسیقی‌دان مشهور**اسحق** معروف بموصلی مربوط شده وازاو موسیقی را فرا گرفت . تألیف او در جغرافیا **«کتاب‌المسالك والممالك»** است باشرح مالیات هرایالتی ودرحدودسنه ۲۲۹الی۲۳۳ تألیف شد.

ابن‌الفقیه همدانی

این دانشمند دراواخرقرن سوم هجری کتابی در جغرافیا نوشته که ازبین رفته وعلی‌بن جعفر شیرازی آنرا ملخص نموده .

احمدبن سهل بلخی

ابوزید معروف به‌احمد سهل درسنه۳۲۲ وفات کرده ویکی از فلاسفه بشماراست . در جغرافیا تألیفی دارد موسوم به **«صورالاقالیم»** ودرآن نقشه‌های جغرافیائی است .

محمدبن موسی خوارزمی

محمدبن محمود خوارزمی دارای تألیفی است در جغرافیا موسوم به «صورةالارض»(رحلت ۴۲۷) .

زکریای قزوینی

زکریابن محمدبن‌محمود درقزوین متولدشده‌ونسب‌خودرا به«انس»پسرخادم‌حضرت‌رسول ﷺ میرسانده‌است‌تألیفات اویکی کتاب **عجایب‌المخلوقات** ودیگر **«آثارالبلاد»**است که درحقیقت یك قسم تاریخ جغرافیائی است (رحلت ۶۸۲)[1]

۱ـ یکی ازمشاهیر جغرافی نویسان اسلام **یاقوت‌بن عبدالله‌رومی** است‌که پدرش ومادرش یونانی بوده‌ودرخاك روم شرقی بدنیا آمده است. مدتی عمرخودرا بمسافرت گذرانید وهنگامی‌که دربلخ بود خبرتسخیربخارا وسمرقند رابدست مغول بشنید وبموصل بازگشت و در۶۲۶ درحلب بدرود حیات گفت .

مهمترین تألیفات او عبارت است از : معجم البلدان ، مشترك ، مراصدالاطلاع ، ارشادالاریب ، دیگر ابوالحسین محمدبن جبیراست‌که دراواخر قرن ششم هجری میزیسته و اهل اسپانیاست . سفرنامه او قابل توجه است

فصل سیزدهم

ائمهٔ اثنی عشر و دانشمندان بزرگ شیعه
تا حملهٔ مغول

راجع بمذهب تشیع درفصل دوم این باب شمه‌ای گفته شد وباختلاف فرقه‌های شیعه اشاره گردید. چون مذهب تشیع بتدریج جای سایر مذاهب را درایران بگرفت و در زمان صفویه تشیع مذهب رسمی گردید بنابراین لازم است بعضی از مشاهیر بزرگان این مذهب را اعم از آنکه ایرانی بوده‌اند یا عرب در این فصل تذکر دهیم و ناگفته نماند که جمعی از دانشمندانی که درفصل سابق بآنها اشاره شد شیعه مذهب یا متمایل به تشیع بوده‌اند. مثلا قطع است که فاضل معروف **ابوریحان بیرونی** و محقق دانشمند حکیم و منجم مشهور **خواجه نصیرالدین طوسی** شیعه مذهب بوده‌اند و بنام آنها در تحت عنوان علوم مختلفه اشاره شد. فهرست اسامی دانشمندان این طبقه خاصه اگر خواسته باشند کلیهٔ فرقه‌های شیعه را اعم از اثنی‌عشریه، زیدیه و غیره را در نظر گیرند موضوع تألیف کتاب مفصل جداگانه است مانند کتاب مجالس المؤمنین سید نورالله شوشتری و صفحات این تألیف مختصر گنجایش نام آن بزرگوارانرا ندارد.

ائمهٔ اطهار

قبل ازتذکرنام دانشمندان شیعه برخود فرض دانستیم که نام ائمهٔ اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین‌را برای تبرک وتیمن زیب صفحات این‌نامهٔ مختصر نمائیم ویقین است که نام این‌شموس آسمان حقیقت، نزد مسلمین خاصه ایرانیان ازآفتاب مشهورتر است.

علی علیه‌السلام

امام اول اسدالله‌الغالب امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب پسر عم رسول‌اکرم و زوج بتول و ابوالحسنین است. شیعیان معتقدند که ابوطالب بدین اسلام مشرف گردید وخدمات او به‌برادرزادهٔ بزرگوار

خود خاتم‌النبیین این عقیده را تأیید می‌نماید. مادر حضرت امیر فاطمه بنت **اسد بن هاشم** است و زوجهٔ آن بزرگوار **فاطمه سلام‌الله علیها** دختر حضرت رسول اکرم (ص) است که از خدیجهٔ کبری داشته. از فاطمه سه پسر و دو دختر آورد (حسن، حسین، محسن، زینب و ام‌کلثوم). پس ازفاطمه که در سنهٔ ۱۱ هجری وفات کرد حضرت امیر چند زن دیگر بحبالهٔ نکاح خود درآورد و چندین فرزند بوجود آمد.

حیدر کرار دراخلاق، شجاعت، فتوت، عدالت، بلاغت و فصاحت پس از حضرت رسول بی‌نظیر بوده و حق است اورا مظهرالعجایب نامند.

در مرتبهٔ حضرت او همه حیرانند. کرورها مردم او را نه فقط امام اول بلکه جانشین بلافصل پیغمبر دانند و بر دیگران که مراعات این مطلب نکرده ایراد گیرند میلیونها او را خلیفهٔ چهارم و یکی از بزرگترین صحابهٔ پیغمبر و واجب‌التعظیم والتکریم دانند، جمعی در مراتب صفات او حیران مانده خدایش خوانند. علماء اسلام اورا بزرگترین عالم اسرار قرآنی شمارند و اکثر محققین صوفیه خرقه‌الفقر فخری را بوی رسانند. محققین بیغرض اروپائی آنحضرت را شهسوار بدون خوف وبیم خوانند وخلاصه هر کس دروصف او چیزی گویدوشاید کمتر کسی علی(ع) را شناخته باشد.

یك ممکن واینهمه صفات واجب   لاحول ولا قوة الا با الله

برسر کوی او وبنام او چه در زمان حیاتش و چه بعد از مماتش غوغاها برپا گشت و درصفحات گذشتهٔ این تالیف بکرات بآن وقایع اشاره گشته است و منجمله گفتیم چون مسند خلافت بوجود ولی حق مزین گردید، زبیر و طلحه با موافقت عایشه بنای مخالفت گذاشتند و آنانرا ناکثین نامند و در جنگ مشهور «**جمل**» بکلی مغلوب‌شدند اماطرفداران معاویه را که مورخین **قاسطین** نام‌نهاده‌اند درجنگ صفین چاره‌جز درخواست‌حکمیت ندیدند وبالاخره **مارقین‌یعنی‌خوارج** در جنگ نهروان شکست‌فاحش خوردند. حضرت ولایت‌پناه درماه رمضان درسن ۶۳ سالگی (۴۰هجری) بدست یکی ازخوارج عبدالرحمن بن ملجم مرادی شهید

گردید ولی موضوع ولایت وحب‌علی واولاد او مسئله‌ای نبود که پس ازشاه‌ولایت، ازبین برود و یك قسمت از تاریخ‌اسلام راجع بوقایعی است که از این موضوع‌مهم رخ داده .

امام‌حسن‌المجتبی(ع)

حضرت امام حسن درشعبان یارمضان سنهٔ سوم هجری،عالم وجود را بوجود خود نورانی نمود و پس از رحلت پدر بزرگوارش علی‌بن‌ابیطالب صلاح درآن دید که ازبرای جلوگیری ازریختن‌خون مسلمین با شرایط مخصوص با معاویه صلح نماید و تمام عمردر ترویج شریعت و هدایت کافهٔ انام ازخواص وعوام گذرانید ولی‌چون معاویه مایل بود پسرخودیزید را بعد ازخویش خلیفه سازد ومیدانست که این‌امر برخلاف شرطیست که باحضرت مجتبی نمود زوجهٔ او جعده دختراشعث‌بن قیس‌را بفریفت‌تاآن بزرگوار رامسموم کرد (سنه ۵۰ هجری) .

امام‌حسین سیدالشهدا (ع)

تولد حضرت امام حسین‌علیه‌السلام درماه شعبان‌سال‌چهارم هجری واقع گشت و پس از شهادت‌برادر بزرگوارش‌مقام منیع امامت باو رسید وچون معاویه برخلاف شرائطی که با حضرت مجتبی(ع) نموده بود پسرخود یزید راخلیفه ساخت وبدارديگرشتافت وفسق وفجور یزید و عدم‌اعتناء اوباحکام شریعت اسلام مشهورخاص وعام گردید. حضرت امام حسین برخود دانست که در تقویت شرع احمدی قیام کرده و دراین راه سرمشق شجاعان عالم گردد برای‌این مقصود ازمکهٔ‌معظمه بطرف کوفه‌حرکت نمود و دردشت کربلا در سنه۶۱ هجری دردهم محرم واقعهٔ شهادت آن حضرت و جمعی از خویشان واتباع‌آن بزرگوار رخ داد . این‌واقعه که شنیدنش دلها را در طپیدن انداز‌دولرزه دراندام افکند بقدری‌مشهور است که حاجت بشرح‌آن‌نیست.

امام‌زین‌العابدین(ع)

تولد امام‌چهارم علی‌بن‌الحسین علی‌المرتضی در شعبان‌سنه ۳۸ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم زمخشری نقل کند که چون در زمان خلافت عمر **صبایای** فارس رابه مدینه‌آوردند سه دختریزد گرد در میان آنان بود بدستور علی‌علیه‌السلام یکی بحضرت حسین دیگری به محمدبن

ابی‌بکر سوم به عبدالله‌بن عمر داده شد . حضرت حسین ازآن دختر که بروایتی
شهربانو نام داشته **سیدسجاد** راآورد و در واقعه جانسوز کربلا زین‌العباد بیست‌و
وسه سال داشته است . مکارم اخلاق ووفور دانش و مراتب پرهیزکاری و طاعت او
نه بقدری است که زبان وقلم ازعهدهٔ تحریر وتقریر برآید :

هذا بن خیر عباد‌الله کلهم   هذا التقی النقی الطاهرالعلم

در سال ۹٤ هجری روح پر فتوحش بگلشن قدس خــرامید و علماء شیعه
برآنند که هشام‌بن عبدالملك آنحضرت را مسموم کرد .

امام‌محمدباقر (ع) امام پنجم فرزند ارجمند زین‌العباد وفاطمه بنت‌امام حسن
علیه‌السلام است که در سنه ۵۷ هجری ولادت با سعادتش
اتفاق افتاده و درسال۱۰٤ یا۱۰۵ بباغ رضوان وبهشت جاودان شتافت ودانشمندان
شیعه را عقیده اینست که آنحضرت را امویها مسموم نمودند . معرفت آنحضرت
در علوم‌ظاهر وباطن بقدری‌بوده که ملقب‌به باقر گشت. خلیفهٔ اموی‌ودانشمندان
وقت در حل‌معضلات‌از آستانهٔ مطهرش‌استمداد میکردند چنانکه وقتی‌بین‌عبدالملك
اموی وژوستین امپراطور روم‌کاربه نقار کشید ، عبدالملك دست توسل بدامان‌امام
همام زد وبدستور آن بزرگوار اولین سکهٔ اسلامی را ضرب کردند . در یك‌طرف
آن‌سکه سورهٔ توحیدودرطرف دیگرشهادت‌حضرت‌ختمی‌مرتبت‌نقش گردید وباشارهٔ
حضرتش فرمان‌رفت. که‌درتمام‌بلاداسلام‌بجز‌بامسکوکات‌اسلامی معامله ننمایند .

بفضل علم وحلم و زهد وتقوی   شبیه مصطفی شبه علی بــود

امام‌جعفرالصادق (ع) ولادت پیشوای شریعت مصطفوی وهادی طریقت مرتضوی
امام ششم جعفرالصادق علیه‌السلام در سنه ۸۰یا۸۳ هجری
رخ داد مانند اجداد بزرگوارش مظهر اسرار ربانی وباب علم ومعرفت‌بوده‌است
کمترین شاگردش‌جابربن حیان‌است که نامش درقرون وسطی درمباحث کیمیائی
در مشرق و مغرب زمین مشهورتر از آفتاب بوده حضرت صادق در کشف اسرار
قرآن و استنباط احکام حجة‌الله فی‌الارض بود و ازهمین‌جهت مذهب اثنی عشریه
بنام مذهب جعفری منسوب باوست . دانشمندان وقت خوشه چین خرمن کمالات

او بودند و درسنه ۱٤۸ بجوار رحمت پروردگار قرار گرفت و گویند خلیفهٔعباسی منصور آنحضرت را مسموم ساخت .

امام موسی کاظم(ع)

امام موسی کاظم امام هفتم در سال ۱۲۸ هجری داردنیا را بنورخویش منور فرمودند وپس ازرحلت پدر عالیمقام او طوایف مختلفه پروانهواربدورآن شمع حقیقت گرد آمدند . مهدی خلیفهٔ عباسی که مرتبهٔ علم و کمال وحلم وجلال روحانی آنحضرت را میدانست از روی حسد آن بزرگواررا از مدینه بهبغداد طلبید و محبوس گردانید ولی بعد اورا با اعزاز بمدینه روانه ساخت وچون نوبت خلافت هارون‌الرشید رسید ومشاهده کـرد در مقابل مظهر اسرارعلوم الهی چراغ خلافت اوپرتوی ندارد بجای اینکه ازخرمن کمالات آنحضرت استفاده کند ویرامقید نموده ودربصره و بغداد محبوس ساخت ودرآخر درسال ۱۸۳ آن بزرگواررا مسموم گردانید .

امام علی‌بن موسی- الرضا (ع)

ولادت با سعادت امام هشتم علیه آلاف‌التحیة والثنا در سنه ۱٤۸ یا۱۵۳ هجری رخ داد . سلطان دین است و پیشوای اهل یقین . علماء شرع حلقهٔ بندگی اودرگوش دارند و اکثرپیران ارشاد سلسلهٔ خود راباو رسانند . چه درایام حیات وچه پس ازرحلتش مهرش درقلوب جای داشت وبربزرگواریش همه متفق بودند . بدینجهات مأمون درصدد برآمد بهروسیله خود رابآن امام همام نزدیك سازد تاشاید شیعیان دراثر اعتقادی که از روی یقین بآنحضرت داشتند کار خلافت مأمون رافراهم سازند . بنابراین قطب دایرهٔ امکان رابجد وجهد بسیارولیعهد نمود وبروایتی پس ازاینکه مأمون مقصود خود راازپیش بردآن بزرگواررا درقریهٔ سناباد طوس مسموم نمود ولی جمعی برآنند که حضرت رضا باجل طبیعی در فردوس اعلی قـرار گرفت (سنه ۲۰۳ یا۲۰۸)

امام محمد تقی(ع)

ولادت حضرت‌امام نهم محمد تقی علیه‌السلام که سرچشمهٔ فضل وکان سخاوبحروفاست درمدینه سنه۱۹۵ اتفاق افتاد

ودرسنه ۲۲۰ در بغداد بجنات برین خرامید وشیعیان و بعضی ازاهل سنت براین عقیده‌اند که معتصم اورامسموم ساخت .

امام علی‌النقی (ع)

تولد دهمین‌امام حضرت ابوالحسن علی‌بن محمدالنقی(ع) که مکارم اخلاق وعلومقام وصفات پسندیده‌اش‌زیاده ازحد است درسنه ۲۱۴هجری درمدینه واقع گشت . متوکل خلیفه اورا به«سرمن‌رای» (سامره)آورد ودرآنجا متوقف ساخت ودرزمان خلافت معتز(۳۵٤) بگلشن قدس خرامید . علماء شیعه برآنند که معتز آنحضرت رامسموم نمود .

امام حسن‌عسکری(ع)

یازدهمین امام حضرت حسن‌بن علی‌العسکری درسنه ۲۳۱ در مدینهٔ مکرمه جهان ظلمانی را بقدوم خویش نورانی نمود ودر ایام معتمد خلیفه ، سنه ۲۶۰ بجوار رحمت پروردگار خرامید و بقول علماء شیعه مسموم گشت .

حجةالله امام محمدبن‌الحسن(ع)

امام دوازدهم مهدی موعودعجل‌الله فرجه فرزندامام حسن عسکری ونرجس خاتون درسنه ۲۵۵هجری متولد گردید وهشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری آغازغیبت صغری‌است و۶۹سال ادامه داشت - دراین مدت چهارنفراز وکلاء آنحضرت با آن علیه‌السلام مربوط بوده وپس‌ازرحلت وکیل چهارم موسوم به‌علی‌بن محمد درسنه ۳۲۹ غیبت کبری شروع شد .

شعرا و علماء بزرگ شیعه

نام بعضی‌ازدانشمندان بزرگ شیعه غیرازچند نفری که درفصل سابق تحت عنوان رشته‌های مختلف علوم وفنون نامبرده شده ازاینقراراست :

فرزدق

درزمان بنی‌امیه یکی شعراء بزرگ که جداً طرفدار علی علیه‌السلام واولادآنحضرت بوده فرزدق است که در اعتقاد خود نهایت ثابت بوده وچون حضرت امیرباو امرفرمود قرآن را ازبرنماید آن

شاعرپای خود را درزنجیر نمود تا آنکه کلام‌الله را حفظ نمود . فرزدق در بصره متولد گردید . قصیده‌ای درمدح حضرت‌امام زین‌العابدین دارد که درنهایت بلاغت وفصاحت است وموجب گردید که اورادرسن هفتادسالگی درحبس افکنند. فرزدق درسال ۱۱۰رحلت نمود.

کمیت

کمیت شاعر عرب است و قصاید زیبائی در مدح حضرت رسول واهل‌بیت اودارد وبااینکه مرثیه‌ای راجع به‌معاویه سروده نسبت به سلسلهٔ اموی حملات سختی کرده‌است. هشام خلیفه اورا درحبس افکند و خواست دست و زبانش‌را ببرد ولی کمیت با مساعدت زنش که لباس‌خود را باو داد فرار نمود . (رحلت سنهٔ ۱۲۵)

سید حمیری

این شاعر در بصره متولد گردید و چون در ترویج مذهب شیعه میکوشید مجبور گردید از آن شهر بکوفه رود پس‌از ورودابوالعباس سفاح در کوفه سید حمیری بااومربوط گردید ولی‌طولی‌نکشید که ازعباسیان کناره گرفت چه‌خلفاءعباسی دست‌به‌آزارعلویان دراز کردند واین‌مسئله بآن دانشمند گران آمد عجب اینجاست که پدرومادراین مردبزرگ‌خارجی‌مذهب بوده و سید دست ازاین مذهب بکشید ومدت چهل سال درضمن قصاید آبدار که همچون‌آب روان است مدح علی واولاد اورا نموده وبه‌سایرین حمله‌آورده‌است. فوت او در ۱۷۳ در «واسط» واقع‌شد.

دعبل خزائی

دعبل اصلا عرب‌است ودر کوفه یا کر کسیه متولد گردیده مدتی دریکی‌ازشهرهای کوچك تخارستان حکمرانی‌نموده ودرهجو، ید طولائی داشته‌است. ازطرفداران جدی خلافت علی‌علیه‌السلام واولاد اوست فوتش در۲٤٦ واقع شد .

دیك‌الجن

این مرد از شعوبیهٔ سوریه است ودرحیص متولد گردید و عقیدهٔ‌تشیع‌داشته وراجع به‌شهادت حضرت‌حسین‌علیه‌السلام مراثی دلربائی دارد (فوت ۲۳٤) .

محمد بن یعقوب کلینی
ثقة‌الاسلام کلینی درسنهٔ ۳۲۹ وفات کرده وتألیف او «الکافی-فی‌علم‌الدین» یکی از کتب اربعهٔ شیعهٔ امامیه است .

شریف ابوالقاسم‌بن طباطبائی
این دانشمند سمت نقابت سادات را در مصر داشته و اشعار او جنبهٔ عرفانی دارد . فوت او در ۳۴۴ واقع شد .

نعمان‌بن حیان
نعمان ازمذهب مالکی دست کشیده شیعهٔ‌امامیه شد ومدتی در مصر در زمان خلفاء فاطمی مقام قضاوت را داشته است (فوت ۳۶۳) .

ابن‌بابویه
محمد بن علی بن حسین بز موسی معروف به شیخ صدوق دارای ۳۰۰ تألیف‌است که ازهمه مهمتر کتاب **«من‌لایحضره الفقیه»** است که یکی‌ازچهار کتب شیعهٔ امامیه است (فوت ۳۸۱) .

ابن‌الحجاج
ابن‌حجاج محتسب بغداد بوده وبعدازمدتی ازاین‌کار خلع شده‌است . درفن شاعری سبك جدیدی بوجودآورده و در مرحلهٔ اعتقاد شیعهٔ خالص بوده ووصیت نمود تا اورا درجوار امام موسی‌کاظم دفن نمایند (فوت ۳۹۰) .

شریف محمدالرضی
ازسادات عالیمقام است، پدرش طاهر نقیب سادات و رئیس دیوان مظالم بوده. شریف رضی درطول‌حیات قصایدزیبائی ازخود بیادگار گذاشته و درتفسیرقرآن وشرح بلاغت‌آن تألیفاتی دارد . فوتش در بغداد درسنهٔ ٤۰٦ واقع شد .

مهیاربن مرزویه
مهیار اهل دیلم است و عالم شیعه « شریف رضی» او را از کیش زردشتی بآئین‌اسلام مشرف ساخت وشعرباو آموخت اشعارزیبای‌مهیار بزودی‌جلب توجه کرد ولی‌چون‌دارای‌عقیدهٔ تشیع بود عدهٔ کثیری از اهل سنت بمخالفت او برخاستند و درسنهٔ ٤۲۸ دربغداد وفات کرد .

شریف‌المرتضی
ابوالقاسم علی‌بن طاهر ازسادات عالیمقام امامیه است ودر بغداد نقابت سادات‌را داشته ودرسال ٤۳٦ بدارجنان‌خرامید

تألیفات متعددی دارد که ازآنجمله است «**الدرر والغرر**» (هشتاد و دو خطبه است راجع بمسائل مختلفه) «**شهاب فی الشیب والشباب**» همچنین خطبه‌های حضرت امیررا این مرد دانشمند یا برادرش شریف رضی جمع آوردی کرده و در یك جلد بنام نهج‌البلاغه درآورده است.

احمدعلی النجاشی این دانشمند دارای تألیفات متعددی است که از آنجمله کتاب معروف **الرجال** است. وی شاگرد شیخ مفیدبوده و در سنه ٤٥٥ وفات کرده است.

شیخ الطایفه ابوجعفر محمدبن حسن‌بن طوسی در طوس متولد شده قسمت‌اعظم عمر شریف خودرا در بغداد بسر برده ودرنجف اشرف بدارخلدخرامید(٤٦٠). از علماء شیعهٔ امامیه است ومؤلف فهرست «کتب الشیعه» و مصباح‌المجتهد والحل‌والعقد است اما تألیفات دیگر اویکی موسوم به تهذیب‌الاحکام و دیگر استبصار است که دو کتاب از چهار کتاب معتبر شیعهٔ اثنی عشریه است.

ابوالحسن علی‌القمی ابوالحسن علی در قرن چهارم میزیسته و تفسیرمختصری در قرآن دارد.

ابن‌منیر طرابلسی ابوالحسین احمد در طرابلس بدنیا آمد و قرآن را از بر نمود ونحو وعلم‌اللغة را بخوبی بیاموخت ودرفن‌شعراز اساتید عصرخود گشت (فوت‌او در ٥٤٨ درحلب واقع شد)

رضی الدین ابوعلی‌طبرسی رضی‌الدین ازعلماء معروف امامیه است ودر تألیفات‌مشهور خرد موسوم‌به «کتاب‌الاحتجاج» ازاین‌مذهب دفاع‌نموده. جامع الجوامع و کتاب مجمع‌البیان در تفسیر قرآن از تألیفات آن مرد بزرگ است (رحلت٥٤٨).

ابن‌ابی‌الحدید عزالدین‌عبدالحمید سرایندهٔ «**سبع‌العلویات**» است‌درمدح حضرت رسول، فتح‌خیبر ومکه وشهادت حضرت‌حسین‌و

در توصیف خلیفه ناصرالدین و همچنین شرح بلیغ نهج‌البلاغه از اوست (رحلت در سنه ۶۵۶) .

نجم‌الدین جعفر بن یحیی

معروف به محقق اول است که در ۶۳۸ بدنیا آمد و از علماء بزرگ امامیه است و تالیف مشهور او «شرایع الاسلام» میباشد از تعریف مستغنی است. گویند خواجه نصیرالدین طوسی در مجلس درس او حاضر گشته و استفاده نموده است (فوت سنه ۷۲۵) .

علامهٔ حلی

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی مانند پدر دانشمندش عنوان فخرالمحققین داشته و صاحب تألیفات بسیاری است وفاتش در محرم ۷۲۶ یعنی در همان سالی که محقق او وفات کرده رخ داده است.

فصل چهاردهم

ادبیات فارسی

سلسله‌هائیکه در زمان خلافت بنی‌عباس در ایـران تشکیل گردید موجب پیشرفت زبان‌شیرین فارسی‌شد. این‌زبان که‌هیچوقت ازبین‌نرفت وعموم ایرانیان بالهجه‌های مختلف بدان تکلم میکردند و تسلط عرب فقط باعث شد که عده‌ای از لغات تازی داخل‌آن گردد و کتب علمی و ادبی بزبان عربی که مفهوم کلیه ملل اسلامی بود برشتهٔ تحریر درآید، همینکه طرف توجه ملوك و امراء گردیدمجدداً جوانی را ازسر گرفت ولآلی‌شاهوار نظماًونثراً رونق افزای عالم ادبیات‌شدبقسمی که میتوان گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم است و قرنهاست که نظر جهانیان را بطرف خود جلب کرده است.

اکثرشعراء بزرگ مادر دورهٔ خلافت‌اسلامی وتحت توجهات سامانیان،آل‌ـ بویه، غزنویان، آل‌زیار، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهیان میزیسته‌اند. و اولین شاعرمشهوریکه درزمان‌طاهریان روزگاربسرمیبرد **حنظله بادغیسی** است. دیگر **فیروز المشرقی** است که معاصربا عمرولیث صفاری بوده شعراء معروف دیگر **ابوسلیك گرگانی، شهید بلخی، ابوشعیب صالح‌بن محمد هراتی** و **ابوعبدالله محمد بن موسی‌الفرالاوی** است.

بااینکه از شعراء سابق‌الذکر آثار مهمی دردست نیست معذلك ازهمان‌چند شعری که ازآنان‌باقی‌است و شهادتی که استادان فن داده‌اند میتوان گفت که این شاعران مقام بلندی درفن خود داشته وشعرفارسی مراحل اولیهٔ خود راطی کرده بود مثلا رودکی که بلاشك از استادان شعر درآن دوره است راجع بفوت شهید بلخی گوید:

کاروان شهید رفت از پیش — وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

رودکی ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی بین معاصرین و فضلا و استادان شعر شهرتی بسزا داشته چنانکه معروفی بلخی، او را « سلطان‌الشاعرین » نامداد. دقیقی مقام این شاعر را محترم شمرده وعنصری او را درغزلسرائی بی‌نظیر دانسته است. رودکی درناحیهٔ رودك نزدیك سمرقند بدنیا آمده وعوفی برآن است که کورمادر زاد بوده. رودکی نه‌فقط در شعر بلکه درفن غناو نواختن چنگ دست داشته و نزد نصر بن احمد سامانی(نصردوم) مقرب بود. نقل کنند وقتی اقامت نصر دوم در هـرات بطول انجامید و ملتزمین رکاب ملول گردیده ازرودکی خواهش کردند بنحوی امیررا ازاقامت منصرف سازد. رودکی درموقع مناسب این اشعاررا درحضورامیر بخواند وباساز بنواخت.

بوی جوی مولیان آید همی — یادیار مهربان آید همی (الخ)

گویند نصردوم راچنان حالتی دست داد که فوراًعازم بخارا گشت. رودکی اشعاربسیار سروده ولی‌چیزی باین دوره‌نرسیده است. بعضی برآنند که این شاعر متمایل بمذهب اسمعیلی بوده‌است. رودکی کلیله ودمنه را بنظم کشید ولی‌متأسفانه این اثر نفیس ازبین رفته است.

دقیقی ابومنصور محمد بن احمد اهل طوس است و بعضی براین عقیده‌اند که این شاعر باطناً زردشتی مذهب بوده واستناد باین اشعار کرده‌اند.

دقیقی چهار خصلت برگزیده — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ — می خونرنگ و دین زردهشتی

ولی برکسانیکه از شعر و شاعری اطلاعی دارند مخفی‌نیست که سرودن این‌قبیل اشعار دلیل برآئین احدی نشود آنچه میتوان گفت این است که دقیقی بایران باستان علاقهٔ زیادی داشته وقبل ازفردوسی خواسته است داستانهای ملی ایران را بنظم سراید ولی عمرش وفا نکرد و بیش‌از هزار بیت که مربوط به ظهور زردشت

است سرود که از دنیا برفت وفردوسی آن هزار بیت را درشاهنامهٔ خودآورده‌است دقیقی معاصر بامنصوراول ونوح دوم بوده وهردورا مدح کرده است . درآخر نیز بدست غلام ترك خود کشته شد .

سایر شعراء

دیگر از شعرای آن عهد **ابوالحسن علی‌بن محمد غزالی ومنطقی رازی**(منصوربن‌علی) است. منطقی‌صاحب‌اسمعیل بن عبادرا مدح گفته و دراشعار خویش حسن تعلیل‌را مراعات نموده است. دیگر **خسروی سرخسی**(ابوبکر محمدبن علی) است که شاعر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بوده ولی صاحب‌بن عباد وسیمجور و عدهٔ دیگررا هم مدح کرده و ازاین دربار بآن دربار میرفته است . **قمری گرگانی** (ابوالقاسم زیاد بن محمد) مداح قابوس است و **ابوطاهرخسروانی** شاعر سامانیان بوده. **ابوشکور** بلخی در سنهٔ ۳۳۶ هجری آفرین‌نامه را باتمام رسانیده ولی متأسفانه این تألیف ازبین رفته‌است شعرای دیگری هم بوده که برای اختصار ازذکرنام آنها صرف‌نظرمیشود وبعضی ازملوك آن دوره هم درساختن شعر دستی داشته که ازآنجمله‌اند منصور دوم پسر نوح سامانی و قابوس‌بن وشمگیر .

ملاحظه

نوع شعر درآن ایام بیشتر رباعی، دوبیتی،قطعه و مثنوی بوده است. قدیمترین مثنوی منظومهٔ کلیله ودمنه است که رودکی‌آنرا سروده ومتأسفانه‌ازبین‌رفته‌است. دیگرمنظومهٔ دقیقی‌است که فردوسی آنرا در شاهنامه محفوظ داشته . اما قصاید و غزلیات شعرای سابق‌الذکر جنبهٔ سادگی و طبیعی دارد .

بنابراین میتوان گفت که از نیمهٔ قرن چهارم هجری ادبیات فارسی وارد مرحلهٔ جدیدی شده و رونق دیگری بخود گرفت . قصاید از سادگی خارج شد و پرازاستعارات وتشبیهات وسایر صنایع بدیع میگردد واحساسات ملی درشاهکار عظیم فردوسی جلوه مینماید و طولی نکشید که شعر آئینهٔ افکار عرفانی و مسائل اخلاقی میگردد وشعراء بزرگی دراین رشته داد سخنوری میدهند که اینك‌بذکر اسامی استادان سخن میپردازیم :

اسدی طوسی

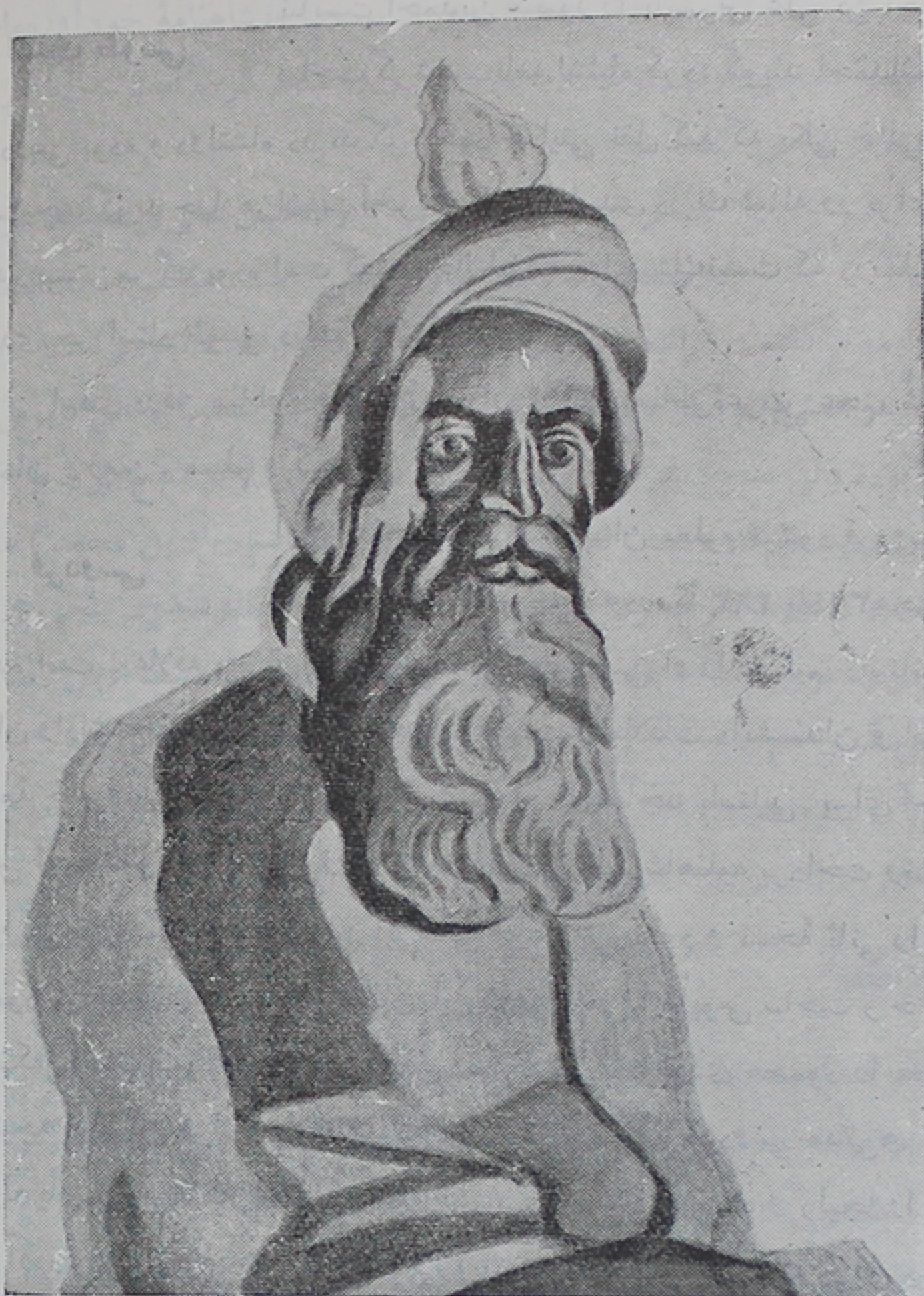
نبایست احمدبن منصور را باپسرش علی بن احمد اسدی صاحب گرشاسب‌نامه اشتباه کرد. گویند احمداسدی استاد فردوسی بوده و دولتشاه در تذکرهٔ خود حکایتی نقل کندکه بکلی خالی‌ازحقیقت است چه، گوید چهارهزار بیت آخرشاهنامه را اسدی دریك شبانه‌روز برای‌فردوسی که دربستر مرگ بوده است گفته وحال‌اینکه جای شك‌نیست که درتنظیم‌شاهنامه احدی جز استاد طوسی دست نداشته است.

اسدی درفن مناظره قصاید زیبا دارد ازقبیل:مناظرهٔعرب وعجم، شب وروز، آسمان و زمین، مسلم و گبر.

فردوسی

آنچه ازتحقیقات دانشمندان معلوم میشود فردوسی‌یکی‌از دهقانان معتبرطوس بوده ودرسنهٔ ۳۲۳ یا۳۲٤هجری بدنیا آمده است - علاقه بایران باستان و حس وطنپرستی او را بتنظیم داستانهای ملی ایران واداشت بنابراین پس از تحمل زحمات و ملاقات دانشمندان و استفاده از «نامهٔ خسروان» که ابومنصور معری از روی مآخذ باستانی برای حکمران طوس **ابومنصوربن عبدالرزاق** نگاشته بود بتنظیم شاهنامه پرداخت ونسخهٔ اول آنرا تقدیم احمد بن محمد بن ابی‌بکر خالنجانی نمود و نسخهٔ ثانی را بسلطان محمود غزنوی تقدیم کرد. سلطان آن شاعر نامی‌را مأیوس ساخت و حاجتش را چنانکه بایست برنیاورد بنابراین فردوسی ازشدت نومیدی محمود را هجو کرد. بالنتیجه ازغزنین فرار اختیار نمود و بطبرستان رفت - فردوسی مدتی‌هم نزدبهاء الدوله یا پسرش سلطان‌الدولهٔ دیلمی بسر برده و کتاب یوسف و زلیخا را برای او بنظم‌آورد. وسرانجام درسن‌نود سالگی (یابیشتر) بطوس برگشته درآن دیاربدرود حیات گفت و درتاریخ رحلتش اختلاف است.

چون این اواخر اثری از آرامگاه این مرد بزرگ باقی نمانده بود لهذا دراین عصر آرامگاهی که شایستهٔ استاد سخن‌است بنا گردید ودرحضور مستشرقین و دانشمندان شرق و غرب افتتاح شد و پس از هزار سال جبران قدر ناشناسی محمود غزنوی بعمل‌آمد.



ابوالقاسم فردوسی طوسی

شاهنامهٔ فردوسی شعله‌ای از آتش وطنپرستی است که در سینهٔ شاعر طوس افروخته بود . این ابیات را فردوسی فقط از روی عشق و علاقه به آب و خاك نیاگان‌خود سروده و تقدیم آن به احمد خالنجانی یا محمود غزنوی پس از این

بوده است که آن شاعر بزرگ هستی خود را در روی آن گذاشته و تقریباً فقیر شده بود . دراین شاهکار حتی‌المقدور عامداً لغات تازی بسیار کم استعمال شده و فردوسی خواسته است ازاین راه نیز بادبیات فارسی خدمتی کرده باشد. شاعرطوس درتنظیم شاهنامه نه‌فقط قوهٔ تصور شاعرانهٔ خود را بکاربرده بلکه آن کتاب نفیس آئینهٔ تمام‌نمائی از عواطف واحساسات پاك وبی‌آلایش بشمار میرود . شاهنامه نه فقط از نقطهٔ‌نظر حس ملیت در میان ایرانیان مورد توجه خاص واقع شده بلکه چون دارای حلاوت‌ادبی‌است واشعارش در کمال‌فصاحت وبلاغت‌است استادان‌سخن باستادی فردوسی اعتراف کرده‌اند .

عنصری

ابوالقاسم حسن‌بن احمد عنصری ازقصیده سرایان بزرگ عصر خویش است و در دربار سلطان محمود غزنوی سمت امیرالشعرائی داشته و جنگهای سلطان وفتوحات او را بنظم سروده است. گویند محمودمقرر داشت که‌شعرا قبل‌ازآنکه‌اشعارخودرا بدربارتقدیم دارند. مکلف‌بودند آنرا بعصری ارائه دهند تاهر گاه‌مقبول‌نظراو گردید تقدیم دارند. ازتاریخ حیات این‌شاعرمتأسفانه چیزی در دست نیست و حتی در تاریخ فوت اوهم‌اختلاف است .

عسجدی

ابونظر عبدالعزیز بن منصور دولتشاه،عسجدی را از اهل هرات شاگرد عنصری داند ولی عوفی‌اورا مروزی خواند علی‌ای‌حال ازتاریخ حیات او چیزی در دست نیست .

فرخی

ابوالحسن علی‌بن جولوغ سیستانی‌است . پدرش درخدمت امیر خلف صفاری بسر می‌برده و فرخی که طبع بلندی درشعر داشته وچنگ را خوب می‌نواخته درابتدادرخدمت دهقانی درآمد وسالیانه مبلغی دریافت مینمود و چون با یکی از بانوان دربار صفاری مزاوجت کرد برای کسب‌مال‌وجاه نزد امیرابوالمظفر چغانی (درماوراءالنهر) رفت . در موقع رسیدن فرخی بدانحدود امیر ابوالمظفر بداغگاه رفته بود وامیر عمیداسعد ناظر امیر ، مهارت‌فرخی‌را دانسته‌ازاودرخواست کردقصیده‌ای‌بسازد هنگام‌شب فرخی‌قصیده‌ای که مطلعش این است بسرود :

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

فرخی درخدمت محمود غزنوی مقام ارجمند داشت . ترجمان البلاغه بنثر تألیف اوست لیکن ازبین رفته است .

منوچهری

ابوالنجم احمد اهل دامغان است وازقصیده سرایان زبردست بوده و اشعارش دارای لطف مخصوصی است . منوچهری شاگرد ابوالفرج سیستانی بوده ولی گوی سخن از استاد بربود ومشهورتر از او گردید. تخلص منوچهری ازاین سبب است که آن شاعر مداح منوچهر بن قابوس بن وشمگیر معروف به فلك المعالی بوده .

کسائی

ازشعراء معروف عصرخویش است ومذهب شیعهٔ اثنی عشریه داشته وشاید باناصرخسرو مروزی که آئین اسمعیلی داشته ملاقات کرده باشد، درهرحال ناصرخسرو چندین مرتبه نام آن شاعررا دردیوان خود برده وبااینکه اشعار خودرا بهترازابیات کسائی میدانسته معذلك بلندی مقام کسائی ازاین معلوم میشود که شخصی مانند ناصرخسرو اورا حریف خود دانسته است . کسائی سلطان محمود را مدح کرده است .

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریمتر شود اندر نعیم گـل

ای گل‌فروش گل چه فروشی برای سیم

وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل

سایر شعرا

از شعراء معروف آن دوره یکی **غضایری رازی** و دیگر **بهرامی سرخسی** است که تألیفاتی در نثر دارد و درجای خود ذکر خواهد شد .

ناصرخسرو

ابومعین الدین ناصرخسروالقبادیانی مروزی درزمان چغری بیك سلجوقی سمت تحصیلداری داشته ودرسن چهل سالگی ازشرب خمر توبه‌نموده عزم بیت‌الله‌الحرام را کرد ودر ٤٣٧ هجری ازطریق شبرقان

بمرو رفت واز آنجا به‌نیشابور رهسپار گردید وپس از زیارت مقبرهٔ بایزید بسطامی (دربسطام) از طریق دامغان به سمنان رسید. بالاخره از راه قزوین درسنهٔ ٤٣٨ به تبریز آمده باقطران شاعرمعروف ملاقاتی کرد از آنجا به‌وان، اخلاط، میافارقین، حلب، ومعرة‌النعمان رفت وباشاعر وفیلسوف عرب ابوالعلاء معری مربوط گردید. سپس ازطریق طرابلس به‌بیروت وفلسطین آمدوبیت‌المقدس را زیارت کرده بطرف بیت‌الله رهسپارشد. پس‌ازادای مراسم اولین زیارت خود درمکهٔ معظمه درمراجعت بمصر رفت (٤٣٩) و دو یاسه سال درقاهره گذرانده مذهب اسمعیلیه را قبول کرد حکمران مصر درآنزمان المستنصربالله خلیفهٔ فاطمی بوده ودرعصراو مصر نهایت آباد واهالی بخوشی‌وکامرانی زندگانی میکردند. ناصرخسرو یکی‌از دعاة مشهور اسمعیلیه گردید . **سفرنامهٔ** او که وقایع فوق ازآن استخراج شده نهایت معروف است ودیوان او کمال شهرت را دارد. **روشن‌نامه** و **سعادت‌نامه** دو منظومهٔ دیگر آن شاعر بزرگ‌است و رسالهٔ زادالمسافرین و وجه دین ازتألیفات اوست . ناصر-خسرو در سنهٔ ۳۹٤ بدنیا آمده ولی درتاریخ فوت‌او اختلاف است و درهرحال در سن پیری یعنی‌قریب به ٦٥ یا۷۰ سالگی وفات نمود .

قطران تبریزی

قطران ازشعراء بزرگ عصرخودبوده ورشیدالدین وطواط او را دراین فن استاد میداند . در ساختن اشعار مشکل از قبیل مربع ، مخمس و ذوالقافیتین ید طولائی داشته است . ناصرخسرو او را در تبریز ملاقات کرده و قطران معنی بعضی از اشعار مشکل دیوان دقیقی را از او پرسیده یادداشت کرده است .

باباطاهر عریان

باباطاهر از فضلا و عرفاء عصرخود بوده وبگفتهٔ نویسندهٔ « راحت‌الصدور » درعصر خویش بزهد وتقوی ووارستگی اشتهار داشته و طغرل‌بیك سلجوقی نیز او را ملاقات کرده . نام باباطاهر در افواه خاص وعام ایرانی بیشتر بواسطهٔ دوبیتی‌های دلچسب اوست. تاریخ زندگانی این عارف حقیقی‌درست معلوم‌نیست وبعضی بر آنند که ابن‌سیناحکیم معروف باباطاهر را ملاقات کرده است .

ابوسعیدبن ابی‌الخیر

ابوسعید در سنهٔ ۳۵٦ هجری درمهنه (خاوران) بدنیا آمد و یکی از بزرگان صوفیه است که عقاید وافکار آن طایفه‌را برای اولین مرتبه در رباعیات معروف خود بیان نموده. گویند این مرد عارف با ابن‌سینا ملاقات کرده و درختم مجلس فیلسوف ایرانی چنین تقریر نمود آنچه من‌میدانم ابوسعید میبیند (وفات‌سنهٔ ٤٤٠).

شیخ عبدالله انصاری

این شاعر ازاهالی هرات است ودر سنهٔ ۳۹٦ هجری بدنیا آمد ودر ٤۸۱ بدرود حیات گفته است. مناجات ورباعیات او نیزشهرتی بسزا دارد.

راجع بتألیفات عربی او در فصل دانشمندان اسلام اشاره شد، آثار فارسی وی غیر از رباعیات ومناجات عبارتست از **زادالعارفین. کتاب الاسرار، حکایت یوسف‌وزلیخا.**

اسدی طوسی

علی پسرابونصر احمد اسدی است ونباید او را با پدرش اشتباه کرد. علی اسدی صاحب گرشاسپ نامه ولغات‌فرس است. گرشاسپ نامه درحدود ۹ یا ۱۰هزاربیت است بروزن اشعار شاهنامهٔ‌فردوسی و یك نسخه ازآن بخط مؤلف که (درسنهٔ٤٤۷) هجری برشتهٔ تحریر درآورده اکنون در کتابخانهٔ وین پایتخت اطریش موجود است.

فخرالدین اسد گرگانی

فخرالدین افسانهٔ « **ویس ورامین** » که اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند بنظم سروده وتقدیم عمید الدین ابوالفتح مظفر نیشابوری وزیرطغرل بیك سلجوقی نموده‌است.

فصیحی گرگانی

افسانهٔ « **وامق‌وعذرا** » را که قبلا عنصری به نظم‌درآورده واصل آنرا از زبان پهلوی میدانند فصیحی مجدداً به نظم سروده فصیحی‌درزمان عنصرالمعالی کیکاوس(ازاخلاف قابوس‌بن‌وشمگیرمیزیسته) و شاعر اوبوده است.

ارزقی

ابوبکر یا ابوالمحاسن هروی پسر اسمعیل کتاب فروش هراتی است‌وازقصیده سرایان معروف وطرف‌توجه‌طغانشاه

سلجوقی بود . گویند روزی امیر مذکور در موقع بازی نرد ، دوشش میخواست و دویك آورد ازرقی برای تسکین خشم اواین دوبیت را گفت:

گر شاه دوشش خواست دو یك زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که گرد رأی شاهنشه باد
در خدمت شاه روی بر خاك نهاد

همچنین یکی ازامرای سلجوقی کرمان را مدح گفته است وجز چندقصیده از اشعار او چیزمهمی باقی نیست .

مسعود سعد سلمان

بموجب گفتهٔ دولتشاه‌مسعود اهل گرگان بوده‌است. سلطان ابراهیم غزنوی اورا به اتهام رابطه باملکشاه سلجوقی در قلعهٔ «نای» محبوس ساخت واین شاعر اشعار نهایت مؤثر و زیبائی در زندان سرود ولی نزد ابراهیم مؤثر نیفتاده دوازده‌سال دراسارت‌بسر برد.

معزی

در زمان ملکشاه سلجوقی آوازهٔ سخنوری معزی‌دراطراف اشتهار داشت ودرعهد سنجر امیرالشعراء او گردید. روزی سنجر در تیراندازی خطا کرده تیرش بمعزی رسید او را بکشت . بعضی دیگر بر آنند که امیرمعزی پس‌ازآن‌قضیه بهبودی حاصل کرد واین شعررا شاهدآورند:

منت خدای را که بتیر خدایگان
من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

عمرخیام

راجع باین دانشمند و مقام اودر ریاضیات ونجوم سابقاًدر ضمن دانشمندان ایران که بتازی آثاری از خود باقی گذاشته‌اندسطری‌چند گفته‌شد. رباعیات خیام درآفاق شهرتی بسزا دارددولی بعض آنها متعلق بدیگران است که‌بخیام منسوب نموده‌اند. راجع باین دانشمند وحسن صباح وخواجه نظام‌الملك حکایتی نقل کرده‌اند که چون عاری از حقیقت است‌از ذکر آن در این تألیف خودداری میشود . اغلب رباعیات خیام دارای یك لطف مخصوصی است و گوئی آن‌شاعر بزرگ چون نتوانسته معماری خلقت را ازطریق ریاضی یا ازمشاهدهٔ اوضاع کواکب حل نماید دربحر حیرت فرورفته ودرمسائل

حکمتی بنظر شك مینگرد و چنین نتیجه میگیرد که این «دم» را نبایست از دست داد چه عاقبت کار مجهول است .

عمعق بخارائی و رشیدی

این دو شاعر از شعرای دربار خضرخان (یکی از ایلك ـ خانهای ماوراءالنهر) بوده‌اند وعمعق سمت امیرالشعرائی خضرخان را داشته است.

ادیب صابر بن اسمعیل

ادیب صابر رقیب و طواط بوده ویکدیگر را بسختی هجو کرده‌اند . انوری وخاقانی ادیب صابر را درشعر گوئی برتر از رشیددانند . صابر اهل ترمذ بوده ومدتی ازعمر خود را در مرو گذرانده است . روابط اودر ابتدا بااتسز بدنبود وقصایدی در مدح او دارد ولی درآخر بجرم ارتباط با سنجر پادشاه سلجوقی ، اتسز حاکم خوارزم او را در در جیحون غرق نمود (۵۴۲) .

نظامی عروضی سمرقندی

احمدبن عمربن علی لقب نجم الدین داشته و از شعراء دربار ملوك غور بوده وچون سلطان سنجر لشکر غوریان را شکست داد نظامی مجبور گردید مدتی خود را مخفی دارد (۵۴۷) .

مهمترین اثر نظامی عروضی که اسم اورا باقی گذاشته است کتاب نثر اوست موسوم به« **چهارمقاله** » که در آن اطلاعات مهم ادبی وتاریخی یافت میشود.

عبدالواسع جبلی

عبدالواسع اهل غرجستان است و بهمین جهت اورا جبلی نامند . وی مدتی در هرات وغزنه بسر برده وطرف توجه سلطان بهرام شاه بن مسعود گردید .

سوزنی

محمدبن علی ملقب به سوزنی اهل نسف یا سمرقند است . درهزل سرائی ید طولائی داشته وبموجب گفتهٔ دولتشاه در ۵۶۹ وفات کرده است . از شاگردان او یکی **علی سطرنجی** است سرایندهٔ قصیدهٔ لکلك ودیگر **لامعی بخارائی** است .

رشیدوطواط محمدبن عبدالجلیل عمری معروف به رشید وسواطشغلش منشیگری یا کتابت بوده و گذشته‌از اینکه درفن‌شعر گوئی مهارت داشته چند اثر بنثراز اوباقی است که ازهمه مشهورتر **حدایق‌السحر** است در صنعت شعر - رشید دارای قد کوتاه بوده و بنظر نا چیز می‌آمده‌است و شهرت او به وطواط ازهمین سبب است. دردربار اتسز خوارزمشاه قرب ومنزلت‌داشته‌ولی مورد خشم اوواقع گشت وتبعید گردید با ساختن‌قصیدهٔ مؤثری مجدداً جلب‌توجه اتسزرا نمود . گویند چون سنجرشهر « هزاراسب » را محاصره کرده بودانوری این ابیات را نوشته باتیر بشهر انداختند :

ایشاه همه ملك زمین حسب تور است
وز دولت اقبال جهان کسب تو راست

امروز بیك حمله هزار اسب بگیر
فردا خوارزم و صد هزار اسب توراست

رشید و طواط که شاعر اتسز بود درجواب این شعربسرود :

گر خصم توای شاه شود رستم گرد
یك خر ز هزار اسب نتواند برد

چون سنجر آنشهر را فتح کرد امرداد تا وطواط را هفت پاره کنند منتخب الدین بدیع کاتب که یکی از اجداد عطاملك جوینی است گفت ای پادشاه وطواط مرغ کوچکی است و نمیتوان اورا هفت پاره کرد امرفرمائید تا اورا دوقطعه‌اش نمایند . سنجربخندید وازتقصیر وطواط در گذشت. وطواط درسن پیری‌درخوارزم سنهٔ ۵۷۸ وفات کرد .

مهستی مهستی‌زنی‌بوده است‌شاعره ودرزمان سنجرمیزیسته ودارای طبع روان واز او رباعیاتی باقی‌است .

انوری یکی ازبزرگترین ومعروفترین قصیده سرایان ایران‌است در فن شعر بلاشك از اساتید است. درقریهٔابیورد (نزدیك مهنه در دشت‌خاوران خراسان) بدنیاآمده و در مدرسهٔ منصوریه در طوس تحصیل کرده در معلومات‌آن عصرحظ وافری حاصل نمود . توجه ملوك وامراء بشعرو

شاعری اورا در این‌راه انداخت وددربار سلطان سنجر مقرب گشت . گویند‌اولین قصیده‌ای که در حضور این پادشاه خواند مطلعش اینست:

گردل ودست بحروکان‌باشد دل و دست خدایگان باشد

انوری در علم نجوم دستی داشت وپیش‌بینی کرد که بواسطهٔ اجتماع ثوابت در برج میزان که در ایام سنجر رخ داد در وقت معین بادی خواهدوزید که سد- های سکندری ویران خواهد شد . اتفـاقاً در شب موعود چراغ کم‌نوری هم که بالای مناره میسوخت خاموش نگردید و این پیش‌آمد لطمه‌ای بر شهرت انوری وارد آورد .

انوری با مرتبهٔ بلند شاعری بزندگانی‌آرام وتحقیق و تتبع در علوم میل داشت درآخر عمر خویش دربلخ بسربرد و درآن هنگام فتوحی‌مروزی قصیده‌ای در هجو اهالی بلخ ساخته و نسبت آنـرا بانوری داد و این شاعر بیچاره در دست عامه افتاده انواع توهین باو واردآوردند بالنتیجه نزدیک‌بود قطع امیدش ازحیات شود که جمعی از دوستان اورا مستخلص ساختند. دراین خصوص انوری قصیده‌ای گفته که مطلعش این است :

ای‌مسلمانان فغان ازجور چرخ چنبری

وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

تاریخ فوت انوری معلوم نیست ولی قطعاً بعدازسنهٔ ۵۸۱ هجری بوده . از قصاید معروف ومؤثر انوری قصیده‌ایست که پس‌از فتنه غز واسارت سلطان سنجر گفته و مطلعش این است :

برسمرقند اگر بگذری ای بادسحر نامهٔ اهل خراسان به‌بر سلطان بر

انوری غیرازقصیده غزلیات و رباعیات و قطعات هم سروده است .

خاقانی

افضل‌الدین ابراهیم‌بن علی‌شیروانی‌ابتدا **تحقیقی** تخلص داشته وبعدآنرا بخاقانی مبدل کرد. تولدش‌در ۵۰۰هجری در گنجه واقع شد و پدرش علی نام بنجاری اشتغال داشته و مادرش از عیسویان نسطوری است که بکیش اسلام مشرف شد . خاقانی تحت توجه و تربیت عم خود

میرزا کافی‌بن عثمان ، درزبان عربی، طب، نجوم و حکمت تحصیلات کافی‌نمود. در فن شعر و شاعری مدیـون ابوالعلاء گنجوی است که شاعر دربار منوچهر- شروانشاه بوده و او را بدان امیر معرفی کرد و دختر خود را بوی داد . تخلص خاقانی از همان تاریخ است . ولی آخرالامر بین ابوالعلاء وخاقانی تیره گشت و یکدیگر را بسختی هجو کردند .

خاقانی‌نهایت مایل بود که بخراسان رود وطرف‌توجه سنجرشود ولی گمان نمیرود که باین امرموفق شده باشد ودراین خصوص چندین قصیده دارد منجمله یکی‌را مطلع این است :

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند

عندلیبم به گلستان شدنم نگذارنـد

و درقصیدهٔ دیگر گوید :

ره روم مقصد امکان بخراسان یـابم

تشتهام مشرب احسان بخراسان یابم

خاقانی دو مرتبه به زیارت بیت‌الله رفته و در دفعهٔ دوم هنگام مراجعت به اصفهان رفت وچون شاگردش مجیرالدین بیلقانی‌اصفهانیان را هجو کرد خاقانی مورد خشم اهالی‌آنشهر واقع شد و درآخر قصیده‌ای در مدح اصفهان سرود . در مراجعـت بشیروان پادشاه آنملك اختسان شروانشاه از او مکـدر گشته وی را محبوس ساخت وخاقانی حبسیهٔ معروف خود را درآن زندان بسرود .

درآخر این شاعر نامی در سنهٔ ۵۸۲ درتبریز وفات کرد .

یکی از قصاید معروف خاقانی راجع به طـاق کسری است که مطلعش این است :

هان ای‌دل عبرت‌بین ازدیده نظر کن هان

ایـوان مدایـن را آئینهٔ عبرت دان

سنائی

ابوالمحمد مجدودبن‌آدم معروف به‌سنائی‌اهل غزنه یابلخ بوده وازبزرگان صوفیه است. قصاید ومثنویات او شهرتی

بسزا دارد . جلال‌الدین رومی درحق او و شیخ عطار چنین گفته :

عطار روح بود وسنائی دوچشم او　　ما از پی سنائی و عطار میرویم

از تاریخ حیات سنائی چیز مهمی در دست نیست و همینقدر معلوم است که سنائی‌ابتدا ازشعراء دربار بهرامشاه غزنوی بوده‌است مثنویات او ازاینقرارمیباشد حدیقةالحقیقة طریقة التحقیق ، غریب نامه ، سیرالعباد الی‌المعاد ، کارنامه ، عشق نامه وعقل نامه . ازهمه معروف‌تر حدیقه است که جنبهٔ اخلاقی‌آن بیش از عرفانی است وبده کتاب تقسیم میشود . امادیوان سنائی دارای قصاید بلندی است که‌نمونه‌ای‌ازافکارعالی‌آن‌شاعرزبردست است .

نظامی

این شاعر نامی در قم در سنهٔ ۵۳۵ هجری متولد شده ولی چون در گنجه مدتی از عمر را بسر برده معروف بنظامی گنجوی است . کنیه‌اش ابومحمد وشاید نامش الیاس بوده. پدرش یوسف‌بن زکی مؤید نام داشته ومادرش یکی ازنجبای کرد بوده است . برادرنظامی موسوم بقوام مطرزی درفن شعرید طولائی داشته قصیدهٔ معروفی ازاوباقی است که درآن کلیهٔ صنایع بدیع رابکاربرده است .

مهمترین اثرنظامی **خمسهٔ** اوست ودر ساختن مجالس بزم میتوان گفت که هیچ شاعری درایران لطیف‌ترازاو نگفته بلکه‌آن شیوه‌خاص نظامی است وبس . خمسه عبارت ازمنظومه‌های ذیل است :

۱ــ مخزن‌الاسرار که درحدود ۵۶۱ هجری نوشته شده و به‌ایلدگز اتابك آذربایجان تقدیم گردیده .

۲ــ خسرو شیرین که تاریخ تحریرآن ۵۷۱ هجری است وبه محمد قزل ارسلان تقدیم گردیده .

۳ــ لیلی ومجنون درسنهٔ ۵۸٤ بنام اختسان شروانشاه نگارش یافته .

٤ــ اسکندرنـامه که نسخهٔ اول آنرا در۵۸۷ بعزالدین مسعود اول اتابك موصل تقدیم داشت سپس نسخهٔ ثانی‌آنـرا به‌نصرةالدین ابوبکر بیشکین اتـابك آذربایجان تقدیم کرد .

۵- هفت پیکر درسنهٔ ۵۹۵ بنام نصرة‌الدین سابق‌الذکر برشتهٔ تحریر در آمده

غیراز مثنویات خمسه ، نظامی دارای غزلیاتیست که تعداد آن بالغ بر بیست هزار بیت میشود .

عموم تذکره نویسان از قبیل عوفی ، قزوینی ، دولتشاه ، لطفعلی بك و شعراء نامی چون سعدی ، حافظ ، جامی بمقام بلند نظامی درشعراعتراف کرده‌اند درمراتب اخلاقی هم نظامی کمترنظیرداشته است . فوت او بین سنوات ۵۹۶-۵۹۹ واقع گشت .

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین طاهربن محمددرفاریاب نزدیك بلخ متولد شده وازقصیده سرایان معروف است. دولتشاه‌اوراشاگرد رشید سمرقندی می‌داند و گوید از خراسان به عراق آمد و در مدت حکمرانی اتابك قزل ارسلان ایلدگز بآذربایجان رفت ولی قبل ازاین مسافرتها در خدمت طغان حکمران نیشابوربوده وازبعضی اشعاراوچنین معلوم میشود که نزد حسام‌ - الدوله اردشیربن حسن هم مدتی بسربرده چنانکه گوید :

شاید که بعد خـدمت ده سال در عراق

نـانم هنوز خسرو مازندران دهد

ظهیرباصفهان مسافرت نموده ولی رابطهٔ او با صدرالدین عبداللطیف قاضی آنشهرتیره گشت ومدت کمی درآنحدود اقامت کرد . فخرالدین بیلقانی رقیب‌او دراصفهان بود. خلاصه‌ظهیردرآخرعمرزندگانی درباری راترك گفته درتبریز گوشه گیری اختیار کرد تاآنکه درسنهٔ ۵۹۶ بدرود حیات گفت .

فصل پانزدهم

نثر فارسی

گرچه در ضمن شرح حال شعراء اشاره به آثار آنها گردید ولی بهتر آن دانستیم که نام بعضی از آثار مهم منثور را جداگانه برشتهٔ تحریر درآوریم. قدیمترین آثار نثر فارسی که از زمان سامانیان محفوظ مانده از اینقرار است :

تفسیر طبری که بامر منصور بن نوح توسط عده‌ای از علما ترجمه شد و **خلاصهٔ تاریخ الامم و الملوك** (تألیف طبری . که ابوعلی محمد بلعمی وزیر دانشمند عبدالملك بن نوح ومنصور بن نوح به زبان فارسی ترجمه کرده‌است. دیگر کتابی است راجع بادویه تألیف ابومنصور موفق هراتی وموسوم به «**کتاب الابنیه عن حقایق الادویه** است تألیف دیگری هم در تفسیر قرآن موجود است که قدیمترین تفسیر قرآن بزبان فارسی است. کلیهٔ این آثار شاید از زمان منصور بن نوح باشد.

از جمله تألیفات نثری که تا نیمه قرن پنجم هجری برشتهٔ تحریر درآمده یکی **دانشنامهٔ علائی** است که ابن سینا برای علاءالدولهٔ اصفهانی نگاشت دیگر **خجسته نامهٔ** بهرامی سرخسی و **ترجمان البلاغهٔ** فرخی شاعر معروف است که هر دو در عروض وصنایع شعری است بعلاوه آثار دیگـری هم در نثر داشته منجمله **غایة العروضیین و کنز القافیه** است. متأسفانه کلیهٔ آثار بهرامی با ترجمان البلاغهٔ فرخی از بین رفته .

در ابتداء قرن پنجم هجری اسپهبد مرزبان به لهجهٔ مازندرانی تألیفی نموده موسوم به **مرزبان نامه** .

سیاست نامه

از کتب معروف نثر یکی «**سیاست نامه**» خواجه نظام الملك معروف است که شمه‌ای از احوال او در تاریخ سلجوقیان گفته

شد این کتاب دارای پنجاه فصل است دروظایف پادشاهان و سیاست بلاد و درسنهٔ ۴۸۴ یعنی یك سال‌قبل ازوفات‌مؤلف برشتهٔ تحریردرآمده وعلت تألیف‌آن‌این‌بود که ملکشاه سلجوقی بمستشاران‌دانشمند خودامرداد تاهر کدام رساله‌ای‌دراوضاع مملکت و طرز سیاست بنگارند . سیاست‌نامهٔ نظام‌الملك بقدری پسندیده افتاد که ملکشاه اظهار داشت : من‌آنرا هادی خود خواهم کــرد . بفرمان وزیر دانشمند محمد مغربی‌آنرا استنساخ کرد و بعد از فوت‌خواجه منتشر گشت . این کتاب‌از نقطهٔ نظر حکایات‌تاریخی ونظریات‌آن وزیر دانشمند وطرز انشاء سادهٔ‌آن که‌عاری از هر گونه پیرایه است نهایت قابل توجه‌است .

سفرنامه

ناصرخسرو مروزی که شرح حالش در ضمن احوال شعرا گفته‌شددارای سفرنامه‌ایست که باانشاء ساده برشتهٔ‌تحریر درآمده و شامل مطالب مهمی است راجع باحوال نویسندهٔ آن واوضاع بعضی‌بلاد مخصوصاً مصر که بی‌نهایت جلب توجه ناصرخسرو را نموده است(مسافرت‌ناصر خسرو از سنهٔ ۴۳۷ الی ۴۴۴ هجری بطول انجامید)

تاریخ بیهقی

ابوالفضل بیهقی که مدتی منشی غزنویان بوده تاریخ آن سلسله را بنام **تاریخ آل‌ناصر** درچند جلد برشتهٔ تحریر در آورده و ازآن آثار نفیس فارسی‌فقط چند جلد که معروف بتاریخ بیهقی است و حقیقتاًتاریخ سلطان مسعود است باقی‌مانده . وفات بیهقی‌در ۴۷۰ هجری رخداد.

لغات فرس

لغات فرس تألیف علی اسدی است که در اواخر عمرخود بنگارش آن اقدام کرده ونه فقط ازنقطهٔ نظرلغت بلکه‌از حیث استناد او باشعار بعضی ازشعراء که آثارشان ازبین رفته اهمیت خاصی‌دارد .

کتاب اسرارالتوحید فی‌مقامات شیخ ابوسعید

اسرارالتوحیدتألیف‌محمدبن‌المنوربن ابی‌سعیدبن‌ابی‌الخیر است و بین سنوات ۵۵۲ و ۵۵۹برشتهٔ تحریر درآمده وبه غیاث‌الدین محمدبـن سام‌ملك غور تقدیم شده است . این کتاب ازنقطهٔ‌نظرشرح حال‌قدماء صوفیه واوضاع‌درویشان

آن عهد قابل توجه است و عده‌ای از دانشمندان مانند عطار وجامی از آن استفاده کرده‌اند.

قابوسنامه

قابوسنامه تألیف عنصر المعالی کیکاوس نوادهٔ قابوس بن وشمگیر است. این کتاب که در نتیجهٔ تجربهٔ بسیار باانشاء ساده برشتهٔ تحریر درآمده دارای چهل‌وچهار فصل ویك مقدمه‌است. درضمن فصول حکایات زیبائی که بعض از آنها تاریخی‌است واشعاری ازشعراء دیگر ورباعیاتی که خود ساخته ذکر شده است، ازبعضی‌لحاظ میتوان این کتاب نفیس‌را باسیاست‌نامهٔ نظام‌الملك تشبیه کرد.

کیمیای سعادت

این کتاب تألیف‌حجة‌الاسلام‌امام محمدغزالی‌است‌وبسا از مطالبی که در تألیف مهم احیاءالعلوم الدین بعربی نوشته شده است. کتاب کیمیای سعادت بطور خلاصه و بنحو ساده و جذابی بفارسی نگارش یافته.

مناقب‌الشعراء

این کتاب تألیف ابوطاهر خاتونی است. متأسفانه این کتاب نفیس که قدیمترین تذکرهٔ شعراء ایران است از بین رفته. خاتونی یکی از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده و در ابتداء قرن ششم در زمان ملکشاه سلجوقی میزیسته است. عنوان خاتونی شاید بمناسبت‌این بوده که این دانشمند در خدمت گوهرخاتون زوجهٔ سلطان بسرمی‌برده.

حدائق‌السحر

حدائق‌السحر تألیف رشیدالدین وطواط‌است. درصنایع‌شعر وبعضی‌راعقیده‌بر این‌است که رشید از ترجمان‌البلاغهٔ‌فرخی هم استفاده کرده است.

چهار مقاله

چهار مقاله تألیف نظامی عروضی سمرقندی و از کتب‌ادبی‌بسیار نفیس‌است که‌در آن اطلاعات تاریخی‌سودمند نیز یافت میشود چون قبلا اشاره بمؤلف این کتاب شده در اینجا از تکرار صرف نظر میشود.

ذخیرهٔ خوارزمشاهی

ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی است که درابتداء قرن‌ششم هجری برشتهٔ‌تحریر درآورده این‌مؤلف دانشمند کتاب خود راتقدیم‌قطب‌الدین خوارزمشاه پدر اتسز کرد.

مقامات حمیدی

این کتاب تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی معاصر انوری است-مؤلف‌خواسته است‌برسبک‌مقامات‌بدیع‌الزمان همدانی‌یا حریری کتابی‌به فارسی تألیف کند وانصافاً نهایت زحمت کشیده‌وانوری در اشعار خودآنرا ستوده‌است. بعضی‌ازاین مقامات حکم مناظره دارد ماننذجوانی و پیری وبرخی دیگر مربوط بموضوعات مختلفه است چون‌بهار ، پائیز ، عشق، دیوانگی و غیره

کلیله‌ودمنه

کتاب کلیله ترجمهٔ‌نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله‌بن‌محمد بن‌عبدالحمید است که از ترجمهٔ عربی ابن مقفع بفارسی در آورده وتقدیم بهرامشاه غزنوی کرده است تاریخ تحریر این ترجمه را جمعی پس از سنهٔ ۵۳۹ هجری‌دانند و علی‌ای‌حال‌کلیله‌ودمنهٔ نصرالله شهرتی بسزادارد و بعضی از نویسندگان قدیم‌آنرا بهترین نمونهٔ فارسی نویسی دانسته‌اند.

تاریخ سلجوقیان

انوشیروان بن‌خالد در سنهٔ ۴۵۹ هجری درری متولد شده و در تاریخ دورهٔ سلجوقیان کتابی به فارسی نوشته که از بین رفته است ولی عمادالدین کاتب اصفهانی در نیمهٔ دوم قرن ششم هجری آنرا به عربی درآورده و فتح بنداری آنرا بتازی خلاصه نموده است . انوشیروان در سال ۵۳۲ وفات کرده .

راحة‌الصدور

این کتاب تألیف نجم‌الدین ابوبکرمحمد راوندی‌است .در تاریخ سلجوقیان که در حدود سنهٔ ۵۹۸ برشتهٔ تحریر در آورده و دارای مطالب گرانبهائی است در وقایع عهد سلجوقیان .

فصل شانزدهم

صنایع مختلفه

ازبدو اسلام تا حملهٔ مغول

معماری و تزئین

جنگهای پی درپی که دراین کشور رخ داده و مخصوصاً جدلهای پیروان مذاهب مختلفهٔ سنت وشیعه بسیاری ازابنیهٔ صدراسلام راازبین برده وازاین حیث تحقیق دراین موضوع بسی دشوار گردیده است.

میتوان گفت مهمترین آثارمعماری دورهٔ اسلام مساجدی است که اکثر آنها هم دستخوش حوادث ایام گردیده. استخری ویاقوت نقل کنند که دراولین قرن هجری محمدبن حجاج بنای مسجد جمعهٔ[1] قزوین را گذاشت و سطح بنای آن مانند سایرمساجد مربع بوده و بعد در زمان خلافت هارون آن مسجد را تعمیر کردند. درزمان یکی ازخلفا دراوائل قرن دوم هجری مسجدی در همدان ساخته شده است که دیوارهایش آجری و گچ اندوداست وبرروی آن خطوط کوفی، گل وبوته وخطوط «اسلیمی» نقش گردیده. ابومسلم خراسانی هم در نیشابور اساس مسجدی نهاد ولی عمروبن لیث آنرا باتمام رسانید ویکی ازمساجد معروف آن عصر گردید. محلی که مخصوص منبراست برروی استوانه‌های چوبی بوده وسایرابنیه بر ستونهای آجری قرار گرفته بود ویك دالان سرباز سه طرف صحن را احاطه میکرد ودروسط آن محوطه ساختمان ظریفی بود امامسجدی که درزمان عمادالدولهٔ دیلمی درقزوین بنا گردید دارای گنبد بسیار مرتفع بوده ویاقوت گوید در تمام ممالك اسلامی ازآن گنبد زیباتر و بلندتر یافت نشود، بطور کلی این مساجد در

۱ـ بنای این مسجد رابدیگران هم نسبت داده‌اند.

محوطه‌های مربعی بنا گردیده ودارای صحن‌مقصوره، محراب و مکانی برای منبر بوده است ، اینجا دومسئلهٔ مهم نظر علماء فن را جلب کرده یکی آنکه چراسطح بنای مساجد مربع است و دیگر آنکه تا چه اندازه معماری ایام ساسانیان در بنای مساجد دخالت داشته . بحث این دو مسئلهٔ مهم دراین رساله نگنجد و آنچه دراینجامیتوان گفت این است که درطرز ساختمان این مساجد هم معماری زمان ساسانی وهم معماری مصری قدیم دخالت داشته چه‌اولین مسجد بزرگی که سرمشق سایرمساجد درصدراسلام گردید مسجدی است که عمرو عاص در مصر بنا کرده ومحوطهٔ آن مربع بوده‌است ولی ازحیث گنبد مساجدی که درایران ساخته شده است بامسجد مصرمتفاوت است و دنبالهٔ معماری ساسانیان محسوب میشود . درهر حال آئین اسلام موجب پیدایش اینگونه معابد گردیده و اولین مسجد را حضرت ختمی مرتبت در مدینه بنافرمودند . دیگرازابنیهٔ آن ادوار بنای مقابر بزرگان است که آنهم دارای گنبد بوده ولی محوطهٔ بنای بعضی ازآنها مدوراست وازآنجمله است دومقبره که درقرن دوم هجری درری ساخته شده ودارای خطوط کوفی است ، درزمان غزنویان این طرزبنا تکمیل گردید و تعادل اطاقهای ابنیه بوسیلهٔ نیم دایره‌هامعمول شد ودرعهد سلجوقیان طاقهای«ضربی» مذکوردرساختن ابنیهٔ ملی ازقبیل‌حمام، کاروانسرا وبازار مرسوم گشت ـ سلجوقیان در ساختن مناره‌ها و برجهای‌استوانه‌ای‌شکل‌وتوسعه وتزئین مساجد زحمت کشیده و از این حیث آثارایام آنهانمونهٔ معماری بزرگی است که بابهترین‌ابنیهٔ عالم اسلام برابری میکرده است ،

استعمال آجرهای مینائی یاکاشی درابنیهٔ آن ادوارمرسوم نبوده و کتیبه بر روی‌آجرهای پخته بعمل می‌آمده وستونها ازمرمر گدار بوده وغالباً سرستونها رابانقره یاطلا مزین مینمودند . در عهد سلجوقیان با خاکهای مختلف که دارای رنگهای گوناگون بوده‌آجرهای مخصوصی تهیه می‌نمودند که نهایت قابل توجه بوده ورونق دیگری بابنیه میداد وهمچنین برروی طاقها و گنبد ها صفحات نازک برنز میگستردند تابرجلوهٔ آن بیفزاید وخلاصه مناره‌ها و گنبدهاپوشیده ازلوحه

های برجسته ومواج بوده که برروی آنهانقوش معروف «آرابك»(عربی)طرح شده بود . مقارن همان اوقات بکار بردن تختههای چوبی مزین بگل و بوته و نباتات عجیب درمعابد ومساجد معمول گردید .

دکتر ارنست هرتسفلداستاد دانشگاه برلن ورئیس مؤسسهٔ آثار عتیقهٔشرقی در نطقی که در سنهٔ ۱۳۰٤ در عمارت وزارت فرهنگ ایراد نمودند راجع بابنیهٔ ایران دردورهٔ اسلامی چنین اظهار مطلب کردند :

« ابنیهٔ معدودی که درقرون صدراسلام بنا شده است با ابنیهٔدورهٔ سلوکیان شباهتی دارد از حیث اینکه کاملا تحت نفوذ و تأثیر سبك معماری اجنبی واقع شدهاند . دیانت اسلامی امری فوق ملیت بوده ودر سه قرن اول اسلام اثراین‌امر ظاهراست چنانکه ابنیه وعمارات اسپانیا وافریقای شمالی وشام وسامره و نائین‌و و استخر ودامغان نه عربی است ونهایرانی بلکه اسلامی‌است .»

« اما همینکه نوبت بدیالمه وآل بویه میرسد صنعت ایران بازظاهر میشود و مداومت می‌یابد. آثار معماری باآثار ادبی کاملا ارتباط دارد. از این‌زمان‌دیگر صنایع را نمیتوان به سلجوق و مغول و ترك منتسب نمود بلکه بایدآنرا صنایع ایرانیها دانست که در دورهٔ سلاجقه وغیره ظهور نموده است.

سایر صنایع

گرچه درقرون اولیهٔ هجرت اثری ازظروف کاشی ومینائی نتوان یافت ولی‌جای‌شك نیست کهایران وطن کاشی‌وظروف لعاب داراست و حتی درزمان هخامنشیها استعمال آجرهای مینائی درابنیه معمول بوده،ازقرن‌پنجم هجری ایرانیان متوجه این صنعت گردیده و بزودی گوی‌سبقت را ازسایرین بربودند، چنانکه ظروف‌لعابی مشهور به ظروف‌کاشی یاکاشانی گردید و در این خصوص جغرافی‌نویس مشهور یاقوت حموی شرحی نگاشته وزبردستی کاشانیان را دراین فن اظهار داشته است. بااینکه مصریان دراین فن‌مهارت‌داشته‌اند و ناصرخسرو مروزی در سفرنامهٔ خود اشاره به ظروف لعابی آنها کرده و ازآن تعجب‌نموده است،زبردستی کاشانیها بجائی رسید کهاستادان‌مصریان‌شدندوصنعتگران کاشانیرا ببلاد خود خواسته از آنـان اسرار این صنعت را می آموختند. چه بسا

ظروف لعابی درمصر درست شده که در روی آن کلمهٔ **«العجمی»** نوشته شده ومیتوان گفت که استادان کارخانجات آن بلاد ایرانی بوده‌اند.

اما در آبگینه سازی ایرانیان از زمان ساسانیان ید طولائی داشتند و جام انوشیروان بهترین نمونهٔ این صنعت است. در وسط آن جام گل‌های سبز و بنفش و سرخ از آبگینه ساخته شده و بقدری شفاف است که بعضی از اهل فن آنها را زمرد و یاقوت تصور کردند. همچنین بشهادت رومیان در میان قالیهای **«طیسفون»** بعضی گلها و زیورها را با آبگینه‌های رنگارنگ در زمینهٔ قالی جای داده بودند. محل تردید نیست که پس از استیلای عرب نیز ایرانیان استاد آبگینه‌سازی بوده‌اند ولی متأسفانه چیزی از آن باقی نمانده است.

راجع بقالی بافی لازم است بدین نکته اشاره شود که در زمان ساسانیان قالیهای ایران در تمام بلاد دنیای قدیم شهرتی بسزا داشته است. اما قالی بهارستان که یکی از شاهکارهای صنعتی قالی بافی در ایران بوده و بدست عرب افتاد ثابت میکند که تا بامداد استیلای عرب، ایرانیان در این فن استاد بوده ومهارت داشته‌اند. قطع است که در ادوار مختلفه پس از اسلام قالیهای ایرانی شهرتی بسزا داشته ودرجهٔ اول را حائز بوده و کارخانجات کاشان وتون معروف آفاق بوده است. همچنین در اغلب قصبات ودهات قالیهای مخصوص می‌بافتند. نقش قالیها عبارت بود از چمن‌های خرم، مجالس شکار، شاخه‌های دراز و پرپیچ، انواع گلها، جوی‌های روان، پرندگان زیبا وطرح اشخاص در میان علفزار وبعضی اوقات در بافت آن رشته‌های زرین یا آبگینه‌های رنگارنگ وحتی جواهر بکار میبردند.

صنعت نشاندن زر وسیم بر فولاد وبرنز از ایران است ودیگران آن فن را از استادان ایرانی آموخته‌اند چنانکه در مصر یك طرز مخصوصی این صنعت را **«العجمی»** نامند وبزبان ایتالیائی «الاگمینه» گویند.

خط عربی

در ابتداء ظهور اسلام معمول نویسندگان عرب خط **«انباری حیره»** بود که چون بحجاز منتقل گردید معروف بخط حجازی شد واصل یا منشاء خط نسخ است. پس از فتح ممالك بدست مسلمین و بنای کوفه

و اختلاط اقوام‌مختلفه خط کوفی پدید آمد و «کلام‌الله مجید» و کتیبه‌های مساجد و قصور و کلمات مسکوکات را بدان خط ترسیم می‌نمودنـد و خط حجازی فقط برای مکاتبات عادی معمول گردید. درزمان بنی‌عباس خط کوفی به‌پنجاه نوع در آمد ولی ابتداء خلافت‌آن سلسله ازخط کـوفی وحجازی خط دیگری استنباط شد که اساس بعضی ازخط معمول آن دوره‌است و بتدریج قلم جلیل،طومار، ثلثین، توقیع ، نصف ، و غیره درآنعهد اختراع گردید. بزرگترین مخترعین قلمهای مختلف ازاینقرارند: **قطبهٔ محرر** که دراواخردولت اموی میزیسته دیگر**ابراهیم** و **یوسف واحول محرر** (دست نشاندهٔ برامکه است) ولی نامی‌ترین استادان خط یکی وزیر مقتدر بالله و راضی اعنی **ابوعلی محمدبن مقلهٔ** فـارسی و بـرادرش **ابوعبدالله حسن** است که درسنهٔ ۳۳۸وفات کرده این دواستاد بزرگ خط نسخ و جلیل وفروع راباشکالی که امروزمتداول‌است درآوردند وقواعدآنرامعین کردند دیگر ازاستادان این فن ابوالحسن، علی‌بن هلال معروف باابن‌البواب است که در سنهٔ ٤١٣ وفات کرده وقواعد خط راتکمیل کرده وقلمهای متعددی‌اختراع نموده است وهر کس پس ازاوآمد درآن شیوه پیروی‌ازوی کرد وازآنجمله است خطاط معروف امین‌الدین یـاقوت ملکی کاتب ملکشاه سلجوقی و یـاقوت المستعصی و غیره .

فهرست امرا وملوك مهمترين سلسله‌هائيكه درنقاط مختلف ايران از زمان مأمون الى مستعصم حكمفرمائى كرده‌اند

توضيح ـ تاريخ مقابل اسامى حكمفرمايان ، ابتداء حكمفرمائى هريك ازآنها است ـ ايالات وولايات نامبرده شده درذيل هرسلسله مهمترين قلمرو حكمفرمائى آنها است كه بتدريج تغيير نموده است .

خلفاء عباسى قبل ازمأمون : ابوالعباس ۱۳۲ ـ منصور ۱۳۶ ـ مهدى ۱۵۸ ـ هادى ۱۶۹ ـ هارون ۱۷۰ .

خلفاء بنى عباس	طاهريان ۲۰۵-۲۵۹ خراسان	علويان ۲۵۰-۳۱۶ طبرستان ـ گرگان	صفاريان ۲۹۰-۲۵۳ خراسان ـ سيستان	سامانيان ۲۶۱-۳۸۹ خراسان ـ ماوراءالنهر
مأمون	طاهر ـ ۲۰۵			
۱۹۸ هـ	طلحه ـ ۲۰۷			
معتصم	عبدالله ـ ۲۱۳			
۲۰۸	«			
واثق ۲۲۷	طاهر ثانى ـ ۲۳۰			
متوكل ۲۳۲	«			
منتصر ۲۴۷	«			
مستعين ۲۴۸	محمد ـ ۲۴۸	حسن بن زيد ۲۵۰		
معتز ۲۵۲	«	«	يعقوب ليث ـ ۲۵۳	
مهتدى ۲۵۵	«	«	«	
معتمد ۲۵۶	محمد ـ ۲۵۹	محمد ـ ۲۵۹	«	نصر اول ـ ۲۶۱
معتضد ۲۷۹			عمرو ليث ـ ۲۶۵	اسمعيل بن احمد ۲۷۹
مكتفى ۲۸۹				«

خلفاء بنی عباس	علویان و آل زیار	سامانیان ۲۶۱-۳۸۹ خراسان و ماوراءالنهر	آل بویه (۳۲۲-۴۴۷)			غزنویان ۳۵۱-۵۸۲
			فارس	ری	عراق عرب	
مقتدر ۲۹۵	حسن اطروش ۳۰۱	احمد ۲۹۵				
قاهر ۳۲۰	مرداویج ۳۱۶	نصر دوم ۳۰۱	عمادالدوله ۳۲۱			
	»	»				
راضی ۳۲۲	وشمگیر ۳۲۳	»	»	رکن الدوله ۳۲۴		
متقی ۳۲۹	»	نوح ۳۳۱	»	»	معزالدوله ۳۳۴	
	»	»	»	»		
مستکفی ۳۳۳	»	»	»	»	»	
	»	»	»	»	»	
	»	»	»	»	»	
مطیع ۳۳۴		عبدالملک ۳۴۲	عضدالدوله ۳۳۸	»	بختیار ۳۵۶	البتکین ۳۵۱
	»			»	»	اسحق ۳۵۲
	»	منصور ۳۵۰	»	مؤیدالدوله ۳۱۶	عضدالدوله ۳۶۷	»
	بیستون ۳۵۶	»	»			»
طائع ۳۶۳	قابوس ۳۶۶	نوح دوم ۳۶۶	ابوکالیجار ۳۷۲	»	شرف الدوله ۳۷۶	»
	»	»				سبکتکین ۳۶۶
	»	»	بهاءالدوله ۳۷۹	فخرالدوله ۳۷۲	بهاءالدوله ۳۷۹	»
	»	»	»	»	»	اسمعیل ۳۸۷
قادر ۳۸۹	منوچهر ۴۰۳	منصور ثانی ۳۸۷	سلطان الدوله ۴۱۴	مجدالدوله ۳۸۷	مشرف الدوله ۴۱۴	محمود ۳۸۸
	»					محمد ۴۲۱
۴۲۲	انوشیروان ۴۳۰	عبدالملک دوم ۲۳۰	»	»	»	
			ابوکالیجار ۴۱۶	تا ۴۲۰	جلال الدوله ۴۱۶	»
						مسعود ۴۲۲
			ملک الرحیم ۴۴۰		ملک الرحیم ۴۴۰ تا ۴۵۷	

خلفاء بنی عباس	غزنویان ۳۵۱ـ۵۸۲	سلاجقه ۴۲۹ـ۵۵۲ تقریباً تمام ایران	خوارزمشاهیان ۴۷۰ـ۶۱۸
	مودود ۴۳۲	طغرل۴۲۹	
	مسعود دوم	»	
	و علی۴۴۱	»	
قائم (بقیه)	عبدالرشید۴۴۱	»	
۴۲۲	فرخزاد ۴۴۴	»	
	ابراهیم۴۵۱	الب ارسلان ۴۵۵	
	»	ملکشاه ۴۶۵	
			انوشتکین ۴۷۰
			»
مقتدی	»	»	
۴۶۷	»	محمود ۴۸۵	
			قطب الدین محمد۴۹۱
	مسعودسوم ۴۹۲	برکیارق ۴۸۷	»
مستظهر	شیرزاد ۵۰۸	ملکشاه دوم ۴۹۸	»
۴۸۷	»	غیاث الدین محمد۴۹۸	»
	ارسلان ۵۰۹	محمود ـ سنجر۵۱۲	»
	بهرامشاه ۵۱۲	سنجر	»
مسترشد	»	»	»
۵۱۲	»	»	اتسز ۵۲۱

خلفاء بنی عباس	غزنویان	سلجوقیان تقریباً تمام ایران	خوارزمشاهیان	غوریان	اتابکان فارس	اتابکان آذربایجان
راشد	بهرامشاه	سنجر	اتسز			
۵۲۹		»	»	جهانسوز ۵۴۴	سلغر ۵۴۳	ایلدگز ۵۳۱
مقتفی		»	»	»		»
۵۳۰		»	»	»	»	
	خسروشاه		ایل ارسلان	صیف الدین	»	»
	۵۴۷		۵۵۱	محمد ۵۵۱		
مستنجد		تا ۵۵۲	»	غیاث الدین	زنگی ۵۵۷	»
۵۵۵			»	۵۵۸	»	
			سلطانشاه	»	»	محمد بن ایلدگز ۵۶۷
مستضی			محمود ۵۶۸	»	ملک بن زنگی	
۵۶۶			تکش ۵۶۸	»	»	
			»	»		»
ناصر			»	»		»
۵۷۵			»	»	طغرل بن سلغر	قزل ارسلان ۵۸۱
			علاء الدین	شهاب الدین		
			محمد ۵۹۶	۵۹۹	سعد ۵۹۱	ابوبکر محمد ۵۸۸
ظاهر			جلال الدین	محمود ۶۰۲	»	قتلغ اینانج ۶۰۷
۶۲۲			۶۱۷	سام ۶۰۷		
			تا ۶۲۸			
مستنصر					ابوبکر ۶۲۳	
۶۲۳						
مستعصم					»	
۶۴۰_۶۵۶					»	

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حملهٔ مغول

وقایع	تاریخ
شکست مروان آخرین خلیفهٔ بنی‌امیه نزدیك رود زاب وتشکیل خلافت بنی‌عباس دراثر کوشش ایرانیان	۱۳۲
کشته شدن ابومسلم خراسانی درزمان منصور	۱۳۷
دستگیرشدن سندباد محبوس وقتل او	۱۳۷
کشته شدن استاذسیس	۱۵۱
دعوی المقنع و ختم غائلهٔ او	۱۵۹_۱۶۱
قتل جعفربن یحیی برمکی بامر هارون	۱۸۷
قیام بابك خرمی	۲۰۱_۲۲۳
طاهریان	
فتح بغداد بدست طاهر ذوالیمینین ازطرف مأمون بیاری ایرانیان	۱۹۸
تأسیس سلسلهٔ طاهریان درخراسان	۲۰۵
مدت حکمرانی طاهریان (طاهر ـ طلحه ـ عبدالله ـ محمد) (یعقوب بن لیث سلسلهٔ طاهریان را منقرض کرد .)	۲۰۵_۲۵۹
علویان	
آغاز اقتدار حسن‌بن زید بیاری دیلمیان وطبرستانیها درمازندران	۲۰۵
مستولی‌شدن حسن‌بن زید بر گرگان وشکست لشکر محمدبن طاهر	۲۵۷
فوت حسن‌بن زید	۲۷۰
شکست محمدبن زید اسمعیل‌بن احمد سامانی و رحلت او	۲۸۷
استیلاء حسن‌بن علی‌الاطروش برمازندران (قدرت ونفوذ سرداران دیلمی وآل‌زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد)	۳۰۱
صفاریان	
استیلاء یعقوب‌بن‌لیث صفاری برسیستان وهرات	۲۵۳
واگذارشدن امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان و سند ازجانب موفق برادر معتمد خلیفهٔ بنی‌عباس بیعقوب	۲۵۷
تسخیر نیشابور و انقراض سلسلهٔ طاهریان بدست یعقوب	۲۵۹
لشکرکشی یعقوب بمازندران	۲۵۹
شکست یعقوب ازلشکر خلیفه نزدیك بغداد	۲۶۰
رحلت یعقوب	۲۶۲
رزم لشکر خلیفه با عمروبن لیث درحدود فارس	۲۷٤
شکست رافع‌بن هرثمه بدست عمروبن لیث	۲۸۳
مغلوب شدن عمرو درماوراءالنهر واسیرشدنش بدست اسمعیل سامانی	۲۸۷

وقایع	تاریخ
(پس‌از اسارت عمرو اقتدار خانوادهٔ صفاری مدتی منحصر بسیستان شد)	
سامانیان	
واگذارشدن حکمرانی بعضی‌ازنقاط خراسان وماوراءالنهر باولاد اسدبن‌سامان (نوح ، احمد ، یحیی والیاس)	۲۰٤
شکست نصربن احمد ازبرادرش اسمعیل و رأفت اسمعیل بااو	۲۷۵
فوت نصربن احمد واقتدار اسمعیل درماوراءالنهر	۲۷۹
اقتدار اسمعیل‌بن احمد درخراسان پس‌از شکست عمرو بن لیث	۲۷۸
اقتدار اسمعیل درگرگان وطبرستان	۲۸۷
رحلت اسمعیل	۲۹۵
فتح بست و سیستان بدست احمدبن اسمعیل	۲۹۸
فوت نصر دوم پس‌از سی‌سال سلطنت و فرونشاندن فتنه‌ها	۳۳۱
سلطنت نوح‌بن نصر (درزمان او ابوعلی محتاج و ابراهیم بن احمد بمخالفت برخاستند)	۳۴۳_۳۳۱
رحلت عبدالملك بن نوح (این امیر قصد ری و اصفهان کرد ولی کاری از پیش نبرد)	۳۵۰
فوت منصوربن نوح (درزمان او البتکین بجانب افغانستان رفت)	۳٦٦
(پس‌از منصور ، نوح بن منصور ، منصور بن نوح ، عبدالملك بن نوح یکی بعد از دیگری‌برتخت نشسته و نفاق سرداران، دولت سامانی‌را نهایت ضعیف نمود)	
انقراض سلسلهٔ سامانی بدست محمود سبکتکین و ایلك ترك در زمان عبد-الملك‌بن نوح	۳۸۹
آل‌زیار	
آغاز اقتدار مرداویج و تأسیس سلسلهٔ آل‌زیار	۳۱٦
قتل مرداویج	۳۲۳
(پس از مرداویج برادرش وشمگیر سپس بیستون و قابوس بن وشمگیر در حدود گرگان و طبرستان اقتداری بهمرساندند در آخر منوچهر پسر قابوس اطاعت سلطان محمود غزنوی را گردن نهاد و پسرش نوشیروان دست نشاندهٔ سلجوقیان گردید)	
آل‌بویه	
آغاز پیشرفت‌آل‌بویه (عمادالدوله ـ رکن‌الدوله ـ معزالدوله درحدود اصفهان و فارس)	۳۲۱
فتح‌کرمان بدست معزالدوله	۳۲٤
ورود معزالدوله به‌بغداد وخلع مستکفی خلیفهٔ بنی‌عباس	۳۲٤

وقایع	تاریخ
مدت اقتدار و جهانداری عضدالدوله (بعد از فوت رکن‌الدوله)	۳۶۶_۳۷۲
پس‌از عضدالدوله بین اخلاف بویه کار بجدالهای سخت کشید ودرضعف یکدیگر بکوشیدند تا اینکه طغرل سلجوقی وارد بغداد گردید آخرین امیر آل بویه الملک‌الرحیم را دستگیر کرد	۴۴۷
غزنویان	
فوت سبکتکین داماد البتکین	۳۸۷
استیلاء محمود غزنوی برخراسان درزمان عبدالملک سامانی	۳۸۹
فتح قهستان و سیستان بدست محمود	۳۹۳
فتح بلاد غور ، خوارزم ، لشکرکشی محمود بسومنات و سپس بری	۴۰۱ تا ۴۲۰
رحلت محمود	۴۲۱
کشته‌شدن مسعود (درزمان او اکثر بلاد خراسان در ید سلجوقیان افتاد)	۴۳۲
رحلت مودود بن مسعود (در زمان حکمفرمائی او سلجوقیان نهایت پیشرفت نمودند)	۴۴۱
پس از مودود دولت غزنوی هر سال ضعیف‌تر گردید و اقتدار آنها منحصر بافغانستان شد و درآخر بهرامشاه خطبه بنام سنجر خواند وعلاءالدین حسین غوری غزنه را گرفته آتش زد	۴۵۷ و ۵۵۳
سلجوقیان	
ورود طغرل بنیشابور	۴۳۱
عزیمت طغرل بجانب گرگان و طبرستان و تصرف آنحدود	۴۳۳
فتح ری ، اصفهان وآذربایجان بدست طغرل	۴۴۲_۴۴۶
ورود طغرل ببغداد و خواندن خطبه بنام او (دستگیری الملک‌الرحیم دیلمی)	۴۴۷
رحلت طغرل	۴۵۵
فتح الب‌ارسلان وشکست رومانوس امپراطور روم درملازگرد واسیرشدن او	۴۶۳
زخم‌برداشتن الب‌ارسلان و رحلت او درماوراءالنهر	۴۶۵
ایام اقتدار وجهانداری ملکشاه سلجوقی بامساعدت خواجه نظام‌الملک	۴۶۵_۴۸۵
رحلت خواجه نظام‌الملک	۴۸۵
رحلت برکیارق	۴۹۸
شکست محمود بن محمد از سنجر	۵۱۱
رحلت سنجر پس‌از استخلاص ازاسارت دردست غزها	۵۵۲
سلجوقیان عراق (محمود بن ملکشاه ـ طغرل‌بن محمد ـ مسعود ـ ملکشاه ـ سلطانمحمد ـ سلیمان ـ ارسلان‌بن طغرل ـ طغرل‌بن ارسلان)	۵۱۱_۵۹۰
مدت سلطنت سلجوقیان کرمان (قاورت ـ سلطانشاه ـ تورانشاه ـ امیرانشاه ـ ارسلانشاه ـ مغیث‌الدین ـ محمدبن بهرامشاه)	۴۳۳_۵۸۳

وقایع	تاریخ
مدت سلطنت اتابکان فارس (سلغر ـ زنگی بن مودود ملک بن زنگی ـ طغرل بن سلغر ـ سعد بن زنگی ـ ابوبکر بن سعد زنگی ـ محمد بن ابوبکر ـ محمدشاه بن سعد ـ سلجوق بن سلغر ـ آبش خاتون)	۵۴۳ـ۶۸۶
مدت سلطنت اتابک آذربایجان (ایلدگز ـ محمد بن ایلدگز ـ قزل ارسلان ـ اتابک محمد ـ ابوبکر بن محمد ـ قتلغ اینانج)	۵۳۱ـ۶۲۱
غوریان	
رحلت علاءالدین حسین معروف به جهانسوز	۵۵۱
انقراض دولت غوریان بدست خوارزمیان (بعد از سلطنت محمد بن علاءالدین ـ غیاث‌الدین ـ شهاب‌الدین ـ محمود بن غیاث‌الدین و سام بن محمود)	۶۰۷
خوارزمشاهیان	
واگذار شدن حکمرانی خوارزم از طرف سنجر به قطب‌الدین محمد پسر انوشتکین	۴۹۱
حکمرانی اتسز ومخالفت او باسلطان سنجر	۵۲۱ـ۵۵۱
رحلت ایل ارسلان پس از هفده سال سلطنت	۵۶۷
مخالفت سلطان‌شاه وتکش پسر ایل ارسلان و فوت سلطانشاه ـ اقتدار تکش درعراق	۵۶۷ـ۵۸۹
(شکست طغرل بن ارسلان ولشکر خلیفه ناصرالدین‌الله)	۵۹۰ـ۵۹۲
رحلت تکش	۵۹۶
فتوحات محمد خوارزمشاه (تسخیر متصرفات غوریان وفتح مازندران ـ کرمان وبخارا ـ سمرقند ـ اترار و غیره)	۵۹۷ـ۶۱۱
قصد خوارزمشاه به‌تغییر خلافت بنی‌عباس	۶۱۴
آغاز فتنهٔ مغول	۶۱۷

(بقیه در باب دوم)

باب دوم

از حملهٔ مغول تا صفویه

فصل اول

تاخت و تاز مغول

ملاحظه

باید دانست که مهمترین علل انقراض دولت خوارزمشاهی و خلافت عباسی و افتادن اکثر ممالك اسلامی در دست مغولان بت‌پرست ، چند چیز بوده: یکی آنکه محمد خوارزمشاه اکثر امراء و حکمفرمایانی که ممکن بود در روز درماندگی وحملهٔ بیگانگان ، کشورایران را محافظت نمایند ازمیان برداشت و بلادی که بین مغولان وایرانیان حایل‌بوده ضمیمهٔ متصرفات خود کرد واز این جهت تقریباً باآن هم سرحد گردید . ازهمه بدترآنکه محمد خوارزمشاه در موقع حملهٔ مغول خویشتن را باخته وجرأت از دست داده چنان خوف براو مستولی شده بود که به جلال‌الدین هم اجازهٔ جنگ نداد وهمه را دلسرد ومأیوس ساخت و بالنتیجه واقع شد آنچه ازخواندن‌آن‌دلها در طپش‌آید وحال منقلب گردد .

علت دیگر پیشرفت مغول نفاق دربار خلافت عباسی باخوارزم شاه بوده و شاید خلیفه باطناً بی‌میل نبود که حریف خودرا بدست مغولان ببیند وازش اوراحت گردد از همین جهت خلیفه نه فقط با خوارزمشاه مساعدت ننمود و در دفاع از

مغولان همت نگماشت بلکه سلطان جلال‌الدین را مساعدت نکرد و درخـواست او را نپذیرفت .

نفاق سنی وشیعه را که در اغلب بلادحتی در بغداد حکمفرما بودعلت دیگر پیشرفت مغول باید دانست . چه رشتهٔ اتحاد مسلمین از یکدیگر گسیخته بود ودر بغداد دارالخلافهٔ مسلمین بکرات بشیعیان جور واجحاف واقع شد و فی‌الحقیقة این جماعت از استبداد عامه بجان‌آمده بودندوچاره‌ای‌هم نداشتند .

همچنین اهل سنت بایکدیگر سخت مخالفت داشتند و حتی درموقع حملهٔ مغول بسیاری از حنفی مذهبان بامغول همدست گردیده باشافعیان از در خصومت درآمدند و مغولان درآخر هردوطایفه را مقهور خود ساختند .

از طرف دیگر اسمعیلیان سالیان دراز درایران بلکه در اطراف بلاد اسلام تولید خوف ووحشت مینمودند . نه قدرتی بود که‌آنان را بقسمی سرکوبی‌نماید تا دیگر قد علم ننمایند ونه اقلاحکمفرمایان وامراء بآنها آزادی‌مذهب میدادند تا بلکه دست از اقدامات خود بردارند . گرچه اسمعیلیان در موقع حملهٔ مغول نهایت ضعیف‌شده بودند ولی‌قلاع مهم دردست‌آنها بود . اگر خورشاه تسلیم‌نمیشد و باشارهٔ او اغلب از قلعه‌ها بدست مغولان نمی افتاد شاید اسمعیلیان می‌توانستند مدتی مزاحم مغول شوند .

این اوضاع و احوال ومخصوصاً مخالفت امراء با جلال‌الدین خوارزمشاه که مجبور بود گاه در کرمان ، زمانی درآذربایجان و هنگامی در گرجستان بـا مخالفین بجنگدموجب شد که کشور پهناور ایران دراندك مدتی‌دردست‌مغول‌افتد.

آغاز فتنهٔ مغول

تموچین که بعد اسم اوبدل بچنگیزخان شد ودرسن سی سالگی سردار ایل وعشیرت خـود گردید و دراندك مدتی برسایر حکام مغول وترك غلبه کرد و قدرتش در آنحدود مسلم گردید.در سنهٔ۶۱۵عازم‌ماوراءالنهر شد وعلت‌این اقدام‌آن‌بود که چنگیزخان برای افتتاح باب تجارت بین مغول وایران چهارصد و پنجاه نفر را از پسران وملازمان امراء مغول وعده‌ای ازمسلمین را با سرمایه بطرف ایران گسیل داشت

وپیغامی‌مودت‌آمیز بمحمد خوارزمشاه فرستاد.چون این جماعت به«اترار»رسیدند حاکم آن شهر طمع درمال آنان کرده ببهانهٔ جزئی آنها را درحبس افکندسپس بصوا بدید محمد خوارزمشاه که در آنموقع درعراق عجم بـودآن محبوسین را بکشت . همینکه این خبربچنگیز رسیدازمحمد خوارزمشاه درخواست کردحاکم اترار را باوتسلیم نمایدتابکیفرعمل خود برسد سلطان بخت‌بر گشته قاصدچنگیز را هم بکشت ، گویند چون این خبربچنگیزرسیدسخت‌غضبناک گردید وبرپشته‌ای رفته وسررا برهنه کرده سه شبانه روز تضرع وزاری مینمود . در آخرعزم جنگ باخوارزمشاه کرد و این پادشاه چون ازمقصود چنگیز اطلاع یافت بماوراء النهر آمد و دربین راه به‌عیش ونوش پرداخت. درهمان اوقات جوجی‌خان پسرچنگیز در تعقیب یکی از امراء ترکستان بود . خوارزمشاه قصد جوجی کـرد و نزدیك «جند» با اینکه مغولان حاضر بجنگ نبودند محاربه رخ داد که اگر مجاهدت جلال‌الدین نبود خوارزمشاه در خطر میافتاد . هنگام شب مغولان تـرك آنحدود کرده نزد چنگیزخان رفتند با اینکه این‌جنگ چندان قابل توجه نبود دونتیجه بخشید یکی‌آنکه آتش خشم چنگیز بیشتر افروخته گـردید و مغولان دانستند جنگیدن بالشکر خوارزمشاه چندان‌کارمهمی نیست دیگرآنکه خوارزمشاه چون ضرب دست مغولان بدید وحشت عجیبی در او تولید شد و این خوف وبیم اثرات شومی بخشیدبقسمی که خوارزمشاه باداشتن لشکرعظیم صلاح خود را دربرابری بامغول‌ندیدوقصدآن‌نمود که در گوشه‌ای پناهنده شود حتی در کنار خندق‌سمرقند اظهار داشت که دشمنان ما اگر تازیانه‌های‌خود را دراین خندق اندازند پرخواهد شد . این گونه اظهارات رعیت ولشکر را مأیوس کرد وهرچه جلال‌الدین‌خواست پدر را ازاینگونه‌ خیالات منصرف سازد ودرمقابل مغولان ایستادگی نمایندفایده نبخشید . حتی باو گفت لشکررا بمن واگذار وخود هرجاکه خواهی برو .این هم مسموع نیفتاد وخوارزمشاه مادر خود ترکان‌خاتون را با اولاد صغار ازخوارزم بمازندران فرستاد و خود ازبلخ بجانب عراق رفت ودرسنهٔ ٦١٧ به نیشابوررسید ومشغول عیش ونوش وسرور گردید .

واقعهٔ بخارا

چنگیز بالشکری بیشمار چون بجانب ماوراء النهر آمد ، اکتای وجغتای رابمحاصرهٔ «اترار» گماشت. جوجی خانرا بطرف جند ویکی ازسرداران را بفناکت وخجند فرستادو خویش عزم بخارا کرد و در راه ازنهب وغارت فروگذاری ننمود تااینکه در ۶۱۷ دراطراف بخارا رسیدو کوشش بخارائیان وساخلوی آن شهر که شبیخون برلشکر مغول زدسودی نبخشید .

اهالی چاره جز گشودن دروازه‌ها ندیدندوسادات وعلماء واشراف طلب امان کردند . چنگیزسواره بمسجد جامع درآمد ، افساراسبان رابدست مشایخ داد و صندوقهای کلام‌الله مجید راآخور اسبان کرد وبرمنبر درآمده خویشتن راقهر و وغضب خداخواند. سپس ببهانهٔ اینکه بعضی ازنوکرهای خوارزمشاه رااهالی پناه داده‌اند آنشهررا آتش زد وجوانان بخارارا اوادارنمود تابامستحفظین قلعه بجنگند وچون آن حصاررا بگشود مردان آنراعموماً بکشت وزن وبچهٔ آنانرا اسیرساخت .

واقعهٔ اترار

شهراترارمدت پنجماه محصوربود تااینکه یکی ازسرداران خوارزمشاه(قراجه‌حاجب) بهمغولان پیوست ولشکرجغتای واکتای داخل آن شهرشد . اول آن خائن رابکیفر عمل خود رساندند سپس تمام اهالی رابصحرابرده وهمه راقتل عام کردند . حاکم شهر(غایرخان) که بازرگان مغول را درابتداء امرکشته بود بابیست هزارنفر بقلعهٔ اترارپناه بردند وبا مغولان داخل درکشمکش شدند تااینکه فقط دونفرازآنها باقی ماند و چون امرچنگیز خان بود که غایرخان رازنده بدست‌آورند بعدازکوشش‌های زیاد اورا بگرفتند و نزد چنگیزبردند تابقتل رسید(۶۱۷)

واقعهٔ جندوخجند

جوجی خان پس ازقتل‌عام سغناق وتسخیر«اوزگند» بجانب جند درآمد وازخندق آن شهر بوسیلهٔ پلهای متعدد گذشته وبالای بارو آمده دراندك مدتی دروازه‌ها را باز کردند و تمام اهالی رابصحرا رانده شهررابکلی تاراج نمودند (۶۱۷).

ازطرف دیگرمغولان بفناکت وخجند رسیدند ووالی آنجا «تیمورملك» داد

مردانگی بداد و باهزارمرد در قلعه که در میان آب در خجند ساخته بودند پناه بردوبسیاری ازمغولان رابکشت وچون کاربراوتنگ شددرسفینه نشسته فراراختیار کرد ودرحین فرارباﻣﻐولان مبارزه مینمود تابساحل رسید وبخوارزم رفتوازآنجا بعراق وشام گریخت (۶۱۷) .

واقعهٔ سمرقند

این شهر نهایت پرجمعیت بودوچند هزارسوارآنرامحافظت میکردند . لذا چنگیزخان بنفسه عزم آن بلاد را نمود . شاهزادگان با لشکر های خود باو پیوستند . اهالی چند روز کروفری کردند ولی درآخرقاضی شهروشیخ‌الاسلام سمرقند نزد چنگیزرفته طلب امان نمودند ودروازه‌ها بازشد . لشکرمغول داخل گردید وپنجاه هزارنفر ازاتباع آن دو عالم سمرقندی را معاف داشت وبقیهٔ خلق رابصحرا رانده اموال و دارائی آنها راباباد غارت داد سپس عزم تسخیر قلعهٔ آن شهر کرد «الب خان» رشادت بخرج داد وباهزارنفر برلشکر مغول زده ازمیان آنها جان بسلامت در برد ونزد خوارزمشاه‌رفت چون آن قلعه فتح شد چنگیزامراء خوارزمشاهی‌وتمام لشکریان رابقتل رسانید وازاهالی شهرسی هزارنفر پیشه‌ور را بین اقرباء واولاد خود تقسیم کرده ومبلغ کثیری ازمتمولین بگرفت (۶۱۷) .

قتل وغارت ولایات

چون چنگیزازضعف خوارزمشاه وخوف ووحشت اواطلاع حاصل نمود سی هزار کس را درعقب اوروان ساخت. این جماعت ازطرف خراسان رفته در «زاوه» دیاری باقی نگذاشتند ودرطوس کشتار زیاد نموده درقوچان و اسفراین قتل وغارت کردند همچنین درمازندران جمع کثیری بقتل رسیدوحنفی‌مذهبان ری بامغولان همدست گشته‌آنها رابکشتن شافعی‌ها تشویق کردند . مغولان پس از اینکه شافعیها رااز میان برداشتند حنفیها راهم بقتل رساندند . همچنین سنیان جماعت تاتاررا وادار بکشتن اهالی قم نمودند خلاصه خرم‌آباد ویرانه شد ونهاوند دچار خسارات زیاد گشت . درقزوین پنجاه هزارنفربقتل رسید (۶۱۸).

درزنجان ، مراغه، خوی ، سلماس ، نخجوان ، بیلقان ، شماخی و بعضی

ازبلاد شروان تاآنجا که ممکن بود مغولان قتل وغارت کردند ولی تبریز بواسطهٔ صلح اتابك «ازبك» مصون ماند . درآخر مغولان شروانشاه را فریفته براهنمائی امرای اوازدربند گذشته پس ازخونریزی و کشتن مردم قبچان، روس وغیره بچنگیز خان پیوستند (۶۱۹) .

ازاین وقایع اوضاع دولت خوارزمشاهی وتعصبات مذهبی و بیکفایتی حکام معلوم میشود، چه یك دسته مغول توانست درسرتاسرایران قتل وغارت کندو کسیکه بتواند مردانه ازآن وحشیان جلو گیری نماید یافت نشد .

عاقبت محمد خوارزمشاه

گفتیم محمد خوارزمشاه ازمقابل لشکرمغول بدون اینکه باچنگیز نبردی نماید وباداشتن چهارصد هزارلشکرفرار کرد وچون بنیشابوررسید بعیش ونوش پرداخت (۶۱۷) همینکه خبر حرکت سرداران خونخوار مغول بگوش او رسید از کثرت وحشت باسفراین رفت وازآنجا بری درآمد وچون خبرنزدیك شدن آنانرا بشنید بطرف قلعهٔ قزوین شتافت وروزبروز افکاراو پریشان‌تر می گشت وعزم قلعهٔ قارون دژ (یا قلعهٔ ایلام) که مادروحرمش درآنجابود نمود. سپس به گیلان وازآنجا به‌استراباد وازآنحدود بجزیرهٔ آبسکون گریخت وازترس مغول از این جزیره بآن جزیره پناهنده میگشت ، امامغولان چون ازدستگیری محمد خوارزمشاه مأیوس گشتند قلعهٔ واقع درمازندران را که درآن والدهٔ خوارزه شاه وحرم واولاد صغاراوپناهنده گشته بودند محاصره کردند قضاازدرآن قلعه که همواره باران می‌باریدابررحمت رأفتی ننمودوآب تمام گشت‌ازشدت عطش ترکان خاتون وناصرالدین وزیرازبالای قلعه بزیر آمدند وتسلیم شدند وهمان لحظه ابر بباریدن گرفت . مغولان درآن قلعه غنائم بسیاربدست آوردند ومادر سلطان وعیال و اطفال خوارزمشاه را نزد چنگیزفرستادند وآن خونخواراولادذکوررا تماماً بقتل رسانید . چون این اخبار بسمع خوارزمشاه رسید ازشدت اندوه وغم بدرود حیات گفت .

تسخیر خوارزم

چنگیز پس از اینکه سمرقند را بگرفت وعده‌ای را در تعقیب محمد خوارزمشاه فرستاد ، قصد تسخیر خوارزم کـرد . پایتخت خوارزمشاهیان شهر جرجانیه (اور گنج) بود. آبادی این شهر و کثرت جمعیت آن بشرح نیاید، چنگیز پسران خود را باسپاه تاتار مأمور تسخیر آن دیار کرد اهالی این شهر نهایت استقامت کردند و بهیچوجه حاضر بتسلیم نشدند مغولان چون ازمحاصره نومید گردیدند قصد آن نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بر گردانند . خوارزمیان سه‌هزار نفر ازمغول را که مأمور این امر بودند بهلاکت رسانیدند و خلاصه محاصره پنجماه بطول انجامید وچون مغولان داخل شهر شدند مجبـور گشتند محله بمحله وخانه بخانه را یکان یکان بگیرند زیرا اهالی با کمال رشادت دفاع میکردند و حـاضر نبودند شهر خود را برایگان ازدست دهند . چون فتح مغول رامیسر شد اهالی رابصحرا خارج کردند وقریب صد هزار نفر ازاهل حرفه جدا نمودند وزنان وجوانان راباسارت بردند و باقی اهالی رابقتل رساندند . گویند که صد هزار مغول مأمور کشتن آن بیچارگان گردیدند وهر قـاتل بیست وچهـار نفر را مقتول نمود وازجمله شهداء یکی شیخ نجم‌الدین کبری است که مقام اودرعرفان بسی ارجمند است (۶۱۸) .

تسخیر ترمذ وبلخ وبدخشان وبامیان

چنگیز چون اولادخودرا بجانب خوارزم فرستاد، قصد ترمذ نمود، اهالی آن شهر ازخاك آباء واجدادی خوددفاع نمودند وچنگیز چون غالب شد همه رااز کوچك وبزرگ، دارا و نادار به‌قتل رسانید . زنی بتضرع برخاست که اگر ازریختن خون من در گذرید مروارید گرانبهائی تقدیم خواهم کرد وچون مغولان دانستند که آن مروارید رابلعیده است شکمش رابدریدند وبعد حکم شد تـا شکم سایر کشتگان را هم پاره کنند مبادا چیزی فروبرده باشند (۶۱۸).

پس ازقتل‌وتخریب درترمذ چنگیز بجانب بلخ (قبة‌الاسلام) رفت - درآبادی این شهروفزونی جمعیت آن بهمین اکتفامیشود که درشهروقری دوهزارو دویست حمام داشته است .

اهالی بلخ چون حال سایر بلاد که دردست چنگیزیان افتاده بود دانستند بتصوراینکه درامان فایده‌ای‌هست‌تسلیم آن‌خونریزشدند ولی چنگیز که ضمناً از اقدامات جلال‌الدین منکبرنی(خوارزمشاه) اندیشناك بودبربلخیان بیچاره ترحم ننموده آن شهرزیبا راخراب واهالی را به‌دسته‌های صد وهزارتقسیم کرده همه را بقتل رسانید .

قیام جلال‌الدین

چون محمد خوارزمشاه درجزیرهٔ آبسکون دارفانی‌راب‌دود گفت ، پسرش جلال‌الدین منکبرنی بخوارزم‌آمد وهنوز آن دیاربدست مغول نیفتاده بودبین امراء واعیان اختلاف گشت وهر کدام بجانب یکی ازاولادخوارزم شاه متمایل گشتندوبعضی قصد کشتن جلال‌الدین نمودند ، بنابراین جلال‌الدین صلاح خود را درترك خـوارزم دید و چون به«استوا» رسید دچارلشکرمغول شد وتاغروب‌آفتاب باآنان مصاف دادوشب راه خود راگرفت وبغزنین رفت (٦١٧) «امین ملك» باپنجاه هزارکس و امرای غورباچهل هزارمرد باو پیوستند - در٦١٨ جلال‌الدین لشکرمغول را در «پروان» شکست فاحش داد ولی ازسوء سیاست جلال‌الدین ، بین سرداران و امراء اختلاف افتاد و سیف‌الدین بکرمان رفت و همینکه چنگیز از قضایـا آگاه گردید قصد جلال‌الدین کرد دربامیان احدی رازنده نگذاشت وحتی حیوانات را هم بکشت و نزدیك رود سند باورسید . جلال‌الدین بین‌آب ودشمن غدارباعدهٔ قلیل و خصمی کثیرواقع گشت بنابراین دامن مردانگی‌بر کمرزدوازهرطرف حمله‌آورده‌مغولان رابرخاك می‌افکند پی درپی لشکربکمك چنگیزمیرسیدوبرعکس «امین ملك» که میمنهٔ لشکرجلال‌الدین راداشت فرارکردوچون عرصه‌برجلال‌الدین تنگ گردید اولاد وحرم خود رابدرود گفت وسواربراسب شده تازیانه براوزد ، اسب ازده ذرع پریدن نمودوخود رابرود عظیم سند انداخت، مغولان دست بتیر کردند وجماعتی رادرمیان‌آب بکشتند ولی سلطان هنگامی که چنگیز انگشت‌تحیربردندان گرفته بود ازآن رود عظیم گذشته خودرابساحل رسانید . بقیه شرح حال‌این جوان دلیر درجای خود ذکرخواهد شد .

واقعهٔ مرو

چنگیز پس از قتل عام بلخ پسر کوچکتر خود تولی را با هشتاد هزار نفر مأمور تسخیر بلاد خراسان کرد. تولی بجانب مرو شتافت **مجیرالملك شرف‌الدین مظفر** یکی از امراء خوارزمشاهیان و حکمران مرو درابتدا روانداشت که آن شهر عظیم و پر جمعیت را برایگان از دست بدهد و مرویان چند روز بامغولان کشمکش نمود تااینکه در آخر مجیرالملك چاره جز تسلیم ندید. چون مغولان داخل شهر شدند کلیهٔ اهالی رااززن‌ومرد، کوچك وبزرگ، خاص وعام بیرون رانده وبعد زنان راازمردان جدانمودند و کردند آنچه قلم ازنگارش آن حیا کند ... فقط چهارصد نفر پیشه‌ور وچند پسر و دختر را امان داده دیگران رااززن ومردوپیروبرنا برلشکریان تقسیم کردند وهرمغولی سیصد الی چهارصد نفر آنها را بکشت تعداد کشتگان را یك میلیون وسیصد هزار نفر نوشته‌اند ولی **ابن اثیر** هفتصد هزار نفر گفته است (۶۱۸).

واقعهٔ نیشابور

لشکریان مغول پس‌ازآنکه اهالی مرورابه‌بدترین وجهی قتل عام کردند وعمارات آنراخراب نمودند ومسجد جامع را آتش زدند، بطرف نیشابور رهسپار گردیده درراه در کوه وصحرا هر بیچارهٔ فراری را که میدیدند میکشتند.

قبل ازفرارسیدن تولی یعنی درموقعی که این شاهزادهٔ مغول قصد مرو نمود داماد چنگیزخان **«تغاجار»** راباده هزارسوار بطرف نیشابورفرستاد. مجیرالملك کافی وضیاءالملك زوزنی که دردربار خوارزمشاه مقامی ارجمندداشته وازاکابراهل خراسان بودند بدفاع پرداختند واهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند ودرموقع محاصرهٔ شهر «تغاجار» کشته شد واز این جهت آتش غضب تولی بیش ازپیش گردید و چون بحدود نیشابور رسید، بهیچوجه حاضر بصلح نشد وشهر را قهراً بگرفت. اهالی در کوشکها و ایوان ها بجنگ پرداختند ولی چاره نبود درآخر تمام شهر بدست مغول افتاد مجیرالملك به‌بدترین وجهی کشته شد سپس اهالی را را اززن و مرد بخارج رانده غیراز چهارصد نفر اهل حرفه بقیه را از کوچك و بزرگ قتل عام کردند ومقررشد که شهررا چنان ویران کنند که درآن زراعت

تـوان نمـود . دختر چنگیز (زن تغاجار) وارد شهر شده بکینهٔ قتل شوهر خود وحشیگری را بانتهادرجه رسانید پس از آن سرها را ازتن جدا کردند وتولی عزم هرات کرد وامیری درنیشابور بگماشت که هرگاه جنبنده‌ای پیداشود بقتل رساند(۶۱۸).

واقعهٔ هرات

درآن هنگام **ملك شمس‌الدین محمد جرجانی** از طرف جلال‌الدین حکمرانی هرات راداشت ونه‌تنهاحاضر نگردید بامغولان از در اصلاح درآید وتسلیم شود بلکه مردانه با لشکرتولی خان بجنگید تاآنکه کشته شدتولی خان راآب وهوای اطراف هرات خوش آمد ونزد اهالی سوگند یاد کرد که هرگاه تسلیم شوند نسبت بآنان تعدی نخواهد کرد . بنابراین اهالی تسلیم شدند ولی بقول خود وفانموده فقط دوازده هزارکس ازاتباع جلال‌الدین رابکشت وازریختن خون سایرین در گذشت وامیری رادرآنجامعین کرد. تصادفاً درآنموقع اتفاقی رخداد که‌اهالی بخت‌بر گشته‌اسیری راکه ازطرف تولی معین شده بود باشحنهٔ شهربکشتند . چنگیزخان تولی راعتاب نمودکه درریختن خون مردم هرات چرادریغ نموده وهشتاد هزارنفربدان طرف بفرستاد . اهالی کمال رشادت رانمودند وشش ماه مغول رامعطل ساختند و چون شهرگشوده شدکلیه اهالی قتل عام گردید وآن شهرعظیم ویرانه شد .

مرگ چنگیز

فاتح خونریز پس ازاینهمه‌گشتار اولاد خود را در اطراف مکران،غزنین‌وحدودهندبقتل‌وغارت گماشت‌وخود درآخر عمر در ترکستان با «**شیدرقو**» بجنگید . چون پیك اجل فرارسید به **جغتای** و**اکتای** و **تولی** اولاد خودکه در نزد اوحضور داشتند نصایحی نموده «اکتای»را بجانشینی خویش معین کرد و در رمضان ۶۲۴ بدارمکافات شتافت .

سلطنت اکتای

برحسب وصیت چنگیز و بعد ازقریلتا (مجلس‌مشورت) بزرگی که بعمل‌آمد اکتای برسریر پدر بنشست وامراء و شاهزادگان کمرها گشاده برسم چنگیزیان نه‌بارزانوزدند واکتای هم درمقابل آفتاب سه باربزانو درآمد. سپس پادشاه مغول لشکر باطراف فرستاد و جرماغون را در مقابل جلال‌الدین منکبرنی کسیل داشت. شرح تقسیم شدن ممالك چنگیز

بین پسرانش و جنگهای مغولان خارج از ایران از حدود این تألیف خارج است. آنچه باید دانست این است که لشکر مغول در روسیه پیشرفت عظیمی نمود ودر ترکستان و چین‌هم فتوحاتی نصیب آنان شد و اکتای رسماً بجانشینی چنگیزمعین گردید . مرکز اودر قراقرم بود .

شهامت جلال‌الدین خوارزمشاه و عاقبت کار او

در همین فصل اشاره‌شد که چون سلطان جلال‌الدین تهور وشجاعت خودرا بچنگیزیان نشان داد مردانه بررودسندزده خود را بکنار رسانیده ومدت دو سال در هندوستان بنای تاخت وتاز گذاشت و قدرت و اعتباری بدست‌آورد . سپس بیاد یار ودیار افتاد وزندگانی دربستر راحتی را برخود حرام دانسته ازراه‌مکران بایران آمد چون بکرمان رسید **براق حاجب** که نمك پروردهٔ این خاندان بوده گرچه در ظاهر طریق ادب پیشه کرد ولی درباطن از سلطان اندیشناك بوده‌خیال مخالفت داشت . بنابراین چون سلطان او را بکمك خویش طلبید جواب نفی‌داد و دروازه‌های کرمان را بروی او ببست جلال‌الدین از طریق شیراز باصفهان‌رفت و برادر او سلطان غیاث‌الدین که درری می گذرانید چاره جزاین ندید کـه او را برخود مقدم شمرده پادشاه خواند سپس بخیال استمداد ازخلیفه عزم بغداد کرد.

ناصر خلیفه دریك چنین موقع که عالم‌اسلام تهدید شده بودبجای همراهی لشکری در مقابل جلال‌الدین فرستاد . سلطان خلیفه را بکلی منهزم نمود و قصد تبریز کرد . **اتابك ازبك** پسر جهان پهلوان که امیر آنحدود بود شهر را بزوجهٔ بیوفای خود واگذاشته بقلعه بگریخت . آن زن درآخر شهررا بجلال‌الدین‌داده وخود را بازدواج او در آورد و اتابك از این‌غصه مرد ــ پس از این‌قضیه سلطان بگرجستان شتافت و فتوحات نمایانی کرد . در همان احوال شنیده شد که براق حاجب امیر کرمان قصد عراق کرده بنابراین جلال‌الدین بطرف او شتافت و در سیزده روز خود را از تفلیس بحدود کرمان رسانید . براق جز استغفار و معذرت چاره ندید . سلطان از تقصیر اودرگذشت و باصفهان رفت واز هر طرف امراء و

و بزرگان روی بدرگاه او آوردند. سپس بطرف « **اخلاط** » عزیمت کرد واطراف آنرا غارت نمود و درآن‌هنگام مغول بجانب ری آمد جلال‌الدین عنان همت‌بدان طرف متوجه ساخت و در جنگ با مغولان برادرش **غیاث‌الدین** باو غدر کرده هنگام‌کار زار ویرا ترک گفت از این سبب سلطان مغلوب گردید و باصفهان رفت (۶۲۵) بازهم عزم گرجستان کرد وشجاعتها بخرج داد. سپس **اخلاط** را فتح کرد و اهالی آنرا گوشمالی سخت داد وآوازهٔ شجاعت و تهورش در اطراف پیچید وبا امیرشام داخل درجنگ شد. در همان اوقات **چور ماغون** که ازطرف اکتای قاآن بطرف ایران‌آمده بود بحدود عراق شتافت واین اخبار بسمع سلطان رسیده‌بطرف آذربایجان آمد ولی از آنجا که میبایست کاریکسره گردد و دولت خوارزمشاهیان منقرض شود ، جلال‌الدین مجلس عیش وعشرت آراست و در یکشب که از فرط مستی در بستر غنوده‌بود مغولان براردویش تاختند (۶۲۸) ویکی از مقربان‌سلطان را ازخواب بیدار ساخته واقعه را اطلاع داد . جلال‌الدین بخت گشته برای رفع مستی‌آب سرد بسروصورت زده وباآن‌احوال توانست فرار اختیار کند وازچنگ مغولان جان بدر برد ولی اجل درکمین اوبود ودر یکی از کوههای کردستان بطمع اسب ومال وجامهٔ فاخرش ناشناسی اورا بکشت .

پادشاهان مغول

اکتای درسنهٔ ۶۳۹ بجهان دیگرشتافت واین پادشاه نسبت به پدرش چنگیز به حسن کردار وسخاوت موصوف است. پس از او پسرش **گیوک خان** در سال ۶۴۳ برمسند مغول نشست و تا آن سال امور مملکت را مادرش **توراکینا خاتون** بمساعدت یکی از زنان مشهد مقدس‌فاطمه خاتون اداره میکرد. فاطمه اززنان قابل وزیرک عهدخود بوده وتوراکینا نسبت به اوعلاقه ومحبت زیاد داشت . چون گیوک برتخت‌سلطنت نشست فاطمه را باتهام ساحری به بدترین وجهی امر بکشتن داد . مدت سلطنت گیوک‌چندان طول‌نکشید وپس‌از او سریرچنگیزخانی از خانوادهٔ اکتای‌بخانوادهٔ تولی منتقل گشت و**منکوقاآن بن‌تولی** بمساعدت **باتو** پسر جوجی‌بن چنگیز

پادشاه گشت . منکوقاآن در سنهٔ ٦٤٨ رسماً شاه شد وبرادر خود **هلاکو** رابجانب ایران فرستاد . شرح حال سایر پادشاهانی که بعد از منکوقاآن در قراقرم‌وسایر نقاط خارج از ایران برتخت نشسته چون خارج ازحدود این تألیف است‌بنابراین بذکر ملوك مغول که درایران سلطنت کرده وبتدریج دولت مستقلی تشکیل‌دادند خواهیم پرداخت .

فصل دوم

ایلخانیان

اخلاف چنگیز که در ایران سلطنت کرده‌اند

ملاحظه بجهاتی که در فصل سابق ذکر شد دولت خوارزمشاهیان منقرض گردیدو بلاد ماوراءالنهر، خراسان‌وسایر نقاط بدست مغول افتاد وچنانکه خواهیم دید هلاکو قلاع اسمعیلیانرا خراب کرد وآن‌طایفه را تقریباً نابود ساخت سپس خلافت‌عباسی را منقرض نمود و کشور ایران وعراق عرب درتصرف قومی افتاد که ازتمدن بهره‌ای نداشتند وآداب واخلاق‌ومذهبشان باایرانیان بینهایت متفاوت‌بوده‌است. بایددانست که‌دریك‌چنین موقعی که‌بلاداسلام بدست مغولان ویران و اهالی آن قتل عام میگردیدند و با اینکه تاتارها در بلاد شرقی اروپا هم‌خونخواری بسیار کردند ، روحانیون عیسوی اروپا وحکمفرمایان مغرب زمین که در جنگهای صلیب برآنان ثابت‌شده بود ازعهدهٔ مسلمین‌برنمیآیند در صدد تشویق مغول و ترویج مذهب عیسوی در میان‌آنان برآمدند و برای‌این مقصود کوشش بسیار کردند ولی‌چنانکه‌لازم بود موفق نشدند و برعکس‌ایرانیان باآن مصیبت عظمی که بدان مبتلا شدند و بلیاتی که متحمل گردیدند مغولها را در خود مستهلك ساختند یعنی نه‌فقط بخلق وخوی‌مغول در نیامدند بلکه برخلاف مغول‌ها را بتمدن آشنا ساخته بآداب وعادات خویش درآوردند و بتدریج آنهارا مسلمان کردند و در ایران تشکیل دربار مستقل داده شد که بهیچوجه تحت دربار « قراقرم » نبود . یعنی ایران مستقل گشت وکلیه امور کشور در دست ایرانیان افتاد. سلطنت‌غازان‌خان که‌آنهمه‌اصلاحات‌در زمان‌او بعمل‌آمدحقیقتاً‌سلطنت ایرانی

بوده ولو اینکه پادشاه از نژاد مغول بوده است چه از بدو حملهٔ مغول آب و هوای ایران، خلق و خوی ایرانیان مخصوصاً مجاهدت و تدبیر دانشمندانی مانند خواجه نصیرالدین طوسی، اعضاء خانوادهٔ نجیب و اصیل جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و امثال آنها حکمرانان مغول را بتدریج بتمدن آشنا ساخت و سلطنت بزرگی که امور سیاست و جهانداری در دست ایرانیان باشد تشکیل یافت. اینك میپردازیم بذکر وقایع مهم آن عهد.

هلاکو

شکایات پی در پی از رفتار اسمعیلیان و خلیفه مستعصم، منکوقاآن را بر این واداشت که برادر خود هلاکو را باسپاهی فراوان بجانب ایران روانه سازد و هلاکو با ۱۲۰ هزار مرد درسال ۶۵۱ عزیمت نمود و در ۶۵۳ به سمرقند رسید. سپس از رود جیحون گذشته پس از طی مسافت بولایت خواف در آمد و **عطاملك جوینی** که تا آن احوال نزد **امیرارغون** حکمران خراسان بسر میبرد در خدمت هلاکو در آمد و منشی او گشت. چون هلاکو بطوس آمد یکی از امراء را به تسخیر قهستان مأمور کرد و **ناصرالدین محتشم** که از طرف خورشاه (رئیس اسمعیلیان) قلعهٔ محکمی را درقهستان داشت از در اطاعت در آمد.

قلع و قمع اسمعیلیان

هلاکو در سنهٔ ۶۵۳ عازم تسخیر قلاع رودبار که در دست اسمعیلیه بود گشت. رئیس اسمعیلیه رکن‌الدین خورشاه از در چاره‌جوئی بر آمده برادر خود را نزد هلاکو فرستاد و اظهار اطاعت نمود. ولی از بیم جان شخصاً بدرگاه او حاضر نگشت. چون هلاکو بقلعهٔ میمون دژ که مأمن رکن‌الدین بود رسید، بمحاصره مشغول شد. خوف و بیم خورشاه بیش از پیش گردید و در آخر بهمراهی **خواجه نصیرالدین طوسی** که در آنزمان درقلعه بود پائین آمده واموال بیقیاس تقدیم داشته خویشتن را تسلیم نمود هلاکو آنجا را باخاك یکسان نمود. سکنهٔ قلعه الموت چند روزی مقاومت کردند ولی در آخر چارهٔ جز تسلیم ندیدند و آن قلعهٔ معروف بدست مغولان افتاد و «لامسر» هم تسلیم گشت. اما خورشاه فریفتهٔ دختر مغولی گردید و بامر هلاکو آنزن را باو دادند سپس اورا نزد منکوقاآن فرستادند و بین راه یا درمراجعت بامر منکوقاآن کشته شد. هلاکو اسمعیلیانرا قتل عام کرد وحتی دربعضی نقاط

بچه‌های گهواره را هم بکشت وبدینطریق یك فرقهٔ اسلامی که ممکن بوددرمقابل طمع مغول سدی باشد ازبین رفت .

انقراض خلافت بنی‌عباس

چون هلاکو از امر اسمعیلیان فارغ گشت با صواب دید خواجه نصیرالدین طوسی عزم بغداد نمود . وزیر مستعصم خلیفهٔ عباسی موسوم به**علی‌بن محمد علقمی** شیعه‌مذهب بود وباهلاکو در اطراف بغداد رسید ودارالخلافه را محاصره کرد . بازهم‌علقمی صلاح خلیفه را چنان دانست که خودرا تسلیم هلاکو نماید وبعد از دوماه محاصرهٔ شهر و کشتار بغدادیان بالشکرهلاکو خلیفه چاره‌جزاین ندید که پند ابن‌علقمی را از جان بپذیرد ودر سنهٔ۶۵۶ بادوپسر خود وجمعی دیگردر میان خوف و رجا نزدهلاکو رفت ولشکر مغول وارد بغداد شد و بنای قتل عام گذاشته هشتصدهزار نفررا بکشتند . هلاکوچون اموال خلیفه و دستگاه جلال اورا بدید ویرا توبیخ کرد که این اموال را چرانگهداشته و صرف لشکر نکرده تا کشور او را محفوظ دارند . درآخر هلاکو باخواص خود مشورت کرده صلاح چنین دید که خلیفه را از میان بردارد و در همان ایام قطع رشتهٔ حیات‌آخرین خلیفه عباسی را بنمود.

سایر وقایع ایام هلاکو

پس از تسخیر بغداد هلاکو بآذربایجان آمد ، سپس عزم تسخیر شامات کرد وبعض از ولایات آن حدود را مسخر داشت مغولان برمیافارقین‌وماردین استیلا یافته‌آنراخراب کردند و اولاد والی موصل را به بدترین وضعی بکشتند .

در آخرعمرهلاکو بین او و**برکه آغول‌بن جوجی** اختلاف سخت حاصل گشت وکار بجنگ کشید وعده‌ای از مغولان کشته شدند وهلاکو در تهیهٔ اسلحه و جمع‌آوری لشکر جدیت میکرد تا اینکه درسنهٔ۶۶۳ بدار جزاشتافت و ازبرای راحتی روح اوچند دخترزیبا در سردابه‌ایکه جنازهٔ اوبود محبوس ساختند!!

آباقاخان

پس ازهلاکو پسرش آباقاخان در سنهٔ ۶۶۳ جای‌اونشست ووزارت او را دانشمند معروف **خواجه شمس‌الدین‌محمد صاحب دیوان** داشته و برادرش **عطاملك جوینی** امور بغداد را بعهده گرفت و

ایالت اصفهان به**خواجه بهاء الدین** تفویض گشت وایرانیان درامورراسخ گشتند.

خواجه بهاءالدین پسرشمس‌الدین محمد صاحب دیوان ددطریق سیاست و برای حصول‌امنیت به‌اصفهانیان سخت گرفت ودرعنفوان شباب بدرود حیات گفت اماخواجه شمس‌الدین که ازافاضل عصروازسیاست مداران ایام خویش بوده و از زمان هلاکومنصب وزارت‌یافته بوددچارنیرنگ وبدطینتی مجدالملک یزدی گشت درصورتی که علت‌ارتقاء مجدالملک ورسیدن‌او بدولت ازپرتوحمایت صاحب دیوان بود . خلاصه مجدالملک آباقاخان رانسبت به‌خانوادهٔ جوینی بدگمان کرد ولی صاحب دیوان ازراه تدبیروسیاست درهرموقع جلب توجه آباقاخان رامی‌نمود .

درآخرمجدالملک آباقاخان رابعزل عطاملک حکمران بغداد واداشت تااو راشکنجه کرده گرد شهرنمایش دادند ودرآخر نزدیک بود جان‌آن دانشمند هم درمعرض خطرافتدولی تدبیرخواجه نصیرطوسی که‌آباقاخان راازاین امرمنصرف ساخت تافوت آباقاخان که درهمان ایام ازافراط درشرب واقع گشت مانع ازقتل عطاملک گردید . ازجمله وقایع زمان آباقاخان فرستادن برادرخود منکوتیمور-اغول است به‌تسخیربلاد شام - درسنهٔ ۶۷۵ نزدیک حمص جنگی بین لشکر مغول وسپاه سلطان مصرسیف‌الدین قلاون رخ داد که درآن لشکرمغول شکست فاحش خورد وبسیاری ازمغولان کشته شدند .

احمد تکودار

پس ازآباقاخان برادراوتکودارپادشاه شدواین امیرمسلمان گردیده اسم **احمد** به‌خود نهاد، تکودار شمس‌الدین محمد را مورد عنایات مخصوص خود قرارداده وزیرخویش ساخت و عطاملک را مجدداً حکمران بغداد نمود. مجدالملک یزدی که دست‌ازتحریک برنمی‌داشت وباارغون پسرآباقاخان رابطه داشت، بکیفراعمال خودرسیدوهرعضو ازاعضاء اورابه‌شهری فرستادند .

ارغون خان درباطن‌خیال‌سلطنت داشت‌وازطرفی‌امراء مغول ازاینکه‌تکودار مسلمان شده ترویج دین‌اسلام می‌نمودمکدر گشته درمقام ستیزه‌برآمدند . گرچه باتمهید وکاردانی صاحب دیوان درابتدا احمد برارغون فایق‌آمد ولی‌آنپادشاه در

حق رقیب خود ستم روانداشت وازسر تقصیرش درگذشت . اما **بوقا** و عده‌ای از امراء شبانه ارغون را اززندان خلاص ساخته وسایل سلطنت اورا فراهم آوردند . در آخراحمد دستگیر وبحکم ارغون کشته شد (۶۸۳) .

ارغون این پادشاه چون بیاری امراء مغول برتخت نشست وحریف خود راازمیان برداشت، خواجه‌شمس‌الدین محمد صاحب دیوان را که درامرخود حیران بود مطمئن ساخت تاخواجه بدرگاه او آمد ولی بوقا ویکعده ازامراء که سرافرازی خود را در زوال خواجه می‌دانستند ارغون خان رابقتل آن دانشمند گماشتند ودر ۶۸۳ او را بکشتند . املاك خواجه ضبط و اساس خیرات‌وبناء مبرات اومنهدم گردید . اولاداوهم ازمیان برداشته شد وچراغ عائلهٔ جوینی که یکی ازخانواده‌های بسیارنجیب ایران بود خاموش گردید . بوقا دردرگاه ارغون نهایت مقرب گشت وضبط وربط امورمملکت دردست اوافتاد. این پیش آمد دیك حسد سایر امراء رابجوش آورد و درآن زمان **سعدالدوله یهودی** که بعنوان طبابت دردرگاه ارغون مقرب گشته بود نظر آن پادشاه را بطرف خود جلب کرد وسوء ظن اورانسبت به‌بوقا زیادتر کرد ودر جمع آوری عایدات بغداد که ازطرف ارغون مأمورآن کار گشت چنان زیر کی بخرج داد که ارغون زمام امورمملکت رابدست اوسپرد وبوقا راازنظر دور ساخت . چندی بعد باتهام توطئه برعلیه ارغون کشته شدوعظمت‌وحشمت سعدالدوله روزبروزبیشتر گردید . گرچه سعدالدوله مدتی از روی سیاست نسبت به‌مسلمین بمدارا رفتار کرد ولی همینکه نفوذ و قدرتش زیاد گشت ودانست ارغون بی صواب دید اوکاری نخواهد نمود یهودیان را به‌کارهای مهم گماشت و دست مسلمین را کوتاه کرد و عده‌ای ازعلماء اسلام رابکشتن داد وبقدری نسبت به‌پیروان این دین حنیف جوروتعدی نمود که کلیهٔ خاطرها ازاومکدر گردید وحتی مورخین نوشته‌اند که سعدالدوله ارغون را نصیحت کرد که دین اسلام راازمیان برداشته قصد تخریب بیت‌الله‌الحرام کند . در همان‌احوال ارغون مریض گشت واطباء ازمعالجه عاجزماندندوچون امراء مغول فوت ارغون را نزدیك دیدند از بغض و کینه که نسبت به‌سعدالدوله داشتند او را

بدترین وجهی ازمیان برداشته عالمی راازشراوراحت ساختند . ارغون چون این واقعه رادریافت نهایت اندیشناك گشت ودرسنهٔ ۶۹۰ در گذشت .

گیخاتو

بعد ازفوت ارغون امراء مغول گیخاتو پسر آباقاخان را که حکمرانی آسیای صغیرراداشت بطلبیدند وسریر سلطنت راباو مفوض داشتند (۶۹۰) گیخاتو **خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی** معروف به**صدرجهان** راوزیرخویش ساخت وامور کشوررا دردست اونهاد وبرادر او **قطب‌الدین احمد** را **قاضی‌القضاة** نمود. این پادشاه مغول ازخونریزی تنفر داشت ولی درعیش و عشرت افراط می‌نمود و در اسراف مال ید طولائی داشت . وزیرش صدرجهان نیزبجای اینکه‌اورااز‌اسراف بازدارد خود هم دست کرم بگشاد وطولی‌نکشید که خزانه‌تهی گشت. درهمان‌اوقات **عزالدین مظفر** نام به‌صدرالدین دستورداد تامانند چینیان یکنوع **اسکناس** (چاو) معمول دارند وبجای زر ونقره بمصرف رسانند . درآخر گیخاتومعاملهٔ زر ونقره راموقوف ساخت و«چاوخانه»ها دراطراف بلاد برپا کرد - چاوعبارت بود از قطعه کاغذی مربع مستطیل که چند کلمه بخط ختائی برآن نوشته بود و طرف آن ، کلمه « **لااله الا الله محمد رسول‌الله** » نقش شده بود . انتشارچاو ونبودن اعتبارزر ونقره درمقابل‌آن باب داد وستد رامسدود کرد ودرتبریز وچند شهراهالی دکانهـا را بستند وازهر طرف صدائی بلند شد تااینکه گیخاتومجبور گردیدآنرا ملغی نماید .

گیخاتوچنانکه گفته شد ، درعیش وعشرت افراط می کرد وفساد اخلاق اوموجب رنجش بسیاری ازامراء گردید واتفاقاً وقتی درپایان مستی بخادم خود امرداد **بیدواغول** پسرتراغای بن هلاکو راچند مشت زند . گرچه صبح ازاین کرده پشیمان شد وازبیدوعذر خواست معذلك بیدو همچنان کینه دردل داشت و بعضی از امراء بااو همدست گشتند تـا آتش جنگ در گرفت و گیخاتو دستگیر گردیده درسنهٔ ۶۹۴ بهلاکت رسید .

بیدو آغول

مدت سلطنت بیدوبیش ازهشت ماه طول نکشید وی صدر جهان راازمقام وزارت معاف داشته اورابضبط اموال‌آسیای

صغیر مأمور ساخت درایام او **غازان** خان پسر ارغون علم مخالفت برافراشت وچون امر به‌صلح منجر نشد کار به‌جنگ کشید وغازان خان باتفاق امیر نوروز بیدورا مغلوب کرده اورابکشتند .

غازان خان غازان خان یکی ازپادشاهان نامی ایلخانی است که بیاری دانشمندان ایرانی اصلاحات عظیمی درامور کشور نمود .

این پادشاه پسر **ارغون** ونوادهٔ **آباقاخان** است ودر سن هشت سالگی ازطرف جد خود اسماًحکمران خراسان گردید واین مقام رادرزمان ارغون ، گیخاتو و بیدو داشت . اماامیر نوروز که بزرگترین یاور غازان خان است، مدتی‌حکومت بعضی ازبلاد ایران راداشت وچون مشرف به‌آئین اسلام شده بود درترویج شریعت سعی بلیغ می‌نمودومردی بودشجاع ودلیر درابتداء باغازان خان‌بنای مخالفت گذاشت وپس از زد وخورد و کشمکش بسیار درآخردست اتحاد واتفاق باوداد .

پس از کشته شدن گیخاتو ، غازان خان قتل اورا بهانه کرده بابیدو از در مخالفت درآمد وقاتلان اورا درخواست کرد . چون ملاقات غازان وبیدو و طرح صلح اجرانگشت ناگزیر کاربجنگ کشید وامیر نوروزجان خودرادرخطر انداخته بعنوان رسالت نزدبیدو رفت ودرآنحدود یکی‌ازامراء متنفذ راباخود همراه کرده نزد غازانخان بر گشت درهمان‌اوقات صدرجهان‌ازآسیای صغیر به گیلان وازآنجا نزد غازانخان آمد ومتعهد گشت که اگرغازانخان دین اسلام بپذیرد ودر پیشرفت شریعت اهتمام کند وسیلهٔ سلطنت اورافراهم سازد . غازانخان شرایط راقبول کرد وصدرجهان بامساعدت امیر نوروز بزودی ازراه گیلان بربیدو فائق آمد وچنانکه گفته شد بیدو به‌قتل رسید وسلطنت غازانخان مسلم گردید .

غازانخان درسال اول سلطنت خویش امیر نوروزرا به‌جنگ تورانیان که تا حدود مازندران شتافته بودند، بفرستاد واودشمنان رابسختی مغلوب ومنکوب کرد صدرجهان که در همان اوان مورد غضب غازانخان واقع شده بود ، مجدداً منصب وزارت یافت وچون باامیر نوروزغرض داشت اورا دردرگاه‌آن پادشاه متهم ساخت که باسلطان مصر سروسری داردودرثبوت این مدعاحیله‌ای بکاربرد که برغازانخان

امر مشتبه گردید ولشکر درمقابل نوروز فرستاد . این امیر چاره جزاین ندید که به **ملك فخرالدین کرت** که داماد اوبودپناهنده شود ولی فخرالدین اورابدشمنان داد و آن امیردلیر کشته شد .

غازانخان در قبول اسلام و ترویج شریعت غراء چنانکه قول داده بود وفا کرد وازاین سبب جمعی ازامراء مغول بااو از در مخالفت درآمدند وقبل‌ازآنکه امیر نوروز در دربار غازان متهم‌شود ، خواستند غازانخان و امیرمذکور را از بین ببرند . امیر نوروز از قضیه مطلع گشت و نه فقط خود را مستخلص ساخت بلکه غازانخان را هشیار کرد وسلطان مغول دشمنانرا شکست داده گوشمالی سخت‌داد. کلیهٔ این وقایع در اولین‌سال سلطنت غازانخان رخ داد .

این پادشاه رشتهٔ حیات صدرجهانرا باتهام تصرف دراموال دیوان قطع کرد ومنصب وزارت را به دانشمند معروف وزیرباسیاست وتدبیر ومورخ مشهورخواجه‌ـ رشیدالدین فضل‌الله که در علوم عقلی و نقلی و فلسفه و طبابت سرآمد عصر خود بود واگذاشت‌و **خواجه سعدالدین ساوجی**را که درفن انشاء مقامی ارجمندداشت شریك او گردانید . دراثرحسن سیاست ودرایت خواجه رشید یك رشته اصلاحات بزرگ بوقوع‌پیوست که چند سطری درشرح آن گفته خواهد شدولی قبل‌ازاینکه بشرح این‌اصلاحات بپردازیم بدین موضوع‌اشاره میشود که ازوقایع مهم غازانخان جنگهای او با **ملك ناصر** پادشاه‌مصر میباشد. ملك ناصردرزمان غازانخان‌بدیارـ بکر حمله کرده وآنحدود را بباد غارت داد . درسنهٔ۶۹۶ غازانخان شخصاً بطرف شام عزیمت کرد و در حمص جنگ سختی بین لشکرغازان و مصریان رخ داد که از طرفین کشته بسیار گردید و درآخر فتح نصیب لشکر غازانخان شد و بایران مراجعت کرد . چون بین سلطان مصر وغازانخان کار بصلح خاتمه نیافت مجدداً جنگ دیگری در شام بین امراء مغول وملك ناصرواقع گشت ولشکر مغول‌بکلی مغلوب و منکوب گردید . غازانخان از این شکست نهایت متأثر گشت و امراء خود را تنبیه نموده ازفرط اندوه مریض گردیده در سنهٔ ۷۰۳ وفات کرد. غازانخان ایرانرا از دربار قراقرم مستقل ساخت و پادشاهی بود متدین و معتقد و باسلام

اخلاص تمام داشت و سادات ونقیبان را محترم میداشت و در حق آنان از بذل و و احسان دریغ نمی‌نمود . همچنین نسبت به علماء سایر مذاهب هم نهایت‌احسان میکرد خوشبختانه درزمان او امور مملکت‌چنانکه گفتیم‌در ید رشیدالدین‌فضل‌الله افتاد و اصلاحات عظیمی در کشور پدیدآمد که براستی بعضی ازآنها نهایت‌اهمیت را داشته است واینك خلاصهٔ‌آن اصلاحات بطور اجمال ذکر میشود:

اصلاحات قضائی

چون احکام ناسخ ومنسوخ ، تعدیات ارباب نفوذ، استفاده از اسناد جعلی و کهنه ، افتادن امور دردست قضاة جاهل ازحد بگذشت غازانخان بدستور خواجه رشید پس‌ازتنبیه مفسدان‌احکامی برای جلو گیری‌ازتزویر وثبوت حقانیت صادرنمود که ازآن‌جمله است مرور زمان سی‌ساله یعنی مقررشد کلیه اسنادی که تاریخ کتابت آنها از سی سال متجاوز باشد قضاة حق رسیدگی به‌آن ندارند و از درجهٔ اعتبار ساقط است. قاضی مکلف است که معتمدی تعیین کند تا تاریخ قباله‌ها را بنویسد و باید دارای دفتر روزنامه باشد وتاریخ اسناد را درآن‌ثبت نماید ـ برای ثبوت مالکیت‌فروشنده مکلف است قبلا بدارالقضاء رفته‌و بوسیله اسناد یاشهود عدل ملکیت خودرا ثابت کندآنگاه آنرا بفروش رساند ونزد قاضی‌اقرار کند که‌اگر بعداً قباله‌ای پیداشود از درجهٔ اعتبار ساقط است . قاضی باید صورتمجلس مرافعه را مسجل نمایدوغیر ازنویسندگان دارالقضاهیچ کاتبی حق نگاهداشتن قباله نداردوقضاة مجبورندکاتبان خود را محدود نمایند. حق تحریرهرسند اگرمورد معامله صد دینارباشدیکدرهم است و اگربیش از آن باشد فقط باید یك دینار بگیردو تخلف جایزنیست.قاضی باید در مقابل خود طاسی پر آب گذارد و چون‌سندی را تنظیم نمود اسناد سابق‌را در آنطاس بشوید. هر گاه بین طرفین دووثیقهٔ متناقض باشد ائمه وعلماء دین‌باید تشکیل دارالعدل‌داده قضیه‌راحل نمایند . خلاصه راجع به شهود وطرز مرافعه و غیره براین منوال احکام سودمندی صادر گشت که شرحش در این مختصر نگنجد.

اصلاحات مالی

سابقاً پادشاهان مغول ولایات را بـه مقاطعه میدادند و از بابت حقوق دیوان هر ساله مبلغی دریافت مینمودند. این ترتیب تولید هرج ومرج عجیبی کرده بود . حکام بکرات از زارعین وصاحبان املاك بعناوین مختلفه جنس ونقد دریـافت میداشتند از این سبب بسیاری از شهرها ویران گردیده و بزراعت لطمهٔ سختی وارد آمد علیهذا در زمان غازانخان مقرر شد که دیگر ایالات را بمقاطعه ندهند ودست تعدی حکام را از این حیث کوتاه نمایند وبرای هرایالت یکنفر نویسنده معین شدتا اسامیقری و مزارع و مایملك رعایا را معلوم دارد ومالیات هر کسی برحسب تمول ومکنت او قلمداد و ترتیب دفتر مالیات املاك داده شود . سپس مقرر شد دفاترمذکوردر کتابخانهٔ تبریز تمرکز یابد وترتیب ضبط مخصوصی داد ومواد دفتر مربوط بهر ناحیه را در لوحه‌های سنگی در همان ناحیه نقش نموده مالیات عموم را برحسب آن معین ساختند . برای پرداخت مالیاتهای مختلفه اقساط معینی برقرار گردید که تخلف از آن موجب جریمه میگشت . بدین ترتیب خاطر رعایا از ظلم حکام آسوده گشت .

چاپارخانه‌های دولتی

قبل از غازان معمول چنین بود که ایلچیان یعنی کسانی که حامل مکتوب یـا پیغام بودند نه فقط از طرف بسیاری از اشخاص متنفذ بمقصد رفته درراه بعنوان اینکه حامل پیغامند اسبهای اهالی را میگرفتند ودرخانهٔ اهالی داخل شده بیش ازحد معمول درخواست علوفه و معاش میکردند وحتی گاه براموال صاحب‌خانه دست درازی کرده چیزی میربودند و یا اینکه فسق وفجور میکردند . ازاین حیث رعایا بسیار در مضیقه بودندخاصه که بعضی ازدزدان بلباس ایلچی درآمده هر کار که میخواستند مینمودند. در زمان غازانخان این طرزبکلی موقوف گردید و مقرر شد که در اطراف مملکت در هرچند فرسنگ ترتیب چاپارخانه دهند وچندین اسب همیشه برای چاپارهـا (یاایلچیان) آماده نگهدارند وغیر ازدولت، دیگری حق داشتن چاپارخانه ندارد، همچنین مقرر شد که ایلچیانرا مخارج کافی دهند تا دربین راه اسباب زحمت ملت

فراهم نسازند درهرشهر ایلچی خانه معین کرد ومایحتاج آنها را ازهرحیث فراهم نمود تااتباع فارغ‌البال مشغول کار خود باشند ودغدغه در خاطر آنها راه نیابد.

راهداری و بسط امنیت

چون درعهد غازان معلوم گردید که دزدان وراهزنان اسباب ناراحتی مسافران وکاروانیان را فراهم کرده‌اند وبعضی از راهداران با دزدان همدست می‌باشند و همچنین بسیاری از روستائیان و صحرانشینان با دزدان دست اتحاد داده‌اند مقرر گشت که در تمام شوارع و درکلیهٔ امکنهٔ مخوف راهداران امین بگمارند و برای هر چهارپا جهت امنیت راه حقی دریافت دارند. هر گاه دزدان مالی را بربایند ودزد پیدا نشود راهداران آن‌حدود مکلفند که قیمت آنمال را بصاحبش بدهند. برسر راهها برروی ستونهای سنگی تعداد راهداران و مبلغی که بایست از چهارپا دریافت شود نقش گردید تا از این حیث هم راهداران ستم نکنند. همچنین دستورداده شد درموقع هجوم دزدان عموم کاروانیان بمدافعه پردازند واحدی فراراختیار نکند وساکنین قری وقصبات نزدیك باید دزدان را تعقیب کنند هر گاه معلوم میگردید احدی با دزدان همدست بوده بمجازات شدید میرسید.

اوزان و مقادیر

برای اینکه درتمام مملکت ایران سنگ و کیل یکنواخت ویکمیزان باشد مقرر گردید کلیهٔ سنگها بوزن من تبریز (واجزاء آن) بشکل مثمن باآهن تهیه شود. سرآنها به مهرامنائی که ازطرف دربار معین می‌شد مهر گردید و نام کسانیکه به آنها سنگ دولتی داده میشد دردفترمخصوص قید میکردند تااحدی نتواند سنگ تقلبی بسازد. همچنین راجع به قپان دستورهای نافعی صادر شد.

اما راجع به **کیل** حبوبات که وزن آنها متفاوت است پیمانه‌های مخصوصی ترتیب داده شد ودر دو طرف هر پیمانه مینوشتند که راجع به چند قسم حبوباتی است، همینطور راجع به شیره، سرکه، روغن پیمانه‌های معینی تهیه گردید تا تعدی باحدی نشود.

عیار زر و سیم

چون در ایالات مختلف ایران زر را به عیارهای مختلف میزدند مقرر شد سکه که برروی آن کلمهٔ توحید نقش‌شده و دارای عیار خالص است معمول کلیهٔ ایران گردد و از این اقدام عیار زر و سیم در تمام ایران یکسان گشت.

اصلاحات دیگر

در عهد غازانخان اصلاحات مهم دیگری غیر از آنچه ذکر شد بعمل آمده و متأسفانه صفحات این تألیف مختصر جای شرح آن آثار گرانبها راندارد ولی از آنچه گفته‌شد معلوم میگردد که این طایفه که سرسلسله‌های آن یعنی چنگیز و هلاکو از خونریزی و آدم کشی لذت برده بودند آبادی را در خرابی میدانستند چگونه تحت تأثیر تربیت ایرانیان و واگذاری امور کشور بدست آنها بتمدن آشنا گشتند. غازانخان باواگذاشتن امور دردست **رشید الدین فضل‌الله** نام بزرگی از خود گذاشته ودر عهد او اصلاحات بزرگی شده است درتشویق زارعین و آبادی زمینهای بایر قوانین سودمندی وضع شد. دررفاه احوال سپاهیان و ترتیب تهیهٔ اسلحه اقدامات جدی بعمل آورد. در تبریز برای خود مدفن زیبا و باشکوهی ترتیب داد وابنیه‌ای ازقبیل مسجدجامع، **مدرسهٔ شافعیه**، **مدرسهٔ حنفیهٔ خانقاه**، **دارالسیاده**، **رصدخانه**، **بیت‌الکتب**، **بیت‌القانون**، **بیت‌المتولی**، **حوضخانه وحمام** بنا کرد وموقوفات بسیاری وقف نمود تانام اوهمواره درتاریخ به‌نیکی برده شود.

سلطان محمد خدابنده

الجایتو پسر ارغونخان درزمان سلطنت برادرخود غازانخان حکمرانی خراسانرا داشت و چون غازانخان وفات نمود به‌تبریز آمده جای وی رابگرفت (۷۰۳). این پادشاه هم به‌آئین اسلام درآمد وازنفاق شافعی وحنفی به‌تنگ‌آمده بارشادشیخ جمال‌الدین، مطهرعلی که یکی ازعلماء شیعهٔ اثنی عشریه ومؤلف کتاب نهج‌الحق است متابعت مذهب امامیه را نمود واسامی ائمهٔ اطهار را برروی مسکوکات نقش کرد. درایام سلطنت اومقام وزارت راخواجهٔ فاضل‌رشیدالدین فضل‌الله داشت وازاینجهت درعهد اوبساط عدل وداد گسترده شد. **خواجه سعدالدین ساوجی** باخواجه‌رشید بنای

مخالفت گذاشت واورادرتفریط اموال دولت متهم ساخت ولی بی‌تقصیری رشیدالدین ثابت گشت‌وسید تاج‌الدین اوجی که بتحریك خواجه سعدالدین باعث اتهام گشته بود گوشمالی شده به‌قتل رسید و خواجه علیشاه برجای سعدالدین ساوجی معین گشته شریك خواجه رشید گشت .

ازوقایع ایام سلطنت خدابنده تسخیر بلاد گیلان‌است که تااین موقع بدست مغول فتح نشده بود . پس از محاربات خونین گیلانیان ازدراطاعت درآمدند و مقارن همان‌اوقات جمعی ازمغولان ازآب جیحون، گذشته درخراسان بتاخت وتاز مشغول گشتند . الجایتو بدفع آنان همت نمود تادرآخرمغولان به«یورت» خود باز گشتند درسال ۷۱۲ امیرحلب جمال‌الدین ازبیم ملك ناصر به‌الجایتو پناه‌آورد و پادشاه ایران بالشکربسیار وتجهیزات فراوان عزم‌آسیای صغیرنمود وشهرسنجر رافتح کرد سپس ازفرات گذشته به‌شهرسلطانیه که پایتخت خودنموده بودمراجعت کرد ودر سنهٔ ۷۱۶ ازدار پر ملال رخت بربست . بطورکلی الجایتو پادشاه‌عادل، متدبن ومعارف پروربوده ودرآبادی بلادمخصوصاً شهرسلطانیه همت نموده است .

سلطان ابوسعید

چون الجایتوبدرود حیات گفت پسراوابوسعید بامساعدت امیرچوپان‌وسایرامراء ازخراسان به‌سلطانیه‌آمد وبرتخت سلطنت نشست وبواسطه صغرسن اوامیرچوپان زمام امور رادردست گرفت ودرابتداء امربه‌ابوسعید خدمات زیاد کرده بنیادسلطنت‌اورامحکم نمودولی ازآنجا که‌آفتاب اقبال ایلخانیان روبزوال‌بودابوسعید بتحریك **خواجه علیشاه** که امرای پادشاه رابوسیلهٔ رشوه بطرف خود جلب کرده خواجهٔ بافضل ودانش رشیدالدین فضل‌الله راکه سابقاً شمه‌ای از مراتب علم و کمالش گفته شد از منصب وزارت معزول نمود وخواجه به‌تبریزرفت ـ ارکان دربار که وجود آن دانشمند رالازم می‌دانستند ابوسعید رابااین واداشتند که مجدداً اورابمقام خود باز گرداند. رشیدالدین فضل‌الله بهیچوجه نمیخواست تن بااین بار گران دهد ولی در آخر چون بیش از حد اصرار شد قبول وزارت کرد ، دیگ‌حقد و حسد خواجه علی‌شاه بجوش‌آمد و خاطر امیر چوپان را ازخواجه مکدر ساخت وچنان وانمود

که آن وزیر دانشمند بتوسط پسر خود **خواجه ابراهیم** سلطان محمد خدابنده را مسموم ساخته است در تعقیب این اتهام بیجا سلطان امر بدستگیری ابراهیم و رشید صادر کرد و درحضور پدر پسر را بکشتند سپس دولت مغول را از وجودآن دانشمند بی‌نظیر محروم ساختند (۷۱۸ هجری) قتل خواجه آغاز زوال وانقراض دولت ایلخانیان است و جای شك نیست که از زمان غازانخان ببعد پیشرفت‌امور بواسطهٔ تدبیر این وزیر با تدبیر بود که صد ها اصلاحات در امور کشوری و لشکری نمود .

در ایام سلطان ابوسعید بسیاری از شاهزادگان و امراء در اطراف عراق و خراسان و آذربایجان علم مخالفت برافراشتند و بزحمت آن فتنه‌ها فرونشست. سلطان هم جوان بود وهم بی‌تجربه دلباختهٔ بغدادخاتون دختر امیرچوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن جلایر معروف به‌شیخ حسن ایلکانی یاشیخ حسن بزرگ گردید وچون‌امیرچوپان ازاین پیش‌آمد اندوه خاطر گشت مغرضین خاطرسلطان راازاو مکدرساختند ومنجر بمخالفت امیر چوپان درخراسان گردید ولی بمقصود موفق نشد ودرآخر نزد غیاث‌الدین ملك کرت در هرات پناهنده گشت . ابوسعید که قبلا پسرامیرچوپان **دمشقخواجه** را در سلطانیه به‌قتل رسانده بود از غیاث‌الدین کرت ، امیر چوپان را بخواست واوهم‌آن مرد دلیررا بکشت پس ازاین وقایع ابوسعید شیخ حسن جلایررابر آن واداشت تابغداد خاتون رامطلقه نمود وآن زن درحبالهٔ نکاح سلطان درآمد وصاحب نفوذ ومقام گردید ولی درباطن ازقتل پدرو برادرش مکدر بود وبا شرکاء قتل‌آنان کینه ورزی می کرد . از عجایب امراین سلطان آنکه دلشاد خاتون دختر دمشقخواجه (پسرامیر چوپان) راباز‌دواج خود درآورد واورا مقرب خویش ساخت وآتش کینهٔ بغداد خاتون بیش ازپیش گشت . مقام وزارت رادرآن‌احوال غیاث‌الدین محمدپسرخواجه رشیدالدین فضل‌الله داشته وتوضیح این قضیه‌آنکه پس از رشیدالدین محرك قتل او خواجه علیشاه بعد از شش سال بدارمکافات شتافت ورکن‌الدین صاین مقام وزارت یافت ولی‌بدست امیر چوپان گرفتار شد وچنانکه گفتیم محمد پسر رشیدالدین وزیر سلطان ابوسعید

گشت . بعضی ازامراء به‌مخالفت بغداد خاتون ووزیرسلطان برخاسته وحتی قصد شخص ابوسعیدرا کردند وچون رفع فتنهٔ آنان شد سپاه‌دشت قبچاق درحدودایران بنای تاخت وتاز گذاشت وابوسعید درسنهٔ ۷۳۶ بدان صوب حرکت نمود و درآن سفرمریض گشته بدرود حیات گفت وبعضی ازمورخین برآنند که بغداد خاتون او رامسموم ساخت .

ضعف وانقراض دولت مغول

پس از ابوسعید امراء مغول « ارپاخان » را بتخت سلطنت نشاندند واوبغداد خاتون رابه‌قتل رسانید ، مادر ابوسعید امیرعلی را تحریص بمقابله ومقاتله با ارپاخان نمود ودر آخر این پادشاه شکست خورد و کشته شد . همچنین وزیر دانشمند او خواجه غیاث‌الدین محمد رادستگیر کرده به‌قتل رساندند . اقدامات امیرعلی بنام موسی خان‌بن علی بیدو بود بنابراین پس‌از ارپاخان،موسی خان پادشاه گردید و زمام اموربدست خویش گرفت ولی طولی نکشید که امیرشیخ حسن ایلکانی با حسن بزرگ جلایری بمخالفت برخاست و کار جلایریان چنانکه شرحش خواهد آمد بالاگرفت وتازمان تیمور برقسمتی ازایران وعراق عرب حکم فرمائی نمودند .

قراختائیان

سرسلسلهٔ قراختائیان که بعدازانقراض خوارزمشاهیان در کرمان حکمرانی نمودند **براق بن‌گلدوز** است که درزمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب حجابت یافت ومعروف به **براق حاجب** گردیده چون مغولان بنای تاخت وتاز گذاشتند و محمد خوارزمشاه‌متواری گردید براق حاجب بهترآن دانست که راه هند گیرد . حاکم کرمان شجاع‌الدین ابوالقاسم زوزنی راه وی بگرفت ولی براق براو فائق آمد وحکمرانی آن دیاررا عهده‌دار گشت .

مدتی بعد نسبت به‌اکتای قاآن اظهاراطاعت نمود ولقب قتلغ سلطان یافت

براق نسبت بولینعمتهای خود جلال الدین و غیاث الدین اولاد محمد خوارزمشاه خیانت کرد ودرسنهٔ ۶۳۲ رحلت نمود .

پس‌ازبراق پسرش رکن‌الدین خواجه‌جوق جای وی نشست‌ولی‌قطب‌الدین محمد پسرعم اونزد مغولان بسرمی‌برد ومنشور ایالت کرمان برای اوصادر گشت درآخر رکن‌الدین بامرمنکوقاآن بدست قطب‌الدین کشته شد . پس ازقطب‌الدین (۶۵۵) پسراوحجاج سلطان که هنوزصغیربود اسماً امیرآنحدود گشت ولی امور رسماً در دست عصمت‌الدین قتلغ ترکان زوجهٔ قطب‌الدین (زن پدرحجاج سلطان) افتاد. میان حجاج سلطان وقتلغ ترکان کدورت حاصل گشت حجاج به‌هندوستان رفت وکاری ازپیش نبرد .

سیورغتمش پسر دیگر قطب‌الدین از طرف احمد خان مغول بعد از فوت آباقاخان حکمرانی کرمان یافت(۶۸۱) وقتلغ ترکان ازاین اندوه رحلت نمود وپس ازده سال یعنی بعد ازفوت احمد خان و ارغون در زمان پادشاهی گیخاتو خواهر سیورغتمش پادشاه خاتون که زوجهٔ گیخاتو بود حکومت کرمان بگرفت ودرآخر برادر رابکشت (۶۹۳) پادشاه خاتون گرچه زن نیکو سیرت وفاضله بود درآخر درزمان پادشاهی «بیدو» که دختر سیورغتمش راداشت بمکافات عمل خود رسیده کشته شد سپس در عهد غازانخان محمد شاه وبعد ازاوشاه جهان حکمرانی کرمان یافتند . سلطان الجایتو(خدابنده) شاه جهانرا درسنهٔ ۷۰۷ معزول کرد و دولت قراختائیان در کرمان منقرض گشت .

فصل سوم

جلایریان ـ مظفریان ـ سربداران

آل کرت ـ اتابکان لرستان

چون دولت مغول رو بضعف گذاشت ، دراطراف ایران سلسله‌های مستقلی تشکیل یافت و رشتهٔ وحدت گسیخته شد . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر است و چنانکه خواهیم دید قسمت اعظم ایران را دردست داشتند. سایر سلسله‌ها یعنی جلایریان ، سربداران ، آل کرت و اتابکان لرستانند که هنگام حملهٔ تیمور در قطعات مختلف حکمرانی‌داشتند بنابراین قبل‌ازاینکه بشرح حملهٔ تیموربپردازیم لازم است مختصر اشاره‌ای باین سلسله‌های مختلف بشود .

۱ ـ جلایریان یا ایلکانیان

زمانی که امیر علی زمام امور کشور را در دست گرفته موسی‌خان بن علی بیدو را پادشاه ساخت **شیخ حسن ایلکانی** که معروف به‌شیخ حسن‌بزرگ یاشیخ حسن جلایری است بمخالفت برخاست و امیر علی را کشته موسی خانرا منهزم ساخت ومحمد خانرا که ازاخلاف هلاکو بود درآذربایجان به پادشاهی برداشت وبه‌مکافات اینکه سلطان ابوسعید زوجهٔ او بغدادخاتونرا گرفته بود دلشاد خاتون زوجهٔ ابوسعید را بازدواج خویش درآورد ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوپان خروج نمود و محمد خان هنگام جنگ دستگیر

گردیده کشته شد وشیخ حسن بزرگ بجانب آذربایجان گریخت . پس ازاین قضیه حسن کوچك با یکی از شاهزاده خانمها موسوم به ساتی بیك همدست شده حسن بزرگ را از تبریز براند و ساتی را برتخت نشانده او را در عقد سلیمان‌خان ازاخلاف هلاکو درآورد . اما حسن بزرگ ، جهان تیمور نام را به سلطنت نشانده بغداد ، دیار بکر و توابع آنرا بتصرف درآورد . سپس چون از او بی‌کفایتی مشاهده نمود وی را معزول ساخت. بین حسن بزرگ و کوچك دائماً جنگ برپا بود تااینکه درسنهٔ ۷۴۴ حسن کوچك بطرز فجیعی بدست زن خود کشته شد و برادر او ملك اشرف بن تیمور تاش هم که دست ظلم وبیداد بجان و مال مردم درازکرده بود بدست پادشاه ازبکان افتاد و کشته شد .

شیخ حسن بزرگ پس از اینکه مدتی در بغداد حکمرانی نمود در سنهٔ ۷۵۴ بدرود حیات گفت و پسرش **سلطان اویس** که از دلشاد خاتون داشت جای وی بگرفت و به عدل گستری و هنرپروری حکمرانی کرد . در سال ۷۵۹ عزم آذربایجان نمود و آنحدود را از « اخی جوق » بگرفت و در آخر او را بکشت. سلطان اویس در سال ۷۷۶ وفات کرد و پسرش **سلطان حسین** پادشاه گشت و در تبریز بر مسند سلطنت نشست . در ایام او شاه شجاع بن امیر محمد مظفر قصد آذربایجان کرد وآنحدود را گرفت ولی پس از چهار ماه توقف بواسطهٔ مخالفت شاه یحیی مجدداً بشیراز بر گشت وسلطان‌حسین دیگربار به تبریز آمد ـ همچنین شیخ علی‌بن سلطان اویس باسلطان حسین بنای مخالفت گذاشت گرچه این پادشاه بیاری عادل‌آقا که در سلطانیه نفوذ و اقتداری داشت و از امراء لایق و کافی بود شیخ علی را مجبور ساخت که به شوشتر قناعت کند ولی در آخر برادرش احمد بن اویس که یکی از بی‌باکان عهد خود بوده سلطان حسین را درتبریز دستگیر کرد وبکشت وبنام **سلطان احمد** پادشاه گشت . بین این سلطان وشاهزاده شیخ علی و پیرعلی و امیر عادل آقا وشاه شجاع ودیگران کشمکشهائی رخ داد که از شرح‌آن برای اختصار درمیگذریم . درزمان او تیمور، بجانب عراق وآذربایجان متوجه گشت .

سلطان احمد مدتی باتیمور درمقام نزاع وخلاف بر آمد درآخر نزد بایزید سلطان ترکیه گریخت وچون تیمور عزم آسیای صغیر کرد سلطان‌احمد جلایری و قرایوسف قراقویونلو به مصر گریختند ، پادشاه آنحدود از بیم تیمور هردو را زندانی کرد وقصد آنداشت که آنهارا نزد تیمور فرستد که خبر فوت‌آن جهانگیر خونریز برسیدوآنانرا آزاد ساخت .

سلطان احمد باقرایوسف پیمان نموده بود که قصدآذربایجان نکند وبعراق عرب (در صورت استیلا برآنحدود) اکتفا نماید ولی برخلاف پیمان رفتار کرد و بطرف آذربایجان شتافت . قرایوسف احمد را در سنهٔ ۸۲۳ نزدیك تبریز شکست داد و درآخر او را دستگیر کرده بکشت .

۲ - مظفریان

سرسلسلهٔ این دودمان **امیرمبارزالدین محمد** است و جد اعلای او غیاث‌الدین حاجی خراسانی است که ازاهل خواف بوده پدر مبارزالدین موسوم بامیر مظفر نزد ارغون وگیخاتو و غازانخان و الجایتو بمراتب عالی رسید تااینکه در سنهٔ ۷۱۳ رحلت کرد . امیر محمد مبارزالدین طرف توجه سلطان ابوسعید واقع گشت و منصب پدر یافت و حکومت یزد برآن افزوده شد . پس از ابوسعید که آفتاب دولت چنگیزیان رو بافول گذاشت مبارزالدین به اندیشهٔ جهانگیری و استقلال افتاد. بنابراین درسنهٔ ۷۴۱ ایالت کرمان را درقبضهٔ تصرف خود درآورد و در۷۵۴ شیرازرا ضمیمهٔ متصرفات خویش نمود و **شیخ ابواسحق** را که سرداری لایق و حکمرانی دانشمند بوده پس از مدتی کشمکش و صلح و جنگ دستگیر کرده به قتل رسانید . راجع باین حاکم کریم و دانشمند حافظ شیراز چنین فرموده :

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

پس‌ازاینکه مبارزالدین مخالفین خودرا ازمیان برداشت قدرتش از کرمان یزد ، اصفهان ، شیراز تاحدود لرستان مسلم گردید. مبارزالدین دراجرای اوامر احکام اسلام بقدری جدیت مینمود که ظرفای شیراز نام او را محتسب میبردند غرضش همین مبارزالدین بوده که حتی باولاد خود سوء ظن داشته و بد رفتاری میکرده است تا اینکه اولادش شاه شجاع و شاه محمود از او بتنگ آمده روزی دستگیرش کردند وبرچشمش میل کشیدند ـ مبارزالدین درسنهٔ ۸۶۰ وفات کرد.

پس‌از مبارزالدین **شاه شجاع** پادشاه گشت. شاه شجاع مردی بود متواضع، کریم، خوش‌خلق ودانشمند، بین او وبرادرش شاه محمود مخالفت حاصل گشت وکار بجنگ کشید و درسنهٔ ۶۷۵ شکست یافته شیراز بدست شاه محمودافتاد ولی سال بعد شاه محمود بدرود حیات گفت وشیراز واصفهان دردست شاه **شجاع** افتاد و قصد آذربایجان کرد و آنحدود را در حیطهٔ تصرف خویش درآورد و بشیراز برگشت . برادر زادهٔ او یحیی که خیال خودسری داشت چاره‌ای جز تسلیم‌شدن ندید. شاه شجاع ازتقصیر او درگذشت. همچنین حاکم شوشتر شاه منصور برادر زادهٔ شاه شجاع سر تسلیم فرود آورد ومورد لطف عم خویش گردید . درسال ۷۷۶ شاه شجاع مریض گشته و بدیار عقبی شتافت و گویند مرض او در اثر افراط در باده خواری بوده است .

شاه شجاع در موقع فوت ، **سلطان زین‌العابدین** را جانشین خود کرد و اصفهان را به سلطان ابو یزید برادر کوچکتر خود و کرمانرا باحمد برادر دیگر داد . در همان اوقات آوازهٔ فتوحات امیر تیمـور باطراف پیچیده و قدرت او در بلاد ایران مسلم گردیده بود . تیمور به‌سلطان زین‌العابدین پیغام داد تا در ظل اطاعت درآید وچون سلطان درقبول این امرمسامحه نمودآن جهانگیر بدانطرف عزیمت کرد وزین‌العابدین فراراختیار کرده بشوشتر نزد پسرعم خود **منصوربن مظفر** رفت ولی منصوراورا درزندان افکند . چون تیموروارد شیراز شد سایر آل مظفردرخدمت اوشتافتند بنابراین حکمرانی شیراز، کرمان واطراف آنرا درهمان خانواده باقی گذاشت وبجانب سمرقند رفت .

همینکه این اخبار بسمع منصور در شوشتر رسید و از عزیمت تیمور مطلع گردید بطرف شیراز آمد و آن دارالملك را از برادر خود «یحیی» بگرفت - حافظ شیرازی درأین خصوص فرموده :

بیا که رأیت منصور پادشاه رسید

نوید فتح وبشارت بمهر و ماه رسید

منصوریکی ازجوانان رشید ودلاور آل مظفر است که خیال استخلاص ایران را ازید تیموریان داشته وازرفتار و کردارش معلوم است که هر گاه روزگار با او موافقت مینمود واقلا بنی‌اعمامش بااومخالفت نمیکردندودست بیکدیگر میدادند این منظوررا عملی میکرد . باری تیموربا سی‌هزارمردکاری قصد اونمود ومنصور باسه یا چهار هزارنفر درچند فرسنگی شیراز برلشکر تیمور حمله کـرد وبقدری شجاعت ومردانگی بخرج داد که روزروشن را برتیمور شب تارنمود ولشکر راازاطراف اوپراکنده کرد وحتی چند ضربت برشخص اووارد آورد مؤثر نیفتاد در آخر کثرت لشکرتیمور وفداکاری بعض ازخواص اومنصوررا ازپادرآورد وروبفرار نهاد وازاسب بیفتاد . یکی ازسواران تیمور سر آن جوان دلاور رابرید و شاهرخ آنرا نزد تیموربرد . پس ازاین قضیه تیمور بقدری ازآل مفظر اندیشناك گشت که بااینکه دیگران درخدمتش شتافتند بیخ وبن‌آنرا بر کند و فقط یك دونفررا که ازدیده نابینابودند بسمرقند کوچ داد (۷۹۵) .

۳- سربداران

یکی‌ازاعیان بیهق **شهاب‌الدین فضل‌الله** که نسبش‌راازجانب پدربحضرت علی علیه‌السلام واز طرف مادر به‌یحیی‌بن خالد برمکی میرسانند پنج پسر داشت یکی از آنها **عبدالرزاق** پس از فوت سلطان ابوسعید در اندك زمانی جماعتی را فراهم کرده برعلاءالدین محمد که درخراسان نفوذ واقتداری داشت فائق آمدودر

سنهٔ ۷۳۸ سبزواررا بگرفت وبرمسندحکومت تکیه زد. گویند عبدالرزاق به‌اتباع خود چنین گفته بود که ما هر گاه برسردار رویم بهتر ازآن است که بننگ زنده باشیم وازاین جهت آن جماعت معروف به‌سربداران شدند ـ امیرعبدالرزاق بواسطه فساد اخلاق بدست برادرخویش امیر وجیه‌الدین مسعود کشته شد.

امیرمسعود مردی بود متهور وبی‌باك. باشیخ حسن جوری که دعوی ارشاد میکرد ومریدان زیادی، داشت همدست گشته نیشابور راگرفت وعزم هرات کرد ولی کاری ازپیش نبردویکی ازسربداران درآن واقعه شیخ حسن رابکشت(۷۴۳) سپس بین شیخعلی کاون برادر طغا تیمور امیر گرگان باسربداران کار بمحاربه کشید. شیخعلی مقتول گردید وامیرمسعود به‌استرآباد آمد و بطرف مازندران رفت ولی درآنحدود دستگیر گردیده کشته شد.

« محمد تیمور» یکی ازغلامان پدرمسعود که درغیاب او در سبزوار سمت نمایندگی داشت چون خبرقتل مسعود بشنید برجای اونشست وخاطرها راازخود راضی ساخت ولی خواجه شمس‌الدین علی که ادعای درویشی واز دنیا گذشتگی میکرد بامریدان شیخ حسن جوری همدست گشته محمد تیموررا خلع کرده اورا بکشتند و**کلواسفندیار** نام را که دارای اصل و نسبی نبود جای او نشاندند کلو-اسفندیاربنای ظلم وتعدی گذاشت وبالنتیجه کشته شد و امیرشمس‌الدین فضل‌الله برادرمسعود رئیس سربداران شد ولی چون لیاقتی نداشت ازامارت کناره کرده خواجه شمس‌الدین علی که خود را درویش وازدنیا گذشته معرفی کرده بود امیر آنحدود شدوبدلخواه خود امرونهی میکرد وبرتحصیلدارخود حیدرقصاب‌چندان سخت گرفت که درآخر حیدر ناچارشدآن درویش رابکشت و**یحیی کراولی** زمام امور بردست گرفت وبحسب ظاهر برای اظهاراطاعت نزد طغاتیموربگرگان رفتو جلادت بخرج داده اورابکشت وغنائم زیادی بدست آورد(۷۵۳ ﻫ) باهمهٔاین‌احوال تخت سبزوارهرچند مدتی دردست امیرجدیدی افتاد ازقبیل ظهیرالدین کراولی، پهلوان حیدرقصاب، امیرلطف‌الله پسرامیرمسعود، پهلوان حسن دامغانی و بعضی ازدرویشان هم دراین میدان اقداماتی‌نمودند منجمله درویش عزیز که چندخروار

ابریشم از« پهلوان حسن» دامغانی بگرفت و باصفهان رفت . خواجه علی مؤید دردامغان برپهلوان حسن یاغی گردید ودرویش عزیزرا از اصفهان بطلبید وبااو متفق گشته سبزواررا بگرفت ودرآخرپس ازپیشرفت کاردست آن درویش را کوتاه کرد . درویش رکن‌الدین که خود را مرید درویش عزیز می‌دانست بکمک شاه شجاع(آل مظفر) توانست چند روزی درسبزوارامارت کند ولی‌خواجه علی مؤید بامساعدت امیرولی حکمران مازندران‌آن درویش رااز‌سبزواربراند(۸۷۳) .

درهمان اوقات بواسطه پیشرفت تیمور در خراسان خواجه علی مؤید در خدمت اودرآمد وسبزوارجزء قلمرو تیموریان شد . بعضی ازسربداران (منجمله خواجه علی مؤید) درترویج مذهب شیعه همت گماشته‌اند .

٤ - امرای کرت

نخستین امیر این سلسله **ملك شمس‌الدین محمد** است که جد مادری او ملك رکن‌الدین بوده و ازاینرو نسبش ازطرف مادر بامرای غور میرسد . شمس‌-الدین محمد ابی‌بکر کرت طرف توجه منکوقاآن گشت و شهر هرات را مرکز اقتدار خود ساخت و غرجستان و سیستانرا بگرفت و حکومت خیسار و غور و توابع آن ویرا مسلم گشت . پس از فوت هلاکو و با اینکه شمس‌الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشید که خاطر آباقاخان را از او مکدر ساختند و در آخر امرای ارکان دولت مغول او را نصیحت کردند که بدربار آباقاخان رود و چون به تبریز رفت دیگر رخصت مراجعت نیافت تااینکه درسنهٔ ٦٧٦ او را مسموم نمودند .

پس از او پسرش رکن‌الدین که مشهور به شمس‌الدین کهین است از طرف آباقاخان درسنهٔ ۷۰۷ بهرات آمد ورعایا را بزراعت وعمارت تشویق کرد وقندهار

را بگرفت. چون خبر فوت آباقاخان را شنید بنا بمصلحت روزگار ازقلعهٔ خیسار خارج گشت تااینکه به‌جهان دیگر شتافت.

ملك‌فخرالدین‌بن ملك شمس‌الدین درزمان غازانخان بمساعدت امیرنوروز حکمرانی هرات واطراف آنرا یافت ولی چون نوروز ازبیم غازانخان بدوپناهنده گشت قدر خدمت اورا ندانسته ویرا تسلیم نمود. درهرحال فخرالدین درآبادی املاك کوشیده به عدل وداد حکمرانی کرد. چون نوبت سلطنت به الجایتو رسید «دانشمند بهادر» را با لشکری کثیر بطرف هرات فرستاد چه فخرالدین باردو نرفته واظهار اطاعت نکرده بود. درآخر فخرالدین در قلعهٔ خیسار رفت و ازکار ظاهراً کناره گرفت و جلال‌الدین محمد سام که زمام امور هرات را در دست گرفته بود ازدرصلح با «دانشمند بهادر»درآمده‌اورا بحیله بکشت (۷۰۶) الجایتو فوق‌العاده متأثرشده لشکری بدفع محمد سام فرستاد وهم درآن اوان فخرالدین در قلعهٔ خیسار وفات کرد. مغولان هرات را محاصره کرده و پس ازآنکه عدهٔ کثیری در شهر از قحطی شربت هلاکت نوشیدند محمد سام خود را تسلیم کرد و درآخر بقتل رسید.

پس از این واقعه الجایتو حکمرانی آنحدود را به غیاث‌الدین بن ملك شمس‌الدین کهین مفوض داشت و این امیر درآنحدود فتوحاتی کرد و درسنهٔ ۷۲۹ وفات‌نمود و **شمس‌الدین بن ملك غیاث‌الدین** برجای پدر ده ماه سلطنت‌نمود. پس‌از او برادرش **ملك حافظ بن غیاث‌الدین** جای وی‌نشست وغوریان نفوذ پیدا کرده امور را اداره میکردند تاآنکه در۷۳۲ به‌قتلش رساندند ومعزالدین حسین بن غیاث‌الدین امیرآن اطراف گشت وچون سلطان ابوسعید رحلت کرد وآفتاب اقبال مغول رو بزوال گذاشت اکابرواعیان سایر بلاد که صیت عدل واحسان ملك حسین را شنیده بودند بدربار او آمدند و قدرتش بیش از پیش گردید و بااینکه با طغاتیمورخان از در مودت درآمد معذلك خطبه‌ای بنام خویش خواند. درزمان او **امیر وجیه‌الدین مسعود** سربداری قصد هرات کرد وکاری ازپیش‌نبرد ووقایع دیگری هم در زمان او رخ داد که جای شرحش در این مختصر رساله نیست و

بالاخره موجب قدرت وقوت ملك حسین گردید تااینکه درسنهٔ ۷۷۲ وفات کرد .

پیر علی‌بن‌حسین کرت باخواجه علی‌مؤید سربداری‌بجنگید واز روی‌تعصب مذهبی کاریزهای اطراف نیشابور را پر کرد و درختان را بینداخت و غلات را بچرانید زیرا خواجه علی مؤید مذهب امامیه داشته و علمای حنفی پیرعلی‌رابر- علیه او بمحاربه واداشتند . درآخر نیشابور در دست پیر علی افتاد ولی پیشرفت تیمور روزبروز بیشتر می گردید. گرچه درابتدا پیرعلی ازدر اطاعت درآمد ولی حرکاتی ازاو سرزد که تیموررا پسند نیفتاد و درآخر پیرعلی واتباع واقوامش را گرفته همراه خود به‌ماوراءالنهر برد (۷۸۵) ودرسمرقند دربندنمود وپس‌از اندك مدتی بجهاتی رشتهٔ حیات آنها را منقطع ساخت .

۵ - اتابکان لرستان

این طایفه را باید امرای‌لرستان نامید وعنوان اتابك را بدون جهت‌برخود گذاشته‌اند زیرا لقب اتابکی ازطرف سلجوقیان بکسانی داده‌میشد که درتربیت اولاد آنها میکوشیدند وسرسلسلهٔ این خانواده بدان مقام نرسیده است. علی‌ای- حال ابوطاهرنام درخدمت **اتابك سنقر**خدمات شایسته‌نمود وازاو اجازت‌خواست تا حدود لرستان را مستخلص سازد . سنقر باو اجازه داد و بالشکری ویرا بدان طرف‌فرستاد. دراندك‌مدتی**ابی‌طاهرمحمد بن علی‌بن الحسن فضولی** درلرستان مستقر گشت ولی دم ازاستقلال زد و خود را اتابك نامید . پس‌از اوپسرش**نصرة- الدین هزاراسب** امیرلرستان شد و ازروی عدل و داد رفتار کرد و پسرش **تکله‌بن هزاراسب** چندین دفعه بااتابك سعدبن زنگی بجنگید وفاتح شد وخدمات هلاکو خان را قبول کرد ولی ازافتادن بغداد بدست مغول متأثر گشت. هلاکو چون از این واقعه مستحضر گشت او را بغدر دستگیر کرده بکشت وبرادرش **آلب‌ارغون بن هزار اسب** راحکمران‌لرستان کردواین‌امیردرآبادی‌لرستان بکوشید . پس‌از

او **یوسف شاه بن آلب ارغون** بحکم آباقاخان برجای پدر نشست و ایالت خوزستان و نقاط دیگر ضمیمهٔ متصرفات او گشت و همین مقام را در زمان احمد خان و ارغون داشت . بعد ازاو پسرش افراسیاب بن یوسف شاه ازطرف ارغون خان قائم مقام پدر گشت و ظلم و جور پیشه نمود وپس از فوت ارغون دعوی سلطنت نمود و بامغولان بجنگید. درآخر در زمان غازانخان کشته شد (۶۹۵) و **احمدبن آلب ارغون** حکمران لرستان گردید. پس ازاو پسرش یوسف شاه وبعد ازاو افراسیاب بن یوسف شاه امیر آنحدود گشته تااینکه تیمور آن اطراف را فتح کرده ضمیمهٔ متصرفات خویش ساخت .

فصل چهارم

علوم و ادبیات

در دورهٔ مغول

قبلا بدین نکته اشاره میشود که بعضی از دانشمندان بزرگی که نام آنها در این فصل برده میشود گرچه زمان مغول را درك کرده‌اند ولی تربیت شدگان قبل از ایام مغولند و فقط ازاین نقطهٔ نظر دراین فصل ذکر میشود که پس از استیلاء مغول رحلت کرده‌اند یااینکه اثری درایام آنان ازخود باقی گذاشتند.

راجع به مورخین، جغرافی نویسان، فلاسفه، عرفا وشعراء ایرانی که در زبان تازی اثری ازخود باقی گذاشته و تاحدود سنهٔ ۶۶۰ هجری میزیسته‌اند در باب اول اشاره بتاریخ حیات و آثار آنها گردید وهمچنین نام بعضی از بزرگان اسلام را گرچه ایرانی نبودند درحاشیهٔ فصل مربوطه تذکر دادیم[1].

مورخین و تذکره نویسان

منهاج سراج

منهاج درجوزجان (نزدیك بلخ) درسال ۵۸۹ بدنیا آمده و مدتی درخدمت غوریان بسر برده و بهند مسافرت نموده و

---

۱ ـ بیمورد نیست که دراینجا بیکی از سیاحان معروف عالم اسلامی یعنی ابن جبیر اشاره شود. این دانشمند اهل گرناد (غرناطه) اسپانیا است و در علوم متداولهٔ عصر و فن شاعری ید طولائی داشته وسه مرتبه بمشرق زمین مسافرت کرده ومراسم حج را بجاآورده است. شرح اولین مسافرت خود راکه درحدود سنوات ۵۷۹ الی ۵۸۱ واقع شده برشتهٔ تحریر درآورده است اما فتح بن علی بن محمد بنداری در قرن هفتم می‌زیسته و شاهنامهٔ فردوسی را به نثر عربی ترجمه کرده است.

مؤلف تاریخ **«طبقات ناصری»** است و آنرا به‌ناصرالدین محمود شاه پسر شمس‌-الدین ایلتمش حکمران هند تقدیم نموده . این تاریخ دارای ۲۳ جزء یافصل‌است و راجع به‌فتنهٔ مغول که خاتمهٔ کتاب است بعض اطلاعات سودمندی درج شده که شرح آن در کتاب دیگر نیست .

ابوالشرف ناصح

ابوالشرف ناصح از اهالی گلپایگان است . کتاب **تاریخ الیمینی عتبی** را که‌بزبان عربی است در ابتداء قرن‌هفتم هجری به‌فارسی ترجمه‌نموده ودرآن تصرفاتی کرده‌است.

عطاملك جوینی

راجع باین مورخ دانشمند وپیش‌آمدهائی که برای او در زمان مغول رخ داد در ضمن سلطنت هلاکو و آباقاخان شرحی گفته شد تاریخ جهانشاه عطاملك‌جوینی ازنقطهٔ‌نظر اینکه مؤلف دانشمند آن نه فقط معاصربا هلاکو بوده بلکه نزد اومقامی داشته‌و وقایع را شخصاً مشاهده کرده‌است غایت اهمیت را دارد ـ این تاریخ دارای چند قسمت راجع بوقایع ایام خوارزمشاهیان ، فتنهٔ چنگیز وتسخیر بلاد ایران بدست آن خونریز وجانشینان او ، شهامت جلال‌الدین و اعمال و رفتار آن جوان دلیر و عاقبت برادران و اقوام اوست همچنین در آخر کتاب شرح مفیدی راجع بـه اسمعیلیان و افتادن قلاع محکم آنان بدست مغولان برشتهٔ تحریر درآمده و در سنهٔ ۶۵۸ خاتمه است .

عطاملك درسنهٔ ۵۸۱ وفات نمود .

محمد عوفی

محمد عوفی نسب خودرا به عبدالرحمن بن عوف‌میرساند وایام‌جوانی را درخراسان گذرانده وبه هندوستان‌مسافرت کرده و خدمت سلطان ناصرالدین درآمد .

از تألیفات او یکی **«لباب‌الالباب»** است که تذکرهٔ تقریباً سیصدنفرشاعر ایرانی است که‌قبل از سعدی میزیسته‌اند . این کتاب راعوفی به عین‌الملك‌حسین الاشعری وزیر سلطان ناصرالدین سابق‌الذکر تقدیم‌نموده. دیگر کتاب**«جوامع‌-الحکایات»** است که تقدیم شمس‌الدین ایلتمش حکمران جدید هند نمود.

تاریخهای محلی

از جمله تاریخ محلهای مخصوص یکی تاریخ طبرستان تألیف **محمدبن حسن بن اسفندیار** است که دارای اطلاعات مفید تاریخی ، جغرافیائی وادبی است. **معلوم** نیست عاقبت این اسفندیار چه بوده وآیا درفتنهٔ مغول در خوارزم به قتل رسیده است یا اینکه به مازندران مراجعت کرد - علی‌ای‌حال تألیف نفیس او رادیگری تا حدودسنهٔ ۷۵۰ ادامه داده .[۱]

رشیدالدین فضل‌الله

این مرددانشمند که اکثر اصلاحات کشوری دورهٔ غازانخان از توجهات اوست درسنهٔ ٦٤٥ درهمدان متولد گردیده و در اکثر علوم متداولهٔ آن عصر تحصیلات عالی نموده حظی وافر یافت. رشیدالدین در زمان آباقاخان طبیب دربار گردید ونهایت مقرب گشت و چنانکه در ضمن تاریخ غازانخان شرح دادیم آنپادشاه پس ازقتل صدرجهان او را وزیرخود ساخت وهنگام لشکر کشی در سوریه رشیدالدین باوی همراه بود . درزمان الجایتو ، رشید همان مقام وزارت را داشته ونهایت طرف توجه بوده وآثار خیریه و موقوفات از خود بیادگار گذاشت ولی در زمان سلطان ابوسعید بتحریك علیشاه وزیر دیگر او باتهام بیجای مسموم کردن سلطان‌الجایتو آن کاخ‌فضل را ویران کردند و پسر شانزده ساله اورا هم بکشتند واموالش غارت گردید .

رشیدالدین با کثرت امور مملکت وقت آن نمود که تألیفات‌نفیسی از خود بیادگار گذارد و از همه مهمتر کتاب تاریخ اوست موسوم به **جامع‌التواریخ** که از روی مأخذهای صحیح برشتهٔ تحریر در آورده و یکی ازآثار نفیس وعلمی و سودمند زبان فارسی است . جامع‌التواریخ در چند جلد است بعضی راجع بتاریخ قبایل و انساب وافسانه‌های ترك ومغول ، تاریخ چنگیز و اجداد واخلاف او تا غازانخان است ، دیگر تاریخ انبیاء بنی اسرائیل ، سلاطین ایران باستان ، تاریخ حضرت رسول و خلفاء و سلسله‌هائی که در ایران حکمرانی نموده‌اند همچنین

---

۱ - همچنین‌راجع بطبرستان وبعضی ازنقاط ایران مانند یزد ، قم، اصفهان،شیراز، شوشتر؛هرات،سیستان‌وغیره تألیفات‌دیگری موجوداست‌که اکثرخطی‌است‌وهنوزبطبع‌نرسیده.

راجع به چینیان ، امپراطوران فرنگ وپاپها وهندیها ومذهب بوداشرح مبسوطی در آن تاریخ است . متأسفانه قسمت جغرافیائی این تألیف‌نفیس ازبین رفته‌است.

تألیفات دیگراین مرد دانشمند از اینقرار است: **کتاب‌الاحیاء والآثار** (در علوم‌مختلفه) که متأسفانه‌از بین‌رفته - **توحیدات** (درحکمت‌الهی) که‌بدرخواست الجایتو برشتهٔ تحریر درآمد دیگر **مفتاح‌التفاسیر** و **الرسالة السلطانیه ولطایف الحقایق** است - (این‌چهار تألیف بزبان عربی‌است).

اما مراسلات این مرد سیاسی که اکثرآن در مسائل جهانداری ومالی است بجای خوددارای‌نهایت‌اهمیت است .

وصاف

عبدالله‌بن فضل‌الله‌شیرازی‌معروف به‌وصاف حضرت ،صاحب **تاریخ وصاف** است‌ونام‌مخصوص این‌تألیف **تجزیة‌الامصار و تزجیة الاعصار** است . وصاف یکی از تحصیلداران دولت مغول بوده و طرف توجه رشیدالدین فضل‌الله گشته و او را هنگامی که غازان لشکر کشی به سوریه نموده بود به‌آن پادشاه معرفی کرد همچنین وی را با کتابش بدربار الجایتو بردو مورد توجه گشت . تاریخ وصاف ازنقطهٔ نظر عصری که در آن مؤلف میزیسته‌مهم است ولی بقدری استعارات وتشبیهات و صنایع بدیع بکار برده که خواندن آن را بسی‌دشوار نموده است .

فضل‌الله حسینی

صاحب **تاریخ‌المعجم فی آثارملوك عجم** است که‌بنام‌نصرة الدین احمدبن یوسف (اتابك لر بزرگ) برشتهٔ تحریر در آورده وشرح‌احوال پادشاهان باستانی ایران‌تازمان‌ساسانی است . این کتاب هم بواسطهٔ استعمال‌لغات مشکل وعبارات مغلق دارای جنبهٔ‌ادبی است و اهمیتش از سایر تاریخهائی که در آن عصر نوشته شده کمتر است .

حمدالله مستوفی قزوینی

پدر جد حمدالله امین‌الدین نصر مستوفی عراق بوده و در آخر عمر گوشه گیری اختیار کرده و بدست مغولان کشته شده است . حمدالله در سال ۶۸۰ هجری در قزوین متولد شده و در موقعی که رشیدالدین فضل‌الله مقام وزارت داشت ازطرف او رئیس مالیهٔ

قزوین ، ابهروزنجان گردید و ازایام جوانی درمجامع علم وادب حاضر گشته از سخن بزرگان استفاده نموده است تألیفات مشهور او **تاریخ گزیده ، ظفرنامه و نزهة القلوب** است .

تاریخ گزیده را در سنهٔ ۷۳۰ بنام غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین تألیف نمود . در این تاریخ اطلاعات مهم وسودمند تاریخی وادبی یافت میشود ودارای یك فاتحه ویك خاتمه و شش باب است وهر باب به چند فصل تقسیم شده و در آن از خلقت عالم وآدم ، انبیاء ، سلاطین باستانی ایران ، دورهٔ اسلام ، سلسله‌هائی که در ایران حکمفرمائی نموده‌اند ، اسمعیلیان ایران ومصر ، حالات ائمه، مجتهدین، محدثین، شعراء وغیره بحث میشود وشرحی هم راجع به قزوین در آن نگارش یافته. بدیهی است این مباحث بطور اختصار ذکرشده چه مجموع آن کتاب بیش از ۱۷۰ هزار کلمه نیست .

اما ظفرنامه تألیفی است منظوم دارای هفتاد وپنجهزار بیت به طرز شاهنامه، این تألیف منظوم فی الحقیقة دنبالهٔ شاهنامهٔ فردوسی است واز ابتداء حیات حضرت رسول(ص) تا سنهٔ ۷۳۲ هجری که تازمان سلطنت ابوسعید ایلخانی است وقایع مهم برشتهٔ نظم کشیده شده و ازاینجهات هم دارای جنبهٔ تاریخی وهم ادبی است.

دیگر از تألیفات نفیس این مرد دانشمند **نزهة القلوب** است درمعرفة الارض، هیئت وجغرافیا . این کتاب دارای یك فاتحه ، سه مقاله ویك خاتمه است . مقالهٔ سوم مهمترین قسمت آنست و در آن پس از بحث از اوضاع جغرافیائی شهرهای مقدس عربستان وبیت المقدس مؤلف بشرح جغرافیای ایران، بین النهرین وآسیای صغیر و کشورهای مجاور می‌پردازد. تألیف آن پس ازفوت ابوسعید ایلخانی است.

نصیر الدین بیضاوی

عبدالله بن عمر راجع باین دانشمند که دارای تفسیر معروفی بزبان عربی است درباب اول اشاره گردیده و در اینجا فقط باین اکتفا میشود که بیضاوی دارای تألیفی است درتاریخ موسوم به **نظام التواریخ** که در سنهٔ ٦٧٤ برشتهٔ تحریر آورده سپس بآن الحاقی نموده ووقایع را تا سنهٔ ٦٨٣ شرح داده ویکنفر دیگر هم بقیهٔ وقایع را تا ٦٩٤ بر

آن افزوده است . این کتاب یك گونه تاریخ عمومی اسلام است و نسبت بسایر تواریخ آندوره دارای اهمیتی نیست.

ابوسلیمان داود فناکتی

این دانشمند در فناکت یابناکت در ماوراءالنهر بدنیا آمده ومؤلف تاریخ **بناکتی** است که اسم حقیقی آن «روضة الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب» است ودرسنهٔ ۷۱۷ تألیف یافته.

این کتاب نفیس دارای چند فصل است ازاین قرار: انبیاء ، سلاطین قدیم ایران، حضرت رسول وخلفاء سلسله‌های ایرانی معاصر باخلفاء عباسی . یهودیان ، عیسویان و فرنگیان ، هندیها ، چینیها ، مغولها ـ مؤلف دانشمند درطرز جمع آوری اطلاعات و تحریر آن کتاب تقلید رشیدالدین فضل‌الله را نموده است .

محمدبن علی شبانکاره

محمدبن علی مؤلف تاریخ **«مجمع الانساب»** است که نسخهٔ اول آن درسنهٔ ۷۳۳ وثانی در ۷۴۳ منتشر شده ودرآن بحث اززمان خلقت تاعهد تألیف آن کتاب می‌شود .

منظومه‌های تاریخ

غیر از کتاب ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی که شرحش گذشت منظومه های تاریخی دیگری درزمان مغول برشتهٔ تحریر درآمده که‌یکی **شاهنشاهنامه** یا **چنگیز نامهٔ** احمدتبریزی است که در ۱۸ هزار بیت راجع بتاریخ مغول تازمان ابوسعید ـ دیگر **غازان نامه** نورالدین بن شمس‌الدین محمد است که درسنهٔ ۷۶۳ برشتهٔ نظم درآمده است .

نثر فارسی غیر از تاریخ

درباب اول اشاره شد که کتاب **اختیارات العلائیه** فخرـ الدین رازی به‌فارسی بوده‌واصل آن ازبین رفته ولی یکنفر ناشناس آنرا به‌عربی درآورده‌است. همچنین راجع به‌خواجه نصیرالدین طوسی چند سطری درهمان فصل تذکرداده شده وبعضی از آثاراورا که به‌زبان عربی است بیان نمودیم . اسامی بعضی ازتألیفات آن خواجهٔ علم و دانش درفارسی ازاینقرار است : **اخلاق ناصری**، رسالهٔ **سی فصل** (درنجوم و تقویم) **زیج ایلخانی** ، **تنسوخ نامهٔ ایلخانی** (درمعادن و احجار کریمه) و رسالات دیگر در فلسفه و ریاضیات ـ رسالهٔ **صفة الآداب** تألیف نجم‌الدین کبری و **مرصادالعباد**

تألیف نجم‌الدین دایه‌مرید نجم‌الدین کبری درتصوف‌وعرفان‌است. **تذکرة‌الاولیاء** شیخ فریدالدین عطار در شرح حال و گفتار اولیاء و بزرگان صوفیه مستغنی از تعریف است. درقرن هفتم هجری جمال‌القرشی صحاح جوهری‌رابه‌فارسی ترجمه کرد. وشمس قیس شیرازی تألیف نفیس خود «**معجم فی معاییرعجم**» راکه درعلم عروض است واشعار بسیاری درآن نقل شده تقدیم اتابك ابوبکربن سعد زنگی نموده است.

ولی شاهکار نثرفارسی **گلستان** مشرف‌الدین شیخ سعدی‌است که بنام اتابك ابوبکربن سعد زنگی‌است ودرسنهٔ ۶۵۶ تألیف شده‌راجع بمؤلف بی‌نظیرآن عنقریب چند سطری گفته خواهد شد.

نظم فارسی

چنانکه ازتاریخ حیات شعرائیکه نام‌آنان مذکورافتاد معلوم می‌شوداکثر آنها وبزرگترین این سخنوران تربیت شدهٔ زمان قبل از مغولند و فی‌الحقیقة در زمان ایلخانیان کمتر شاعر بزرگی درایران تربیت یافته وعدهٔ کسانی که در سخنوری قدرتی داشتند معدود بوده‌وازاین حیث لطمه‌ایکه بادبیات فارسی بواسطهٔ استیلای مغول واردآمده بخوبی معلوم می‌شود. حق‌آن بود سخنورانی که تربیت شدهٔ قبل ازمغولند درفصل جداگانه شرح میدادیم ولی‌چون مقصود ماتاریخ ادبی ایران نیست کلیهٔ شعرائی که درزمان مغول رحلت کرده‌اند در همین فصل نام می‌بریم - اینهم ناگفته نماند که غیراز شعرائی که دراین آب وخاك بدنیاآمده‌اند وایرانی هستند درهندوستان وبعض نقاط دیگرجمعی ازدانشمندان بساختن اشعار فارسی پرداخته، آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند که موضوع بحث جداگانه وازحدود این تألیف مختصرخارج است[1].

۱- یکی ازشعراء معروف هندکه به‌فارسی اشعارزیبائی دارد امیرخسرو دهلوی است که اصلا ترك است و درسنهٔ ۶۵۱ درپاتیالی بدنیا آمده ودولتشاه گوید قریب یك‌کروربیت گفته است.

شیخ فریدالدین عطار

یکی از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایـران ابوطالب (یاابوحمید) محمدبن ابوبکرابراهیم‌بن مصطفی‌بن شعبان معروف به **شیخ فریدالدین عطار** است . این شاعرجلیل‌القدر درنیشابور متولد شده‌ودربدوامر داروخانه داشته ومریضانرامعالجه میکرده استوتخلص‌عطارشایدازهمین‌نقطهٔ‌نظر باشدعطارمعاصر بانجم‌الدین کبری‌ونجم‌الدین دایه[۱] ومجدالدین‌بغدادی(یاخوارزمی)بوده‌وحتی‌درنفحات‌جامی‌اورامرید مجدالدین می‌داند ولی فریدالدین دربحث مطالب عرفانی گوی سخن منظوم فارسی ازعرفا متقدم‌تر بود واحدی راازعرفا قبل ازاوجزسنائی بااوبرابر نتوانکرد وحتی میتوان گفت هرگاه سنائی درسرودن قصاید عرفانی استاد این فن است عطار درمثنویات داد سخنوری داده‌وپایهٔ‌کلام منظوم عرفانی رابرتراز گفتارسنائی نهاده‌وشیوهٔ سخن گفتنش جلال‌الدین رومی راتشویق به‌نظم شاهکاربزرگ خود نمود . گویند پس ازانتشار «**مظهرالعجایب**» که درآن‌اشاره به‌مقام بلندسروراولیاء علی‌بن ابیطالب شده و تمایل عطار بمذهب تشیع از آن هویداست علماء قشری سمرقند بآزار او برجسته کتابش بسوزاندند وعطارمجبور گردید بمکه‌معظمه‌رود و درآنجاآخرین منظومهٔ خود «**لسان‌الغیب**» رابسرود واشاره بسوزاندن کتاب خود نموده از روی تأثرمیفرماید :

گفتهٔ عطـار را سوزد لعین   جای اوباشد در اسفل سافلین

درتاریخ فوت این عارف نامی اختلاف است وازسنهٔ ۵۸۹ تا۶۳۲ گفته‌اند . آنچه ازروی گفتاراومیتوان حدس زد عطارپس ازشیخ نجم‌الدین کبری که درسنهٔ ۶۳۸ بدست مغولان درخوارزم کشته شد حیات داشته ولی آیا چند سال پس ازآن واقعه رحلت کرده است مسئله‌ایست که هنوزبه‌تحقیق معلوم نگشته وداستان‌اینکه اورا مغولان در فتنهٔ نیشابـور (۶۲۷) کشتند ویا اینکه جلال‌الدین رومی هنگام طفولیت باپدرخدمت اورسیده بنظر افسانه می‌آید . قطع است که عطار بیش از هفتاد سال عمر کرده ولی سن حقیقی‌اومعلوم نیست وشاید قبل ازسنهٔ ۵۴۵ تا۵۵۰ متولد شده باشد .

تألیفات عطار بسیار است وقریب سی تألیف ازاو باقی مانده است که مهمترین آنها ازاینقرار است **منطق الطیر، الهی نامه ، اسرار نامه ،مصیبت نامه ، خسرو۔ نامه ، پند نامه ، مظهر العجایب وتذکرة الاولیاء** (این کتاب به نثر است) .

جلال الدین معروف به رومی

جلال الدین محمد معروف به **جلال الدین رومی** سرایندهٔ شاهکار فنا ناپذیر «مثنوی» مستغنی ازتعریف وتوصیف است مولانا درسنهٔ ۶۱۳ دربلخ متولد گردیده وهنوز طفل بود که بین پدرش بهاءالدین ولد (محمدبن حسین خطیب البکری) با علاءالدین محمد



مولوی

خوارزمشاه کدورتی حاصل گشت وبهاءالدین با خانوادهٔ خود از طریق نیشابور به‌بغداد ، مکه وملاطیه رفت وپس ازاینکه چهارسال دراین شهر اخیراقامت نمود به«لارند» (قرمان) رفته هفت سال هم درآنجا رخت اقامت گسترد سپس به‌قونیه دارالملك **علاءالدین کیقباد سلجوقی** رهسپار گشت وهم درآنجابهاءالدین بدرود حیات گفت .

اماجلال‌الدین درلارند دخترشرف‌الدین سمرقندی گوهرنام رابگرفت واز اودوپسر آورد یکی علاءالدین که گویند هنگام شورشی درقونیه کشته شد و دیگر بهاءالدین سلطان ولد است که مرد فاضل و دانشمندی گردیده در ادبیات ترکی هم مقام ارجمندی حاصل نمود . جلال‌الدین پس ازرحلت زوجهٔ خودزن دیگری گرفت که ازآن یك پسرو یك دخترآورده وبالاخره در سنهٔ ۶۷۲ بجهان باقی خرامید ودرجنب پدرخویش درقونیه مدفون گردید .

جلال‌الدین علوم ظاهری را ابتداء ازپدرخود فرا گرفت وپس ازفوت پدر تحصیلات خویش را درحلب ودمشق تکمیل کرده یکی از دانشمندان عصر خود گشت . درهمان احوال شیخ **برهان‌الدین ترمذی** که شاگردپدرجلال‌الدین بود اورا باسرارعرفان آشناساخت ولی‌آنکه توانست حال‌مولوی رامنقلب کندونظرش را ازعالم ناسوت بملکوت بطور کلی متوجه سازد شخصی است که تاریخ حیاتش مجهول است ودرحق اوجلال‌الدین فرماید :

شمس تبریزی که نورمطلق است   آفتاب است و ز انوار حق است

مولوی در آثار بزرگ خود اشاره بتاریخ حیات‌آن اعجوبهٔ زمان کرده و گوئی هروقت که صحبت اودر میان میآمد تغییرحال پیدا مینمود وازآن مبحث درمیگذشت .

بعضی تصور کرده‌اند شمس پسرجلال‌الدین «نومسلمان» رئیس اسمعیلیان ایرانی‌بوده که ازعقیدهٔ‌آن طایفه‌بر گشت وازاین جهت معروف بنومسلمان گردید علی ای حال شمس بجهاتی معروف به«پرنده» گردید و یکنفر از دانشمندان مستشرقین اورا به‌سقراط فیلسوف یونانی تشبیه کرده است .

مثنوی که یکی ازشاهکارهای ادبیات فارسی است ودرحق آن گفته‌اند :«هست قرآن درزبان پهلوی» ، بخواهش **حسن حسام‌الدین** مرید ومنسوب قابل و لایق مولوی سروده شده است ودرشش جلد در ۲٦٦٦۰ بیت است و آخرین حکایت آن باتمام نرسیده بود که مولانا بدرود حیات گفت .

اماقصایدوغزلیات مولوی که بنام شمس است مالامال ازمطالب بلندوحقایق ارجمند عرفانی است .

سعدی افصح‌المتکلمین مشرف‌الدین‌بن مصلح‌الدین عبدالله سعدی شیرازی‌درلطف کلام‌وشیرینی‌بیان‌چه‌نثروچه‌نظم استادسخن است ودرسال ۵۸۰ متولد گردید ودرسن طفولیت یتیم شد . **اتابك فارس سعدبن‌زنگی** که بنام او شاعرشیراز متخلص به سعدی گردید او را تحت‌توجه قراردادو بدانشگاه بزرگ نظامیه دربغداد فرستاد وتحصیلات خودرا درآنجا بپایان‌رسانیده طولی نکشید که صیت سخنش درافواه خاص وعام افتاد وتاکاشغر برسید. دربغداد دست ارادت به **شیخ‌شهاب الدین سهروردی** (اشتباه باشهاب‌الدین مقتول‌نشود) داد و بابعضی ازدانشمندان عصرخود مانند **ابوالفرج ابن الجوزی** معاشرت کرده از صحبت آنان استفاده نمود .

سعدی مسافرت بسیار کرده وچندمرتبه بزیارت بیت‌الله رفته اکثرشهرهای ایران ، عربستان، هندوستان ، سوریه ، آسیای صغیر وافریقای شمالی راسیاحت کرده و از هرجا و ازهر طبقه استفادهٔ معنوی برده‌است چنانکه خود فرماید:

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم　　　　زهر خرمنی خوشه‌ای یافتم

این شاعر بزرگ که اکثرامراء ودانشمندان احترامش را واجب‌میشمردند در آخر سنهٔ ٦۹۰ در مسقط الراس خودپس ازصد سال تجربه وفات کرد .

از آثار سعدی‌یکی **بوستان** است بنظم ودیگر **گلستان** است که در٦٥٦ یعنی یکسال پس از تألیف بوستان نگاشته شده . راجع بغزلیات سعدی همان بس که حافظ شیرازی اورا استاد سخن میداند و بعضی از ابیاتش را تضمین کرده ، اما

قصاید فارسی سعدی دارای لطف مخصوصی است و قصاید عربیش مهارت او را در آن زبان میرساند .



سعدی شیرازی

بسیاری از اشعارو گفتار سعدی نصب‌العین جامعهٔ بشری‌است، این اشعار هیچگاه کهنه نخواهد شد وهر زمان وهر مکان سرمشق رفتار بشر درمسائل اخلاقی واجتماعی است واز این حیث میتوان گفت سعدی بر بسیاری از شعراء بزرگ که اشعارشان محدود بزمان ومکان است رجحان داردواز آنجمله این اشعار در گلستان است:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

سعدی دراین‌اشعارنوع انسان رااعم ازغربی‌یا شرقی ، سیاه یاسفید،مسلمان یا غیرمسلم بیك‌چشم نگریسته وهمه را اعضاء یکدیگردانسته است . همچنین‌در بوستان فرماید :

بمردی، که ملك سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

و دریکی از غزلیات گوید :

بجهان‌خرّم ازآنم که جهان خرّم ازوست

عاشقم برهمه عالم که همه عالم ازوست

و درمراتب اخلاق دربوستان فرماید :

بدی را بدی سهل باشد جزا اگرمردی اَحْسِنْ اِلیٰ مَنْ اَسا

صدها اشعار سعدی راجع است بدستگیری از فقـرا ، تفقد به یتیمان و بینوایان اخلاص در عمل ، ترجیح عفو برانتقام و هزاران مسائل اخلاقی دیگر که کهنه نشدنی است . چقدر زیبا است حکایت شخصی که کلاه خود را دلو کرده سگی را آب داد ! و یا حکایت شبلی که گندم خرید و مورچه درآن یافت و طی مسافت کرده آن حیوان را بمحل‌خود باز گردانید. این‌لطائف که سعدی‌بابهترین طرزی برشتهٔ نظم درآورده ثابت میکند که در نظر شاعر بزرگ ما توجه انسان باید شامل حال کلیهٔ موجودات باشد که متأسفانه جای بحث این نوع فکر سعدی در این رسالهٔ مختصر نیست .

از طرف دیگر سعدی آیینهٔ صد سالهٔ عصر خویش است وتربیت شدهٔ دورهٔ مخصوصی‌است . شاگرد مدرسهٔ نظامیه بود، کینه ونفاق پیروان ادیان مختلفه را دیده ، اسلام را ازروی عقیدهٔ قلبی دوست میداشته این‌است که برحسب مقتضیات آن عصر بحکام وعلماء کلیهٔ طبقات دستورهای اخلاقی واجتماعی وسیاسی داده که جنبهٔ دیگراشعار سعدی‌است وبحث جداگانه دارد. درهرحال سعدی بالهجهٔ‌صریح صحبت کرده ، تملق وچاپلوسی‌ننموده و دربوستان گفته است :

چه حاجت که نه کرسی‌آسمان نهـی زیر پای قزل ارسلان
مگو پای رفعت بر افلاك نه بگو روی اخلاص برخاك نه


آرامگاه سعدی در شیراز

سعدی از حملهٔ مغول نهایت متأثر بوده و از اینکه اتابك ابوبکر با تقدیم هدیه شیراز را از فتنهٔ آن وحشیان محفوظ داشت اورا تمجید کرده و گوید :

سکندر بدیوار روئین و سنگ　　　بکرد از جهان راه یأجوج تنگ
ترا سدّ یأجوج کفرازرز است　　　نه روئین چو دیواراسکندر است

از انقراض خلافت عباسی و بباد رفتن تمدن اسلامی که سعدی تربیت شدهٔ آن بوده شاعر ما ، فوق‌العاده دلتنگ گردیده و بدون ترس وبیم قصایدی ساخته که ازآنجمله است :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین
از زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

شرف‌الدین و جمال‌الدین عبدالرزاق

این دونفر شاعر مداح صدر خجند قاضی القضاة اصفهان بودند و گاه هم یکدیگر را هجومی کردند . **مجیرالدین-بیلقانی** شاگرد خاقانی هم هر دو را هجو کرده است . شرف الدین در سنهٔ ۵۹۹ و جمال‌الدین در ۵۸۸ هجری وفات کرده‌اند .

کمال‌الدین اسمعیل

کمال‌الدین معروف بخلاق‌المعالی اهل اصفهان و پسر جمال‌الدین عبدالرزاق سابق‌الذکر است . بسیاری‌ازامراء دورهٔ خود را که از آن جمله است بعض ازخوارزمشاهیان و اتابکان فارس مدح گفته است . دارای مکنت وثروت بوده وازبذل وبخشش دریغ نمی‌نموده است . بعضی از اهالی اصفهان او را از خود رنجاندند و کمال‌الدین کدورت خود را ضمن این اشعار بیان کرده :

ای خداوند هفت سیاره　　　کافری را فرست خونخواره
تا در دشت را چو دست کند　　　جوی خون راند او ز جو باره
عدد مردمان بیفزاید　　　هر یکی را کند دو صد پاره

اتفاقاً نفرین او مستجاب شد ولشکر مغول درزمان «اگتای» بدان‌شهر آمد و بنای قتل وغارت گذاشت ولی از جمله اشخاصی که درآن واقعه بقتل رسیدیکی

هم کمال‌الدین اسمعیل است (۶۴۰).

بدر چاچ

این شاعر درچاچ (ماوراءالنهر) بدنیا آمد و اشعارمشکل او در هندوستان نهایت جالب توجه‌است .

قانعی

قانعی از اهالی طوس بوده ودر موقع تاخت و تـاز مغول بهندوستان رفت و ازآنجا بمکه ، مدینه ، بغدادوبالاخره بآسیای صغیر رهسپار گشته خدمت امراء سلجوقی قونیه درآمد وتاریخ آن‌سلسله را بطرز شاهنامه بنظم درآورد وکلیله‌ودمنه را بشعر سرود وملقب به ملك‌الشعراء گردید مرثیه‌ای راجع بفوت جلال‌الدین رومی دارد .

پور بهاء جامی

این شاعر تحت توجه صاحب دیوان (شمس‌الدین) بوده و اشعاری دارد که‌درآن باکلمات ترکی تشبیهات ادبی‌نموده است مثلا این شعر:

قامان طره‌های تو چون کلك بخشیان
کردند مشق بـر رخ تو خط ایغوری [1]

امامی هروی

ابوعبدالله محمدبن ابوبکربن عثمان معاصر با سعدی و مجدالدین همگر بوده ودر سنهٔ ۶۶۷ وفات کرده است.

مجد همگر ازروی مزاح یا خوش‌آمد ویا غرض،امامی رابرسعدی‌ترجیح داده است . درهرحال امامی هم دارای مضامین بکر واشعار زیبا است واز آنجمله قصیده‌ایست که چند بیت‌آن از این قراراست :

یك روز بود عید بیك سال بیك بار
همواره مـرا عید ز دیدار تو هموار

یك روز بشاخ اندر پر بار بود گل
روی تو مرا هست همیشه گل پر بار

یك روز بنفشه برم از باغ بدسته
زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار

۱ـ قامان علماء مذهبی مغولانندکه درجادو ونجوم دست داشته‌اند. بخشیان دبیران مغولند وحروف ایغوری مدتها در ترکستان خط معمولی ترکان بوده .

یك هفته پدیدار بود نرگس دشتی
آن نرگس چشم تو همه‌ساله پدیدار (الخ)

مجدالدین همگر اهل یزد است و طرف توجه بهاءالدین جوینی بوده ونسب خود را بانوشیروان می‌رساند چنانکه گوید :

عیبم همین که نیستم از نطفهٔ حرام
جرمم همین که زاده‌ام از نسبت حلال
هستم ز نسل ساسان نز تخمهٔ تکین
هستم ز صلب کسری نز دودهٔ ینال

عراقی فخرالدین ابراهیم همدانی از عرفاء نامی است و شیوهٔ قلندران پیش گرفته بود . درهنددست‌ارادت بشیخ‌بهاءالدین زکریا داد وجانشین او گشت. ازآنجا بمکه ومدینه وقونیه‌رفت و دراین شهراخیر فصوص شیخ محی‌الدین عربی را از شیخ صدرالدین بشنید ولمعات راکه کتاب مختصری است به نثر ومالامال است از مطالب عرفانی برشتهٔ تحریر درآورد . همچنین‌به مصر وسوریه مسافرت کرد و در اغلب دیار طرف‌توجه بزرگان گشت و در سنهٔ ۶۸۸ در دمشق وفات نمود و در جوار شیخ محی‌الدین عربی دفن گردید . عراقی سراپا عشق ومحبت بوده و اشعار فارسی او دارای لطف مخصوصی است ، شیخ‌عبدالرحمن جامی لمعات‌او راشرح کرده‌واشعة اللمعات نام نهاده است،عراقی دارای منظومه‌ایست (مثنوی) موسوم به‌عشاق‌نامه وترجیع‌بند او درغایت‌لطف‌است.

اوحدالدین کرمانی شیخ ابوحامد شاعری است صوفی مسلك و گویند شمس تبریزی را ملاقات کرده‌ووقتی‌شمس از اوپرسید چه‌میکنی گفت ماه را در ظرف‌آب مینگرم یعنی جمال خالق را در مخلوق میبینم شمس گفت‌چرا سربلند نکنی‌وماه‌آسمان را ننگری؟ خلاصه‌عقیدهٔ این شاعر کرمانی از همین یك رباعی که خود گفته معلوم میشود .

زان مینگرم بچشم سر در صورت — زیرا که زمعنی است اثر درصورت
این عالم صورت است و مادرصوریم — معنی نتوان دید مگر در صورت

اوحدالدین دارای منظومهٔ مثنوی است موسوم بمصباح الارواح .

اوحدی مراغه‌ای

این شاعر عارف مسلك ، اهل مراغه یا اصفهان بوده و از شاگردان اوحدالدین کرمانی است وفاتش در سنهٔ ۷۳۸ رخ داد. دارای منظومه‌ایست مشهور وموسوم به جام‌جم ودر آن تقلید ازحدیقهٔ‌سنائی نموده و همچنین دیوان اشعاری دارد واین ابیات ازاو است:

بسکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد
شام و صبح آید و لیلی و نهاری باشد

دل نگهدار که بر شاهد دنیا ننهی
کین نه یاریست که او را غم یاری باشد

تو که امروز چو کژدم همه را نیش زنی
مونس گور تو تنگ است که ماری باشد

یکدل سوخته بنواز که کاریست عظیم
ورنه آزار دل خلق چه کاری باشد

شیخ‌محمود شبستری

سعدالدین محمود از عرفاء مشهور قرن هفتم هجری است و در شبستر (آذربایجان) بدنیا آمده درسنهٔ ۷۲۰ وفات کرده است . تألیف مهم او منظومهٔ گلشن راز است که در آن اعتراف میکند شعر وشاعری پیشهٔ اونیست :

مرا از شاعری خود عار ناید — که در صد قرن چون عطار ناید

ولی از حیث بیان مطالب عرفانی آن منظومهٔ مختصر که قریب هزار بیت است گنجینه ایست گرانبها که تا امروز طرف توجه دانشمندان می‌باشد . تألیفات دیگر او حق‌الیقین و رسالهٔ شاهد است .

ربیعی بوشنجی

مداح فخرالدین کرت بوده ولی درآخرخاطر آن امیراز او مکدر گشت ودرزندانش افکند و درسنهٔ ۷۲۰ کشته‌شد. دارای منظومه وقصایدی است که بعضی ازآنها را در حبس سروده .

همام‌الدین تبریزی

این شاعردرتبریز متولد گردیده ودارای‌اشعار زیبائی‌است. گویند شیخ سعدی را ملاقات کرده ۱۱۶ سال‌عمر نموده‌و بالاخره‌درسنهٔ۷۱۴وفات کرده‌است. همام- شمس‌الدین‌محمد صاحب‌دیوان‌رامدح‌نموده واین اشعار که هنوزحلاوت‌آن ازبین نرفته از او است :

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاك کوی تو باشم
بوقت صبح قیامت چو سر ز خاك بر آرم
به آرزوی تو خیزم بجستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
بسوی حور نپویم در آرزوی تو باشم

سایر شعرا

غیر ازشعراء نامی که ذکر آنها گذشت سخنوران دیگری بوده‌اند که‌برای‌اختصار بذکرنام بعض‌ازآنهاا کتفامینمایم و ازآنجمله است **افضل کاشی** ، **اثیر اومانی** ، **سیف‌الدین اسفرنگی** ، **رفیع الدین ابهری** ، **فرید احول** و اما **نزاری قهستانی** که درسنهٔ ۷۲۰ وفات کرده بنظر میآیداسمعیلی مذهب‌بوده وازهمین‌سبب‌نزاری‌تخلص کرده زیرا نزار پسر مستنصر خلیفهٔ فاطمی بوده کـه اسمعیلیان ایران پس از مستنصر باو معتقد بودند .

راجع به **سلطان بهاءالدین ولد** پسرمولانا جلال‌الدین رومی بهمین‌اکتفا میشود که در منظومهٔ مثنوی اوموسوم به « رباب‌نامه » ۱۵۶ بیت ترکی سروده که یکی از مهمترین و قدیمترین اشعار ترکی آسیای صغیر است و محققین بر این عقیده‌اند که‌آن اشعار ترکی که طرزمخصوص دارد، موجب‌ایجاد شیوهٔ شعر گوئی یك ملتی گردیده .

فصل پنجم

تیموریان

ملاحظه چنانکه درفصل گذشته دیدیم ضعف دولت ایلخانی موجب شد که ایالات ایران در دست سلسله‌های مختلفی افتاد و رشتهٔ وحدت گسیخته شد . این سلسله‌های مختلف نه‌فقط بایکدیگر طریق خلاف میپیمودند ، بلکه امراء هرسلسله بین خود هم اختلاف داشته و دائم در جنگ و جدال میگذراندند. این است که ایران نهایت ضعیف گردید وراه برای جهانگیر جدیدی باز شد . تیمور که شرح حالش عنقریب خواهد آمد بسهولت این کشور پهناوررا درقبضهٔ تصرف خود درآورد وهیچیك ازاین سلسله‌هانتوانست جلو گیری ازآن سیل خانه خراب کن نماید ، بلکه پیشاپیش سر اطاعت فرودآوردند . مثلا سربداران و آل کرت تسلیم شدند و هنوز تیمور در خراسان بود که آل مظفراز شیراز باب دوستی بااو باز کردند . آری منصور آخرین امیر آل مظفر اقداماتی کرد ولی چون تیمور تا دروازهٔ شیراز علم افراشته بود دیگر آن جوانمردی سودی نداشت . خلاصه ایلخانیان بواسطهٔ کشتن وزراء دانشمند ایرانی خود که امور کشور را بخوبی اداره میکردند رو بزوال رفتند و چهار سلسلهٔ بزرگی که در ایران حکمفرمائی داشتند بجنگهای خانگی پرداخته ایران را درمعرض خطر نهادند وهنوز خرابیهای چنگیز وجانشینان او مرمت نشده بود که باز هم شهرها غارت و دشت و کوه از خون اهالی گلگون گردید . با همهٔ خونریزیهای تیمور و با وحشیگریهائی که در سبزوار ، اصفهان ، بغداد وبسیاری ازنقاط دیگر نموده باز هم فتنهٔ تیمور نسبت به فتنهٔ مغول خفیف‌تر وآسیب آن کمتر است ومهمترین

علت این اختلاف آن است که اولا اخلاق و مذهب تیمور با چنگیز فرق بسیار داشته زیرا چنگیز اساساً میل بخونریزی داشته و در بسیاری از نقاط هم از روی وحشت و از بیم آنکه مبادا مغلوبین دست انتقام بیرون آورند یا بادشمن بسازند امر بقتل عام میداده وشفقت ورحمت را نسبت بهمغلوب روا نمیداشته است. بنظر ما تیمور چه ازنقطهٔ نظر صفات سرداری وجهانگیری و چه ازحیث خصال انسانی بر چنگیز ترجیح داشته و اگرچه در موقع انتقام این دو خونریز در بیرحمی یکسان بودند ولی کمتر اتفاق افتاده نسبت باهالی شهری که سرتسلیم فروآوردند و بجنگ قیام نکردند قتل عام روا دارد یا بناهای تاریخی را خراب کند . اما از نقطهٔ نظر مذهب تیمور مسلمان بوده و شاید اعتقاد قلبی باسلام داشته است . گرچه برای سیاست، گاه جانبداری ازشیعه وزمانی طرفداری ازاهل‌سنت میکرده است ولی عقیدهٔ باطنی او بگوشه گیران و میل او بملاقات آنها بخوبی میرساند که این جهانگیر طرفدار اسلام بوده و از این سبب معابد ، مساجد و مؤسسات مسلمین را از بین نمیبرد و نسبت بعلماء دین غایت احترام بجا می‌آورد. چقدر فرق است بین تیمور و چنگیز که سواره داخل در مسجد گردید و افسار اسبان بردست اصحاب علم داد و بی‌احترامی بکلام‌الله مجید نمود . ازاینها گذشته‌تیمور جانشینان خوبی داشت و نهایت فرق است بین شاهرخ که جبران خرابیهای پدر را کرده ایران را آباد نمود و چرماغون و هلاکو که ازطرف پادشاهان مغول از ارتکاب هیچگونه عمل قبیحی در ایران خودداری نکردند . درهرحال جانشینان تیمور نسبتاً متمدن بوده ودرزمان آنها ادبیات فارسی وصنعت، مدارج‌ترقی‌را طی نموده واکثر شهرها آباد گردیده است.

تیمور

تیمور (درزبان ترکی بمعنی‌آهن‌است) درسنهٔ ۷۳٦ درکش ماوراءالنهر بدنیا آمد . پدرش «ترغای» و جدش «ابغای» نام داشته . درسن ۲٤ سالگی‌لیاقت تیمور براهالی‌آن حدود معلوم گشت و ده‌سال بعد پس از اینکه رقیب خود سلطان حسین را از بین برد ملقب بصاحب قران گشت وروزبروز اقتدارش افزوده شد تاآنکه درتمام ماوراءالنهر حکمران مستقل

و مقتدری گردید و در سن ٤٥ سالگی عنان توجه بطرف ایران متوجه ساخت و بجانب خراسان آمد. تیمور باخصلت جنگجوئی اعتقاد به پیش گوئی وموهومات داشت وچون دراولین‌لشکر کشی‌خودبجانب خراسان به «اندخود» رسید درویشی باباسنگو نام طرف توجه او واقع گشت و از قطعه گوشتی که برسر او افکندفتح وظفررا قرین خود دانست. خلاصه دراین لشکر کشی سرخس‌تسلیم گشت وتیمور بطرف خواف و باخرز رفت . در تایباد (طیبات کنونی) صوفی معروف زین‌الدین ابوبکر را زیارت کرد سپس شهر پوشنج را بگرفت و خراب نمود . غیاث‌الدین پیرعلی حکمران ایالت کرت چاره ای جز تسلیم شدن ندید و هرات در قلمرو تیمور درآمده آنگاه نوبت طوس ، اسفراین و کلات رسید و کلیهٔ این بلاد بدست آن خونریز فتح شد و شهر اسفراین با خاك یکسان گردیده اکثر اهالیش بقتل رسیدند. پس از این فتوحات تیمور زمستان را درسمرقند وبخارا گذرانید.

سال بعد (۷۸٤) مجدداً عازم ایران گشت و از هرات به ترشیز (کاشمر) رفت . شاه شجاع حکمران فارس رسولی نزد او فرستاده اظهار دوستی کرد و امیر ولی حکمفرمای مازندران از در اطاعت در آمد . در سنهٔ ۷۸۵ تیمور عزم مازندران و سیستان را نمود . سبزوار بدست او افتاد و پس از خراب کردن قلعهٔ محکم آن دو هزار نفر را اسیر کرده و آنانرا زنده رویهم گذاشته و با گل و آجر پیوند داده منارەها برپا کرد . و هم در این سال سیستانرا بگرفت و تا میخهای در و دیوار آن شهر را بباد غارت داد واز سر دشمنان چندین مناره برافراشت . سپس قندهار را تسخیر کرد و رئیس ساخلوی‌آن را بدار آویخته به سمرقند بر گشت .

در سال ۷۸۶ ایالات واقع در ساحل جنوبی بحر خزر بدست او افتاد و از جانب وی تاسلطانیه بتاخت وچون دید گرفتن ایران بواسطهٔ ضعف امراء آن‌دوره سهل است در ۷۸۸ بجانب ملك **عزالدین** حکمران لرستان شتافت . بروجرد و خرم‌آباد را غارت کرد و امر داد بسیاری از دشمنان را زنده از بالای پرتگاهها سرنگون کردند. سپس عزم تسخیر آذربایجان کرد وسلطان احمد جلایر باآنکه

لشکری برای مبارزه ترتیب داده بود صلاح درفرارديد وتبریز دردست آن‌خونریز افتاد و هنگام گریز از ارس عبور کرده نخجوان و قلعهٔ محکم آنـرا گرفته گرجستان را بباد غارت داد و تفلیس را مسخر کرد . در ۷۸۹ سلماس (شاهپور) و ارومیه (رضائیه) مطیع گشت و تیمور عزم آسیای صغیر را نموده بلاد بایزید ، ارزروم با ارزنجان ، اخلاط و وان را در قبضهٔ تصرف خود در آورد و چون **زین‌العابدین مظفری** بخدمتش حاضر نگشت بطرف فارس رفت و دراصفهان واقعه‌ای رخ داد که موجب قتل عام اهالی آن حدود گشت .

توضیح آنکه اهالی آن شهر از کثرت خراجی که تیمورمعین کرده بود بتنگ آمده چند نفر ازتحصیلداران اورا بکشتند. آن خونریز حکم بقتل‌عام داد ودریك روز هفتادهزارنفررا بکشتند وازسر آنها مناره‌ها ساختند . تیمور ازاصفهان بشیراز رفت وچون زین‌العابدین فرار کرده بود و بقیهٔ آل‌مظفر ازدراطاعت درآمدند آنشهر ازظلم‌او مصون‌ماند. شرح‌حال آل مظفرورفتار آنهاباتیمور درضمن تاریخ آن سلسله بیان شد وتکرار آن بیمورداست .

درهمان‌اوقات که تیموردرشیرازبودخبر اغتشاش‌ماوراءالنهروقیام**توقاتیمش** بسمع وی‌رسید ومجبور گردید بجانب سمرقند شتابد. مدت چهارسال‌تیمور درآن حدود بااقوام مختلفهٔ مغول در زد و خورد بود و درآن اوقات یعنی درسنهٔ ۷۹۱ در خراسان انقلابی‌روی‌نمود وپسرتیمور میرانشاه برای فرونشاندن آن کمال‌قساوت را بخرج داد ومنجمله درطوس ده هزارنفررا بکشت واز سرآنان مانند پدر خود مناره‌ها برپا کرد .

چون تیمور ازشر دشمنان خود درماوراءالنهر وتر کستان خلاص گشت واز بستربیماری بلند گردید بازهم متوجه ایران گشت وازراه دامغان، ری، سلطانیه‌و کردستان به‌بروجردآمد وبسیاری ازلرهارا بکشت. بعدازطریق دزفول وشوشتر بشیراز آمد شرح دفاع متهورانهٔ **منصور** (آل مظفر) با تیمور در ذکر وقایع‌آن سلسله بگذشت .

تیمور پس‌ازاین واقعه اکثری ازآل مظفررا بکشت وحکمرانی آنانرا در

آنحدود خاتمه داد . سپس عزم بغداد کرد و عذرخواهی **سلطان احمد جلایر** را نپذیرفته آن شهر نامی را بگـرفت . احمد جلایر توانست بزحمت از دست آن خونخوار جان بسلامت دربرد و فرار اختیار کند ولی عیال واطفال او نزدیك کربلا اسیر گشتند .

تیمور قطعه تکریت را بگرفت و از سرهای سربازان ساخلو آن مناره ها ترتیب داد و از آنجا بطرف کرکوك ، اربیل و موصل رفت و درحدود سنهٔ ۷۹۶ برای دفع **ملك عزالدین** مجبور گردید به‌بین‌النهرین مراجعت کند سپس. به‌قلعهٔ ماردین رفت وپس ازفتح آنجـا بواسطهٔ استماع خبرتولد نوه‌اش الغ بیك (پسر شاهرخ) ازریختن خون ساخلو آن‌درگذشت . خلاصه دیاربکر، سیواس ، اخلاط بدست اوافتاد و لشکری بدفع قرایوسف (قراقویونلو) فرستاد واز ارس بگذشته مجدداً گرجستان راغارت کرد وتفلیس رابگرفت .

سال بعد تیموربدفع دشمن دیرینهٔ‌خود توقاتمیش درماوراءالنهرشتافت سپس بجانب روسیه رفته وجنوب آن مملکت راعرصهٔ تاخت وتازخود قرارداده تامسکو برفت وآن شهررا بگرفت . درغیاب او علمهای طغیان درایران افراشته شد واز هرطرف نغمه‌ای‌بلند گردیدازآن‌جمله قرایوسف ترکمن در آذربایجان ، سلطان محمد پسرابوسعید درطبس ، گودرز درسیرجان، بهلول درنهاوند ، اقداماتی کردند که‌کلیهٔ این فتنه‌ها دراندك مدتی فرونشست و دشمنان بسختی گوشمال شدند و تیمورسرداران خود راماًمور کرد تانواحی خلیج فارس رادرقبضهٔ تصرف درآورند وخود بجانب سمرقند رفت (۶۹۸) .

یکی ازکارهای تیمورآن بود که اهل حرفه وصنعتگران ماهر، معماران و حتی موسیقی دانهای معروف شهرهای مفتوحه‌رابسمرقند پایتخت خود می‌فرستاد ودرآبادی آن شهرهمت گماشت وآنرا ازهر حیث تجمل وزینت بخشید . درسنهٔ ۸۰۱ عزم هند کرد وپس ازمبارزه باافغانان ازرود سند بگذشت وبنای قتل وغارت درخاك هند گذاشت واعمال وحشیانهٔ اودرآنحدود خارج ازحدود این تاًلیف است منجمله نزدیك دهلی یکصد هزارنفراسیر راازدم شمشیربران بگذرانید .

اخبار اعمال ناشایستهٔ میران شاه که حکمرانی آذربایجان راداشت تیمور را بر آن واداشت که بگوشمالی پسر خود از هند بایران آید. بنابراین در ابتدا بسمرقند آمد و بنای مسجد جامع نهاد سپس بطرف آذربایجان حرکت کرد. میرانشاه متهم بود که اموال دولت رابدون جهت بباد داده وجمعی راازروی غرض بکشته وبعض ابنیهٔ تاریخی راخراب کرده وجنازهٔ فاضل معروف و مورخ مشهور رشیدالدین فضل‌الله را ازمقبره خارج کرده درقبرستان یهودیان دفن کرده است. درتعقیب این قضیه میرانشاه ازنظر تیمور بیفتاد ومقام او به‌پسرش ابوبکر مفوض گشت وخشم تیمور بریك عده ازاصحاب میرانشاه واقع گشته آنانرا بکشت که ازآنجمله است مولانا محمد قهستانی که یکی ازدانشمندان عصرخود بوده دیگر قطب‌الدین نائی وحبیب عودی است که نزدیك قزوین بدارآویخته شدند.

تیمور درسنهٔ ۸۰۲ زمستان را درقراباغ گذرانید وهنگام بهار در گرجستان بنای تاخت وتاز گذاشته بسیاری ازکلیساها ودیرها راخراب نمود وعدهٔ کثیری را به‌قتل رسانید. سپس عزم آسیای صغیر کرد و ارزروم وارزنجان وسیواس رابگرفت وچون ساخلو سیواس مقاومت کرد تیمور تمام سربازان عیسوی را که تعداد آنها بالغ بر چهار هزار نفر میشد زنده طعمهٔ حریق ساخت. تیمور از سلطان بایزید عثمانی درخواست تسلیم سلطان احمد جلایری وقرایوسف آق قویونلو را نمود. بایزید ازتسلیم آنها خودداری کرد وازطرف دیگر سلطان مصر «الملك الناصر فرج» ایلچی تیمور را برخلاف قاعده توقیف کرده بود بنابراین تیمور قصد سوریه نمود. دراندك مدتی حلب، حمص، بعلبك فتح شد ودردمشق خطبه بنام او خواندند. سپس بجانب بغداد رفته آن شهر نامی را گرفت وچون چند نفر ازافسران نامی او هنگام محاصره کشته شدند، آن خونخوار امر داد که هریك ازسربازان اودوسر حاضرسازند وبالنتیجه قتل عام سختی رخ داد کوچك وبزرگ، زن و مرد آن شهر درپنجهٔ قهرسربازان آن خونخوار مبتلا گشت ودرتعقیب آن واقعه آنچه در بغداد بود غارت شد! ازآنجا تیمور بازهم متوجه گرجستان شد ودرسنهٔ ۸۰۵ بعزم جنگ سلطان بایزید لشکر آراست ودر جنگ مشهور آنقره (آنکارا) شکست سختی بر

عثمانیان واردآورد وبایزید اسیر گشت . گرچه این سلطان دراسارت رحلت کرد ولی اینکه گویند تیموراورا درقفسی گذاشته باخود همراه داشت تقریباً ثابت شده که از حلیهٔ حقیقت عاری است . سلطان مصر چون حالت بایزید وشکست اورا بشنید ایلچی تیموررا رها ساخت واظهاراطاعت کرد . درسنهٔ ۸۰٦ بازهم تیمورقصد گرجستان کرد وسال بعد بسمرقند رفت ودرآنجاسفراء اسپانیا بخدمتش رسیده هدایای نفیسی تقدیم نمودند . تیموراز سمرقند قصد لشکر کشی بطرف چین نمود وازسیحون گذشته به‌اترار رسید ولی دراین سفر بسختی مریض گشته درسن هفتاد ویك سالگی بجهان دیگر شتافت ونوهٔ خود پیرمحمد جهانگیر را وارث ممالك وسیع خویش کرد (۸۰۷) .

پیر محمد و خلیل سلطان

تیمور دارای چهار پسر بود : **جهانگیر و عمر شیخ میرزا** که در حیات پدر وفات کردند دیگر **میرانشاه** است که در زمان تیمور طرف بی‌مهری او واقع گشت وسه‌سال پس او رحلت کرد . چهارمین پسر تیمور **شاهرخ** است وچنانکه خواهیم دید صاحب تخت وتاج ایران شد .

تیموروصیت نمود که پس ازاو پیرمحمد پسرجهانگیرپادشاه شود ولی‌پسر عم او **خلیل سلطان** پسرمیرانشاه علم مخالفت افراشت و**پیرمحمد** را شکست‌داده سمرقند (پایتخت) راگرفت درآخر **علی‌تاز** یا **پیرعلی** که وزیر و محل اعتماد پیرمحمد بوده دوسال پس ازمرگ تیمور ولینعمت خود رابکشت .

اما خلیل سلطان که برای‌اختصار ازشرح وقایع وایام اودرمی گذریم‌فریفتهٔ جمال‌شاد ملك نامی گردید ودر اجرای درخواستهای‌آن خانم چیزی فرو گذاری نمی‌نمود . درآخر اعیان و صاحبمنصبان از او متنفر شدند و دو نفر از آنان‌که هردو موسوم به خدابنده بودند با **بردی‌بك**‌نام بمخالفت برخاسته خلیل‌سلطان‌را را ازسلطنت خلع کردند و به‌کاشغر تبعیدش نمودند . در آن احوال شاهرخ قیام کرده تاج وتخت را بگرفت ولی نسبت به خلیل سلطان رأفت نمود وشادملك را باوداد . این خانم‌هم طریق وفارا از دست نداد وچون خلیل سلطان رحلت کرد

باضرب خنجر خود را بکشت وهردورا دریك قبر دفن کردند. خلیل سلطان پادشاهی بود علم دوست واصحاب معرفت را گرامی میداشت وخود هم شعرمی گفت.

شاهرخ این پادشاه در سال ۷۷۹ بدنیا آمد و در سن بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان بود وسکه بنام خویش میزد وچون برتخت نشست ۳۸ سال داشت و درسنوات مختلف ، مازندران (در ۸۰۹) ماوراءالنهر (۸۱۱) فارس (۸۱۷) کرمان (۸۱۹) و آذربایجان (۸۲۳) را بقبضهٔ اقتدار خود درآورد وبا **قرایوسف** وپسرش اسکندر بکرات مبارزه کرده و فاتح شده است در زمان سلطنت خویش در جبران خرابیهای پدرش کوشش نمود . دیوارهای هرات ومرو را بساخت ودرآبادی شهرها همت گماشت . بشهادت مورخین شاهرخ پادشاهی بود عادل، متدین ، خداترس ونیکوکار . اصحاب علم ومعرفت را گرامی می‌داشت وارباب صنعت را طرف توجه قرارمیداد از اینجهت درزمان او علم وصنعت رواج یافت وجمعی از علماء وصنعتگران معاصر با او بودند از زمره اهل فن وصنعت یکی موسیقی دادن معروف **عبدالقادر** مراغه‌ایست دیگر آوازه‌خوان مشهور **یوسف اندکانی وقوام‌الدین معمار ومولانا خلیل نقاش** زبردست است. درسال ۸۳۰ احمدنام معروف به **لر** که شاید یکی ازمریدان فضل‌الله مؤسس مذهب حروفی باشد در هرات قصد شاهرخ کرد ولی ضربتش کاری نگردید و درهمان ساعت اورا کشتند . درتعقیب این‌قضیه عده‌ای را بعنوان اینکه با احمد همدست بودندبقتل رسانیدند .

بایسنقر پسرشاهرخ، شاهزاده‌ای بود هنرمند ، دانش دوست ومعارف‌پرور در دربارش در استرآباد مجمعی بود از ارباب فضل و کمال ، شعرا وصنعتگران، نقاشان و خوش‌نویسان که از اطراف آذربایجان ، عراق ، فارس وسایر نقاط گرد آمده بودند از محضر آن شاهزادهٔ نیك‌سیرت استفاده می‌نمودند . دیباچهٔ شاهنامهٔ فردوسی را که معروف بدیباچهٔ بایسنقری است درسنهٔ ۸۲۹ بنام اوبرشتهٔ تحریردر آوردند متأسفانه این شاهزادهٔ جوان‌مانند سایرتیموریها درشرب خمرافراط **میکرد** و بالنتیجه مریض گشته در سن سی‌وهفت سالگی بدیار دیگرخرامید .

در اواخر سلطنت شاهرخ **محمدبن بایسنقر** که در فارس حکمرانی داشت علم مخالفت افراشت وشاهرخ لکه‌ای در تاریخ خود گذاشته چند تن ازعلماءمتقی معروف را باتهام اینکه با محمد همدست بوده‌اند بقتل رسانید . با همهٔ این‌احوال شاهرخ یکی از پادشاهان خوبی است که در ایران حکمرانی کرده و درآخر در سنهٔ ۸۵۰ پس از۴۳ سال سلطنت بدرود حیات گفته است .

الغ بیك و عبداللطیف

شاهرخ پنج پسرداشت که فقط یکنفر از آنها موسوم بـه **الغ بیك** بعدازپدرباقیمانده. الغ بیك درزمان‌پدرحکمرانی ترکستان داشت و درآن ایام در سمرقند بنای رصدخانـهٔ مشهور الغ بیك یازیج جدید سلطانی را نهاد (۸۲۴) وجـدول آن را چهار نفر از دانشمندان مشهور یعنی **صلاح‌الدین موسی** معروف‌به‌قاضی‌زاده رومی، **ملاعلاءالدین علی‌قوشجی، غیاث‌الدین جمشیدومعین‌الدین کاشانی** درسنهٔ ۸۴۱ تنظیم نمودند.

در ابتداءسلطنت الغ بیك ، علاءالدوله پسر بایسنقر بنای مخالفت گذاشت و هرات را گرفت وعبداللطیف پسر الغ بیك را درزندان افکند ودرآخر باالغ بیك صلح نمود وبحکمرانی خبوشان (قوچان) تااسترا باد اکتفاء کرد ولی‌چون‌باز از در مخالفت درآمد الغ بیك او را در سنهٔ ۸۵۲ نزدیك هرات شکست داد . با این احوال سلطنت الغ بیك طولی نکشید پسرش عبداللطیف عباس نـامی را تحریك کرده پدر را بکشت . تاریخ فوت او باحساب ابجد مساوی است باجملهٔ « عباس کشت» (۸۵۳ ﻫ) عبداللطیف هم ازاین عمل‌شنیع خود استفاده نکرد و **باباحسین** نام اورا بقتل رسانید وتاریخ رحلت اومیشود « باباحسین کشت » (۸۵۴).

سایرپادشاهان تیموری

بعد از عبداللطیف سلسلهٔ تیموری بسرعت روبـانقراض گذاشت بطوریکه در نام پادشاهان آنها هم اختلاف است مثلا بعضی پس‌ازعبداللطیف جانشین‌اورا **عبدالله‌بن‌ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ** میدانند و بعض دیگر **میرزا ابوالقاسم بابر** پسر بایسنقر را پادشاه آن عهدنامبرده‌اند. علی‌ای‌حال این شخص ازجهانشاه قراقویونلوشکست خورده عراق، فارس و کرمان را بباد داد و برادر خود سلطان محمد را بکشت

ودر ۸۶۱ وفات نمود . **میرزا علاء الدوله** پسر دیگر بایسنقر که در ضمن تاریخ الغ بیك بشرح حال او اشاره شد پس از شکست از آن پادشاه ببدخشان و دشت قبچاق رفت وبعد ازتحمل ناملایمات روزگار واظهار اطاعت بجهانشاه قراقویونلو که دشمن خانوادهٔ تیموری بود در سنهٔ ۸۷۵ بدرود حیات گفت . پسر ابراهیم با اینکه لشکری آراست نتوانست در مقابل جهانشاه وسلطان ابوسعید کاری ازپیش برد و شکست خورد .

سلطان ابوسعید

این پادشاه که پسر سلطان محمدبن میرانشاه بن تیموراست در اول جوانی نزد الغ بیك بسر میبرده وچون عبداللطیف پدررا بکشت ابوسعید را درزندان افکند. پس ازچندگاهی ابوسعید موفق بفرارشدوبه بخارا رفت وهمینکه خبر قتل عبداللطیف را شنیدلشکری آراسته ترکستان را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد . سپس عزم هرات کرد و گوهر شادآغا زوجهٔ شاهرخ را درسنهٔ ۸۶۱ بکشت. سال بعد جهانشاه قراقویونلو، خراسان راعرصهٔ تاخت وتازخود قرارداده هرات را بگرفت ولی بعدآنرا بسلطان وا گذاشت و با او متحد گشت . ده سال پس ازاین قضیه یعنی درسنهٔ ۸۷۲ جهانشاه از اوزون حسن آق قویونلو شکست خورده کشته شد . ابوسعید بجای اینکه با این دشمن جدید از در صلح درآید بجنگ اوشتافت ودر «میانه» شکست سختی خورده اسیر گشت اوزون حسن او را به **یادگار محمد** سپرد واوهم بانتقام جدهٔ خود گوهرشاد خاتون به قتلش رساند (۸۷۳).

بنابراین میتوان گفت که پس ازاین قضیه مملکت ایران بدست آق قویونلوها افتاد ولی تا مدتی احمدپسر ابوسعید در ماوراءالنهر و محمود برادرش هم در بدخشان وترمذ و اطراف آن حکمرانی مینمودند . احمد درسنهٔ ۸۹۹ وفات کردو محمود در ۹۰۵ بدست شیبك خان ازبك کشته شد .

سلطان حسین بایقرا

سلطان حسین بن منصوربن بایقرا از حامیان بزرگ علم و فضل و از طرفداران جدی ادبیات وصنعت است . دربارش در هرات مجمع اهل دانش و کمال بوده و لطفش شامل

حال سخنوران و اصحاب قلم گردیده واز این حیث نام‌نامی خود را بعنوان یکی از بزرگترین معارف پروران باقی گذاشته است . این امیردانشمند ودانش‌پرور در ابتدا تحت حمایت‌الغ‌بیك بسر میبرد وپس از کشته شدن او وپسرش‌عبداللطیف، سلطان ابوسعید او را درحبس افکند ولی موفق بفرارشد و بخوارزم رفت . سپس استراباد را گرفت و تاج برسر نهاد وخود را دست‌نشاندهٔ ابوسعید خوانده از آن سلطان اظهار اطاعت کرد (۸۶۲) ابوسعید او را از استراباد براند ولی باز سلطان حسین گرگان را بگرفت ومازندران را درقبضهٔ تصرف خود درآورد . پس ازفوت سلطان ابوسعید سلطان حسین به طرف‌هرات رفت وآن شهر را در حدود سنهٔ ۸۷۲ درقبضهٔ تصرف خویش درآورده تاج برسرنهاد و چنانکه دربارش در هرات مجمع اهل علم شد ودر سنهٔ ۹۱۱ درسن هفتادسالگی پس ازآنکه بیست‌سال بمرض فلج مبتلا بودداعی حق رالبیك گفت سلطان‌حسین وزیری داشت‌هم دانشمند وهم‌دانش دوست موسوم به امیرعلی شیرنوائی که درنظم ونثرفارسی و ترکی‌ید طولائی‌داشته است . این وزیرفاضل در سنهٔ ۹۰۶ وفات کرد[1] .

۱ـ یکی ازاخلاف تیمور «بابر» تأسیس سلسلهٔ بزرگی درهند نمود که تاسنهٔ ۱۸۵۷ میلادی‌درآنحدودحکمرانی‌داشتند. بابر درفرغانه‌حکمرانی‌داشت‌وشیبك‌خان‌ازبك‌اورا‌ازآنحدود براند ولی‌آن امیرموفق گردیدکه برافغانستان وبدخشان مسلط شود درآنحدود حکمفرمائی کند . درآخرقصد هند نمود ودرسنهٔ ۱۵۲۶ م سلطان ابراهیم راشکست داده اگره ودهلی را نگرفت وتأسیس‌سلسله‌ای‌نمود. بزرگترین ملوك این سلسلهٔ بابر ، همایون ، (اکبر پادشاه فیلسوف) جهانگیر، شاه جهان و اورنگ‌زیب میباشد . دربارآنان مجمع دانشمندان فارسی زبان بوده است .

فصل ششم

قراقویونلو و آق قویونلو

قراقویونلو

قراقونلوهاازطوایف تر کمنند که بتدریج درایران اقتداری بهم رسانیدند. این طایفه درزمان تیمور درآذربایجان رخت اقامت گسترده بود و قبل ازآن یکی ازرؤسای آنان **برم خواجه** خدمت سلطان اویس جلایری راقبول نموده پس ازفوت سلطان شهرهای موصل، سنجر وارجیش را بگرفت درسنهٔ ۷۸۲ وفات کرد وپسرش **قرامحمد** درخدمت سلطان احمد پسر سلطان اویس درآمد ودرسوریه درحین کارزار کشته شد(۷۹۲)وفرزندش **قرایوسف** درآذربایجان استقلالی بهم رسانیده تبریز را پایتخت خود کرد وبکرات باتیمور جنگید ودرآخر مجبورشد ایران را ترك گفته نزد سلطان بایزید عثمانی پناهنده شود سپس بغداد رابگرفت ولی نوادهٔ تیمورموسوم به **ابوبکر** اوراشکست داده از بغداد خارج کرد. قرایوسف باهزارنفر ازاتباع خویش بمصر فرارکرد وسلطان مصرازترس تیمور اورامحبوس ساخت ولی چون تیموربدرود حیات گفت اورا رها ساخت. درتعقیب این قضیه قرایوسف دیاربکررا بگرفت و درسنهٔ ۸۰۹ ابوبکر را درنخجوان شکست داده آذربایجان را درتصرف خود درآورد ودرسال ۸۲۳ ساوه قزوین سلطانیه رادرقبضهٔ تصرف خویش درآورد وفات‌اودرسن ۶۵سالگی در ۸۲۳ هجری واقع گشت.

پسرقرایوسف موسوم به **امیراسکندر** جای پدرنشست وباشاهرخ داخل در جنگ گردید، گرچه اسکندر شکست سختی خوردولی طولی نکشید که مجدداً آذربایجان رابگرفت. اسکندر درسنهٔ۸۲۸ شمس‌الدین حکمران اخلاط راشکست دادودرسال ۸۳۰سلطان احمد امیر کردستان وعزالدین شیررامغلوب ومنکوب نمود

وشیروان وسلطانیه را ضمیمهٔ متصرفات خود کرد . با همهٔ این احوال در مقابل شاهرخ تیموری تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد (۸۳۲) و برادرش **جهانشاه** گرچه درابتدا بااسکندرهمدست بودولی درآخر به شاهرخ پیوست. درسنهٔ ۸۳۸ که شاهرخ آمد اسکندر چاره جز فرار ندید شاهرخ متصرفات او را به‌برادرش جهانشاه وبرادر زاده‌اش شاه علی داد. اسکندردرقلعه‌ای‌پناه برده تهیهٔ مقاومت در مقابل دشمن خود می‌دید ولی ناگاه بدست پسرش قباد کشته شد (۸۳۹) .

جهانشاه‌متصرفات خود راوسیعتر نمود ودرسنهٔ ۸۵۶بطرف عراق عجم تاخته اهالی اصفهان راقتل عام کرد و فارس و کرمان‌را گرفت .سپس درسال ۸۶۲ عزم تسخیر خراسان کرد و در هرات تاج برسر نهاد . سلطان ابوسعید تیموری تهیهٔ حمله می‌دید ودرهمان‌اوقات پسرجهانشاه‌موسوم به‌حسن که درآذربایجان درزندان بسر می‌برد خود را مستخلص ساخته علم مخالفت باپدر را برافراشت . جهانشاه مجبور گردید بـا سلطان ابوسعید صلح کرده وخراسان را باو واگذاشته بصوب آذربایجان شتابد . چون رفع شرپسر خود رانمود پسردیگر خود **پیربداق** را از حکومت اصفهان عزل کرده به‌بغداد فرستاد . این جوان هم باپدر یاغی گشت . جهانشاه بغداد را محاصره کرد و «پیربداق» را بکشت . درتعقیب این قضایا جز خراسان وسواحل دریای خزر باقی کشورایران و عراق عرب دردست این پادشاه بود ولی فکر جهانگیری اورا راحت نمی گذاشت وقصد دیار بکر که در تصرف **اوزون حسن** (حسن بك یاحسن بایندری) بودبکرد اتفاقاً نه‌فقط موفق نگردید بلکه جان خویش واولاد وجمعی ازامراء خود راروی آن گذاشت (۸۷۲) .

مورخین اخلاق **جهانشاه** رابسختی نکوهش کرده اورا خونریز وبیرحم و بداخلاق معرفی کرده‌اند . پس ازجهانشاه **حسنعلی** که وقتی برپدر یاغی گشته بود جای او گرفت و گویند دراسارت اختلال دماغ بهم رسانیده بود . علی‌ای‌حال اوزون حسن اورا ازتبریز براند ودرهمدان بدست اغورلو محمد پدر اوزون حسن کشته شد ودولت قراقویونلو منقرض گردید (۸۷۳) .

آق قویونلو این طایفه هم ترکمن بوده ومرکزعملیات آنها دیاربکر بوده و **«بایندری ترکمن»** هم نامند اولین کسیکه

ازاین طایفه مشهور گردید **بهاءالدین قراعثمان** معروف به«قرا ایلك» است . این امیرپس ازیکسلسله قضایائی که شرحش موجب تطویل است درخدمت تیموردرآمد ودرجنگهای اودرسوریه وآسیای صغیر اظهارلیاقت کرد. علیهذا بپاداش خدماتش تیمورشهر دیاربکررا باوداد . پس از قراعثمان پسرش **«علی بیك»** در سنهٔ ۸۳۸ جای وی گرفت ولی برادرش **حمزه** علم طغیان برافراشته علی بك مجبور گردید بدربارسلطان مراد عثمانی پناهنده شود .

اوزون حسن

بعد از علی بك پسرش جهانگیر امیرآن حدود گشت و برادرش حسن بك معروف به«اوزون حسن» که نامی‌ترین امیرآق قویونلواست درسنهٔ ۸۵۷ سریر دیاربکررا متصرف گشت .

اوزون حسن در ایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به«دسپیناخاتون» رابگرفت.ودرابتداء سلطنتش سه‌یاچهارسال بدفع برادران خود مخصوصاً جهانگیر پرداخت . جهانگیر برای دفع برادر خود از جهانشاه قراقویونلو استمداد کرد ونزدیك فرات بین اوزون حسن ورستم بیك که ازطرف جهانشاه مأمورجنگ بود وسایریاغیان جنگ سختی رخ داد و فتح نصیب اوزون حسن گشت واقتدار اوبیش از پیش گردیده بعضی ازامراء سوریه وآسیای صغیر اظهار اطاعت کردند . درسنهٔ ۸٦٤ قلعهٔ «حصن» را ازایوبیان بگرفت .

دراینجا لازم است بیك پیش‌آمد مهم که درتاریخ عالم فوق‌العاده مؤثربوده اشاره شود . توضیح آنکه سنهٔ ۸۵۷ مطابق باسال ۱٤۵۳میلادی است ودرآن سال سلطان عثمانی‌معروف به‌محمدفاتح قسطنطنیه رافتح کرد. این پیش‌آمد بی‌اندازه دراروپا خاصه درایطالیا تأثیر کرد وچون قدرت « اوزون حسن»روز بروز زیادتر میگشت دربار **ونیز** درفکرآن افتاد که او را بمخالفت سلطان عثمانی واداشته عثمانیان را بدانطرف متوجه نماید و برای این مقصود سفرائی نزد حسن بیك فرستادند .

اقتدار اوزون حسن پس از کشته شدن جهانشاه قراقویونلو و ابوسعید تیموری نهایت افزون گشت . قراقویونلوها نزدیك خوی شکست سختی ازاوزون

حسن خوردند وجهانشاه که به‌قصد شکار ازسپاهیان دورشده بود دستگیرشده او را کشتند (۸۷۴) پس ازاین قضایا عراق وآذربایجان بدست حسن بیك افتاد وبغداد رامحاصره نمود. گرچه اوزون حسن از درصلح با ابوسعید تیموری درآمد ولی این پادشاه به‌خونخواهی جهانشاه برخاسته عزم جنگ با حریف خود نمود و در آخر، سرخویش برسراین کارنهاد واوزون حسن پادشاه ایران گشت.

امار وابط «اوزون حسن» باعثمانیان روزبروزتیره‌می گشت‌وعلتهای مختلفی داشت. یکی آنکه در۸۶۱ اوزون حسن ازسلطان محمد دوم «فاتح»خواهش نمود تاازتسخیر طرابوزان که دردست امپراطورعیسوی منسوب اوبود صرف نظر کند. سلطان باین خواهش وقعی نگذاشت وآنشهررابگرفت، دیگر آنکه سفراء ونیزی که درفوق به‌آنها اشاره شد اوزون حسن رابطرف خود جلب کرده قصد حمله از شرق وغرب بردولت عثمانی داشتند. همچنین اقتداراین پادشاه وازبین بردن کلیهٔ حریفان خود حس جهانگیری وغرور اورا بیشترنموده بود وازطرف دیگر باعث اندیشهٔ سلطان محمد فاتح گشت. بنابراین جنگ بین ایران وعثمانی درگرفت، درابتدافتح بااوزون حسن بودوترکان راشکست داد(۸۷۸)ولی درسال بعد شکست سختی خورده پسرش زینل درجنگ کشته شد وقسمتی‌ازاراضی اوبدست عثمانیان افتـاد.

پس ازاین قضیه بنظرمی‌آید که اوزون حسن خواست بقیهٔ عمررا براحتی درتبریز که پایتخت اوبود بسر بردولی دوپیش‌آمد موجب ناراحتی او گردید یکی آنکه پسرش اغورلومحمد یاغی گردیده درآخر به سلطان محمد پناهنده گشت اوزون حسن برای بازگشت اوازقسطنطنیه مرگ خود رااشاعه داد وچون اغورلو برای‌تصاحب تخت‌وتاج به‌تبریزآمد دستگیرشده وبقتل‌رسید. مسئلهٔ دیگر جنگ اوزون حسن بامصریان است.

در این جنگ فتح نصیب لشکر ایران شد. پس‌ازآن اوزون حسن بجانب گرجستان شتافت و تفلیس را گرفت. بطورکلی این پادشاه مردشجاع، متدین،

عاقل وخیری بود . اصحاب علم و کمال را در اطراف خود گرد آورده از بذل مال در حق آنان خودداری نمیکرده است . فوت او در سنهٔ ۸۸۲ واقع شد.

سایر ملوك آق‌قویونلو

پس ازاوزون حسن پسرش **خلیل** فقط شش‌ماه سلطنت کرد و برادرش **یعقوب** یاغی گردیده او را نزدیك خوی به‌قتل رسانید وسیزده‌سال سلطنت نمود . از وقایع ایام او کشتن **شیخ حیدر** پدرشاه اسمعیل‌صفوی‌است . یعقوب درسنهٔ ۸۹۶ رحلت نمودیابروایتی بدست زن خویش کشته شد . پس از یعقوب پسرش بایسنقر برجای او نشست و فقط یکسال وهشت ماه حکمرانی کرد وپسرعمش **رستم‌بن مقصود** براو فائق آمد پادشاه گشت و حکمران اصفهان را که یاغی گشته بود بکشت . همچنین با بدیع‌الزمان‌تیموری بجنگیدودر۸۹۸ بطرف‌شیروان‌لشکر کشی کرده‌ازسر کشتگان مناره‌ها ساخت ولی بایسنقر از شیروانیان لشکری تـرتیب داده بجنگ رستم‌بن مقصود شتافت وبطرف آذربایجان آمد . شرح کشته شدن بایسنقر وانقراض‌دولت آق‌قویونلو از وقایع ایام صفویان است بنابراین درجای خود ذکرخواهد شد.



فصل هفتم

علوم و ادبیات

در دورهٔ تیموریان

توضیح

از اواخر دورهٔ ایلخانیان (چنگیزیان) مملکت ایران بدست امراء مختلف آل مظفر ، آل کرت ، ایلکانیان و سربداران تجزیه گردید و میتوان گفت بواسطه نبودن حکومت مقتدر مرکزی یك نوع هرج ومرج درامور سیاسی کشور رخ داده بود. با همهٔ این احوال بعضی ازامراء این سلسله‌های مختلف علم‌پرور ومعارف دوست بوده و ازاین جهت مشاهده میشود که در آن عصر یك عده از شعراء نامی ونویسندگان عالیمقام بوجود آمده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند .

چون تیمور این سلسله‌های مختلف را ازبین برد بسیاری از دانشمندان و ارباب معرفت را از اطراف ایران در سمرقند پایتخت خویش گردآورد و پس ازاو بعضی ازجانشینان واخلافش پادشاهان‌وشاهزادگان متمدن ، بامعرفت،دانش‌دوست و دانش‌پرور بوده چنانکه نام شاهرخ، بایسنقر، الغ‌بیك ومخصوصاً سلطان‌حسین بایقرا که حامیان علم‌وادب بوده وشخصاً هم‌فضل ومعرفتی‌داشته‌اند درتاریخ‌ادبیات ایران محو نشدنی است .

یك نکتهٔ‌جالب توجه این است که دربار سلطان حسین بایقرانه فقط باعث ترویج زبان فارسی گردید بلکه نظردانشمندان ایرانی را به زبان ترکی متوجه نمود وتأثیر عظیم افکار ایرانی در ادبیات ترکی عثمانی ازآن تاریخ شروع شد. **میرعلی شیر نوائی** وزیر دانشمند حسین‌بایقرا در نظم فارسی وترکی یدطولائی

داشته وشاعر مشهور ایران شیخ‌عبدالرحمن جامی باسلطان بایزید عثمانی مکاتبه مینموده است و هم در این دوره است که فقیه معروف ترك مؤیدزاده عبدالرحمن چلبی بشیرازآمد وهفت سال درآن شهر بسربرد و با فیلسوف ایرانی **جلال‌الدین دوانی** مربوط شده ازافکار او استفاده نموده است وهمچنین عالم معروف‌تفتازاتی بوستان سعدی را بشعر ترکی درآورده هر گاه بخاطر آوریم که قبل ازاین دوره یکی از قدیمترین ومهمترین منظومه‌های ترکی عثمانی اثرطبع بهاءالدین‌سلطان ولد پسرمولانا جلال‌الدین رومی‌است جای‌شك باقی‌نخواهد ماند که ادبیات‌شیرین ترکی «زائیدهٔ» ادبیات فارسی است وبعض از محققین آنرا « دختر زیبای » زبان فارسی دانسته‌اند .

قبل از اینکه بنام شعراء و نویسندگان فارسی زبان بپردازیم لازم است اسامی بعضی از علماء ایرانی که آثار مهمی بزبان تازی از خود باقی گذاشته‌اند تذکردهیم .

آثار ایرانیان در نثرعربی

تفتازانی

سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی که وحید عصرخودبوده در تفتازان (نزدیك نسا درخراسان) در سنهٔ ۷۲۲ هجری متولد گردید . پس از اینکه تیمورخوارزم را فتح نمود تفتازانی را بعنوان‌مدرس به سرخس فرستاد و چون شهرت اورا درعلم وکمال بدانست ویرابسمرقندطلبید و مورد توجه خاص گشت . این دانشمند بین سنوات ۷۹۱ و ۷۹۷ وفات کرده در سرخس دفن گردید .

آثار او در صرف ونحو ، منطق ، تفسیر معانی وبیان بزبان‌عربی است و

مهمترین آنها یکی **«مطول»** است که تقدیم ملك معزالدین حسین کرت نموده و دیگر کتاب مختصر است که بنام **جانی بك** حکمران قبچاق غربی از اولاد مغول برشتهٔ تحریر درآورده است . سابقاً اشاره شد که تفتازانی بوستان سعدی را بنظم ترکی درآورد .

علی بن محمد السیدالشریف جرجانی

این دانشمند در گرگان (نزدیك استراباد) در سال ۷۴۰ متولد گشته وسعدالدین تفتازانی اورا درشیراز بشاه‌شجاع معرفی کرد و مدرس در دارالشفاء گردید. تیمور در سنهٔ ۷۸۹ اورا بسمرقند منتقل نمود ولی‌پس ازمرگ آن‌فاتح سیدشریف بشیراز بر گشت ودر۸۱۶ درآنشهر وفات کرد. **«الکبری فی المنطق»** و **صرف‌میر** از تألیفات اوست وتعداد تألیفاتش بالغ بر۳۱ کتاب است .

عضدالدین ایجی

عضدالدین در محل ایجی (بین دارابگرد ونیریز) بدنیا آمده وتألیفات متعددی درفلسفه ومسائل مذهبی‌واخلاقی دارد که از همه مهمتر کتاب « **مواقف** » است در فارسی. وی منصب‌قضاوت شافعی مذهبان را داشته وحافظ شیرازی‌اورا مدح کرده‌و گوید.

دگر چو قاضی فاضل عضد که در تصنیف

بنای شرح « مواقف » بـه نـام شاه نهاد

عضدالدین با منصب قضاوت مسلك عرفان را توأم کرده بود ویکمرتبه هم از طرف ابواسحق برسالت نزد مبارز الـدین رفته است و در آخـر در سنهٔ ۷۵۶ وفات نمود .

فیروزآبادی

ابوالطاهرمحمدبن یعقوب فیروزآبادی از دانشمندان‌عصر خویش است در ۷۲۹ در فیروزآباد فارس متولد شده ودر شیراز ، بین‌النهرین ، دمشق تحصیلات‌خود را باتمام رسانیده وبآسیای صغیر،مکه وهند مسافرت کرده است. تیمور را در۷۹۵ در شیراز ملاقات نمود وطرف لطف‌او واقع گشت سپس به یمن رفت وقاضی‌القضاة آنحدود گردید و ازآنجا بازهم‌بمکه

مشرف گشت وتأسیس مدرسهٔ مالکی نمود ودرآخر درسنهٔ ۸۱۷ دریمن بدرود حیات گفت. تألیف مهم اومعروف به **قاموس** است در لغات عرب[1].

نثر فارسی

شمس فخری

شمس الدین محمد بن سعید فخر اصفهانی صاحب کتاب معیار جمالی است (به نثر فارسی) که بشیخ ابواسحق اینجو تقدیم نموده. این کتاب دارای چهار جزء است. در شعر، عروض، قافیه، صنایع بدیع زبان فارسی و درسنهٔ ۷۴۵ تألیف شده است.

معین الدین یزدی

صاحب تألیف «**مواهب الهی**» است در تاریخ آل مظفر از ابتداء تأسیس آندولت تاسنهٔ ۷۶۷ که بین شاه شجاع و برادرش محمود نزاع واقع گشت. معین الدین مرددانشمندی بوده ودربعضی اوقات شاه شجاع مظفری درمجلس مباحثهٔ اوحاضر میگشت ولی تاریخش ازحیث انشاء شبیه بتاریخ وصاف است، در ۷۸۹ وفات کرد.

شیخ فخر الدین شیرازی

این دانشمند ازاخلاف شیخ بزرگوار زرکوب شیرازی است و«شیرازنامه» را که درشرح شیراز است، درسنهٔ ۷۴۴ تألیف نموده.

نظام الدین شامی

موقعی که تیمور بغداد را در ۷۵۹ گرفت نظام الدین در آن شهرمیزیست ودر ۸۰۴ تیموراورامأمور کرد تا بزبان سادهٔ فارسی که همه کس آنرا درك کند تاریخ حیات او و فتوحاتش رابرشتهٔ تحریر درآورد. تاریخ اوموسوم است به «**ظفر نامه**» ولی راجع

---

۱ ـ درخاتمهٔ این قسمت لازم است اشاره بهابن عربشاه (ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالله) شودکه اگرچه ایرانی نبوده وازاهل دمشق است معذلك در ایران مسافرت کرده وزبان فارسی وترکی را بخوبی آموخته ومرزبان نامه را از فارسی بعربی ترجمه کرده است. تألیف مهم او در عربی کتاب تاریخ تیموراست بنام « عجایب المقدور فی نوائب تیمور » دراین کتاب مؤلف تاتوانسته است نسبت به تیمور بدگوئی کرده. این عربشاه در سنهٔ ۸۵۴ وفات نموده.

بشرح حال تیمورازهمه مهمتر ظفرنامهٔ دیگری است که شرف‌الدین علی یزدی برشتهٔ تحریر درآورده .

شرف‌الدین علی‌یزدی

این مورخ طرف توجه شاهرخ و پسرش میرزا ابراهیم سلطان گردید وتاریخ تیمورزابرشتهٔ تحریر درآورده ونام آنرا **ظفر نامه** نهاده‌است. این تألیف گرچه‌پس ازظفرنامهٔ نظام‌الدین شامی نگاشته شده معذلك شهرت و اهمیتش بیش ازآن کتاب است . شرف‌الدین طبع شعرهم داشته و**شرف** تخلص نموده است . در۸۵۳ درتفت (نزدیك یزد) وفات نمود .

حافظ ابرو

خواجه نورالدین لطف‌الله معروف به‌حافظ ابرو در هرات متولد هده ودرهمدان تربیت یافته است تیمور اورا مقرب داشت ودرتسخیرحلب ودمشق بدست‌آن فاتح ، حافظ ابروهمراه وی بوده . پس ازتیمورآن دانشمند درخدمت شاهرخ وبایسنقر درآمد و کتاب **زبدة‌التواریخ** (یا مجمع‌التواریخ سلطانی) رابرای اوتألیف کرد . این کتاب درچهارجلد بوده و در سنهٔ ۸۲۹ یا ۸۳۰ خاتمه یافته است . گمان میرود جلد سوم وچهارم‌آن که راجع به‌سلسلهٔ سلاطین ایران تازمان تحریرآن کتاب بوده ازبین رفته باشد ،

حافظ ابرو تألیف مهم دیگری درجغرافیادارد ودرسنهٔ ۸۱۸ درزنجان وفات کرد وهم درآنجا دفن شد .

فصیحی خوافی

فصیحی مدتی درخدمت شاهرخ بوده ومشاغل دولتی داشته است تاریخ‌وتذکرهٔنفیس موسوم به «**مجمل**» تألیف‌اوست مقدمهٔ این کتاب ازابتداء خلقت تا تولد حضرت ختمی مرتبت است . مقالهٔ اول شرح وقایع تاریخی تازمان هجرت است ومقالهٔ دوم که ازهمه مهمتر است شرح وقایع ازسال اول هجرت تاسنهٔ ۸۴۵ است . خاتمهٔ کتاب،شرح خواف وتاریخ قبل ازاسلام‌آن است. دراین کتاب نفیس که وقایع برحسب سال ذکرشده شرح حال بسیاری ازشعراء ومردان نامی داده شده است وازاین حیث نهایت سودمند است .

این فاضل را دومرتبه گوهر شاد درحبس افکنده وگمان میرود کتاب خود را در سنهٔ ۸۴۹ تقدیم شاهرخ کرده باشد .

کمال الدین عبدالرزاق

کمال‌الدین درسنهٔ ۸۱۶ در هرات‌متولدشدولی چون‌پدرش جلال‌الدین اسحق اهل سمرقند بوده او را عبدالرزاق سمرقندی گویند . عبدالرزاق ازطرف شاهرخ برسالت‌نزد پادشاه هند «بیجانکر» رفت و همچنین بگیلان مسافرت نمود . پس ازشاهرخ در خدمت سایرملوك وامراء تیموری درآمد وآخرین آنهاابوسعید است. سپس گوشه‌گیری اختیار کرد ودرخانقاه شاهرخ درهرات منزوی گشت تادرسنهٔ ۸۸۷ رحلت نمود تألیف معروف عبدالرزاق موسوم به **«مطلع السعدین»** است که شرح وقایع اززمان تولدآخرین پادشاه مغول ابوسعید تارحلت ابوسعید تیموری است .

معین‌الدین محمد اسفزاری

معین‌الدین محمداسفزاری مؤلف **روضة‌الجنات فی‌تاریخ مدینة‌الهرات** است که‌برای **سلطان حسین بایقرا** بـرشتهٔ تحریردرآورده. موضوع این تألیف نفیس‌اوضاع‌شهرهرات است چه‌ازنقطهٔ‌نظرجغرافیائی واوضاع شهرواطراف آن‌وچه ازحیث‌وقایع تاریخی از زمان اسلام تا سنهٔ ۸۷۵ که سال اتمام کتاب است .

محمدبن خاوندشاه

این مورخ‌نامی‌معروف به **میرخوانی** است ، پدرش‌ازبخارا ببلخ مهاجرت نمود ودرآنجا بمرد . میرخواند اکثرعمر را در هرات گذرانید و میرعلی شیرنوائی اورا تحت توجه خود درآورد و در سنهٔ ۹۰۳ درهمان شهر وفات کرد .

تألیف « میرخواند » معروف به **روضة الصفا** است درشش جلد از زمان قدیم تا دورهٔ جانشینان تیمور پس ازاو دیگری‌جلد هفتم را برشتهٔ تحریردرآورد ووقایع‌سلطنت سلطان حسین را که درسنهٔ۹۱۲ رحلت نموده درآن شرح داده‌است.

دولتشاه سمرقندی

امیر دولتشاه پسر علاءالدولـه بختیشاه غازی سمرقندی مؤلف تذکرهٔ نفیس ومشهوری است که درآن شرح حال بسیاری از شعرا را داده و بعض ازاشعارآنها راذکر کرده

است. بموجب گفتهٔ میرعلی شیرنوائی که معاصر او بوده دولتشاه در ۸۹۶ رحلت کرده ولی بعضی سنهٔ ۹۰۰ هجری نوشته‌اند .

حسین واعظ کاشفی

حسین واعظ کاشفی مؤلف **انوار سهیلی** و **روضةالشهداء** و تفسیرقرآن بفارسی موسوم به مواهب علیه‌است. کاشفی تفسیر مزبور را ازبرای امیرعلیشیر برشتهٔ تحریردرآورد و در ابتدا قصد آن داشت که تفسیر بزرگی در چهار جلد بنام «**جواهرالتفسیر لتحفةالامیر**» بنگارد ولی پس از نگارش یك جلد آن از آن مقصود صرف نظر کرده «مواهب» را که تفسیر مختصری است بنگاشت و آنرا در سنهٔ ۸۹۹ باتمام رسانید .

کاشفی صاحب کتاب معروف دیگری موسوم به**اخلاق محسنی** است که در سنهٔ ۹۰۰ تألیف نموده و بسلطان حسین بایقرا تقدیم کرده است.

جلال‌الدین دوانی

این دانشمند فیلسوف مشرب در سنهٔ ۸۳۰ در قریهٔ دوان نزدیك کازرون بدنیا آمده ودرفارس منصب قضاوت‌داشته. ضمناً مدرس در دارالایتام شیراز بوده است. کتاب معروف **اخلاق‌جلالی** و «**لوامعة الاشراق فی مکارم الاخلاق**» را بنام «اوزون حسن» آق قویونلو نگاشته است .

کمال‌الدین خوارزمی

حسین‌بن حسن مرید خواجه ابوالوفا شیخ معروف صوفیه بوده و از عنفوان شباب بتحقیق دراشعار مثنوی جلاالدین رومی پرداخته و در ابتدا شرح مختصری بر آن نگاشته موسوم به**کنزالحقایق** ولی مهمترین تألیفش **جواهرالاسرار**است. درشرح مثنوی بامقدمهٔ جامع ونافعی درتاریخ مشرب واصطلاحات صوفیه . این عارف فاضل‌بین سنوات ۸۳۰ و ۸۴۰ بدست ازبکان کشته شد .

سایر آثار نثرفارسی

دیگر ازآثار نثر که مؤلف آنها ازطبقهٔ شعراء نامی‌هستند وعنقریب بآنها اشاره خواهد شد، عبارت‌از**اخلاق‌اشراف**، **ریش نامه**، **رسالهٔ صد پند**، **تعریفات** و **رسالهٔ دلگشا**

(عربی وفارسی) تألیف شاعر مشهور **عبیدزاکانی**، **مجالس العشاق** تألیف **سلطان حسین بایقرا** در۹۰۸ هجری و **اشعةاللمعات** درشرح لمعات عراقی تألیف دانشمند و شاعر معروف **عبدالرحمن جامی** همچنین لوایح درعرفان ونفحات درشرح حال اولیاء و شعراء از آثار نفیس جامی است.

ادبیات حروفیها

فضل‌الله استرابادی در زمان تیمور مذهبی آورد که بواسطهٔ تأویل حروف الفباء موسوم بآئین حروفی گردید و تیمور را بآئین خود دعوت نمود، ولی نه‌فقط آن فاتح دعوت او را رد کرد بلکه کمر قتل اورا بمیان بست. فضل‌الله نزد میرانشاه‌بن تیمور پناهنده گشت واو ویرا درشیروان بقتل رسانید وازآن‌جهت پیروان حروفی میرانشاه را «مارانشاه» و دجال خواندند.

پس‌از قتل فضل‌الله خلفاء او در اطراف متفرق گشته وبنای ترویج آن آئین را گذاشتند. یکی از آنها که معروف به «العلی الاعلی» است بخانقاه درویشان بکتاشی در آناتولیا رفت و آئین فضل الله را بعنوان اینکه بکتاشی است بآنان بیاموخت وطولی نکشید که آن درویشان که خودرا شیعه‌مذهب میدانستند حروفی مذهب گشتند وازاین جهات مذهب حروفی درترکیه منتشر گشت و موجب خشم علماء اسلام گردیده چندین مرتبه آنهارا به‌قتل رساندند ولی درایران این مذهب پیشرفتی ننمود وبزودی ازبین رفت.

از جمله کتب این طایفه یکی جاویدان کبیراست که شاید آنرا مؤسس آن مذهب نگاشته باشد و فهم آن بدون رسالهٔ دیگری که معروف به «مفتاح الحیات» است میسر نمیگردد وتألیفات دیگر آنهاعبارت‌است ازآدم‌نامه، عرش‌نامه، هدایتنامه کرسی‌نامه وغیره و کتبی هم بزبان ترکی دارند.

نظم فارسی ـ شعراء

ابن یمین

امیرمحمدبن امیر یمین‌الدین طغرائی درفریوند متولد گشته و با امراء سربداران مربوط گردید . درفن شعرو شاعری مقامی ارجمند دارد ازآثار او بنام «مقطعات» درفلسفه و اخلاق و عرفان طبع بلندش بخوبی هویداست. متأسفانه دیوان این شاعر درزمان حیاتش مفقود شده و درقصیدهٔ زیبا تأثر قلبی‌خودرا ازاین‌پیش آمد بیان کرده‌است. فوت اودرسنهٔ ۸۶۹ رخ داد. این شعر ازمقطعات اوست :

مرد باید که هر کجا باشد	عـزت خویشتن نگهدارد
خودپسندی و ابلهی نکند	هرچه کبرومنی‌است‌بگذارد
بطریقی رود کـه مردم را	سر مـوئی ز خـود نیازارد
همه کس‌را زخویش به داند	هیچ کس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنگه	تا مگر دوستی بدست آرد

خواجوی کرمانی

کمال‌الدین ابوالعطا محمودبن علی‌بن محمود خواجه در سنهٔ ۶۷۹ متولد گردیده ودرابتدا درخدمت یکی از امراء مظفری(شاید مبارزالدین محمد باشد) درآمد سپس‌بدربار شیخ ابواسحق در شیراز رفت و ازقصایدش که درآن مدح امراء مختلف را نموده معلوم میشود این شاعر نامی مدتی‌از عمرخود را بمسافرت گذرانده‌است ونمیتوان اورا شاعریك سلسلهٔ مخصوص دانست. گویند خواجه‌مرید**شیخ‌رکن‌الدین‌علاء ـ الدوله** عارف مشهور سمنانی بوده و درسنهٔ ۷۵۳ وفات نموده‌است .

غیرازدیوان‌او که‌مجموعهٔ‌قصاید، غزلیات،مقطعات ورباعیات اوست، خواجو داری خمسه ایست که درسنهٔ ۷۴۴ باتمام رسانیده و عبارت است از **نوروز و گل، همای و همایون، کمال‌نامه وروضة‌الاسرار** ومنظومه‌ای‌درعرفان. درمقام‌خواجو همان بس که شاعربزرگ حافظ شیرازی طرزسخن خودرا باگفتار اوتشبیه کرده وبعضی‌از غزلیات و ابیاتش را استقبال نموده است. این بیت از اواست :

منزل ار یار قرین است چه دوزخ چه بهشت
سجدهٔ - گر به نیاز است چه مسجد چه کنشت

عبید زاکانی

نظام‌الدین عبدالله اهل زاکان قزوین است. مدتی درشیراز گذرانده ودرحدود سنهٔ ۷۷۲ رحلت کرده است. عبیدیکی از شعراء خوش قریحه ولطیفه گوی ایران است. درایام زندگانی مبتلا به‌قرض‌و درماندگی شد وچنانکه خود گوید عمداً دست از سخنهای جدی برداشته تابذوق اشراف آنزمان بهزل‌سرائی پرداخته است. گرچه عبید درفن هزل‌هم افراط کرده وهم مهارت بخرج داده معذلك درزیر بسیاری از گفته‌های او معانی بکر ولطائف نغزی است. بعضی از تألیفات این شاعر دانشمند که بلاشك یکی‌از ادبا و فضلای بی‌نظیرعصرخود بوده ازاین قراراست: **اخلاق‌الاشراف** (درسنهٔ ۷۴۰ تألیف شده) **ریش‌نامه**، **رسالهٔ صد پند** (در ۷۵۰هجری تألیف شده) یاتعریفات- **رسالهٔ دلگشا** (دارای دو قسمت است عربی و فارسی) **عشاقنامه**، **فالنامه**، و غیره اما منظومهٔ موش‌وگربهٔ او بهترین شاهد طبع سلیم‌آن شاعر ونویسندهٔ نامی‌است.

سلمان ساوجی

استاد سخن سلمان ساوجی که اورا حافظ شیرازی سرآمد فضلای زمانه گفته درحدود سنهٔ ۷۰۰ هجری بدنیاآمده و درسال ۷۷۸ بدرود حیات گفته‌است. درقصیده سرائی مقامی‌ارجمند داشته وغزلیات او دلفریب است. همچنین دارای مقطعات، رباعیات ودومنظومه بطرز مثنوی‌است که یکی **فراغنامه** ودیگر **جمشید وخورشید** نام دارد. این چند بیت نمونه‌ای‌از طبع بلند اوست:

باد نوروز نسیم گل رعنا آورد
گرد مشك ختن از دامن صحرا آورد
شاخ را باغ بنقش دم طاوس نگاشت
غنچه را باد بشکل سر ببغا آورد
لاله از دامن کوه آتش موسی بنمود
شاخ بیرون ز گریبان ید بیضا آورد

از پی خسرو گل بلبل شیرین گفتار
نغمهٔ باربد و صوت نکیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید
لاله را لطف هوا خلعت والا آورد

حافظ شیرازی — لسان‌الغیب و ترجمان الاسرار شمس الدین محمد حافظ شیرازی صاحب‌دیوان معروف مستغنی از تعریف وتوصیف



حافظ شیرازی

است. این عارف بزرگ نه تنها طرف توجه شیخ ابواسحق اینجو وملوك آل مظفر گردید بلکه صیت سخنش در اطراف بپیچید و محمود شاه دکنی وسلطان غیاث‌الدین بنگالی حضرتش را بهند دعوت نمودند وسلطان احمداویس جلایری بکرات او را ببغداد خواند، ولی شاعر سخن‌سنج ما موفق بسیاحت هند وبغداد نگردید و میتوان گفت حافظ اساساً بمسافرت مایل نبوده گلگشت مصلی وآب رکن‌آباد وگوشه گیری وسیرمعنوی را برنج سفر ترجیح میداده است چنانکه خودفرموده:

دگرزمنزل‌جانان سفرمکن درویش   که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

و جای دیگر گوید :

نمیدهند اجازت مرا بسیر وسفر   نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

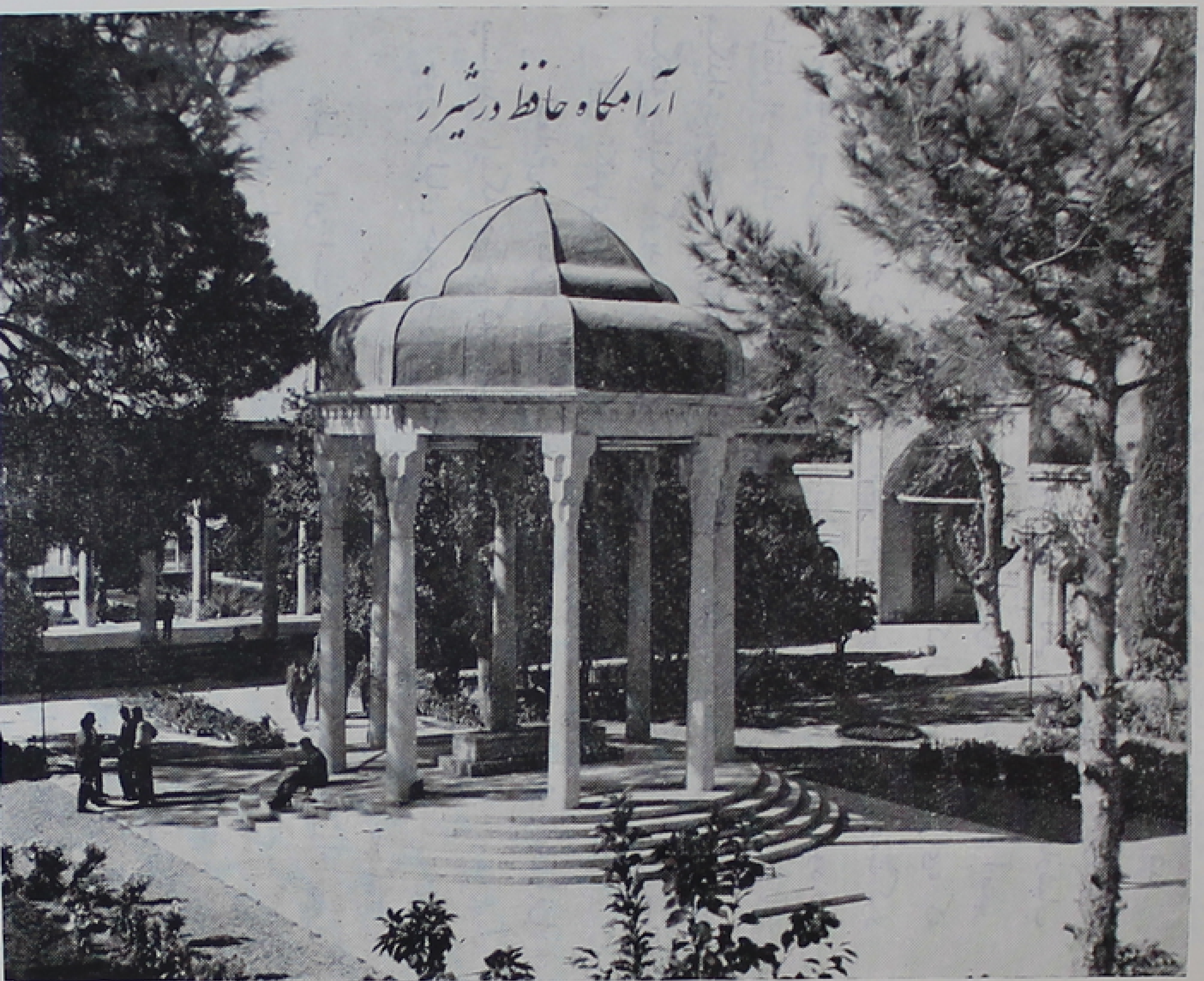
حافظ از فضلا و عرفاء بزرگ عهد خود بوده عربی را خوب می‌دانست و کلام‌الله مجید را از حفظ داشت:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ   به قرآنی که اندر سینه داری

اشعار حافظ هم طرب انگیز است و هم مجموعه‌ایست از لطایف حکماء و اسرار عرفانی، از این جهات خاص وعام از گفتارش لذت برند عرفاء عالیمقدار و صوفیان خانقاه از اشعارش کیف حاصل کنندواهل صوت بوجد وطرب آیند.راستی کمتر شاعری توانسته است در قالب مجاز آنهمه اسرار حقیقت بیان کند . اشعار حافظدارای زیبائی گفتارنظامی، لطف سخن سعدی ، خلاصهٔ افکار مولوی ، طرز دلفریب سلمان ساوجی ، روش‌خاص خواجوی کرمانی است و با اینهمه یك چیز دیگری برآن افزوده است که جزلطف غزل حافظ نام دیگر برآن نتوان نهاد . پس نه عجب اگر شهرت کلامش حتی در زمان حیات او تا سمرقند و تبریز و بغداد برسید .

بشعر حافظ شیراز میکوبند و میرقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

لسان‌الغیب در سنهٔ ۷۹۱ به گلشن قدس خرامید وتربت شریفش در شیراز زیارتگاه‌اهل دل است.



آرامگاه حافظ در شیراز

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

کمال خجندی

کمال‌الدین بن مسعود از عرفاء عالیمقام عهد خود بوده و دست ارادت بخواجه‌عبیدالله نامی‌داده‌است . درآغازشباب از ماوراءالنهر به تبریز آمد وسلطان حسین جلایری برای او خانقاهی در آنشهر بنا کرد هنگامی که امیر قبچاق تبریز رابگرفت ، کمال را بشهر «سرای» که پایتخت او بود همراه برد وچهار سال درآنجا بماند سپس به تبریز مراجعت کرد و میرانشاه پسر تیمور اورا مقرب داشت تـا آنکه در سنهٔ ۸۰۳ رحلت نمود ودر خانقاه او جزیك حصیر خشن که برروی آن میخوابید و سنگی کـه سر برآن میگذاشت چیز دیگر نیافتند کمال دارای اشعاری است که برای تسلی خاطرخود میگفته چنانکه گوید :

این تکلفهای من در شعر من کلمیینی یا حمیرای من است

اشعارش در زمان حیاتش طـرف توجه گشت و حتی حافظ شیرازی آنرا بپسندید و اینکه خواجه گفته است :

چون غزلهای خوش و دلکش حافظ شنود

گر کمالیش بود شعر نگوید به خجند

دلیل براین است که حافظ اشعار او را می‌پسندید ولی خودرا از او برتر میدانسته است . این‌بیت از اوست .

دشوار کشد نقش دو ابروی تو نقاش

آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

مغربی

محمد مغربی تبریزی از شعراء نامی صوفی مشرب‌است. اکثر تذکره‌نویسان مسقط‌الرأس او را تبریزنوشته‌اند و چون با خرقهٔ درویشی بدیار مغرب سفر کرد و در آنحدود دست ارادت بیکی از اهل ارشاد داد تخلص خود را مغربی نهاد . درتاریخ تولد ووفات او اختلاف است و میتوان گفت در حدودسنهٔ ۷۵۰ بدنیاآمده و در۸۰۹ در تبریز بدرود حیات گفته

است ترجیعات و غزلیات مغربی مشحون بحقایق عرفان است. این چند بیت نمونه‌ای از ذوق او است .

آن کس که نهان بود ز ما آمد و ما شد
وان کس که ز ما بود و شما ما و شما شد
آن کس کــه ز فقر و ز غنا هست منزه
در کسوت فقر از پی اثبات غنا شد
هرگز که شنیده است از این طرفه که یک کس
هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد

ابواسحق اطعمه

فخرالدین احمد حلاج شیرازی معروف به ابواسحق اطعمه شاعری خوش قریحه و شیرین کلام بوده و اکثر ایام خود را در شیراز گذرانده و شغلش در ابتدا حلاجی بوده و طرف توجه **اسکندر بن عمرشیخ میرزا** نوهٔ تیمور حکمران فارس و اصفهان بوده است (۸۱۲ ـ ۸۱۷) چنانکه از **طرائق الحقایق** و **مجمع الفصحا** معلوم میشود دست ارادت به عارف بزرگ عهد خویش شاه نعمة‌الله ولی زده . اشعار ابواسحق لطایفی است راجع بانواع طعام و اغذیه و یکی از تألیفات او **کنزالاشتها** است که در دیباچهٔ آن گفته :

خوانی کشیده‌ام ز سخن قاف تا بقاف
همکاسهٔ کجاست کــه آید برابــرم

همچنین بتقلید اشعار استادان ابیاتی راجع به خوراکهای مختلف گفته است مثلا بتقلید این شعر سعدی که فرماید :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

اطعمه گفته است :

بامدادان که بود از شب مستیم خمار
پیش من جز قدح بورك پر سیر میار

عمادالدین فقیه کرمانی

عمادالدین درسنهٔ ۷۷۳ وفات کرده و دارای دیوان شعر و پنج منظومه بطرز مثنوی است. در کرمان مقامی ارجمند وخانقاهی منیع داشته است . گویند شاه شجاع آل مظفر باو ارادت داشته.



خواجه حافظ وشیخ ابواسحق

شاه نعمت‌الله ولی

امیر نورالدین نعمت‌الله نسبت خود را به امام همام محمد باقر علیه‌السلام میرساند. درسنهٔ ۷۳۰ درحلب متولد گردید ومدتی درعراق گذرانده درسن ۲۴ سالگی بزیارت بیت‌الله الحرام رفته وهفت سال درآنجا اقـامت کرده است . دست ارادت به‌شیخ عبدالله‌ الیافعی[1] که یکی ازعرفاء نامی عصرخود بود داده‌است ـ قسمت دیگرازعمرخود

۱ـ شیخ عبدالله یافعی درسنهٔ ۷۶۸ وفات‌کرده است .

را درسمرقند، هرات، یزد گذرانده وبیست و پنج سال درماهان کرمان اقامت



شاه نعمت‌الله

نموده در سنهٔ ۸۳٤ پس از یکصد سال و کسری بجهان باقی شتافته است. شاه نعمت‌اله مؤسس سلسلهٔ مشهور نعمة‌اللهیه است‌ودرعرفان مقامی بلند داشته‌شاهرخ پسر تیمور و احمد شاه بهمن پادشاه دکن وجمعی ازامراء و دانشمندان آن عهد بحضرتش ارادت داشته‌اند.

رسالات متعددی درتصوف برشتهٔ تحریر درآورده ودارای دیوان اشعار است برسبیل کنایات راجع بظهورحضرت مهدی(ع) پیش بینیهائی کرده است. دیوان اشعار او مشحون ازحقایق عرفانی واسرار تصوف است. این ابیات ازطبع بلند اوست:

عالم از بسط وجود عام اوست — هرچه می‌بینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و مائی ما — عارضی باشد فنا شو زین فنا
مائی عالم نقاب عالم است — بلکه عالم خود حجاب عالم است

قاسم‌الانوار علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی مشهور بقاسمی درسنهٔ ۷۵۷ درتبریز بدنیا آمده ودست ارادت به شیخ صدر-الدین اردبیلی فرزند شیخ صفی‌الدین مشهوریکی از اجداد صفویه داده و پس از رحلت اوحلقهٔ ارادت شیخ صدرالدین یمنی مرید شیخ اوحدالدین کرمانی را در گوش کرده است مدتی ازعمررادر گیلان بگذرانیدسپس بخراسان رفت وددهرات درزمان تیموروشاهرخ اقامت گزید وچون درآن شهرشخصی‌موسوم به‌احمدلر که یکی ازاتباع فضل‌اله حروفی بوده سوء قصدی بشاهرخ نمود باآنکه آن ضربت کارگرنگردید و احمدلر کشته شد میرزا بایسنقر قاسم‌الانوار را بااحمد مذکور همدست دانست وآن شاعر صوفی مشرب مجبورشد هرات را ترك گفته بسمرقند رود . در آنشهر میرزا الغ بیك ازاو توجه نموده ولی پس چند سال قاسم‌الانوار بناحیهٔ جام رفت ودرسنهٔ ۸۷۳ درآن حدود رحلت کرده .

قاسم‌الانوار دارای دیوان شعر وچند منظومه بطرزمثنوی است ، این ابیات ازاوست :

ما با تو بوده‌ایم در اطوار کاینات
پیش از بنای خانقه و دیر و سومنات
اندر میان حکایت پیغام در گذشت
چون بامنی‌همیشه چه‌حاجت بمرسلات
از ما خلاف دوست نیاید که با حبیب
همراه بوده‌ایم در انواع واردات

کاتبی نیشابوری کاتبی درنیشابور یاترشیز بدنیا آمده است . میرعلی شیر نوائی و دولتشاه اشعار اورا نهایت پسندیده‌اند ولی جامی ایراد کند که آن اشعار یك نواخت نیست و آنرا تشبیه

بشتر گربه کرده است. این شاعردارای دیوان غزلیات وقصایداست ومنظومهٔ حسن وعشق وناظر و منظور که بطرز مثنوی است از آثارطبع بلند اوست . کاتبی مدتی مسافرت کرده ودرآخر به‌تصوف گرویده است ودرسنهٔ ۸۳۸ بدرود حیات گفته .

این ابیات از اوست :

ای دل ارخواهی که باشی دررہ عزت سوار
اسب همت را به میدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف‌دلت ازسرّ هر کاری که هست
نقد هستی سربسر در پای اهل راز ریز
گرشود کم گوهر جانت چوبیزی خاك‌فقر
مگذران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز
ور بحق دانستهٔ جای نشست و خاست را
خواه در ارمن نشین و خواه در ابخاز خیز

عبدالرحمن جامی

ملانورالدین عبدالرحمن جامی یکی ازشعراء صوفی‌مشرب و از نویسندگان بزرگ ایران است و سرآمد فضلاء عصر خویش بوده ودررشته‌های مختلف، آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته است . جامی درسنهٔ ۸۱۷ درجام (درخراسان) بدنیاآمده ودرخرد-سالی به‌تحصیل علم و کمال پرداخته و گوی سبقت را از دیگران بربود . جمعی ازمحققین اورا آخرین شاعربزرگ ایران دانند که دررشته‌های مختلفه دست‌داشته است ـ جامی هیچگاه طریق تملق اهل زمان نپیموده وخود رابرای کسب متاع دنیوی پست ننموده وقد درمقابل هیچ امیری خم نکرده است معذلك صیت فضل و کمالش ازشرق تاغرب عالم اسلام بپیچید . چنانکه بابرمؤسس سلسلهٔ تیموریان هنددربابرنامه ومیرعلی‌شیر نوائی درمجالس‌النفایس وخمسة‌المتحیرین ودولتشاه‌در تذکرة‌الشعراء وسام‌میرزاپسرشاه‌اسمعیل‌صفوی درتحفهٔ‌سامی مراتب‌فضل و کمال و بلندی‌طبع آن‌شاعربزرگ‌راذکر کرده‌اند. جامی درسنهٔ ۸۹۸ هجری بدرودحیات گفت.

مهمترین آثار نثراوازاینقرار است . نفحات‌الانس (تذکرهٔ بزرگان‌صوفیه) شواهدالنبوة ، شرح‌لمعات عراقی ، لوامع (شرح‌فصوص‌الحکم شیخ محی‌الدین) بهارستان ، تفسیرسورهٔ فاتحه ، شرح‌چهل حدیث واحادیث ابوذر ، رسالهٔ درطریق صوفیان و تحقیق مذهب آنان ، شرح قصاید تائیه و میمیه عمربن الفارض عارف مشهور مصر، شرح اولین ابیات مثنوی رومی‌موسوم به نی‌نامه ، رسالاتی درعروض وقافیه، موسیقی ، صرف ونحو ومعما دارد . مجموعهٔ منشآت جامی هم از آثار قابل توجهی است که از او باقیمانده .

با قدرتی که جامی در نثرنویسی داشته نظم او آثار نثرش را تحت الشعاع گذاشته است. جامی‌دارای سه دیوان جداگانه است که هریك‌عنوان جداگانه‌ای دارد از اینقرار : فاتحة‌الشباب ، واسطةالعقد ، و خاتمةالحیات ــ اما مثنویات او موسوم به هفت اورنگ عبارت از منظومه‌های ذیل است :

سلسلة الذهب ، سلامان وابسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الابرار ، یوسف و زلیخا،لیلی ومجنون، خردنامهٔ سکندری ، این دوبیت از یك غزل معروف‌اوست:

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل عشق
نکتهٔ خاص مگو مجلس عام است اینجا
جامی از عشق تو شد مست‌نه می‌دید نه‌جام
بزم عشق است چه جای می‌وجام است‌اینجا

همچنین این بیت ازاوست :

بودم آنروز من از طایفهٔ درد کشان
که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

سایر شعراء

باید دانست که امیر علی‌شیر نوائی که حامی فضلا ومشوق شعراء و دانشمندان وموسیقی‌دانان و نقاشان عصرخودبود ومقام وزارت سلطان‌حسین بایقرا راداشته، شخصاً مرد فاضل وباکمالی بوده ولی شهرت او در زبان ترکی بیش ازفارسی است،

سایر شعراء معروف آن دوره از اینقرارند . **عارف هراتی** صاحب تألیف حال‌نامه وفاتش در سنهٔ ۸۵۳ اتفاق افتاد واو را ثـانی سلمان ساوجی میگفتند — **شیخ آذری اسفراینی** (متوفی در ۸۶۶) **بابا سودائی** ابیوردی (متوفی در ۸۵۳) **علی‌شهاب** ترشیزی و**امیرشهاب سبزواری** (متوفی در ۸۵۷) و **نسیمی وقدسی** هراتی ازشعراء آندوره‌اند .

فصل هشتم

صنایع ایران

از آغاز حملهٔ مغول تا تأسیس سلسلهٔ صفویه

معماری و تزئین

در زمان مغول بواسطهٔ فتح بلاد مختلفه بدست چنگیز و جانشینان او وارتباط صنعتگران ایرانی و چینی تغییرات جالب توجهی در معماری ومخصوصاً درکاشی‌کاری رخ‌داد.
اما طرز معماری ایام سلجوقیان و ساختن گنبد چنانکه در جای خود شرح آن گذشت نه فقط در زمان مغول ازبین نرفت بلکه تا اندازه‌ای هم پیشرفت نمود . آنچه درابنیهٔ زمان‌مغول بیشترجالب توجه است‌شکل درونی گنبدهاست که‌تقریباً تخم مرغی است ودیگر تزئین اماکن بوسیلهٔ‌کاشی است مهمترین بنائی که از آن دوره به یادگار مانده مقبرهٔ‌الجایتو سلطان محمد خدابنده است که محوطهٔ آن دارای هفت‌ضلع است وبرفرازش گنبدی افراشته‌شده، درهرطرف این بناسه‌درگاه است ودرگاه میانه وسیعتر ازدودرگاهی‌است که در اطراف آن واقع گردیده‌است. بالای‌آن بناء هشت ضلعی خطوط کوفی‌است ودرهرزاویهٔ‌آن‌مناره‌ای برپاست.

معماری ایام تیموریان چندان تفاوتی بادورهٔ چنگیزیان ندارد واصول آن یکی است ولی اززمان تیمور مسجدهای گنبددار بیش از پیش طرف توجه واقع گشت . نمونهٔ کمال این قبیل مسجدها قبل از صفویه مسجد کبود تبریز است که در زمان قراقویونلوها بنا گردیده . بالای صحن مسجد گنبدی افراشته شده که ارتفاعش بیش ازگنبد بالای محراب‌است . این مسجد دارای درگاه مرتفعی‌است که بالای‌آن به شکل نیم طاقی است.

در این بنا یك طرز کاشیکاری جدید مشاهده میشود واز ایـن حیث تاریخ ساختمان آن مسجد مبدأ تزئین مخصوصی درمعماری محسوب میشود .

برای توضیح این امر لازم است قبلا تذکر دهیم که از زمان چنگیزیان- صنعتگران ایرانی ، چینی ، وهندی بایکدیگر مـربوط شدند . چنگیز بعضی از قبایل ایرانی را بحدود چین کوچ داد وهلاکو جمعی از صنعتگران چینی را در ایران مقیم ساخت واز تبادل افکار این صنعتگران کاشی کاری پیشرفت جدیدی نمود واستعمال آجرهائی که کنار آنها را مینائی میکردند درابنیه معمول شد وصنعتگران ایرانی در روی کاشیها تصاویر مختص چینیان را باکمال مهارت ترسیم نمودنـد و کاشیهای ساخت ایران در تمام دنیای متمدن وحتی درچین نهایت شهرت نمود. ولی در هرحال قبل از بناء مسجد تبریز چنانکه گفتیم در زمـان مغول فقط در کنار آجرهائی که دربعضی از ساختمانها بکار میبردند لعاب یامینا استعمال مینمودند و این آجرها جزء بنا محسوب میشد ولی درمسجد تبریز مشاهده میشود که مینارا برروی قطعات مجزا (کاشی) که جزء بنا نیست استعمال کرده و بعدآنـرا بروی دیواروجدارالصاق نموده‌اند. این قبیل کاشی کاری گرچه نهایت برزینت بناء میافزاید ولی آن قطعات نظیف تاب مقاومت حوادث را نیاورده چنانکه بسیاری از کاشیهای قرن نهم ودهم ازبین رفته در صورتیکه کاشیهای زمان مغول باقی مانده‌است .

استاد هرتسفلد درنطق ۲۲ امرداد ۱۳۰٤ در عمارت وزارت فرهنگ راجع باابنیهٔ آن ادوار چنین بیان نموده :

« ملیت ایران همیشه‌باقی بوده و تغییر نیافته است. دراکثرجاها مثل‌مصر یونان وحتی ایتالیا ورود طوایف خارجی احوال مردم آن نواحی را کـم یا بیش تغییر دادولی در ایران برعکس مهاجرین نسبت بایرانیها مستهلك وایرانی‌شده‌اند، شرح خرابیهای وحشت انگیز چنگیز که اورا بلیهٔ الهی میتوان نـامید درمتون تواریخ مضبوط است که چه‌نوع درمحو ایران اهتمام داشت معذلك درهمان‌اوقات

ودر زمان جانشینهای او درنقاط شمالی ایرانی ابنیه وآثار معظم که بکلی بااسلوب ایرانی بناشده دیده میشود .

بعد از چنگیز مجدداً امیرتیمور جهانسوز نیز برای خرابی وانهدام ایران قد علم میکند اماچیزی نمیگذرد که بایسنقر برای کتاب شاهنامه مقدمه مینویسد و شاهرخ در تخت جمشید بدست خود اشعاری در روی سنگ نوشته باین طریق شهادت بفضل وشرافت گذشتهٔ ایران میدهد. بدلایل مسطورهٔ فوق ابنیه وآثار ایران بالاصله آثار ملی محسوب میشود «الخ»

سایر صنایع

راجع به آبگینه سازی بسیاری از محققین را عقیده بر آن است که صنعتگران ایرانی نه فقط استادان این فن بوده اند بلکه الصاق مینا برروی آبگینه و قندیلهای مساجد از اختراعات آنها وقندیلهای مشهور «قلاونی» که درمصرساخته شده ازروی نمونه هائی است که « قلاون » ازایران به مصر آورد وحتی درکارخانه های مصری بسیاری از صنعتگران ایرانی خدمت مینمودند .

بافت قالیهای آن ادوار با رشته های ابریشم وطلا بعمل میآمده ورنگ آنها اغلب لاجوردی یا سبز زمردی ولاکی و خاکستری بوده است . نقش آن عبارت از چمن بزرگی است پراز شاخه و برگ ودر هر زاویهٔ آن چمنهای کوچك متشابه است درزمینهٔ آن مرغهائی مشاهده میشود درحالت پرواز . یاپلنگها وغزالانی است که در جست وخیزند وگاهی هم سوارانی درروی بعض ازآن قالیها دیده میشود که بازی در دست دارند . در قرن هشتم ونهم هجری قالیهای معروف به محلی جلب توجه را نمود .

درآن ادوار فن قلم زنی در روی خود وانواع اسلحه و جواهرنشاندن بر روی آنها نهایت معمول گردید. امابرروی خنجروقداره ها آیات قرآنی نقش میشده وقبضهٔ شمشیرها اغلب طلاونقره مرصع به فیروزه یازمرد و یاقوت بوده است .

سایر هنرها ازقبیل منبت کاری ، تذهیب ، تجلید ، خوش نویسی و نقاشی

طرف توجه بوده و صنعتگران ایرانی درتمام این رشته‌ها لیاقت فطری استعداد و ذوق سلیم خود را ابراز داشته‌اند در اواخر ایام تیموریان و بامداد ظهور صفویه نقاشان بزرگ مانند احمد تبریزی ، جهانگیر ، بخاری بوجود آمده‌اند ولی از همه معروف تر بهزاد است که در زمان سلطان حسین بایقرا وشاه اسمعیل‌صفوی میزیسته است. راجع باین استاد بزرگ درفصل مربوط به صنایع عهدصفویه‌اشاره خواهد شد .

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از حملهٔ مغول تا صفویه

وقایع	تاریخ
چنگیزیان - ایلخانیان	
قتل و غارت لشکر چنگیز در بخارا ، اترار، جند ، خجند ، سمرقند عزیمت	۶۱۷
سی‌هزار نفر از لشکر چنگیز در تعقیب خوارزمشاه و قتل وغارت آنها درقزوین زنجان ، مراغه ، خوی ، نخجوان ، بلخان وغیره	۶۱۷
رحلت خوارزمشاه درجزیرهٔ آبسکون	۶۱۷
قتل‌عام درخوارزم ، ترمذ ، بلخ ، بدخشان ، بامیان ، مرو ، نیشابور، هرات بدست وحشیان مغول	۶۱۸
رحلت چنگیز	۶۲۴
شهامت جلال‌الدین خوارزمشاه دراصفهان ، ری ، تبریز ، اخلاط ، گرجستان و غیره	۶۲۸_۶۲۰
عزیمت هلاکو ازطرف منکوقاآن بجانب ایران	۶۵۱
قلع و قمع اسمعیلیان و ویران شدن حصار و قلاع آنها بدست لشکر هلاکو	۶۵۳
انقراض خلافت بنی‌عباس وکشته شدن مستعصم	۶۵۶
شکست فاحش لشکر آباقاخان از سلطان مصر سیف‌الدین قلاون	۶۷۵
دستگیرشدن احمد تکودار وکشته‌شدنش بامر ارغون	۶۸۳
کشته شدن خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان بامر ارغون	۶۸۳
قتل سعدالدوله و رحلت ارغون	۶۹۰
بهلاکت رسیدن گیخاتو (درزمان او صدرالدین احمد زنجانی وزیر گشت ویك گونه اسکناس «چاو» معمول گردید)	۶۹۴
مخالف بیدو اغول وغازانخان	۶۹۴
مدت سلطنت غازانخان، جنگ او بامصریان واصلاحات عظیم کشوری بدستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله	۷۰۳_۶۹۵
رحلت الجایتو سلطان محمد خدابنده	۷۱۶
کشته شدن رشیدالدین فضل‌الله	۷۱۸
رحلت سلطان ابوسعید	۷۳۶
جلایریان	
مدت اقتدارجلایریان (شیخ حسن ایلکانی ، سلطان اویس ، سلطان حسین و سلطان احمد)	درحدود ۸۱۳_۷۴۰
مظفریان	
مدت حکمرانی مظفریان (محمد مبارزالدین ، شاه شجاع ، زین‌العابدین ، یحیی، منصور)	درحدود ۷۹۵_۷۳۶

وقایع	تاریخ
سربداران	۷۸۳_۷۳۸
امرای کرت	درحدود ۶۵۲تا۷۸۵
تیموریان	
فتح سرخس ، هرات ، طوس ، اسفراین، کلات بدست تیمور ـ فتح سبزوار و	۷۸۳
سیستان و بیداد تیمور درآنحدود	۷۸۵
فتح ایالات واقع در ساحل جنوبی بحرخزر	۷۸۶
تسخیر بروجرد ، خرم آباد ، آذربایجان ، نخجوان ، گرجستان	۷۸۸
تصرف سلماس، ارومیه ، بایزید ، ارزروم ، ارزنجان ، اخلاط	۷۸۹
قتل عام اصفهان بامر تیمور	۷۹۰
دفاع مردانهٔ منصور آل مظفر و انقراض آن سلسله بدست تیمور	۷۹۵
قتل وغارت تیمور درهند	۸۰۱
جنگ مشهورآنقره شکست سلطان بایزید و اسیرشدنش در دست تیمور	۸۰۵
لشکرکشی تیمور بجانب چین و رحلت او	۸۰۷
لشکرکشیهای شاهرخ برای فرونشاندن فتنه‌های داخلی	۸۲۳_۸۰۸
فوت شاهرخ	۸۵۰
کشته شدن الغ‌بیك بتحریك پسرش	۸۵۳
کشته شدن عبداللطیف پسر الغ‌بیك	۸۵۴
شکست ابوسعید از اوزون‌حسن وکشته شدنش	۸۷۳
رحلت سلطان حسین بایقرا	۹۱۱
قراقویونلو	
فتح آذربایجان بدست قرایوسف و شکست ابوبکر تیموری	۸۰۹
فتح ساوه ، قزوین و سلطانیه از طرف قرایوسف	۸۲۳
سلطنت اسکندر پسر قرایوسف وکشته شدنش بدست پسرش قباد	۸۳۹_۸۲۳
کشته شدن جهانشاه (جز خراسان و سواحل دریای خزر باقی‌کشور ایران و عراق عرب دردست این‌پادشاه بود)	۸۷۲
انقراض سلسلهٔ قراقویونلو درزمان حسنعلی پسرجهانشاه بدست اوزون‌حسن	۸۷۳
آق‌قویونلو	
اقتدار اوزون‌حسن درایران پس‌از قتل جهانشاه	۸۷۲
جنگهای اوزون‌حسن باعثمانیان (سلطانمحمد فاتح)	۸۷۹_۸۷۸
رحلت اوزون‌حسن	۸۸۲
(سلسلهٔ آق‌قویونلو را شاه‌اسمعیل صفوی منقرض‌نمود)	

باب سوم

ازصفویه تا انقراض سلسلهٔ قاجاریه

فصل اول

صفویه

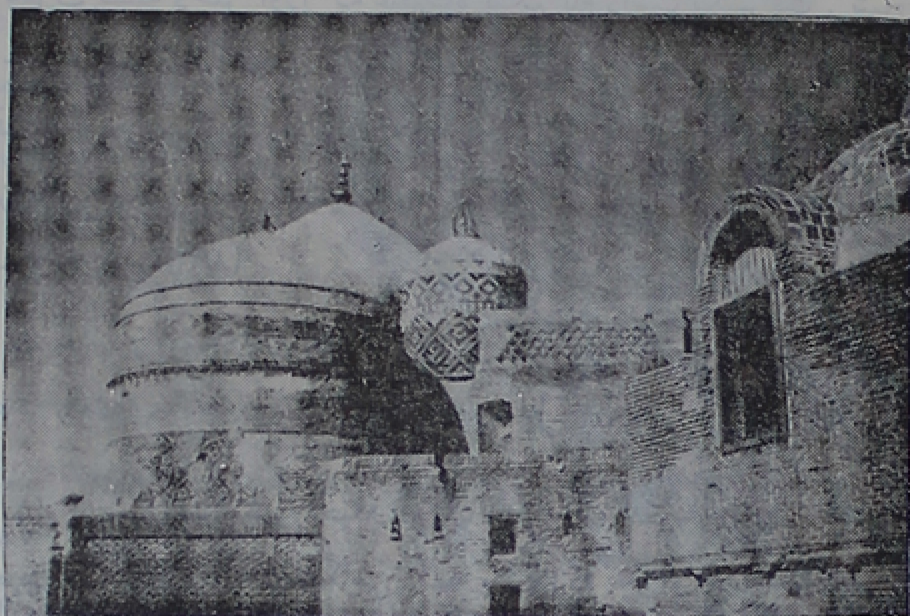
ملاحظه درتاریخ ایران‌پیدایش سلسلهٔ صفویه‌ازچند نقطهٔ نظرغایت اهمیت را دارد وازهمه مهمترمسئلهٔ وحدت ملی ایرانیان‌و رسمی شدن مذهب تشیع (امامیهٔ اثنی عشریه) وپیشرفت صنایع است .

گرچه پس از تسلط عرب ایرانیان شخصیت خود رااز دست نداده و ملیت خویش رافراموش نکرده‌ودرهرموقع زمام امورسیاست رابدست گرفتند وبالاخره درزمان‌آل بویه خلفا را دست نشاندهٔ خود کر دند معذلك سلسله‌های ایرانی که دراین کشور حکمرانی نمودند یعنی صفاریان وسامانیان، آل زیاروحتی آل بویه کلیهٔ کشورایران را درقلمرو خود نداشتند وایران که درزمان ساسانیان تشکیل یك دولت مستقل میداد وملت ایرانی که دارای یکنوع آمال متحد بوده است پس ازاسلام بواسطهٔ پیدایش سلسله‌های مختلف که هر کدام درقطعه یا قطعاتی ازاین مملکت بساط حکمرانی گسترده بودند مملکت ما دارای مر کز مشتر کی که نقطهٔ نظر عموم ایرانیان باشد نبود وآنچه ایرانیان را بیکدیگر مرتبط میساخت یکی زبان فارسی ولهجه‌های مختلف آن ودیگر آداب وعادات وآمال ملی بوده که هیچگاه دراین کشورازبین نرفت ، راست است که سلجوقیان اکثرممالك اسلامی راتحت یك قوه درآوردند ومر کزپادشاهان بزرگ آن سلسله درایران بود وامور

دردست ایرانیان اداره میشد و نمی‌توان گفت سلطنت الب‌ارسلان، ملکشاه وسنجر تسلط بیگانه بوده (چه اینان گذشته ازاینکه بخلق وخوی ایرانی متخلق شدند، سیاست امور را در دست ایرانیان گذاشته بودند) معذلك اختلافات سخت مذهبی رشتهٔ ایجاد ایرانیان راچنین از هم گسیخته بود که نتیجهٔ‌آن درزمان حملهٔ مغول معلوم گشت که بسهولت خوارزمشاهیان راازبین برده بلاد ایران رامسخر کردند. همچنین درایام سلطنت غازان خان و الجایتو (ایلخانیان) و شاهرخ تیموری این وحدت میسر نشد واول کسیکه توانست اساس وحدت ملی را برروی پایهٔ محکم خلل ناپذیری گذارد اولین پادشاه صفوی شاه‌اسمعیل بزرگ است که نه‌فقط تمام کشورایران را درتحت یك حکومت درآورد بلکه بواسطهٔ رسمی کردن تشیع هم اهالی ایران رابیکدیگر متحد ومتفق نمود وهم آنان رابراین داشت که دیگرزیر بارقوم مسلمان دیگر نروند . کسانیکه ازخصومت پیروان مذهب مختلفهٔ سنت با یکدیگر وبیگانگی فرق مذهب شیعه که همه ایرانی بوده اطلاعی دارند بخوبی میدانند که درآن دوره که مذهب مهمترین وسیلهٔ پیشرفت مقاصد سیاسی بوده و علم و معرفت در میان اکثریت اهالی چندان رواج نداشته سلاطین بزرگ صفویه چه‌خدمت گرانبهائی بایران‌وایرانیان کرده‌اند . بسیاری‌ازایرانیان ازصدراسلام بجهات ملی ومذهبی طرفدارعلی علیه‌السلام واولاد اوبودند واین فکرروزبروزدر ایران قوت گرفت و طرفداران جدی پیدا کرد وبا اینکه شیعیان بکرات دچار صدمات و زحمات شدند تشیع ازبین نرفت تااینکه مذهب رسمی شد . مسئلهٔ مهم دیگر آنکه درموقع طلوع آفتاب اقبال‌صفویه خلافت عثمانی مدارج اقتداروجلال می‌پیمود و لشکر خلفا نه‌فقط درآسیا ومصر پیشرفتهای مهمی نموده بود ، بلکه اروپا راتهدید کرده وتااطریش رسیده بود . پیدایش سلسلهٔ صفویه جلوگیری از پیشرفت آنان درآسیا کرده واستقلال ایران رامحفوظ داشت . البته دراین تألیف مختصرجای شرح وبسط خدمات این سلسله جلیله نیست. علیهذابهمین چند سطر اکتفا نموده بذکروقایع میپردازیم وراجع بپیشرفت صنایع درآن عصر درجای خود شمه‌ای گفته خواهد شد .

نسب صفویه

نسب سلسلهٔ صفویه به‌صفی‌الدین اردبیلی‌میرسد که درزمان خویش قدوهٔ اهل عرفان بوده وبزرگان و رجال مملکت اورا نهایت محترم میداشتند . بحث در هویت اجداد شیخ صفی که نسب آنها را مورخین بامام همام موسی کاظم علیه‌السلام میرسانند خارج از حدود این تألیف است. شیخ صفی درسنهٔ ۶۵۰هجری بدنیاآمده‌پدرش امیرالدین جبرائیل ومادرش دولتی نام داشته است ، بشیخ زاهد گیلانی دست ارادت داده ودختر او بی‌بی‌فاطمه رابعقد خویش درآورده است .



« مقبرهٔ شیخ صفی در اردبیل »

پس‌ازفوت شیخ زاهدشیخ صفی رئیس آن سلسله گردید ومریدان بخدمتش قیام کردند وحتی درآسیای صغیردارای پیروان واتباع فدائی گشت . پس از شیخ صفی پسرش صدرالدین جای اوبگرفت(۷۳۵) وتاسنهٔ ۷۹۴ باکمال‌احترام وشهرت بزهد وتقوی بسربرد وقاسم‌الانوار شاعر معروف یکی ازمریدان اوبوده . پس از صدرالدین پسرش خواجه علی مقتدای آن سلسله گردید ودرفلسطین در سنهٔ ۸۳۰ بدرود حیات گفت و پسرش**شیخ ابراهیم** معروف به‌شیخ شاه برجای او نشست .

بعد ازشیخ شاه پسر کهتراو شیخ جنید جانشین اوشد .

شیخ جنید بدیار بکر رفت و طرف توجه اوزون حسن حکمفرمای مقتدر آق قویونلوواقع گردید .

اوزون حسن خواهرخود خدیجه را در حبالهٔ نکاح او درآورد وباین‌وسیله مریدان شیخ جنید را بطرف خودجلب کرده و ده‌هزار ازصوفیان سلحشور حاضر بخدمت او گشتند و باعث خوف وهراس جهانشاه حکمفرمای آذربایجان وعراقین گردید. شیخ‌جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد و پسرش شیخ‌حیدر نزداوزون حسن مقرب گشته دختر اورا که عالم‌شاه بیگم نام داشت بگـرفت . شیخ حیدر اتباع خود را امرداد تا بجای کلاه‌ترکی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترك)بر سر گذارند (دوازده ترك رمزدوازده امام است) . ازهمین جهت‌این جماعت‌موسوم به « قزلباش » یاسرخ سر گشتند . شیخ حیدر مانند پدرش درجنگ با شروانشاه‌و یعقوب کشته شد (۸۹۳) .

شاه اسمعیل

شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر و عـالم شاه بیگم دختر اوزون حسن است . ۸۹۲ هجری متولد گشته و هنگامی کـه پدرش در سنهٔ۸۹۳درجنگ‌باشروانشاه و آق قویونلوها کشته شد ، بیش از یکسال نداشت . شاه اسمعیل و دو برادرش‌در دست سلطان یعقوب پسر اوزون حسن‌آق قویونلو گرفتار و اسیر گشتند ولی‌چون مادر آنها خواهر یعقوب بود آن سلطان از ریختن خون ایشان درگذشته آنانرا باستخر فارس‌تبعید کرد چنانکه در ضمن وقایع آق‌قویونلوها ذکر کردیم‌بایسنقر پسر یعقوب‌بن اوزون حسن لشکری از شیروانیان تـرتیب داده بجنگ پسر عم خود **رستم‌بن مقصود** که سریر آق‌قویونلوها را تصرف کرده بود شتافت . رستم صلاح درآن دانست که اولادشاه حیدر را از توقیف خارج کـرده و با آنان دست اتحاد داده بامریدان فدائی آنها رفع بایسنقر را بنماید . بنابراین برادر بزرگتر

را که **سلطانعلی** نام داشت به تبریز بخواست وبا کمال خوشروئی واحترام ازاو پذیرائی کرده او را وادار نمود که بجنگ بایسنقر که پدرش یعقوب شیخ‌حیدر را کشته بود بشتابد . سلطانعلی دراهر بایسنقر را شکست داده او را بکشت چون رستم ازشر بایسنقر خلاصی یافت از سلطانعلی هم اندیشناك گشت وخواست رفع‌او را هم بنماید . یکی ازمریدان قضیه را به سلطانعلی افشاء کرد و سلطان باردبیل فرارنمود ولی درحوالی شماخی دشمنان او را دستگیر کرده و در سنهٔ ۹۰۰ کشته‌شدواسمعیل راجای خودمعین کرد. شاه اسمعیل و برادر دیگرش بسلامت به اردبیل آمدند سپس بجانب رشت ولاهیجان و لشت نشاء رفتند . حکمران لاهیجان (کار کیا میرزاعلی) چند سال محرمانه از آنان پذیرائی کرد و روزبروز دراثر تبلیغات برتعدادشیعیان آنحدود افزوده میگشت . ابراهیم از آنحدود به



« شاه اسمعیل اول »

نزد مادر خود در اردبیل رفت و اسمعیل در ابتدا با هفت نفرصوفی بطرف اردبیل حرکت کرد ولی در راه طارم وخلخال درهرمنزل گروهی ازشیعیان آسیای صغیر

وشام بوی‌می پیوستند. چون وارد اردبیل شدحکمران‌ترکمن آنجا سلطان علی-بك چاکرلو او را مجبور به ترك آنشهر کرد. اسمعیل به طرف آستارا رفت و در سنهٔ ۹۰۵ در سن سیزده یا چهارده سالگی شروع باقدامات اساسی نه‌ود و با مساعدت نه‌قبیله که دست بیعت باو داده بودنـد یعنی استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق،ذوالقدر، افشار، قاجار وصوفیان قراباغ بحرکت درآمد و پس از زیارت مقابراجداد خود دراردبیل وطلب دعای خیرازمادرپیر خود ازراه‌قراباغ وارزنجان به شیروان رفت چون اخبار قیام شاه اسمعیل در اطراف منتشر گشت مریدان او از سوریه، دیار بکروسیواس زیر بیرقش گرد آمدند و با هفتهزارنفر از رود(گر) گذشته باشاه شیروان موسوم‌به «**فرخ‌یسار**» بجنگید ونزدیك گلستان بکلی او را شکست داده به قصاص‌پدر خویش که شروانشاه درآن قتل دست‌داشت اورا بکشت و سلسلهٔ شیروانشاه را منقرض ساخت.

پس‌از گرفتن بادکوبه، اسمعیل بجانب آذربایجان آمد و الوندبیك پسر یوسف بك را شکست داد ونزدیك نخجوان جنگ سختی رخ داد که درآن لشکر آق‌قویونلوها بسرداری‌امیر عثمان موصلی‌بکلی مغلوب ومنکوب گردید. الوندبك بدیار بکر فرار کرد و اسمعیل مظفر ومنصور وارد تبریز گشته بنام شاه اسمعیل تاج سلطنت ایران را برسرنهاد (۹۰۷).

شاه اسمعیل تصمیم گرفته بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی‌ایران کند و اعتقاد بسایرخلفا را از ایران براندازد. علماء شیعهٔ تبریز ازاین اقدام اندیشناك گشتند و شاه اسمعیل را از کثرت اهل تسنن و واژگونی بخت مستحضر کـرده خواستند اورا بقسمی منصرف سازند تا خطبهٔ شیعه برملا خوانده نشودولی پادشاه صفوی چنین جواب داد: مرا باین‌کار باز داشته‌اند و خدای عالم باحضرات ائمهٔ معصومین همراه هستند ومن ازهیچکس باك ندارم. بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك‌کس را زنده نمیگذارم.

بنابراین پس از تاجگذاری بتمام خطباء کشور خود امر کرد که شهادت

« اشهدان علیاً ولی‌الله » را بزبان آرند وجملهٔ « حی‌علی‌خیرالعمل » را در موقع اذان بلند بگویند .

در آن اوقات یك عده از امراء دراطراف حکمفرمائی میکردند ازاینقرار: سلطان مراد (درعراق) مرادبك بایندری (دریزد) رئیس محمد کره (درابرقو) حسین کیای چلاوی (درسمنان ، خوار وفیروزکوه) باریك پرناك (درعراق‌عرب) قاضی‌محمد (درکاشان) سلطان حسین میرزا تیمور (درخراسان) امیر ذوالنون (درقندهار) بدیع الزمان میرزا تیموری (در بلخ) ابوالفتح بك بایندری (در کرمان) . شاه اسمعیل عزم نمود که کلیهٔ این امرا را از بین برده تشکیل دولت مقتدر مستقلی دهد . الوندبك چنانکه گفتیم بدیار بکرفرار کرد ویکسال بعددر آنحدود بمرد . برادرش مراد نزدیك شیراز شکست خـورده آنشهر در دست شاه اسمعیل‌افتاد والیاس بك‌ذوالقدر راحکمران‌فارس نمود، درکاشان که اکثراهالیش شیعه بودند شاه اسمعیل را باآغوش بازپذیرائی کردند . سپس شاه اسمعیل‌بجانب استرآباد رفت‌و قلاع گلخندان وفیروزکوه را با خاك یکسان ساخت وحسین کیا اسیر گشت و انتحار نمود یزدبدست فاتح صفوی افتاده رئیس محمد کره بسختی تنبیه گردیده کشته شد . بایزید دوم سلطان عثمانی در همان‌احوال‌سفیری‌بدربار ایران فرستاده هدایای قابلی پیشکش کرد .

شاه اسمعیل سلحشور از سنهٔ ۹۱۱ الی ۹۱۵ در غرب کشور خویش مشغول جدال بود و کردان یزیدی را بسختی تنبیه نمود .

سپس دیاربکر، اخلاط بتلیس وارجیش را بگرفت و درسنهٔ ۹۱۴ بغدادفتح شد وبشکرانهٔ آنکه عتبات عالیات بدست او افتاده نماز گذارد و همچنین شیعیان هویزه که حضرت علی علیه‌السلام را بدرجهٔ خدائی میستودند تنبیه کرد و رئیس آنان سلطان فیاض که خود را مظهر الهی میدانست گوشمالی داده سپس بدزفول رفت و شاه رستم رئیس لرها اظهار اطاعت کرد . ازآنجا پادشاه صفوی بفارس آمد و از فارس بشیروان رفته جسد پدر بزرگوار خود شیخ حیدر را باردبیل آورد و دربندر را بگرفت .

اتباع شاه اسمعیل‌را بواسطهٔ کلاه سرخی که‌برسر داشتند قزل‌باش میناميدند و اینان نهایت اعتقاد را باو داشتند وحتی دربعض اوقات شاه صفوی مجبور بوداز غلو آنها جلوگیری کند .

پس ازفتوحات سابق‌الذکر شاه اسمعیل در مقابل خود سه حریف قوی‌دید یکی تیموریان کـه هرات و قسمتی از خراسان وآسیای وسطی را در دست داشتند دیگر ازبکان ماوراءالنهر وترکان عثمانی .

خیال شاه اسمعیل ازطرف تیموریان راحت بود چه سلطان‌حسین بایقرا که دربارش مجمع فضلا واهل علم بوده ومانند شاه اسمعیل‌ولی نه باحرارت وجدیت او کوشش می‌نمود تا مذهب شیعه را جانشین عقیدهٔ سنت کند وبابر که درآسیای وسطی (ترکستان)حکمرانی مینمود ازروی‌عقیده یابنابمصلحت روزگارطرفداری از تشیع‌مینمود وچون ازبکان خطری برای مملکت او بودند صلاح درآن‌دانست که باشاه اسمعیل متحد گردد .

رئیس ازبکان شیبانی یا شیبك‌خان که از اخلاف چنگیزبوده پس‌از گرفتن سمرقند ، بخارا ، تاشکند وفرغانه در سنهٔ ۹۱۱ خراسان را محل تاخت وتازقرار داد ودرسال ۹۱۵ بطرف کرمان که قلمرو شاه اسمعیل بود دستبردی نمود.پادشاه صفوی ازدر مسالمت درآمد ولی جواب سخت شنید از این‌جهت در سنهٔ۹۱۶قصد او را کرد و جنگ سختی در طاهرآباد (نزدیك مرو) رخ داد که در آن لشکر ازبك مغلوب ومنکوب گردید وشیبك‌خان کشته شد . شاه اسمعیل امرداد تااعضاء اورا قطع کرده باطراف مملکت‌فرستاد ویك‌دست اورا توسط درویش محمدیساول نزد رستم روز افزون مازندران که بدوستی شیبك‌خان می‌بالید و گفته بوددست‌من است و دامن شیبك‌خان فرستاد رستم از کثرت‌اندوه مریض گشت وبمرد .[۱]

اما رابطهٔ‌ایران وعثمانی روزبروزتیره‌تر می گشت شاه سلیم جانشین‌بایزید دوم که خود را خلیفهٔ اسلام خوانده بود ازپیشرفت شاه اسمعیل ومخصوصاً انتشار

---

۱ ـ گرچه ازبکان‌گوشمالی سخت یافتند ولی‌نباید تصورکرد که بکلی ازبین رفتند بلکه‌سالها اسباب زحمت فراهم‌آورده پادشاهان ایران بدفع‌آنها مشغول بودند .

مذهب تشیع و اقدامات شیعیان در آسیای صغیر اندیشناك گشت . در زمان بایزید هم شیعیان آسیای صغیر علم یاغیگری افراشته خسارات زیادی به عثمانیان وارد آوردند ازاینجهت هم بایزید وهم سلطان‌سلیم بقتل عام شیعیان آسیای‌صغیر پرداخته و قریب چهل‌هزار نفرازآنان ازهفت ساله تا هفتادساله کشته شدند . معلوم‌است که این قبیل پیش‌آمدها چه تأثیراتی در ایران وخاك عثمانی می‌نمود . درآخر در سنهٔ ۹۲۰ جنگ سختی در چالدران (بیست فرسنگی تبریز) بین شاه اسمعیل و سلطان سلیم رُخ دادوعده‌ای از ناموران ترك مانند حسن پادشاه بیگلربگی‌روملی، وارس‌بك حکمران قیصریه و امراء ایران چون امیر سید شریف شیرازی وامیر عبدالباقی یکی از اخلاف شاه نعمةاله ولی درحین‌کارزار کشته شدند وباتهوری که ایرانیان درآن جنگ نمودند و ایستادگی کردند توپخانهٔ عثمانیان‌کار خــود را بنمود یعنی شاه اسمعیل شکست خورده و عثمانیان وارد تبریز شدند. گرچه این شکست نهایت برشاه اسمعیل گران آمد و گویند پس از این واقعه دیگر کسی او را خندان‌ندید معذلك اثرات‌آن‌موقتی بوده چه بعد ازمراجعت سلطال‌سلیم‌مجدداً شاه اسمعیل بآذربایجان آمده وارد تبریز گشت و کمافی‌السابق بانجام خیالات بلند خود ادامه داد تا اینکه در سنهٔ ۹۳۰هجری در سن۳۸ سالگی پس از۲۴ سال سلطنت بجهان باقی خرامید .

شاه اسمعیل از پادشاهان بزرگ ایران است . ایالات آذربایجان ، عراق، خراسان ، فارس ، کرمان ، خوزستان درقلمرو اوبود ومدتی دیاربکر ، بلخ‌ومرو تحت اقتدار او درآمد . بشهادت نویسندگان‌آن عصر اعم از شرقی واروپائی این پادشاه هنگام رزم شیری بود خنجردار و در مجالس بزم ابری گهربار . گرچه نسبت‌بدشمنان خویش در بعضی مواقع قساوت بخرج‌داده ولی بطورکلی شاه‌اسمعیل در بسط عدل و جلوگیری ازظلم و منع سپاهیان از تعدی بر اهالی نهایت همت گماشت. دارای حسن صورت وسیرت بوده ونسبت بمذهب تشیع‌اعتقادقلبی‌داشت.

این پادشاه از سن سیزده سالگی‌لاینقطع درجنگ بوده ومهمترین‌آنها پنج جنگ بزرگ است ازاینقرار : اول فرخ‌یسار شیروانشاه معروف بجنانی (۹۰۶).

دوم باالوندبك در شرور (۹۰۷) سوم باسلطان مراد آق قويونلو نزديك همدان (۹۰۸) چهارم باشيبك‌خان نزديك مرو (۹۱٦) و پنجم باسلطان سليم در چالدران (۹۲۰) فقط درجنگ پنجم بواسطه عمليات توپخانهٔ عثمانی شکست براو وارد شد و در تمام جنگ‌های ديگر فاتح بوده است. تاريخ وفات اويعنی سنهٔ ۹۳۰ مطابق باكلمهٔ ظل است ودر اينخصوص گفته‌اند:

ازجهان رفت و«ظل» شدش تاريخ   سايهٔ تاريخ آفتاب شده

شاه طهماسب

اين پادشاه بعد ازپدر برتخت‌صفويه نشست وچهل ودوسال وششماه سلطنت كرد. وقايع داخلی وخارجی كه درايام اين پادشاه رخ‌داد متعدد است. بنابراين به بعضی ازآنها كه ازهمه مهمتر است اكتفا ميشود. شاه‌طهماسب‌سه برادرداشت: **سام، بهرام و القاص**. سام برعليه‌شاه طهماسب قيام كرد ولی‌بزودی دستگيرشده در سنهٔ ۹۸٤ به قتل رسيد: اما القاص گذشته از اينكه بربرادر ياغی گرديد بدربار سلطان‌سليمان در قسطنطنيه پناه‌برده اورا به جنگ باايران تشويق‌نمود. بالنتيجه در همدان ونقاط ديگراقدامات ناشايسته كرد تا اينكه برادرش بهرام اوراشكست داده و دستگير كرده تسليم شاه طهماسب نمود وبمكافات عمل خودرسيد(۹۵٦).

درزمان اين پادشاه دو نفر بدربار ايران پناهنده گشتند يكی بايزيد پسر سلطاق سليمان عثمانی است كه از جور پدر بدربار شاه‌طهماسب‌آمد (۹٦۷)ولی‌در تعقيب درخواست سلطان سليمان، شاه طهماسب آن جوان ناكام را باچهار پسرش تسليم دشمن كرد و كشته شدند.

ديگرهمايون پسر بابر و امپراطور دهلی است كه از وی كمال پذيرائی بعمل‌آمده آسودگی‌خاطرش را ازهر حيث فراهم ساختند.

اما روابط ايران بادولت عثمانی ازيكطرف‌و باازبكان ازطرف ديگرتقريباً در طول سلطنت شاه طهماسب تيره بود و لشكر ايران از دو جانب بدفع

دشمنان میپرداخت . تسلیم بایزید به‌سلطان عثمانی فقط مدت قلیلی صلح را بین دولتین برقرار داشت و مجدداً جنگ درگرفت . نظام دولت عثمانی در آنوقت در کمال انتظام بوده وتوپخانهٔ آن تفوق بربسیاری‌ازدول داشته است . سپاهیان شاه سلیمان‌چهار مرتبه‌به‌آذربایجان حمله آوردند و دربعضی اوقات کثرت‌سرماوبرف‌وباران‌خسارات زیادی بآنها واردآورد. همچنین بغدادرابگرفته‌ونحجوان‌راآتش زدند. از طرف دیگر ایرانیان «ارجیش»راباز گرفتندودرمقابل عثمانیان مردانه دفاع مینمودند وبطور کلی عثمانیها ازپیشرفت های خود چندان‌استفاده‌ننمودند.



« شاه طهماسب اول »

امااز‌بکان درتحت‌حکمرانی عبیدخان پسرشیبک‌خان‌بکرات بطرف ایران‌لشکر کشی کرده و در طوس ، مشهد ، هرات ، خسارات‌بسیاری‌وارد آورده چون اهل تسنن‌بودند نسبت بشیعیان فوق العاده جور و آزار روا میداشتند . در تمام این حوال لشکرایران بمحاربه و مدافعه مشغول بود و شرح این محاربات از حدود این تألیف خارج است.

میتوان گفت درتمام مدت سلطنت شاه‌طهماسب ایرانیان‌لاینقطع با گرجیان درجنگ‌بوده‌و کسانیکه ازآن جماعت عیسوی‌مذهب بدین اسلام مشرف نمیگشتند محکوم به‌فنا مینمودند .

غیرازاین جنگهای بزرگ ، محاربات ووقایع کوچك دیگری هم رخ داده است منجمله قیام یکی ازاخلاف شیروانشاه است که بدفع آن اقدام شد ولشکر-کشی بطرف گیلان وشکست خان احمد یازدهمین امیرسلسلهٔ آن حدود است که درقلعهٔ قهقهه محبوس گردید (۹۷۵) . همچنین درتبریز اراذل‌واوباش‌فتنه‌ای برپا کردند که بازحمت زیاد تسکین یافت (۹۸۱) .

شاه طهماسب درسنهٔ ۹۸٤ جهان فانی را بدرود گفت . راجع باخلاق این پادشاه روایات بسیارنقل شده وبهمین اکتفا میشود که شاه طهماسب جنبهٔ تقدس و تدین داشته و بخوابهای خود معتقد بوده‌است با آنکه در دورهٔ سلطنتش ایران همواره داخل در جنگ با دشمنان بوده این پادشاه جنگ را دوست نمیداشته و تهور فوق‌العاده بخرج نداده است. دربعض اوقات نسبت به‌مجرمین نهایت سخت گیری میکرده‌و به‌اشد عذاب آنهارا عقوبت مینموده‌است . گرچه رفتارش باهمایون موردپسند است ولی تسلیم کردن بایزید بدربارسلطان عثمانی محل ایرادمورخین است . باهمهٔ این احوال شاه طهماسب توانست درمدت سلطنت طولانیش ایرانرا حفظ کند وملت ایران هم ازجنبهٔ مذهبی باونهایت علاقه را داشته است .

اسمعیل دوم

پس از شاه طهماسب پسرش محمد خدابنده که چهل و پنجسال از عمرش میگذشت بعلت نابینائی ازسلطنت استعفا داد وبرادر کهترش حیدرفرصت‌راغنیمت شمرده درغیاب سایر برادرانش درقزوین برتخت نشست ، ولی طرفداران یکی‌از برادرانش موسوم به‌اسمعیل اورابقتل رساندندوچند روزبعد ازشاه طهماسب اسمعیل پادشاه گشت . اسمعیل دوم از حیث ریختن خون اقوام نزدیك خویش که بعضی هنوزطفل شیرخواربودند بی‌شباهت به‌شیرویه پسرخسرو پرویز نیست. این پادشاه صفوی‌ازترس اینکه مبادااحدی دعوت تخت وتاج کند چه درقزوین وچه درایالات عده‌ای از بیگناهان رابکشت . فقط سلطان محمد خدابنده که نابینا واز سلطنت استعفا داده بود جان بسلامت برد وازحسن اتفاق شخصی که مأمور کشتن عباس

میرزادرهرات بودبواسطهٔ پیش‌آمدن ماه‌رمضان فعل شنیع خود رابتعویق‌انداخت ودرآخرهمان ماه خبر رحلت اسمعیل برسید و آن شاهزاده که از عمرش بیش از شش سال نمیگذشت و اسماً حکمفرمـای هرات بوده جـان بسلامت در برد وایران‌ازوجود یك چنین پادشاه بزرگی که درتاریخ معروف‌به‌شاه عباس کبیراست محروم نماند . امااسمعیل پس ازیکسال سلطنت درسنهٔ ۹۸۵ بدارجزا شتافت ودر علت فوت اوروایات مختلف است .

محمد خدابنده

چون سریرصفویه ازوجوداسمعیل دوم پاك گردیدمحمد خدابنده رابااینکه نابینا وازسلطنت قبلا استعفا کرده بود به‌شاهی اختیار کردند واز شیراز به‌قزوین آوردند به‌امراو شاهزاده پریجان خانم که اززنان نالایق وجاه طلب و دختر شاه طهماسب بود وپس ازپدر در اضطراباتی که واقع گشت دست داشت بقتل رسید . همچنین خال او **شمخال خان** وفرزند اسمعیل دوم **شاه شجاع** رابسرای جاودان فرستادند. وخانوادهٔصفویه منحصرشدبه‌محمد خدابنده وچهارپسراوحمزه، عباس، ابوطالب وطهماسب .

حمزه‌لیاقت فوق‌العاده بخرج دادولی درسنهٔ ۹۹۴بدست خداوردی نام کشته شدوابوطالب ولیعهد گردید . این مسئله‌بطرفداران عباس میرزا که برادربزرگتر بود ودرخراسان اسماً حکمرانی داشت گران آمد وآن شاهزاده بمساعدت مرشد **قلیخان استاجلو** بقزوین‌آمده کسانیکه درقتل برادربزرگش حمزه میرزادستی داشتند بمکافات عمل خود رسانید ودوبرادر دیگرخود را از دیده نابینا ساخته در قلعهٔ الموت محبوس ساخت . محمد خدابنده درسنهٔ ۹۹۵ ازسلطنت استعفا کرده آنرا به‌شاه عباس واگذاشت .

بطورکلی محمد خدابنده پادشاه رئوف . متدین، خیرو دانشمندی بوده ودر حق او گفته‌اند : پادشاهی بود درویش خصال. یادرویشی پادشاه‌جلال. در زمان او

ازبکان و گرجیها نفاق داخلی شاهزادگان ایرانی را مغتنم شمرده بنای تعدی بخاك ایران گذاشتند ودربعض موارد حمزه میرزا اظهارلیاقت وتهورنمود .

شاه عباس بزرگ

شاه عباس اول ازپادشاهان بزرگ ایران است که درطول سلطنت چهل وسه سالهٔ خود ایران راباوج اقتدار و عظمت رسانید ودر جهانگیری و جهانداری داد رشادت بداد. الحق میتوان اورا بابزرگترین پادشاهانی که دراین کشورحکمفرمائی کرده‌اند برابردانست . درسنهٔ ۹۹۶ برتخت سلطنت جلوس کرد که اوضاع ایران نهایت هرج و مرج و درهم وبرهم بود . عثمانیان ازطرف غرب و ازبکان ازشرق بهترین قطعات مملکت ماراتهدید می‌نمودند ودرداخله رؤساوقبایل قزلباش خاصه مرشد قلیخان و علی قلی خان بدلخواه خویش رفتارنموده پادشاه وقت را آلت دست کرده بودند وبالاخره رشتهٔ امور گسیخته بودوبیم آن میرفت که درمیان این گرداب دولت صفویه منقرض وایران عرصهٔ تاخت وتازاجانب ودستخوش اغراض امراء جاه طلب گردد . بایك چنین اوضاع واحوال شاه عباس درابتداء امر چاره جزتدبیرندید علیقلیخان درخراسان‌ودرجنگ باازبکان کشته‌شد وخاطرشاه‌صفوی ازطرف‌او آسوده گشت وچون معلوم گردید که مرشد قلیخان خیال خودسری دارد وقصدش آن است که صاحب تخت وتاج ایران راآلت دست خویش کند اورا در شاهرود بقتل رسانید . سپس عطف توجه بمسائل خارجی کرد . جنگیدن با عثمانیان وازبکان را دریك موقع صلاح ندانست ، بنابراین درابتدا با عثمانیان از درمسالمت درآمد وخواست بهرقیمت که ممکن است خیال خود را ازطرف آنان راحت کند تافارغ‌البال به‌تهیهٔ لشکرودفع ازبکان پردازد. بنابراین تبریز، قارص نخجوان ، شماخی وتفلیس وقسمتی ازلرستان را بآنان واگذاشت و باین ترتیب جلب رضایت آنهارا فراهم کرد . چون ازاین امرفارغ گشت بلاد شیراز، کرمان، گیلان وخرم‌آباد ولرستان رامطیع ساخت . یعقوب ذوالقدر وسایر یاغیان را که

دم ازخودسری میزدند بمکافات عمل خود رسانید . درآن احوال عبدالمؤمن خان پسرعبدالله خان حکمفرمای ازبکان درخراسان آتش فتنه افروخته آن نواحی بباد غارت رفت ، شاه عباس عزم گوشمالی ازبکان نمود ولی چون بطهران رسید بسختی ناخوش گشته قادر به حرکت نگشت بنابراین ازبکان مشهدرا غارت کردند وبسیاری ازاهالی آنرا بقتل رساندند .

همچنین سبزوار درسنهٔ ۱۰۰۲ بدست وحشیان افتادو آنرا غارت کرده گروهی ازاهالی راشربت هلاکت چشاندند . اتفاقاً عبداله حکمران ازبك بمرد وپسرش عبدالمؤمن بدست اتباع خود کشته شد ودر همان اوقات شاه عباس صحت یافت و قبل ازهر کار گوشمالی آنطایفه را برخود واجب شمرد ولی این قوم راعادت این بود که چون خبرحرکت لشکرایران را میشنیدند باسرعت تمام بدیار خود باز میگشتند وسپاهیان‌ایران فرصت آنکه بآنان برسند نمینمودند ودرآخرشاه عباس چنان بسرعت حرکت کرد که دشمن را مجال فرارنداد ودر سنهٔ ۱۰۰۶ هجری نزدیك هرات جنگ سختی بین ایرانیان وازبکان رخ دادوچنان شکستی برازبکان واردآمد که مدتها قطعهٔ خراسان ازشرآن وحشیان درامان ماند .

چنانکه گفتیم درهمان احوال غیر ازدشمنان خارجی که دفع آنان برشاه عباس واجب می‌نموددرداخلهٔ مملکت هم بعضی‌ازامراء سرازاطاعت پیچیده خیال یاغیگری داشتند که ازآنجمله است یعقوب نام که برفارس مستولی شد ودرآخر دستگیر گردیده بقتل رسید . هم چنین حاکم گیلان طرفداری از ترکان مینمود و گوشمال گردید وپادشاه ایران خودسران مازندران‌ولرستانرا بجای خود نشاند.

پس ازاینکه آتش فتنه درایران فرونشست ودست ازبکان هم کوتاه گردید شاه عباس به‌قزوین مراجعت نمود ودرآنجا دونفر ازاتباع انگلیس **سرانتونی**[1] و **سررابرت شرلی**[2] که نسبت برادری داشته وازاروپا بایران مسافرت کرده بودند. آن پادشاه راملاقات کرده محفوظ عنایات ملوکانه گشتند . درمیان همراهان این دوبرادرکارآزموده کسانی یافت میشد که درفن اسلحه‌سازی وتوپ‌ریزی اطلاعات

---

1 - Sir Anthony   2 - Sir Robert Sherly

وافی داشتند . شاه عباس از معلومات آنان برای تنظیم لشکر وتهیهٔ اسلحهٔ ناری استفاده نمودوازاین حیث سپاه خودرامکمل ومجهز کرده بزودی دارای ۶۰هزار تفنگ وپانصد توپ گردید .

شاه عباس گذشته ازاینکه نفوذ رؤسای قزلباش رابکاست وازاینرو کلیهٔ سپاه راتحت نظرخویش قرارداد ازقبایل مختلفه ایجاد فوج مخصوصی به‌نام **شاهسون** (شاه دوست) نمود وچون ازاصلاحات لشکر فراغت حاصل کرد وقت آن رسید که شهرهای ایران را از دست عثمانیان که همواره مزاحم دولت صفویه بودند مستخلص سازد .

جنگ شاه‌عباس باترکان درسنهٔ ۱۰۱۰ دراواخر سلطنت محمد ثالث‌سلطان عثمانی شروع شد وطولی نکشید که تبریز بدست ایرانیان افتاد وعلی‌پاشاسردار عثمانی شکست‌خورده دستگیر گردید و ایروان وبغداد محاصره شد. درسال۱۰۱۲ سردار دیگرعثمانی **چغاله‌زاده سنان پاشا** با صدهزار مردبجنگ ایرانیان‌شتافت. شاه عباس‌باشصت‌هزارنفر براو حمله کرد و نزدیك سلماس لشکر دشمن را بکلی ازپای در آورد . چغاله‌زاده مجبور گردید بدیار بکرعقب نشینی کند وهم درآنجا از غصه مرد .

در تعقیب این جنگها وفتوحات دیگرچه در زمان محمد وچه درعهدمراد چهارم ، سلاطین عثمانی ، گرجستان ، شیروان ، آذربایجان ، کردستان ، بغداد ، موصل و دیار بکربدست ایرانیان افتاد . ترکان از اهالی دشت قبچاق معاونت طلبیدند ولی بازهم بین سلطانیه و تبریز بسختی شکست خوردند و چند نفر از سرداران عثمانی درآن جنگ کشته شدند .

روابط شاه عباس باجهانگیر پادشاه هند حسنه بود و با اینکه قندهار بدست ایرانیان فتح شد ، موجب کدورت بین سلاطین ایران و هند نگردید چه پادشاه هندوستان درداخلهٔ خود گرفتاربود ونمیخواست بادولت مقتدرایران روابط دوستی را تیره نماید .

رفتار شاهنشاه ایران باتجار خارجی اعم از انگلیسی ، فرانسوی یا هلندی

که در ایران اقامت داشتند نهایت عاقلانه بود . درآن اوقـات جزیرۀ هرمز در خلیج فارس دردست پرتغالیها ومرکز تجارت آنان درخلیج فارس‌بود . شاه‌عباس تصمیم گرفت دست اجانب را از آن کوتاه کند و حکمران فارس **امامقلیخان** را زا مأمور تسخیر آنحدود نمود و از کمپانی هند کشتیهای جنگی گرفته واز همه حیث لشکر ایرانرا مستعد کارزار کرد . کوشش پرتغالی‌ها بجائی نرسید و در آخر سرتسلیم فرود آوردند ، از آن تاریخ بندر کمبرون که از دست پرتغالی‌ها خارج گردید ، بندرعباس نامیده شد. کمپانی هند تصور مینمود کـه کوتاه شدن دست پرتغالیها از خلیج بنفع آنمؤسسه تمام خواهد شد ولی بزودی دانست کـه شاهنشاه ایران به بیگانگان اجازه نخواهد داد استحکاماتی در هرمز یا در بنادر خلیج بسازند .

شاه عباس نه فقط پادشاهی بود جهانگیر بلکه یك کشور پرآشوب وفتنه را مبدل به یك مملکت امن و آرام کرده یـاغیانرا گوشمالی و طاغیانرا تنبیه بسزا نمود بهمین جهت باید گفت‌درجهانداری وآبادی بلاد ازپادشاهان نامی عالم‌است. در عهد او عموم اتباع‌قرین‌آسایش بوده تجارت وصنعت رونق‌کامل داشت . عهداو را دورۀ تجدید و تکمیل صنایع توان نامید . مساجد عالـی وعمارات باشکوه با مراعات دقایق فن ، زینت‌بخش اصفهان که ازآن تاریخ پایتخت صفویـه شده بود گردید . نه فقط اصفهان بلکه بسیاری از شهرهای ایران خاصه مشهد ، اشرف ، فرح‌آباد ، اردبیل ، قزوین ، کاشان ، استرآباد ، تبریز ، همدان درعهد اونهایت آباد گردید و اهالی‌آن ثروتمند شدند . درتمام ایران راهها ، کاروانسراها وآب انبارها وقنوات ساخت ومخصوصاً راه‌سنگ‌فرش مازندران یکی ازکارهای بزرگ او است .

رفتار شاه عباس بطورکلی با پیروان مذاهب مختلفه حسنه بود و اگـر هم برسنیان یا برامراء عیسوی گرجستان سخت میگرفت اجرای مقاصد سیاسی را در نظرداشت والاآن پادشاه بزرگ ازهرگونه تعصب بیجای مذهبی دوری‌مینمود چنانکه پس ازقتال باترکان بجای بدرفتاری با ارمنیان، آنها را در اطراف‌ایران

خاصه در اصفهان (جلفا) جای داد واز حقوق آنها بقدری حمایت نمود و باندازه‌ای در آسایش آنان بکوشید که بزودی همه متمول گشتند همچنین یکی از نواحی اصفهان را خاص زردشتیان کرد ومراعات احوال آنانرا از هر حیث بنمود وخلاصه الطاف خسروانه‌اش شامل حال عموم گردید .

شاه عباس مجرمین را سخت سیاست میکرد ولی بدون لزوم هیچگاه احدی را سیاست نکرده است . اختلاف روحانیون را که ممکن بود موجب اختلال امور شود به تدبیر وحسن خلق فرومی‌نشاند در تنظیم لشکر زحمت فراوان کشید و نفوذ رؤسای قبائل خاصه امراء قزل‌باش را بکاست و افواج شاهسون را از قبایل مختلفه ایجاد نمود .

شاهنشاه ایران با نداشتن تعصب بیجا معتقد ومتدین بوده ودر ترویج مذهب شیعهٔ اثنی عشریه اقصی جهد خود را نموده است. گویند دو هفته حرم مطهر شاه ولایت را با دست خویش هر روز جاروب می کرده و پیاده از اصفهان بزیارت مشهد منور ثامن الائمه علیه آلاف التحیة و الثنا مشرف شده است .

شاه عباس شخصاً شجاع ومتهور بوده چنانکه وقتی پس ازجنگ باچغاله‌زاده هنگام شب اسیری رانزد اوآوردند وامر بکشتنش فرمود . اسیر ازبیم جان دست به‌خنجر کرده حمله به‌پادشاه نمود غفلةً چراغها خاموش گردید وامراء را خوف مستولی گشت . درآن میان شاه عباس آوازداد که آسوده باشید اورا بگرفتم - این پادشاه شجاعت رابا تدبیر توأم نمود بیموقع آغاز جنگ نمی کرد وتافرصت را مناسب نمیدانست شروع بامری نمینمود .

اسامی بعضی از دانشمندان آن عهد که طرف توجه آن پادشاه عالیشأن گردیدند ازاینقراراست : میرمحمد دامادوشیخ بهاءالدین عاملی درحکمت وعلوم دیگر محمد حسین تبریزی ، میر معزی کاشانی در خوش نویسی ، مظفر علی ، زین‌العابدین، صادق‌بك درنقاشی ومینیاتور - محتشم، وحشی درشعر - میرزامحمد کمانچه ، استاد محمد مؤمن ، استاد شهسوار چهارتادی ، استاد معصوم کمانچه ، استاد سلطان محمد چنگی درموسیقی - حیدر، محمد خرسند وفتحی درقصه‌خوانی

وشاهنامه خوانی - بدیهی است تعداد دانشمندانی که درآنعصر میزیسته وازالطاف خسروانه بهره‌مند میگشتند بیش ازاینهاست وآن چند اسم فقط برای تذکراست تامعلوم شود شاه عباس درهمان حال که حدودمملکت خود را ازیکطرف به‌مرو، نسا ، ابیورد و بلخ وازطرفی به‌نخجوان ، ایروان، دربند وباکو توسعه میداد در ترویج علم و کمال دقیقه‌ای فروگذاری ننموده است .

درصفحات تاریخ پرافتخار شاه عباس بزرگ چند سطری راجع برفتار اوبا اولادش مشاهده میشود که موجب خرده گیری مورخین است وازآنجمله کشتن فرزند ارشد خودصفی میرزا و نابینا کردن فرزند دیگرش خدابنده میرزا است - قطع‌است که پادشاه بزرگ و دانشمندی مانند شاه عباس بدون‌علت وبصرف تهمت اقدام باین اعمال ننموده و چون باطن امربرما مجهول است حق ایراد بر یك چنین پادشاهی که کشور ما را باوج رفعت رسانده است نداریم . علی‌ای‌حال شاه‌عباس ازکشتن صفی‌میرزا نهایت متأثر گردید ، قتلگاه او را بست قرار داد و کسانیکه در حق او سعایت کرده بودند تنبیه ومجازات نمود وازآن تاریخ‌همواره لباس ساده و بدون زینت می‌پوشید وهنگام نزع روان وصیت نمودپسرصفی‌میرزا موسوم به سام میرزا را پادشاه سازند . شاه‌عباس‌در سال۱۰۳۸ هجری‌بعد ازچهل‌و و دوسال سلطنت درفرح‌آباد مازندران بدرود حیات گفت .

شاه صفی

سام میرزا موقعی که برتخت‌نشست بیش ازهفده سال نداشت ونام شاه‌صفی برخود گذاشت این پادشاه جوانی بود بی‌تجربه و ناز پرورده . تربیتی که لایق شاهزادگان است نیافته بود و ازحرمسرا برتخت سلطنت جلوس کرد . بنابراین یا بسعایت دیگران ویا در اثرخلق وخوی خود دست‌ستم بگشود وترحم برخودی



«شاه‌صفی»

و بیگانه ننمود. بسیاری از شاهزادگان و بزرگان و امراء که خدمات شایانی به قتل رسانید و از آنجمله است امامقلی خان حاکم فارس که در جنگها لیاقت بخرج داده‌درزمان شاه عباس اول‌جزیرهٔ هرمزرا از پرتغالیها بگرفت. خلاصه ظلم و ستم شاه‌صفی از حد بگذشت. در زمان اوازبکان بخراسان تاختند، قندهار بدست هندیها افتاد، عثمانیها اندیشهٔفتح آذربایجان نمودند ولی بواسطهٔ شدت سرمای زمستان و کمی آذوقه مجبور به بازگشت شدند و سواران ایرانی آنها را تعقیب کرده بسیاری از ایشان‌رابکشتند. درهرحال بغداد به عثمانیان واگذار شد. همچنین اهالی گیلان آغاز یاغیگری‌نمودند ولی‌بزودی رفع طغیان آنها شد. سپس قلعهٔ ایروان بدست شاه‌صفی فتح گردید. وفات این پادشاه درسنهٔ ۱۰۵۲ رخ داد.

شاه عباس دوم

پس از شاه‌صفی پسرش شاه‌عباس‌برتخت سلطنت نشست و درآن هنگام‌چون بیش از ده سال‌ازعمرش نمیگذشت وزراء اموررا دردست گرفته در بستن میخانه‌ها نهایت کوشش نمودند ولی چون شاه‌عباس دوم برشد رسید در شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایستهٔ مقام سلطنت نبود. با همهٔ این احوال این پادشاه در بسط عدل‌وداد جدیت نمود حکام و امرائیکه نسبت بزیردستان ظلم و اجحاف روا می‌داشتند بسختی‌تنبیه می کرد. نسبت به‌کلیهٔ مذاهب‌بدیدهٔ احترام مینگریست

و میگفت ایمان امری است قلبی و فقط خدای تبارك و تعالی حاکم باطن است نه من که پادشاه ظاهرم و از این جهت تمام اتباع را بیك نظرمی‌نگریست ونسبت بعموم (جز در موقع مستی) رأفت می‌نمود . در زمان او قندهار که صفی‌میرزا از دست داده بود فتح شد و کوشش جهانشاه و اورنگ زیب پادشاهان هند برای بدست آوردن آن شهر بجائی نرسید همچنین یکی از امراء ازبك **امامقلی‌خان** نام به ایران پناه‌آورد شاه‌عباس در حق او نهایت احترام را بجای آورد و جوانمردیها کرد . دیگر آنکه حکمران بلخ نادر محمد از بیم شاه جهان که طمع در ملك او نموده بودبه شاه عباس پناهنده گشت این پادشاه درحق اوهم فوق‌العاده احسان کرد و حتی لشکری برای کمك او فرستاد. چنانکه بنظرمیرسد مناسبات او باعثمانیان حسنه بود ودرایام اوامنیت در مملکت حکمفرما، بازار تجارت‌رواج وعموم تجاروصنعتگران داخلی وخارجی فارغ‌البال در ایران زندگی می کردند . بطورکلی با درنظر گرفتن اعمال خوب‌و کردار بد او می‌توان گفت شاه عباس‌ثانی پادشاه نسبتاً خوبی بوده است. در سال ۱۰۷۸ بسرای دیگر شتافت .



« شاه عباس ثانی »

شاه سلیمان

پس ازشاه‌عباس ثانی‌پسر بزرگش صفی‌میرزا بنام شاه سلیمان برتخت‌نشست و بیست ونه سال سلطنت نمود وهزار گونه بیرحمی وقساوت قلب از اوسر زد . هنگام غضب یا درپایان‌مستی احدی از ندیمان اواز جان‌خود ایمن نبودند. بریدن دست و گوش وبینی یا در آوردن چشم نزد او از کارهای معمولی بود و آنانکه مقرب‌تر بودند بیشتر دچار بلا ومصیبت می گشتند چه پس ازآنکه ندیمانرا به افراط در شرب تکلیف می‌نمود باندك خلافی تعذیب میکرد . شاه‌سلیمان‌پادشاهی بود ضعیف العقل وخوشگذران در زمان او ازبکان اطراف خراسان را محل‌تاخت وتاز قرار دادند وسواحل بحرخزر عرصهٔ قتل وغارت ترکان قبچاق گردید.یکی از امراء این پادشاه که مقام وزارت را داشت **شیخ علی‌خان زنگنه** است که‌مردی بود مجرب وبادیانت. متأسفانه‌شاه سلیمان این‌وزیردانشمند را هم‌از خودبرنجاند. آری در دورهٔ این پادشاه امنیت درایران حکمفرما بود ولی این امرنتیجهٔ هیبت سلطنت بود که از زمان شاه عباس بزرگ در قلوب اهالی جای گرفت والابیداد شاه سلیمان که در زمان او دولت صفویه ضعیف وروبانقراض نهاد عموم راخسته‌خاطر کرد و کسی رضایت نداشت. گویند این پادشاه درامور مملکت چنان‌لاابالی بود که وقتی خطر ترکانرا باو گوشزد کردند و گفتند که چون ترکان باعیسویان اروپا صلح نموده‌اند عنقریب فارغ‌البال بایران خواهند تاخت با کمال خونسردی جواب‌داد اصفهان مرابس است . باری درسنهٔ ۱۱۰۶ شاه‌سلیمان بدرودحیات گفت. پس ازاو سلسلهٔ صفویه چنانکه خواهیم دید درآستانهٔ انقراض قرار گرفت.

فصل دوم

سلطنت سلطان حسین

فتنهٔ افغان و انقراض سلسلهٔ صفویه

۱

پس از شاه سلیمان امراء دولت و خواجه سرایان برای اینکه امور کشور رابدلخواه خویش دردست گیرند وبدون بیم ، اغراض شخصی خود رابموقع اجرا گذارند، حسین میرزارا که شاهزاده‌ای بود ضعیف‌النفس و موهوم پرست برتخت صفویه نشاندند، سلطان حسین قلبی‌داشت بارأفت ولی ازخصایص پادشاهی محروم بود . تحت تأثیر امراء خائن و مغرض و عالم نمایان ریاکار که هم اورا مصروف به‌امورجزئی نمودند درآمد ، ازاین رو درآغاز سلطنتش اقدام به‌بست قرار دادن مدرسه‌ها، شکستن خمها، بستن ابواب میکده‌ها ، رنجاندن پیروان ادیان مختلفه ازعیسوی، زردشتی وغیره نمود. حتی فرق مختلفهٔ اسلامی اذیت وآزاربسیاردیدند نزاع شیعه وسنی بالا گرفت و صوفیان مجبور به‌ترك دیار شدند . چه خانقاهها خراب گردید و صاحبان آنها نفی بلد شدند . ضعف در ارکان دولت رخ داد ، خدمتگذاران لایق وامراء کافی دلسرد گشتند و سلسلهٔ صفویه با قدمهای سریع روبزوال وانقراض میرفت . ازطرف دیگر یکقرن امنیت و پیش نیامدن حادثهٔ مهمی پس ازشاه عباس بزرگ اهالی بلاد و لشکریان راتن پرور و خوشگذران نموده بود واین هم مزید برعلت شد چنانکه‌لشکرافغان توانست باکمال سهولت خود را ازقندهار به‌اصفهان رساند . توضیح این واقعه آنکه درآن اوقات قندهار جزء بلادایران بودوبرای جلوگیری ازطغیان اهالی‌آن حدود شده سلطان حسین

گرگین خان والی گرجستان را که بکیش اسلام درآمده‌بود وازامراء لایق وکافی بشمارمیرفت بحکمرانی آنحدود مأمورساخت . گرگین خان دست تعدی به‌مال وجان اهـالی دراز کرد وشکایت افغانان درربار پادشاه صفوی مؤثر نیفتاد بلکه گرگین خان **«میرویس»** نام را که دارای حسب ونسب واز قبیلۀ بزرگ افغان بود وسمت کلانتری قندهاررا داشت دستگیر و به‌اصفهان فرستاد وتقاضای حبس اورانمود . میرویس که مرد زیرك وباهوشی بود و بزودی ضعف دولت صفوی و بیکفایتی سلطان حسین رابدانست ونزداوتقرب حاصل کرد واجازۀ زیارت بیت‌الله راگرفت . دراین سفراز علمـاء بزرگ سنت فتوی گرفت که محاربه با شیعیان موافق احکام شرع است . پس ازمراجعت به‌اصفهان در بدگوئی از گرگین خان دقیقۀ فروگذاری ننمود وشاه صفوی رابـاو بدگمان کرد تا اینکه موفق گردید مجدداً کلانترقندهار شود . میرویس پس ازورود به‌قندهار بارؤساء قبایل بساخت وآنانرا بمخالفت بادولت ایران برانگیخت وفتوی علماء سنت راحجت خودقرار داد ولی درظاهر با گرگین اظهارموافقت ودوستی میکرد تاآنکه وقتی او را دعوت نموده باهمراهانش بقتل رسانید وسپاه گرجی که درآنحدود بود متفرق ساخت نصایح سلطان حسین که بتوسط **محمد جامی** نـام و **محمد خان** حـاکم هرات به‌میرویس نموذ سودی نبخشید بلکه برجرئت وجسارت اوافزود وپیغام‌آوران را مقید نمود . شاه سلطان حسین چاره جزجنگ ندیدوبعد ازتأمل بسیارخسروخان برادرزادۀ گرگین را بطرف قندهار فرستاد وآنشهر محاصره گردید ولی سودی حاصل نشد ومغلوب گشت همچنین میرویس لشکر دیگری را که به فرماندهی محمد رستم خان درمقابل اوآمده بود شکست دادوبراقتدارش درآنحدود افزوده گشت تااینکه بدرود حیات گفت .

پس ازاوبرادرش میرعبدالله جای وی نشست ومایل بود بادولت ایران ازدر صلح درآیـد ولی **محمود** پسر میرویس که هنگام فوت پـدر هیجده سال داشت بمخالفت عم خود برخاست و او را بکشت . درهمان اوقات اوضاع ایران درهم و برهم بود کردها تانزدیك اصفهان بتاخت وتازمشغول بودند و **آزاد خان ابدالی**

هرات رابگرفت وصفی قلیخان که مأمورمقابله باآنان بود درجنگ باآزادخان کشته شد . همچنین عربهای عمان دست تعدی برجزایرخلیج فارس دراز کردند.

این اوضاع واحوال محمود رادراندیشهٔآن انداخت که قصد سایربلادایران نماید وطمع درسلطنت کند . بنابراین باکمال سهولت ازراه سیستان بکرمان آمدوانواع ظلم وستم به‌اهالی آنحدود رواداشت یکی ازسرداران نامی ایران **لطفی خان** افغان رابسختی شکست‌دادوآنانرا از آنشهر براند وبشیرازرفته درصدد جمع آوری لشکر گردید تاپادشاه صفوی را خدمتی لایق نماید ولی بجهاتی بزودی معزول شد و برادرش فتحعلیخان هم که سمت وزارت داشت‌ودردفع فتنهٔافغان همت میگماشت بدسیسهٔ حکیم باشی ویکی ازملانمایان ازکار بیفتاد وحتی‌ازدیده محروم گشت .



«شاه‌سلطان‌حسین»

عجب اینجاست که درآنموقع هر کس‌خواست خدمتی نماید ازنظرشاه سلطان حسین افتادو به‌قسمی دلسرد گردید که دیگرمیل بخدمت ننمود مثلا والی گرجستان که دردفع لزگیها اقدام میکرد ازطرف سلطان حسین باوامرشد تادیگر درامورآنها دخالت نکند و والی قسم یاد کرد تاآنپادشاه برتخت‌است دست بشمشیر نکند .

بالنتیجه لزگیها شیروان و شماخی را بگرفتند . درمقابل‌این حوادث سلطان حسین بدعا و انابت مشغول گردید وملاها مردم را توبه میدادند ، در بستن شرابخانه ها نهایت کوشش و جدیت بعمل آمد . اما محمود در سنهٔ ۱۱۳۵ بـابیست و پنجهزار مرد افغان وبلوچ مجدداً ازسیستان بکرمان آمد وآنشهر راگرفت ولی ازعهدهٔ‌تسخیر قلعهٔ ارك آن برنیامد .

همچنین نتوانست یزد را بتصرف در آورد و بجانب اصفهان رهسپار گشت

سلطان حسین خواست بادادن پانزده هزار تومان او را ازتسخیر اصفهان منصرف نماید ومحمود آنرا رد کـرده و ضعف دولت صفوی را دانسته به **گلناباد** در دو فرسنگی اصفهان آمد .

پس از اختلاف بین امراء سلطان حسین بنابه صوابدید والی عربستان کـه امارت لشکر داشت ومرد خائنی بود تصمیم بجنگ گرفت و پنجاه‌هزار لشکر با بیست عراده توپ در مقابل محمود فرستاد ، لشکر ایرانی دارای لباسهای فاخر بوده و اسبان آنها لگامهای زرین داشتند ووسایل راحتی آنها از هرحیث فراهم‌بود برعکس لشکر افغان‌دارای لباسهای پاره واسبهای لاغربودند. اوضاع لشکرایران و افغان وجنگ گلناباد درست زمان یزد گرد سوم وسپاه ایران وجنگ قادسیه را بنظر می‌آورد . چه درآن اوقات هم عرب‌های بـرهنه باسپاهیان باشکوه و جلال ایرانی برابر شدند . لشکر افغان را بیست الـی چهل‌هـزار نوشته‌اند و عدهٔ از زردشتیان ایران هم که از جور عالم نمایان به تنگ آمده بودند بـا آنها همراه گشتند با همهٔ این احوال چنانکه ذکر شد افغانان ازعهدهٔ تسخیر ارك کرمان و شهر یزد برنیامدند ولی نفاق امراء لشکر و بی‌نظمی امور نظام ایران در جنگ گلناباد فتح را نصیب افغانان‌نمود بقسمی که بانداشتن توپ ازعهدهٔ مدافعه‌بخوبی برآمدند بلکه خود را بتوپ‌چیان ایرانی‌رسانیده آنها را وادار کردند تاایرانرا هدف گلوله نمایند . پس ازآن محمود فرح‌آباد را که مستحفظین آن احضارشده بودند و بلامانع بود بگرفت وازآنجا به جلفاآمد و آنحدود را درتصرف خوددر آورد . خلاصه اصفهان محاصره شد وقصور سلطنتی وکاخهای عالی واقع درخارج از شهر بدست دشمن افتاده کاروانسرا واصطبل گردید. دهات زیبای اطرافخراب شد در شهر قحطی سختی رخ داد گوشت اسب والاغ هم برای خوردن پیدانمیشد حتی برگ درخت و چرم هم که چند روزی اهالی با آن اعاشه میکردند بدست نمی‌آمد جنازهٔ صدها از بیچارگان که از گـرسنگی جان داده بودند مناظر رقت انگیزی در کوچه وبرزن تشکیل میداد .

محمود درابتدا درمیان خوف ورجابود زیرا با آنکه در گلناباد لشکرایران

را دفع کرد تصور اینکه بسهولت بتواندبر اصفهان غلبه کندنمی نمود وحتی پیشنهاد صلح کرد ولی قبول نیفتاد. دریکی ازقری اصفهان (اصفهانك) جمعی ازسکنهٔ اطراف گردآمده یکمرتبه برافغانان تاختند وبسیاری ازآنان را کشتند عم محمود برادر و دوپسر عمش اسیر گشته بهلاکت رسیدند. همچنین **محمود سیستانی** با ده‌هزار مرد برای استخلاص اصفهان نزدیك شهر گشت ولی محمود اورابفریفت وبحکمرانی مستقل خراسان وی را امیدوار کرده ازآن خیال منصرفش نمود - قحطی در شهر روزبروز سخت‌تر می گردید وافغانان جسورتر میشدند اهالی بیچاره هرروز شاه را ترغیب بجنگ می کردند و از هرطرف فریاد خلق بلند گشت ولی بیکفایتی والی عربستان مانع از اقدام بجنگ گشت حتی یکی از امراء لایق احمد نام که رشادتی بخرج داده بود بروایتی مسموم گشت، وفوت او تولید یأس دردلها نمود. درآخر سلطان‌حسین چاره جزاین‌ندید که بادست‌خویش‌تاج‌صفویه‌را تسلیم‌محمود کند بنابراین درهمان اوقات با جمعی از امراء از شهر خارج شده باردوی افغان رفت ومحمود را فرزند خود خوانده تخت وتاج تسلیم نمود - روز دیگر افغانان وارد پایتخت صفویه گشتند (۱۱۳۵ هـ) ازجنگ گلناباد تا تسلیم شدن سلطان‌حسین هفت ماه اصفهان محاصره بود.

محمود ابتدا خواست از روی عدل حکمرانی کند از این جهت چند روزی درآسایش‌حال اهالی‌بکوشید و کسانیکه‌بسلطان‌حسین خیانت کرده‌بودند مجازات کرد حتی املاك والی عربستان را ببرادر او داد و در حق پادشاه بخت بر گشتهٔ صفوی نیکی‌نمود. برای تدبیر اموایرانیان را باافغانان‌شریك کرد تاازکاردانی اهالی‌این مرز وبوم استفاده کرده‌باشد حتی‌نسبت باتباع دول‌خارجه ملاطفت‌نمود ولی‌این رفتارنیکو چندان طول‌نکشید ومحمود مبدل‌بیك وحشی‌خونخوار گردید وعلت عمدهٔ این تغییر اخلاق آن بود که محمود دچار اشکالات گشت ولایق آنکه یك چنین کشور وسیعی‌را اداره کندنبود. گذشته‌ازآنکه ایرانیان درزیر باراو نرفته درفکرانتقام بودند اوضاع پریشان ایران،روس وعثمانی را بفکر آن‌انداخت تااز این خوان یغمانصیبی‌برند. لشکر امپراطور روس بداغستان‌آمد ودربند رابگرفت

عثمانیها بطرف همدان حرکت کردند. ازطرف دیگر اهالی قزوین برافغانان تاخته دوهزارنفر ازآنانرا بکشتند و همچنین دربعض نقاط دیگر همین معامله را باین طایفه کردند. پسرعم **محمود اشرف** که دل‌خوشی از او نداشت از ایران بجانب قندهار رفت. محمود از بیم آنکه مبادا اهالی اصفهان مانند سایر نقاط برافغانان بتازند دست ستم‌بگشاد وسیصد نفرازامراء ایرانرا دعوت کرده همه رابقتل‌رسانید ودویست طفل آنانرا هم‌ازشهر بیرون برده بکشت. همچنین سه هزارنفرازقراولان سلطان‌حسین را بهلاکت رسانید سپس حکم کرد تا پانزده روز اصفهان را قتل‌عام نمودند واموال آنانرابیغما بردند تجارخارجه را درمضیقه انداخت ومال‌فراوان‌از آنان گرفت خلاصه بیداد محمود از حد گذشت حتی قری اطراف اصفهان ویرانه گشت‌چون شیرازبدست یکی‌ازسرداران‌افغان‌فتح شداهالی‌راازدم تیغ بگذراندند عدم پیشرفت محمود دربعضی‌نقاط مخصوصاًدریزد و کشته شدن عده‌ای‌ازلشکریان او درآنحدود افغانانرااز‌محمود دلسرد کرد وحتی‌درصدد شورش‌بر آمدند. محمود ناچار پسرعم خود **اشرف** پسر عبدالله را از قندهار بطلبید وو لیعهد خویش‌نمود. چنانکه قبلا اشاره کردیم محمود عم خود عبدالله را کشته بود وازاین سبب اشرف باطناً بااو عداوت داشت وچون طرف توجه افغانان گردید محمود بکلی بیچاره‌شد ومبتلا بیك گونه مالیخولیا گردید وخواست‌با کم‌خوردن غذا وریاضت دادن نفس خویش از عالم غیب مدد طلبد ولی این اقدام او را درنده تـر کرد و بسیاری از شاهزادگان صفویه را بقتل رسانید. درآخر افغانها اشرف را به‌سلطنت برداشتند وبروایتی محمود بامر او کشته شد (۱۱۳۷).

اشرف چون میخواست با تدبیر و حیله اساس حکمرانی خود را مستحکم نماید، درآغازامر بنای خوشرفتاری بااصفهانیان نهادوازاعمال محمود اظهارتنفر کرد. درآن اوقات اوضاع ایران نهایت در هم وبرهم بود پسر سلطان حسین که **طهماسب میرزا** نام داشت درموقع محاصرهٔهرات درزمان محمود ازاصفهان خارج شده بود چون خبرفتح آن شهررابدست افغانیان شنید عنوان پادشاهی برخودنهاد ودرصددآن بود که باوا گذاشتن داغستان، شیروان، گیلان، مازندران واستراباد

بدولت روس بامساعدت روسها مجدداً برتخت نشیند . همچنین از عثمانیها کمك خواست ولی آنان درخواست اورا رد کردند . درهمان اوقات عثمانیها کردستان ، ایروان ، نخجوان ، مراغه ، خوی و ارمنستانرا تحت تصرف خود درآوردند . تبریزیان بانداشتن توپ درمقابل لشکر عظیم عثمانی بقدری شجاعت و دلاوری بخرج دادند که نظیر آن کمتر دیده شده ولی پس از آنکه بیست هزار از دشمن رابخاك هلاکت افکندند ودر کوچه وبرزن شهر با آنها جنگیدند درآخر بشرط اینکه باعیال واطفال خود درامان به‌اردبیل روند شهر بی‌سکنه راتسلیم نمودند . باری درسال ۱۱۳۷ بین روس و عثمانی چنین اتفاق گشت که تمام ایالات سواحل دریای خزر تا ارس متعلق به روسها باشد وایالات غربی و شمال غربی درتصرف عثمانی‌ها باقی بماند ویکدیگررا درپیشرفت این مقصود مساعدت نموده هر کس را که لایق میدانند پادشاه سایر ایالات ایران کنند . چون اشرف جای محمود نشست ومشاهده کرد که روس وعثمانی دردفع افغانها متفقند وشاید درنظر دارند طهماسب رابرتخت نشانند ازدرحیله درآمدوسفیری به‌اسلامبول فرستاده جمعی‌از علماء سنت رابطرف خود جلب کرد که چون افغانان حکمرانی شیعه راازایران برانداختند ورایت اهل سنت برافراشتند جنگ دولت عثمانی باآنان وموافقتش بادولت روسیه که حکومت‌نصاری است برخلاف شرع انوراست. همچنین درمیان لشکرترکان که بطرف اصفهان می‌آمدند اختلاف انداخت‌وآنانراشکست‌دادولی برای جلب رضایت دولت عثمانی اسیران را رها ساخت وغنائم را مسترد داشت و بالاخره خلیفهٔ عثمانی راسرورخود شناخت ومقررداشت که کلیهٔ بلاد ایران که در دست عثمانیان افتاده بود یعنی کردستان، خوزستان، آذربایجان وقسمتی ازعراق عجم حتی طهران متعلق به‌آن دولت باشد ودرمقابل این بذل و بخشش اجباری خلیفهٔ عثمانی اورا پادشاه ایران شناخت . اشرف تصورمیکرد که دیگر آسوده خاطرمیتواند دربقیهٔ ایالات ایران غیرازآنچه دردست روسها افتاده بود حکمرانی کند که ناگاه مادرمیهن رشیدترین فرزندان خود رابرای‌استخلاص ایران مأمور ساخت‌ودست قدرت‌ازآستین نادرشاه افشاربیرون آمد دراندك مدتی نه‌فقط افغانانرا

بروزسیاه نشانده واز ایران براند ودست تعدی عثمانیانرا کوتاه نموده ایالات از دست رفتهٔ ایرانرابگرفت ، بلکه دامنهٔ فتوحات خود راتاپایتخت هند رسانید .

میتوان گفت سلسلهٔ صفویه‌درزمان سلطان حسین منقرض گردید اماطهماسب میرزا که بخود لقب شاهی داده‌بود درفرح آباد مازندران بسرمی‌بردوازبرای خود ترتیب درباری داده بود. فتحعلیخان قاجاربرای پیشرفت منظورخویش بااواظهار همراهی میکرددرهرحال تاطلوع کوکب نادری‌کاری ازپیش نرفت وازآن تاریخ هم شاه طهماسب آلت دست‌آن سردارنامی گردید .

فصل سوم

نادرشاه افشار و اعقاب وی

نادر(ندرقلی) پسر امامقلی ازقبیلهٔ افشاراست . تولدش درسنهٔ ۱۱۰۰هجری درابیورد (خراسان) رخ داد پدرش ازپوستین دوزی تحصیل معاش می کرد وشاید نادرهم دراوایل عمرهمین شغل راداشته است . نادر درایام جوانی مصائب بیشمار دیده ورنج بسیار کشیده است ولی درهرمورد اظهارتهور وشجاعت کرده است . در سن هفده سالگی بدست ازبکان اسیر گشت ومادرش در اسارت مرد . پس ازاینکه نادرخود را ازقید اسارت نجات داد وبخراسان مراجعت کرد ، جمعی را دراطراف خود گرد آورده دلیریها نمود تا جلب توجه حکمران خراسان ملك محمود را کرد ودرخدمت اودر آمده ودرجنگ باازبکان رشادت بخرج داد وبمرتبهٔ سرداری رسید ولی‌طولی نکشید که بین اوو‌ملك محمود کدورت حاصل گشت و نادرخدمت اورا ترك گفته رایت خود سری برافراشت . درآن اوقات اوضاع ایران نهایت پریشان‌و کشورماعرصهٔ تاخت‌وتازافغان وروس بود. شاه‌طهماسب با کمال‌بیچارگی درفرح‌آبادمازندران می گذرانید وچاره‌جزدرخواست مساعدت ازاین‌وآن نداشت. پریشانی اوضاع موجب شد که قریب سه هزارمرد در اطراف نادر گرد آمده اورا سردار خود کردند . درابتدا این سردارنامی کلات رامتصرف گشت وعم خود را که حکمرانی آن حدود را داشت ودر باطن بـا اوراه خلاف می پیمود بهلاکت رسانید . همچنین ابیورد و نسا راتحت حکم خود درآورد . گرچه ملك محمود سیستانی درخراسان اقتدارکاملی داشت ولی بسیاری‌ازنقاط آن ایالت وسیع دردست افغانان بود ونادرتصمیم گرفت ازیك طرف دست محمود را ازآن حدود کوتاه و

ازطرفی درقلع وقمع افغانان جدیت نماید . طولی نکشید که نیشابور رابنام شاه طهماسب گرفت و خدمات اومنظور نظر آن پادشاه ناکام گردیده ویرا ملقب به



« نادرشاه افشار »

طهماسب قلیخان (غلام طهماسب) نمود . نادر صلاح چنان دانست که برای پیشرفت مقاصد خود قبلافتحعلیخان قاجاررا که زمام امورشاه طهماسب رادردست داشته وفی الحقیقه نایب السلطنه بود ازمیان بردارد . علیهذا وسایل قتل اورافراهم

آورد وچون ازاین حیث آسوده گردید مشهد را محاصره نموده آنرا ازدست ملک محمود مستخلص ساخت وبتدریج اقتدارش بجائی رسید که شاه‌طهماسب حکمرانی مازندران ، خراسان . سیستان و کرمان را باومحول کرد و یکی از دخترهای سلطان حسین رابه **رضاقلی میرزا** پسر نادرداد .

پیشرفت نادر درخراسان اشرف افغان رابوحشت انداخت و متوجه‌خراسان شد تا شاید بتواند حریف پرزور خود را ازمیان بر دارد . نزدیك دامغان جنگ سختی بین نادر واشرف رخ داد (۱۱۴۱) وچنان شکستی برافغانان وارد آمد که بسیاری از آنان در دو روز خود را ازدامغان به طهران رساندند وبا کمال شتاب به اصفهان رفتند. اشرف در اصفهان مشغول جمع آوری سپاه شد ونادر، شاه طهماسب را در دامغان گذاشته خودبجانب پایتخت‌صفویه درحرکت آمد در **مورچه‌خورت** جنگ دیگری بین سپاهیان ایران و افغان رخ داد وبازهم اشرف شکست فاحش خورد وچهارهزار نفر از دلیران آنها بهلاکت رسیدند وبقیه زن وبچهٔ خود رابر شتر وقاطر سوار کرده بطرف شیراز رفتند و قبل ازحرکت بامر اشرف‌سلطان حسین بیچاره را بکشتند .

پس ازچند روز شاه طهماسب درمیان هلهلهٔ شادی مردم وارد اصفهان شد . اقتدار نادر نهایت بیش ازپیش گردید و برای اینکه افغانان را مستأصل ساخته از خاك ایران براند بجانب شیراز درحرکت آمد وبا اینکه افغانها آبادیها راخراب کرده بودند نادر بدون فوت وقت خود را بدشمن رسانده وبرای سومین دفعه در نزدیکی استخر اشرف را بکلی مغلوب ومنکوب کرد وبیست هزارنفر از سپاهیان افغان پای به گریز نهادند وحتی بعضی ازآنان زن وبچهٔ خود رابرای اینکه در دست دشمن نیفتد می کشتند . روستائیان لار مقابل اشرف درآمده خزاین اورا به یغما بردند . اشرف خواست بقندهار رود لیکن بلوچها سرراه او را گرفتند و در آخر سر او را بریده برای شاه طهماسب فرستادند . سایر افغانان در بیابانها بهلاکت رسیدند وعدهٔ کمی‌توانست خود را از دست اجل نجات داده ،مقامی امن رساند و بدین ترتیب فتنهٔ افغان پس از هشت‌سال فرو نشست .

چون خیال نادر از طرف افغانان آسوده گشت عزم رزم با عثمانیان نمود و آنانرا در حوالی همدان شکست داده آن نواحی را مستخلص ساخت سپس شهرهای آذربایجانرا گرفت و قصد ایروان داشت که خبر فتنهٔ بعضی از قبایل افغان در خراسان رهسپار گشت و آن آشوب را فرونشانده هرات را گرفت (۱۱۴۳) درهمان اوقات شاه طهماسب خواست اظهار لیاقتی کند و قصد محاصرهٔ ایروان کرد ولی از لشکر عثمانی بسختی شکست خورد و باآنان مصالحهٔ ننگینی نموده ایالات ماورای رود ارس را به آنها واگذاشت و بعضی نقاط کرمانشاه را به والی بغداد بخشید و حتی در رهاندن اسیران ایران اقدامی ننمود. چون این اخبار به نادر رسید نهایت درهم گردید و آن معاهده را لغو دانسته سفیری به قسطنطنیه نزد **محمد خامس** فرستاد و بی‌اعتباری مصالحه نامه را اعلام داشته درخواست استرداد ایالات از دست رفته را نمود . همینکه باصفهان مراجعت کرد تصمیم خلع شاه طهماسب را نمود و وی را بخراسان تبعید کرده پسرچندماههٔ اورا بنام **عباس سوم** بر تخت نشاند وخودامور لشکری و کشوری را در دست گرفت (۱۱۴۵) .

پس از این قضایا بجنگ عثمانیان شتافت و بغداد را محاصره کرد احمد پاشا والی بغداد بمدافعه پرداخت. در همان احوال صدهزار مرد به فرمانفرمائی یکی از سرداران معروف ترك توپال نام در مقابل لشکر ایران آمد . نادرقسمتی ازلشکر خود را بمحاصرهٔ بغداد گذاشته باقسمت دیگر به لشکر توپال حمله آورد، در کر کوك جنگ سختی رخ داد که منجر به شکست نادر گردید و لشکر او متفرق گشت . همچنین لشکری که بمحاصرهٔ بغداد اشتغال داشت روبهزیمت نهادند (۱۱۴۶).

پس از این شکست نادر بهمدان مراجعت نموده نسبت به لشکریان خود کمال رأفت و مهربانی کرد وبجمع آوری سپاه جدید همت گماشت و بعدازسه‌ماه مجدداً بطرف بغداد رفته لشکر عثمانی را شکست داد بازهم توپال در مقابل او شتافت ولی دراین‌بار نه فقط مغلوب ومنکوب گردید بلکه سر درسر این کار نهاد. نادر جسد ویرا بلشکرگاه عثمانی فرستاد وبغداد را محاصره کرد والی بغداد از

در مسالمت درآمده مقرر شد اوضاع سرحدی ایران و عثمانی مانند قبل از فتنهٔ افغان باشد .

سپس بدفع **محمدخان بلوچ** در فارس عزیمت نمود وچون این‌فتنه رافرو نشاند خبر رسید که دولت عثمانی عبدالله پاشارا در مقابل وی فرستاده است نادر بدون درنگ عزم ارمنستان و گرجستان نمود و باپانزده هزار کس هشتادهزار یا ۱۲۰ هزار لشکر عثمانیرا در آنحدود شکست داده عبدالله پاشا کشته شد فارس و ایران وکلیهٔ شهرهائی که درآنحدود متعلق بایران بود بدست نادرافتاد (۱۱۴۸).

در خلال این سنوات روسها که بعضی از ایالات بحرخزر را متصرف گشته بودند از در مسالمت در آمده بلاد ایران را تخلیه نمودند و میتوان گفت که در پایان ۱۱۴۸ بهمت نادر کلیهٔ بلاد ایران ازدست افغان و عثمانی و روس‌مستخلص گشته بود .

پس از انجام این امور چون بروایتی خبر فوت عباس ثالث پسر طهماسب (که نادر او را بپادشاهی برداشته بود) برسید . هنگام نوروز نادر ترتیب جشن بزرگی‌درصحرای‌مغان دادوقریب‌یکصدهزار نفراز‌مردان‌لشکری‌و کشوری‌رادعوت نمودتا شخصی را که لایق میدانند بسریر سلطنت نشانند. بزرگان مملکت‌باتفاق او را شایستهٔ دیهیم وتخت دانستند .

نادر پس از یکماه تأمل حاضر گردید که‌بسه‌شرط سلطنت‌را قبول کند.اول آنکه سلطنت درخانوادهٔ اوموروثی باشد. ثانیاً هیچگونه مساعدتی باعضاءخانوادهٔ صفویه که مایل بتصاحب تاج وتختند نشود . ثالثاً سب خلفاء ثلاث متروك شودو مذهب جعفری خامس مذاهب اهل سنت گردد یعنی ایرانیان مذهب تسنن قبول کنند ولی بجای متابعت از ابوحنیفه ، شافعی ، مالکی یاحنبلی که ائمهٔ چهار مذهب سنت‌اند پیروی از حضرت امام جعفرصادق نمایند وآدابیکه مخصوص‌شیعه است ترك کنند . یکی‌از علماء که خواست با این شرط سوم مخالفت کندهم درآن مجلس کشته شد. نادربااین هم‌اکتفانکرد بلکه موقوفات روحانیون رابنفع‌لشکر خویش ضبط نمود واقتدار آنها را فوق‌العاده محدود کرد .

خلاصه چون در ۱۱۴۸ نادر بسلطنت انتخاب گردید باصفهان آمد و بتدارك لشکر پرداخت . پس از اینکه ایل بختیاری را سخت گوشمالی داد عزم قندهار کرد و آنشهر را که دارای استحکامات متین بود از **حسین خان** برادر محمود بگرفت. در خلال این احوال رضاقلی میرزا پسر نادر امیر بلخ را بدستور پدر خویش که بکمك اهالی قندهار میآمد شکست فاحش داد و ازجیحون گذشته ازبکانرا بکلی مغلوب ومنکوب کرد وقصد بخارا نمود . ولی نادر صلاح ندانست که در آن اوقات پسر خود را سر گرم جنگ با ازبکان کند. بنابراین اورا از پیشرفت قدغن نمود و امر بباز گشت داد . چون فراریان افغان بهندوستان پناهنده میگشتند وبیم آن میرفت که در آنحدود قدرتی بهم رسانیده اسباب زحمت فراهم نمایند نادرشاه رسولی بدربار هند فرستاد تا فراریانرا در آن مملکت راه ندهند ولی از طرف پادشاه هند نه تنها بهیچوجه جوابی نرسید بلکه رسول نادر راهم مدتی بعناوین مختلفه اجازهٔ رخصت نداد. بنابراین نادر بطرف کابل حرکت کرده آنشهر را بگرفت وحکمرانی ایرانرا برضاقلی میرزا واگذار کرده بجانب هند عزیمت نمود و درسنهٔ ۱۱۵۱ از آب سند گذشته پیشاور ، کشمیر ، پنجاب ولاهور را بگرفت ولشکر محمد شاه را در کرنال شکست سخت داد . پادشاه هند چاره جز تسلیم شدن ندید ونادر نهایت رأفت را در حق او نموده بجانب دهلی رهسپار گشت . سپس با کمال مردانگی و مروت تاج هندوستان را به محمدشاه بخشید وجز ایالاتی که یکوقت متعلق بایران بود طمع در نقاط دیگری ننمود و رود سند سرحد ممالك ایران و هند گردید . محمدشاه تمام جواهر گرانبها و اموال ذیقیمتی که در خزانهٔ خود داشت وسالهای دراز پادشاهان هند جمع آوری کرده بودند تقدیم جهانگشای ایرانی نمود وسایر امراء هم آنچه اجناس نفیس داشتند نثار کردند . قیمت این اموال را ازچهارصد الی هشتصد کرور تومان تخمین کرده‌اند ، جواهر معروف بدریای نور و کوه نور و همچنین تخت طاوس ازجمله غنائمی است که نادر بایران آورد .

شاهنشاه ایران درابتداء باامراء و کلیه اهالی دهلی کمال رأفت رانمود بلکه جمعی ازلشکریان خود را بمحافظت آنان گماشت وقدغن اکید کرد تاحدی از

سپاهیان اودست تعدی درازنکند . ولی پس‌ازچند روزچند نفرازمغرضین خبرفوت نادررا در افواه انداختند وعوام دست از آستین جهالت بدرآورده بر مستحفظین ایرانی خود تاختند وبسیاری را بکشتند .

پیغام نادرباهالی سودی نبخشید وچون آتش فتنه بالاگرفت روزدیگر نادر دروسط شهر آمد وچون نمی‌خواست بهیچ وجه ظلم وستمی نمایدآغاز سخن کرد ناگهان تیرتفنگی بجانب اوانداختند . گرچه تیرخطا رفت ولی آتش غضب نادر برافروخت وحکم بقتل عام دادبنابراین درهمان روزتاسه‌ساعت بعد ازظهرسپاهیان ایرانی شمشیر بیدریغ کشیده خرمن عمراهالی راباد فنادادند .

گویند درآن واقعه یکصد وده هزار نفر کشته شد ولی آنچه بنظر صحیح می‌آید قول یکی از مورخین هندوستانی است که مینویسد بیش ازده هزار نفر به‌قتل نرسید .

درآخرمحمد شاه نزد نادر رفته درخواست شفاعت کرد وفوراً بامر پادشاه ایران لشکریان تیغ درنیام کردند . خلاصه نادرپس ازپنجاه‌وهشت روزاقامت در دهلی عزم مراجعت کرد . فیلهای بسیار وجمعی ازصنعتگران ومطربان ومغنیان رابمملکت خودآورد وسه سال مالیات ایران راببخشید وبلشکر نهایت رأفت نمود. پس‌ازفتح سند نادرچند وقتی درهرات صرف کرد وآوازه‌اقتدارش دراطراف منتشر گشت[۱] . چون درغیاب اوامیر بخارا ازحدود خود تجاوزنموده‌بود درصدد عبور از جیحون و گوشمالی ابوالفیض خان حکمران آن حدود برآمد ولی همینکه از آن رود عظیم عبور کرد ونزدیك بخارا رسید ابوالفیض خان چاره جزتسلیم شدن ندید وباردوی نادرآمده مورد عنایات اوواقع گشت وجیحون حد بین دومملکت گردید . ازآنجا نادربطرف خوارزم رفت و حکمران آن ولایت رادستگیر کرده بکشت (۱۱۵۳ هـ). سپس به کلات رفته خزائن خودرا درآنجا جای داد ودرتعمیر استحکامات آن کوشش نمود. همچنین از کلات بمشهد که پایتخت خود کرده‌بود

۱ـ درغیاب نادررضا قلی‌میرزا شاه طهماسب صفوی راازمیان برداشت .

رهسپار گشت وچند ماهی براحت گذرانید وبعد بگوشمالی لزگیها که برادرنادر ابراهیم خان را کشته بودند همت گماشت .

تا این تاریخ ایرادی بر اعمـال نادر نتوان گرفت و میتوان اورا یکی از بزرگترین سرداران عالم دانست که باضرب شمشیر وحسن تدبیر در مدت قلیل میهن خودرا از تعدیات ملل بیگانه نجات داده ممالك وسیعی‌را فتح نمود . نادر پادشاهی‌بود مآل‌بین وعاقبت‌اندیش، درفتح ممالك بیگانه‌طریق‌حزم ازدست‌نمیداد و چون میدانست اداره کردن ممالك وسیع وحکمرانی‌نمودن برملل مختلفه که ازحیث زبان ، عادات وآداب ازیکدیگر متمایزند امری است بس‌دشوار، بنابراین خسرو انوشیروان که‌برای کشورخود حدی قائل‌شده‌بود وبگرفتن خسارت‌جنگ وغنیمت‌اکتفا می کرد، نادرهم فلات‌ایران‌را کشورخود دانسته طمع درسایرممالك نمی‌نمود. هیچیك ازجنگهای این پادشاه بدون سبب وجهت وفقط ازبرای تسکین حسن جنگجوئی‌نبوده . جنگهای او با افغان وعثمانی برای استخلاص وطن است ورفتن او بجانب هندوستان نتیجهٔ قصور محمد شاه است که افغانان را درمملکت خود راه داده ومراسلات عدیده نادررا بی‌جواب گذاشته، همچنین اندیشهٔ رزم او با امیر بخارا وجنگیدن‌با والی‌خوارزم برای حفظ حدود وثغورایران ومصون‌داشتن این ملك ازشرآنان بوده‌است. نادربهیچوجه میل‌بخونریزی واذیت وآزارنداشت علت قتل‌عام دهلی‌نگاشته شد ونادراقصی‌جهد خودرانمود که فتنهٔ دهلی‌را بآرامی فرونشاند، درهرحال نادر یکی‌از پادشاهان جهانگیر وباتدبیراست که دراین‌ملك حکم‌فرمائی کرده است .

متأسفانه این پادشاه بزرگ دراواخر عمرتغییرحال داد. درحین عزیمت‌او بداغستان‌وتنبیه‌لزگیها درجنگل‌مازندران گلوله‌ای‌بروی اصابت کرده دست چپش را مجروح نمود .

نادربه‌پسررشید خودرضاقلی‌میرزابد گمان گردید وچون درجنگ‌بالزگیها هم پیشرفتی‌حاصل‌ننمود وروسهاهم ازبیم‌آنکه مبادا نادر بنای تاخت وتاز درخاك آنها نهد باآن قبایل همراهی میکردند برسوء خلق‌نادر افزوده گشت و تصوراتی

راجع به‌پسرخود نموده اورا ازدیده نابیناساخت . بعد ازاین کرده پشیمان گشت واین واقعه در اخلاق اوتأثیر عظیم بخشید و نسبت بهمه بدگمان شده سفاکی و بیرحمی پیشه کرد . جنگهای او با عثمانیان مانند سابق چندان درخشان نبود و اقدامش در سنهٔ ۱۱۵۶ برای تسخیر موصل بجائی نرسید . آتش فتنه‌های فارس و شیروان را که درهمان‌اوقات رخ داده بودباخون اهالی فرونشاند ودرسال۱۱۵۷ یاغیان قاجار را در استرآباد شکست فاحش داد .

سال بعددر ایروان‌جنگی بین اوولشکرعثمانی رخ داد وچون سردارعثمانی فرار اختیار کرد شکست فاحشی بر لشکر ترك وارد آمد و عثمانیان مجبور گردیدند بدلخواه‌نادر معاهدهٔ‌منعقد نمایند. در۱۱۵۹ نادربکرمان رفته تاتوانست جور واجحاف وقتل وغارت‌نمود ازآنجا بمشهدآمد وهمچنان دست تعدی گشوده داشت و باندك ناملایمی امربکشتن بیگناهان میداد و مانند تیمور ازسرها مناره میساخت . نادر از افسران ایرانی خود بیمناك بوده و ازاهالی ایران سوءظن‌داشت چه میدانست حرکات ناهنجار او درآن چند سال و مخصوصاً طرفداری‌از مذاهب سنت ایرانیان را دل آزرده کرده است .

بنابراین درسنهٔ ۱۱۶۰ تصمیم گرفت که بتوسط ترکمنان ، ازبکان‌وافغانان که همه ازاهل تسنن بودندکلیهٔ صاحبمنصبان وسربازان ایرانی خود راقطع‌حیات کند . یکی از غلامان گرجی نقشهٔ او را به بعضی از امراء اطلاع داد . بنابراین در همان سال در فتح‌آباد قوچان چند نفراز رؤساء همدست گردیده وشبانه‌داخل خیمهٔ او شده وویرا بقتل رساندند .

چنانکه دد چند سطر فوق اشاره کردیم ، نادر قبل آنکه تغییر اخلاق‌دهد یعنی‌تا پنجسال قبل ازفوتش‌باکمال متانت وعقل‌ودرایت حکمرانی نموده‌ایرانرا باوج اقتدار وعظمت رسانید، ولی حرکات‌ناهنجار اواخر عمرش لکهٔ‌بزرگی‌است در تاریخ درخشان این سردار نامی معهذا تا آخرعمر این مرد بزرگ از خیال ترقی ایران منصرف نگردید ومخصوصاً در رواج تجارت کوشش نمود و قصد آن کرد تا در بحرخزر و خلیج فارس ایجاد سفاین تجارتی نماید وبرای این‌مقصود

اقداماتی نمود . خلاصه نادر ایرانرا نجات داد ، اهالیش را بواسطهٔ غنائم جنگی ثروتمند گردانید ، ضرب‌دست ایرانیان را باردیگر بملل‌همجوار بنمود، درترویج تجارت وآبادی میهن بکوشید و اگر چندسالی بواسطهٔ پریشانی حال ظلم وجور نموده ایرانیان هیچگاه نباید خدمات‌آن سردار بزرگ را ازنظرمحو سازند.

جانشینان نادر در خراسان

بعد ازنادربین افراد لشکراویعنی ایرانیان از یکطرف واحمد ابدالی‌افغان و افواج ازبك ازطرف دیگر نزاع رخ داد. درآخر احمدابدالی بجانب‌افغانستان رفته قندهار وبعد هرات راگرفته اساس استقلال نهاد . اما درایران بتدریج‌درهر گوشه‌ای‌مدعی‌پیدا گشت‌وازهرطرف آوازه‌ای‌بلند گشت. چنانکه محمدحسن‌قاجار در استراباد و مازندران رایت خود سری بر افراشت و آزادخـان افغان یکی از سرداران نادر آذربایجانرا در قبضهٔ تصرف خود درآورد . همچنین هدایت‌الله‌خان درگیلان‌کاربکام خویش کرد و هراکلیوس در گرجستان لوای استقلال برافراشت و طولی نکشید که قسمت مهمی از ممالك ایران بدست زندیه افتاد . در خراسان امرائیکه‌باعث‌قتل‌نادر گشتند‌برادرزادهٔ اوعلیقلی‌خانرابسلطنت‌برداشتند.واوهم‌بنام **عادلشاه** یا **علیشاه** بر تخت نشسته ، برای جلب‌قلوب دست بتبذیرنهاد و خزاین نادر را درکلات متصرف گشته تا آنجاکه توانست آنرا برباد داد . برای اینکه در آنحدود رقیبی نداشته باشد فرزند وفرزندزادگان نادر را بقتل رسانید و فقط شاهرخ میرزا پسررضاقلی میرزا که درآن هنگام چهار سال داشت باقی گذاشت. با همهٔ این احوال سلطنت علیشاه چندان طول نکشید برادرش **ابراهیم‌خان**براو بشورید ووی را دستگیر کرده از دیده نابینایش ساخت . ابراهیم شاه هم بدست لشکر خود کشته شد و **شاهرخ** که ازطرف‌مادر نسبش‌بسلطان‌حسین صفوی‌میرسید پادشاه گشت. **میرزا سیدمحمد** نام بااو بمخالفت برخاست‌شاهرخ را نابینا کرده در صدد آن برآمد که بنام **سلیمان‌شاه** تخت و تاج را تصاحب کند . ولی‌شاهرخ

بمساعدت یکی از سرداران یوسف‌علی نام مجدداً بـر تخت تکیه زد وسلیمان شاه کشته شد . دوسردار دیگر جعفر و میرعالم متحد گشته ویوسف‌علی را مغلوب و مقتول نموده شاهرخ را بزندان افکندند . در آن هرج ومرج احمدخان ابدالی (افغان) که در افغانستان قدرتی بهمرسانیده بود لشکر بخراسان کشیده میرعالم را بکشت ولی‌صلاح چنان دانست که ایالت خراسان دردست احفاد نادرباقی‌ماند. بنابراین شاهرخ را پادشاه آنحدود کرد بعد از شاهرخ پسر او نادر میرزا امارت خراسانرا داشت‌واوضاع بدین منوال بودتا اینکه فتحعلیشاه درسنهٔ ۱۲۱۸ نادرمیرزا را ازمیان برداشت و به حکمرانی سلسلهٔ افشاریه درخراسان خاتمه داد.

فصل چهارم

کریمخان زند و جانشینان او

درفصل گذشته اشاره کردیم که بعد از نادرشاه افشار اوضاع ایران پریشان گردیده و رشتهٔ وحدت سیاسی مملکت از یکدیگر بگسیخت . محمد حسنخان قاجار در استراباد و مازندران ، آزادخان افغان در آذربایجان ، هراکلیوس در گرجستان ، هدایت‌الله خان در گیلان وبالاخره احمد خان ابدالی در افغانستان وقسمتی ازخراسان لوای استقلال برافراشتند . درهمان اوقات دراصفهان وقایعی رخ داد که موجب طلوع کوکب کریم خان زند گردید .

طایفهٔ زندیه مدتها دراطراف ملایرسکونت داشته ونادرشاه افشارجماعتی از آنانرابخراسان کوچ داد . درزمان علیشاه افشار کریم خان که درزمرهٔ سپاهیان نادربود وسایل مراجعت آنطایفه رابموطن اصلی خود فراهم کرد وبواسطهٔ حسن خلق و کردارپسندیده طرف توجه خویش وبیگانه واقع گشت .

ابوالفتح خان‌بختیاری که ازجانب شاهرخ افشارحکمرانی اصفهانراداشت پریشانی اوضاع ایرانرا غنیمت شمرده درآنحدود بدلخواه خود رفتار میکرد . بنابراین علیمردانخان بختیاری براوبشورید وبین آنان کاربمحاربه کشید . درآخر علیمردان خان باکریمخان زند متحد گردیده ابوتراب نامی را ازاولاد صفویه بسلطنت برداشتند وخود زمام اموررا دردست گرفتند .

کریم خان درجلفا اقامت کرد وبقدری نسبت باهالی رأفت ومهربانی نمود که موجب حسد علیمردانخان گردید و مخالفت بمحاربت کشید درآخر کریم خان فائق‌آمده وخصم را از میدان بدر کرده باکمال استقلال زمام امور صفحات

جنوب ایرانرا دردست گرفت. ولی هیچگاه عنوان پادشاهی برخود ننهادوخویشتن راوکیل‌الرعایا میخواند .

کریم خان درتمام‌مدت حکمرانی خود، گستردن بساط عدل‌وداد ودلجوئی ازاهالی و فراهم نمودن وسایل آسایش آنان جهد بلیغ نمود . شیوهٔ مردی ومردانگی رابهیچ وجه ازدست نداد وبجاه وجلال فریفته‌نگردید. بانواع احسان والطاف ملوکانه صید دل اتباع می‌نمود . بقسمی که نه فقط مسلمانان بلکه ارامنه و سایر عیسویان را هم رهین مراحم خودساخت،جوانمردی،مروت، انصاف و گذشت جبلی او بود . راست میگفت و همواره طریق راستی می‌پیمود حتی دشمنان بقول‌اواعتماد داشتند ودرپناهش بآسایش‌میزیستند. ازخونریزی



« کریم خان زند »

تنفرداشت وبدشمن مغلوب رأفت میآورد . نصب‌العین کریم خان ومنتهی‌آمال او این بود که عموم اتباع خوش باشند وبخوشی زندگانی کنند .

پیشرفت کریم خان بیشتر بواسطهٔ صفات پسندیده‌اش بود . چه اهالی اورا دوست میداشتند وبااو ازدل وجان مساعدت میکردند .

حکمران زند درمقابل خود دو دشمن قوی داشت یکی آزادخان افغان و دیگری محمد حسن خان قاجار . نزدیك قزوین جنگی بین آزاد خان و کریم خان رخ داد وچنان شکستی بر کریم خان واردآمد که مجبورشد اصفهان وحتی

شیراز را رها کرده بجانب کوه کیلویه برود . ولی بزودی شکست خود راجبران کرد و در کمارج که راهی است نهایت باریك وواقع در کمر کوه، باآزاد خان مصاف داده بکلی اوراازپای درآوردوحتی گویند ازلشکریان او کمتر کسی توانست جان بسلامت دربرد (۱۱۶۷) . مجدداً شیراز بدست حکمران زند افتاد اما آزاد خان از والی بغداد و حکمران گرجستان مساعدت خواست و مسئولش مقرون باجابت نگردیده ناچاربکریم خان پناه‌آورد واین مردبزرگ بقدری بخصم خود رأفت نمود که اورا شرمنده ساخت وازدوستان صمیمی گردید .



« آزاد خان ـ کریم خان زند ـ ابراهیم خان »

امابزرگترین دشمن کریم خان **محمد حسنخان قاجار** بود که اقتداری درحدود مازندران واستراباد داشت وحتی احمد خان ابدالی و آزاد خان افغان را شکست داده آذربایجان را جزء متصرفات خود نمود . باری محمد حسنخان بجانب اصفهان حرکت کرد وآن شهررابگرفت ، سپس باسی هزارمرد شیراز را محاصره نمود طرفداری اهالی شیراز از کریمخان ، شجاعت شیخ علیخان زندو فداکاری ساکنین قراء ودهات اطراف شیراز که خرمنهارا آتش زده باعیال‌واطفال خویش بکوهستانها رفتند ، خیالات محمد حسنخان را نقش برآب کرد تا اینکه

بسیاری ازلشکریانش ازاطراف‌اومتفرق گشتند ومجبور گردیدترک‌محاصره گوید.

محمد حسنخان خسته خاطر بمازندران رفت و کریمخان وارد اصفهان گشته‌اهالی باشوق وشعف ازاوپذیرائی کردند. سپس شیخ علیخان مأموربه‌تعاقب محمد حسنخان گردید ونفاق دوقبیلهٔقاجاریه بایکدیگرموجب اختلال امورخان قاجارشد، ودرآخر ازشیخعلیخان شکست خورده خواست فرار کند، ولی ازاسب بیفتاد وتا خواست چاره کند یکی از امرای قاجار که مخالف او بود کارش را بساخت(۱۱۷۲). شیخ علیخان سراورا برای کریمخان درطهران فرستاد ووکیل‌-الرعایا نسبت بسرآن مقتول نهایت احترام رابجا آورد وامر داد تاآنرا با گلاب بشستند وعزا گرفت. سپس دستورداد تا درمقبرهٔ بزرگان قاجاریه دراستراباد با بدنش یکجا بخاك سپارند. پس‌ازاین فتح ایالات مازندران، گیلان وآذربایجان درقلمرو حکمرانی کریم خان درآمد و فتنهٔ فتحعلی خان افشار در آذربایجان بزودی رفع شد. اماآقا محمد خان قاجارپسرمحمد حسن خان مشمول عنایات کریم خان گردید وحسینقلی خان برادرآقامحمد خان ازطرف حکمفرمای زند حاکم دامغان شد. بطورکلی کریم خان نسبت بقاجاریه که بزرگترین دشمنان او بودند، ظلم وستم روانداشت، بلکه خواست بوسیلهٔ مزاوجت با دختر محمد حسنخان رشتهٔ مودت والفت را مستحکم نماید، ولی حسینقلی خان قاجار علم مخالفت‌برافراشت‌ودر دامغان‌فتنه‌ای برپا کرد. کریمخان - زکیخان را در مقابل اوفرستاد وحسینقلی خان چاره جزفرارندید وبدست ترکمنان کشته شد.

دیگر ازوقایع ایام کریمخان گوشمالی عربهای مقیم ساحل خلیج فارس وفتح بصره‌است. صادق خان برادر کریمخان باپنجاه هزارنفرمأمورتسخیرآنشهر شدند وپس ازسیزده ماه محاصره سلیمان آقا حکمران بصره مجبور گردید شهر راتسلیم نماید (۱۱۹۰).

علت‌جنگ باعثمانیان این بود که‌اولا والی‌بغداد نسبت بزوارعتبات عالیات ستم روا داشته ازآنان باج می گرفت. دیگرآنکه امام مسقط را مساعدت نموده مانع ازآن شده بود که ایرانیان عمان رافتح کنند، همچنین نسبت به تجارایرانی

اجحاف می کرد . با اینکه هنگام محاصرهٔ بصره والی بغداد بامر سلطان‌عثمانی کشته شد ، معذلك کریمخان دست از تعقیب خیال خود برنداشت . ولی پس از فتح بصره اجل کریمخان را مهلت نداد که مقصود خود را بپایان رساند ودر سنهٔ ۱۱۹۳ بجهان باقی شتافت .

اکثر بلاد ایران که در قلمرو حکمرانی کریمخان بوده معمور و آباد گردید ومخصوصاً شیراز که‌پایتخت خود ساخته بود نهایت باشکوه وابنیهٔ زیبائی درآنجا برپا شد . ولی آنچه کریمخانرا محبوب کرده و مهر او را درقلوب‌جای داده رأفت، مهربانی ، عدالت وانصاف‌اوست که‌حتی نسبت بخصم خودهم‌جوانمرد و با مروت بوده است .

جانشینان کریمخان زند

قبل ازآنکه بشرح‌حال جانشینان کریمخان‌پردازیم، لازم‌است اشاره‌شود که آقا محمدخان قاجار که مدتها در شیراز نزد وکیل‌الرعایا بسر میبرد و همواره مترصد فوت اوبود چون خبر رحلتش بشنید از شیراز فرار کرده با کمال شتاب خود را به اصفهان و ورامین رسانید . سپس به مازندران رفته و بابعضی‌از امراء و اعیان قاجار همدست گشته رأیت مخالفت افراشت ودعوی سلطنت نمود .

اماپس از کریمخان بین‌اقارب اوکار بنفاق وجدال کشید. درابتدا **زکیخان** برادر مادری او زمام امور را دردست گرفت و بعد صلاح چنان دانست که سلطنت را بنام ابوالفتح‌خان که هنوزبسن رشد نرسیده بود نماید و خود ازطرف اومالك‌الرقاب گردد .

ازطرف دیگر برادر کریمخان **صادق‌خان** فاتح بصره چون مرگ برادررا بشنید بطرف شیراز حرکت کرد . زکیخان بنای استبداد را گذاشته ابوالفتح خانرا بتصوراینکه با صادق‌خان همدست است ، باجمعی دیگرمحبوس ساخت . و پسردیگر کریمخان یعنی محمد علی‌خانرا بر تخت نشاند . در آخر صادقخان مجبور گردیدبطرف کرمان فرار کند. ولی طولی نکشید که **علیمرادخان** خواهر-

زادهٔ زکیخان که در طهران مأمـور جلوگیری از آقا محمدخان بود بمخالفت برخاست و حکمران اصفهان از بیم‌او پا بگریز نهاد .

زکیخان‌ترتیب‌لشکر داده‌بطرف‌اصفهان حرکت نمود ولی‌در« یزدخواست» بواسطهٔ اعمال ناشایسته‌اش بدست قراولان مافی کشته شد . اقـدام علیمرادخان بنام ابوالفتح خان پسر کریم‌خان زند بود و چون زکیخان بدیار دیگر شتافت ابوالفتح خان در۱۱۹۳ در شیراز بحکمرانی پرداخت و علیمرادخان از طرف او بجنگ ذوالفقارخان خمسهٔ شتافت .

درهمان احوال صادق‌خان بشیراز آمد وبعد از مدتی ابوالفتح‌خانرا گرفته از دیده نابینا ساخت و حکمرانیرا مخصوص خویش کرد و پسر خود **جعفرخان** را به اصفهان فرستاد .

همینکه این اخبار در طهران بسمع علیمرادخان رسید ، خود را پـادشاه نامیده بجانب اصفهان آمد وجعفرخان بشیراز بگریخت . جنگی بین‌علی‌نقی‌خان وحسنخان پسران صادق‌خان با علیمرادخان‌دست داد ومنجر بهزیمت علیمرادخان گردید و بجانب همدان گریخت . ولی این مـرد دلیر دست از اقـدامات خود برنداشت و چندین جنگ بین او ولشکریان صادقخان رخ داد . تا درآخر شیراز بدست اوافتاد وبغیر از جعفرخان که با اوباطناً همدست بود، صادقخان‌وفرزندان اورا بقتل رسانید. سپس همدان را پایتخت خود کرد و بدفع آقامحمدخان‌قاجار همت گماشت ولی جعفرخان که در آن هنگام حکمران خمسه بود یاغی گشت و قصد اصفهان نمود . علیمرادخان باشدت مرض در مقابل او شتافت و در مورچـه خورت در سنهٔ ۱۱۹۹ هجری وفات کرد. بطورکلی علیمرادخان سردار دلیر،عاقل و باکفایت بود، آقامحمدخان قاجار ازاوحساب میبرد وانتظار مرگ‌اوراداشت، تا بطرف عراق حرکت نماید .

خلاصه **جعفرخان** باصفهان آمد . ولی چون خبر نزدیك شدن آقا محمد-خانرا بشنید بشیرازگریخت و چون **حاج ابراهیم** نام اهالـی را بحکمرانی او ترغیب وتحریص میکرد ووسایل اقامتش را درشیراز فراهم‌می‌ساخت ، ازاینجهت

بسمت کلانتری فارس معین شد . درزمان جعفرخان تقریباً تمام عراق بدست آقا محمدخان افتاد و فتنه‌هائی در سایر نقاط رخ داد . جعفرخان مردی بودضعیف‌النفس وبی‌تدبیر ولی در مدتی کـه امور در دست میرزا حسین پدرمیرزا بزرگ معروف به قائم مقام بود بارعایا بعدل و داد رفتار میشد . علی‌ای حال جعفرخان نسبت به جمعی از متنفذین غدر کرده آنها را بزندان افکند و این امرموجب‌شد که آن بزرگان بایکدیگر همدست گردیده ویرا بکشتند (۱۲۰۳) . مرادخان پادشاه گشت . حکمرانی این شخص بیش ازچندماه طول نکشید و دچار لطفعلی‌خان پهلوان معروف زند گردید .

لطفعلیخان زند و انقراض سلسلهٔ زندیه

یکی از دلیران ناکام ایران که در شجاعت و تهور و جلادت ورشادت ثانی جلال‌الدین خوارزمشاه و بزرگتر از منصور آل‌مظفر است ، لطفعلی خـان پسر جعفرخان زند است که باوجود دلاوریها و رشادتهائی که موجب حیرت و تعجب خودی وبیگانه گردید ، زبون روزگار غدار شد. راجع باین شهسوار ایرانی‌یکی از نویسندگان سیاستمدار خارجی چنین می‌نگارد:[1]

« ازخوانندگان‌پوزش میطلبم که‌بیش ازمعمول راجع‌به سلطنت‌وبدبختیهای لطفعلیخان اصیل قلمفرسائی می‌شود هنگامی که تخت پادشاهی بوجود اوآراسته بود ، اینجانب مورد لطف عظیم و توجهات اوواقع گردیده و یکوقت هم‌موقعیکه فراری بود افتخار آن دارم که زیر خیمهٔ محقری در روی جل اسب بااو جلیس‌و همصحبت گشتم. صفات‌حسنه‌اش ویرا محبوب عموم اتباعش کرده بود، تهور،ثبات، شجاعت و قابلیتی که هنگام واژگونی بخت ازخود ابراز داشته موضوع منظومه و تصنیفهائی است ، که شاید تازبان فارسی باقی است آن اشعار پایدار بماند . در ایام کامروائیش دارای اخلاق انسانی ، مهربان وملایم بوده و در موقع مصایب‌تا

1 - SIR Harford Jones Brydges

آنحد که طبیعت بشر تحمل تواند کرد بزرگواری ، جدیت ، وقار خونسردی و عزم راسخ داشته است . حال عاقبت یك چنین وجود اصیل و شریفی بجائی منجر شود که نسبت بشخص او اعمالی مرتکب شوند ، که بدن هر شنوندهٔ را بلرزه در اندازد . وهمچنین پسرش را خصی نمایند و دخترانش را بجبر در ازدواج اراذل ناس درآورند و زوجه‌اش را هتك احترام کنند ، از احکام قضا و قدر است. که گرچه ما حق اعتراض نداریم ولی میتوانیم ازجریان آن تعجب کنیم .

چند سطر فوق بهترین شهادتی است که یکنفر بیگانه راجع باحوال‌واعمال لطفعلیخان‌داده . ومورخین زمان‌قاجاریه‌هم نتوانستند رشادت او را منکر شوند و حتی آقامحمدخان قاجار هم اعتراف به شجاعت و تهور اوداشته . چنانکه وقتی خبر دادند که در یکشب از برای باباخان (فتحعلیشاه) چند پسر بوجود آمده گفت ایکاش که در میان آنان یکنفر مانند لطفعلیخان پیدا شود !

لطفعلیخان قریب بیست‌سال داشت که جعفرخان کشته شد ، وباصغرسن در ایام حیات پدرش در رزم با دشمنان رشادت بخرج داده و در فنون جنگ و امور کشوری‌خبیر وبصیر بوده وتجارب وافری داشته است. حسن‌صورت واندام‌متناسب و اخلاق حمیده‌اش از هرحیث اورا برازندهٔ دیهیم وتخت مینمود .

هنگام قتل‌جعفرخان- لطفعلیخان در کرمان میگذرانید وچون آنخبر بشنید و دانست که شیراز از دست رفت ، بجانب بوشهر در حرکت آمد و لشکرقلیلی فراهم کرده قصد شیراز کرد . و بامساعدت حاج ابراهیم کلانتر واردآنشهر شده مرادخانرا بقتل رسانید. ولی آثار جوانی وغرور سلطنت از اعمال و رفتار پهلوان زند هویدا بود . چنانکه بیهوده قصد محاصرهٔ کرمان که حاکم آن از در اطاعت درآمده بود کرد و همچنین وسایل رنجش خاطرحاج ابراهیم کلانتر را که نفوذی عظیم داشت فراهم ساخت. کلانتر هم باطناً باآقا محمدخان قاجار که بزرگترین دشمن‌خانوادهٔ زندیه بودهمدست گردید وچون لطفعلی‌خان بطرف‌اصفهان‌حرکت کرد ، حاج ابراهیم امرای طرفدار اورا گرفته بعضی را بکشت و از اهالی شهر فوجی ترتیب داده شیراز را در تصرف خویش درآورد . ازطرف دیگر برادر خود

را که در اردوی لطفعلی‌خان بود از قضیه آگاه ساخت وقبل از آنکه زندیان با لشکر قاجاریه که در قمشه بسرداری باباخان (فتحعلیشاه) اقامت داشتند مصاف دهند ، لشکر از اطراف لطفعلیخان پراکنده گشت. ناچار با عدهٔ قلیل بشیراز مراجعت کرد وآنرا محاصره نمود . ولی حاج ابراهیم عده‌ای را که در اطراف لطفعلیخان بودند تهدید کرد که زن وبچهٔ آنها را درشیراز اسیر خواهد ساخت . بنابراین آنها هم پی کارخود رفتند و لطفعلیخان باچهار یاپنج نفربندر ریك رفته لشکرقلیلی فراهم ساخت وپس ازشکست شیخ بوشهرومغلوب کردن رضاقلیخان کازرونی بدون توپ وتفنگ بمحاصرهٔ شیرازپرداخت. حاج ابراهیم با کمال تدبیر افراد ایلات مقیم شهررا که طرفدارزندیه بودند خلع سلاح کرد وآقامحمد خان راترغیب وتشویق بگرفتن شیرازنمود . واوهم لشکری بریاست مصطفی قلیخان بدانصوب فرستاد ولطفعلیخان آن لشکررا شکست فاحش داد. باردیگرلشکری، بسرداری جانمحمدخان ورضاقلیخان برسید وبالشکریان شیرازهمدست گردید. بازهم پهلوان زند آن لشکر را که ده مقابل افراد سپاه او بود ازپای در آورد و رضاقلی خان اسیر گشت.

چون این اخبار بسمع آقامحمد خان برسید ، با سی هزار مرد جنگی و تجهیزات کامل وبا کمال احتیاط وحزم درحرکت آمد ودرحدود فارس رسید . لطفعلیخان ازفزونی لشکرخصم اندیشه‌دردل‌راه نداده باعدهٔ بسیارقلیلی که بعضی پانصد الی‌ششصد نفرنوشته‌اند ودرهرحال ازهزار نفرتجاوزنمیکرده است مردانه برسی هزارنفرزد ودلاوریها کرد .

طلایهٔ‌لشکرخصم ازپای درآمدوزندیان تاوسط اردوی دشمن رسیدند همهمهٔ غریبی‌بلندشد،رعب دردل‌اتباع آقا محمد خان جای گرفته‌آن لشکرعظیم پراکنده گشت و لطفعلیخان تا نزدیك خیمهٔ آقا محمد خان برسید . ولی چون بخت از آنجوان دلیر بر گشته بود ، یکی ازامراء **میرزا فتح‌الله** نام یا از روی جهالت ویا ازباب خیانت به‌لطفعلیخان گوشزد کرد که آقامحمد خان فرار کرده وبهتر آنست که دست‌ازکارزار بردارندمباداجواهرخصم دردست سپاهیان‌افتد. لطفعلیخان

کلام او را مسموع داشت و بجای اینکه کار دشمن را درهمانشب بسازد امرداد تادست ازمحاربه بدارند . هنگام صبح معلوم شد که آقامحمد خان فرارنکرده است ولی دیگر چاره‌ای نبود و درمقابل آن لشکرانبوه لطفعلیخان مجبور به‌فرارشد(۱۲۰۶ه) و بکرمان رفت ومشغول جمع آوری سپاه شد .

آقامحمد خان وارد شیراز گردید و بدفع لطفعلیخان فوجی رامأمورساخت چندنفری که دراطراف لطفعلیخان بودند پراکنده گشتند واومجبورشد بخراسان رود . حاکم طبس دویست سوار باوداد واوهم بااین چند نفربجانب یزد حرکت کرد و لشکر علی نقی نام راشکست داده ابرقورا بگرفت ودر اندك مدتی افراد لشکرش بهزار وپانصد نفررسیده دارابجرد رامحاصره کرد . ولی بواسطهٔ کثرت لشکرخصم کاری ازپیش نرفت و مجدداً به‌طبس شتافت . اماامرای نرماشیراورا نزد خود دعوت کرده خدمتش راعهده دار گشتند ، لطفعلی خان بآنحدود رفته با افراد معدودی بکرمان حمله‌آورد وبا کمال رشادت وجلادت آنشهررا بگرفت و بسیاری ازلشکرخصم رابه‌هلاکت رسانید ونام شاهی بخود نهاد .

آقامحمد خان باتمام لشکرخود درمقابل حریف دلیروبخت برگشتهٔ خود شتافت. فزونی لشکرخشم شجاعت لطفعلیخانرا متزلزل نساخت و مردانه بمدافعه پرداخت و کردآنچه دشمن رابحیرت انداخت . ولی پس ازچهارماه محاصره یك فوج ازپیادگان او وبعضی ازبرجهارا تسلیم دشمن کردندوسه هزارنفرازآنان ناگهان داخل شهرشدند . چون لطفعلیخان ازقضیه آگاه گردید بقدری پافشاری نمودو بحدی کوشش وجدیت کرد تاآنکه روزروشن رابردشمن مانند شب تیره ساخت و آنها را از قلعه خارج نمود .

پس‌ازاین فتح نمایان طولی نکشید نجفقلیخان نام که محل اعتمادوی بود برولینعمت خیانت ورزید وبادشمن همدست گردیده دروازهٔ ارك را برروی خصم بگشود ، ودوازده هزارنفر ازلشکریان آقامحمد خان بشهرریخته وبقیه دراطراف حاضربامداد گشتند . عزم وثبات لطفعلیخان ورشادت اودرآنموقع بتحریرنیاید،

مانند شیر غضبناك از هرسوی حمله می‌آورد تا آنکه یارانش کشته شدند و جای فرار نماند.

آقامحمد خان امر داد تا لشکریان در اطراف کرمان صف زنند و از فرار پهلوان ناکام جلوگیری کنند. ولی لطفعلیخان نه آنمرد بود که او را بزور و غلبه گرفت، چه همینکه دید راه از هرسوی مسدود است تا غروب آفتاب با دشمن بجنگید و هنگام شب با سه نفر خود را بسپاه دشمن زده و از میان آنان عبور کرده به نرماشیر رفت. چون آقامحمد خان از فرار او واقف گشت، نائرهٔ غضبش مشتعل گردید. زنان اهالی کرمانرا به سپاهیان خود داد و اطفال آنها را باسارت برده چند من چشم از مردان آنحدود بدر آورد و چندین هزار نفر را قتل عام کرد. بقسمیکه دست سپاهیان از کار باز مانده و کرمان ویرانه گردید!

اما لطفعلیخان چون به نرماشیر رسید، در ابتدا حاکم آنحدود قدومش را گرامی داشت ولی بعد از بیم جان خود باو خیانت ورزیده درصدد دستگیری او برآمد. چندانکه یاران لطفعلیخان او را از قضیه آگاه کردند و نصیحتش نمودند که فوراً ترك آنحدود گوید ولی مسموع نیفتاد. تا آنکه آن چند نفر هم از اطراف وی متفرق گشتند. در آخر حاکم گروهی از مردان مسلح را مأمور دستگیری او کرد و تا آخرین دقیقه لطفعلیخان از خود دفاع نمود و چون اسبش را پی نمودند و برزمین افتاد، پیاده بر آنگروه تاخت و سر و بازویش زخم گردید. و بدینطریق کسی که درروز مصاف لشکری انبوه از دستگیری او عاجز ماند بغدر و خیانت گرفتار گشت و او را نزد آقامحمد خان فرستادند. مؤسس سلسلهٔ قاجاریه از سر اهالی بم و نرماشیر مناره‌ها ساخت و رفتار او با لطفعلیخان حقیقتاً ننگین است. چه با دست خود چشمان او را درآورد. و وی را بطهران فرستاده پس از ارتکاب اعمالی که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن شرم دارد او را به قتل رسانید و سلسلهٔ زندیه پس از ریختن خون یکی از بهترین و رشیدترین جوانهای ایرانی منقرض گردید (۱۲۰۹)

فصل پنجم

علوم و ادبیات از دولت صفویه

تا

تأسیس سلسلهٔ قاجاریه

ملاحظه

پادشاهان بزرگ صفویه وظایف ومقاصدبزرگی راعهده‌دار بودند ، که ازآنجمله است وحدت ملی ایرانیان ، رسمی کردن مذهب تشیع ، ازبین بردن ملوك‌الطوایفی ودرآوردن کلیهٔ ایالات درتحت یك حکومت مقتدر. برای پیشرفت این مقاصد عالی لازم دانستند که افکار عموم ایرانیانرا متوجه یك مقصود و مرام نمایند و از آنچه موجب تشتت فکر است جلوگیری کنند . این است که از یك طرف علماء شیعهٔ اثنی عشریه را تشویق نموده و بر قدرت آنان افزودند وازجانبی فکر نویسندگان و شعراء را معطوف بمسائل دینی وسرودن مراثی کردند . این اقدام گرچه دراستحکام وحدت ملی و راسخ نمودن مذهب شیعه درقلوب اهالی اثر بزرگی بخشید ولی از طرفی میدان سخن‌را تا اندازه‌ای محدود کرد. خاصه که سلاطین صفویه باآنکه اولاد یکی از عرفاء و صوفیهٔ بزرگ بوده‌اند ، صوفیانرا طرف توجه قرار ندادند و بنظر چنین می‌رسد که این عدم التفات دوعلت داشته ، یکی آنکه اقتدارونفوذ مرشدان صوفیه که بعضی اهل سنت بوده‌اند مخالف با سیاست پادشاهان صفویه بوده است . چه اینان می‌خواستند فکر دینی جزفکرتشیع ونفوذی جزنفوذ دولت وعلماء امامیه بابعضی ازعقاید صوفیه‌بوده است وچون علماء نفوذیافتند دربرچیدن بساط صوفیه پادشاهان صفویه راتشویق وترغیب کردند . اگر بخاطر آوریم که تصوف موضوع

سخن بسیاری ازشعراء نامی ایران بوده ودرتحت آن عنوان مسائل اخلاقی ، اجتماعی . فلسفی ، آیات و احادیث درقالب غزل ، قصیده، مثنوی ، رباعی،دوبیتی وغیره بحث شده و گاهی هم به‌شکل حکایات ، قصص وافسانه آن مطالب را در میآورند خواهیم دانست که عدم التفات بتصوف تاچه اندازه دامنهٔ شعررا محدود کرده است . بدیهی است پایه ومایهٔ شعرعواطف ، احساسات وتصوراست و تعالیم عرفانی که اساسش برروی محبت وسیر جمال درآفاق و انفس است ، قوی‌ترین محرك عوامل مذکور بوده است .

آری مطالب فقهی و شرعی موضوع نثراست نه شعرواز برای عمل است نه تخیل وحتی مباحث فلسفی و اجتماعی هم که عاطفه و تصور درآن دخالت نداشته باشد اگربنظم درآید لطفی نخواهد داشت . بدینجهات در دورهٔ درخشان سلطنت صفویه که ایران باوج‌اقتدار وعظمت‌رسید وشهرها آبادشد وصنعت معماری‌وصنایع ظریفه تکمیل گردید . شاعر بزرگی که بتوان او را برابر با بزرگترین شعراء قبل از صفویه دانست بوجود نیامد وعبدالرحمن جامی را که شش سال‌بعد ازتولد شاه اسمعیل وهفت سال قبل از تاجگذاری آنپادشاه بدرود حیات گفته . آخرین شاعر بزرگ ایران دانند که دررشته‌های مختلف سخنوری کرده است . حتی‌بعضی از شعراء نامی ایام صفویه برای کسب مال‌ومتاع سخن خود را بدربار پادشاهان هند می‌بردند .

درهرحال تصور نباید کرد که پادشاهان بزرگ‌صفوی طرفدار شعروشاعری نبوده‌اند ، یا اینکه چراغ تصوف بکلی درایران‌خاموش شد. بلکه مشاهده‌میشود که امثال شیخ‌بهائی اشعار عارفانه گویند و درجهٔ شعردوستی بقدری است که سام میرزا پسرشاه اسمعیل تذکرهٔ شعراء نویسد و شاه‌عباس کبیر و دیگر پادشاهان شعراء را تحت حمایت خودقرار می‌دهند. ولی‌باهمهٔ این‌احوال مقام شعربه‌بلندی قبل از صفویه نرسیده است . اما ازطرف دیگر علماء عالیمقام شرع وحکماءبلند مرتبه درآنعهد بوجودآمده که‌آثار گرانبهائی در نثراز خود بیادگار گذاشته‌اند.

نظم

اسامی بزرگترین شعراء دورهٔ صفویه بقرار ذیل است : و باید دانست که میرعلی شیرنوائی وحسین واعظ کاشفی که شرح حال آنان در فصل مربوط بادبیات ایام تیموریان گذشت درك زمان شاه اسمعیل صفوی را نموده‌اند .

بابافغانی شیرازی

این شاعر طرف توجه سلطان یعقوب آق‌قویونلو بوده و در آخر عمر در مشهد مقدس اقامت کرده واز اعمال گذشته توبه نموده است ، اشعار او را در هند بسیار می‌پسندیدند ولی در ایران چندان طرف توجه دانشمندان واقع نگشت. درآخر حیات خویش قصاید زیبائی درمدح حضرت امیرعلیه‌السلام سروده.رحلتش در۹۲۵ واقع گشت.

امیدی طهرانی

نام حقیقی امیدی، ارجاسپ بوده و در نزد حکیم مشهور جلال‌الدین دوانی تحصیل کرده است. درفن قصیده‌سرائی شهرت داشته وساقی نامهٔ مشهوری‌دارد . درآخر در طهران درخصوص‌قطعه زمینی کشته شد (رحلت۹۲۵ یا ۹۳۰) .

هاتفی

مسقط‌الرأس هاتفی خرجرد خراسان است . وخواهرزادهٔ عبدالرحمن جامی بوده . گویند چون خواست به شعر پرداز‌د جامی برای آزمایش طبع اووی‌را واداشت تاچند بیت فردوسی‌را که‌راجع بدرخت تلخ و میوهٔ اوست بامضمون دیگری استقبال کند . هاتفی‌این‌چند بیت را ساخت :

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت — نهی زیر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش — زانجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل — بدان بیضه دم در دمد جبرئیل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ ، زاغ — برد رنج بیهوده طاوس باغ

هاتفی دارای خمسه‌ایست که دو منظومهٔ‌آن لیلی ومجنون وشیرین‌وخسرو،

بهمان عنوان منظومه‌های خمسهٔ نظامی است . هفت‌منظر در مقابل هفت پیکر و تیمور نامه در مقابل اسکندرنامهٔ نظامی است. همچنین عزم آن نمود جهانگیری و فتوحات شاه اسمعیل صفوی را بطرز شاهنامهٔ فردوسی بنظم در آورد ولی این منظومه ناتمام ماند و موسوم است بشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل .

اهلی شیرازی

اهلی شیرازی درفن تجنیس مهارت بخرج داده ودرسنهٔ ۹۴۲ رحلت کرده است .

هلالی

این شاعر در استرآباد بدنیا آمده واز سلالهٔ ترك است . طرف توجه میرعلی شیرنوائی بوده ودارای دیوان، قصاید و غزلیات ودومنظومه است (شاه ودرویش ـ روضة العاشقین) درسال ۹۳۵ بدست عبیدالله خان ازبك بعنوان اینکه مذهب تشیع دارد کشته شد .

لسانی

لسانی اهل شیراز است و گویند اشعار زیاد داشته‌است . لسانی درآئین تشیع نهایت راسخ بوده و درسنهٔ ۹۴۰ وفات کرده است. این رباعی از اوست :

گر بند لسانی گسلد از بندش　　ور خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که زمشرق دلش سر نزند　　جز مهر علی و یازده فرزندش

فضولی بغدادی

فضولی ازشعرائی است که‌ادبیات ترکی‌مدیون افکاروطرز سخن اواست . گرچه در شعرفارسی چندان شهرتی ندارد ولی دراین زبان مانند لسان عربی وترکی یدطولائی‌داشته است. فضولی مذهب تشیع داشته و درسنهٔ ۹۷۰ بدرود حیات گفته است .

وحشی بافقی

وحشی در بافق متولد شده واکثر عمررا در یزد گذرانده. قصایدی در مدح شاه‌طهماسب و اطرافیان اودارد . دارای چند منظومه است ، یکی **فرهاد وشیرین** که باتمام نرسیده ودر سنهٔ ۱۲۶۵ وصال آنرا خاتمه داد. دیگر منظومهٔ **خلدبرین** و **ناظر و منظور** است . همچنین‌غزلیات و قطعاتی ازاو باقی مانده که طرف توجه استادان سخن است. وحشی‌در۹۹۱وفات کرد . این چندبیت نمونهٔ طبع سلیم اوست :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بی سر و سامانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
شرح این قصهٔ جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی (الخ)

محمود قاری یزدی

این شاعر بتقلید ابواسحق اطعمه که دیوانی در انواع خوراکها دارد ، دیوانی راجع بالبسه و آرایش بالحن مزاح تنظیم کرده است . وفاتش درسنهٔ ۹۹۳ اتفاق افتاد.

محتشم کاشانی

محتشم یکی ازشعراءخوش قریحه و بلند طبع عهدشاه طهماسب است . در ابتدا قصایدی در مدح آن پادشاه ساخت . ولی شاه طهماسب در آخر از روی اعتقاد دینی محتشم را از سرودن آنگونه اشعار منع کرده وی را بساختن مرثیه واداشت. ودر این خصوص آنشاعر نامی شاهکاری از خود بیادگار گذاشته که معروف به **هفت بند** است . وبسا از شعراء اورا استقبال کردند ولی بدان خوبی از عهده بر نیامدند . رحلت او در سنهٔ ۹۹۶ واقع گشت . این چند بیت ازبند ششم است :

ترسم جزای قاتل اوچون رقم زنند ... یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر ... دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین ... چون اهل بیت دست براهل ستم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا ... در حشرصف زنان صف محشر بهم زنند
پس برسنان کنند سریرا که جبرئیل ... شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی درشیراز بدنیا آمده ولی اکثر عمر را در هند گذرانده و هم در آنجا در سنهٔ ۹۹۹ در سن ۳۶ سالگی بدرود حیات گفته است . عرفی در هند و ترکیه نهایت مشهور است وازجمله شعرائی است که بادبیات ترکی خدمت کرده ودراین

خصوص نام بزرگی ازخود نهاده است. عرفی دارای دومنظومه ویك دیوان‌است. رسالهٔ نفیسهٔ اودر تصوف به نثراست وقصیدهٔ غرائی‌درمدح حضرت امیرعلیه‌السلام دارد که مطلعش این است :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار
ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

فیضی

فیضی در هندوستان بدنیا آمده وهم درآن مملکت نشوو نما کرده و در سنهٔ ۱۰۰٤ هجری بدرود حیات گفته‌است. شهرتش در هند وترکیه بیش ازایران است . فیضی دردربار اکبرشاه هند مقرب بوده ودرعلوم مختلفه اطلاعاتی داشته است مردی بوده مهمان‌نواز و کریم، کتاب را نهایت دوست داشته و گویند در کتابخانه‌اش بیش ازچهارهزار جلد کتاب‌خطی بوده است . قصاید وغزلیات ومنظومه‌هائی بطرز خمسهٔ نظامی ازاو باقی است که بعضی ناتمام مانده .

سنجالی استرآبادی

سنجالی قریب چهل سال از عمر خود را در نجف اشرف گذرانده ودارای چند هزاربیت غزل ورباعی است(متوفی در ۱۰۱۰ هجری) .

زلالی خوانساری

زلالی مداح میرداماد بوده و دارای هفت منظومهٔ (مثنوی) است . ازقبیل **محمود وایاز ، میخانه** وغیره (متوفی‌در-سنهٔ ۱۰۲٤) .

ظهوری ترمیزی

نظم و نثر این شاعر درهند نهایت معروف است وسرایندهٔ ساقی نامهٔ مشهوری است (در سنهٔ ۱۰۲٤ درد کن کشته شد) .

طالب آملی

این شاعردرایام جوانی سفری به هند کرده و طرف توجه جهانگیر شده و ملك‌الشعراء آن پادشاه گردید . طالب بمعلومات خود فخر کرده و گویند قبل از اینکه بسن بیست رسددر هفت علم‌متبحر بوده است. درآخر از جهانگیر رخصت گرفته‌برای

خاطرخواهر پیر خود بایران بـر گشت . اشعار طالب دارای یك طرز مخصوصی است . رحلت او درسنهٔ ١٠٣٦ واقع گشت .

ابوطالب کلیم

وی در همدان متولد شد و مدتی در کاشان گذرانده سپس بهند رفت وامیرالشعراء شاه جهان گشت . کلیم بادوستان خود یکدل ویکجهت بوده و باسایر شعراء حسادت‌ورقابت نمیورزیده است . اشعارش دارای مضامین بکراست . رحلتش در سنهٔ ١٠٦١ اتفاق افتاد . این ابیات نمونهٔ طبع سرشار اوست :

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی
با همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم‌ازجهان‌چو بستی‌ازاومیتوان گذشت
بـد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین وآن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

وحید قزوینی

وحید قزوینی مدتی مورخ‌دربار شاه عباس ثانی بوده وبعد بمقام وزارت رسید (١١٠١ هـ) و در آخر گـوشه گیری اختیار کرد . ودر سنهٔ ١١٢٠ جهان فانی‌را بدرود گفت . اکثر اهل ذوق بر آنند که اشعار اورا چندان لطف وملاحتی نیست .

شوکت بخارائی

وی درترکیه شهرتی بسزادارد و گفتار و مضمون اشعارش در ادبیات آنزمان تأثیر بزرگی‌داشته ولی درایران‌چندان معروف نیست (رحلتش درسنهٔ ١١٠٧) .

صائب میرزا محمدعلی صائب درقریهٔ عباس آباد اصفهان ازخانوادهٔ تبریزی الاصل بدنیا آمده . از اینرو بعضی او را صائب اصفهانی وجمعی تبریزی نوشته‌اند گروهی ازمحققین بر آنند که صائب بزرگترین شاعر عصرخود بوده‌است ومانند سایر شعراء آندوره به‌دهلی وسایرنقاط‌هندوستان در عنفوان شباب مسافرت کرده و طرف توجه بزرگان آنـدیار گشته است . در مراجعت باصفهان‌ملك‌الشعراء شاه عباس ثانی گشت ودرسنهٔ ۱۰۸۰ درزمان‌سلیمان صفوی بدرود حیات گفت . این ابیات ازاوست :

خوش آنگروه که مست بیان یکدگرند
ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند
نمی زنند بسنگ شکست گوهر هم
پـی رواج متاع دکان یکدگـرنـد
زنـنـد بر سر هم گل ز مصرع رنگین
ز فکر تـازه گل بوستان یکدگرند

ایضاً از اوست :

ده در ، شود گشاده اگر بسته شد دری
انگشت ترجمان زبـان است لال را

هاتف اصفهانی سید احمد هاتف اصفهانی بموجب گفتهٔ لطفعلی بیك در آتشکده درالسنهٔفارسی وعربی ید طولائی داشته وحتی در بارهٔ او قدری اغراق گفته . چنانکه در عربی ویرا مانند **اعشاء وجریر** داند ودرفارسی اورا ثانی انوری وظهیر شمارد. هاتف درسنهٔ ۱۱۹۸ رحلت کرده وشهرت اوبیشتر بواسطهٔ ترجیع بند معروفی است که انصافاً دربیان مطالب عرفانی بابهترین وجهی‌دادسخن‌داده‌است . این چند بیت که ازبند دوم‌آن ترجیع است بهترین دلیل ذوق سلیم وطبع سرشاراوست :

در کلیسا به دلبر ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند
ایکه دارد بتار گیسویت — هر سر موی من جدا پیوند

ره بوحدت نیافتن تا کی ننگ تثلیث بر یکی تاچند
نام حق یگانه چون شاید کهاب وابن وروح قدس نهند
لب شیرین گشود وبامن گفت وزشکر خنده ریخت ازلب قند
که گر ازسر وحدت آگاهی تهمت کافری به ما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی پرتو از روی تابناك فکند
سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی وحریروپرند
ما درین گفتگو که ازیکسو شد زناقوس این ترانه بلند
که یکی هست وهیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

سایر شعراء بعضی ازدانشمندان وحکماء آن عصر مانند میرداماد، شفائی، فندرسکی، شیخ بهائی و غیره درشعر و شاعری هم مقامی داشته‌اند. وچون جنبهٔ حکمت آنان برشعر رجحان داشته تحت عنوان حکما وعلماء بآنان اشاره خواهد شد. همچنین شیخ علی حزین و لطفعلی بك آذر که هر کدام دارای تذکره‌ای هستند درساختن شعر مهارت داشته‌اند (رجوع شود به تذکره نویسان درهمین فصل).

علماء شیعه، متکلمین وحکما

مقدس اردبیلی: احمدبن محمد ازعلماء بزرگ شیعه است وفاتش درسنهٔ ۹۹۳ رخ داده.

محقق ثانی: نورالدین علی بن عبدالعلی درسنهٔ ۹٤۰ وفات کرده.

شیخ بهائی: شیخ بهاءالدین محمدبن حسین عاملی درسنهٔ ۹۵۳ در بعلبك شام بدنیاآمده. پدرش شیخ حسین شاگرد شیخ زین‌الدین شهید ثانی بوده پس از شهادت او بایران آمد و به تحصیل علم و کمال پرداخته در اندك مدتی دررشته‌های مختلف علوم وفنون مهارت تام پیدا کرد وشیخ‌الاسلام اصفهان گشت. شیخ بهائی بیت‌الله رازیارت نموده وبه کسوت درویشان بسیاری ازبلاد را گشت.

درسنهٔ ۱۰۳۱ داعی حق رالبیك اجابت گفت . مهمترین تألیفاتش‌ازاین قراراست : **جامع عباسی**(درفقه) **تشریح‌الافلاك** ، **خلاصة‌الحساب** و**کشکول**، شیخ مشرب عرفان داشته ، نان و حلوا و شیر و شکر از منظومه های زیبای اوست و همچنین غزلهائی ازاو بیادگارمانده است .

شفائی

حکیم شرف‌الدین حسن درطبابت مرتبهٔ عالی داشته‌وطبیب دربار شاه عباس بزرگ بوده است . همچنین دارای طبع شعربوده ومنظومهٔ **نمکدان وحقیقت** ازاوست (متوفی درسنهٔ ۱۰۳۷)

میرداماد

میرمحمد باقر استرابادی متخلص به**اشراق** و معروف به میرداماد مدتی در مشهد تحصیل کرده واکثر عمررا در اصفهان گذرانده و طرف توجه شاه عباس بزرگ گردیده ودر سنهٔ ۱۰۴۱ بدرود حیات گفت .

میر ابوالقاسم فندرسکی

میرابوالقاسم فندرسکی یکی‌ازحکمای صوفی مشرب‌است که طرف توجه شاه عباس بزرگ واقع گشت . مدتی را درهند گذرانید ودرحدود سنهٔ ۱۰۵۰ دراصفهان رحلت کرد فندرسکی طبع شعرداشته واین ابیات رابتقلید ناصرخسرو گفته :

چرخ بااین اختران نغز وخوش و زیباستی
صورتی در زیـر دارد هر چه در بالاستی
صورت زیرین اگر بـا نردبان معرفت
بر رود بـالا همان با اصل خود یکتاستی

ملا صدرالدین شیرازی

حکیم عـالی مرتبت و فیلسوف بلند منزلت صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی پس‌ازمرگ پدرازشیرازباصفهان آمد ومدتی نزدشیخ بهائی ومیرداماد به‌تحصیل پرداخت . وخود اعجوبهٔ زمان وافتخارحکماء دوران گشت. این حکیم دانشمند مدتی‌ازعمر را درقریه‌ای نزدیك قم بسربرده وبه‌تفکرات‌عمیق‌پرداخته‌است. بیت‌الله‌الحرام را بکرات زیارت کرد ودرسفر هفتم هنگام مراجعت روح پر فتوحش در سنهٔ ۱۰۵۰

به گلشن قدس خرامید . ملا صدرالدین افتخار عصر صفویه است و با آنکه از علماء صوری روی خوش ندید با بهترین وجهی و با عباراتی همچون آب روان بزرگترین و مهمترین مسائل حکمت را بزبان تازی بیان فرموده است . مهمترین تألیفات او بزبان عربی ازاینقرار است :

اسفار اربعه ، شواهدالربوبیه ، شرح اصول کافی ، کتاب‌الهدایه ، شرح ـ حکمةالاشراق ، کتاب‌الواردات القلبیه ـ کسرالاصنام‌الجاهلیه وغیره .

ملامحسن فیض کاشانی

محمدبن مرتضی معروف به‌محسن و متخلص به‌فیض شاگرد و داماد ملاصدرای شیرازی بوده و ازدانشمندان عصرخویش است که در فقه و حکمت زحمتها کشیده و گویند دویست کتاب ورساله تألیف نموده است (رحلت او درسنهٔ ۱۰۹۱ واقع گشت) .

عبدالرزاق لاهیجی

عبدالرزاق شاگرد ملاصدرا بوده و فیاض تخلص میکرده است . مهمترین تألیفات او که در کمال اختصار ولی نهایت مفید و جامع است یکی **گوهرمراد** (درفلسفه) ودیگر **سرمایهٔ ایمان** است .

ملا محمد تقی مجلسی

این دانشمنداحادیث شیعهٔ امامیه راجمع آوری کرده و منتشر نموده است ودرسنهٔ ۱۰۷۰ برحمت ایزدی پیوست .

ملا محمد باقر مجلسی

فرزند ملامحمدتقی سابق‌الذکراست وازعلماء بزرگ عهد خویش بودو تألیفات بسیاری دارد که ازآنجمله‌است. بحار۔ الانوار که حقیقتاً درتهیهٔ آن نهایت زحمت کشیده است . مهمترین تألیفات اوبفارسی ازاینقرار است :

مشکوةالانوار ، عین‌الحیات ، حلیةالمتقین ، حیات‌القلوب ، تحفة ـ الزائرین ـ جلال‌العیون وغیره وفات اودرسنهٔ ۱۱۱۱ اتفاق افتاد .

مورخین و تذکره نویسان

خواندمیر

خواند میر نوادهٔ میرخواند مؤلف روضة‌الصفاست. میرعلیشیر نوائی اورا مقرب داشت ومهمترین تألیف اودرتاریخ موسوم است به **حبیب السیر** که درسنهٔ ۹۲۹ برشتهٔ تحریر درآمده و دارای شرح مفصلی است ازوقایع ایام شاه اسمعیل صفوی که معاصر با مورخ مذکور بوده وفاتش در سنهٔ ۹۴۱ رخ داد.

حسن روملو

حسن روملو مؤلف **احسن‌التواریخ** است ودرسنهٔ ۹۸۵ آن کتاب راباتمام رسانده.

اسکندر منشی

اسکندرمنشی شاه عباس بزرگ وتاریخ حیات صفویه راتا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشتهٔ تحریردرآورده است. تاریخ تألیف کتاب مذکورسنهٔ ۱۰۲۵ هجری است.

سام میرزا

سام میرزاپسرشاه اسمعیل بزرگ است. تذکره‌ای درشرح حال شعراء قرن نهم و دهم برشتهٔ تحریر در آورده که موسوم به «**تحفةالسامی**» است.

سید نورالله شوشتری

سید نورالله مؤلف کتاب مشهور مجالس‌المؤمنین است. در شرح حال دانشمندان شیعه‌اعم ازاثنی عشریه‌وغیره بفارسی ساده وفصیح ودرابتداء قرن‌یازدهم درهندخاتمه‌یافته‌است.

امین احمد رازی

صاحب تذکره‌ایست موسوم به **هفت اقلیم** که در زمان سلطنت شاه طهماسب برشتهٔ تحریردرآورده است.

شیخ علی حزین

شیخ‌علی حزین ازدانشمندان عصرخویش‌است که درفارسی نویسی شیوهٔ ساده وشیرینی داشته. نسب اوبشیج زاهد گیلانی میرسد و در سنهٔ ۱۱۰۳ دراصفهان متولد گردیده. هنگام فتنهٔ افغان وقیام نادر بمسافرت پرداخته و پریشانی اهالی ایران درآن‌ایام او را متأثر ساخته چنانکه در «تذکرةالاحوال» شمه‌ای‌ازآن اوضاعرا شرح‌داده

است . درآخر درهند رخت اقامت گسترد وهم درآنجا وفات کرد . حزین دارای چند دیوان شعر است ومهمترین آثار او یکی تذکرة الاحوال است که بآن‌اشاره شد و دارای نکات ادبی است ودیگر تذکرةالمعاصرین است.

لطفعلی بك آذر

درسنهٔ ۱۱۲۳ هجری در اصفهان متولد شده ومدتی ازعمر را در قم گذرانده هنگام فتنهٔ افغان آنشهر را ترك گفت. پدرش در ابتداء سلطنت نادر حکمران لار و بنادر جنوب بود وپس از مرگ پدر وقتل نادر لطفعلی‌بك مدتی در خدمت عادلشاه و دیگران درآمد ودر آخرعمر ترك مشاغل دولتی را نمود . این دانشمند گذشته از اینکه در شاعری مقامی داشته و نزد میرسیدعلی مشاق (صوفی‌مشهور) کسب فیض نموده دارای تذکرهٔ معروفی است موسوم به‌آتشکده (راجع‌بشرح حال شعراء اززمان قدیم تاعصر خویش) .

میرزامهدی‌خان

میرزا مهدی پسرمحمد نصیر استرابادی و منشی نادرشاه افشار است . درسفرهای این پادشاه همراه اوبوده وتاریخ حیات او را بنام **جهانگشای نادری** برشتهٔ تحریردرآورده است. اما تألیف‌دیگر او موسوم به **درهٔنادره** گرچه از حیث مضمون رسالهٔ تاریخی است ولی مقصود مؤلف عبارت پردازی و اظهار معلومات ادبی خودبوده است .

توضیح

تاریخهائی که بزبان‌فارسی بامر پادشاهان مغول هندوستان نگاشته شده متعدد است ومهمترین آنها ازاین قرار است.
تاریخ‌الفی تألیف احمدبن نصرالله بامراکبر شاه. اکبرنامه تألیف شیخ‌ابوالفضل در تاریخ حیات اکبرشاه . منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بداونی . تاریخ‌فرشته تألیف‌محمدقاسم‌هندوشاه‌استرابادی‌است که‌وقایع‌سنهٔ۱۰۱۵رابرشتهٔ‌تحریردرآورده.

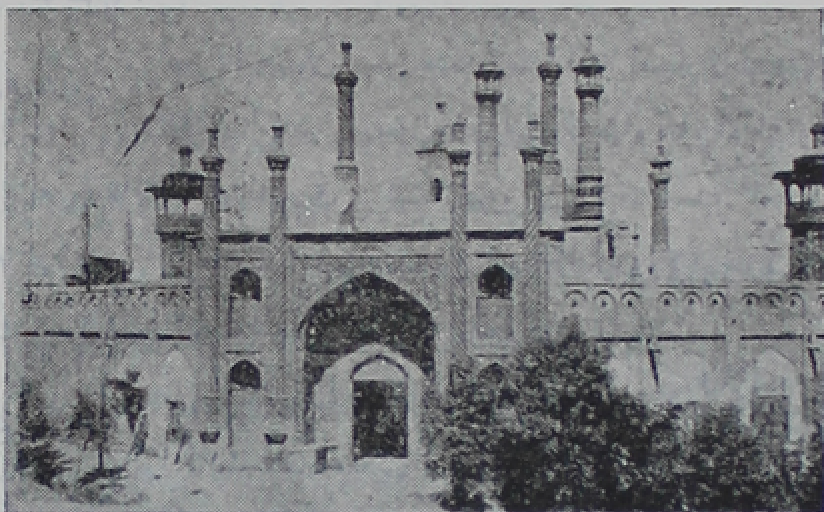
اما مهمترین کتب‌لغت که درایران یاهندوستان نگارش‌یافته بقرارذیل‌است: مجمع‌الفرس‌تألیف برهان (محمد حسین‌بن خلف تبریزی) بنام قطب شاه‌پادشاه هند . فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین بنام جهانگیرشاه تیموری پادشاه هند. فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید که در هند میزیسته(۱۰۶۴) .

فصل ششم

صنایع دورهٔ صفویه

معماری و تزئین

عصر صفویه خاصه زمان شاه عباس بزرگ دورهٔ تجدید صنایع مختلفه است. در اصفهان قصرها و مساجد زیبائی بنا گردید پیشه‌های صنعتی از قبیل اقسام نساجی، قالی‌بافی، آبگینه سازی، قلمزنی، کاشی‌کاری وغیره با کمال سرعت ترقی نمود. ومحصولات صنعتی



«آستان حضرت معصومه(ع) قم»

ایران برابری با محصولات سایر ممالك کرده بلکه در بسیاری از مواقع بهتر از آنها بوده است. همچنین مکتب جدیدی در نقاشی ومینیاتورکاری بوجود آمد که شاهکارهای آن باب جدیدی در آن فن باز نمود. خلاصه آنکه ذوق وسلیقهٔ ایرانی مجدداً بنای خودنمائی گذاشته نه فقط صنایع گذشتگان را تکمیل نمود بلکه در رشته‌های مختلفه صنعت ابتکار وابداع کرد.

سیاحانی که در زمان صفویه اصفهان را دیده‌اند از آبادی آنشهر و کثرت ابنیهٔ زیبای آن تعجب کرده و گفته‌اند شکوه قصرها و مساجدی که در اطراف میدانشاه است در هیچیك از شهرهای عالم نظیر ندارد. در شمال این میدان‌وسیع درب نقاره‌خانه است که از آن داخل دربازارخیاطان میشوند، درمشرق درب‌مسجد شیخ لطف‌الله در مغرب درب معروف عالی‌قاپو است، که سقف آن مذهب و مصور بوده. و بالاخره در جنوب آنمیدان درب مسجد شاه است که شاهکار ایام صفویه است بزرگترین درب این مسجد در میدان شاه باز میشود و در مقابل آن‌محوطه‌ایست مدرج و حوضی است از مرمر بالای درگاه عریض آن نیم طاقی است بیضی که به طاقهای کوچکی منقسم شده وپس از عبور از آن درگاه‌وارد دهلیزوسیعی میشوند که بالای آن گنبدی واقع شده ودو دالان آن دهلیز را بصحن مسجد مربوط میسازد. محل عبادت که از مقصوره بیش از سایر مساجد مجزاست عبارت از طالار وسیع مربعی است که هرطرف آن ۲۱ مترونیم است ودرگاهی که بزرگتر از درب میدان‌است در مقابل آن واقع شده وازعجایب صنعت آنکه در روی گنبد این طالار گنبد مرتفع دیگری افراشته شده است که



«آستان حضرت رضا (ع)»

کلیهٔ ارتفاع آن اززمین قریب ۵۴ متراست . زیبائی صحن ، جلوخان ، ستونها و منارههای بلند این مسجد هر ناظری را در شگفتی اندازد . برای اختصار از سایر مساجد و ابنیهٔ زیبای آن دوره از قبیل مسجد شاه سلطان حسین ، چهل ستون ، قصر آئینه وغیره درمیگذریم وفقط بدین اشارهمیشود که تزئین عمارات ومخصوصاً کاشی کاری درزمان صفوی بدرجهٔ کمال رسیداطراف درب‌ها، گنبدها ، روی‌منارهها، دیوارهای طاقچهها پر از کاشیهای مختلف زیباست کثرت تصاویر گلهای زرد،سفید وارغوانی ، همچنین گلزارهای بهجت‌آور و صدها لطائف دیگر دیدهٔ هر بیننده را خیره می کند .



«مسجد شاه چراغ در شیراز»

سایر صنایع

گرچه موادترکیبی ظروف کاشی اززمان مغول تغییر کرد ولی تکمیل آن درزمان صفویه گردید ودرهیچ عهد کاشیهائی که دارای تلألؤ کاشیهای زمان صفویه باشدساخته نشده است . برای‌این‌مقصود پس از تجربیاتی که قبل از صفویه شروع شده صنعتگران ایرانی به این نتیجه

رسیدند که فقط خاك ولعاب برای ترکیب کاشی کافی نیست و بین این‌دو موادلازم است اندودی از «سیلیس» داخل کنند . سردرخشانی کاشیهای ایرانی ازهمین‌اندود است و امروزهم اندود ظروف «سیلیسی» که در اروپا می‌سازند معروف به‌اندود ایرانی است .

در زمان صفویه کاشیهای سیلیسی بکلی‌جای کاشیهای سابق را بگرفت‌وانواع ظروف، بطری، بشقاب، نعلبکی ، فنجان وغیره بدان موادساخته شده است.رنگ این ظروف و تصاویر زیبائی که برروی آنها است دلیل ذوق ، سلیقه و مهارت صنعتگران ایرانی است . راجع بصنعت کاشی سازی باید دانست که ایران وطن این فن بود. ودرزمان هخامنشیان صنعتگران ایرانی استعدادخود رادراینخصوص ظاهرساخته‌اند .

درموقع استیلاء اسکندراین فن ازایران مهاجرت کرد ودرزمان هلاکوبا طرزجدیدی بوطن خود بازگشت و در دورهٔ چنگیزیان و تیموریان تکمیل گردیده درعهد صفویه به‌منتهای جمال رسید .



«لیلی ومجنون»

راجع به‌صنعت آبگینه سازی و استعمال مینابرروی قندیل اشاره‌ای در فصل مربوط به صنایع ایران قبل از صفویه شده است وتذکر دادیم که فن استعمال مینا برآبگینه از اختراعات ایرانیهاست . درزمان صفویه عده‌ای از صنعتگران «ونیز»(شهری‌است‌درایتالیا) در شیراز و اصفهان اقامت نمودند و باآبگینه سازی مشغول گشتند ، ولی شیشه های آنها نه‌فقط به ظرافت آثار

صنعتگران ایرانی نرسید بلکه فن استعمال میناهم درایران فراموش شد . درهر حال محققین بر آنند که آبگینه های قرن شانزدهم وهفدهم میلادی که دراروپا طرف توجه بود از روی آبگینه های ایرانی است که ونیزی ها تقلید نمودند چه «قالب» هر نوع از آن ظروف وتزئین آن مطلقاً ایرانی است ونمیتوان ونیزی‌ها را مخترع آن دانست . ایرانیان درفن بند زدن ظروف ولو اینکه هرقطعهٔ آن بقدر ناخن خرد شده باشد بوسیلهٔ آهك وزردهٔ تخم مرغ مهارت تام داشتند .

درزمان صفویه قالی بافی نهایت طرف توجه واقع گشت . درقالیهای آنعهد رشته‌های زرین فقط برای برجسته نمودن تصاویر استعمال میشد وباقی از ابریشم بود. قالیهای مخملی مانند قرن نهم طرف توجه واقع گشت ودرطرز نقش اهمیت مخصوصی بتناسب وشباهت هرزاویه بازاویه‌های دیگرهمان حیوانات رابـا همان رنگ وهمان قدودرمحل معین نمودارمیکردند . نقش اکثرقالیهای آنعهد عبارت ازشاخه‌های درخت گل و بوته و میوه‌است که در هرطرف مشاهده میشد .

سایرپیشه های صنعتی ازقبیل قلم زنی، جواهر کاری، تذهیب، قلابدوزی، جلدسازی، منبت کاری در زمان صفویه‌ترقی شایان و قابل توجهی نموده که شرح آنهاخارج ازحدود این تألیف است .

اما فن نقاشی ومینیاتور بحث مفصل جداگانه است. استاداین‌فن درابتدای قیام شاه اسمعیل بزرگ **بهزادهراتی** است که تصویرآن پادشاه و سلطان حسین بایقرا را ترسیم‌نموده.

شاهکار های بیمانند بهزاد نمـونه ایست از ذوق وتمـایل او بلطفی که در عالم طبیعت پنهان است ، در ترسیم این عالم آن استاد نه‌فقط حقایق را آشکار ساخته بلکه دراثر غریزهٔ ذاتی او بدرك «حالت» اشیاء وبوسیلهٔ رنگ آمیزی آن «حالت» و حتی حالتهـای اشیاء مختلفه را که دریکجا جمع است مجسم کرده . مجالس بهزاد دارای روح و رمز عرفـانی است که مطابق با گفتار شعراء بزرگ ایرانی میباشد وبطورکلی بهزاد درانواع مختلفهٔ نقاشی استاد بوده است ودرحق‌او توان گفت :

از موی قلم به اوستادی　　　جان داده بصورت جمادی

ازآثارمهم این استاد یکی مجلس ضیافتی است برروی بام مشرف بر باغ ، دیگربزمی است درطالار مجلس مجلل ، مجلس شکار، درون مسجد،درون قصر ، مجلس لیلی ومجنون وغیره .

دیگرازاستادان نقاشی **جهانگیر** است که یکی ازآثار مهم او تصویر گوی بازی‌درمیدان‌است. همچنین درنسخه‌ای‌ازکلیات‌سعدی‌ودیوان خواجه حافظ تصاویر زیباوجالب توجهی ترسیم نموده. استاد دیگر **بخاری** است که دارای دوشاهکاراست یکی معراج حضرت رسول(ص) ودیگررسیدن یوسف نزد عزیزمصر .



« تفریح خانمها تصویرمانی »

چند سال پس ازاین‌استادان نامی یعنی در زمان شاه عباس کبیر **مانی** بدربار آن پادشاه آمد. مانی از استادان زبردست است وازجمله مجالس او یکی‌آدم و حواست که صورت‌آنهابکلی ایرانی‌است ،دیگر مجلس تاب بازی خانمهاست .

میتوان گفت مانی تأسیس مکتب جدیدی در نقاشی نمود و استادان قابل پیروی اورا نمودند، از قبیل **تیمور شجاع الدوله** معروف به **شاگرد مانی** ، **علیرضا عباسی** ، **اسداله شیرازی** ، **ابراهیم‌ثانی** ، **محمود هندی** ، **میرزا کوچك اصفهانی** وغیره.از جمله خطاطان معروف آن عصر یکی **میرزا احمد تبریزی** (درنسخ) و دیگرمیر **عمادقزوینی** است.

فصل هفتم

سلسلهٔ قاجاریه

ملاحظه در زمان سلطنت قاجاریه حوادث نا گواری در این ملک رخ داد که بالنتیجه منجر به ضعف این کشور و بر باد رفتن قطعات آن و اعمال نفوذ بیگانگان و متزلزل شدن اساس استقلال ایران گردید . ایران مقام بلندی که قرنها در آسیا داشت از دست داد و عرصهٔ کشور داریـوش میدان سیاست‌های مختلف گردید . این پیش آمدها علل عدیده داشته و ازهمه مهمتر طمع بعضی از دول اروپائی و دخالت مستقیم آنها در امور خارجی و داخلی ملل مشرق بوده است . ملل اروپائی ازقرن پانزدهم و شانزدهم میلادی (نهم و دهم هجری) بجهاتی که از آنجمله است پیشرفت مطبوعات بواسطهٔ تکمیل آلات و حروف طبع[1] اصلاحات مذهبی امثال لوتر[2] و تجدد ادبی و صنعتی و علمی[3] بیدار گردیده نهضت عظیمی نمودند و بالاخره در ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰۳ هجری) هنگام زد و خورد آقامحمدخان قاجار وقیام لطفعلیخان زند انقلاب مشهور فرانسه پیش آمد و اثرات خاصی در ممالك غرب بخشید .

این وقایع و همچنین پیشرفت صنایع در اروپا بواسطهٔ ماشینهای بزرگ که حقیقتاً در حرفه‌های صنعتی نمود وسایل ترقی مغربان را فراهم آورده ازیك طرف دارای تشکیلات منظم اداری ولشکری گردیدند و ازطرف دیگر اوضاع مادی آنها

---

۱ ــ گوتامبرك آلمانی در سنهٔ ۱۳۹۷ میلادی بدنیا آمده ودر ۱۴۷۸ رحلت کرده است و در تکمیل حروف طبع بزرگترین خدمت را بمطبوعات نموده .

۲ ــ این اصلاحات که بلسان فرانسه «رفورم» گویند موجب کاستن قدرت روحانیان و بیداری ملل اروپا گردید .

۳ ــ این تجدد که در زبان خارجه «رونسانس» گویند دراثر فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳ ومتواری شدن علماء یونان در بعضی از بلاد اروپا رخ داد .

روبه بهبودی نهاده بر جمعیتشان افزوده گشت . کثرت جمعیت و محدود بودن اراضی همچنین احتیاج فروش محصولات صنعتی وبدست آوردن بازارهای جدیدو مواد خام باحس جهانگیری توأم گردیده مغربان‌را براین واداشت که ممالك جدیدی را تحت اقتدار خود درآورند .

در همان اوقات که ملل اروپا شروع به طی مراحل ترقی نمودند . بین پادشاهان ایران وسلاطین عثمانی جنگهای سخت اتفاق می‌افتاد. چه دولت عثمانی که در آن ایام دراوج اقتدار بوده وآسیای غربی و مصررا در قبضهٔ تصرف داشته حتی اروپا را تهدید می‌نمود وحاضر نمی گشت بدون خونریزی تمامی استقلال ایران را بشناسد وایرانیان هم که استقلال کشور خود را گرامی‌تر از جان‌خویش داشته‌ودارند هیچگاه از دفاع میهن خویش دست برنمی‌داشتند . ولی این جنگها بنفع دول اروپا تمام شد چنانکه ازقرن هیجدهم میلادی دولت عثمانی روبه‌ضعف نهاد وتجاوز روس در حدود ایران آغازشد .

ترقی دولت روس از زمان پطر کبیر است که اصلاحات عظیمی در روسیه نموده ودر همان‌احوال‌دولت مقتدر ومصلح‌صفوی مراحل ضعف وانقراض‌می‌پیمود و چنانکه سابقاً ذکرشد کشور ما عرصهٔ‌تاخت وتاز بیگانگان گردید. گرجستان و بلاد بحرخزر بدست روسها افتاد . فوت پطر در ۱۷۲۵ میلادی (۱۱۳۸هجری) وقیام نادر موجب استخلاص ایالات ایران شده تقریباً پنجاه سال ایـران ازحملهٔ روسها محفوظ ماند . در اینمدت زمامداران ایران میتوانستند خدمات مهمی باین مملکت نمایند ووسایل دفاع را درمقابل تجاوزات دول اروپائی فراهم‌آورند ولی پادشاهی‌نادر سنوات نهایت معدودی بود وفقط دوازده سال‌اسماً ورسماً سلطنت کرد وچند سال قبل ازجلوس مشغول راندن اجانب ازخاك ایران بود.

از اینکه روسها ازپیشرفت نادر اندیشناك بودنـد جای شك نیست و کمك آنها بالز گیها بهترین گواه این‌معنی است ، ولی‌چون‌آفتاب اقبال نادر افول کرد دورهٔ هرج ومرج وجنگهای خانگی فرارسید و رشتهٔ وحدت گسیخته شدوبرعکس برقدرت دولت روسیه روزبروز افزوده‌میگشت واجرای نقشهٔ پطررا درنظرداشتند.

درآن موقع در ایران پادشاهی لازم بود مصلح ، بصیر و واقف به سیاست عصر . متأسفانه چنین پادشاهی در میان قاجاریه که سالها دعوی سلطنت داشتند و آنهمه اسباب زحمت زندیه را فراهم آوردند پیدا نشد .

آقامحمد خان موفق گردید اکثر ممالك ایران راتحت اقتدارخود درآورد ولی پایداری دولت خود را برروی ریختن خون نهاد وهیچگونه اصلاحی چه کشوری وچه لشکری ننمود. این است که بارشادتی که سپاهیان ایرانی درزمان فتحعلیشاه درمقابل روسها نمودند بواسطهٔ بی نظمی امور، خیانت ونفاق امراء ودرباریان قطعات مهمی از این مملکت به بیگانگان واگذار شد . در صورتیکه اوضاع سیاست اروپا بواسطهٔ اقدامات ناپلئون بناپارت تیره بود و انگلیسها بواسطهٔ اقدامات کمپانی تجارتی نفوذ عظیمی درشبه جزیرهٔ حاصل خیز هندوستان حاصل نموده وازاینجهت مجاور باایران شده نگران اوضاع بودند .

ازاین تیرگی اوضاع وسیاستهای مختلف دولت قاجاراستفاده نکرد . راست است که میرزابزرگ معروف به **قائم مقام** انتظامات قابل توجهی داد و پسرش **میرزاابوالقاسم** نقشهٔ پدررا تعقیب کرد ولی این اقدامات شایان درمقابل تحریکات وبی نظمی که دردربارقاجارحکمفرما بودایرانرا از گرداب حوادث خارجی نجات نداد و برعکس محمد شاه که می بایست از اوضاع زمان فتحعلیشاه عبرت گرفته باشد نه فقط اصلاحات اساسی ننمود بلکه میرزاابوالقاسم را کشت وبدون مراعات اوضاع واحوال لشکر بهرات کشید .

استبداد ناصرالدین شاه وخیانت درباریان افکار عالیهٔ بعضی ازمصلحین مانند **میرزا تقی خان امیرنظام** و غیره را که شروع به اصلاحات مهمی نمودند بی نتیجه گذاشت ومملکت ما عرصهٔ رقابت روس و انگلیس گشت وامتیازات پی درپی که به بیگانگان داده می شد و قرضهائی که بیجهت از دول خارجه می نمودند بنیان استقلال مملکت رامتزلزل ساخت وبالاخره ملت ایران که قرنها استقلال خودرا حفظ کرده ازآن اوضاع دلتنگ وخسته خاطر شده در خواست اصلاحات اساسی

کرد وتقاضای آنهامنجر به‌انقلاب ایران گردید که قسمت دیگرازتاریخ قاجاریه است وشرح مختصر آن درفصل آتی خواهدآمد .

آقا محمد خان قاجار

بعضی از مورخین نسب قاجاریه را به قاجار نویان پسر سرتاق نویان رسانند که بالشکر هلاکو بایران آمد وصاحب عشیرت و فرزندان بسیار شد و بواسطهٔ نفوذ و قدرتی که در زمان غازان خان این خانواده بهمرسانید جمعیت کثیری از ترکان خود را بدان عائله منسوب داشته معروف بقاجاریه گشتند . خواه این روایت صحیح باشد یاسقیم جای شك نیست که طایفهٔ قاجار ترك و از خارجه بایران‌آمده درزمان مغول در خاك ایران میزیستند . پس از ضعف دولت ایلخانیان این طایفه از ایران رخت بربسته حدود شام را نشیمن قرار دادند تا اینکه امیر تیمور مجدداً آنانرا بدین ملك کوچ دادو بسیاری از آنهادر آذربایجان، گنجه و ایروان اقامت گزیدند . ترکمنان آق قویونلو که قبل ازطلوع کوکب اقبال شاه اسمعیل صفوی در ایران اقتداری بهمرسانیدند قرابت‌نزدیك‌باقاجاریه داشته و میتوان آنها را از یك اصل مشترك دانست . خلاصه قاجاریه در میان ایرانیان مستهلك گشته و حتی مذهب تشیع را قبول نمودند و یکی از قبایلی که باشاه اسمعیل مساعدت نمود همین قبیله است . شاه عباس کبیر که درکاستن نفوذ امراء قزلباش همت میگماشت قاجاریه را از گنجه و ایروان کوچ داده در مرو و گرجستان و اراضی استراباد واقع در کنار رود گرگان مقیم ساخت .

جمعی ازاین‌طایفه که در بالای قلعهٔمبارك‌آباد (آنطرف رود گرگان)اقامت نمودند معروف به قاجار **یخاری باش** شده وآنانکه درطرف‌دیگر بودند **اشاقه‌باش** ملقب گشتند و بین‌آنان مخالفت وعداوت بود .

فتحعلیخان قاجار از امراء اشاقه‌باش در موقع فتنهٔ افغان نزدشاه‌طهماسب

ثانی قرب ومنزلتی پیدا نموده بمقام سپهسالاری رسید ولی نادر وسایل قتل او را فراهم آورد و خود زمام امور لشکر در دست گرفت . تا نادر حیات داشت قاجاریه نتوانستند کاری از پیش ببرند و محمد حسن خان پسر فتحعلیخان متواری بود. چون کوکب نادر افول کرد محمد حسنخان شروع باقداماتی در استراباد و مازندران نمود وحتی احمد خان ابدالی و آزاد خان افغان را شکست داده آذربایجانرا بگرفت . ولی دو پسر او **آقا محمد خان و حسینقلی خان** در دست **عادلشاه افشار** گرفتارشده واین پادشاه امرداد تامحمد خانرا مقطوع النسل نمودند. محاربات محمد حسن خان با کریم خان زند در فصل چهارم همین باب ذکرشده و گفتیم که محمد حسن خان در جنگ با شیخ علیخان مغلوب گردید و یکی از امراء قاجار سر او را از تن جدا کرد . رفتار مردانهٔ کریم خان با سرخصم و مهربانی او باپسران محمدحسنخان یعنی با آقا محمد خان که او را باخود بشیراز برده کمال مهربانی را باوی نمود و دیگر با **حسینقلی خان** که حکمرانی دامغانرا به او محول کرد بهترین دلیل صفات پسندیدهٔ حکم فرمای کریم و خلیق زند است. اما حسینقلی خان یاغی گردید و ازز کیخان شکست خورده در میان ترکمنان گریخت و کشته شد .



« آقا محمد خان قاجار »

آقا محمدخان مترصد فوت کریم خان بود و همینکه خبر رحلت او بشنید (۱۱۹۳) از شیراز گریخت و با کمال شتاب خود را بمازندران رسانید وخزانه‌ای که از آنحدود بشیراز میبردند بتصرف درآورد و با بعضی ازقبایل قاجارهمدست گردیده دعوی سلطنت نمود . چند نفر از برادرانش که بمخالفت با او برخاسته وحتی یکی ازآنها (رضا قلیخان) در بارفروش او را اسیر کرد ولی آقامحمدخان بمساعدت بعضی ازیاران وبرادران دیگرش **جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان** مستخلص گشت و **رضاقلیخان** بخراسان گریخت. برادردیگرش **مرتضی قلیخان** نزد «کاترین» امپراطریس روسیه رفت و ازاو استمداد کرد ، خلاصه تاچهارسال جنگ بین برادران برقرار بود تاآخر آقا محمدخان فائق آمد . شرح محاربات او و خانوادهٔ زندیه‌در فصل مربوط بآنطایفه گذشت و گرفتن اصفهان بدون جنگ در زمان جعفرخان ودلیریهای لطفعلیخان پس از پدر سبق ذکر یافت و گفتیم بواسطهٔ مخالفت حاج ابراهیم شیراز بدست آقا محمد خان افتاد و کوشش لطفعلی خان بجائی نرسید . قتل عام کرمان ، بخشیدن زنان اهالی بسپاهیان و باسارت بردن اطفال از اعمالی است که آقا محمد خان پس از فائق آمدن بر لطفعلیخان در کرمان مرتکب گردید . آتش غضب و کینهٔ مؤسس سلسلهٔ قاجار با ریختن خون بیگناهان ونزدیکان و خویشاوندان لطفعلیخان و هتك احترام زنان تسکین نیافت بلکه امرداد تا استخوانهای کریم‌خانرا از قبر بیرون آورده درآستانهٔ قصر خویش در طهران دفن نمودند تا هر روز از روی آنها عبور کرده و توهین وارد آورده باشد .

رفتار آقا محمدخان با برادرانش از روی کمال قساوت قلب بوده چنانکه سه‌نفر از آنها ازبیم بگریختند و مصطفی قلیخان وجعفر قلیخان که طرفدار او بودند و او را از اسارت رضاقلیخان نجات دادند طرف بیمهری او واقع گشته و مصطفی قلیخانرا نابینا ساخت و جعفر قلیخانرا بغدر کشت . سپس بگوشمالی ترکمنان استراباد پرداخت زنان و اطفال آنها را باسارت برد .

قضایای گرجستان جلب توجه آقا محمدخانرا نمود و دفع هراکلیوس والی

آنحدود را که باروسها دست اتحاد داده وخویشتن را تحت حمایت آنها درآورده بود برخود واجب شمرد درآن سنوات (۱۲۰۰) روسها در اشرف کارخانهٔ تجارتی برپا کردند ولی‌چون معلوم گردید مقاصد سیاسی دارندآقا محمدخان ازاقدامات آنان جلوگیری کرد و در سال ۱۲۰۹ پس ازتسخیر کرمان آقا محمدخان‌شصت هزار لشکر در نواحی‌طهران آراسته و عزم سر کوبی والی گرجستان وسایرامراء گردنکش آنحدود را نمود . یك‌لشکر را بطرف مغان‌و داغستان فرستاد وقسمت دیگر را بجانب ایران رهسپار کردو خود در افواج قلب سپاه قرار گرفته بطرف قراباغ و تصرف قلعهٔ محکم‌شوشی در حرکت‌آمد . گرچه امراء ایروان‌وشوشی سر مخالفت داشتند ولی چون گرفتن آندیار با افواجی که اکثر سواره بودند مشکل مینمود باظهار اطاعت ظاهری حکام آنحدود اکتفا کرده و قسمتی‌ازلشکر را مواظب احوال‌آنان نموده خود بطرف تفلیس حرکت کرد . افواجی که‌مأمور داغستان بودنددر گنجه باآقا محمدخان ملحق گشتند وبا کمال سرعت بقسمی که روسها نتوانند مدد بوالی گرجستان رسانند حرکت کردند و چون نزدیك‌تفلیس شدند هراکلیوس بمدافعه پرداخت ولی‌بسختی‌شکست خورده بطرف کوه گریخت. لشکر آقا محمدخان داخل تفلیس شد واز کشتن و غارت کردن چیزی‌فرو گذاری ننمودند حتی‌کلیساها را خراب کرده کشیش‌ها را دست وپا بسته درآب افکندند دختران و پسرانرا باسارت بردند .

پس از این واقعه درصحرای مغان خیمه زد حکمران قدیم شیروان وامیر ایروان‌اظهار اطاعت کردند. تا آن تاریخ آقا محمدخان نام شاهی برخود ننهاده‌و تاجگذاری نکرده بود بنا براین پس‌از فتح گرجستان در سال۱۲۰۱امراءلشکر واعیان دولت را احضار کرده مراسم تاجگذاری را بعمل‌آورد.

پس از نادر اوضاع خراسان نهایت در هم و برهم گردیده بود و جانشینان‌آن جهانگیر لیاقت و کفایتی از خود ابرازنداشتند وشرح این قضایا در جای خود داده‌شده است. بنا بر این آقامحمدخان تصمیم گرفت خراسانرا ضمیمهٔ متصرفات خویش کند وبعداز تاجگذاری بدانصوب حرکت کرد و در طی طریق

ترکمنان استراباد را که باز دست تعدی دراز نموده بودند تنبیه ومجازات کرد.
چون خبر نزدیك شدن آقا محمدخان برسید نادر میرزا بجانب افغانستان فرار کرد و پدرش شاهرخ که از دیده نابینا بود خودرا تسلیم نمود.

بامر پادشاه قاجار شاهرخ بیچاره را انواع شکنجه وعقوبت و آزارنمودند و حتی خمیر بر سر او گذاشته سرب گداخته بر سرش ریختند تا کلیهٔ خزاین و جواهری که اززمان نادر درآن خانواده بود تقدیم آقامحمدخان شد سپس شاهرخ را با عیال‌و منسوبانش به مازندران فرستادند و نوادهٔ نادرشاه از کثرت عذاب که بر او وارد آمده بود دراین راه(در دامغان)جان بجانبخش داد.

اما آقامحمدپس از اینکه خراسانرا در قبضهٔ تصرف خود در آورد وخزاین و جواهر نادر شاه را متصرف گشت‌پیغامی‌سخت‌بحکمران بخارا فرستاد تااسیران ایرانی را مسترد دارد و امیر کابل زمانخانرا تشویق و ترغیب کرد تا با کمك یکدیگر بجنگ بخارائیان اقدام کند. گویند زمانخان پیشنهاد آقامحمدخان را پذیرفت و حتی برحسب درخواست او بلخ را بایران واگذار کرد.

در آن احوال خبر رسید که کاترین ملکهٔ روسیه سپاهی بیکران بجانب ایران فرستاده و گرجستان ، دربند ، باکو، گنجه و طالش در خطر افتاده است. ناچار آقا محمدخان جنگ‌با امیر بخارا را بتعویق انداخته آمادهٔ رزم باروسیان گردیدولی چون کاترین‌ملکهٔ روسیه درهمان اوقات رحلت کرد و جانشین«پل» امر بمراجعت لشکر روس از حدود ایران داد جنگی بین ایران و روس اتفاق نیفتاد و آقامحمد خان از عزیمت بجانب گرجستان صرفنظر کرده عزم تسخیر قلعهٔشوشی را نمود ، چه ابراهیم خلیل خان والی آنحدود سرمخالفت داشته‌بهیچ وجه تمکین‌نمینمود. قلعهٔ شوشی بزودی‌فتح‌شد و آقامحمدخان‌وارد«شیشه» گردید ولی این‌فتح آخرین‌فیروزی آقا محمدخان‌است چه‌چند روزبعد از آن این‌پادشاه بدست دونفر که حکم کشتن آنها را داده بود بقتل رسید(۱۲۱۱)و درآن اوقات ۶۳سال داشت گرچه تاجگذاری اودر سنهٔ ۱۲۰۱واقع گشت ونام پادشاهی ازآن تاریخ برخود نهاد ولی چنانکه شرحش گذشته از سنهٔ ۱۱۹۳ یعنی بعد از فوت

کریمخان بجنگ وجدال مشغول گشت و اکثراز ایالات وولایات ایران اززمان جعفرخان زند در تصرف او بود وپس از کشته شدن لطفعلیخان حریف پرزوری در مقابل خود نداشت.

حاج ابراهیم که وسایل تسخیر شیراز را فراهم ساخت طرف توجه آقامحمدخان واقع گشته‌منصب وزارت یافت‌وملقب باعتمادالدوله گردید. پیشرفت آقا محمدخان‌درجنگها بیشتر بواسطهٔ تدبیر، غدر و ساختن بایاران خصم‌بوده و کمتر دیده شده است که شجاعتی از خود بخرج داده باشد. رفتارش باخانوادهٔ زندیه وحتی با استخوان شخصیکه در حق اورأفت‌نموده‌همچنین قتل عامهای‌اودر کرمان و تفلیس،طبیعت خونخواری و کینه جوئی وقساوت قلب آقامحمدخانرا بخوبی میرساند .این پادشاه نهایت‌مال‌دوست‌وممسك‌بوده‌وحکایاتی در این‌خصوص از او نقل میکنند که حقیقتاً‌تعجب آوراست .

عشق غریبی بجواهر داشته ونویسندهٔ ناسخ‌التواریخ که مورخ‌قاجاریه‌است نقل میکند که چون جواهر خزاین‌نادر در دست او افتاداطاق را خلوت کرده و چندین مرتبه برروی‌احجار کریمه از شدت ذوق وشعف بغلطید. آقا محمدخان درطول حیات‌خود موفق شد که‌ایالات وولایات ایرانراتحت یك حکومت درآورد ولی هیچگونه اصلاح کشوری یا لشکری ننمود.

فتحعلیشاه قاجار

وقایع داخلی

باباخان‌معروف‌به‌فتحعلیشاه پسر حسینقلی خان‌برادراعیانی آقامحمد خان قاجاراست . در ضمن تاریخ کریمخان زند اشاره باعمال حسینقلی‌خان و عاقبت‌او گردید. آقا محمدخان گر چه نسبت بخانوادهٔ خود جور و ستم می‌نموده ولی‌برادر زادهٔ‌خود باباخانرا طرف توجه‌قرار داده و اورا ولیعهد خویش کرد و بکرات‌در حق وی گفته‌است : اینهمه خونها ریختم‌تا باباخان براحتی سلطنت کند.



«فتحعلیشاه قاجار»

در موقع قتل آقا محمدخان فتحعلی شاه حکمرانی فارس را داشت و چون اینخبر باو رسید بجانب طهران در حرکت آمد (۱۲۱۲هـ)، درهمان احوال **صادق‌خان‌شقاقی** که قاتلان آقا محمدخان نزداو پناهنده گشته‌بودند قزوین را محاصره کرده‌و دعوی سلطنت داشت و **علیقلی خان** برادر آقا محمدخان‌براین عقیده‌بود که‌تاشخص اوهست‌سلطنت به‌فتحعلیشاه‌نرسد. این‌فتنه ها بزودی رفع گردید علیقلیخان نابینا و صادق‌خان فراری‌شد. اما محمدخان پسر زکیخان زندچون قتل آقامحمدخان‌را بشنیداز بصره به‌بهبهان‌و کازرون آمدسپس در اصفهان، سیلاخور وعراق با لشکر قاجاربنای زد وخورد گذاشت وچون تاب و توانش نماند قصد فرار کرد ولی در نواحی دزفول **حسن‌خان‌والی** او را نابینا ساخت و نزد فتحعلیشاه فرستاد.

حسینقلیخان برادر فتحعلیشاه دو مرتبه یاغی گردیده مطالبهٔ تخت و تاج نمودو در آخر دستگیر گردیده از دیده محروم گشت. همچنین‌مخالفت نظام ـ الدولهٔ سلیمانخان بجائی نرسید و از درپوزش درآمد.

پس از این قضایا در سال ۱۲۱۳ فتحعلیشاه پسر خود عباس میرزا را ولیعهد ساخته بطرف آذربایجان فرستاد و از آنجا که نادر میرزا پسر شاهرخ افشار پس از قتل آقامحمدخان بمساعدت افغانان بر خراسان مستولی شده بود فتحعلیشاه قصد استخلاص آن نواحی کرد و در سال ۱۲۱۸ کار بر نادر میرزا سخت گردید وعزم فرار کرد ولی دستگیر گردیده در طهران کشته شد.

قبل از این واقعه فتحعلیشاه نسبت بحاج ابراهیم که در زمان لطفعلیخان زند کلانتر شیراز بود و آنشهر را به آقامحمد خان واگذار کرد و از اینرو وزیر آنپادشاه گشته نفوذ و قدرتی فوق‌العاده حاصل نموده بود سوء ظن برده ویرا با اکثری از اتباع و اقوامش بقتل رسانید.

می‌توان گفت کلیهٔ فتنه‌های داخلی تا آخر سنهٔ ۱۲۱۸ فرونشست وبنیان سلطنت فتحعلیشاه استوار گردیدولی قضایائی راجع بسیاست خارجی و روابط ایران بادول بیگانه رخ داد که در تاریخ این کشور غایت اهمیت را دارد و کار را بر آن پادشاه دشوار نمود.

مهمترین وقایع سیاسی آنزمان رقابت انگلیس و فرانسه و تجاوزات دولت روس باراضی ایران و تیرگی روابط دولت ایران و عثمانی است و بهتر آنست که هریک از این قضایا را بنحو اجمال جداگانه شرح دهیم.

رقابت انگلیس و فرانسه

دولت انگلیس که بوسیلهٔ کمپانی تجارتی هند در مملکت وسیع هندوستان قدرت ونفوذی بهم رسانیده بود در اروپا دچار یکی از سرداران بزرگ عالم ، ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه گردید.

ناپلئون درنظر داشت که ازراه ایران حمله بهندوستان نموده آنمملکت را ازید انگلیسها مستخلص سازد و از برای اینکار بافتحعلیشاه داخل مذاکره گردید و هنگامیکه روسها گرجستان و سایر حدود ایرانرا چنانکه خواهیم دید تصاحب کرده بودند در ابتداء **ژوبر** [۱] را در سنهٔ ۱۲۲۰ و بعد **ژنرال گاردن** [۲]

1- Jaubert 2- Gardanne

را با بیست‌وچهار نفر ازمردان جنگی درسنهٔ ۱۲۲۲ ازطرف خود بایران‌مأمور کرد و متعهد شد روسیانرا وادار نماید تا از بلاد از دست رفتهٔ ایران خارج شوند واز تقدیم آلات جنگ خودداری نکند ودرمقابل ایران بدولت فرانسه اجازه‌خواهد داد که‌لشکر خودرااز آن مملکت به‌تسخیر هندوستان‌روانه سازد.

فتحعلیشاه تاآن موقع بادولت انگلیس روابط‌حسنه داشت بلکه‌متعهدشده بود که‌باافغانان ازدرمصالحت درنیایدمگر آنکه‌آن‌طایفه‌ازحمله‌بمتصرفات‌انگلیس که‌درهند دارد‌خودداری کند . بااین احوال‌چون‌پیشنهاد ناپلئون‌بنفع دولت‌ایران بود آنپادشاه ژنرال گاردن رامحترم داشت وپیشنهادهای امپراطور فرانسه‌راقبول کرد ، فرستادگان‌ناپلئون سپاه ایرانرا نظمی جدید دادند، جنگ‌پیاده‌واستعمال توپ وتفنگ‌رابنحوی که در اروپا معمول‌بودبسپاهیان بیاموختندودرتمام‌این‌موارد کفایت ولیاقت و حسن تدبیر میرزا بزرگ‌قائم‌مقام موجب پیشرفت امر و رسیدن بمقصود گردید .

از طرف‌دیگر دولت انگلیس‌چون‌از روابط ایران‌وفرانسه‌مستحضر گردید در صدد جلب خاطر پادشاه ایران برآمد . بنابراین از طرف فرمانفرمـای هند **سرجان ملکم** (۱) وازجانب انگلـتان **هارفرد جونز** (۲) بسفارت ایران مأمور گردیدند ووعدهٔ مساعدت بازور وزر دادند (۱۲۲۳ ه) تا دولت ایران از دوستی باناپلئون دست بردارد خلاصه امناء دولت‌مجلس‌مشورت آراسته بژنرال« گاردان» ایراداتی وارد آوردند منجمله آنکه متعهد شده‌بود که‌چون ناپلئون با الکساندر امپراطور روس عقد مودت بندد درخصوص‌حدود ایران که دردست‌روسهاست‌صحبت راندوبرخلاف‌عهدرفتار کرده درمعاهدهٔ **تیلسیت** ، نامی‌ازایران‌نبرده است.درآخر «هارفردجونز» سفیر انگلیس بطهران وارد گردیده و « گاردن »از ایران خارج گشت سفیر دولت انگلیس متعهد شد سالیانه دویست هـزارتومان برای جنگ‌با روسیان بایران بپردازد و بجهاتی تأدیهٔ این وجه سه‌سال بتعویـق افتاد و در سنهٔ ۱۲۲۶ هجری ششصد هزارتومان زرمسکوك وسی هزار قبضه تفنگ‌وبیست عراده

۱– Malcohm ۲– Harford Jones

توپ تسلیم دولت ایران گشت وسی تن مهندس ومعلم نظام درخدمت ایران در آمدند تاسپاهیانرا آداب جنگ بطرز جدید آموزند. با همهٔ این احوال باید دانست که سیاستمداران انگلیس کارازروی سیاست وتدبیرو برحسب مصلحت خویش میکردند وتمام کوشش آنها برای این بود که نقشه‌های ناپلئون رابی نتیجه گذارند بنابراین چون در ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ هـ) بین ناپلئون والکساندر اول امپراطورروس کاربه محاربه کشید ومنجر به‌عقب نشینی فرانسویان ازخاك روسیه گردیدانگلیسها برای از بین بردن ناپلئون با روسها متحد گشتند چنانکه سال بعد بین روسیه ، پروس ، اطریش ، انگلستان، سوئد وسایر دول اروپائی اتحادی بعمل آمد واز هرطرف با ناپلئون بنای مخالفت گذاشتند تا اینکه‌مجبور باستعفا گردید پس عجب نیست اگر درهمان سال که‌ششمین اتحادیهٔ دول اروپا برضد ناپلئون بوقوع پیوست **عهدنامهٔ گلستان** بین ایران وروس بجدیت انگلیسها منعقد گردید. امانتایجی که دولت انگلیس از پرداختن سالانه دویست هزارتومان بدست آورداین بود که اولاروابط دوستی ایران وناپلئون راقطع کردچه هرگاه درمعاهدهٔ تیلسیت ناپلئون بوعدهٔ خودوفانکرده ممکن بود پس از آغاز مخالفت باروسها یعنی درسال ۱۲۲۷ ایران رامساعدتی بسزانماید تا ازآنطرف دشمن خودرا مشغول دارد دیگر آنکه‌در ۱۲۲۹ معاهده‌بین ایران و انگلیس منعقد گردید که درآن دولت ایران متعهد شد که لشکر هیچیك از دول اروپا رااجازه ندهدازخاك ایران بسمت هندوستان حرکت‌نماید وهرگاه‌افغان با دولت انگلیس داخل درجدال ونزاع گردد اولیای ایران ازاین طرف لشکر تجهیز کرده بدولت انگلیس امدادنمایند ومخارج آنرا دریافت‌دارند. درمقابل‌این شروط دولت انگلیس متعهد گردید که هرگاه یکی ازدول اروپا نزاع وجدال بادولت ایران نماید پادشاه انگلیس پس‌از کوشش درصلح‌ونرسیدن بمقصود یابالشکرهندوستان ویا باپرداخت دویست‌هزارتومان سالیانه‌مادام که‌جنگ باقی‌است‌دولت ایرانرا کمك نماید ودرضمن ناظر خرج آن مبلغ باشدواگرجنگ بین ایران وافغان‌رخ‌دهددولت انگلیس هیچیك ازمخاصمین را کمك ننماید و اما مساعدت مادی‌دولت انگلستان و وعده‌های اوچندان تأثیر درسیاست ایران‌ننمودچه، مجدداً روسها بخاك ایران‌حمله

آوردند وطبق **عهدنامهٔ ترکمن چای** اراضی دیگری با آنها واگذار شد از این گذشته پس از فتحعلیشاه در جنگهائی که بین ایران و افغانستان رخ داد دولت انگلیس رسماً مداخله نموده و ایرانرا مجبور کرد تا از پیشرفت های خود صرف‌نظر نماید .

جنگهای روس و ایران

در شرح وقایع ایام آقا محمدخان قاجار اشاره کردیم که والی گرجستان **«هراکلیوس»** خواست خود را تحت حمایت روسها درآورد ولی بجهاتی که ذکر شد در آنزمان آن اندیشه عملی نگردید چه پس از قتل عام تفلیس بامر آقا محمد خان و تصمیم کاترین دوم امپراطریس روسیه بجنگ با ایران و عزیمت آقامحمدخان بقصد رزم با روسیان بواسطهٔ فوت کاترین سپاه روس مراجعت اختیار کرد و خیال پادشاه قاجار از این حیث راحت شد تا اینکه جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلیشاه واقع گشت و تبیین این مقال آنکه چون دورهٔ امپراطور پل (امپراطور روسیه) سپری گشت والکساندر اول بر جای او نشست والی گرجستان گرگین خان مانند پدر خود هراکلیوس حمایت روس را نپذیرفت ولی درهمان اوان بدرود حیات گفت و روسیان علی‌رغم خانوادهٔ او و بسیاری از امراء گرجستان که به حکومت روس راضی نبودند آندیار را بگرفتند و در سنهٔ ۱۲۱۸ جنگ بین ایران و روس حتمی گردید و روسیان بطرف گنجه حرکت کرده آنشهر را بگرفتند حکام قراباغ و امراء بعضی از نواحی دیگر باخصم بنای چاپلوسی و مداهنه گذاشتند .

فتحعلیشاه پسر و ولیعهد خود عباس میرزا را درمقابل لشکر خصم فرستاد و بواسطهٔ اهمیت کارزار پس از مدتی شخصاً حرکت کرد . در سنهٔ ۱۲۱۹ جنگهای سختی بین دولتین واقع گشت و در اکثر آنها ایرانیان جلادت ورشادت بخرج داده و مقابل توپ وتفنگ و لشکر منظم دشمن ایستادگی کردند بقسمی که سردار روس **«سیسیانف»** (۱) در آنسال از عهدهٔ تسخیر ایروان بر نیامده به تفلیس باز گشت زمستان

(۱) سیسیانف در ایران معروف به «اشپختر» است وعلت آن است که سردار مذکور عنوان ناظر یا مفتش راداشته که درمقابل آن درروسی کلمه اینست که تقریباً مانند «اشپختر» (پ مکسور ، ت مضموم) تلفظ میشود . گویا این سردار اصلاً گرجی باشد.

سال بعد سیسیانف بحیله قلعهٔ شوشی را بگرفت و از طرف دیگر روسها عزم تسخیر انزلی (بندر پهلوی) ورشت رانمودند.

حاکم بادکوبه **حسینقلی خان** چند کشتی روسی را در آب غرق نموده و مردانه با خصم بجنگید بقسمی که روسها بمقصود نائل نگردیدند و در همان احوال سیسیانف از گنجه بطرف شیروان آمده و از آنجا آهنگ بادکوبه کرد و خواست حکمران آنجا را بوعده و وعید بطرف خود جلب کند و چون وسایل ملاقات فراهم گردید حسینقلی خان امر داد تا ناگهان او را بکشتند و سر و دستش را برای فتحعلیشاه فرستاد[1] خلاصه اولین جنگهای ایران و روس تا سنهٔ ۱۲۲۸ ادامه داشت روسها چندین مرتبه سرداران خود را تغییر دادند و لشکر بکمك فرستادند معذلك قریب ده سال ایرانیان استقامت کردند و در مقابل آن دولت مقتدر که ناپلئون از آن اندیشه داشت پای فشاری کردند . در صورتیکه نظامیان ایران نه فقط اسلحهٔ کاملی نداشتند ، بلکه از فنون نظام جدید اروپائی هم بی‌اطلاع بودند . راست است که معلمین نظامی فرانسوی و بعد انگلیسی چنانکه در فوق ذکر شد در تعلیم سپاهیان چند وقتی اشتغال داشتند و جزئی مساعدتی از طرف دولت بریتانیا شد ولی در آن قلیل مدت و با اشتغال نائرهٔ حرب نتایج کلی از این همراهیها حاصل نشد . خاصه که پس از صلح دولت روس و انگلیس یا اتفاق آنها بر دفع ناپلئون معلمین انگلیسی از تعلیم توپچیان ایرانی کناره گرفتند و در جنگ اصلاندوز (۱۲۲۸) عباس میرزا شخصا کار توپچیانرا مینمود .

باهمهٔ این احوال روسها در ظرف ده سال از عهدهٔ گرفتن ایروان و نخجوان که آنهمه مطمح نظر آنها بود بر نیامدند و این نیست مگر بواسطهٔ جلادت و رشادت جبلی سپاهیان ایران ، پافشاری عباس میرزا و کفایت و درایت میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس میرزا ، ولی از طرف دیگر عدم اطلاع نظامیان ایران از فنون نظام جدید ، خلطه و آمیزش بعضی از امراء و حکام ماوراء رود ارس با روسها ، منظم نبودن تشکیلات کشور موجب شد که بعضی از ولایات و شهرهای مهم در دست روسها

---

(۱) مثل معروف «مگر سر اشپختر را آوردی» ازهمان موقع است

افتاد و استرداد آنها میسر نشد ، بنابر این چون اساس سیاست روس وانگلیس هم در اروپا یکی گردید فتحعلیشاه چاره جز این ندید که میانجیگری سفیر انگلیس را پذیرفته تن بمعاهدهٔ منحوس **گلستان** دهد . طبق این معاهده که در سنهٔ ۱۲۲۸ در قریهٔ گلستان(واقع در قراباغ) بین‌دولت ایران وروس‌منعقد گردید کلیهٔ بلاد و ونقاطیکه تا آنموقع در تصرف هر یك از دولتین بوده از متصرفات دائمی‌آندولت گردید یعنی ، ولایات قراباغ ، گنجه(الیزابت‌پل)،شکی،شیروان، دربند و باکو و هرجا از ولایات طالش که تحت تصرف روسیه افتاده بود و تمامی داغستان و گرجستان مخصوص دولت روسیه شد .

گرچه در فصل اول این معاهده بطور معمول مرقوم رفته بود که امور جنگ‌و عداوت‌بین دولتین‌الی الابد متروك خواهدماند در سال۱۲۳۲ هجری‌یعنی چهارسال پس از عهد نامهٔ گلستان **یرملوف** [۱] از جانب دولت روسیه بدربارایران آمد و از او با کمال شکوه و جلال پذیرائی‌شد . مقصود ازاین رسالت آن بود که در جنگ‌روس و عثمانی دولت ایران اعانت روسیه نماید دیگر آنکه چون بازرگانان روس را مردم خوارزم زحمت میدادند شاهنشاه ایران‌یا خودآن‌اراضی را تصرف کند یا اجازه دهد لشکر روسیه از طریق استراباد و خراسان بخوارزم رود وهمچنین یکنفر نمایندهٔ تجارتی روس دررشت اقامت گزیند ومؤتمنی برای تعیین حدودطالش معین گردد .

خلاصه جواب فتحعلیشاه این بود که مسئلهٔ اعانت بروس یا تعیین تکلیف برای ایران‌جزء معاهدهٔ گلستان نیست وعبور لشکرروس هم ازخاك ایران‌برای تسخیر خوارزم ممکن نخواهد شدولی دولت ایران در موقع مناسب بفتح‌خوارزم اقدام خواهد کرد .

اقامت نمایندهٔ تجارتی‌هم دررشت مقبول نیفتاد وتعیین حدود طالش محول بصوابدید عباس میرزا گردید بطور کلی جوابهای فتحعلیشاه مقرون بصواب بود ولی‌برای روسها رضایت‌بخش نبود .

---

۱ ـ Yermeloff

در سال ۱۲۴۰ روسها رسماً نقض عهد کرده وطمع دراراضی گو کجهٔ ایروان نموده پس از آنکه آنحدود را از فتحعلیشاه خواستار شدند و سفیر ایران برای گفتگو مأمور تفلیس گردید قریهٔ «بالغ لو» را مسخر کرده فوجی را با چندعراده توپ بحراست آن گماشتند .

سفارت وقایع نگار در تفلیس بی نتیجه ماندو ازطرف دیگر بعضی ازمجتهدین را در سال ۱۲۴۰ هجری بعلت بدرفتاری روس‌ها ترغیب وتحریص نمودند بقسمیکه چون سفیر نیکلا امپراطور روس بدربار ایران آمد وسخن ازمودت ومسالمت راند وپیشنهاد کرد شخصی ازطرف ایران بدربار روسیه رودتا امپراطور جدیدرا تهنیت گویدتاشاید امر بخوشی خاتمه یابدفایده‌ای بآنسخنان مترتب نگشت. بلکه چندنفری هم از درباریان مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله و میرزا ابوالحسنخان شیرازی وزیر امورخارجه که از اوضاع واقف بوده و برخلاف جنگ اظهار عقیده مینمودند مبغوض روحانیان گشتند . تا بالاخره از روی احتیاط دم فرو بستند ، حتی سفیر روس خواست تا بامجتهدین صحبت راند وآنانرا از خیال جنگ منصرف دارد ، درجواب چنین شنید که اگر چه روسیان از ایران خارج شوند باز هم جهاد با ایشان واجبست با این اوضاع فتحعلیشاه چاره جز اقدام بجنگ ندید و سفیررا رخصت مراجعت داد . در اندك مدتی سپاهیان ایران وارد اراضی متصرفی روسیه گردیده بسیاری از روسیانرا اسیرو مقدار زیادی از ذخایر آنانرا بغنیمت بردند.

سنگر بالغ لو ،اراضی قره کلیسا ، شوره گل بزودی فتح شد . عباس میرزا جمعی از لشکر رابجانب گرجستان و شیروان فرستاده وخودبجانب قراباغ حرکت نمود . طولی نکشید که قلاع لنکران و سالیان گشوده گشت و تمامی طالش در دست ایرانیان افتاد و اهالی گنجه بامساعدت وپشتیبانی سپاهیان ایران بر روسها شوریده و آنشهر را مستخلص نمودند . همچنین شکی و شیروان درتصرف امراء ایران افتاد وقلعهٔ شوشی محاصره گشت وکلیهٔ این پیشرفتها در ظرف یکماه بوقوع پیوست ، اما ازجانب روسیه « **مدداف** » باسپاهی از روس و ارمنی وبیست عرادهٔ توپ بجانب گنجه در حرکت آمد و پس از شکست لشکر ایران و کشته شدن **امیرخان سردار** درحین کارزار گنجه بدست روسیان افتاد (۱۲۴۱) سپس عباس میرزا

شکست خورده تا کنار رود ارس عقب‌نشینی کرد. سال بعد **پاسکیویچ** بسرداری کل قوای روس در گرجستان و ماوراءارس منصوب گردید و بر عدهٔ سپاهیان روس افزوده گشت. معذالك بواسطهٔ رشادت **حسن‌خان سردار ساری اصلان** فتح ایروان در آنسال بدست روسها میسر نگردید ولی قلعهٔ عباس آباد بواسطهٔ خیانت احسانخان بدست دشمن افتاد و آن خائن ازطرف روسها حکمرانی نخجوان یافت، در ابتداء سال ۱۲۴۳ عباس میرزا لشکر روس را در اراضی ایروان (قریهٔ اشترك) شکست فاحش داد ولی بطور کلی اوضاع ایران تیره بود و بواسطهٔ نفاق درباریان مساعدت کافی بلشکر نمیشد. در همان احوال فتحعلیشاه خطهٔ آذربایجان را ترك کرده بجانب تهران آمد و این اقدام یکباره در لشکر تولید خوف اضطراب نمود بقسمی که که حسنخان ساری اصلان که بمدافعه ازقلعهٔ سردار آباد مشغول بود واز امراء متهور محسوب میگشت بطرف ایران گریخت وطولی نکشید که سردار آباد و ایران و ایروان بدست روسها افتاد و اینان حسنخان و جمعی دیگر را بند نهاده به تفلیس فرستادند، در خلال این احوال عباس میرزا درخوی میگذرانید ولشکر ایران در آذربایجان اندك بود روسها قصدتبریز کردند و اهالی مرند که رنجیده خاطر بودند بدانها پیوستند. عباس میرزا در ابتداء حرکت روسها بجانب تبریز ؟، بفرستادن پیغام نزد **پاسکیویچ** اکتفا کرد و وقتی حرکت نمود که روسها بقریهٔ صوفیان رسیده بودند و تبریز درمعرض خطر بود.

میرفتاح نام پسر حاج میرزا یوسف مجتهد، عوام الناس تبریز را بمتابعت روسیان تشویق و ترغیب نمود تا اینکه مستحفظین ایرانی را مقهور خودساختند وچون لشکر دشمن بدوفرسخی آنشهر رسیدمیرفتاح جمعی ازمردم شهر را برداشته باستقبال شتافت وبدین نحوتبریز در سنهٔ ۱۲۴۳ بدست روسیان افتاد و **پاسکیویچ** پس از شنیدن این خبر ازایروان به آذربایجان آمد وفرستادهٔ عباس میرزا را وقعی نگذاشته فوجی را به تسخیر خوی مأمور کرد و آنشهر بدون جنگ فتح شد عباس‌میرزا بسلماس رفت و از در مصالحت درآمد.

عاقبت پس از ملاقات ولیعهد با سردار روس در **دهخوارقان** و تصمیم روسها

بعزیمت بطرف طهران و زمزمه در پایتخت برای تغییر ولایت‌عهد و دخالت سفیر انگلیس که ازپیشرفت روسها اندیشناك بود **معاهدهٔ ترکمن‌چای** بین ایران‌وروس منعقد گردید(۱۲۴۳)

این معاهدهٔ منحوس آغازیك‌سلسله‌مصائبی است که‌درمدت‌سلطنت قاجاریه ایران‌بدان مبتلا گردید. چه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران ازآنوقت شروع شد وبا معاهدات و قراردادهای جدید که در مواقع مختلف دول خارجه‌با ایران بستند اساس استقلال این کشور را متزلزل ساختند.

توضیح آنکه دولت ایران طبق معاهدهٔ ترکمن چای نه فقط ایروان ونخجوان‌و سایر‌بلادی که دردورهٔ اولین جنگ‌ها بروسها واگذار شده‌بوداز‌دست داد و ده کرورتومان خسارت‌جنگ‌پرداخت‌بلکه‌طبق‌فصل‌هفتم آن‌معاهده امپراطور روسیه عباس‌میرزا را رسماً ولیعهد ایران شناخت ازهمه‌بدتر معاهدهٔ تجارتی‌ملحق بمعاهدهٔ ترکمن چای است که موجب آن بنیان استقلال اقتصادی ایران نیز متزلزل گردیده ترتیبات و امتیازات خاصی برای تجار روس و گمرك اشیاء اشیاء پیش‌بینی شد و همچنین مقرر گردید کلیهٔ‌دعاوی‌بین اتباع روس درقونسول‌خانه‌های امپراطوری طبق قوانین دولت روسیه‌قطع وفصل شود و اگر منازعه‌ای بین تبعهٔ روس وایران رخ دهد. رسیدگی آن در حضور قونسول یا نمایندهٔ آن بعمل‌خواهد آمد. بالاخره روسها دارای‌حق قضاوت قونسولی یا «کاپیتولاسیون» شدند وبعد از مدتی سایر دول‌خارجه هم بعنوان دول «کاملة‌الوداد» از این‌امتیازات استفاده کردند.

رویهم‌رفته عهدنامهٔ ننگین ترکمن چای لطمهٔ بزرگی بود باستقلال‌سیاسی اقتصادی و قضائی ایران، در اینجا لازم است تذکر دهیم که در این جنگ‌های اخیرهم سپاهیان ایران از دلاوری چیزی فروگذاری ننمودندومردانه‌بجنگیدند و**میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی** پسر میرزابزرگ که‌درجای پدر وزارت عباس میرزا را داشت کمال لیاقت وکاردانی را بخرج داد وحقیقتاً آنچه باعث شکست گردید نفاق درباریان و عدم توجه ومساعدت آنها به لشکریان و نرسیدن پول و

ذخیره بسپاه بوده واز طرفی هم اهالی بعضی از بلاد از حکام ناراضی بودندرویهم-رفته نبودن تشکیلات منظم چه‌لشکری و چه کشوری ایرانرا بدانروز انداخت.

در سال ۱۲۴۳ سفیر روس **«گریبایدوف»** (خواهرزادهٔ‌پاسکیویچ)درطهران کشته شد ونزدیك بود مجدداً روابط دولتین تیره گردد ولی بزودی حقیقت امر آشکار شد وروابط حسنه برقرار گردید .

توضیح این قضیه‌آنکه چون «گریبایدوف» بطهران آمد از روی کبر و غرورمرتکب حرکات ناشایسته شد منجمله بعنوان اینکه هیچکس‌از اسرای‌ارامنه طبق شرایط عهدنامه نباید درایران بمانند دو کنیزك آصف‌الدوله را که‌اصلاارمنی بوده ولی مسلمان شده و دارای اولاد بودند از او بخواست و اصرار زیاد نمود تا آصف‌الدوله چاره جزتسلیم آنها ندید .

این امر موجب‌خشم بعضی از علماء شد و غوغای سختی در طهـران بر پا گردید . امناء دولت ازعهدهٔ رفع فتنه بر نیامدند واهالی در سرای گریبایدوف ریخته او و سی‌وهفت تن از اتباعش را مقتول ساختند و فقط یکنفر از آن اتباع جان بسلامت‌دربرد . فتحعلیشاه نامهٔ معذرت‌آمیز بامپراطور روس نگاشته‌وخسرو میرزاپسرعباس میرزارا بدربارروسیه فرستادوشهادت همان تبعهٔروس که‌درآن‌غوغا کشته نشد مفید افتاد وچون‌معلوم گردید قصور ازجانب گریبایدوف‌بوده‌وحرکات ناشایستهٔ‌اومنجربآنغوغا گردیده ، دولت روسیه به‌تنبیه یکی از مجرمین‌وتبعهٔ‌حاج میرزا مسیح از طهران اکتفا کردو آتشی که نزدیك بود مجددا شعله‌ور گردد خاموش شد .

جنگهای ایران و عثمانی

در سال ۱۲۳۵ بین ایران و عثمانی روابط تیره گردید و علت آن بود که‌سلیم‌پاشاحاکم بایزید قبایل حیدرانلو و سیبکی را از ایران حرکت داده باراضی عثمانی نشیمن ساخت واعتراض امنای دولت ایران براین اقدام سودی‌نبخشید ، از طرف دیگر گماشتگان دولت عثمانی چه‌در بغداد و چه درارزنة الروم مراعات روابط دوستی دولتین را ننموده نسبت بکسانیکه خود را تحت حمایت ایران قرار داده بودند

نهایت بدرفتاری را کرده حتی با شیعیان اثنی عشریه طریق عداوت میپیمودند و ازاین حدهم تجاوز کرده درخواست بعضی از اراضی سلماس‌را کردند.

بدین لحاظ‌ازاینکه سالها بین‌دولتین‌مودت حکمفرما بود نائرهٔ‌حرب‌مشتعل گردید و در سال ۱۲۳۶ روابط تیره‌تر شد چه‌لشکر ارزنة الروم رسول نایب‌ـ السلطنه را محبوس ساخت وصادق پاشا را که تحت حمایت ایران بودبقتل رسانید بنابر این عباس میرزا عازم‌جنگ‌باعثمانیان گردید.

حسنخان ساری اصلان که یکی‌از سرداران معروف ایرانست بزودی‌لشکر عثمانی راشکست داده غنائمی بدست‌آورد.

از طرف دیگر عباس میرزا تاشهر بایزید بشتافت‌و درظرف دوماه‌لشکریان عثمانی پی‌درپی شکست خورده شهرهای بایزید، ملاذ گرد، تبلیس، اخلاط و ارجیش باتوابع آن بدست ایرانیان افتاد و اکثر اهالی شهرها زینهار خواسته اطاعت پادشاه ایران را گردن نهادند و در تمام این بلاد خطبه بنام فتحعلیشاه خوانده شد.

چون دولت عثمانی ازآن قضایا آگاه شد لشکری برای‌داود پاشا دربغداد فرستاده او را برانگیخت تا در حدود ایران دست بقتل‌و غارت نهد، شاهزاده محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین‌لشکری تجهیز کرده و از کرمانشاه خارج شده ودر مقابل عثمانیان شتافت وهم در وهلهٔ اول آنانرا شکست فاحش داد وقصد آن نمود که بغداد را بگشاید ولی‌اجل مهلتش نداد وبدرود حیات گفت(۱۲۳۶)

سال بعد عثمانیان پنجاه الی هفتاد هزار لشکر تجهیز کرده توپراق قلعه راکه بدست ایرانیان فتح شده‌بود محاصره کردند عباس میرزا با سپاهی که‌نهایت کمتر ازلشکر خصم بوده در مقابل آنها شتافت. گرچه‌درابتداء شکست‌به‌لشکر ایران افتاد ولی دلاوری حسنخان ساری اصلان و حملات لشکر ایران در آخر سپاه‌بیکران عثمانی رااز پای درآورد ورو بگریز نهادند. همچنین وقایعی که‌در حدود بغداد وموصل رخداد ولی بروز مرض وبا ادامهٔ جنگ‌را مشکل نمودخاصه که فتحعلیشاه و عباس میرزا غرضی از تسخیر بلاد عثمانی نداشتند وفقط طالب

تشید مبانی دوستی بین دولتین بوده وقصد جلو گیری از تجاوزات پاشایان عثمانی راداشتند . بنابراین درسال ۱۲۳۸ بین دولتین مصالحه برقرارشد بدین ترتیب که ایران بلادی را که گرفته بود به عثمانیان واگذاشت ودخالت درامورداخلهٔ یکدیگر ممنوع گردید و دولت عثمانی متعهد شد که نسبت بزوار و تجار و حجاج ایرانی مانند اتباع خود رفتار نموده و در تسهیل و پیشرفت مقاصد آنان چیزی فرو گذاری ننمایند .

فتنهٔ وهابیها

عبدالوهاب نام که گویند مدتی در بصره واصفهان بتحصیل علوم قدیمه پرداخته بودمذهبی آورد وبعضی چیزهارابدعت دانست و از آنجمله ساختن گنبد بر روی قبور انبیاء وائمه و طواف مرقد آنان وبوسیدن آستانهٔ آنان وتذهیب بقاع و گذاشتن اشیاء نفیسه در حرم وامثال آنرا شرك پنداشت . یکی از مشایخ عرب عبدالعزیز نام بآن مذهب گروید ودرترویج آن بکوشید و«درعیه» را پناهگاه خود قرار داده وباسایر مشایخ بنای رزم نهاد . پسرعبدالعزیز موسوم بهمسعود برحسب امرپدر بطرف عتبات عالیات تاخته درسال ۱۲۱۶ بامردان خود داخل در کربلا گردید ووهابیان پنجهزار مرد وزن را مقتول ساخته ضریح مبارك را بشکستند وآنچه از اشیاء نفیسه وجواهر گرانبها وقندیل های زرین وسیمین وخشتهای طلابود بیغما بردند ودرتخریب آثار کوتاهی ننمودند توهین بآستان مقدس امام سوم عموم‌مسلمین خاصه‌شیعیان را که‌اشیاءمنهوبه‌اکثر ازدارائی آنان بوده مکدر ساخت و فتحعلیشاه وادار گردید اعتراض سختی بـه عبدالعزیز کرده سلیمان پاشا والی بغداد را بدفع اوتحریك نماید .

طولی نکشید سلیمان پاشا بمرد وبر قدرت عبدالعزیز افزوده گشت وتا سال ۱۲۲۶ کلیهٔ اراضی ونواحی نجدرا تحت اقتدار خود درآورده عزم مسقط نمود . اما مسقط از شاهزاده حسینعلی میرزا استمداد خواست و لشکر ایران از طریق مسقط بجانب «درعیه» که حصن وهابیان بود شتافت . امراء مسعودبن عبدالعزیز شکست سختی خوردند و امام مسقط بشکرانهٔ این فتح پیشکشی قابلی تقدیم والی فارس کردولی کسیکه‌شکست‌فاحش بروهابیهاواردآورد **محمد علی پاشا** حکمفرمای

مقتدر ومصلح مصر است که معاصر با فتحعلیشاه بوده وخدمات گرانبهائی بمصر ومصریان نموده است .

سایر وقایع در سال ۱۲۲۲ **حاجی فیروزالدین میرزای افغان** حکمران هرات یکی از گماشتگان ایران **یوسف علیخان** نام‌را که حکمرانی قلعهٔ غوریان را داشت تحریك بمخالفت بادولت ایران نمود وهم‌درآن اوقات صوفی اسلام ازاهالی بخارا دعوی کشف و کرامات میکرد. حاج فیروزالدین شیفتهٔ او گردیده تصور نمود باهمت اومیتواند کاری‌ازپیش ببرد بنابراین‌پنجاه‌هزار لشکر آراسته ازهرات بیرون تاخت ولی درمقابل لشکرایران تاب‌مقاومت‌نیاورده شکست فاحش خوردوصوفی اسلام کشته شد وحاج‌فیروزالدین خراج‌دوسالهٔ‌هرات راتقدیم کرده یوسف علیخان‌را تسلیم نمود . چهارسال بعد بازهم‌حاج‌فیروزالدین علم مخالفت افراشت ولی بزودی برجای خود نشسته پرداخت خراج را عهده دار گشت .

اما شاهزاده محمد ولی میرزا در خراسان نسبت بخوانین وامراء بخشونت رفتارمی کرد وهمین امرموجب شد که چون لشکر ایران در اصلاندوز از روسها شکست خورد(۱۲۲۸)خوانین‌خراسان موقع‌راغنیمت شمرده علم‌عصیان‌برافراشتند **ومحمد رحیم خان** حکمران خوارزم را بکمك خویش طلبیده فتنهٔ بزرگی‌برپا کردند . درهمان احوال **ابراهیم خان هزار** ، حاج فیروزوالی‌هرات‌را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت وکامران میرزا حکمران قندهارعزم خراسان را نمود. بااینکه لشکروالی خوارزم شکست‌یافت واسحق خان قرائی وپسرش‌حسینقلیخان بدست محمد ولی میرزا کشته شدند آن فتنه فرونشست وهرروزغوغای جدیدی درآنحدود برپا بود . تا اینکه فتحعلیشاه پسردیگر خود **حسنعلی‌میرزا**معروف به شجاع‌السلطنه رادر ۱۲۳۲ هجری والی خراسان کرد و او هم با نهایت جدیت خراسان را امن نمود ازجمله اقدامات اوشکست‌فتیح (فتح) خان وزیرمحمودشاه است که حاج فیروزرا گرفته قصدبعضی‌ازبلاد خراسان را داشت وبرای‌این‌مقصود لشکر انبوهی ترتیب داده سازجنگ کرد .

شجاع‌السلطنه درسال ۱۲۳۳ اورا شکست فاحش داد و مجبور گردید نـزد کامران میرزا پسر محمود شاه افغان پناهنده شود و در آخر کامران میرزا او را بدرخواست فتحعلیشاه ازدیده نابیناساخت.

بازهم درسنهٔ ۱۲۴۳خوانین خراسان بمخالفت برخاستند ودر۱۲۴۵حکمران خوارزم لشکر بخراسان کشید وشرح این قضایا ازحدود این تألیف خارج‌است‌در آخرعباس میرزا نایب‌السلطنه پس ازفرونشاندن فتنه‌یزد و کرمان مأمور آنحدود شد که رفع کلیهٔ آن فتنه‌ها را بنماید.

دراندك مدتی قوچان وسرخس فتح‌شدوخان خیوه بجای‌خودنشسته‌شرایطی را عهده دارگشت. سپس عزم تسخیرهرات و گوشمالی‌کامران میرزا رانمودولی درهمان احوال (۱۲۴۸) ازطرف‌فتحعلیشاه‌احضار گشت ناچار پسرخودمحمدمیرزا را مأمور آن مهم ساخته خود حرکت نمود. سپس اجازهٔ مراجعت بخراسان و تسخیر افغانستان را حاصل کرد وچون بارض اقدس‌بازگشت ازشدت‌مرض کلیه، که سالها بآن مبتلا بود جهان فانی رابدرود گفت (۱۲۴۹).

بلاشك عباس میرزا بهترین شاهزاده دودمان قاجار است. چهل وهفت‌سال در دارفانی بزیست‌و مدت مدیدی باروس و عثمانی مردانه بجنگیدودرفرونشاندن فتنه‌های داخلی نهایت کوشش‌رانمود. ولی افسوس‌هرچه‌اولیاقت داشت‌جانشینش محمد میرزا نالایق بود.

رحلت فتحعلیشاه واخلاق او

فتحعلیشاه یکسال پس‌ازپسرش‌عباس میرزا دراصفهان‌بدرود حیات گفت (۱۲۵۰) چنانکه گذشت درایام این پادشاه‌وقایع مهمی برای این‌مملکت رخ داد وباب دخالت اجانب‌خاصه روسها درامور داخلی این کشور بازگشت وازآن تاریخ استقلال سیاسی، اقتصادی وقضائی ایران متزلـزل گشت. فتحعلیشاه فـکر دور اندیشی نـداشت و از این جهت نتوانست از سیاستهای گوناگون آنعصر استفاده کند یااینکه‌اصلاحاتی که‌برای کشورلازم‌بود بنماید. بلکه درموقعیکه کشور ما بانواع مصائب و بلیات

مبتلا بود او دست از خوشگذرانی بر نمیداشت . نویسندهٔ ناسخ ـ التواریخ اسامی یکصدو پنجاه و هشت زوجهٔ اورا برشتهٔ تحریر در آورده گوید از روزیکه این پادشاه بحد رشد رسید تا وقتیکه بجهان دیگر شتافت از صلب او دو هزار فرزند و فرزند زاده بوجود آمده است و نام شصت پسر و چهل هشت دختر او راذکر نموده است.



«عباس میرزا»

فی الجمله انواع خوش- گذرانیهای او در افواه عموم است. درزمان او روحانیان فوق العاده اقتدار داشتند و حتی میتوان گفت که در سنهٔ ۱۲٤۰ پس از نقض پیمان از طرف روسها آنجماعت اورا وادار بجنگ با آندولت نمودند. همچنین پس از قتل «گریبایدوف» سفیر روس چون پادشاه ایران بدرخواست امپراطور درصدد اخراج حاج میرزا مسیح از طهران بر آمد شخصاً ازاین امر اندیشناك گشته حاج محمد ابراهیم خراسانی معروف به کرباسی را که از علماء آن عهد بود مأمور متقاعد کردن میرزا مسیح نمود . دردربار او نفاق بین وزراء و امناء حکمفرما بود و این مسئله بیشتر موجب شکست لشکر ایران از روسها گردید . باهمهٔ این احوال فتحعلیشاه (بعقیدهٔ نگارنده) ازبعضی جهات ازسایر پادشاهان قاجار بهتر بوده مانند آقامحمد خان خونخوار وخونریز نبوده وبلکه گفته‌اند در موقع اجراء حکم اعدام همواره روی خود رابرمیگرداند تا آن منظرهٔ غم انگیز را نبیند ولی مانند همان پادشاه مایل بنگهداشتن وحدت سیاسی ایران بوده‌وا گرچه ازعهدهٔ این امر

برنیامد ولی هدفش بر آن بودو تا آنجا که بعقل اومیرسید و درعهده داشت برای این منظور کوشش کرد. گرچه بی کفایت بود ولی نسبت بمحمد شاه که پس از او بر تخت نشست میتوان تااندازه‌ای کفایتی برای فتحعلیشاه قائل شد.

همچنین استبداد ناصرالدین شاه رانداشت، چه این پادشاه عالماً وقاصداً یا بتحریك مغرضین اشخاص مصلح را ازخود دور میداشت ودشمن اصلاحات اساسی بود ولی فتحعلیشاه نمیدانست که باید اصلاحات اساسی نماید معذلك میرزا بزرگ وپسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در اجراء بعضی اصلاحاتی که درنظر داشتند تشویق نمود.

فتحعلیشاه ادبـا و شعراء را دوست میداشت وخود هم گاهی شعر میگفت بصورت واندام خود نهایت مغروربود وبریش بلند خویش مفتخر بود. بطور کلی فتحعلیشاه یکی از پادشاهان معمولی وبیکفایتی است که درایران سلطنت کرده ولی بازبهتر ازسایر پادشان قاجاریه است.

اینکه مابیش از معمول راجع باین پادشاه سخن راندیم محض آنست که زمان او آغاز بدبختیهائی است که سالها ایران بدان مبتلا گردید ودر آخر منجر بانقلاب مشهوراین کشور شد.

ازجمله وزرائی که درزمان این پادشاه زمام امورراددست داشتند غیرازحاج ابراهیم که کشته شد **میرزا شفیع صدراعظم** است که در ۱۲۳۴ رحلت کرد وحاج **محمد حسینخان اصفهانی نظام الدوله** جای اورا گرفت. پس ازاین شخص پسرش **عبدالله خان امین‌الدوله** وزیراعظم گشت. اما میرزا بزرگ که ازرجال نامی آنعهد است ووزارت عباس میرزا راداشت در سال ۱۲۲۴ به‌نیابت دیوان معین گردیده لقب قائم مقام یافت وپس ازاوپسرش **میرزاابوالقاسم** بدین مقام رسید.

محمد شاه

پس ازرحلت عباس میرزاپسراومحمد میرزاولیعهد گردیدو بااینکه فتحعلیشاه پسران متعدد داشت این مقام را بجهاتی بفرزند زاده تفویض کرد. ولی همینکه

این پادشاه بدرود حیات گفت **حسنعلی میرزا** فرمانفرمای فارس دعوی سلطنت کرد وبرادراعیانی او **حسنعلی میرزا شجاع السلطنه** بوی پیوست .

همچنین درطهران شاهزاده **ظل السلطان** در طلب پادشاهی بر آمد و فرزند سیف‌الملوك میرزا راولیعهد ساخت ولی میرزا آقاخان وزیر لشکر بتدبیر سپاهیانرا ازاطراف اوپرا کنده کرد .

محمد شاه درسال ۱۲۵۰ ازتبریزعازم طهران شدوبرای اولین مرتبه درتاریخ ایران سفرای دولتین روس و انگلیس در امور سلطنت ایران دخالت کرده واز محمد شاه تقویت نموده‌وسایل پیشرفت‌اورافراهم نمودندوبالاخره افواج آنپادشاه به‌فرماندهی **«سر هانری»**[1] درهمان سال وارد پایتخت شدند .

الله‌یارخان آصف‌الدوله

خال محمد شاه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام هر دو طمع وزارت‌اعظم راداشتند وطولی نکشید که قائم‌ـ مقام حریف خود را ازنظر پادشاه انداخت و برای اینکه درامورمداخله‌ننماید محمد شاه او را بحکومت خراسان مامور کرد تا باتفاق پسرش حسنخان سالار درآنحدود بسر برد . اما حسینعلی میرزا فرمانفرما و برادرش



« میرزاابوالقاسم قائم مقام»

شجاع‌السلطنه که درفارس بطوراستقلال بسرمی‌بردند بواسطهٔ‌کاردانی منوچهرخان

1- Sir Henr

معتمدالدوله دستگیر گردیدند . در این واقعه افـواج محمـد شاه بسرداری صاحبمنصب انگلیسی رهبری میشد . علی‌ای حال شجاع‌السلطنه بامر محمد شاه نابینا گشت(۱۲۵۱) وفرمانفرما با کمال بیچارگی وپریشانی درسال ۱۲۵۲رحلت نمود.وهم درآنسال میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مقام صدارت محمد شاه راداشت بامراین پادشاه گرفتار گردید و کشته شد .

قائم مقام نه‌فقط از سیاست مداران ماهر بود وعقده های امور از سرانگشت توانای او گشوده می گشت بلکه در فضل وادب هم مقامی ارجمند داشته و درنثر فارسی استاد بوده آنرا از حشو وزواید بر کنار میداشت وبحلیهٔ سادگی بیاراست . باهمهٔ این احوال مورخین بر آنند که این مرد بزرگ را غرور وتکبر بیش ازحد بوده ونسبت بعموم حتی بشخص شاه باخشونت رفتار می کرده است .

ازاین جهات هم بسبب اینکه محمد شاه قدر اشخاص بزرگ را نمیدانست ویرا بهلاکت رسانید و **حاج میرزاآقاسی** را که بهیچوجه شایستگی مقام وزارت‌رانداشت برجای او گماشت.



« حاج میرزا قاسی »

محمد شاه نسبت بحاج میرزا آقاسی اعتقاد قلبی داشت و بر این عقیده بود که حاج مشارالیه صاحب کرامات است واو را قطب فلك شریعت و طریقت و می‌دانست .

معلوم است پادشاهی که چنین اعتقاددرحق‌وزیر

خود دارد تا چه اندازه آلت دست او خواهد شد . ای کاش حاج میرزا آقاسی میتوانست از آن حسن ظن استفاده کرده در نفع ملك و ملت اقدامات نافعی نماید . متأسفانه بقدری از امور سیاست و مملکت داری بیخبر بود که هم اززوز اول متوسل بدیگران شد تا درکارها بااو مساعدت نمایند با این احوال مقام خود رابرترازمقام وزارت وصدارت میدانست. خلاصه پادشاه بیکفایت دست اتحاد بیکدیگردادند تا کشور پهناور ایرانرا اداره کنند هر گاه پس از فتحعلیشاه ایران دارای پادشاه لایق و کافی بود یا اقلاوزیر دانشمند و مصلحی امورمملکترا بدست میگرفت ممکن بود بزودی جبران خرابیهای وارده را نموده عظمت از دست رفتهٔ ایرانرا تجدید نماید .



« محمدشاه قاجار »

محاصرهٔ هرات

از وقایع مهم زمان محمد شاه جنگ هراتست . بعضی نوشته‌اند که روسها دربار ایران را

تحریک باین جنگ نموده‌اند . آنچه از ظاهر قضایا معلوم میشود دولت ایران ازاین لشکر کشی نه‌قصد همراهی باروسها ونه‌خیال مخالفت باانگلیسها را داشته بلکه این اقدام رابرای اعادهٔ حیثیت خود درآنحدودلازم میدانسته است . چه‌اولا دولت ایران درزمان محمد شاه افغانستانرا برسمیت نمی‌شناخت . ثانیاً هرات در قرون متوالیه یکی ازشهرهای خراسان محسوب شده وحتی در زمان فتحعلیشاه بکرات خراج پرداخته‌وحکمران آن اظهاراطاعت کرده است .

ثالثاً کامران میرزا حکمران هرات با ایرانیان بنای‌بدرفتاری گذاشته وقصد حمله بسیستان داشته است. پس اقدام محمدشاه بتسخیر آنشهریک امر عادی بوده است . ایراد دولت انگلیس که این‌اقدام را فقط تحریک روسها جلوه داد بیمورد بنظرمیآید خاصه آنکه طبق معاهده‌ای که درزمان فتحعلیشاه بین دولتین بر قرار گردیددولت‌انگلیس متعهدشده‌بود که درقضایای‌ایران وافغانستان بیطرف بماند. آنچه‌میتوان گفت‌این‌است که‌نقشهٔ‌دولت انگلیس‌راجع به‌افغانستان‌پس‌ازفتحعلیشاه تغییریافته‌بودوخوداجرای مقاصدی‌رادر آن کشوردر نظرداشت‌ولشکر کشی‌ایرانرا بهرات منافی باآن‌نقشه میدانسته‌است. محمدشاه وحاج‌میرزاآقاسی ازنقشهٔ‌جدید انگلیسها بیخبر بودند و قبل از اینکه اقدامات لازمی برای اصلاحات کشوری و لشکری نمایند به تسخیر هرات پرداختند . راست است که روسها هم محمد شاه را باجرای مقصودخود تشویق می‌نمودند وحتی **کهندلخان** سردارقندهار رابطرف ایران جلب کردند ولی این‌نتیجهٔ رقابت روس وانگلیس است نه‌علت اساسی‌جنگ هرات. خلاصه در اواخر سنهٔ ۱۲۵۳ عزم تسخیر آنشهر جزم شد و**دوست محمدخان** که‌کابل راتحت اختیار خودداشت ازانگلیسها رو گردانده بطرف ایرانیان گروید و محمد شاه شخصاً بدانحدود حرکت نموده پس از فتح قلعهٔ غوریان هرات را محاصره کرد .

یار محمدخان وزیر کامران میرزا در دفاع ازشهر هرات رشادت بخرج‌داد و محاصرهٔ آنشهر نه‌ماه طول کشید. آخر الامر کار برمدافعین سخت گردیدونزدیک بود شهر بتصرف ایرانیان در آید که دولت انگلیس رسماً دخالت نمود و بتوسط

وزیرمختار خود نه‌فقط کامران‌میرزا را که‌مایل به تسلیم‌شدن‌بود تشویق بایستادگی کرد بلکه نزد محمدشاه رفته اظهار داشت که اگر لشکر ایران مراجعت نکند بین دولتین ایران و انگلیس کار بمنازعت کشد و در همان سال کشتیهای جنگی انگلیس بجزیرهٔ خارك رسید. در تعقیب این‌قضایا محمدشاه‌چاره‌ای جز بازگشت ندید (۱۲۵۵) ونیت خود وعلت جنگ را درطی منشوری بعموم سرداران‌وملتزمین رکاب چنین ابلاغ نمود:

«. . . . . بدانید از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا درآنسفر پیش، من‌مأمورشدم‌به تنبیه هرات، قضیه‌نایب‌السلطنهٔ مرحوم اتفاق افتاد[1] برگشتیم وشرط محکم‌کامران میرزا کرد که دیگر ازهراتی دزدی و هرزگی نشود دوماه نکشید تا نقض عهد کردند متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند. . . تاآنجا که گوید: خلاصه‌آمدیم وقشون بهمت مردانه جنگها

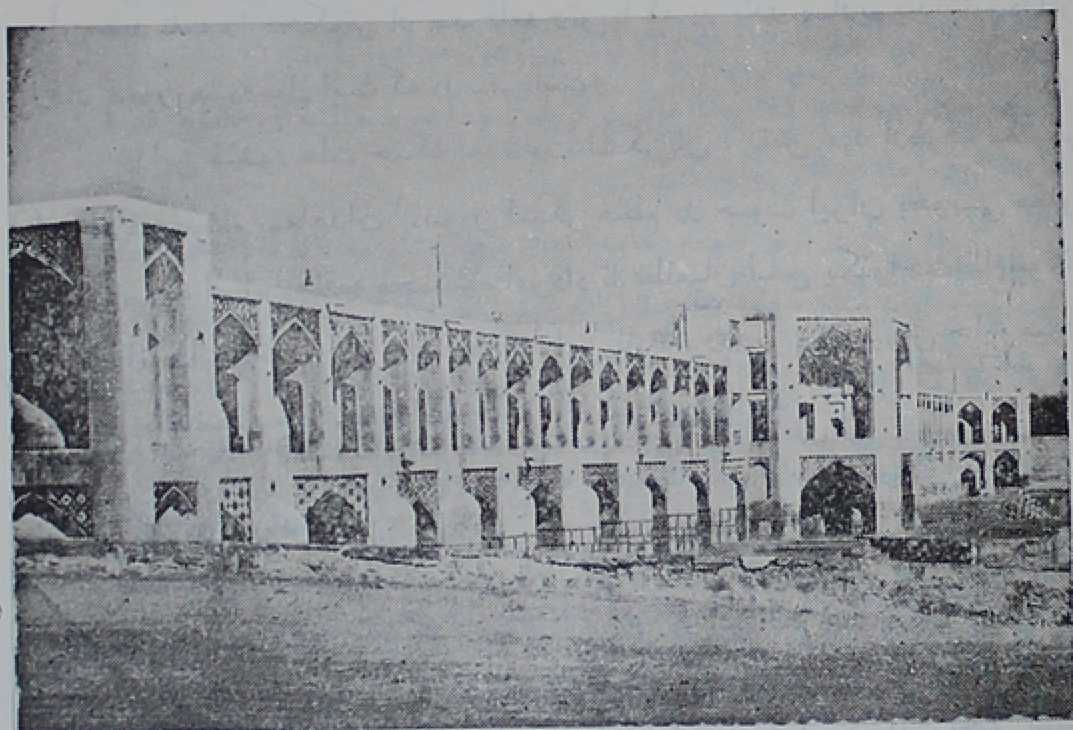


««از بناهای صفویه»»

۱ - درآن‌هنگام عباس میرزا رحلت نمود ومحمد میرزا مراجعت کرد.



«عالی قاپو در اصفهان از بناهای عصر صفویه»



«سی‌وسه پل از بناهای عصر صفویه»

در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسان ومیمنه همه را ازجلادت وغیرتی که داشتند درست کردند . چنانکه احدی از متمردین ازسند تا جیحون دیگر نماند بزرگان شیخ واکابر اوبملاقات فیروزکوهی و هزارهٔ جمشیدی و غیره آمدند...»

سپس شرح محاصرهٔ هرات ورشادت لشکریانرا میدهد و گوید : دریك روز چهل هزار گلوله‌از توپهاوخمپاره‌ها بشهر انداختند از این صدمات امرشهرچنان‌پریشان شدکه سی‌هزار نفربا کوچ وبنه از شهربیرون شدند و قریب هزارنفر ازساخلوی شهر بخدمت آمدند وازبزرگان شهرعریضه‌ای در جزوآمد که دراینوقت بااینکه سه نفرنمایندهٔ انگلیسی درسه عهدنامه نوشته بودند که دولت‌انگلیس راباامرافغان رجوعی نباشد،اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ‌شما باهرات باعث‌خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود ودشمنی باما است وکشتیهای جنگی آنها بخاك ما که جزیرهٔ خارك باشد آمدند که اگر ازهرات بر نگردید مابفارس وکرمان قشون میکشیم ومامضبوط بندرات‌وفارس‌را بهمان عهدنامهٔ‌دولتی مضبوط میدانستیم وآن عهد نامه را محکم‌تر از صد قلعه وتوپها که در بندر بسازیم پنداشتیم دراین وقت قشون ما دوسال است که در سفر است»

دراین منشور علت جنگ ، رشادت لشکریان ، نقض عهد ازطرف‌انگلیسها اعتماد محمدشاه بمعاهدات[۱].نبودن لشکر منظم در جنوب ایران بخوبی معلوم میشود. بعد از این واقعه محمدشاه امرداد تا نظامیان لباس یکنواخت‌نظام‌بپوشند وقورخانه را هم ترقی داد ولی حقیقتاً این پادشاه ووزیر بی‌تدبیرش حاج میرزا آقاسی نتوانستند هیچگونه اصلاحات قابل توجهی نمایند .

تیرگی‌روابط ایران وعثمانی

در سال ۱۲۵٤ که محمدشاه‌به محاصرهٔ هرات اشتغال‌داشت علیرضاپاشا ، وزیر بغداد بالشکری انبوه بخرمشهرتاخته جمعی رابکشت وگروهی راباسارت برد وهمچنین اموال تجار را مأخوذ داشته از ظلم‌وستم چیزی فروگذاری ننمود . پادشاه ایران‌ازدولت عثمانی علت این رفتار ناهنجار را بازخواست کرد و جواب رضایت بخشی‌نشنید.

۱ ـ بواسطه همین معاهدات بودکه فتحعلیشاه از دوستی با ناپلئون صرف نظرکرد ،

همچنین در سال ۱۲۶۰ نجیب‌پاشا وزیر بغداد لشکری برسر کربلا کشیده وآن بلده‌را قتل عام کرده بسیاری ازشیعیان را مقتول‌ساخت. این اوضاع‌واحوال روابط ایران وعثمانی را تیره ساخت و نزدیك بود آتش قتال شعله‌ور گردد ولی دولت‌روس وانگلیس درمیان افتاده، مقررشد که‌آن دولت ودولتین ایران‌وعثمانی هر کدام نماینده‌ای معین کرده کار را باصلاح خاتمه دهند.

ازطرف ایران درابتدا **میرزاجعفرخان مشیرالدوله** معین گشت. ولی‌چون اودرهمان ایام بدرود حیات گفت **میرزاتقی خان امیرنظام** برای این مقصود مأمور گشت ومجلسی درارزنةالروم تشکیل گردید. شرح لیاقت میرزا تقی‌خان و گفت وشنید او درظرف سه سال وغوغای عوام ارزنةالروم درمیگذریم تـااینکه سرانجام درسنهٔ ۱۲۶۳ معاهده‌ای منعقد گردید و طبق یکی از مواد آن، دولت ایران از هر گونه ادعا در ولایت سلیمانیه صرف نظر کرد و دولت عثمانی متعهد گردید که شهروبندر محمره‌وجزیرهٔ الخضر ولنگر گاه وهم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که درتصرف عشایر متعلقه معروفهٔ ایران است، بملکیت درتصرف‌ایران باشد وعلاوه براین حق خواهد داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که ببحر منصب می‌شود تـا موضع‌التحاق حقوق طرفین در شهرمذکور آمد ورفت نمایند.

سایر وقایع از جمله وقایع زمان محمدشاه مخالفت **آقاخان محلاتی** پسر شاه‌خلیل‌الله‌رئیس اسمعیلیان وعلت خصومت‌اوبادولت این شد که **حاج عبدالمحمد** محلاتی رفتاری نمود که آقاخان آنرا نپسندید واز آنجا که حاج‌میرزا آقاسی وزیر وقت حاج عبدالمحمد را طرف توجه قرارداده بوداین امر برآقاخان گران‌آمد وقلعهٔ بم را بگرفت ولی فیروز میرزاحکمران کرمان قلعه را ازاو بازستد و روانهٔ طهرانش نمود (۱۲۵۵هـ).

گرچه در ظاهرحاج‌میرزا آقاسی بملاطفت باآقاخان‌رفتار میکردولی‌چون عبدالمحمدمذکور را واداشت‌تا شفیع او گردد، کدورت خاطر پیشوای‌اسمعیلیان مرتفع نگردید و ببهانهٔ سفرمکه او از طهران خارج شده درحدود یزد و کرمان

بمخالفت برخاست . بهمن‌میرزا (بهاءالدوله) درمقابل او شتافت وپس ازدوجنگ که‌یکی درحدود سیرجان واقع گشت آقاخان بجانب بالارفت وازآنجا طریق‌هند گرفت .

درزمان محمدشاه روابط ایران‌با دول اروپا بیش ازپیش گردید ومعاهدات تجارتی با بلژیك و اسپانیا و انگلیس بسته شد.

دیگر از وقایع آنعهد دعوی **سیدعلی‌محمد** معروف به **باب** است و چون قضایائی که در اثر این ادعارخ داد مربوط بزمان سلطنت ناصرالدین شاه‌است در جای دیگر اشاره بآن خواهد شد.

در سال ۱۲۶۳ هجری **حسن‌خان‌سالار** درخراسان بمخالفت برخاسته‌قلعهٔ کلات را بگرفت وشاهزاده‌حمزه‌میرزا (حشمةالدوله) درمقابل اوشتافت‌وبااینکه سالار بدشت ترکمان فرار کرد دنبالهٔ عملیات او تازمان ناصرالدین‌شاه بکشید.

محمدشاه در سال ۱۲۶٤ هجری در اثر مرض نقرس بدرود حیات گفت و بطورکلی پادشاهی بود ضعیف‌النفس و بیکفایت .

ناصرالدین شاه

هنگام رحلت محمد شاه پسرش ناصرالدین میرزا که مقام ولایتعهدی را داشت، درآذربایجان بسرمی‌برد وازعمرش‌بیش از شانزده یا هفده‌سال‌نمیگذشت. در میان امراء دولت نفاق‌سخت حکمفرما ودر اکثر بلاد ایران شورش برپا بود. چنانکه اهالی بروجرد بر**جمشید خان ماکوئی** ومردم کرمانشاه بر**محبعلی‌خان** و ساکنین شیراز بر حسین‌خان نظام‌الدوله یاغی گـردیدند . از همه مهمتر فتنهٔ **حسنخان سالار** درخراسان بود که دفع آن‌نهایت دشوار مینمود. خلاصه‌بی کفایتی محمدشاه و عدم‌لیاقت حاج میرزا آقاسی و طرفدارانش ازخواص خود عموم‌امراء حکام و اهالی را رنجیده خاطر نموده و ازهرحیث دولت را ضعیف‌ساخته بود . در طهران مادر ناصرالدین‌شاه زمام امور را در دست گرفته **شاهزاده علیقلی میرزا**

(اعتضادالسلطنه)را وزیرخویش ساخت و میرزاآقاخان وزیر لشکر را که‌ازکاشان



« ناصرالدین شاه قاجار »

به پایتخت‌آمده بود مقرب خویش‌نمود وانتظار ورودجوان خودرا داشت تادرباطن اورا آلت دست خویش قراردهد .

میرزا تقی‌خان امیر نظام

یکی از بزرگترین رجال سیاسی که مادر ایران در دورهٔ قاجاریه بوجود آورد و می‌توان او را نظیر خواجه نظام‌الملک و رشیدالدین فضل‌الله دانست. میرزا تقی‌خان معروف بامیر نظام است که اصلا فراهانی و نسب بلندی نداشته‌است. پدرش مشهدی قربان طباخ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بوده و بااین حال آنمرد بزرگ توانست خودرا از حضیض ذلت باوج رفعت رساند و اول شخص مملکت گردد. در ضمن شرح وقایع سلطنت محمد شاه اشاره کردیم که میرزا تقی‌خان ازطرف حاج میرزا آقاسی عازم ارزنةالروم گردید وبانمایندگان عثمانی وروس وانگلیس اختلافات دولتین ایران و عثمانی راباپایان رسانید.

روبرت کرزن[1] در کتاب خود (ارمنستان و ارزنة الروم) گوید: « بین نمایندگان ترکیه ، ایران ، روسیه و انگلستان که در مجمع ارزنة الروم حضور داشتند آنکه بیش ازهمه جلب توجه می‌نمود وشخصیتش را بادیگران مقایسه نتوان کرد میرزا تقی‌خانست»

واتسن[2] در کتاب تاریخ خود چنین اظهارداشته : «نمیتوان گفت نژاد ایرانی از پدیدآوردن مردان بزرگ عقیم مانده چه اخیراً مردی مانند امیرنظام بوجود آورده است »

میرزا تقی‌خان که در موقع رحلت محمدشاه ملقب بوزیر نظام بود، بزودی وسایل برگشت ناصرالدین‌شاه را ازتبریز بطهران فراهم کرد وبقدری لیاقت بخرج داد وشخصیتش، بحدی ناصرالدین شاه را جلب کرد که بین‌راه ملقب به **امیرنظام** گشت. پس از ورود بطهران وجلوس ناصرالدین شاه ، امیرنظام ملقب به **اتابك اعظم** گشته منصب صدارت یافت ورتق وفتق کلیهٔ امور مملکت در دست او قرار گرفت (۱۲۶۴).

میرزا تقی‌خان سرّ ترقی اروپا وپیشرفت ملل غرب را بخوبی میدانست و باهوش وفراست وپشتکار فوق‌العادهٔ خود در صدد برآمد اصلاحات لازمه را نموده

1 - Robert Curzon 2 - Watzon

خرابیهای ایام محمدشاه وفتحعلیشاه را جبران نماید. قطع است که اگر روزگار مهلتش میداد و شاه جوان بسعایت خائنین دربار، آن مرد بزرگ را بهلاکت



« میرزا تقیخان امیر کبیر »

نمیرسانید بمقصود خود نائل می گشت و دورهٔ عظمت ایران فرا میرسید. ولی افسوس که رشتهٔ حیاتش بزودی قطع شد ونقشهٔ اصلاحاتش ناتمام ماند. باهمهٔ این احوال در قلیل مدتی که زمام امور در کف باکفایت او بود بنیان واساس محکم نهاد وکارهای بزرگ وسودمندی نمود وخلاصه اصلاحات واقدامات این مردبزرگ در ظرف سه سال صدارت اواز این قرار است:

۱ــ افزودن قدرت مرکزی وکاستن نفوذ امراء، اعیان وروحانیون.

درپیشرفت این مقصود بقدری جدیت نمود که حتی بست نشستن را که از امورعادی آن عصربود موقوف کرد .

۲ـ ایجاد امنیت درسرتاسرمملکت وسر کوبی یاغیان .

۳ـ پاداش خادم و مجازات خائن بدون مراعات مقام یاحسب و نسب او ، چنانکه پس ازسر کوبی حسن خان سالار ، ناصرالدین شاه بواسطهٔ نسبتی که با اوداشت خواست ازسر خون او در گذرد میرزا تقی خان این امررا نپسندید وشاه راواداشت تاآن یاغی رابکیفراعمال خویش رساند .

۴ـ بسط عدالت وجلو گیری ازتعدی حکام واخذ رشوه .

۵ ـ تعادل بودجهٔ مملکت ، چه قبل ازاوبواسطهٔ اهمال حاج میرزاآقاسی مخارج کشور دو کرور برعایدات فزونی داشت .

۶ـ تنظیم و ترتیب لشکر که با تجهیزات کامل در هر موقع حاضر به کارزار باشد .

۷ـ توسعهٔ معارف وبیدار کردن ملت ازاین‌راه، ازجمله اقدامات او دراین خصوص . تشویق محصلین باخـذ علوم جدیـده و تأسیس دارالفنون و ایجـاد روزنامه است .

۸ـ ترویج فلاحت وصناعت .

۹ـ اصلاح طرق وشوارع .

۱۰ـ حفظ شو کت واستقلال مملکت بامراعات روابط دوستانه باسایردول.

بطور کلی میرزا تقی خان پایهٔ اصلاحات متینی نهادولی جای شك نیست که بسیاری ازامراء واعیان و روحانیون دشمن جانی او گشتند ومخصوصاً میرزا آقا خان اعتمادالدوله که آرزوی صدارت راداشت باطناً اقداماتی برعلیه اومی‌نمود . درآخر ناصرالدین شاه بااعتقادی که بکفایت و درایت میرزا تقی خان داشت اورا بفین کاشان تبعید نمود و بعد از چهل روز امر بکشتنش داد . گرچه بعد،از این کرده نادم گشت وحتی گویند ازخبرقتل اوبگریست ولی پشیمانی سودی نبخشید وایران ازوجود چنین مصلح بزرگی محروم گشت.(۱۲۶۸ ه)

فتنهٔ سالار

چنانکه در تاریخ محمد شاه‌تذکر دادیم حسن خان سالار پسر **الهیار خان آصف‌الدوله** در خطهٔ خراسان علم یاغیگری افراشت ودنبالهٔ این طغیان تاایام ناصرالدین شاه بکشید، علیهذا میرزا تقی خان که سر کوبی کلیهٔ یاغیان رابرعهده گرفته بودوایجادامنیت رابر هر امر دیگری مقدم میشمرد شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را بنظم ایالت خراسان و دفع حسن خان سالار مأمور ساخت . شهرمشهد در سنهٔ ۱۲۶۵ محصور گشت ویکسال بعد باوجود کوششهای‌فوق‌العادهٔ سالار فتح گردید . سالاربافرزند وبرادرش دستگیرشده درهمان سال بهلاکت رسیدند (۱۲۶۶) .

شورش اتباع باب

در اواخر سلطنت محمد شاه در سال ۱۲۶۰ هجری جوان شیرازی موسوم به **سید علیمحمد** دعوی‌آن نمود که«باب» صاحب‌الامر علیه‌السلام است (یعنی واسطه‌ایست بین امام موعود وخلایق)وازاین سبب معروف به‌باب گردید . سید علی محمد درك صحبت سیدکاظم رشتی مریدوجانشین شیخ احمد احسائی بزرگترین پیشوای فرقهٔ شیخیه رانموده‌بود پس ازسیدکاظم درمیان شاگردان اواختلاف‌کلمه حاصل گشت. جمعی **ملاحسن گوهر** راجانشین اودانسته و گروهی **حاج کریم خان قاجار** را مقتدای خود کردند . اما ملاحسین بشرویه‌وبعد ملاشیخ علی که خودرا ازبزرگان شیخیه میدانستند دعوت سید علی محمد را بپذیرفته از جمله اتباع او گشتند . خلاصه باب ازعتبات عالیه به بوشهرآمد و حکمران فارس ، حسین خان نظام‌الدوله او رادستگیر کرده درشیرازمحبوس ساخت وپس‌ازچند ماه منوچهرخان معتمدالدوله ازباب دراصفهان پذیرائی نمود ودرآخرمحمد شاه اورا درآذربایجان تبعید کردو درقلعهٔ چهریق توقیف گردید .

درخلال این احوال باب ادعا نمود که « نقطهٔ اعلی » ، « نقطهٔ بیان » است سپس ازاین مرحله هم تجاوز کرده خود را قائم موعود نامید مبلغین باب خاصه ملاحسین بشرویه و**ملامحمدعلی‌قدوس** در انتشار دعوت او نهایت کوشش رانمود وجمعی را تبلیغ کرده بعنوان استخلاص باب شروع بیك سلسله اقدامات نمودند.

رحلت محمدشاه و بی‌نظمی امور کشور فرصتی بدست بابیان داده ملاحسین وملا محمدعلی در بارفروش ، گروهی را بکیش خود دعوت نمودند ولی اقامت آنهادر آن‌شهر بواسطهٔ مخالفت سعیدالعلما که عباسقلی‌خان سردار لاریجانی راهم بکمك طلبیده بود دشوار گردید . بنابراین پس‌از مقاتلت در بارفروش نـاچار ازآنشهر خارج شده مزار شیخ‌طبرسی را مأمن خود قراردادند و بساختن قلعه وبرج وحفر خندق پرداختند (۱۲۶٤) . چون این اخبار بسمع میرزاتقی‌خان امیرنظام رسید در ابتدا بزرگان مازندران را مأمور قلع وقمع آن طایفه کرد ولی طولی نکشید که لشکرمازندران مغلوب گردید وآقا عبدالله نام افغان که مرد دلیری‌بودبدست ملاحسین کشته شد. بس ازاین‌واقعه شاهزاده مهدی قلی‌میرزا بالشکری کارآزموده بعزم تسخیرقلعهٔ طبرسی حرکت کرد . در این‌بار ملاحسین شبیخون زده لشکر شاهزاده را ازپای درآورد. مهدی‌قلی‌میرزا چاره جزفرار ندید همچنین عباسقلی خان‌لاریجانی مغلوب گردید ونزدیك بود درآن واقعه کشته شود.

ملاحسین‌برسر راه فراریان کمین نهاده بود و دوتیر باو اصابت کردمعذلك خودداری کرده خویشتن را بقلعه رسانید وبدرود حیات گفت .

در آخر مهدی‌قلی‌میرزا بهتر آن دانست که قلعه را محصور نمایدوراه‌آمد وشد را بر بابیان مسدود دارد .

بنابراین در برابر آن قلعه ، سنگرها استوار کردند وبحفر خندق مشغول گشتند ولشکرها باسرداران‌خود ازهرطرف قلعه را محصور داشتند. بااین‌احوال کاری از پیش نرفت و جماعتی از بابیان از قلعه خارج گشتند و جمعی از آنانرا بکشتند ومحاصره بچهارماه کشید . انتشار این اخبار درطهران موجب‌خشم‌میرزا- تقی‌خان گردید وسلیمان‌خان افشار را مأمورآن حدود کرد تا لشکریان رابوعده ووعید درکار جنگ استوار دارد .

خلاصه مدت محاصره بطول انجامید وکاربربابیه نهایت تنگ‌شد بقسمی که دیگر هیچگونه خوردنی درقلعه یافت نمیشد وحتی‌برگ درخت وعلف‌واستخوان وچرم هم که مدتی بابیان باآن اعاشه میکردند تمام شد بنابراین زینهارخواستند

و دویست وچهارده تن از آن جماعت که باقیمانده بودند خودرا تسلیم نمودند وروز بعد همگی را بکشتند مگرچند نفری که میان درختان مخفی گشتند. محمدعلی قدوس هم بفتوای سعیدالعلماء در میدان بارفروش بقتل رسید و بدینطریق شورش بابیان درمازندران خاتمه یافت ولی طولی نکشید(۱۲۶۵) که **ملامحمدعلی زنجانی** شورش دیگری در زنجان برپا نمود و سخت ایستادگی کرد . امیراصلان‌خان از عهدهٔ دفع او برنیامد و محمدخان بیگلربیگی که با سه‌هزار تن ازسرباز شقاقی‌و فوج خاصه‌وشش‌عراده توپ ودوعراده خمپاره بزنجان آمده بودکاری ازپیش‌نبرد. بنابراین بفرمان میرزاتقی‌خان **بابابیك** با لشکری‌جدید وچندعراده توپ‌وجمعی از صاحب‌منصبان عازم زنجان گشتند وکار مقاتلت بالا گرفت و در آخر محمدعلی زخمی برداشت وپس ازیکهفته بجهان دیگرشتافت بابیان زینهار خواستند وچون تسلیم گشتند عرضهٔ هلاك شدند وشورش‌زنجان فرونشست .

درخلال‌این احوال‌میرزاتقی‌خان‌چنین اندیشید که‌تاباب حیات دارد‌پیروان اودست ازشورش برنخواهند داشت و بهتر آنست که اورا از میان بردارد تا قطع امید اصحاب‌او گردد. ناصرالدین‌شاه باین امرتن در داد و**سلیمان‌خان افشار**مأمور این‌کار شده باب را ازقلعهٔ چهریق به تبریز آوردند و تیرباران ساختند(۱۲۶۶).

ولی قتل باب پیروان او را ازکار باز نداشت چنانکه در همان سال ۱۲۶۶ **سیدیحیی** پسرسیدجعفردارابی ملقب به کشاف درتبریز بمخالفت برخاست‌وحاکم شهر مجبور بفرار گردیده، درآخر درمقابل قوای دولتی‌تاب مقاومت‌نیاورده‌تسلیم گردید و کشته شد .

کلیهٔ این وقایع در زمان صدارت میرزاتقی‌خان رخ داد امادر ایام صدارت **میرزا آقاخان اعتماد الدوله** جمعی از بابیان بریاست ملاشیخ علی، قصد شورش در پایتخت وسوء قصد بناصرالدینشاه نمودند . درتعقیب این قضایا جماعتی‌ازآنان گرفتارشده بدست طبقات مختلف کشته شدند .

هم درآن اوان **قرةالعین** دخترحاج ملاصالح قزوینی‌را که مدتها درترویج مذهب باب میکوشید بهلاکت‌رسانیدند . بنابراین بعضی ازپیشوایان این‌فرقه‌طوعاً

یا کرهاً در بغداد رخت اقامت گستردند و جماعتی از این طایفه در آنحدود گرد آمدند. **میرزا یحیی صبح ازل** خودرا جانشین باب میدانست و برادرش **میرزا حسینعلی نوری** معروف به **بهاء الله** دعوی آن نمود که باب مبشر او بوده است. از آن تاریخ پیروان باب دو فرقه گشتند . ازلی و بهائی.

ازلی‌ها معتقد باحکام باب بوده ولی بهائیان آنرا منسوخ میدانستند مگر آنچه بهاءالله از احکام باقی گذاشت . فی الحقیقة میرزا حسینعلی بتدریج آئین جدیدی غیر از آئین باب آورد و در آخر دولت عثمانی ازل را به قبرس و بهاءالله را به عکا تبعید نمود[1] .

شکست لشکر خوارزم

خوارزم درسابق جزء خاك ایران بوده وامراء آن اطاعت ازپادشاهان این کشور می نمودند ولی در زمان قاجاریه از قدرت ایران در آن حدود بکلی کاسته شدوحکام و خوانین آن اطراف خودرا ازقید اطاعت مستخلص ساختند .

خان خیوه محمد امین خان نه‌فقط درمکاتبات باناصرالدین‌شاه‌خویشتن را بااو برابر می‌دانست بلکه لشکر بمرو کشیدواز آنجاعزم سرخس کرد. اهالی سرخس که‌دل‌بامناء ایران داشتند ازپذیرائی لشکر اوخودداری کردندوحسن‌خان‌باسپاهی اندك ازطرف **فریدون میرزا فرمانفرمای** خراسان بطرف سرخس شتافت وشاهزاده هم شخصاً حرکت نمود و قبل ازرسیدن او به سرخس سپاهیان ایران کار لشکر انبوه خوارزم را بساختند محمد امین خان چاره جز فرار ندید و سواراً در عقب او شتافته وی را بگرفتند و سرش را از تن جدا کرده برای ناصرالدین شاه فرستادند (۱۲۷۱) .

فتح هرات و نتایج آن

چنانکه درضمن تاریخ محمد شاه اشاره شدآن پادشاه قصد تسخیرهرات‌رانمود . ولی انگلیسها دخالت کرده‌اورامجبور به‌ترك جنگ‌نمودند . درزمان ناصرالدین‌شاه وقایعی‌رخداد

(۱) پس ازمیرزاحسینعلی پسر اوعباس افندی معروف به‌عبدالبهاء ،برجای‌پدرنشست وبرادرش‌میرزامحمدعلی بااو بمخالفت برخاست ولی‌کاری ازپیش‌نبرد . طرفداران‌عباس افندی پیروان میرزا محمدعلی راناقضین نامند

که بازهم دولت ایران مجبور به لشکر کشی بجانب هرات شد.

توضیح این قضیه آنکه پس ازیار محمدخان پسراو **محمدخان ظهیرالدوله** باتصویب دربار ایران حکمران هرات گشت ویك سلسله اعمال ناشایسته از اوسر زده اهالی هرات‌را ازخود ناراضی ساخت. ضمناً باامناء دولت انگلیس ازدرموافقت درآمده بادولت ایران بمخالفت برخاست.

درتعقیب این‌قضایا شاهزاده محمد یوسف‌پسرشاهزاده قاسم که‌تحت‌حکومت فریدون میرزا والی خراسان بسرمیبرد بدون اجازهٔ دولت ایران‌عزم‌هرات کردو آنشهررا گرفت وخواست تابا دولت ازدر دوستی‌درآیدولی درهمان احوال‌دوست‌محمد خان حاکم کابل قندهار را بگرفت وعزم تسخیرهرات را نمود ودر باطن با دولت انگلیس همداستان گردید ومحمد یوسف بجانب او گروید. اقدام‌دوست‌محمدخان ومحمد یوسف خان براولیای دولت ایران گران آمد، چه مقرر گشته بود که هر گاه حکمفرمای یکی ازقطعات افغانستان قصددیگرقطعهٔ افغانستان‌را نماید دولت‌ایران حق دارد دراین امردخالت کند وازتجاوز امراء باراضی‌یکدیگر مانع شود ودولت انگلیس حق‌ندارد اولیاء دولت ایران را از این امر باز دارد. علی ای‌حال بسیاری ازامراء افغانستان ازایران مساعدت طلبیدند تا از پیشرفت دوستمحمدخان جلو گیری‌شود وچون محمد یوسف خان هم‌درهرات آغازمخالفت باایران نموده بود تاناصرالدین شاه **مرادمیرزاحسام‌السلطنه**را مأمورفتح هرات کرد ودرآخر آنشهر بدست سپاهیان ایران گشوده شد (۱۲۷۲).

عجب اینست که‌اطرافیان‌ناصرالدین‌شاه‌مخصوصاًمیرزا آقاخان‌اعتمادالدوله که بخوبی‌میدانست دولت انگلستان بیکار نخواهدنشست وبازمانندزمان‌محمدشاه جنوب ایران را تهدید خواهد کرد، هیچگونه اقدام مؤثری برای‌محافظت‌بنادر وشهرهای جنوب نکرد.

بنابراین لشکرانگلیس باکمال سهولت وارد بوشهر گردید وآغاز جنگ کرد. لشکرفارس بریاست مهرعلی خان شجاع‌الملك وایلخانی قشقائی کاری از پیش نبرده مغلوب گشتند.

چون این اخبار بطهران رسید کارداران دولت ایران، قصد جنگ باانگلیس نمودند و**میرزا محمد خان قاجار** مأمور این کارشد واعلان جهاد دادند. درآن اثنا انگلیسها خرمشهررا بگرفتند وشاهزاده خانلومیرزا حکمران خوزستان مغلوب گردید و در آخر **فرخ خان امین‌الملك کاشانی** (که بعد ملقب بامین‌الدوله گشت) سفیرایران باسفیرانگلیس درفرانسه داخل درمذاکره گردیده وعهدنامه‌ای بین دولتین منعقد شد ومقرر گردید عساکر دولت انگلیس بنادر ایران را تخلیه کنند بشرط اینکه سپاهیان ایران هرات را تخلیه نمایند و دولت ایران ازکلیهٔ دعاوی سلطنتی خود برخاك وشهر هرات وتمام افغانستان صرف نظر نماید واز رؤسای آن دیار بهیچوجه مطالبهٔ ضرب سکه وخطبه وباج نکند وازمداخله درامور داخلی افغانستان اجتناب نمایدواستقلال هرات وتمام افغانستان رابشناسد(۱۲۷۳)

خلاصه نتیجهٔ لشکر کشی دولت ایران بهرات و تحمل آنهمه خسارات و اتلاف نفوس منجربآن عهدنامهٔ ننگ‌آور گردید. عدم تدبیر وبیکفایتی آقاخان اعتمادالدوله بخوبی ثابت شد. چه این مردبدون مراعات اوضاع واحوال سیاست، اقدام بفتح هرات کرد و آنقدر کفایت نداشت که جنگ بین ایران و انگلیس رامدتی‌ادامه دهد زیراهر گاه قدری ازجانب ایران پافشاری میشد ولشکرمنظمی فراهم میگردید شاید نقشه برمیگشت چه‌پس ازآن مصالحه طولی‌نکشید بلوای معروف هند شروع شد وکار برانگلیسها نهایت سخت گردید و البته درآن حال مخاصمت باایرانرا صلاح نمیدانستند. درهرحال جنگ هرات بکلی بضررایران و بنفع انگلیسها خاتمه یافت و ناصرالدین شاه اعتمادالدوله را از مقام صدارت عزل نمود.

جنگ‌مرو

این جنگ لطمهٔ بزرگ دیگری برایران واردآوردوباعث شد که روسها بربعضی از قطعات شرقی کشور ما مسلط گردیده متصرفات خود رابحدودامروزی رسانند. تبیین این مقال آنکه روسهاپس ازتسلط برقسمتی از ترکستان ومشاهدهٔ آنکه دربار ناصری نتوانست از جنگ سرخس وشکست محمد امین خان استفاده کند، خیوه را بتصرف خود درآورده



«مدرسهٔ سپهسالار از بناهای دورهٔ قاجاریه»

مترصد پیشرفتهای دیگری بودند اتفاقاً واقعهٔ مرو رخ داد ومیدان رابرای روسها باز کرد . علت این جنگ آن بود که ترکمنان درهر موقع مناسب ، بخراسان حمله کرده انواع خسارات جانی ومالی باهالی آن حدودو کاروانهائیکه قصد مشهد مقدس راداشتند واردمیکردند. درسال۱۲۷۷ **شاهزاده حمزه میرزا** (حشمةالدوله) به‌پیشکاری میرزا محمد آشتیانی (قوام‌الدوله) بالشکری انبوه ازطرف دربارایران مأمور سر کوبی ترکمنان گردید ومتأسفانه پس ازمیرزاتقی خان امیر نظام لشکر

ایران دارای نظم و ترتیب درستی نبود و بین امراء و سرداران نفاق حکمرانی مینمود چنانکه در این جنگ بین حشمة‌الدوله و قوام‌الدوله کار نفاق سخت بالا گرفت وازهرحیث اسباب ضعف فراهم گشت بالنتیجه درمرولشکرایران بسختی ازتر کمنان شکست خورد وچندین هزار نفر ازسپاهیان بهلاکت رسیده یا اسیر گشتند روسها موقع را غنیمت شمرده‌شروع بپیشرفت کردند وپس از شکست‌دادن تر کمنها اراضی مرو را بتصرف خود درآوردند .

نظری بدورهٔ ناصری

اساس سلطنت طولانی ناصرالدین شاه را چنانکه گفتیم میرزاتقی خان امیرنظام استوارنمود ودرظرف سه‌سال کلیهٔ شورشهای داخلی‌رافرونشانده، شروع بیك‌سلسله‌اصلاحات نمود ومیرزا آقاخان اعتمادالدولهٔ نوری نتوانست نقشه‌های‌آنمرد بزرگ راعملی کند بلکه بتدریج امراء وحکامی که میرزاتقی خان قدرت آنان رامحدود نموده وازاجحاف آنها جلوگیری میکرد براقتدار خویش افزوده تقریباً مطلق العنان گشتند . یکی ازآمال امیر نظام آن بود که روحانیون از آنچه مربوط بسیاست کشور یا قضایای عرفی است اجتناب نمایند . چه میدانست دخالت این طایفه در سیاست چه درزمان شاه سلطان حسین و چه درعهد فتحعلیشاه تاچه اندازه خسارت بایران واردآورده است وازطرف دیگرشفاعت آنها ازهر کس وحمایت ازبستگان خود موجب اختلال امور کشور است ودست امناء دولت وحکام راخواهد بست ، بنابراین درسلب نفوذآنان بکوشید وحتی بست نشستن راموقوف داشت تافارغ‌البال بدون مخالفت احدی بتواند اصلاحات لازمه رابنماید . پس ازاو میرزا آقا خان نفع خود را در تقرب بروحانیان و بسط نفوذ آنان دانست تا بکمك این طایفه ومساعدت امراء که درزمان صدارت آزاد بودند بتواند زمامداری خود را ادامه دهد .

استبداد ناصرالدین شاه و خود کامی حکام و شاهزادگان و بالاخره قدرت روحانیون درظرف حکومت آندوره دخالت تام داشت بلکه اساس سلطنت برروی آن قرار گرفت باهمهٔ این احوال ناصرالدینشاه مجبور گشت خود رابتمدن اروپا

اروپا واصلاحات ضروری ولو برحسب ظاهر آشنا سازد چه از یکطرف بسیاری از ایرانیان بیدارشده وطالب اصلاحات بودند واز جهتی رقـابت روس وانگلیس در ایران کار را براوسخت نموده بود این است که پس از معاهدهٔ ایران وانگلیس و تخلیهٔ هرات میرزا آقاخان راز صدارت عزل نمودوامر به‌تشکیل شش وزارتخـانه داد (داخله ـ خارجه ـ مالیه ـ جنگ ـ عدلیه ـ وظایف) وبرای اینکه امور در ید متصدیان دوائر وادارات مختلف انجـام یابد مدتی احـدی را بصدارت معین نکرد تا اینکه **میرزامحمد خان قاجار** طرف توجه گشت و ملقب به سپهسالار گردید و مقـام صدارت یـافت (۱۲۸۱ ﻫ) . در این احوال یعنی



« سید جمال‌الدین اسدآبادی »

در سال ۱۲۷۹ فرمـانی صادر گشت معروف بکتابچه یا دستورالعمل دیوان عدلیهٔ اعظم ودرآن تکلیف وزارتخانه‌هانسبت بعدلیه وهمچنین تکلیف عدلیه نسبت بحکام وطرز اجرای **کاپیتولاسیون** معین گشت ، یکی از رجـال معروف دورهٔ ناصری **میرزاحسین خان مشیرالدوله** است این مرد در ابتدا سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول بود و گذشته از کفایت ولیاقت فطری خود از رموز تمدن اروپا و اسرار ترقی غرب اطلاع وافی داشت ناصرالدین شاه وزارت علیه و وظائف را باو محول نمود وچون کفایت اورا دربسط عدالت واصلاح امورمشاهده کرد مقام صدارت را باو واگذار ساخت . میرزا حسین خان درصدد اجرای یك سلسله اصلاحات لازم برآمد وتشکیل دارالشورای دولتی داد .

دست حکام وعمال را ازظلم و اجحاف کوتاه نمود ورشوه وتعارف را ممنوع ساخت. بقحطی‌زدگان سال ۱۲۸۸ نهایت مساعدت کرد و در اندیشهٔ آن بود که بوسیلهٔ یك سلسله اصلاحات اقتصادی ایران را ازتحت‌نفوذبیگانگان نجات دهد و برای اینکه شاه را بخوبی بتمدن اروپا آشنا واز اوضاع ملل غرب واقف سازد، وسایل مسافرت اورا بفرنگ فراهم آورد (۱۲۹۰). متأسفانه مغرضین وبعضی از روحانیون بتحریك روسها که اصلاحات آن را مخالفت باسیاست خود میدانستند شاه را وادار کردند تا اورا عزل نماید. این پیش آمد میرزا حسین‌خان را دلسرد نمود بقسمی که چون شاه اورا ملقب بسپهسالار اعظم کرد و وزارت خارجه را باو واگذاشت کاری‌از پیش‌نبرد ولی باردیگر شاه را تشویق بسفراروپا نمود(۱۲۹۵). در سال ۱۲۹۷ میرزا حسینخان والی آذربایجان گشت و غائلهٔ شیخ عبیدالله را رفع نمود.

پس از سپهسالار **میرزا یوسف آشتیانی** ملقب به مستوفی‌الممالك صدراعظم گشت ولی درهمان اوان آقا ابراهیم امین‌السلطان وپس از اوپسرش **میرزاعلی‌-اصغرخان امین‌الملك** بینهایت‌مقرب گشتندوچون‌مستوفی‌الممالك در۱۳۰۳ بدرود حیات گفت میرزاعلی اصغرخان که پس از فوت پدر به امین‌السلطان ملقب گشته بود شخص اول گردید و با ناصرالدین شاه بفرنگ مسافرت نموده در۱۳۱۰ مقام صدارت یافت.

در ۱۷ ذیقعده۱۳۱۳ ناصرالدین‌شاه بضرب طپانچهٔ **میرزا رضاکرمانی** که انواع ظلم وستم‌دیده بود درزاویهٔ حضرت عبدالعظیم پس ازچهل ونه‌سال سلطنت‌به قتل رسید.

این پادشاه میتوانست درمدت‌سلطنت طولانی خودخدمات مهمی‌باین‌مملکت نماید ولی‌متأسفانه بااینکه یقین‌داشت ایران‌محتاج اصلاحات ضروری است‌بواسطهٔ استبداد جبلی وخود خواهی فوق‌العاده اصلاحاتی هم که دیگران پیش‌بینی کرده بودند بی‌نتیجه یا ناتمام گذاشت وحتی‌المقدور کوشش‌نمود تا شاید ازبیداری‌ملت

جلوگیری نماید ولی ملت نجیب‌ایران بیش ازاین تاب تحمل واستبداد نداشت و هنگام رحلت ناصرالدین‌شاه مقدمات انقلاب ازهرحیث فراهم شده بود.



« میرزا رضا کرمانی هنگامیکه اورا بدار آویخته‌اند »

فصل هشتم

انقلاب ایران و استقرار مشروطیت

مقدمات و علل انقلاب

این نکته مسلم است که در طی تاریخ چندهزار سالهٔ این کشور، ایرانیان هیچگاه از استقلال خود صرف نظر نکرده وشخصیت ملی خویش را از دست نداده‌اند . هر گاه بواسطهٔ پیش آمدهای ناگوار اساس استقلال این کشور متزلزل میگشت ومرز و بوم ما عرصهٔ تاخت وتاز ملت بیگانه‌ای واقع میگردید ساکنین این دیار بانواع مختلفه پرچم استقلال را برافراشته گاه خصم را با تیغ آبدار ازمیان بدرمیکردند، چنانکه خراسانیان بابنی‌امیه نمودند و زمانی باتدبیروحسن سیاست دشمن را مستهلك در خود مینمودندوزمام اموررا دردست میگرفتند ، چنانکه با دودمان چنگیز همین معامله را کردند . مهمترین علت انقلاب ایران در زمان قاجاریه همین حس استقلال طلبی وآتش ملیت است که درسینهٔ ایرانیان شعله‌ور بوده وهیچگاه خاموش نشده است.

آری چگونه ایرانی ملیت خود را فراموش مینمود در حالیکه طبقهٔ سوم کشورهم آشنا بداستانهای ملی خودبوده وازاشعارفردوسی تمتع برده ودرهر گوشهٔ این کشور اثری ازآثار عظمت نیاگان خود دیده است .

خلاصه اهالی این مرزوبوم مشاهده کردند که درزمان قاجاریه قطعات مهمی از کشورآنها بدست بیگانگان افتاد واجانب درامور داخلی مملکت دخالت کرده ازیکجهت سد اصلاحات گردیده وازطرفی بوسیلهٔ بدست آوردن امتیازات گوناگون بزرگترین لطمه را بحقوق ایرانیان وارد آوردند .

بدیهی است که ایرانیان ازاین اوضاع بی‌خبر نبودند ولی اعلام جهاد که در زمان فتحعلیشاه داده شد بضرر ملت تمام گشت ودر زمان ناصرالدین شاه هم که

امر بجهاد بر علیه انگلیسها دادند فایده نبخشید. در خلال این احوال چند تن از وزراء دانشمند و کاردان یعنی میرزا بزرگ قائم‌مقام و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی، میرزا تقی‌خان امیر نظام، میرزا محمد خان سپهسالار نقشهٔ اصلاحات سودمندی طرح کردند و گرچه این اقدامات بی‌نتیجه یا ناتمام ماند ولی در تنویر افکار عمومی بی‌اثر نبود ومخصوصاً میتوان گفت اقدامات میرزا تقیخان امیر نظام در بسط معارف، تأسیس دارالفنون، ایجاد روزنامه، تشویق محصلین به فرا گرفتن علوم جدیده باب جدیدی بر روی بسیاری از ایرانیان باز کرد و بامطالعهٔ کتب اروپائی سرّ ترقی اروپائیان را دریافتند.

از طرف دیگر خواه ناخواه رفت و آمد باملل غرب بیشتر شد، مشاهدهٔ آثار علوم وصنایع آنها و آزادی ومساوات افراد آن دیار برهوشمندان ایرانی ثابت کرد که استبداد بضرر دولت وملت است واگر اصلاحات لازمی بعمل نیاید بیم آن میرود که همه چیز ما در خطر افتد.

در آن هنگام که اینگونه افکار تولید میگشت حکام و امراء وشاهزادگان در ولایات و نقاط مختلفهٔ کشور باستبداد و خود کامی گذرانده آنچه مـی‌خواستند میکردند واین تعدیات بیشتر نارضایتی ملت را افزود، خلاصه میتوان گفت اوضاع واحوالی که موجب انقلاب گردید از اینقرار است:

١ ـ تعدی بیگانگان و تجاوز باراضی ایران و مـداخلهٔ آنها در امـو داخلی کشور.

٢ ـ فروختن یا واگذار کردن حقوق ایرانیان بموجب امتیازات گوناگون.

٣ ـ استبداد شخص شاه وظلم وتعدی حکام وشاهزادگان.

٤ ـ ارتباط باملل غرب ومشاهدهٔ اوضاع ممالك آنها.

٥ ـ بیداری ملت درنتیجهٔ علل مختلفه. مطالعهٔ جراید ومجلات خارجه، فرا گرفتن علوم جدیده واطلاع بتاریخ نهضت اروپا، تأثیراتی که اصلاحات میرزا تقی خان درمملکت نمود، تبلیغات بعضی از علماء ودانشمندان مانند سید جمال الدین

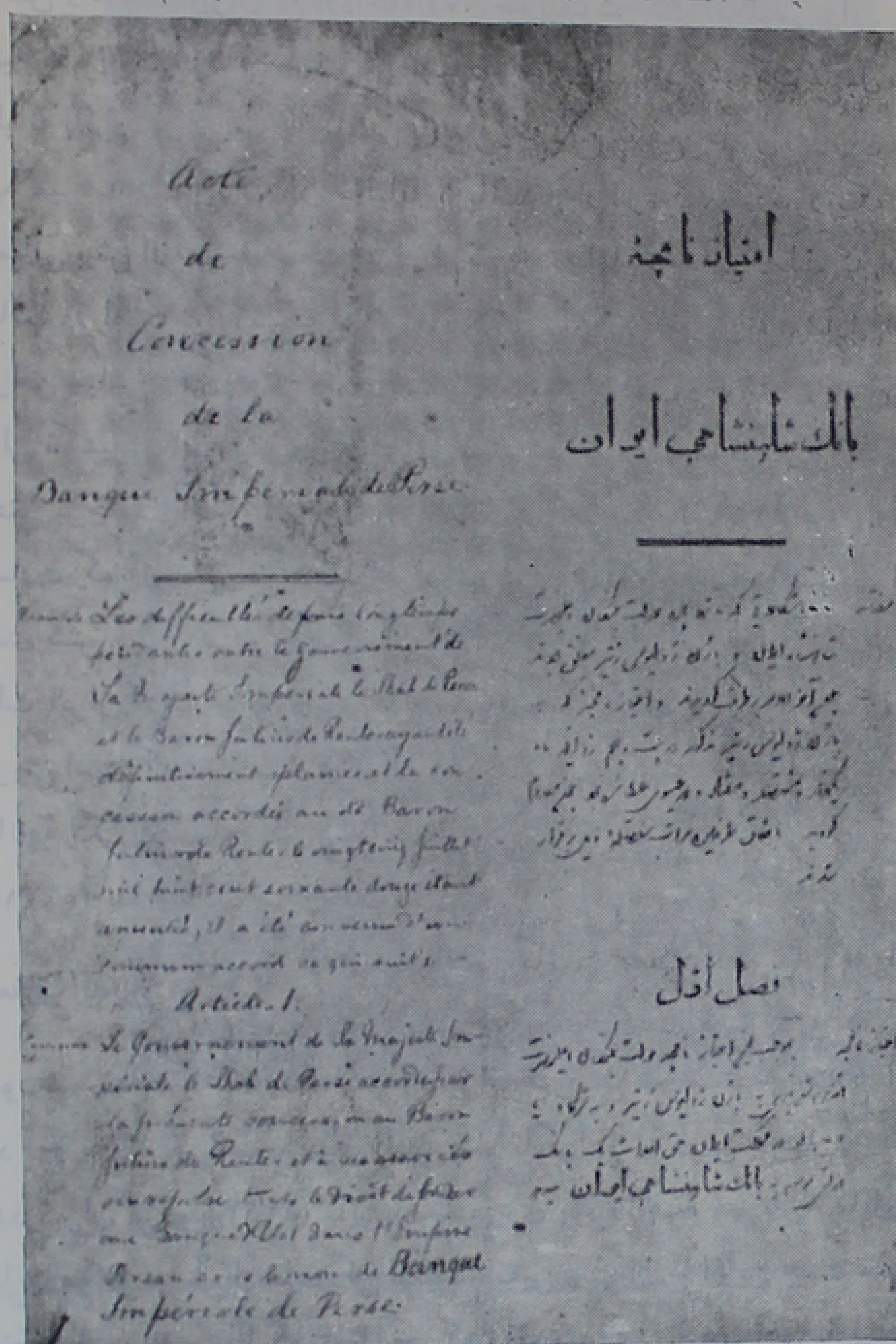
اسد آبادی معروف بافغانی ، حاج شیخ هادی نجم آبادی ، پرنس میرزا ملکم خان وغیره وبالاخره پیشرفت مطبوعات .

۶ ــ جمعیت مذهبی را ازعلل مهم انقلاب باید محسوب داشت وموجب تقویت فکر اتحاد اسلام گردید . این نکته قابل ملاحظه است که درقرن نوزدهم میلادی بزرگترین ضربت ازطرف ملل مسیحی بسرممالك اسلامی وارد آمد. آنچه راجع بایران وبرباد رفتن قطعات مهم این ملت است در جای خود گفته شد.اما ترکیه در ۱۸۲۹ میلادی یونان را از دست داد و پس از جنگ کریمه (۱۸۵۶) استقلال رومانی را بشناخت وبعد ازمعاهدهٔ برلن (۱۸۷۸) سرب (صربستان) و بولگاری (بلغارستان) مستقل گردید بلکه اوضاع سیاسی ترکیه تحت نظردول مقتدراروپائی قرار گرفت . همچنین الجزیره بین سنوات ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰ جزء متصرفات فرانسه شد ودر ۱۸۸۱ مصر پس ازشورش اعرابی پاشا تحت حمایت انگلستان درآمد و کمپانی تجارتی منحل گردیده ملکهٔ انگلیس ویکتوریا ، امپراطریس هند گشت. بطورکلی در تمام ممالك و متصرفات اسلامی دست اروپائیان دراز گردیده بود پس نه عجب اگر فکر اتحاد مسلمین تقویت یافت وجمعی را عقیده بر آن شد که کلیهٔ مسلمین باید نفاق سنی وشیعه را کنار گذاشته درحفظ اسلام بکوشند .

بزرگترین مبلّغ این نظریه همانا سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که یکی ازاعجوبه‌های روزگار است.این مرد انقلابی بزرگ درایران ، ترکیه، هندوستان مصر تخم انقلاب رابکاشت ودربیداری ملت اسلام غایت جهدرانمود. فضل و کمال، بلاغت وفصاحت ، شخصیت وقدرت باطنی اوبقدری بود که کلامش درقلوب تأثیر عظیم می‌نمود ، گرچه سید درایجاد اتحاداسلام آنطور که اومایل بودموفق نگردید وبلکه نقشه‌اش قابل اجرا نبود ولی جای شك نیست که دربیداری ملل مشرق و آگاه ساختن آنان از خطری که آنها را احاطه نموده بود خدمات گرانبهائی کرده است .

کلیهٔ اوضاع و احوال سابق‌الذکر ملت ایران را حاضر بانقلاب نمود و بواسطهٔ پیشرفت امور پست و تلگراف ایرانیان بیکدیگر مربوط شده وازاوضاع

زودتر مسبون میشدند . در زمان ناصر الدین شاه واقعه‌ای رخ داد که برای‌اولین مرتبه ملت ایران ارادهٔ خود را برپادشاه قاجار تحمیل نموده او را از اجرای



Acte de Concession de la Banque Impériale de Perse

Les difficultés de force longtemps pendantes entre le Gouvernement de Sa Majesté Impériale le Shah de Perse et le Baron Julius de Reuter ayant été définitivement aplanies et la concession accordée au dit Baron Julius de Reuter le vingt cinq juillet mil huit cent soixante douze étant annulée, il a été convenu d'un commun accord ce qui suit:

Article 1.

Le Gouvernement de Sa Majesté Impériale le Shah de Perse accorde par la présente concession au Baron Julius de Reuter et à ses associés ... le droit de fonder une Banque d'État dans l'Empire Persan sous le nom de Banque Impériale de Perse.

امتیازنامچه

بانک شاهنشاهی ایران

فصل اول

... بانک شاهنشاهی ایران ...

« این گراور از کتاب عصر بی‌خبری استفاده شده است »

منظور خود باز داشت. توضیح ایـن مقال آنـکه در سال ۱۳۰۷ در مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از فرنگستان امتیاز انحصار خرید و فروش و ساختن دخانیات ایران را درداخله وخارجه بیك شرکت انگلیسی داد. سال بعد امتیازنامه بامضاء رسید. مدت این امتیاز پنجاه سال بود وشرکت متقبل شد کـه سالیانه پانزده هزار لیرهٔ انگلیسی باضافه یك ربع منافع خالص بایران بپردازد امید میرفت که عایدات آن سالیانه برپانصدهزار لیره گردد درصورتیکه سرمایهٔ کمپانی بیش از ششصدوپنجاه هزار لیره نبود. علماء روحانی وملت که ازدخالت اجانب در امور ایران بتنگ آمده بودند وتصورمیکردنداینگونه امتیازاتاقتصادی اغراض سیاسی را در بردارد بمخالفت برخاسته واستعمال دخانیات راحرام نمودند. طولی نکشید دکانهای توتون وتنباکو بسته شد معاملات موقوف گردید و شورش سختی برخاست ناصرالدین شاه آن امتیاز را لغو نمود (۱۳۰۹ هـ .) ولی بابت خسارت کمپانی معادل پانصد هزار لیره وجه را از بانك شاهنشاهی از قرار صدی شش درسال قرض نموده بآن مؤسسه پرداخت و این اولین قرضی است که دولت ایران ازخارجه نمود این اقدام ملت وتحمیز ارادهٔ خود برپادشاه وقت اولین ضربتی است که براستبداد وارد آمد و چند سال بعد که ناصرالدین شاه بضرب طپانچهٔ یکی از دلباختگان سید جمال الدین یعنی میرزا رضا کرمانی بقتل رسید (۱۳۱۳هـ) بذر انقلاب سرازخاك بدرآورد.

مظفرالدین شاه

پس ازقتل ناصرالدین شاه، میرزاعلی اصغرخان امین السلطان جنازهٔ او را بقسمی ازحضرت عبدالعظیم بشهر آورد که مردم تصور نمودند هنوز شاه زنده است وبنابراین شورشی که مستلزم اوضاع آن زمان بود رخ نداد. مراتب به مظفرالدین شاه تلگراف شد وپس ازچهل روزشاه جدید وارد تهران گردید(۱۳۱۳). این پادشاه مردی بود رئوف، مهربان، مایل بآسایش اتباع وموافق با آمال ملت ولی ضعیف النفس و بیحال، ازاین جهت مغرضین و مفتخواران براو مسلط گشته وتا آنجا که توانستند وی را ازهمراهی باملت واجرای اصلاحات بازداشتند، باهمهٔ این احوال مظفرالدین شاه دست خود را بخون ملت



«یک نمونه ازاسکناسهای ۵ تومانی درزمان ناصرالدین شاه که در طهران»
«در گردش بوده است»

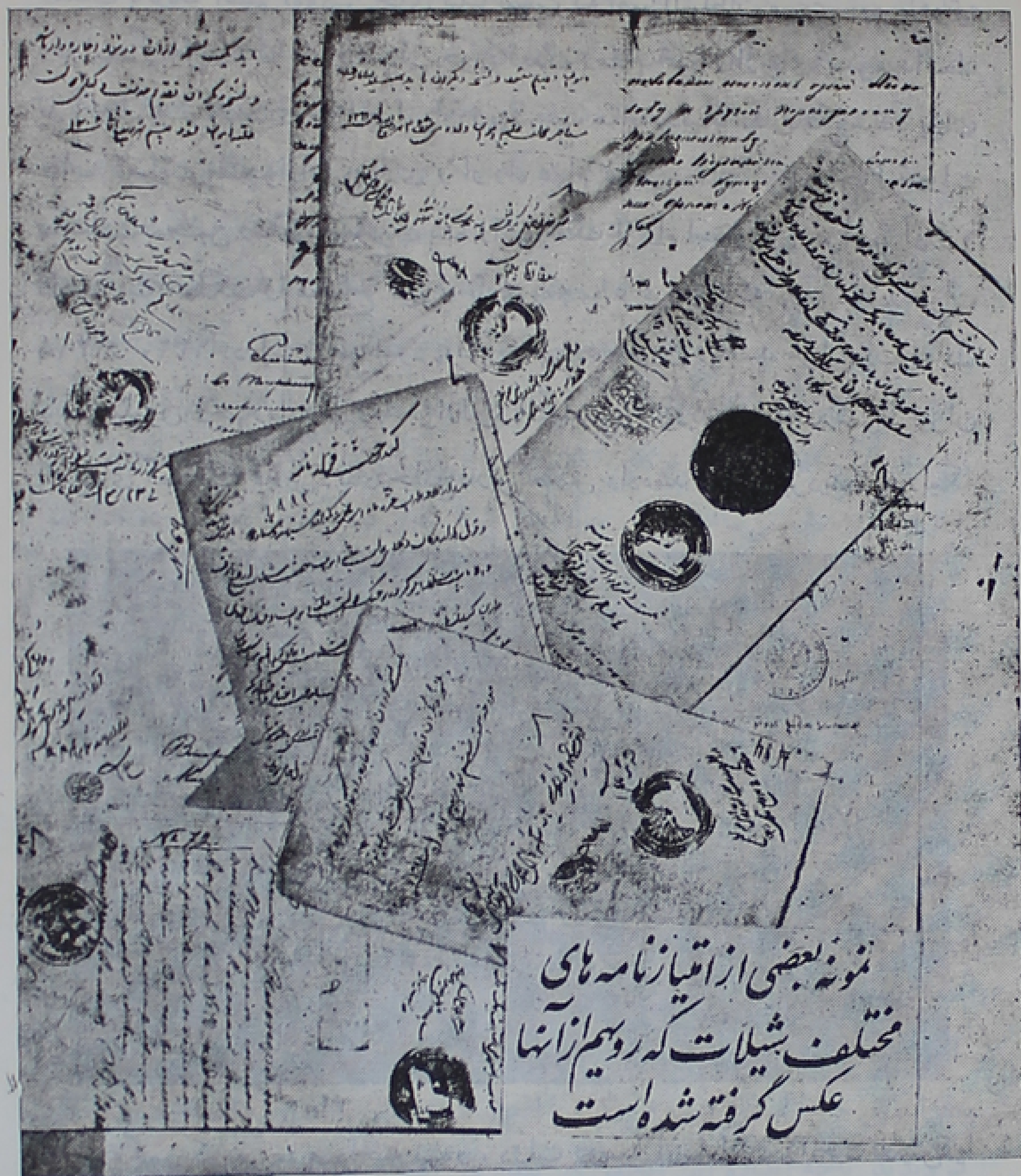
آلوده نساخت وچنانکه خواهیم دید بواسطهٔ اعطاء فرمان مشروطیت نام نیکی‌در تاریخ ایران ازخود نهاد.

در ابتداء امین‌السلطان را از مقام صدارت معزول کرده و میرزاعلیخان



« مظفرالدینشاه »

امین‌الدوله را که مردی مطلع ونویسنده‌ای فاضل بود بجای اومنصوب نمود . این مرد دانشمند در ترویج معارف ، ایجاد کارخانجات بکوشید وخواست اصلاحات لازمی نماید ولی درآن اوقات ایران ضعیف شده بود وروسها ازآن ضعف استفاده



«این گراور از کتاب عصر بی‌خبری استفاده شده است»

کرده مایل نبودند امور این مملکت انجام گیرد . بنابراین جمعی ازمغرضین را باطناً بمخالفت باامین‌الدوله واداشتند تا آنکه‌شاه اورا از کار انداخت ومجدداً امین-السلطان را که بعقیدهٔ سیاستمداران بصیر آن عهد آلت دست روسها بود صدراعظم وملقب باتابك اعظم نمود . جای شك نیست که امین‌السلطان مردی بود باهوش وفراست وبصیر باوضاع وقت ولی چون قدرت ومقام خود رااز‌جای‌دیگرمیدانست تا آنجاکه توانست درخرابی ایران وپیشرفت مقاصد بیگانگان بکوشید. برای جلب رضایت مفتخواران درباری و از راه عوام فریبی دست کرم از خزانهٔ دولت بگشاد وهمچنین وسایل مسافرت شاه را بفرنگ از راه استقراض فراهم آورد و ازهرحیث مملکت را محتاج کرد . باری مجموع قروضی که دومرتبه درسنوات ۱۳۱۸و ۱۳۲۰ازدولت روسیه‌نمود بالغ برسی‌ودومیلیون وپانصد هزارمنات(معادل باسه میلیون وچهارصدوسی‌ونه هزارلیرهٔ انگلیسی) گردید وعایدات گمرك ایران باستثنای گمرکات فارس وبنادرخلیج‌فارس تضمین داده‌شد ومقرر گردیددرصورتیکه



عایدات گمرکی مرتباً پرداخته نشود ، دولت روسیه آن ادارات راتحت تفتیش‌ویا درصورت لزوم درزیر ادارهٔ خود درآورد همچنین دولت ایران در۱۳۱۸ مبلغ۳۱۴

هزار و۲۸۱ لیره و کسری توسط بانك شاهنشاهی از حکومت هند قرض نمودو عایدات شیلات دریای خزر و عایدات پستخانه و تلگرافخانه و عایدات گمرکات خلیج فارس را بانضمام اهواز و محمره تضمین داده شد . خلاصه روزبروزاحتیاج مملکت بیشتر میگردید وکار سخت‌تر میشد. ملت‌ایران که میرزا علی‌اصغرخان را آلت دست اجنبی میدانست از اعمال اواظهار تنفر نمود ودرآخرمظفرالدین‌شاه درسنهٔ ۱۳۲۱ اورا ازصدارت عزل کرده آن مقام را بشاهزادهٔ مستبد خود خواه و حریص عبدالمجید میرزا عین‌الدوله واگذار کرد ولقب اتابك یافت .

آغاز انقلاب وصدورفرمان مشروطیت

هیبت ناصرالدین شاه روپوشی بود براوضاع خراب آنعهد وچون او ازمیان برداشته شد قضایا برعموم آشکار گردید و معلوم شد مملکت درچه حالی است . دخالت اجانب ، اشکالات‌مالی ، طمع درباریان ومفتخواران ،خیانت‌خائنین، ظلم وتعدی شاهزادگان وحکام ، امتیازات مهمی که به‌بیگانگان داده‌میشد ملت را ازهرحیث ناراضی‌ساخته‌بود ، میرزاعلی اصغرخان مملکت‌را خرابتروممحتاج‌تر کرد وقروض او ازدولت روسیه باشرایط سنگینی که عهده دار گشت‌بیشتربرتنفر عمومی افزود .

درصدر این فصل علل وجهات انقلاب ایران ذکر شد وجای‌شك‌نیست‌بعضی ازجراید خاصه جریدهٔ قانون پرنس میرزا ملکم خان وحبل‌المتین مؤیدالاسلام خدمات مهمی دربیداری ایرانیان کرده اعمال دولت رابسختی انتقاد می‌نمودند . انتشار سیاحت نامهٔ ابراهیم بك (تألیف حاج زین‌العابدین مراغهٔ) که با بهترین اسلوبی اوضاع غم انگیز ایران را درآن عهد تشریح کرده است همچنین کتاب احمد تألیف طالب اف ـ تبریزی تأثیر قابل توجهی در میان‌توده نموده دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه، پرنس ملکم تأسیس‌انجمن‌فراماسنری[1] (درایران‌معروف به‌فراموش خانه است) نمود وچند تن ازعلماء روحانی واعیان واشراف عضو آن گردیدند تاچه اندازه این انجمن در بیداری اعضاء خود و حاضر ساختن آنان

(1) Fra - Maconnorie

بطرفداری ازقانون ودرخواست اصلاحات خدمت کرده جای بحث است. علی ای حال پس ازچندی انجمن مذکور تعطیل گردید و در ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه مجدداً یکنفر فرانسوی آنرا دائر نمود ، همچنین در زمان این پادشاه انجمن مخفی بنام « اصلاح طلبان » تحت توجهات حجة الاسلام سید محمد طباطبائی خدمات قابل توجهی بملت نمودازطرف دیگر بعضی ازوعاظ بالای منابرخسارات وارده برملت را شرح داده در بیداری مردم میکوشیدند از همه مشهورتر سید جمال الدین واعظ اصفهانی است که انصافاً داد سخن میداد اوضاع واحوال بخوبی ثابت میکرد که ملت مستعد مطالبهٔ حقوق خویش گردیده وباندک پیش آمدمخالفت بادربار شروع خواهد شد .



« میرزا علی اصغرخان اتابك اعظم »



« میرزا عبدالمجید عین الدوله »

عین الدوله برجای میرزا علی اصغرخان نشست ونخواست با همان سبك

دیرین استبداد وبدون توجه باحساسات ملی زمامداری کندبلکه درصدد بر آمد که علماء روحانی وتجاررا ازخودبترساند وچون علاءالدوله حاکم خود خواه‌طهران حاج سید هاشم نام را که یکی ازسادات محترم و تجار معتبر بودبعنوان اینکه باعث گرانی قند شده بچوب بست ، عین‌الدوله از روی تکبر و جهالت کردار او را بپسندید ، مردم طهران که اساساً از اوضاع مملکت دلتنگ بودند و ضمناً رفتار **مسیو نوس** بلژیکی رئیس گمرکات ایران و کردار ناهنجار شاهزادگان دراطراف مملکت و تبعید حاج محمد رضا از کرمان آنهارا ازهر حیث رنجیده خاطر ساخته بود وقت را غنیمت شمرده برای جلو گیری ازاستبداد دربار و شاهزادگان پس از توهینیکه علاءالدوله بحاج سید هاشم وارد آورد تعطیل نموده دکانهای خود را بستند ۱۴ شوال (۱۳۱۳) . روز بعد درمسجد شاه ازدحام کثیری شد تا بر اعمال دولت اعتراض شود در آن میانه **حاج سیدابوالقاسم امام جمعهٔ طهران** بطرفداری دولت آشوبی برپا کرد وهنگام شب علماء مقرر داشتند که بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم



«آقا سیدمحمد طباطبائی»

مهاجرت کنند. در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» چنین آمده که پس ازمذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود «حال که کار باینجا رسید کاررا یکسره وتمام کنیم آن خیالی را که سه‌ماه‌دیگر عازم انجامش بودیم جلو میاندازیم» این عبارات بخوبی میرساند که علماء برای مطالبهٔ حقوق ملت دارای نقشهٔ معینی بودند واقعهٔ سید

هاشم اجراء آن نقشه راسه ماه جلوانداخت . خلاصه از۱٦ شوال ۱۳۲۳مهاجرت شروع شد واین هجرت را هجرت صغری نامند دو پیشوای بزرگ آزادی که نام نامیشان همواره درقلوب آزادیخواهان نقش استوخدمات آنها هیچگاه درتاریخ ایران محو نخواهد شد اعنی حجج اسلام سیدبن سندین**سید محمد طباطبائی و سیدعبدالله بهبهانی** اعلی‌الله مقامهما که بزرگترین‌مشوق‌ومحرك آزادیخواهان آن عهد بودند درهمانروز باخانوادهٔ‌خودعازم زاویهٔ مقدسه گشتند . همچنین‌جمعی ازعلماء دیگر و گروه گروه ازسایر طبقات بآنها پیوستند ومتجاوز ازدوهزارنفر جمعیت درآنحدود گرد آمده واز وعظ **حاج شیخ محمد و حاج شیخ مهدی** استفاده کرده برعلیه عملیات دولت اعتراض میکردند. تهدید عین‌الدوله‌واقدامات او برای مراجعت مهاجرین سودی نبخشیدوچون‌هرروز کار متحصنین‌بالامیگرفت مظفرالدین شاه دستخطی صادر کرده درخواست ملت را بپذیـرفت . مهمتریـن مستدعیات آنها عبارت بود از عزل مسیونوس رئیس گمرکات وعزل علاءالدولـه حاکم تهران وتأسیس **عدالتخانه** . این مثظور اخیر یعنی تأسیس‌عدالتخانه‌غایت اهمیت را داشت چه مقصود محدود کردن قدرت امراء ودرباریان و حکام‌بموجب قانون بود تا از تعدیات آنها جلو گیری شود با اینکـه در آن هنگام صحبتی از مشروطه در میان نبود وعلماء با کمال حزم و احتیاط رفتار میکردندقدم‌بزرگی بجانب مقصود برداشته شد و ملت دانست میتواند ارادهٔ خود را پیش ببرد .

خلاصه در۱٦ ذی‌قعده یکماه بعداز مهاجرت متحصنین مراجعت نمودند و شب بعد بنام پیروزی ملت جشن بـا شکوهی در طهران گرفته شد . بـا اینکـه علاءالدوله معزول گشت عین‌الدوله دست از استبداد خود بر نمیداشت و اجرای دستخط شاه را بتعویق انـداخته تصور میکرد میتواند جنبش ملی را ازبین ببرد ولی ملت بیش ازپیش پافشاری کرده بوسیلهٔ خطابه ها وشبنامه‌ها منظور خود را اظهار داشته جداًتقاضای اجراء دستخطوعزل عین‌الدوله‌را مینمودند . درآن‌احوال اهالی فارس از استبداد **شعاع السلطنه** پسر مظفرالدین شاه و ساکنین خراسان ازظلم آصف الدوله (غلامرضا خان شاهسون) بجان آمده بودند وتظلمات آنهادر



« مظفرالدین‌شاه وولیعهد محمدعلی میرزا ـ سمت چپ‌بادشاه امین‌الدوله وسمت راستش مجید میرزای عین‌الدوله درحالیکه ایستاده‌اند دیده‌میشوند »

درطهران بجائی نرسید هیجان فارس وبلوای مشهد اهالی پایتخت را سخت‌متأثر کرد . آقایان طباطبائی درتهییج احساسات مردم و آگاه ساختن دربار ازبیداری ملت بی اندازه کوشش نمودند . عین‌الدوله ازجریان امور ونارضایتی ملت‌شاه‌را که درآن هنگام مریض بود بیخبر میگذاشت وازطرف دیگررفت وآمد شبانه‌را قدغن کرده‌وچندتن ازآزادیخواهان‌را بکلات تبعید نمود وخلاصه کاررا ازهرحیث برملت سخت گرفت واگر حلم ورأفت مظفرالدین شاه وحزم ونجابت‌پیشوایان آزادی نبود قطعاً عین‌الدوله کاررا بخونریزی منجر میساخت خلاصه پیشوایان دست ازعدالت خواهی برنداشته وبوعده و وعید عین‌الدوله وقعی نگذاشتند . درخواست آنها تأسیس عدالتخانه وجلوگیری ازظلم بود چنانکه ازموعظهٔ آقای طباطبائی در١٤ جمادی‌الاولی ١٣٢٤ مرام ومقصود پیشوایان بخوبی معلوم‌میشود وچند سطر آن در اینجا آورده میشود گوید : . . . . . **قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود مردم بخارجه پناه نبرند مملکت خراب نشود ازبسکه حکام ظلم وستم میکنند میترسم رفته رفته رعیتی باقی‌نماند یکسال است اهل‌فارس متظلم‌اند چندین تلگراف کرده‌اند جواب ندادند حال یکماه است دکاکین رابسته‌اند . . . . . .** همینکه اهالی فارس دیدند که اینگونه جواب‌آنها را از (طهران) دادند بقونسولخانهٔ انگلیس پناهنده‌شدند آنچه نباید بشود شد حالا فارس هم ازدست مارفت نه‌تنها فارس خواهدرفت بلکه تمام بنادر وسرحدات ایران رفته است .

این یکمشت مردم بیچاره بکه عرض و داد کنند ؟ شماها نمیدانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها میکنند رعیت بیچارهٔ ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند نه رعیتی باقی مانده و نه درخزانهٔ پادشاه چیزی موجود است ... مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت بعمل نیامد و میبایست هریك مسلمان قوچانی‌سه ری گندم‌مالیات‌بدهد چون‌نداشتندو کسی‌هم بدادآنها نرسید حاکم آنجاسیصدنفردختر مسلمان‌رادرعوض گندم‌مالیات گرفته‌هردختری‌بازاءدوازده

من گندم‌بتر کمنان‌فروخت. گویند بعضی‌ازدخترهارادرحالت خواب ازمادرهایشان جدامیکردندزیرا که‌بیچاره‌ها راضی‌بتفرقه نبودند! حالا انصاف دهید ظلم ازاین بیشتر تصور میشود همه‌جا خراب است ... نه رعیتی مانده و نه مالی مانــده و چیزی نگذرد که تماماً خودشان را ازدست این ظلمها بــروس وانگلیس خواهند بست . . . ما میگوئیم اینهمه ظلم و ستم بر‌عیت‌چرا میکنند . . . رعیت فراری شده‌خزانه‌تهی گردیده چیزی ندارد حتی لجنش هم تمام شده اینهمه قرض بازهم سعی درقرض،طولی نمیکشد که این‌کارها رعیت ومملکت را بخارجه خواهد داد یعنی داده و میدهد . . مطالب و مقاصد ما ها این است . . باجدادم قسم است، تا زنده‌ام دست بردار نیستم وقتی که من نباشم سایرین هستند الخ...»[1]

معلوم است این قبیل موعظه‌ها که از طرف علماء خیراندیش اسلام ایراد میگردید چه تأثیری در میان ملت می‌بخشید روز۱۷ جمادی الاول دولتیان شیخ محمد واعظ را دستگیر کردند وبالنتیجه شورشی برخاست و سید عبدالحمید نام بتیر یکی از سربازان کشته گردید وبرهیجان ملت افزوده گشت . علماء وطلاب وبعضی از تجار درمسجد جمعه بست نشستند وعزل عین‌الدوله راخواستار گشتند. درباریان‌کاررا بربست نشینان سخت گرفتند ولی اینان بــا کمال تهور ایستادگی کردند درآخر (۲۵ ج‌اول) آقایان‌طباطبائی وبهبهانی وجمعی ازعلماءعزم‌مهاجرت به‌قم نمودند واین را هجرت کبری نامند . اما در طهران طلاب و تجار و اصناف مختلفه درسفارتخانهٔ انگلیس متحصن گشتند ودراندك مدتی تعداد آنها بالغ بر چندین هزار نفر گردید گرچه پناه بردن ببیرق بیگانه امری است ناشایسته ولی ملتیان بقدری از تعدیات درباریها بتنگ آمده بودند که در آن موقع پی بقبح این عمل نبردند خاصه که درایام قاجاریه توسل به‌بیگانه امرعادی شده بود درهرحال این چند هزار نفر باکمال متانت ونجابت بدون اینکه امری مخالف بانظم وترتیب رخ دهد تحصن را ادامه دادند و راستی جای تعجب است که قریب چهارده هزارنفر درمحلی مجتمع گردند وازهرطبقه درمیان آنها بــاشد معذلك

۱ ــ نقل ازتاریخ بیداری

امری که مستوجب ملامت باشد از آنان سر نزند واین نیست مگر از اثر نجابت فطری واصالت ذاتی ایرانیان - در آن حالت ملتهب نـه فقط عزل عین الدوله را خواستار بود بلکه بـرای خاتمه دادن بحکومت استبداد طالب مشروطیت و **تأسیس دارالشورا** گردید . در آخر عین‌الدوله از کار کناره گرفت و**میرزا نصرالله خان** ازطرف مظفرالدین شاه مقام صدارت یافت آقایان علماء ازقم بطهران آمدند ودر ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از طرف مظفرالدین شاه فرمـان مشروطیت صادر گردید و بدون خونریزی حکومت استبداد مبدل به حکومـت مشروطـه شد . خلاصه پس‌ازتهیهٔ نظام‌نامهٔ انتخابات، نمایند گان‌طهران انتخاب گردیدند و اولین جلسهٔ مجلس در۱۸شعبان ۱۳۲۴ درحضور شاه افتتاح یافت‌ودراکثر ازنقاط‌ایران جشنهای مفصل گرفته شد روزشانزدهم ذیقعده همان سال قانون اساسی را کـه کتاب آن خاتمه یافته بود بمجلس آوردنـد و مراسم شادمانی از طرف‌ملت‌بعمل آمد .



«نمایند گان دورهٔ اول مجلس شورای ملی»
«بریاست صنیع الدوله»

درماه‌شوال‌بواسطهٔ‌شدت مرض‌مظفرالدین‌شاه،ولیعهد

امیر در زمان ملکشاه علم مخالفت برافراشت و شرح آن درضمن احوال آن پادشاه گذشت . پس از اوقاورد پسرش سلطان شاه حسب‌الامر ملکشاه جای او نشست‌و در سال ۴۷۱ جهان فانی را بدرود گفت و **تورانشاه‌بن قاورد** قائم مقام او گشت و به عدل وداد حکمرانی نمود. برخلاف اوپسرش **امیران شاه** در زمان خویش به ظلم و ستم پرداخت تا آنکه او را به قتل رسانیده (۴۹۲) و **ارسلان شاه‌بن کرمان شاه‌بن قاورد** رابه جای وی نشاندند . پس ازاو**مغیث‌الدین طغرل شاه‌بن‌محمد** امیر آنحدود گردید و چون وی رحلت نمود بین اولادش نزاع درگرفت واحوال کرمانیان سخت درهم شد تا اینکه **محمدبن بهرامشاه** برتخت سلطنت نشست . در سال ۵۸۳غزها بر کرمان مستولی گردیده‌دولت «قاوردیان» رامنقرض ساختند.

اتابکان

اتابکان فارس (سلغریان)

نسبت اتابکان فارس به **سلغر** نامی میرسد کـه در خدمت سلجوقیان‌منصب حجابت‌یافت‌وبااولاد وحشم‌خویش‌بجانب فارس رفت و برشهر شیراز مستولی گـردید و سلغرمدت سیزده سال بعدل ودادوساختن عمارات حکمرانی کرد ودرسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت و **زنگی‌بن مودود** برادرسلغرجای اونشسته‌باشوهرخواهرخود **«سابق»** نام که طمع درملك کرده بود بجنگید واورا شکست داد. چون اوبگذشت‌پسرش **ملك‌بن زنگی** صاحب تخت و تاج فارس شد و خواجه امین‌الدین کازرونی را که در سخاوت و کرم و حمایت اهل علم وفضل نام نیکو از خود باقی گـذاشته وزیر خویش ساخت.پس ازاو **طغرل‌بن سلز**وبعد ازاو**سعدبن زنگی** حکمرانی‌نمودند. سعد یکی از اتابکان مشهور فارس است که درهنگام بزم دست بکرم گشودی و در رزم داد دلاوری دادی . درسال ۶۱۴ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت‌و

چون مرتبهٔ لیاقت و استعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس را باو ارزانی‌داشت، ولی تعهداتی را قبول کرد که پسرش ابوبکر آنرا نپسندید و بین پدر و پسر کار بجدال کشید و ابوبکر گرفتار شد. درسنهٔ ۶۲۲ سعدبن زنگی بدیار دیگرشتافت و پسرش **ابوبکر** جای ویرا بگرفت و معاصر با افصح المتکلمین سعدی شیرازی است که نام‌آن اتابك را تا ابد باقی گذاشته وفرموده است.

هم از بخت فرخنده فرجام تو است که تاریخ سعدی در ایام تو است

اتابك ابوبکر گوی عدل ودادازاسلاف خویش بربودواهل هنروفضل‌وارباب معرفت و کمال راگرامی داشت، نسبت بزهاد وعباد کمال لطف نموده ودرآبادی شیراز وساختن بیمارستان همت گماشته است. باهمهٔ این مراتب اتابك مذکور وزیردانشمند پدر خویش عمیدالدین را باتهام سازش بـا خوارزمشاهیان درزندان افکند واین دانشمند بقیهٔ حیات را درحبس بسربرد.

اکتای قاآن لقب اتابك ابوبکرراقتلغ خان مقررداشت‌وچون مغولان در ایران‌بنای تاخت وتاز گذاشتندوخرابیهای بی‌حد واندازه‌نمودندابوبکربن سعدبن زنگی ازدر اطاعت درآمد وبا تقدیم مال و فرستادن پسرخود سعدبن ابوبکر نزد هلاکوخان خطهٔ فارس را ازآسیب و تخریب و قتل عام محفوظ داشت. ابوبکر درسنهٔ ۶۵۸ بدرود حیات گفت وپس ازاوبزرگان شیراز پسراو **محمد** راکه هنوز صغیربود بپادشاهی برداشتند و امور آن حدود در دست مادر محمد **ترکان** نام که زنی باتدبیر بود افتاد. محمد پس ازدوسال بجهان دیگر شتافت و **محمد شاه‌بن سعدبن زنگی** حکمران فارس گردید. به‌عیش ونوش پرداخت وباترکان خاتون بنای مخالفت گذاشت. ترکان هم باامرای مغول متفق گشته‌ومحمد شاه رادستگیر کرده نزد هلاکوخان فرستادند و**سلجوق شاه‌بن سلغرشاه** که ازطرف مادرنسبش بپادشاهان سلجوقی میرسید حکمران فارس گردید. این امیرترکان خاتونرا در حبالهٔ نکاه خویش درآورد ولی یکشب درپایان مستی امرداد تااورابکشند وبعد با مغولان‌بنای مخالفت گذاشت. درآخردرسنهٔ۶۶۲ بامرهلاکوخان دستگیر گردیده کشته شدوبعد ازقتل اوچون ازخانوادهٔسلغری مردی که قابل امارت باشد نمانده

بود هلاکوخان ایالت فارس را به **آبش خاتون** دختر سعدبن ابوبکر داد وآبش آخرین حکمفرمای اتابکان فارس است ودرعقد منکو تیمور پسر هلاکو در آمد آبش درسنهٔ ۶۸۶ بدیاردیگررهسپار گردید .

اتابکان آذربایجان

ایلدگز یکی از غلامان مسعود سلجوقی بود که از فرط لیاقت وابراز کفایت درسلك امراء منتظم گردید و به‌لقب اتابکی مفتخرشد درآخرحکمرانی آذربایجان یافت وامر اوقوت گرفت چنانکه **ارسلان‌بن طغرل سلجوقی** راپادشاه عراق نموده امورآن حدود هم دردست او افتاد چون ایلدگز درسنهٔ ۵۶۷ بدار عقبی خرامید پسرش **محمدبن ایلدگز** جای وی بگرفت و درکمال استقلال در آذربایجان و عراق بحکمرانی پرداخت‌تااینکه درسنهٔ‌۵۸۱بدارآخرت شتافت‌و**قزل ارسلان‌بن‌ایلدگز** که ازطرف سلطان طغرل منصب امیرالامراء یافته بود حکمران‌آن دیارشد ولی طولی نکشیدکه بین قزل ارسلان باطغرل کدورت حاصل گشت وکار به‌محاربات کشید درآخرقزل ارسلان دردست‌امراء خود یادراثرتیغ فدائیان کشته شد(۵۸۸)

بعدازکشته شدن قزل ارسلان ابوبکر**اتابك محمد** برجای عم خودنشست وسلطان طغرل از زندان قزل ارسلان مستخلص شده به‌عراق رفت بین **ابوبکربن محمد** وبرادرش **قتلغ اینانج** کاربقتال کشید وابوبکرفائق‌آمد ودرسنهٔ ۶۰۷رحلت نمود. پس ازفوت اوبرادرش حکمران‌آذربایجان شد ودرآخرسلطان جلال‌الدین قصدآن دیارنمود وسلسلهٔ اتابکان آذربایجان رامنقرض ساخت .

فصل نهم

اسمعیلیان

راجع بآئین اسمعیلیان و اساس عقیدهٔ آنها در فصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق با شیعیان اثنی عشریه موافقند و پس از آنحضرت، گروهی اسمعیل بن جعفر را که در زمان پدر وفات کرده بود امام هفتم میدانستند و بتدریج محمدبن اسمعیل را پیغمبر دانسته و براین عقیده شدند که حق جل وعلا هفت پیغمبر یا «ناطق» فرستاده: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ومحمدبن اسمعیل وهر یك از انبیاء هفت جانشین یا امام صامت دارد. صامت اول که یارویاور پیغمبر است «**اساس**» نامیدند و گفتند همچنین که علی علیه السلام امام اول است و «اساس» حضرت رسول اکرم بوده **عبدالله بن میمون القدح اهوازی** هم «اساس» محمدبن اسمعیل است - عبدالله القداح چنانکه اشاره کرده‌ایم مرد زیر کی بوده ومیتوان گفت بنیاد اعتقاد اسمعیلیان را که تا آنزمان فرقهٔ کوچکی بیش نبوده و باسایر شیعیان جزدر امامت وتأویل احکام چندان فرقی نداشته‌اند او نهاد واساس جدیدی برپا کرد وبالنتیجه انقلاباتی در زمان خلفاء تولید گشت که فرونشاندن آن بسی دشوار بود.

داعیان اسمعیلی برای ثبوت عقیدهٔ خود متشبث به اهمیت عددهفت میگشتند و یکی از حجتهای آنها این بود که اگر قدری در آفاق نظر افکنیم و درخلقت عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلا آسمانها هفت مرتبه، زمین هفت طبقه است، هفت اقلیم وهفت دریای بزرگ خلقت شده وسورهٔ فاتحه هفت آیه است وقس علیهذا پس انبیاء هم هفت نفروائمه هم هفت تنند. همچنین راجع باهمیت عدد دوازده حجتها اقامه میکردند چه بعقیدهٔ آنها آخرین امام دوازده

جانشین یانقیب دارد مثلا در اهمیت عدد هفت و دوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می‌نمودند که چرا تعداد سیارات هفت است وتعداد بروج دوازده ، برای چه هفته هفت است وسال دوازده ماه ، به‌چه جهت درسر وصورت انسان بیش از هفت روزنه نیست (دو گوش ، دوچشم دوسوراخ یك دماغ ویك دهان) خلاصه‌از زمان عبدالله‌القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج باسایر مذاهب‌شیعه اختلاف پیدانمود بقسمی که سایر شیعیان هم ازآن بیزار بودند ولی ازطرف دیگر مذهب اسمعیلی طرفداران جدی پیدا نمود تا بالاخره تأسیس سلطنت فاطمی را درمصر نمودند.

درنسب خلفاء فاطمی زیاده ازحد بحث شده وجمعی از مورخین بزرگ و محققین بر این عقیده‌اند کـه آن خلفاء از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها نبوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهوازی می باشند یعنی ایرانی‌الاصلند .

درآئین اسمعیلیان نه‌فقط احکام تأویل‌میگشته بلکه براین عقیده بودند که محمدبن اسمعیل باطن احکام را آورده و برای پیروان خود درجاتی قائل‌بودند و دردرجهٔ نهم‌بزعم آنهاسالك بمقامی میرسید که‌هر گونه نظریهٔ‌فلسفی‌را که‌میخواست میتوانست قبول نماید .

حسن صباح

یکی ازمبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه‌حسن‌صباح است. پدرحسن ، **علی‌بن محمد حمیری** از کوفه بقم‌آمد و حسن در آن شهر متولد گردید و در ابتدا مانند پدرش شیعهٔ اثنی عشری است بتدریج داعیان اسمعیلی اورا بمذهب خود درآوردند و بدست مؤمن نام‌داعی‌بیعت کرد و براویتی ابن‌عطاش (احمدبن عبدالملك) که یکی از بزرگترین داعیان اسمعیلی درایران بود حسن را درری بدید وبپسندید اورا نصیحت نمود که‌بخدمت خلیفهٔ‌فاطمی در مصررود. حسن درسنهٔ ٤٦٩ عازم مصر گشت و درآنجا داعی‌الدعاة کمال پذیرائی را از اونمود و هشتمین خلیفهٔ فاطمی مصر« **المستنصر** » در حق او انواع‌محبت بجای آورد ولی حسن موفق بملاقات اونگشت . مستنصردو پسر داشت **مستعلی** و**نزار** . حسن‌طرفدار نزار گردید و پیروان مستعلی ازدرمخالفت

با او در آمدند تا اینکه پس از هیجده ماه توقف در مصر او را وادار بترك آن دیار کردند .

چون حسن درسنهٔ ٤٧٣ بایران مراجعت کرد شروع دعوت بنام نزار پسر بزرگترمستنصر نمود وازآن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشتندو اسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی راپس از مستنصر میدانستند اختلاف حاصل گشت . حسن صباح در اندك مدتی دامنهٔ تبلیغات خـود را در یزد ، کرمان ، طبرستان ، دامغان وسایرنقاط ایران توسعه داد ودرسنهٔ ٤٨٣ که ازعجایب احوال مساوی است باحساب حروف «الداموت» قلعهٔالموت را که همان «الهاموت» است بگرفت وبرقدرتش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژخالنجان (نزدیك اصفهان) سپس ، تون ، قائن وقلعه‌های محکم دیگردر سایرنقاط ایران بردست پیروان اوافتادوحقیقتاً تشکیل دولتی درمیان دولت سلجوقیان داد. حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد رئیس کل را (داعی‌الدعاة) درمیان غیر اسمعیلیان معروف به(شیخ‌الجبل است) نامیدپس ازاومقام داعی کبیروسایرداعیان است سپس مراتب «رفیقان» و «لاصقان» و«فدائیان» است . اما فدائیان گروهی بودند ازجان گذشته که بفرمان شیخ‌الجبل قتلهائی مرتکب گشته خوف وبیم در دل خاص وعام انداختند گرچه این طایفه از اسرار مذهب اسمعیلی واقف نبودند معذلك نباید تصور کرد که تمام‌آنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس درمیان آنها کسانی‌پیدامیشد که بزبانهای اروپائی آشنائی‌داشته ودرخیمهٔ«صلیبیون» داخل شده وبلباس روحانیون عیسوی درآمده‌مقصود خودرا که قتل یکی‌ازامراء عیسوی بود انجام میدادند. بقدری حسن صباح درمیان پیروان خود مقرب گشته بود که هر گاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها زنده بر گشته و مقصود اورا انجام نداده‌اند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها از قلعهٔ الموت خارج نگشت وحتی بندرت ازخانهٔ خود بیرون میآمد . روز گارارا بزهد وتقدس وتبلیغ آئین خویش ومراعات‌احکام شرع درمیان پیروان خود میگذرانید حتی دوپسرخود را که مرتکب امرخلاف شرع

گردیدند بقتل رسانید. صیت اعمال ورفتاراوتاآسیای صغیر وشام رسیده مخالفین راسخت متوحش ساخته بود.

جانشینان حسن

حسن صباح درسنهٔ ۵۱۸ در زمان‌سلطنت سنجررحلت کرد و**کیابزرگ امید**رابجای خود معین نمود.

درزمان اوعدهٔ کثیری بدست فدائیان کشته شد که از آنجمله است خلیفهٔ فاطمی‌الامربالله‌وخلفاء عباسی‌المسترشد والراشد. مخالفین‌هم بسختی‌ازاسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سرایشان مناره ها میساختند.

کیابزرگ امید هم درسنهٔ ۵۳۲ وفات کرد وپسرش **محمد** جای اونشست‌و تـا سال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران راداشت پس ازاوپسرش حسن معروف به **«حسن علی ذکره‌الاسلام»** خود را به خلفاء فاطمی منسوب داشته مستقلا دعوی امامت کرد ودرسنهٔ ۵۵۹ مجمعی بنام عید قیامت تشکیل داد دعوی خود را آشکار ساخت وغدغن نمود که احکام اسلام را برحسب ظـاهر عمل ننمایند. رشیدالدین فضل‌الله مورخ مشهور گوید از آن تاریخ این طایفه راملاحده نامیدند. حسن‌بن ناموردیلمی که‌برادرزن اوبود ویرادرسنهٔ ۵۶۱ بکشت و **نورالدین محمد** برجای پدرتکیه زدو ازدیلمیان‌انتقام کشید. این شخص گرچه دارای‌مسلك‌ومشرب‌فلسفی بود ولی عقیدهٔ پدر و تعلیمات اورا انتشار داد و در سنهٔ ۶۰۷ وفات کرد. پسرش **جلال الدین** تعالیم پدوجدخود بلکه کیش اسمعیلی رایکسونهاده خود رامسلمان خواند وباخلیفهٔ عباسی «الناصرالدین‌الله» روابط دوستی باز کرد، مادرش رابمکه برای زیارت فرستاد وعلماء قزوین را نزد خود دعوت کرد تا اگر در کتابخانهٔ او کتابی برخلاف مذهب سنت و عقیدهٔ اسلامی یـابند از بین ببرند و از این جهت معروف به«نومسلمان» گردید. درآن‌احوال چنگیزخان بنای تاخت وتازدرحدود ماوراءالنهر وخراسان گذاشته بود. جلال‌الدین ازدراطاعت درآمد ودرآخردرسنهٔ ۶۱۷ بناگهانی رحلت نمود وظن قوی میرود که اورامسموم کرده‌اند.

پس ازجلال‌الدین **«نومسلمان»** پسر ده سالهٔ او **علاء الدین** را بجای پدر

نشاندند وچون بسن پانزده سالگی رسید یك گونه ماخولیائی براوعارض گردید که طاقت شنیدن اخبار ناملائم را نداشت .

درزمان او ناصرالدین حکمران اسمعیلی قهستان، **خواجه نصیرطوسی** را نزد خود جلب نمود وآن مرد بزرگ **اخلاق ناصری** را بنام همین ناصرالدین برشتهٔ تحریر درآورد ولی درنسخهٔ ثانی خواجهٔ دانشمند ازآنکه دیباچهٔ آن کتاب نفیس رابنام اسمعیلیان کرده معذور بودن خودرابیان کرده است. علی‌ای حال ناصرالدین قهستانی خواجه رابه‌الموت نزد علاءالدین فرستاد ورئیس اسمعیلیان قدرومنزلت آن بزرگواررا دانسته ازاوپذیرائی گرمی نمود .

بین علاءالدین وپسرش **رکن‌الدین خورشاه** که بجانشینی خودمعین کرده بود کدورت حاصل گشت و در آخر حسن مازندرانی شاید بتحریك خور شاه علاءالدین رابقتل رساند (۶۵۳) .

چون **خورشاه** جای پدرنشست برای اینکه جنایت اومعلوم نگردد، حسن مازندرانی رابقتل رسانید . درایام ریاست اوهلاکوبجانب ایران آمده قلع وقمع اسمعیلیان رابرخود فرض ساخت . شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست هلاکو و منقرض شدن حکومت آنان وتسلیم گردیدن خورشاه بهلاکو (بتصویب خواجه نصیرطوسی) و کشته شدن اودرضمن تاریخ هلاکوخواهد آمد .

فصل دهم

غوریان

ابتداء سلطنت غوریان درست معلوم نیست و همین توان گفت که در زمان سلطان محمودغزنوی ولایت غورفتح شدوحکمران آنجا **«سوری»** نام داشته است یکی ازاخلاف «سوری» موسوم به‌سام آئین اسلام پذیرفت وچون سلطان مسعودبن ابراهیم پادشاه غزنین گشت ایالت غوررابحسین‌بن سام تفویض نمودوبعد ازرحلت حسین پسران اوعلاءالدین حسن وسام وسوری بابهرام شاه غزنوی ازدرمخالفت درآمده اورامجبورساختند بجانب هندفرارنماید وسوری درغزنه برمسند حکومت غزنویان نشست‌وسام بفیروزکوه دارالملك غوربرگشت ولی بین‌راه رحلت نمود و علاءالدین درغور مستقلا حکمفرما شد ومیتوان این شخص رااولین امیرمقتدر غوریان دانست .

علاء الدین حسن

برحسب اختلاف روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین . در ابتداء حکمفرمائی او غور بهرامشاه غزنوی که بهندوستان گریخته بود لشکری گرد آورده بطرف غزنین‌آمد «سوری» برادرعلاءالدین رامغلوب کرده اورا بر گاوی نشاند ودرشهرغزنین بگردانید وبه‌قتلش رسانید . علاءالدین قصدغزنه کردوچند مرتبه بابهرامشاه بجنگید وچون برغزنه مستولی گشت ، هفت شبانه روزبه‌نهب‌و غارت و کشتن و سوختن پرداخت و نه فقط عمارات غزنویان را بسوزاند بلکه استخوانهای آل سبکتکین (جزمحمود غزنوی) را ازقبربیرون آورده آتش زد و باینجهات ملقب به‌جهانسوزشد . پس ازارتکاب این اعمال زشت بغور برگشت وبا علی‌چتری همدست شده‌باسلطان سنجرشروع بمخالفت نمودولی درجنگ شکست

خورد و اسیر گردید . سنجر پس ازاینکه بر کیاست ودرایت وطبع شعر او آگاه شد ویرا انیس خود ساخت ودر آخر حکمرانی غوررا بدومفوض نمود وعلاءالدین بفیروز کوه آمده بست وبامیان رابگرفت ودرسنهٔ ۵۵۱ رحلت کرد .»

محمدبن علاءالدین (سیف‌الدین) پس از پدر برسریر غور نشست وپادشاه نیکوسیرتی‌بود عمزادگان خود غیاث‌الدین ومعزالدین را که پدرش بی‌سبب آنهارا بزندان‌افکنده‌بود مستخلص‌ساخت وندیم خود کرد وپس‌ازیکسال‌و کسری سلطنت درموقع جنگ باغزها درنتیجهٔ غدر یکی ازخواص خود کشته شد .

غیاث‌الدین ابوالفتح محمدبن سام ازپادشاهان بزرگ وعادل غوراست وچون برجای سیف‌الدین‌نشست وقدرتی بهمرسانید عم‌او فخرالدین مسعود که حکمران بامیان بود قصد بلاد غور کرد . غیاث‌الدین براو غالب آمد وفخرالدین اسیر گشت ولی غیاث‌الدین درحق عم خود کمال احترام و رأفت رانموده اورا مجدداً به‌بامیان‌فرستاد. غیاث‌الدین درابتدا ملقب بشمس‌الدین بوده است و در سنهٔ ۵۶۹ غزنین را بگرفت و حکومت آن‌حدود را به برادر خود شهاب‌الدین داد و در ۵۷۱ هرات را بتصرف خود درآورد . سپس لشکر بشادیاخ نیشاپور کشید وآنجا را درسنهٔ ۵۹۷ فتح کرد همچنین مرو را درقبضهٔ اقتدارخود درآورد و در سنهٔ ۵۹۹ داعی حق را لبیك اجابت گفت . مسجد جامع هرات از آثار او است .

شهاب‌الدین (محمد بن سام) محمدبن سام که ملقب بشهاب‌الدین یامعزالدین است برادر اعیانی‌غیاث‌الدین بوده ودرزمان او لشکر بهندوستان کشید ومولتانرا فتح کرد و دهلی‌را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد و چون بخراسان برگشت خبر فوت برادر بشنید و مملکت او را بین خویشاوندان خود تقسیم کرد وبمقر خود درغزنین رفت، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه نمود ولی درجنگ شکست خورد و درصدد جمع آوری لشکر و دفع مخالفین‌بود که بدست یکی از اسمعیلیان کشته شد (۶۰۲) .

محمود بن غیاث الدین

پس از شهاب الدین برادرزادهٔ او محمود را در فیروز کوه غور برسریر سلطنت نشاندند و درزمان او علیشاه تکش برادر سلطان محمد خوارزمشاه به غوریان پناهنده گشت و محمود برحسب درخواست محمد خوارزمشاه و ازبیم آن پادشاه عزم تسلیم علیشاه را به خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علیشاه محمود را بقتل رساندند (۶۰۷).

انقراض دولت غزنویان

پس از محمود پسر بزرگترش **سام** را که چهارده سال بیش نداشت پادشاه کردند. در سنهٔ ۶۰۷ خوارزمیان فیروز کوه را بگرفتند و دولت غوریان منقرض گردید ولی این طایفه مدتها در هندوستان حکمفرمائی داشتند و حتی بعضی از غلامان آنها به سلطنت رسیده‌اند شرح آن ازحدود این تألیف خارج است.

امراء بامیان

اولین امیر آنحدود فخرالدین مسعود عم سلطان غیاث‌الدین محمد غوری است که درفوق بآن اشاره شد و گفتیم پس از اسارت عم خود مجدداً او را ببامیان فرستاد.

پس از فخرالدین پسرش **شمس الدین** محمد جای او نشست و مورد توجه سلطان غیاث‌الدین بود چون ایام عمر شمس‌الدین محمد سپری گشت فرزندش بهاء‌الدین قائم‌مقام او شد و فاضل مشهور فخر رازی رسالهٔ بهائیه را برای او نگاشته است. پس ازفوت او که درسنهٔ ۶۰۲ واقع گشت سلسلهٔ امراء بامیان منقرض گشت.

فصل یازدهم

خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشتکین غرجه میرسید که غلامی بود ترك نژاد اینشخص دردرگاه سلطان ملکشاه بن آلب ارسلان مقرب گشت ومنصب طشت‌داری یافت . پس از او پسرش **قطب‌الدین محمد** درسنهٔ ٤٩١ ازطرف سلطان سنجر که حکمرانی خراسانرا در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت و خوارزمشاه لقب یافت ومرد نیك فطرتی بود اهل علم را دوست می‌داشت . چون وفات کردپسرش اتسز قائم‌مقام او گردید .

ملك اتسز

اتسز درسنهٔ ٥٢١ جای پدر نشست و با اینکه مردفاضل‌و خوش طبع بود نسبت به ولی نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم یاغیگری برافراشت . سبب قرب اتسز در نزد سنجر آن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه امراء مستخلص ساخت ولی چون بخوارزم بر گشت از در عناد درآمد و سنجر مجبور گردید بدفع او بکوشد و در سنهٔ ٥٣٣ سلطان لشکر بخوارزم کشید واتسز چاره جزفرارندید ولی پسرش قتلغ دستگیر گردیده کشته شد . پس ازمراجعت سنجر مجدداً تسز بخوارزم آمده عامل سنجر را خارج‌نمود و چون این سلطان‌در٥٣٦ از قراختائیان شکست خورد یاغی گری اتسز بیشترشد تا اینکه درسنهٔ ٥٣٨ بازهم سنجر قصد سرکوبی او را نمود واتسز از در تملق و چاپلوسی در آمده مورد عفو گردید ولی در باطن دست ازاعمال خود برنداشت و حتی ادیب صابر را که‌رسول سنجر بود در آب جیحون غرق کرد . سنجردرسنهٔ ٥٤٦ بجانب خوارزم آمد وقلعهٔ « **هزار اسب** » را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد . اتسز پیشکشها تقدیم کرد و عذرمافات خواست و بازهم عفو سلطان شامل

حالش گشت. در سنهٔ ۵۴۷ سلطان سنجر بدست غزها اسیر گشت و اسارتش بطول انجامید اتسز با خواهر زادهٔ سلطان سنجر موسوم به رکن‌الدین محمود همدست گشته خیالها در سرداشت ولی سنجر از اسارت مستخلص گشت و درسنهٔ ۵۵۱ اتسز در حدود نسا بجهان دیگر رفت.

ایل ارسلان

ایل ارسلان در زمان پدرش اتسز حکمرانی جند یافت و چون او بمرد بخوارزم آمده جای پدر گرفت. در زمان او قراختائیان که بودائی مذهب بودند قصد کشور خوارزم کردند وایل ارسلان در رفع شر آنان برآمد که ناگاه مریض گشته پس از هفده سال سلطنت بدرود حیات گفت (۵۶۷).

سلطانشاه وتکش پسران ایل اسلان

پس از ایل ارسلان پسر کوچك اوسلطان شاه بیاری مادرش جای پدر نشست و برادر بزرگتر او «تکش» در آن اوقات در جند بسر میبرد. چون بین این دو برادر در ابتدای کار بصلح خاتمه نیافت تکش بامساعدت قراختائیان قصد خوارزم نمود سلطانشاه به نیشابور بگریخت ومادر سلطانشاه دردهستان بدست تکش افتاده بقتل رسید. ازاتفاق بین تکش و قراختائیان کدورتی حاصل گشت. سلطانشاه موقع را مغتنم شمرده با آنطایفه همدست گردیده وقصد خوارزم نمود. تکش آب جیحونرا در معبر آنان انداخته راه را مسدود کرد و رئیس قراختائیان چون دید اهالی خوارزم طرفدار سلطان شاه نیستند مراجعت نمود یك فوج ازلشکریان خود را تحت امر او بگذاشت. جنگ وجدال بین دو برادر ادامه داشت و درسنهٔ ۵۸۳ تکش «شادیاخ» را بگرفت وسال بعد بطوس آمد و بین دو برادر نفاق به وفاق مبدل گشت. درسال ۵۸۵ مجدداً بین دو برادر جنگ درگرفت و تکش قهراً «سرخس» را در قبضهٔ تصرف خود درآورد وخراب نمود ولی بازهم کار بصلح خاتمه یافت سپس درتعقیب شکایت قتلغ اینانج ازطغرل امیر سلجوقی تکش بطرف عراق عزیمت نمود وقلعهٔ طبرك را درری بگرفت درهمانحال شنید که سلطانشاه خوارزم رامحاصره کرد و بنابراین در ۵۸۹ عازم خراسان شد و «کوتوال» سرخس مفاتیح قلعه و

خزاین آنشهر را به تکش دادودست سلطانشاه را از آنحدود کوتاه نمود. این خبر بقدری درسلطانشاه اثر کرد که پس ازچندروز از کثرت اندوه جهان فانی را بدرود گفت وتکش سلطان بالاستقلال گردید .

درخلال این مدت طغرل سلجوقی قلعهٔ طبرك را درری بگرفت وچنانچه در ضمن تاریخ سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرل درجنگ باتکش بدست قتلغ اینانج کشته شد و تکش از ری بهمدان آمد و لشکر خلیفه «ناصرالدین‌الله» را مغلوب کرد وامور عراق را باو مفوض گردانید. درسنهٔ ۵۹۱ یونس‌خان پسر تکش بغداد را شکست داد و باوجود اینکه تکش در سقناق[1] شکست خورد هیبت او کاسته نشد چه درهمانسال بازهم لشکر خلیفه را مغلوب کرد وصیتش درعراقین بلند گردید. تکش درآخر عمر «بوقوخان» را در«سقناق» شکست داد وتصمیم گرفت اسمعیلیان را سر کوبی نماید وقطب‌الدین محمد را بمحاصرهٔ ترشیز مأمورساخت. ودرهمان احوال (۵۹۶) تکش بدرود حیات گفت .

قطب‌الدین یاعلاء الدین محمد خوارزمشاه

محمد خوارزمشاه از پادشاهان بزرگ وبدبخت این سلسله است چه باآنکه ممالك وسیعی را فتح نمود ورشادت ولیاقت بخرج داد درآخر مصادف با حملهٔ مغول گردید و جبن او را بگرفت تا آنکه درکمال بدبختی و بیچارگی درجزیرهٔ آبسکون داعی حق را لبیك اجابت گفت . علاءالدین محمد پسر تکش است ودر ایام پدرامورخراسان باومحول گشت هنگام محاصره ترشیز وسر کوبی اسمعیلیان خبر رحلت پدر بشنید و بجانب خوارزم روان شد و در همانسال (۵۹۶) برتخت سلطنت نشست . چون شهاب‌الدین وغیاث‌الدین غوری خبر وفات تکش بشنیدند لشکر بمرو کشیده و درطوس قتل وغارت بسیارنموده درسنهٔ ۵۹۷ بشادیاخ آمدند وحتی تا گرگان وبسطام شحنه فرستادند لشکریان محمد خوارزمشاه درهمانسال «شادیاخ» را از غوریان بگرفتند و بسرخس رفتند آنجا را هم فتح کردند. سپس خوارزم بمرو وهرات رفته آنحدود را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد. ازطرف دیگر

---

۱ ـ نزدیك جند قرار داشت .

غوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عزم طوس کردند و در همان احوال غیاث‌الدین بدرود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند. شهاب‌الدین غوری در مرو با لشکر خوارزمشاه مصاف داد وشکست خورد و بازهم آن شهر بدست خوارزمشاهیان افتاد و در سنهٔ ۶۰۰ هرات هم فتح شد.

شهاب‌الدین غوری غیبت محمدشاه را از خوارزم مغتنم شمرده عازم آنحدود شد ولی کاری ازپیش‌نبرد چه‌سلطان خود را بخوارزم رسانیده غوریان را درهزار-اسب شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزمشاه ننمایند.

چون شهاب‌الدین‌غوری کشته‌شد گرفتن متصرفات آنهابرای خوارزمشاه‌سهل گردید چه ازیك طرف هرقطعه از کشورآنها بدست امیری افتاد وازطرفی دیگر اهالی وبعضی‌ازمتنفذین هرات سلطان رابگرفتن آنحدود تشویق‌وتحریص‌مینمودند بنابراین طولی‌نکشید که‌خوارزمشاه مالك آنحدود گردید. درهمان‌اوقات‌مازندران از یك‌طرف و کرمان ازطرف دیگر درتصرف خوارزمشاه درآمد.

درسال۶۰۶ خوارزمشاه بجهاتی‌عزم تسخیرماوراءالنهر کرد بخارا وسمرقند را بگرفت و ازجیحون عبور نموده لشکر گورخان پادشاه قراختائیان را شکست داد (۶۰۷) و ازآنجا بطرف «اترار» رفت و حکمران آنجا گرچه دراول مخالفت نمود درآخر چاره جز تسلیم شدن ندید. شکست لشکر قراختائیان واستخلاص ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید و هیبت سلطان را زیاده ازحد کرد چنانکه او را «ظل‌الله» خواندند و اسکندر ثانی گفتند. ولی فتح کشور قراختائیان ایرانرا همجوار بامغولان کرد وسدی که بین این مملکت وآن طوایف وحشی بود ازمیان برداشته شد گرچه گورخان راحت ننشست و باز هم بین خوارزمشاه و قراختائیان جنگ درگرفت و بواسطهٔ خیانت شحنهٔ سمرقند و امیر دیگر که در موقع رزم پشت کردند شکست برلشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد مفتوحه در دست سلطان محمد باقی ماند.

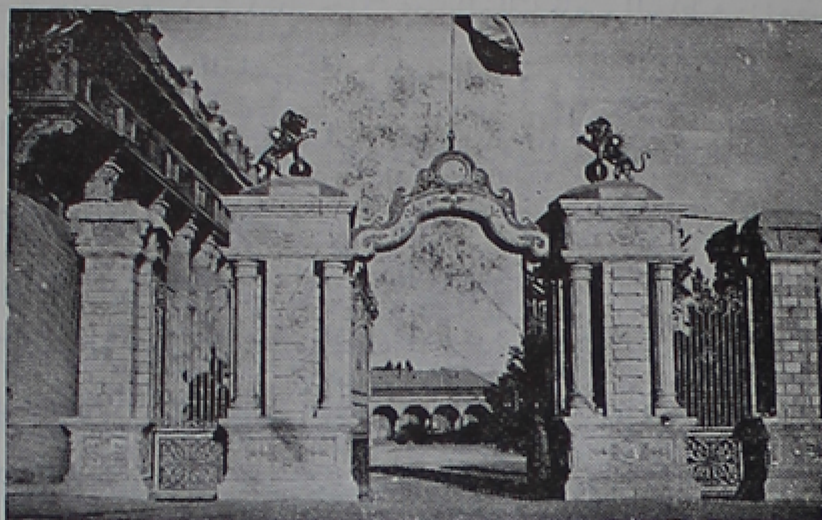
در سال ٦١١ غزنین درتصرف خوارزمشاه درآمد واتفاقاً درخزائن آن شهر مراسلاتی ازخلیفهٔ بغداد دست آمد که دال بر تحریك غوریان ومخالفت با خوارزمشاه بود. سلطان اظهاراین مطلب جایز ندانست ولی کینه در دل داشت تا آنکه بلاد آن اطراف را تاسرحد هندوستان ضمیمهٔ ملك خود کرد. وپسر لایق خود **جلال الدین** را امیر آنحدود نمود سپس برای انتقام ازناصرالدین‌الله خلیفهٔ بغداد ازعلمافتوی گرفت که مستحق خلافت سادات حسینی میباشند وبرهر کس که ازعهده برآید واجب است آنرا خلیفه سازد آنگاه علاءالملك را که از کبار سادات بود نامزد خلافت کرد وقصد بغداد نمود (٦١٤).

درهمان حال اتابك سعد را در ری و اتابك ازبك را در همدان شکست داد و چون به اسدآباد همدان رسید سرمای سختی رخ داد که اکثر چهارپایان تلف شدند خوارزمشاه تصور نمود که این سرما از آن سبب است که اوقصدخلیفهٔ عباسی کرده بنابراین مراجعت اختیار نمود.

باهمهٔ این احوال تصور نمیرود که خوارزمشاه بکلی از خیال عزل خلیفه منصرف گردید ولی مقارن همان اوقات بین خوارزمشاه و چنگیز سخت کدورت حاصل گشت و منجر بحملهٔ مغول گردید.

خوارزمشاه را جبن گرفت و بلاد بدست مغولان وحشی ویران گردید و رشادت جلال‌الدین سودی نبخشید شرح این قضایا درفصل مربوط به حملهٔ مغول خواهد آمد.

بدتر کارشکنی دولتین همسایهٔ ما بود که حتی نگذاشتند دولت ایران از محل دیگری



«در ورودی مجلس»

استقراض نماید . دولت روس کوشش داشت امتیازات جدیدی بدست آورد و برای این مقصود از دخالت در امور داخلی ایران بهیچوجه فروگذاری نمینمود و با یاغیان همه گونه مساعدت میکرد چنانکه رحیم خان در اردبیل بیاغی گری برخاست و چون شکست خورد دولت روس از او حمایت کرده ویرا برخلاف معاهدهٔ ترکمن چای بخاك خود راه داد (۱۳۲۸) و مجدداً باو اجازه داد بخاك ایران برگشته درحدود تبریز فتنه انگیزد اما دولت انگلیس درهمان سال ببهانهٔ اینکه طرق وشوارع جنوب ایران ناامن است اولتیماتومی فرستاده درخواست کرد ترتیب لشکری درجنوب باصاحب منصبان هندی وبا مخارج دولت ایران بدهند . این اوضاع و احوال واغتشاشات محلی که در اغلب آنها خارجیان دست داشتند کاررا براصلاح طلبان سخت کرد خاصه آنکه اخبار مراجعت محمد علیشاه بیاری روسها و مکاتبهٔ اوبا رؤسای ترکمنان بگوش میرسید . درصفر ۱۳۲۹ دونفر گرجی **صنیع الدوله مرتضی قلی** وزیر مالیهٔ ایران را که درصدد اصلاحات مهمی بود بقتل رسانیدند و قونسولخانهٔ روس نه فقط مجرمین را حمایت کرد بلکه از محاکمهٔ آنها بتوسط دولت ایران مانع آمد . ملت ایران ونمایندگان آن ازاین پیش آمد ها سخت

متأثر بودند ولی متانت ووقار را ازدست نداده جداً برای حفظ استقلال و آزادی ایران واصلاح‌امور میکوشیدند. چون عضدالملك نایب السلطنه دررمضان ۱۳۲۸ فوت‌نموده بودمیرزا **ابوالقاسم خان ناصرالملك** نایب‌السلطنه گردیدودر۱۳۲۹ وارد طهران شد . نمایندگان مجلس تصمیم گرفته بودند برای اصلاح امور مالی جلب مستشار از آمریکا نمایند . مسترشوستر وبعضی ازمستشاران‌آمریکائی درجمادی‌الاول ۱۳۲۹ وارد طهران گردیدند. داستان اقدامات این مستشاران که درصدد اصلاحات مهم و سودمندی برآمدند و شرح نقشهٔ آنها برای تشکیل ژاندارمری ومالیه از حدود این تألیف خارج است و بهمین اکتفا می شود که دولت روس جداً با اصلاحات آمریکائیان مخالفت می نمود و انگلیسها را هم با خود موافق کرد .

بالنتیجه پریشانی اوضاع بیش‌ازپیش گردید محمد علیشاه مخلوع با کمك باطنی روسها بایران مراجعت کرد تا بامساعدت ترکمنان حکومت مشروطه‌رابر هم زند وسالارالدوله برادراوازطرف‌غرب بنای یاغیگری گذاشت. نهال‌مشروطیت ازهرطرف دچار مخاطره گردید .

شعبان، ۱۳۲۹ ماه پرآشوب‌وفتنه‌بود **ارشدالدوله(علی)** ازسرداران‌کاری‌شاه مخلوع بطرف طهران میآمدوسالارالدوله کرمانشاهان وهمدان را درقبضهٔ‌تصرف درآورد اما ازطرف دیگر **بختیاری ها** درفیروزکوه **رشیدالسلطان**راشکست‌داده اورا دستگیر کردند وبا اینکه افواج دولتی در طهران واطراف بیش از سه هزار نفر نبود نمایندگان و آزادی خواهان و احزاب سیاسی (دموکرات و اعتدال) برای حفظ اصول مشروطیت مردانه میکوشیدند . در آن احوال واقعهٔ مهمی‌رخ رخ داد که امید محمد علی میرزا را مبدل بیأس کرد . توضیح آنکه ارشدالدوله با کمال فیروزی به قریهٔ امامزاده جعفر نزدیك طهران رسید و پایتخت در خطر افتاد . **امیرمجاهد ویپرم** بمدافعه پرداختند ودرآخر لشکر انبوه‌ترکمن شکست سخت خورد وارشدالدوله دستگیر گردیده کشته شد (رمضان ۱۳۲۹). پس ازاین امر دیگر محمد علی میرزا راتاب مقاومت نماندولی‌برادرش سالارالدوله‌درهمدان

دست بردار نبود ، تا اینکه درماه شوال همان سال رفع غائلهٔ اوشد وبین قم وقصبهٔ نوبران جنگ سختی رخ داده از ششهزار نفر لشکر سالارالدوله پانصدنفر مقتول ومجروح گشتند . دولت خواست اموال سالارالدوله وبرادرش شعاع السلطنه ملک منصور میرزا را توقیف وضبط نماید ولی روسها که بهیچوجه مایل نبودند کارها رونقی گیرد دخالت کرده ازشعاع السلطنه حمایت نمودند فی الحقیقة روسها از پیشرفت ملتیان واصلاحاتی که امریکائیان در نظر داشتند دلتنگ بوده پی بهانه میگشتند ازهمین جهات در ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ لشکر روس وارد بندر انزلی (پهلوی) شد و دولت انگلیس قصد اعزام دو دسته سوار هندی به شیراز نمود و در ذیحجه دولت روس اولتیماتومی بایران فرستاده درخواست اجرای مواد ذیل رانمود :

۱ ـ انفصال مستر شوستر ومسیو لکفر ازخدمات مرجوعه .

۲ ـ ایران بدون رضایت سفرای انگلیس وروس حق جلب مستشاراز خارجه ندارد .

۳ ـ دولت ایران باید جبران خسارت لشکر کشی روس رابنماید .

اینگونه زور گوئی واجحاف از طرف دولت روس هیجان سختی در میان اهالی تولید نمود ، نمایندگان شورای ملی با کمال تهورمواد اولتیماتوم را رد نمودند و تحریم امتعهٔ روس و انگلیس ازطرف پیشوایان روحانی اعلام گشت ، شاگردان مدارس تعطیل نمودند وخلاصه مرد وزن در حفظ استقلال ایران حاضر بهر گونه فداکاری گشته غوغای عجیبی بر پا گشت . شرح این وقایع در کتاب اختناق ایران تألیف مسترشوستر خواندنی است . چندصفحه از آن تاریخ غم انگیز درشرح خدمات ومراتب وطندوستی بانوان ایرانی است و بیمورد نیست که چند سطر از آن که مربوط بآن بانوان میهن پرست است در اینجا درج شود تا معلوم گردد زنان ایران ازهرحیث شایستگی ورود درهیئت اجتماعی را دارند. گوید :

«ماها که اروپائی و آمریکائی هستیم اززمان درازی بشرکت دادن زنان مغرب زمین درمعاملات وپیشه ها وعلم و ادب وفیزیك وپلتیك عادی شده ایم اما چه میتوان گفت دربارهٔ زنان پرده نشین ومحجوب خاور میانه که بفاصلهٔ کمی استاد ومدیر جراید

گردیده باکمال قوت به‌ترویج وترقی افکار مغرب زمین مشغول میباشند.معلوم نیست مملکتی که ازقرون عدیده باینطرف درتاریکی و خاموشی استبداد پیچیده شده خیال دخالت نمودن درامور مملکت وتجدید زندگانی‌پلتیکی وتمدن ازچه وقت درمیان‌زنان تولید گردیده‌و اعتقاد راسخ آنها درقوانین پلتیکی و تمدنی از کجا پیدا شده است . هیچ محل تردید و شبهه‌نیست که اینگونه خیالات‌درایشان حاصل شده وحال هم هنوز باقی است وعقل وادراکی که بواسطهٔ تجربهٔ عملیات سالهای درازعموماً تحصیل نموده‌اند برآن‌خیالات‌افزوده است زنان ایران نمونهٔ مشعشعی ازلیاقت خود ودلهای پاکیزهٔ خویش درقبول افکار جدیده اظهارنموده و باتهور ومجاهدت بتکمیل مقاصد خویش مشغول گشتند» .

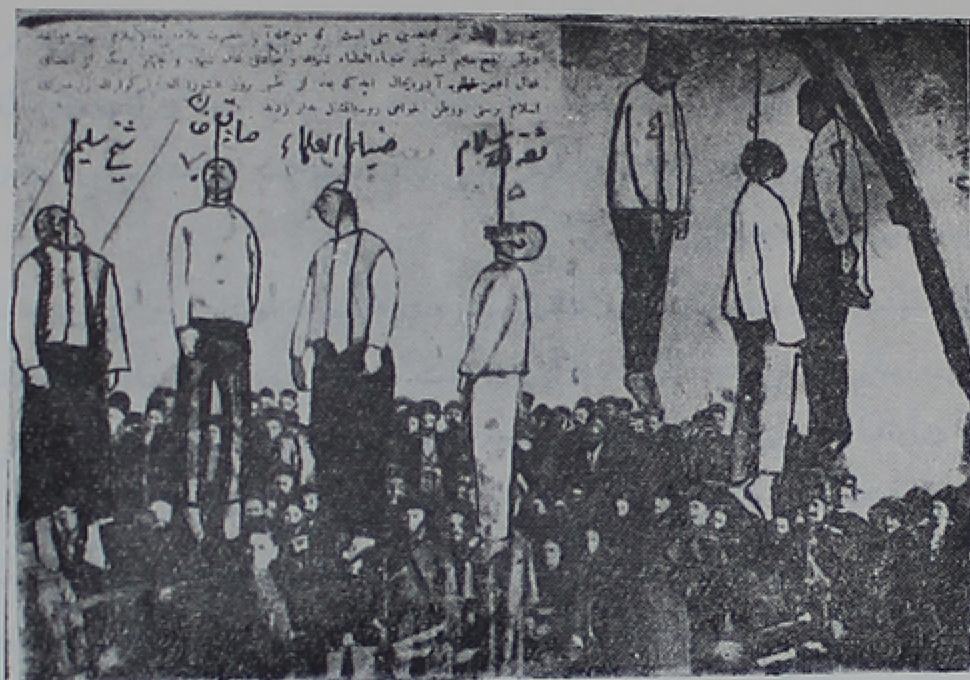
مستشار مذکور پس ازاینکه شجاعت زنان ایرانی وفداکاری آنها رادرراه آزادی شرح‌میدهد درآخر گوید : «آیا بااین حال سزاوار نیست که به آوازبلند فاش وبرملا گفته شود عزت زنان ایران پاینده باد! گرچه بواسطهٔ اطمینان‌واتکال باوهام مردان که همیشه درمقابل نظرشان مجسم بود ، زنان ایران فرصت تعلیم وتحصیل بروفق اصول جدیده ننمودند ونتوانستند ازاقدامات خود فایدهٔ صحیح ببرند ، ولی بااین حال وبا مراقبت وممانعت مردان ازپیمانهٔ آزادی سیراب‌شده همه روزه پولهای خود رابرای‌اعانهٔ مملکت خود میدادند وخدام وطن را تشویق مینمودند.وهرلحظه بچشم حسرت مادرانه برآنها مینگریستند ، در آن موقع و آن ساعت وحشتناك حزن افزاکه دلهای مردان ضعیف شده‌وخوف حبس وزجرو دار و گلوله ریزشدن برشجاع ترین اهل مملکت راه یافته وباعث خفقان‌قلبشان شده بود زنها کوتاهی نکرده وازدیگران عقب نماندند .»

آری زنان ایرانی درآن ایام تاریك بابرادران خوددست اتحاد داده درراه استقلال ایران میکوشیدند ودرتعقیب آن قضایای وحشتناك چون شهرت یافت فتوری درعزم نمایندگان روی‌داده سیصدنفر ازآن بانوان نقاب بررخ ، چادربر سر وطپانچه زیر لباس در مجلس شورا حاضر گشته و نقابها را پاره کرده ودور انداخته و کلا را تهدید نمودند که هرگاه درحفظ شرافت ملت ایـران نکوشند

مردان وفرزندان خود را کشته سپس انتحار خواهند نمود .

خلاصه ملت ایران ونمایندگان آن بهیچوجه زیر بار آن اولتیماتوم نرفتند تااینکه دردوم محرم ۱۳۳۰ هیئت‌دولت مجلس را بسته وو کلارا ازاجتماع درآن محل مانع گشتند .

بالنتیجه مواد اولتیماتوم قبول شد وشوستر ایران راترك گفت . در خلال آن احوال روسها درتبریز آتش بیداد افروختند چنانکه زنان واطفال و اشخاص بیطرف را کشته وآنان راانواع‌داغ وشکنجه کرده اجساد مقتولین رامثله‌مینمودند ودرمحرم همان‌سال ودرروزعاشوراعالم متدین وآزادی‌خواه معروف **ثقة الاسلام**



« فجایع روسها درتبریز »

را بادو روحانی دیگر وپنج‌نفر از افسران و مأمورین ایالت تبریز بدار زدند .
همچنین در رشت وانزلی لشکر روس بدون جهت بکشتن اهالی قیام کرده آغاز خونریزی‌نمودنددرصورتیکه‌وزراء دولت ایران‌مواد اولتیماتوم‌راقبول کرده‌بودند.

بدیهی است ملت ایران ازاین پیش‌آمدها سخت متأثر بود و ازکلیهٔ ایالات

وولایات اعتراض‌های شدیدبه نایب‌السلطنه وکابینهٔ دولت واردآورده آنان راتوبیخ مینمودند اما هیئت دولت نسبت بنمایندگان باحرارت سختگیری مینمود و درنظر داشت انتخاب عمومی ویکدرجه را مبدل بانتخاب خصوصی و دو درجه نمایدولی مقصودش حاصل نگشت ومجبور شد همان نظامنامهٔ سابق را مجری دارد . برای اختصار از شرح اقدامات آزادیخواهان وفرقه‌های سیاسی وتعدیات روسها و توپ بستن بگنبد مطهر رضوی ، مشاجرات احزاب ، افتتاح دورهٔ سوم تقنینیه در۱۳۳۳ هجری ، تاجگذاری احمدشاه وخاتمهٔ اختیارات نایب‌السلطنه در میگذریم. بطور کلی‌افق سیاست روزبروز تاریکتر ودست اجانب درازتر میگردید .



فصل نهم

ادبیات فارسی

در دورهٔ قاجاریه

شاید ذکر این مطلب تعجب‌آور باشد که با مصائب و بلیاتی که در دورهٔ قاجاریه برملك وملت ایران واردآمد نظم و نثرفارسی نسبت بدورهٔ صفویه ترقی نموده رونقی یافت مخصوصاً نثرفارسی از عبارت‌پردازیهای بیجا و استعمال الفاظ مشکل وغیر مأنوسی که خواننده را از معنی دور میساخت پیراسته شد و بتدریج فارسی‌نویسی ساده معمول گردید .

بعقیدهٔ نگارندهٔ این سطور علت پیشرفت «نسبی» ادبیات درآن دوره چند چیز بوده: یکی جنبش‌اخیر تصوف درایران است که عنقریب اشاره بآن‌خواهدشد. گرچه درابتداء با این‌جنبش مخالفتی سخت شد ولی بتدریج پیشوایان این‌مشرب مرام ومقصد خود را گوشزد جمعی کثیر از اصحاب ذوق واستعداد نموده مطالعهٔ کتب متقدمین صوفیه که استادان سخن محسوب میشوند مرسوم گردید و از سبك آنها درپایان مطالب عرفانی وشعرسرائی بخوبی تقلیدشد . دیگر آنکه‌باب‌مراوده با دول خارجه باز گردید وبالطبع‌ازطرز انشاء آنها آگاهی حاصل شد ودانستند که طرز نگارش‌ملل غرب که تقریباً مانندساده نویسی خواجه‌نظام‌الملك‌درسیاست نامه وعنصرالمعالی کیکاوس **در قابوسنامه** است رجحان برانشاء **تاریخ وصاف و درهٔ‌نادره** دارد؛ چه‌معنی را فدای لفظ نکرده خواننده را با الفاظ مغلق گمراه نمینمایند. خوشبختانه پیشوای‌این طرز نگارش درآن عصر سیاستمدار فاضل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام توانست کمال قدرت را بخرج داده فارسی‌نویسی جدید را بر

روی پایهٔ متینی استوار دارد . ثالثاً پادشاهان قاجار (غیراز آقا محمدخان) مایل بودند شعراء آنها را مدح کرده یا نویسندگان، تاریخ حیات آنها را بنحو خوشی بنگارند تاپس از شکست‌ها و گرفتاریهای گوناگون خود را بدان اشعار و گفتار تسلی دهند همچنین شاهزادگان وحکام شعراء را تشویق بمدح سرائی میکردند و یك سلسله هزلیات که از بعضی از شعراء بزرگ آن دوره مشاهده میشود برای خوش‌آمد آن شاهزادگان بوده و آئینهٔ اعمال بعضی ازآنهاست .

فهرست بزرگترین شعراء و نویسندگان و دانشمندان آن دوره از این قرار است :

۱ - نظم

سحاب

سید محمد اصفهانی متخلص به**سحاب** پسرسید احمدهاتف اصفهانی صاحب ترجیع بند معروف است . سحاب معاصر با فتحعلیشاه بوده و دارای دیوانی است در حدود پنجهزار بیت و گویند صاحب تذکره‌ایست بنام رشحات سحاب . این چند بیت ازاوست :

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ‌تر
در حیرتم که در سر هیچ این‌جدال چیست

یك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ
ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست

ازبهرمصرعی دو، که مضمون دیگری است
چندین خیال جاه و تمنای مال چیست

مجمر

سید حسین طباطبائی اردستانی متخلص به **مجمر** وملقب به مجتهدالشعراء ازقصیده سرایان معروف عهد خویش است ودرنزد فتحعلیشاه مقرب بوده وفاتش درجوانی در سنهٔ ۱۲۲۵ رخ داد . این لغز راجع به‌قلم ازاوست .

گلبن باغ نفس نـاطقه را | من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز وهم عبیرافشان | لب دلدار و زلف جانانم
درٌ در افشانی و گهر ریزی | طبع دستور و دست سلطانم

صبا

فتحعلیخان کاشانی متخلص به **صبا** امیرالشعراء فتحعلیشاه بوده . مثنویات شهنشاه نامه ، خداوند نامه ، عبرت نامه و گلشن صفا ازاوست . درقصیده سرائی ید طولائی داشته ودارای دیوانی است در سنهٔ ۱۲۳۷ وفات کرده وپسرش میرزا حسین عندلیب جای اوبگرفت .

نشاط

میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به **نشاط** درالسنهٔفارسی، عربی، ترکی یدطولائی داشته‌وخط رابسیارخوب می‌نوشته ودرحکمت وریاضی دست داشته‌است. نشاط نسبت به‌شعراء وعرفا احسان مینموده ودرنزد فتحعلیشاه مقرب بوده‌وملقب به‌معتمدالدوله شد درغزل سرائی یدطولائی داشته ومعروفترین اثراوموسوم به«گنجینه» است (وفاتش در۱۲۴۴ رخ داد) .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام

میرزا ابوالقاسم مانند پدرش میرزا عیسی فراهانی یکی از رجال بزرگ سیاسی‌ایران بوده‌وشمه‌ای ازاعمال اودرزمان فتحعلیشاه‌ومحمد شاه‌درضمن تاریخ آنعصر گفته شدواشاره کردیم که محمد شاه آن مرد نامی را در سنهٔ ۱۲۵۱ بکشت . قائم مقام یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان عهد خویش است ومنشآت‌اوسرمشق فارسی نویسی‌جدید گردید . شعرهم میسرود و**ثنائی** تخلص مینموده . میرزاتقی خان معروف به‌امیر نظام تربیت شدهٔ خوان احسان اواست .

وصال

میرزامحمد شفیع معروف به‌میرزا کوچك ومتخلص**بوصال** از شعراء عالیمقام عصرخویش بوده ودرموسیقی دست داشته خط هم خوب می‌نوشته است . دارای قصاید وغزلیات زیبائی‌است وفرهاد وشیرین وحشی را باتمـام رسانده و کتـاب اطواق‌الذهب زمخشری را به فـارسی ترجمه کرده است .

برادران وصال ، **میرزا محمود** طبیب متخلص به‌حکیم و **میرزاابوالقاسم**

فرهنگ و **داوری** و **یزدانی** و **همت** از فضلاء عهد خویش بودند و همچنین پسر وصال میرزا احمد وقار از خوش نویسان معروف است .

قاآنی

بعقیدهٔ جمعی کثیر از اهل سخن میرزا حبیب شیرازی متخلص به **قاآنی** بزرگترین قصیده سرای دورهٔ قاجاریه است وبرابری بابزرگترین سخنوران زمان گذشته مینماید .

سخن درنزد آن استادمانند مومی بوده که بهرطرز و هرشکل که میخواسته است آنرا تغییرمیداده .

متأسفانه بسیاری ازاشعاراین شاعرنامی هزلیات است که برای خوش آمد اهل زمان گفته ولی کیست که بتواند منکرحلاوت گفتار وشیرینی اشعارو طبع بلند ومقام فضل قاآنی شود ؟ پدرقاآنی میرزا محمد علی هم شاعر بوده و گلشن تخلص می‌نموده است . قاآنی مدتی ازعمررا درشیراز و کرمان‌وطهران گذرانده، شاه ووزرا وامراء وقت راستوده ودرسنهٔ ۱۲۷۰ بجوار رحمت شتافته است . قاآنی دارای تألیفی است مانند گلستان وموسوم به کتاب پریشان . این چند بیت نمونهٔ طبع بلند اوست .

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبار ها
ویا گسسته حورعین ززلف خویش تارها
زسنگ اگر ندیدهٔ چسان جهد شراره‌ها
ببرگهای لالـه بین میان لاله زار هـا
که چون شراره می جهد ز سنگ کوهسارها

فروغی

میرزا عباس بن آقا موسی بسطامی در ابتدا مسکین تخلص می نموده و بعد آنـرا تغییر داده **فروغی** را تخلص خود کرد. فروغی‌شاعری بوده خوش قریحه و صوفـی مسلك دارای چند هزار بیت است و غزل را بر قصیده ترجیح میداده وفاتش در سنهٔ ۱۲۷۴ واقع گشت . این ابیات از اوست .

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم تو را
کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور
پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم تو را
باصد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به **یغما** در نظم و نثر مهارت داشته است کلیات اوعبارت است اولا از منشآتی که بعضی از آنها پارسی خالص و برخی نامه‌هائیست که با انشاء سهل و ساده نگارش یافته، دیگر غزلیات قدیم وجدید است وهمچنین غزلیات معروف به سرداریه وقصابیه از اوست ، کتاب احمد ، خلاصة‌الافتضاح ، مراثی، ترجیع‌بند، قطعات ، رباعیات و غیره از مندرجات دیگر کلیات اوست . یغما در هزل سرائی مشهور است .

سایرشعرا

محمد حسن زرگر (متوفی ۱۲۷۰) **محمد عاشق** (متوفی ۱۲۸۱) **میرزامحمدعلی سروش سدهی** ملقب به **شمس‌الشعراء** (متوفی در ۱۲۸۵) **محمد علی جیحون یزدی** صاحب نمکدان، **فتح‌الله‌خان شیبانی کاشانی** ازشعراءماهر آن دوره‌اند. همچنین حکیم معروف **حاج ملاهادی سبزواری**، **رضا قلی‌خان هدایت** ، **میرزا محمد تقی سپهر** و بعضی از بزرگان صوفیه که تحت عنوان دانشمندان عنقریب بآنها اشاره خواهد شد دارای طبع شاعری بوده‌اند .

۲ ـ علماء شرع

چنانکه درفصل مربوط به‌صفویه اشاره شد مذهب امامیهٔ اثنی عشریه ازآن تاریخ مذهب رسمی ایران گردید وعدهٔ کثیری ازدانشمندان تألیفات مهمی به‌عربی

وفارسی نمودند که نام بعضی از آنها درجای خود ذکر شد . همچنین پس از انقراض سلسلهٔ صفویه وافشاریه وزندیه عدهٔ کثیری از دانشمندان شیعهٔ اثنی‌عشریه بمسائل فقهی وشرعی پرداخته آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته‌اند و از آن جمله است آقای **بهبهانی** اصولی ومجتهد معروف که در اواخر قرن دوازدهم هجری میزیسته و**سید محمد مهدی بروجردی** معروف به بحرالعلوم که درسنهٔ ۱۲۴۰ بجوار رحمت پروردگار پیوسته و**ملا احمد نراقی** صاحب تألیف نفیس معراج‌ـ السعاده که دارای طبع شعرهم بوده وصفائی تخلص مینموده است (متوفی در سنهٔ ۱۲۴۴) **شیخ جعفر** معروف به **کبیر**، **سید محمد باقررشتی** (متوفی درسنهٔ ۱۲۶۰) و**شیخ مرتضی انصاری** که مراتب فضل و کمالش درنزد اهل فضل مشهورتر از آفتاب است وفاتش درسنهٔ ۱۲۸۱ رخ داد .

۳- سایر دانشمندان و نویسندگان

محمد باقر خوانساری

محمد بن سلیمان مؤلف «روضات الجنات فی احوال علماء والسادات» است که در نیمهٔ قرن دهم هجری برشتهٔ تحریر درآورده شرح حال عدهٔ کثیری ازعلماء ،دانشمندان،اولیاء وشعراء قدیم و جدید است برحسب حروف تهجی .

محمدبن سلیمان تنکابنی

مؤلف قصص العلماء است کـه در سنهٔ ۱۲۹۰ بتحریـر آن اقدام شده و دارای شرح حال یکصد و پنجاه نفر ازعلماء شیعه است .

میرزا محمد علی

میرزا محمد علی مؤلف «نجوم السماء» است درشرح حال علماء شیعهٔ قرن یازدهم، دوازدهم وسیزدهم هجری. ایـن کتاب نفیس در سنهٔ ۱۲۸۶ تألیف شده است .

اعتمادالسلطنه

محمدحسن خان ملقب به **صنیع‌الدوله** بعداً ملقب ومعروف باعتمادالسلطنه از مقربین دربار نـاصرالدین شاه و وزیر

انطباعات بوده و دارای تألیفات متعددی است که دانشمندان دیگرهم در تنظیم آن دست داشته‌اند ازجمله تألیفات اویکی **مرآة‌البلدان** است (درجغرافیای بعضی از شهرها ودیهها و یك قسمت ازتاریخ سلطنت ناصرالدین شاه) دیگر **مطلع‌الشمس** (درشرح بعضی‌راه‌های خراسان، آثار وابنیه وتاریخ‌مشهد وغیره) و**خیرات‌الحسان** (درشرح‌حال بزرگترین زنان مسلمان) وکتاب **المآثر والآثار** و**منتظم‌ناصری** در تاریخ و غیره وغیره.

محمد تقی‌خان حکیم

مؤلف «گنج دانش» است در اسامی شهرها و سایر اماکن ایران، تاریخ انتشار این کتاب نفیس در سنهٔ ۱۳۰۵ هجری است.

رضاقلی‌خان هدایت

اهل طبرستانست ومقرب دربار محمد شاه وناصرالدین‌شاه بوده ودارای‌تألیف‌سودمندی‌است ازاینقرار. **ریاض‌العارفین** در شرح حال بزرگان صوفیه، **مجمع الفصحا** در شرح حال شعرا وبعضی از پادشاهان و شهزادگان، **انجمن آراء** (درلغت)**ملحق روضة‌الصفا** (درتاریخ). هدایت دارای طبع شعربوده ودر سال ۱۲۸۸رحلت کرده‌است.

عبدالرب آبادی

حاج‌شیخ‌مهدی‌ملقب‌بشمس‌العماره‌است‌ازفضلاء ودانشمندان بوده و در تألیف نامهٔ دانشوران شرکت داشته است نامهٔ مذکور بسعی‌جمعی ازعلماءآن عصر برشتهٔ تحریردرآمده وعبدالرب آبادی قزوینی نیز در بعضی ازتألیفات اعتمادالسلطنه دست داشته است.

حاج‌ملاهادی سبزواری

آخرین حکیم بزرگی است که بعد از ملاصدرا در ایران بوجودآمده. مرحوم حاج‌ملاهادی‌بن حاج مهدی در سنهٔ ۱۲۱۲ در سبزوار بدنیاآمده و درآنشهر ومشهد و اصفهان تحصیلات خودرا باتمام رسانیده بزرگترین حکیم عصرخود گشت. سبزواری‌پس از زیارت بیت‌الله الحرام بکرمان رفت و درآنشهر مزاوجت کرد سپس بسبزوار برگشت و در سنهٔ ۱۲۹۵ روح پرفتوحش بعالم قدس خرامید. مهمترین تألیفش بفارسی«**اسرار الحکم**» است وشرحی هم‌بربعضی‌ازابیات مثنوی نوشته، امادرعربی

تألیف مهم او منظومه‌ای در منطق و حکمت است همچنین جوشن کبیر را شرح نوشته و بعضی از تألیفات ملاصدرا را توضیح داده است . اشعاری هم بفارسی دارد و **اسرار** تخلص می نمود .

این بیت از او است :

گوش اسرار شنو نیست و گر نه اسرارت
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

میرزا تقی خان و عباسقلی خان سپهر

میرزا تقی خان سپهر از دانشمندان عصر خود و مستوفی دربار ناصر الدین شاه بوده تاریخ عمومی معروف به **«ناسخ التواریخ»** تألیف اوست و نه جلد آنرا برشتهٔ تحریر در آورده پس از او پسرش عباسقلی خان سپهر پنج جلد دیگر آنرا نوشته است .

۴- تصوف

جنبش جدید تصوف در ایران را میتوان از زمان کریم‌خان زند دانست چه با اینکه وکیل الرعایا نظر خوشی بصوفیه نداشت و در عهد حکمرانی او **معصومعلی شاه دکنی** از مریدان شاه علیرضا واز اقطاب سلسلهٔ نعمة‌اللهیه بایران آمد و چند تن از اشخاص مستعد از قبیل فیض‌علی ، نورعلی و مشتاقعلی در خدمت او در آمدند و بازار فقر با وجود مخالفت حکمرانان وقت و علماء صوری رونقی گرفت. در دورهٔ قاجاریه تا زمان محمدشاه پیشوایان فقر و تصوف آزاد نمیزیستند وحتی فتحعلیشاه جمعی از آنان را تبعید کرد و مجذوب علیشاه را مصادره نمود ولی بر تعداد پیروان این طبقه هر روز افزوده میگشت وحتی جمعی از شاهزادگان و شاهزاده خانمها آن مشرب را بپذیرفتند .

طرفداری محمد شاه از صوفیه بازار آنان را رونق داد و پس از او ناصر الدین شاه نه فقط بمخالفت بر نخاست بلکه روی موافقت یا بیطرفی نشان داد و جمعی

ازاعیان واشراف بحلقهٔفقردرآمدند ودراکثرازشهرهاچراغ عرفان روشن گردید.
پس ازدورهٔ ناصری بواسطهٔ پیشرفت علوم مغرب زمین درایران ومتوجه شدن افکار بمسائل سیاسی، اجتماعی ، اقتصادی وغیره ازگرمی بازارتصوف کاسته‌شد . شاید یکی ازعلل کم شدن رغبت عمومی باین مسلك آن بود که مضمون گفتارمتقدمین درفنا وبقاء ، وحدت و کثرت هزارمرتبه تکرار گردیده ملال آور گشته بود . در دورهٔ انقلاب ایران یابواسطهٔ خشك شدن سرچشمهٔ تصوف که دیگر مضمون بکر یااقلاطرزسخن جدیدی نداشت ویابسبب متوجه‌شدن نظرادبا ودانشمندان باوضاع سیاسی مملکت که وقت تأمل درمسائل عرفانی نداشتند عارف بزرگی که بتواند روح جدیدی درکالبد تصوف بدمد پیدا نشد .

گرچه بنظرمیرسد که این فکرهیچگاه ازایران برطرف نخواهد شد ولی اصول کهن تصوف تابامضمونهای جدیدآراسته نشود وبطرزنوینی درنیایدوبشکل خاص مطابق ذوق ومعلومات عصرجلوه نکند درقلوب خاص وعام چندان تأثیری نخواهد بخشید .

چون غرض مؤلف ذکر اسامی عرفا نمیباشد فقط بنام چند نفرازآنان که دارای‌آثار ادبی هستند اکتفا میشود :

نورعلیشاه

محمد علی ملقب **بنور علیشاه** فرزنـد عبدالحسین فیض علیشاه است . نورعلی دراصفهان متولد گردیده ولی‌اصلش از قریهٔ رقهٔتون و طبس است . پدر وپسرحلقهٔ ارادت معصوم علیشاه دکنی را در گوش کرده وباآن جناب مدتی درسفرودر حضر بسر بردند .

حسن صورت وسیرت نورعلی وطبع روان و لطف گفتارش جمعی کثیر را بطرف خود متمایل ساخت .

رسالهٔ **جامع‌الاسرار، اصول وفروع، تفسیرسورهٔبقره** بنظم ازآثار اوست همچنین دومجلد ازمثنوی جنات‌الوصال وقدری ازمجلد سوم‌آن رابنظم درآورد[1]

۱- دوجلد دیگر از جنات‌الوصال را رونقعلیشاه ویك جلد راهم نظامقلیشاه برشتهٔ نظم در آورده‌اند .

قصاید وغزلیات اومالامال ازاسرار عرفان جذبه ووجد است . این ابیات ازاوست:

من دو تاج خسروان آن لؤلؤ لالاستم
در قعر بحر بیکران آن گوهر یکتاستم
گه‌نارو گه‌نور آمدم گه‌مست‌ومخمور آمدم
بر دار منصور آمدم هم لا و هم الّاستم

درزمان علیمرادخان زند درمورچه خورت اصفهان یك گوش نورعلیشاه را ببریدند وفات اودرسال ۱۲۱۲ درموصل رخ داد .

مظفرعلی

میرزامحمد تقی ملقب‌به **مظفرعلی** اهل کرمان وازفضلاء عصر خویش بوده چنانکه او را حکیم ایمانی و مولوی کرمانی میگفتند . درفن طبابت ید طولائی داشت و دست ارادت به مشتاقعلیشاه که ازعلوم ظاهری بی‌بهره بود بداد وبخدمت نورعلیشاه رسید . آقا محمد علی کرمانشاهی که ازعلماء شرع بوده‌وعداوتی بااین سلسله داشت‌وقبلا معصومعلیشاه رااوبقتل رسانیده بودمظفرعلی راهم درسال۱۲۱۵مسموم ساخت. ازجمله مؤلفات اوتفسیرسورهٔ سبع‌المثانی است درنظم ، مجمع‌البحاردرنثر، کبریت احمر(اوراد واذکار) ، دیوان مشتاقیه وغیره است .

سید قطب‌الدین محمد ذهبی

از بزرگان سلسلهٔ ذهبیه است ودر مراتب علم و کمال او همین بس که دانشمندانی مانند احمد احسائی وسیدمهدی طباطبائی بحر العلوم از تربیت شدگان او بوده اند در صورتیکه شیخ احمد پیشوای سلسلهٔ شیخیه منکرصوفیه بوده است وسید مهدی‌از مخالفین جدی شیخیه میباشد اما قطب الدین شخصاً حکمی مشرب بوده و ضمناً ریاست سلسلهٔذهبیه راداشته است . رحلت اودر۱۱۷۳ رخ داد ومهمترین تألیفاتش عبارت است ازشمس‌الحکمه،فصل‌الخطاب ، کنزالحکمه، مثنوی‌نورالولایه‌وغیره.

حسینعلی اصفهانی

حسینعلی اصفهانی‌جامع معقول ومنقول بوده ودست‌ارادت‌به معصوم‌علیشاه‌د کنی‌داده‌است.رساله‌ای‌بر ردهانری‌مارتن‌پادری

که بر آئین اسلام ایراد وارد نموده بود برشتهٔ تحریر درآورده است وفاتش در سنهٔ ۱۲۳۴ رخ داد.

مجذوبعلی‌شاه حاج محمد جعفر ملقب‌به **مجذوب‌علی** از بزرگان فرقهٔ نعمة اللهیه است وبعد از مرحوم حسینعلی مقتدای سالکان آن طریق گردید. رحلتش درسنهٔ ۱۲۳۸ رخ داد. نویسندهٔ بستان‌السیاحه گوید که مجذوبعلی درعلم شریعت وطریقت ومعرفت کتب مفیده ورسائل متعدد تألیف نموده وزیاده ازصد هزار بیت درآن سه علم تصنیف فرموده است کتاب مراحل ـ السالکین از تألیفات اوست.

حاج زین‌العابدین شروانی ملقب‌به **مستعلیشاه** است و پس از مجذوب علیشاه بارشاد درویشان نعمةاللهی پرداخت کتاب نفیس «بستان السیاحه» تألیف اوست و در آن بترتیب حروف تهجی اسامی ولایات ایران ونقاط دیگر ذکرشده ودارای نکات سودمند ادبی، تاریخی، جغرافیائی، اجتماعی ومذهبی است. تألیفات دیگر اوحدائق السیاحه ورياض‌السیاحه است. این دو کتاب بعنوان ممالك است وشرح حال بزرگان هرشهری رابمناسبت ذکر آن شهر برشتهٔ تحریر درآورده است. مرحوم **شروانی**مسافرت بسیار نموده‌ودرسنهٔ ۱۲۵۳ بجهان دیگررحلت نموده است.

رحمتعلیشاه حاج زین‌العابدین میرزا کوچك‌معروف به **رحمت علیشاه** گرچه دارای تألیف مهمی نیست ولی از بزرگان سلسلهٔ نعمةاللهیه بشمار است و در علوم ظاهری و باطنی مقامی نهایت ارجمند داشته. وی بدلالت حاج زین العابدین شروانی دست ارادت به مجذوب علیشاه داده و پس از حاج مذکور مقتدای درویشان نعمةاللهی گردیده و جمیع بزرگان فقر متفق الکلمه به بزرگواری او معتقد بوده و هستند. از طرف محمد شاه لقب **نایب الصدر** یافت و وظایف فارس در اختیار او گذاشته شد. وفاتش در ۱۲۷۸ رخ داد.

حاج ملا سلطانعلی گنابادی

ولادتش درسنهٔ ۱۲۵۱ دربیدخت گناباد اتفاق افتاده و پس‌از ازتکمیل علوم ظاهری در مشهد بجانب سبزوار شتافت و درخدمت **حاج ملاهادی سبزواری** که بزرگترین حکیم عصر خویش بود بتحصیل‌حکمت پرداخت‌وجامع معقول ومنقول وسر آمدفضلاء زمانه گشت حضرتش دست ارادت بحاج محمدکاظم سعادت علیشاه اصفهانی داده‌و مراتب سیروسلوك را پیموده یکی از اقطاب سلسلهٔ نعمة اللهیه گردید ودارالارشاد خود را دربیدخت قرار داد. بزودی صیت فضل‌و کمالش دراطراف ولایات‌وایالات ایران برسید و گروه گروه ازهرصنف وطبقه بخدمتش مشرف گشته و از تجلیات آئینهٔ ضمیر منیرش استفاده مینمودند . درتفسیر کلام وتأویل آیات زحمات‌بسیار کشیده والحق تفسیر بیان سعادت ومجمع‌السعادهٔ‌آن بزرگوار مالامال ازحقایق عرفانی ورموزحکمت است . رسالهٔ زیبای سعادت نامه (نثر فارسی) از تألیفات سودمند اوست . حاج ملا سلطانعلی ازاهل ظاهر اذیت، وآزار بسیاربدیدودرآخر اورا شهید کردند .

حاج آقا محمد شیرازی

ملقب‌به **منورعلیشاه** وعمّ رحمتعلی شاه معروف‌است پس‌از رحمتعلی شاه جمعی ازمریدان‌اوحلقهٔ ارادت‌حاج آقامحمد را در گوش کرده او را جانشین آن بزرگوار میدانستند . حاج آقامحمددرعلوم ظاهری دارای درجهٔ اجتهاد بوده ولی متأسفانه اثرمهمی از خود باقی نگذاشته است . وفاتش در۱۲۹۴ رخ داد .

صفی علیشاه

حاج میرزاحسن‌اصفهانی‌ملقب‌به‌**صفی‌علیشاه** ازبزرگترین عرفاء مشهور عصر خویش‌است.دست ارادت برحمت‌علیشاه داده ومدتی رنج سفر کشیده در آخر در طهران رخت اقامت گسترد و محضرش مجمع ارباب کمال‌واصحاب‌ذوق‌وحال گردید. بسیاری‌ازرجال‌مملکت‌واعیان‌دولت حلقهٔ ارادت اورادر گوش کرده ازمحضرفیض اثرش‌دریوزهٔ‌همت می‌نمودند.اشعار صفیعلیشاه دارای لطف مخصوصی است.وهمان حلاوت ودلربائی که در گفتارعطار ومولوی مشاهده میشود درمثنویات او پدیدار است **زبدةالاسرار** را کـه در آن

واقعهٔ کربلا را با مراحل سیر و سلوک تطبیق نموده باشارهٔ رحمت علیشاه برشتهٔ نظم درآورده و راستی لطف سخن را بجائی رسانیده است که خواننده را بی اختیار کند. تفسیر منظوم کلام‌الله مجید از آثار فنا ناپذیر آن عارف بزرگ است. دیگر از تألیفات او **بحر الحقایق** است بنظم و **عرفان الحق** و **میزان المعرفة** «به نثر» و انصافاً در نثر فارسی هم طرز ساده وجاذبی داشته ومعانی بلند را در عبارات مختصر و جامع بدون تکلف بیان نموده است. دیوان اشعارش مشحون ازقصاید و غزلیات و انواع مسمط است.



« حاج میرزا حسن صفیعلیشاه »

بطور کلی صفی علیشاه آخرین شاعر بزرگ صوفی مشرب است.

پس از اوشاعری بیشتر و بهتراز او در عرفان سخن نرانده است. در سال ۱۳۱۶ روح پرفتوحش بگلشن قدس خرامید این‌اشعار از اوست:

دوش کزمن بود خالی‌جای من — آمد آن یکتا بت رعنای من
شد ز بعد لای من الّای من — گفت کای در عاشقی رسوای‌من
(خواهم از هستی سبکبارت کنم)

گر توخواهی کز طریقت دم‌زنی — پای باید بر سر عالم زنی
نی دو عالم از طمع بر هم زنی — گردم از آمال دنیا کم زنی
(مستحق لطف بسیارت کنم)

دم غنیمت دان که عالم یك دم است
آنکه بادم همدم است او آدم است
دم ز من جو کادم احیا زین دم است
فیض این دم عالم اندر عالم است
(دمبدم دم تا بدم یارت کنم) الخ

وله ایضاً :

من بملك دل شهنشه بوده‌ام تا بوده‌ام
از رموز عشق آگه بوده‌ام تا بوده‌ام
دل بر آن گیسوی مشکین داده‌ام تاداده‌ام
محو آن رخسار چون مه بوده‌ام تابوده‌ام
راه با اهل طریقت رفته‌ام تا رفته‌ام
سالکان را رهبر ره بوده‌ام تا بوده‌ام

علیخان صفاعلی این شاعر از مریدان مخلص و پاکباز حاج میرزا حسن صفیعلیشاه است وپس ازرحلت پیربزرگوارخودبدستگیری طالبان وارشاد سالکان همت گماشت ـ مرحوم علیخان (ظهیرالدوله) پسر محمد ناصرخان وزیر دربار است ومدتها خدمات مهم دولتی را عهده‌دار بوده و درهرحال شیوهٔ درویشی را از دست نداده است . روشنی ضمیر ، طینت پاك ، اخلاق‌حسنه و تجدد خواهی او بازار فقر را رونق جدید داد . صفاعلی طرفداری از مساوات و حکومت مشروطه مینمود و در انجمن اخوت اووضیع وشریف برابر می‌نشستنداز اقدامات وی در همدان وگیلان و سایر نقاط میتوان نتیجه گرفت که در بیداری ایرانیان زحمتی بسزا کشیده درآخرمحمد علی‌شاه خانقاه اورا بتوپ بست‌واثاثیهٔ گرانبهای‌آنرا بغارت بردند. رسائل‌سبحهٔ صفا ، مرآت‌الصفی ، رعناوزیباومطلع الانوار (نظم) ازآثار اوست . همچنین قصاید وغزلیاتی ازاین شاعر بیادگاراست .

حاج‌میرزا معصوم نایب الصدر شیرازی

این شاعر فرزند ارجمند رحمتعلیشاه و ازدانشمندان عصر خویش است‌سالهاعمرشریف رابتحصیل‌علم و کمال‌وتزکیهٔ نفس گذرانده ومسافرتهای‌طولانی در اطراف‌ایران، هند، ترکستان وعثمانی نموده درك‌صحبت‌بزرگان هردیاررا کرده است،مهمترین‌تألیف او کتاب **طرائق‌الحقائق** است وانصافاًدرتألیف‌آن زحمت بسیار کشیده‌ودرتحقیق حال بزرگان صوفیه وسایر دانشمندان ازاعصار گذشته تازمان خویش اقصی جهد خود رانموده‌وآن تألیف نفیس ازاین حیث‌نهایت قابل توجه‌است وبجهاتی‌برسایر تذکره‌هائی که در اینخصوص برشتهٔ تحریر درآمده رجحان دارد چه مؤلف آن حتی‌المقدور سعی کرده ازروی منابع و مأخذهای مختلف و مدارك معتبر حقیقت امررامکشوف سازد وازغرض ورزی وحب وبغض بیجا کناره جوئی نموده مطالب راچنانکه درك کرده وتحقیق نموده بیان فرموده است .

۵ - شیخیه

پیروان احمد احسائی معروف بشیخیه‌اند . شیخ احمدبن زین‌الدین‌بن ـ شیخ ابراهیم احسائی عالمی بودزاهد ومتقی دارای کمالات صوری ومعنوی مدتی ازعمرشریف درایران خاصه دریزد واصفهان گذرانید واز عجایب آنکه این مرد دانشمند که در رد فلاسفه و صوفیه میکوشید تربیت شدهٔ سید قطب‌الدین محمد پیشوای سلسلهٔ صوفیهٔ ذهبیه‌بوده است ـ خلاصه محمد علی‌میرزا فرزندفتحعلیشاه شیخ راالمر بتوقیف در کرمانشاهان داد وپس ازرحلت شاهزاده شیخ موفق گردید بکربلا عزیمت نماید . درآنجا پاشای بغداد بمخالفت اوبرخاست و درآخر شیخ بزرگوار مجبور گردید با اهل بیت خود به‌بیت‌الله رود ودرسن نود سالگی درسنهٔ ۱۲۴۳ هجری نزدیك مدینه وفات نمود . ودر مدینه در جوار ائمه دفن گردید . شیخ احمد دارای تألیفات متعددی است ازقبیل **شرح الزیارات الکبیر** و**شرح ـ الفواید** وغیره .

جانشین قابل شیخ احمداحسائی حاج سید کاظم بن امیرسیدقاسم رشتی است وپس ازاو بین پیروانش اختلاف عظیم حاصل گشت. چند تن تابع سید علی محمد معروف به‌باب گردیده وفرقهٔ بابیه پدیدآمد گروهی پیروحاج محمد کریم خان قاجار گشته‌اورا رکن رابع از اصول عقاید خویش دانستند وازاینجهت به رکنیه معروف گشتند. جمعی دیگر طرفدار میرزاحسن گوهر ازمریدان سید کاظم گشته وبه‌حاج کریم خان‌اعتقادی نداشتند. میرزاحسن دارای طبع روانی‌بوده وروزگار را به‌پرهیزگاری میگذرانده‌است. این بیت ازاوست :

ملجأت پنداشتم از دست جور روزگاران

چون‌نکودیدم توهم همدست جورروزگاری

اماحاج محمد کریم خان از علماء عهد خود بوده و کتاب ارشادالعوام از تصنیفات اوست وفاتش درسنهٔ ۱۲۸۸ در کرمان رخ داد.

ادبیات دورهٔ انقلاب

قبل ازانقلاب ایران منظور عمدهٔ نویسندگان وشعراء جلب توجه امراء و بزرگان بطرف خود یاترغیب ارباب استعداد بمسائل عرفانی وموضوعات اخلاقی بوده است آنچه تعلق به قضایای اجتماعی و سیاسی داشته در درجهٔ ثانی محسوب میگشت وبطورکلی ازآن بحث میکرده‌اند. دردورهٔ انقلاب قضایای سیاسی درجهٔ اول راحائز گردید اهل قلم وبیان یك طرز حکومت بهتررا نصب‌العین خود قرار دادند ودرصدد بر آمدند مطالب خود رابقسمی تقریر نمایند که خاص وعام،امیر و فقیردرك مطلب کنند.

مباحث سیاسی جای مطالب عرفانی را بگرفت و قصاید مدح مبدل باشعار وطنی گردید ــ همان دلایل وجهاتی که موجب انقلاب سیاسی ایران شد انقلاب ادبی راهم تولید نمود بلکه میتوان گفت انقلاب ادبی قبل ازسیاسی شروع واز عوامل آن گردید.

نویسندگان دورهٔ انقلاب درصدد بر آمدند که با انشاء سهل و ساده بدون تکلف و پیرایه منظور خود را بیان کنند و بدینجهات نثر فارسی وارد در مرحلهٔ جدیدی گردید که نمونهٔ آنرا در بامداد انقلاب میرزا ملکم خان و طالب‌اف تبریزی، مؤیدالاسلام نویسندهٔ حبل‌المتین ، حاج زین العابدین مراغهٔ مؤلف سیاحتنامهٔ ابراهیم بك ، محمد حسینخان ذکاءالملك فروغی مدیر روزنامهٔ تربیت و چند نفر دیگر تهیه کردند. انصافاً بعضی از این دانشمندان خاصه ملکم خان و مرحوم ذکاءالملك استادان سخن و ارباب قلم بوده‌اند و طرز نگارش آنها بیشتر از این حیث جالب توجه است که قواعد دستور فارسی را از دست نداده با کمال سادگی صحیح و درست نوشته‌اند . میتوان گفت طرزی را که میرزا ابوالقاسم خان فراهانی شروع کرد اینان تکمیل نمودند .

نظری در نوشتجات دورهٔ انقلاب که شرحش نهایت مفصل و موضوعی است بغایت مهم بخوبی میرساند که درموضوع و ترکیب یا معنی و صورت تغییرات قابل توجهی حاصل شده است . اما ازحیث ترکیب نه فقط نثر مسجع بکلی متروك گشت بلکه عبارت پردازی بیجا از بین رفته و نویسنده بدون پیرایه‌های لفظی آغاز مطلب نموده و برای تهییج احساسات یا جلب توجه خوانندگان بمعنی بیشتر اهمیت داده است تا بترکیب مصنوعی عبارات و الفاظ چنانکه سبك بسیاری از متقدمین بوده است یك نظر بجراید دورهٔ انقلاب خاصه جراید مجلس و صور اسرافیل و مساوات و ادب وغیره بهترین گواه این ادعا است . حتی طریق هجو و سرزنش نوع دیگر گشت و میتوان گفت مقالات شیرین معروف به«چرند و پرند» در جریدهٔ صوراسرافیل نمونهٔ زیبای چیز نویسی بزبان توده است .

مطالعهٔ جراید و کتب و مجلات بالسنهٔ خارجی موجب شد که یك عده لغات و اصطلاحات خارجی داخل در زبان فارسی گردد ، یعنی نویسندگان وقت آن ننمودند که بجای آن لغات و اصطلاحات کلمات فارسی پیدا نمایند و حتی مشاهده میشود بعضی از جمله‌ها شباهت بعبارت پردازی خارجی دارد . البته بعضی از نویسندگان فاضل مانند ادیب الممالك فراهانی در مقالات خود مراعات اسلوب

فارسی نویسی را کرده آنرا به ترکیبات واصطلاحات خارجی آلوده ننموده‌اند،

اما ازحیث نوع سخن گذشته از روزنامه نگاری که بدان اشاره شد رومان نویسی (افسانه سرائی) بطرزمغربیان وتنظیم داستانها برای نمایش(تآتر) بتدریج معمول گردید و حتی درسنهٔ ۱۳۲٦ هجری روزنامه بعنوان « تیاتر » در طهران تأسیس شد .

موضوع شعر هم مانند نثرشامل مسائل اجتماعی وسیاسی گشت ولی شعراء بزرگ‌ما ترکیب اشعاررابرهم نزدند وهمان سبك متقدمین‌را درسرودن غزل ، قصیده،مثنوی، وغیره‌تعقیب نمودندبلکه‌بعضی ازآنهابطرزعرفاکه‌اصطلاحات عرفانی‌رابخال‌وخط وابروتشبیه میکردند دراشعار سیاسی خود از استعمال این قبیل تشبیهات خودداری نکردند ولی چون اینگونه تخیلات خاص اشعار عاشقانه یاعارفانه است‌نه‌سیاسی واجتماعی بزودی ازآن‌صرف‌نظرشد ، همچنین کسانی که خواستند دربحر وقافیه بعقیدهٔ



« ادیب پیشاوری »

خود اصلاحاتی کنند موفق نشدند واشعار آنها مقبول نظر نگردیده متروك‌شد . یك نوع شعر که نهایت طرف توجه واقع گشت‌تصنیف‌است وشاید توجه‌ایرانیان بموسیقی بیشترموجب پیشرفت این نوع شعر گردید .

شعرای نامی ونویسندگان گرامی آن دوره بسیارند که فهرست آنها از ازحدود این رساله خارج است .

از جملهٔ شعراء آن دوره که اکنون در قید حیات نیستند یکی **ابوالحسن میرزا** معروف بشیخ الرئیس است که درسنهٔ ۱۲۶٤ متولد گردیده و **حیرت** تخلص مینمود در نظم ونثر وخطابه و بیان نهایت زبردست بوده است متأسفانه اثر مهمی از او باقی نیست ،

دیگر **میرزا صادق خان فراهانی** مشهور به **ادیب الممالك** است که درسال ۱۲۷۷ هجری متولد شد و از بزرگترین شعراء عهد خویش است . اشعار او با داشتن جنبهٔ سیاسی و اجتماعی برابری با بهترین اشعار متقدمین میکند . حکیم معروف **ادیب پیشاوری** ازتعریف مستغنی است و **ابوالقاسم عارف قزوینی** درساختن تصنیفات وطنی داد سخن داده ودر تهییج احساسات وعواطف خدمت مهمی در زمان خویش بآزادی و آزادیخواهان نموده است شاهزاده **ایرج میرزا** دارای طبع سرشار بوده ولطف سخنش چون نسیم سحری روح بخش وهمچون آب روان است . این چند بیت از آن شاعر شیرین کلام نقل میشود :



« ایرج میرزا »

گویند مرا چو زاد مادر — پستان بدهن گرفتن آموخت

شبها بر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت

لب خند نهاد بر لب من — بر غنچهٔ گل شکفتن آموخت

دستم بگرفت و پا بپا برد | تا شیوهٔ راه رفتن آموخت

یك حرف ودو حرف بر زبانم | الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست

تا هستم و هست دارمش دوست

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از صفویه تا انقراض سلسلهٔ قاجاریه

وقایع	تاریخ
صفویه	
آغاز اقدامات شاه اسمعیل	۹۰۵
تاجگذاری شاه اسمعیل در تبریز پس ازشکست شاه شیروان و الوندبك آق‌ـقویونلو و رسمی‌کردن مذهب تشیع	۹۰۷
برطرف‌کردن ملوك‌الطوایفی	۹۱۱-۹۱٤
فتح بغداد بدست شاه‌اسمعیل	۹۱٤
شکست ازبکان وکشته شدن شیبك‌خان	۹۱۶
شکست شاه اسمعیل ازسلطان سلیم درچالدران	۹۲۰
رحلت شاه اسمعیل	۹۳۰
مدت سلطنت شاه طهماسب وجنگهای ایرانیان با ازبکان وعثمانیان وگرجیان	۹۳۰-۹۸٤
رحلت اسمعیل دوم پس ازیکسال سلطنت وخونریزی	۹۸۵
استعفاء محمد خدابنده از سلطنت	۹۹۵
اقدامات شاه‌عباس‌اول برای فرونشاندن فتنه‌های داخلی	۹۹۶-۱۰۰۶
شکست فاحش ازبکان از شاه‌عباس نزدیك هرات	۱۰۰۶
آغاز جنگهای شاه‌عباس با عثمانیان	۱۰۱۰
شکست چغاله‌زاده سنان پاشا از شاه عباس	۱۰۱۲
رحلت شاه عباس بزرگ	۱۰۳۸
سلطنت شاه‌صفی	۱۰۳۸-۱۰۵۲
سلطنت شاه‌عباس ثانی	۱۰۵۲-۱۰۷۸
سلطنت شاه‌سلیمان	۱۰۷۸-۱۱۰۶
جنگ گلناباد واقتادن شهراصفهان بدست محمود افغان درزمان سلطان حسین	۱۱۳۵
افشاریه	
شکست اشرف افغان از نادر دردامغان ، مورچه خورت واستخر	۱۱٤۱
شکست عثمانیان در همدان واستخلاص شهرهای آذربایجان	۱۱٤۲
فتح‌هرات بدست نادر	۱۱٤۳
خلع شاه طهماسب	۱۱٤۵

وقایع	تاریخ
شکست نادر در کرکوك	۱۱۴۶
شکست عثمانیان وکشته شدن توپال در عراق عرب	۱۱۴۶
شکست عبداله پاشا وفتح قارص ، ایروان وشهرهای دیگر بدست نادر	۱۱۴۸
تاجگذاری نادرشاه	۱۱۴۸
لشکرکشی نادر بهند وفتح دهلی	۱۱۵۱
فتح خوارزم	۱۱۵۳
کشته شدن نادر در فتح آباد قوچان	۱۱۶۰
(بعضی ازاخلاف نادر تازمان فتحعلیشاه قاجار درخراسان حکمرانی داشتند)	
زندیه	
شکست آزادخان افغان ورأفت کریمخان با او	۱۱۶۷
شکست محمدحسن خان قاجار از شیخعلیخان زند	۱۱۷۲
فتح بصره بدست صادقخان زند	۱۱۹۳
رحلت کریمخان	۱۱۹۴
نفاق وجدال اقارب کریمخان (زکیخان ، صادقخان، علیمرادخان)	۱۱۹۳-۱۱۹۹
کشته شدن جعفرخان	۱۲۰۳
شهامت لطفعلیخان زند وکشته شدنش بامر آقا محمدخان قاجار	۱۲۰۳-۱۲۰۹
قاجاریه	
فرار آقامحمدخان از شیراز (بعداز رحلت کریمخان)	۱۱۹۳
تصرف کرمان وقساوت مؤسس سلسلهٔ قاجاریه در آنحدود	۱۲۰۹
قتل وغارت آقامحمدخان درگرجستان وتاجگذاری او	۱۲۱۰
فتح قلعهٔ شوشی وکشته شدن آقا محمدخان	۱۲۱۱
آغاز سلطنت فتحعلیشاه و فرونشاندن فتنه‌های داخلی	۱۲۱۲-۱۲۱۸
آغاز جنگهای ایران وروس	۱۲۱۸
معاهدهٔ گلستان	۱۲۲۸
جنگهای ایران و عثمانی	۱۲۳۶-۱۲۳۸
معاهدهٔ ترکمن چای پس ازدومین جنگهای ایران وروس	۱۲۴۳
عزم تسخیرهرات ومحاصرهٔ آنشهردر ایام محمد شاه	۱۲۵۳-۱۲۵۵
معاهدهٔ ارزنةالروم بین ایران وعثمانی	۱۲۶۳
آغاز سلطنت ناصرالدین شاه وفرونشستن فتنه‌های داخلی بهمت میرزا تقیخان امیرنظام	۱۲۶۴-۱۲۶۸

وقایع	تاریخ
قتل میرزاتقی‌خان درحمام فین کاشان	۱۲۶۸
شکست لشکرخوارزم وکشته شدن محمد امین‌خان‌خیوه	۱۲۷۱
فتح‌هرات و دخالت دولت انگلیس	۱۲۷۲_۱۲۷۳
جنگ مرو ومتفرق شدن لشکرایران	۱۲۷۶
کشته شدن ناصرالدین‌شاه	۱۳۱۳
آغاز انقلاب ایران	۱۳۲۳_۱۳۲۴
اعطاء فرمان مشروطیت ازطرف مظفرالدین‌شاه	چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴
توپ بستن مجلس بامر محمدعلی شاه	۲۳ ج اول ۱۳۲۶
جنبش آذربایجان واقدام آزادیخواهان سایرنقاط ایران	۱۳۲۶_۱۳۲۷
فتح طهران وخلع محمدعلیشاه	۲۴ ج ثانی ۱۳۲۷
هرج ومرج ، ملوک‌الطوایفی ، ناامنی ، قحطی ، تجاوزبیگانگان ازآغاز تا انجام سلطنت احمد شاه	۱۳۲۷_۱۳۳۹

باب چهارم

عصر جدید

مقدمه

-۱-

درقرن اخیر کشورایران دچار انواع بلیات ومصایب گردید . یك‌نفر بدورهٔ صفویه ومقایسهٔ آن عهد درخشان ایران با ادوار بعد بخوبی معلوم میدارد که در کلیهٔ شئون سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان مراحل انحطاط پیموده و سیر قهقرائی نموده‌اند ایران صفویه راباآن سیاست روشن، راههای آباد ، عمارات زیبا و کثرت ثروت بهیچوجه نتوان با ایران دوره‌های بعد مخصوصاً دورهٔ قاجاریه و راههای ویران ، شهرهای خراب ، فقر وفاقهٔ ملت مقایسه نمود . ایرانیان که در زمان صفویه آنهمه آثار گرانبهای صنعتی از خود بیادگار گذاشتند در قرن اخیر درخواب عمیق فرورفته بقسمی که مورخین خارجی آن‌دوره را عهد انحطاط مادی ومعنوی این کشور مینامند شرح زیانهائی که در مدت حکمرانی سلاطین قاجار بر ایران وایرانیان وارد آمد موضوع کتاب مفصل و جداگانه‌ایست و حقیقتاً در دورهٔ اخیر سلطنت آنها استقلال ایران بموئی آویخته بود - بیمورد نیست یکنظر بزیانهای وارده در آن عهد بشود تا معلوم گردد اوضاع ایران وپریشانی احوال‌تا چه حد بوده .

طبق معاهدات ننگین گلستان وترکمن‌چای فتحعلی‌شاه گرجستان ، دربند،

باکو ، شیروان ، شکی ، گنجه ، قراباغ وقسمتی از طالش ، ایروان ونخجوان را باده کرور خسارت جنگ بروسها واگذار کرد. ایران ازحق کشتیرانی دربحر خزر محروم گشت - قونسولی بروسها داده شد و بتدریج سایر اجانب این حق را بدست آورده لطمهٔ بزرگی بحاکمیت ایران وارد آمد . محاصرهٔ هرات در زمان محمدشاه و فتح آن در زمان ناصرالدین شاه جز خسارت فایدهٔ دیگر برای ایران نداشت. در آخر ایران رسماً استقلال آن حدود را بشناخت و از حاکمیت خود ازهرات و تمام افغانستان صرفنظر نمود. همچنین در زمان ناصرالدین شاه ازطرف مشرق ایران خیوه ومرو و نقاط دیگر بدست روسها افتاد نفوذی که دولت ایران حتی در زمان فتحعلیشاه در بغداد وسلمانیه داشت از دست برفت .

ثروتی که ملت ایران در زمان صفویه اندوخته واموالی که نادر ازهند آورده بود در زمان قاجاریه برباد رفت - دادن یك سلسله امتیازات بخارجیان موجب دخالت آنان در امور داخلی مملکت ما گردید . شرح این امتیازات و شرط آنها داستانی است خواندنی وتفصیل آن دراین مختصر رساله نگنجد . فهرست مهمترین آنها از این قرار است :

امتیازات روس ـ امتیازات شیلات سواحل دریای خزر به لیانازوف درسال (۱۲۹۵)ـ امتیاز بانك استقراضی که ضمناً مقاصد سیاسی انجام میداده ـ امتیاز ساختن راه جلفا به تبریز ـ امتیاز ساختن راه انزلی تاقزوین (۱۳۱۰) ـ ساختن راه آهن طهران بقزوین وقزوین بهمدان (۱۳۱۵) امتیاز راه آهن ازجلفا به تبریز ومضافات آن (۱۳۲۱)ـ امتیاز استخراج معادن قـراجـه‌داغ (۱۳۱۶) ـ امتیاز جنگلهای مازندران ـ امتیاز خط تلگراف بین جلفا وتهران بکمپانی انگلیسی مقیم مسکو و تحت حمایت روس ـ امتیاز معادن نفت شمال (۱۳۳۴) .

امتیازات انگلیسها ـ امتیاز معادن نفت ایران جز ایالات شمال (درسال ۱۳۱۹)ـ امتیاز بانك شاهنشاهی ایران وطبع اسکناس (۱۳۰۶)ـ امتیاز خطوط تلگرافی بین بوشهر ،طهران ،خانقین (۱۲۸۰)ـ سپس بین طهران و بلوچستان (۱۳۱۹) ـ امتیاز خط آهن خرمشهر تا خرم‌آباد با حق ساختن بنادر در بعضی از شهرهای ساحلی

خلیج (سنهٔ ۱۳۳۱) - امتیاز انحصار صدور تنباکو به خاك عثمانی (۱۳۱۰ هـ).

اما امتیاز استخراج آثار عتیقهٔ شوش درسال ۱۳۰۱ بفرانسویان واگذارشد.

از این امتیازات گوناگون که حقیقة واگذار کردن ثروت مملکت و مقید نمودن ملت ایران است بخوبی معلوم میشود که نفوذ اجانب در کشور ما تا چه اندازه بوده خاصه هرگاه شرایط این امتیازات را مطالعه کنیم خواهیم دید که دولت قاجار برایگان منابع ثروت وحقوق ملت ایران را از دست داده است.

صفحهٔ دیگر از تاریخ قاجاریه قروضی است که از دولتین روس وانگلیس نموده اند - این وجوه نه فقط دردی را درمان نکرد واکثر صرف هوی وهوس این و آن شد، باعث تجاوز وتعدی بیگانگان گردیده آنچه خواستند کردند و هرروز ببهانهٔ اینکه منافع آنها در خطر است مانع ازهر گونه اصلاحات اساسی گشته و کشور ما را عرصهٔ تاخت وتاز خود قرار دادند. خلاصهٔ قروض ایران ازاین قراربود.

قرض ازروسیه : در سنهٔ ۱۳۱۸ بیست و دومیلیون وپانصد هزارمنات طلا با تنزیل پنج درصد بمدت ۷۵ سال و درمقابل آن عایدات گمرکات ایران باستثنای گمرکات فارس وبنادر خلیج فارس تضمین داده شده.

در سال ۱۳۲۰ مبلغ ده میلیون منات طلا بمدت ۷۵ سال با شرایط قرض سنهٔ ۱۳۱۸.

در سال ۱۳۲۹ مبلغ یك میلیون ویکصد ویازده هزار ویکصد لیرهٔ انگلیسی در مدت ۱۵ سال با تنزیل هفت درصد وغیر ازعایدات گمرکات سابق الذکر عایدات ضرابخانه هم تضمین داده شد.

در سال ۱۳۳۱ مبلغ دویست هزار لیرهٔ انگلیسی با تنزیل هفت درصد بمدت سه سال در مقابل عایدات گمرکات سابق الذکر.

قرض از انگلیس و هند : در سال ۱۳۱۸ از هند مبلغ ۳۱۴۲۸۱ لیره و کسری بمدت ۱۵سال باتنزیل ۵ درصد ودرمقابل آن عایدات شیلات دریای خزر، پستخانه، تلگرافخانه، گمرکات فارس وخلیج، اهواز ومحمره بتضمین داده شد.

درسال ۱۳۲۹ ازانگلیس مبلغ یك میلیون ودویست وپنجاه هزارلیرهٔ انگلیسی

بمدت پنجاه سال با تنزیل ۵درصد درمقابل عایدات گمرکات جنوب

درسال ۱۳۳۰ ازهند وانگلیس مبلغ یکصدوچهل هزارلیرهٔ انگلیسی بدون تعیین مدت باتنزیل هفت درصد درمقابل‌عایدات گمرکات .

درسال ۱۳۳۱ ازدولت انگلیس مبلغ دویست هزار لیرهٔ انگلیسی باتنزیل هفت درصد بمدت دوسال ونیم درمقابل عایدات گمرکات جنوب .

در سال۱۳۳۱ از دولت انگلیس بمبلغ یکصد هزار لیرهٔانگلیسی باتنزیل هفت درصد بدون‌تعیین‌مدت درمقابل عایدات گمرکات جنوب .

غیر ازقروض فوق دولت ایران قروض دیگری به‌بانك شاهنشاهی و بانك استقراضی وغیره داشته‌است که از شرح آن میگذریم چنانکه ملاحظه شدعایدات گمرکات شمال وجنوب، ضرابخانه، پستخانه تلگرافخانه و شیلات درمقابل این قروض بدول بیگانهٔ روس وانگلیس تضمین داده شد. خلاصه مستشاران بلژیکی که آلت دست بیگانگان بودند ادارهٔ امور پست و گمرکات رادردست گرفتند .

درسال ۱۳۱۹ قراردادی راجع بتعرفهٔ گمرکی بین‌روس وانگلیس وایران بسته شد ودولت انگلیس‌بعنوان‌دولت‌کاملة الوداد ازاین قرارداد که بکلی‌برضرر ایران بود استفاده کرد .

باری مملکت ما میدان رقابت روس وانگلیس گردید و امتیازات پی‌درپی‌و قروض متوالی دولت قاجار را بکلی ذلیل نمود دخالت اجانب در امور داخلی ما بقدری‌است که‌شرح آن بتقریر نیاید بلکه‌روس و انگلیس ایران را درسنهٔ۱۹۰۷ میلادی بسه منطقه تقسیم کردند . دونفر گرجی علناً صنیع الدوله (مرتضی قلی) وزیر مالیه راکشتند و دولت ایران نتوانست قاتلان را محاکمه‌ومجازات نماید، زن ملك‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه برادرمحمدعلی میرزابامپراطور وامپراطریس روس تلگرافی کرده خود را تحت حمایت آن دولت قرار داد و دولت روس هم قبول نمود همانطور که درباب گذشته شرح دادیم کار بجائی رسید که روسها در

تبریز وانزلی قتل عام کردند وثقة الاسلام وچند نفر دیگر را درتبریز روز عاشورا بدار زدند وتاقزوین لشکر کشی نمودنـد . آری این بود نتیجهٔ یك قرن و نیم سلطنت پادشاهان قاجار ودراینجا بیش ازاین بسط سخن نمیدهیم .

- ۲ -

هرج ومرج ـ قحطی ـ تجاوز بیگانگان ـ و اوضاع ایران ازجنگ بین الملل اول به‌بعد

جنگ بین‌الملل که درسال ۱۹۱٤ میلادی (۱۳۳۲هـ) در اثر طمع وآز دول اروپائی رخ داد و میلیون ها از جوانان آنها فدای اغراض سیاستمداران خود گشتند درایران تأثیرات خاصی داشت . بااینکه دولت‌ایران درسال۱۳۳۵ اعلان بیطرفی داد کشورما عرصهٔ تاخت وتازلشکریان روس و انگلیس گردیده خسارات بیشمار برمملکت وملت آوردند . اینگونه تعدیات دولت وقت را مصمم ساخت که اصفهان را پایتخت قرار دهد گرچه هیئت وزراء بـواسطهٔ تأمین صـوری سفارتخانه‌های روس وانگلیس ازآن اقدام‌منصرف گردید ولی جمعی‌ازنمایندگان مجلس ومجاهدین وژاندارمها که درتعقیب آن تصمیم مهاجرت به‌قم نموده‌بودند حاضر بمراجعت نشده کمیته‌ای بنام کمیتهٔ دفاع‌ملی تشکیل دادند. شرح‌عملیات این کمیته وزدوخورد مهاجرین باروسها ومساعدت باعثمانیان و بالاخره مهاجرت بکرمانشاهان داستانی است خارج ازحدوداین تألیف مختصر آنکه درسال ۱۳۳۵

در ایران دو حکومت وجود داشت یکی حکومت **مرکزی** و دیگر **حکومت مهاجرین** که برای خود رئیس الوزراء ، وزیر مالیه ووزیر جنگ وغیره معین کرده کرمانشاه را مرکز خود قرار دادند .

درخلال این سنوات روسها ، انگلیسها وعثمانیان کشور ما را میدان جنگ قرارداده انواع خسارات جانی ومالی وارد آوردند گرچه درجنوب ایران تنگستانیها ودشتستانیها باکمال رشادت باانگلیسها مبارزه می نمودند وشرح دلیری آنان موضوع یك کتاب جداگانه است درمغرب ایلات سنجابی و کلهر وسایر عشایر مردانه با روسها می جنگیدند . چه دهات که ویرانه گشت ، چه خانواده ها که ازبین رفت . چه جوانان دلیری که زیر خاك خفتند وچقدر خسارت جانی ومالی که برعشایر و ایلات وارد آمد! خلاصه هرج ومرج عظیمی درسراسر کشور رخ داده بودو کسیکه بتواند سرانجامی بامور دهد پیدا نشد .

باری پیشرفت انگلیسها درعراق عرب موجب باز گشت قوای عثمانی گردید وبالنتیجه بعضی از مهاجرین بجانب اسلامبول و برلن مهاجرت کردند پس از انقلاب روسیه و واژگون شدن تاج و تخت نیکلای دوم امپراطور روس در ۱۳۳۵ هجری (مطابق با ۱۹۱۷ میلادی) مهاجرین بتدریج به طهران آمدند وبرباد رفتن خانوادهٔ رومانوف روزنهٔ امیدی برای ایرانیان باز کرد و تصور اصلاحاتی نمودند چنانکه صمصام السلطنه در سال ۱۳۳۶ اعلام الغاء کاپیتولاسیون را نمودند ولـی شیرازهٔ امور چنان ازهم گسیخته بود که پیوند آن محال بنظر می نمود. پریشانی امور اهالی ، ظلم و استبداد حکام و ارباب نفوذ ، نـا امنی حتی درپایتخت ، دسته بندیهای مختلف ، مجالی برای هیچگونه اصلاح باقی نگذاشته بود ، گویـا ایـن مصایب وبلیات کم بود که ساکنین ستمدیدهٔ این آب وخاك دچار قحطی سختی گردید جنازهٔ هزارها جوان ، پیر ، طفل ، مرد وزن که از گرسنگی جان داده بودند در کوچه وبرزن شهرها و قصبات و دهات ریخته ومناظر هولناك وغم انگیزی تشکیل میداد. بعضی را عقیده براین است که آن قحطی مصنوعی بوده یااقلا ممکن بود که از شدت آن جلوگیری می کردند ولی اقـدامی نشد.

هنوز اثرات قحطی رفع نشده و چهره های زرد بحالت طبیعی بر نگشته بود که بادی آمد و مرضی آورد و خرمن عمر هزار ها نفوس دیگر را بر باد داد.



خلاصه در سال ۱۳۳۷ هجری (۱۹۱۹ میلادی) هیئت دولت ایران به ریاست **وثوق‌الدوله** (حسن وثوق) طرح قرارداد جدیدی با انگلیس‌ها ریخت و در نظر گرفت برای ادارات مختلفه مستشاران انگلیسی استخدام گردد ا و بخرج دولت ایران قوهٔ متحدالشکل تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی تشکیل شود و بطور کلی طبق آن قرارداد کلیهٔ دوائر دولتی اعم از کشوری و لشکری در دست مستشاران آن دولت اروپائی قرار میگرفت . ملت ایران با تمام گرفتاریهائی که

داشت و با مصائب حقیقی یا مصنوعی که برای او فراهم کرده بودند آن قرارداد را لغو دانسته واعتراضهای سخت بر سیاست دولت وقت نمود وحتی **شیخ محمد خیابانی** در تبریز پرچم مخالفت افراشت و **میرزا کوچك خان رشتی** که در جنگل‌های گیلان جمعی را در اطراف خود گرد آورده اطاعت ازدولت نمی‌نمود قصد طهران کرد و در پایتخت هیاهوی عجیبی برپا گردید. سخت گیری دولت برای فرو نشاندن احساسات سودی نبخشید و اوضاع روزبروز وخیم‌تر می‌شد دزدان وراهزنان موقع راغنیمت شمرده بجان ومال اهالی افتاده سلب امنیت نموده بودند. شمال، جنوب، مغرب ومشرق ایران در آتش بیداد میسوخت. ضعف دولت، هرج و مرج امور کشور، نبودن لشکر منظم بالاخره ملوك‌الطوایفی ودخالت اجانب درامور داخلی چنان رشتهٔ امور را ازهم گسیخته بود که یأس و نومیدی درقلوب وطن پرستان جای گرفته همه تصور میکردند خدای نخواسته کشتی کهن سال ایران درمیان طوفان حوادث غرق خواهد شد. لشکر ایران را یك عدهٔ معدودی قزاق وژاندارم تشکیل میداد که نه تجهیزات لازمی داشته ونه حقوق کافی دریافت میداشتند. خزانهٔ دولت تهی، عدلیه، معارف وسایر مؤسسات اسمی بود بی مسمی، نه قوانین اجرا میگشت و نه حکام دولت را متنفذین اعتنا می‌نمودند. اهالی شهرها وروستائیان بالباسهای گوناگون درفقر و پریشانی بسر برده، گروه گروه ازشدت بیچارگی یا ازدست ظلم حکام، کشور نیاگان خود را ترك گفته بدیار اجانب مهاجرت مینمودند خلاصه کار براین منوال بود که اعلیحضرت رضاشاه قیام نمود وباب جدیدی در تاریخ ایران بازشد.

فصل اول

پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی

مولد ونسب ملوکانه

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در ۲٤ اسفند ۱۲۵٦ شمسی (۱۲۹۵ قمری مطابق با ۱۸۷۸) در آلاشت از توابع سواد کوه مازندران متولد گردیدند . خطهٔ سواد کوه ازازمنهٔ باستانی همواره محل سلحشوران نامی وموطن ملوك مقتدر بوده‌است ، اغلب از سپهبدان طبرستان که سالهای دراز درمرز مازندران حکمرانی نموده و استقلال سیاسی آن را در مقابل حملهٔ بیگانگان محافظت کردند از اهل سواد کوهند و پادشاهان باوندی که اعمال درخشان و مراتب شجاعت و استقامت آنان در صفحات تاریخ مسطور است هم از آن دیارند .

رودتالار بلوك سواد کوه را بدوقسمت مینماید: راست پی و ولوپی که بمعنی طرف راست وطرف چپ آب است ـ کوه‌شلفین (شروین) واقع است در جنوب سواد کوه و از آنجا بطرف شمال اغلب جبال دارای جنگل است و آثار قلعه‌های قدیمی در آن حدود مشاهده میشود .

شاهنشاه ایران ازخانوادهٔ معروف اصیلیست که سالیان درازدرخطهٔ مازندران اقامت داشته‌اند **مرحوم مراد علیخان** جد اعلیحضرت همایونی درمحاصرهٔ هرات پس ازابراز لیاقت و کفایت درراه میهن جان نثار کرده است ومرحوم عباسقلیخان پدر شاهنشاه ایران ریاست فوج سواد کوه را داشته و افراد این فوج که همه از دلاوران آن حدود بوده‌اند از فرط لیاقت طرف توجه و اعتماد درباریان و اهالی پایتخت شده‌اند پس از رحلت عباسقلی خان سرتیپ نصرالله‌خان عم مصلح تاجدار ایران عهده دار خدمت معظم‌له گشتند تااینکه مراحل اولیهٔ عمر شریف‌راپیمودند.

قبل از زمامداری

شاهنشاه معظم مانند اسلاف عالیمقام خود ازعنفوان شباب نظام راطرف توجه قرارداده درابتدادرفوج سواد کوه وبعد در سن بیست ودو سالگی در قزاقخانه داخل گردیده ودر اندك مدتی جلب توجه رؤسای آن لشکر را نموده لیاقت ذاتی و استعداد فطری



« رضاخان سردارسپه »

خودرادرهمدان، کرمانشاهان وسایر نقاط ایران ابرازداشته یاد گاریهای درخشانی

از خود باقی گذاشتند در سال ۱۲۹۴ شمسی ریاست تیپ قزاقخانهٔ همدان بذات همایونش واگذار گردید.

اوضاع پریشان ایران ومخصوصاً وقایعیکه هنگام جنگ بین‌الملل وپس از آن در اینکشور رخ داد وخاك نیاگان ما ازهر طرف لگدکوب ستور بیگانگان گشت فرزند رشید ایران رادرفکر آن انداخت که هرچه زودترمرام اصلی خود راکه استخلاص وطن ازشردزدان داخلی و تعدی بیگانگان است عملی فرمایند. بنابراین پس ازاینکه‌ازطرف دولت وقت بشمال رفته‌ومتجاسرین راشکست فاحش دادند صلاح چنان دانستند که زمام امورارتش کشورراددست گرفته به‌حکمرانی خیانتکاران مرکزخاتمه دهند وازینرو دراواخرسال ۱۲۹۹ بجانب تهران عزیمت فرمودند.

کودتای سوم اسفند علل ونتایج آن

سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ شمسی مبدأ تاریخ جدیدی است شاهنشاه پس ازاینکه هنگام سحر پایتخت را تصرف نمودند ریاست قوای کشور را تحت عنوان **«سردارسپه»** دردست توانای خود گرفته نیات عالیهٔ خویش را دربیانیهٔ سوم حوت چنین اظهار فرمودند: « در همان هنگام که خون خود را درمقابل دشمن میریختیم بحرمت همان خونهای پاك ومقدس قسم خوردیم که در اولین فرصت خون خود را نثار نمائیم تا ریشهٔ خیانتکاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته وملت ایران را ازسلسلهٔ رقیت مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم... الخ » اماعلل کودتا همان پریشانی اوضاع ایـران در آن عهد است و بهتر آنست که بذکرچند سطر از ابلاغیهٔ ۳ حوت ۱۳۰۰ (یکسال بعد از کودتا که از طرف معظم له منتشر گردید و در آن اشاره بعلل این واقعه مهم گردیده) اکتفا شود. در آن ابلاغیه چنین فرمایند:

« این یك فکری نبود که فقط درسوم حوت سال گذشته دردماغ من تأثیر کرده باشد... من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس بیچارهٔ ایرانی و هموطنان



اسمعیل سیمیتقو که بدست قوای دولتی گرفتار و کشته شد

بدبخت من بمعرض بیع وفروش اجانب درآمده وپست فطرتهای طهران‌هم اسناد این مبایعه را امضاء نمایند ...

«من نمیتوانستم مشاهده کنم که یك ایالت مهمی مثل گیلان درآتش بیداد جمعی یغما گر مشغول سوختن است وزمامداران مرکز تمام این‌خانه خرابیها را اسباب تفریح خود درهیئت وسایرمجالس قرارداده وبجای قلع وقمع‌وسر کوبی آنها درمشارکت با عمال یغما گران نیز بروجاهت ملی خود بیفزاید . برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان وبلوچستان دریافت وتأدیه نموده آن‌وقت یکنفر دزد ده سال دراطراف قم وکاشان تا دروازهٔ طهران مشغول شرارت وراهزنی باشدو سپس بعضی ازمرکزیان را هم در تمام آن دزدیها شریك وانبازببینم .

« هیچ ذی حسی تصدیـق آن را نمیکردکه لشکریـان بیچاره از صاحبمنصب وتا بین در تمام جنگها لگدکوب خارجی و داخلی گشته‌فوج فوج قربانی بدهند و درمرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفهٔ‌خود قرارداده برای مناصب ودرجات باشرف نظامی ، چوب حراج در دست گرفته وهرروز یك عده سردار وصاحبمنصبان خود را بیرون بیاندازند و آبروی دولت و ملت را در نـزد اجانب ریخته و خون هـر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند ...

«آری تحمل این شداید ومظالم برای من وهر کسیکه خود را پروردهٔ این آب و خاك میداند کمرشکن وطاقت فرسا بود و بالاخره بـا حقوق بشریت من مخالف بود که‌ببینم ومشاهده کنم یك جمعی پست فطرت ، دون همت و نـالایق رشتهٔ ارکان مملکت راگسسته ودرصدد آن هستند که بحیات استقلالی مملکت و ملت خاتمه داده ودرتمام موارد مختصر نفع شخصی رابرارکان‌یك‌مملکت‌سه‌هزار ساله ترجیح ومرجح سازند .

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار یك آن را در ضمن این ابلاغیه ملاحظه می کنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که بلطف خداونـدی

پناه برده و با عقیدهٔ راسخ و عزم جازم درصدد برآمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفتهٔ نظام را عودت و با شهامت همانها حیات مملکت را تجدید نمایم.

«من به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئنم و درتمام موارد ازخدای ایران وروح ملیت خود استمداد میجویم زیراغیر ازاین دونقطهٔ اتکاء بهیچ نقطه‌ای متکی نبوده ونخواهم بود. . .الخ.»

امانتایج کودتارا درطی فصول این باب بطور خلاصه خواهیم دید که از آن تاریخ چه نهضت عظیمی دراین کشور برپاشد ودرکلیهٔ شئون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره اصلاحات مهمی بعمل آمدو بجرأت میتوان گفت که اجراء هریك ازاین اصلاحات سالهای دراز وقت لازم داشته و پیشرفت این کارهای بزرگ در این مدت قلیل نتیجهٔ سعی و کوشش شاهنشاه است که کلیهٔ امور را از کوچك و بزرگ درمد نظر گرفته وبا بازوی توانای خویش موانع را مرتفع ساخته دستور اصلاح داده‌اند.

سیر وقایع داخلی

قبل ازاینکه بشرح مهمترین وقایع واصلاحات بعداز کودتا بپردازیم لازم‌است شمه‌ای از جریان امور مربوط بسیاست داخلی کشور و انقراض سلسلهٔ قاجاریه و پیدایش سلطنت شاهنشاه پهلوی گفته شود. در همان زمان که اعلیحضرت امور ارتش را دردست گرفتند وبااراده‌ٔ قوی خواستند ایران را ازپرتگاه نیستی نجات دهند **آقای سید ضیاءالدین** طباطبائی مقام ریاست وزراء را داشت. در ۱۴ اردیبهشت (ثور) ۱۳۰۰ امور وزارت جنگ در کف با کفایت اعلیحضرت قرار گرفت و ۱۴ خرداد (جوزا) همان سال سیدضیاءالدین منفصل شده وبطرف اروپا حرکت نمود و با تغییرات کابینه تا سنهٔ ۱۳۰۲ وزارت جنگ کمافی‌السابق در دست مصلح ایران باقی‌ماند[1]

---

۱ ـ بعداز سیدضیاءالدین مقام ریاست وزراء مفوض به قوام‌السلطنه شد و ۲۹ آبان (عقرب) ۱۳۰۰ شمسی مرحوم پیرنیا (مشیرالدوله) بدان مقام منصوب گردید و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱ ازآن مقام استعفاداد مجدداً قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء شد. دهم بهمن ۱۳۰۱ مرحوم میرزا حسن‌خان‌مستوفی‌الممالك تشکیل کابینه داد وسوم خرداد ۱۳۰۲ مجدداً مشیرالدوله رئیس‌الوزراء گردیدو تا ۲۹ مهر ۱۳۰۲ بدان شغل اشتغال داشت.

چه در تمام این احوال یگانه شخصی که ملت ایران چشم امید باقدامات وزحمات خستگی ناپذیراو داشت شخص وزیر جنگ بود که چون در ۱۵ مهر (میزان) ۱۳۰۱ شمسی ازمقام خود استعفا داد لیکن اهالی ایالات و ولایات ایران کارهای خودرا تعطیل نموده رسماً از دولت ومجلس استرداد استعفاء معظم له راخواستارشدند تا اینکه استعفا استرداد شد ودر ۲۴ همان ماه نمایندگان مجلس ازخدمات معظم له قدردانی و اظهار تشکر کردند.

در چهارم آبان (عقرب ۱۳۰۲) مقام ریاست وزراء بمعظم له که تاآن زمان وزارت جنگ را عهده دار بودند مفوض گردید. در همان ماه احمدشاه قاجار بفرنگستان عزیمت کرد، از اواسط بهمن ماه همان سال از کلیهٔ ایالات و ولایات ایران عموم ملت تنفرخود رااز سلطنت قاجاریه اظهار ودرخواست تغییر «رژیم» نمودند درهمان اوان یعنی درماه اسفند (حوت) رئیس الوزراء از کار کناره گرفتند ولی در نتیجهٔ قیام ملت و استدعای نمایندگان مجلس در ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ مجدداً زمامداری را قبول فرمودند. برنامهٔ (پرگرام) دولت که در ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ اعلام گردید از این قراراست:

«تکمیل قوای دفاعیه و گذراندن قانون نظام وظیفهٔ عمومی، اصلاح امنیه و شهربانی ولایات برمبانی جدیده، تکمیل قوانین عدلیه، تکمیل وسایل و تعمیم و ترقی فرهنگ وبهداشت، توحیداوزان ومقادیر، تکمیل تأسیسات پست وتلگراف».

در نتیجهٔ اقدامات مجدانه ریاست وزراء درپیشرفت امور واصلاحات کشوری ولشکری ملت ایران یقین نمود که منجی واقعی اوهمان ذات والاتباراست وسلاطین قاجاریه نه تنها خدمتی باین مملکت ننمودند بلکه آنرا بپرتگاه نیستی کشاندند بنابراین نمایندگان ملت در ۲۵ بهمن (دلو) ۱۳۰۳ بموجب قانون مخصوص ریاست کل قوای تأمینیه ودفاعیه را برئیس الوزراء تفویض کردند واولین قدم برای خلع سلسلهٔ قاجاریه ازطرف نمایندگان برداشته شد.

انقراض سلسلهٔ قاجاریه

در آن موقع که شاهنشاه بسر کوبی اشرار ، برچیدن بساط ملوك الطوایفی و تنظیم ارتش که از هر حیث کامل باشد میپرداختند و در آن هنگام که اجرای کلیهٔ اصلاحات اجتماعی، اقتصادی وغیره منظور نظر ایشان بود. احمدشاه در اروپا بود تا اینکه کاسهٔ صبر ملت لبریز گشت و نمایندگان تصمیم گرفتند ایران را از شر سلطنت خانواده‌ای که یکصد وچهل سال کشور را بطرف بدبختی و بیچارگی سوق داده مستخلص سازند بنا بر این در روز تاریخی **نهم آبان** ۱۳۰۴ شمسی مجلس شورای ملی در میان شوق وشعف اهالی خلع سلسلهٔ قاجاریه را اعلام نمود .

پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی

پس از خلع سلسلهٔ قاجاریه حکومت موقتی بفرمانده کل قوا مفوض گردید و در ۱۲ آبان ۱۳۰۶ نظامنامهٔ انتخاب اعضاء مجلس مؤسسان منتشر شد و بتدریج دول خارجی حکومت موقتی را برسمیت شناختند .

در ۱۵ آذر همان سال مجلس مؤسسان تشکیل گشت و در ۲۱ آذر درچهارمین جلسهٔ مجلس مؤسسان سلطنت ایران باعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی مفوض گردید واصول چهارگانهٔ ۴۰،۳۸،۳۷،۳۷ متمم قانون اساسی تغییر یافت وسه اصل آن از این قرار است :

اصل ۳۶ ـ سلطنت مشروطهٔ ایران از طرف ملت بوسیلهٔ مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده ودر اعقاب ذکور ایشان نسلا بعد نسل برقرارخواهد بود .

اصل ۳۷ ـ ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود ـ در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه وتصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهدآمد مشروط برآنکه آن ولیعهد ازخانوادهٔ قاجارنباشد ولی درهرموقع که پسری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد بااوخواهد بود .

اصل ۳۸ ـ درموقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امورسلطنت



«تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه»

رامتصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد اگر باین سن نرسیده باشد نایب السلطنه ازغیرخانوادهٔ قاجارازطرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد .

در۲۴ آذر ۱۳۰۴ مراسم تحلیف بعمل آمد واعلیحضرت همایون شاهنشاهی نطق مؤثری درمجلس شورای ملی ایراد فرمودند . درتعقیب این قضایا درطهران وکلیهٔ ولایات ایران جشنهای مفصل گرفته شد و دول خارجی سلطنت اعلیحضرت پهلوی را بشناختند و سفرای آنـان بـرای عرض تبریك بحضور ملوکانه مشرف گشتند .

۲۸ آذر ۱۳۰۴ اولین کابینهٔ اعلیحضرت پهلوی تشکیل وششم دی فرمـان انتخابات دورهٔششم صادر گردید درفروردین واردیبهشت ۱۳۰۵سر کردگان ایلات وطوایف مختلفه و نمایندگان اعیـان و تجار و آذربایجان حامل عصای مرصع تقدیمی اهالی آذربایجان وهمچنین نمایندگان کرمان ، فارس وسایرنقاط ایران بمناسبت تاجگذاری درتهران حضور بهم رسانیدند. چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵مراسم تاجگذاری باکمال شکوه وجلال درتالارموزهٔ سلطنتی بعمل آمد .

فصل دوم

والاحضرت ولایتعهد عظمی

فرخنده ولادت والاحضرت محمد رضا ولایت عهد عظمی در چهارم آبـان ۱۲۹۸ هجری شمسی رخ داد و پس از یك سال وچند ماه کودتای معروف سوم اسفند ۱۲۹۹ وقوع یافت وباب جدیدی درتاریخ ایران باز گشت . طولی نکشید که اصول چهار گانهٔ قانون اساسی بتوسط مجلس مؤسسان تغییر یافت (۲۱ آذر ۱۳۰٤)وطبق اصل سی وهفتم آن قانون که مقرر داشت «ولایتعهد باپسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود» مسند ولایت عهد بوجود شاهنشاه زادهٔ ایرانی وایرانی الاصل مفتخر گردید . باآنکه درآن اوقات ازعمر شریفش پیش از شش بهار نگذشته بود آثاردرایت وفراست وعلائم ذکاوت و کیاست ازچهرهٔ همایونش پدیداربود ودرمدت کمی مراحل تحصیل را درطهران طی فرموده و زبان فرانسه رابخوبی آموختند . درسال ۱۳۰۷ بتصویب شاهنشاه پیش آهنگی ایران بریاست عالیهٔ والاحضرت همـایونی مفتخر گردید و در ۱۳ شهریور ۱۳۱۰ برای تکمیل تحصیلات وفرا گرفتن چند زبان ازطهران بسویس عازم وبمدرسهٔ معروف «لوروزه[1]» وارد شدند . وچندی دور ازمیهن با کمال جدیت به تحصیل پرداخته ومدارج علمی راطی فرمودند . باعشق وعلاقه ایکه والاحضرت همایونی بادبیات فارسی و تاریخ نیا گان عظیم الشأن خود دارند درسویس هم وسایل پیشرفت در این رشته را فراهم فرمودند خاصه آنکه حسب الامر مبارك اعلیحضرت یکی ازاستادان دانشمند وزارت فرهنگ ملتزم رکاب والاحضرت گردیـد . ولایت عهد عظمی در کلیهٔ رشته های تحصیلی وعملیات ورزشی گوهر استعداد خود را بروزداده و بزرگترین سرمشق

---

۱ ـ مدرسهٔ «لوروزه» Le Rosey واقع درشهر «رول» Rolle کنار دریاچهٔ «لمان» Leman است .

دانائی و توانائی گردیدند و همانطور که دررشتهٔ علوم مقام ارجمندی را حائز گردیده درعملیات‌ورزشی گوی‌سبقت ازورزشکاران ربوده‌درسال سوم وچهارم اقامت درخارجه باخذ جامهای پیروزی ومدالها نائل گشتند.

والاحضرت پس‌ازچند سال اقامت درسویس درنهم اردی بهشت ۱۳۱۵ بجانب ایران عزیمت فرمودند. آقای دکتر نفیسی پیشکار معظم له و عده‌ای از افسران عالیمقام و نمایندگان بزرگ سیاسی ایران ملتزمین رکاب بودند. موکب والاحضرت ازاطریش، مجارستان، رومانی وخاك شوروی عبور فرمود وهمه جا احترامات لازمه بعمل آمد. صبح پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت موکب والاحضرت وارد بندرپهلوی گشت ودرکاخ «میان پشته» بحضور اعلیحضرت شرفیاب شده وطرف عصر دررکاب پدرتاجدارخود بکرج نزول اجلال فرمودند وازطرف ریاست وزراء ورئیس مجلس شوری تبریکات لازمه وخیر مقدم بعرض رسید و با عموم مستقبلین اظهارمرحمت وملاطفت فرمودند.

ملت‌ایران عموماًوطبقات محصلین ومحصلات خصوصاً که سالها انتظارقدوم مبارك ولایتعهد محبوب خود را داشتند در موقع ورودشان بطهران از مرد و زن، کوچك وبزرگ صفها آراسته‌وصدای شادی بلند کرده‌ودسته‌های گل نثارمینمودند شعف ومسرت پسران ودوشیزگان پیش آهنگ، هلهله‌وشادی محصلین ومحصلات که هرسال درروز ولادت والاحضرت رسماً جشن گرفته و میگیرند، کف زدن هزارها مستقبلین اززن ومرد ونثار کردن دسته‌های گل ازهرطرف آنروزرا یکی ازایام فرح بخش ومسرت انگیز نمود.

درچهارم آبان ۱۳۱۵ بمناسبت عید ولادت والاحضرت عموم رسدهای پیش‌آهنگی مرکز درمیدان جلالیه اجتماع نموده ودرحضور وزیر فرهنگ وریاست دربارسلطنتی ومدیران جراید مراسم برافراشتن پرچم وخواندن سرود بعمل آمد ریاست دربارالطاف والاحضرت رانسبت به‌پیش آهنگان بیان فرمودند و همچنین درسایرولایات پیش آهنگان‌اجتماع نموده تلگرافات تبریك عرض کردند وجواب ملاطفت آمیزصادرشد.

والاحضرت بورود طهران همت خود را صرف مطالعه و مشاهدهٔ اوضاع و احوال میهن عزیز نموده ضمناً در تشویق طالبان علم وورزشکاران جهد بلیغ فرمودند در این قلیل مدت در رکاب پدر تاجدار خویش در اطراف ایران مسافرتها فرموده و از نزدیک اوضـاع اهالی و روحیـات سکنهٔ مرز و بوم باستـانی را تحت نظر در آوردند چنانکه گاه در آذربایجان و زمانی در خطهٔ پارس و خوزستان آثار عظمت ایران باستان را بدیدهٔ تحقیق نگریستند و وقتی درمازندران بدایع صنع طبیعت و جمال ایران وهمچنین ترقی وپیشرفتهائی که در این عهد فرخنده نصیب ایرانیان گردیده مشاهده فرمودند . درشهر بلکه درهر نقطهٔ که نزول اجلال میفرمودند اهالی با شوق و شعف جشنها گرفته وشادیها کرده بانواع واقسام مختلفه احساسات خود را ابراز میداشتند .

در این مسافرتهای پی در پی والاحضرت محصلین را تشویق نموده آنان را باندرزهای سودمند راهنمائی فرمودند منجمله در دهم دی ماه ۱۳۱۵ بـدانشکدهٔ حقوق تشریف فرما گردیدند ودرپاسخ رئیس دانشکده که خیرمقدم عرض نمود چنین فرمودند :

«من ازشما وتمام دانشجویان دانشکدهٔ حقوق اظهار رضایت می‌نمایم ، نه فقط رضایت بلکه ابراز مسرت وخرسندی هم باآن توأم است . البته میدانیم که علم حقوق یکی ازبهترین دانشهاست (خطاب بوزیر فرهنگ) علم حقوق قدیمی است . البته این جوانان که تحصیل میکنند خود را برای خدمتگذاری بکشور و میهن خود آماده می‌نمایند . بدیهی است عدالت اولین شرط پایداری هر کشوری است بهمین علت بوده که اگر سلطانی رامیخواستند تعریف کنند میگفتند عـادل است گرچه این حرف ساده و پیش پا افتاده بنظر میرسد ولی ارزش حقیقی آن هیچوقت ازبین نمیرود همان سلاطین که برای آگاهی از حال افراد و همچنین برای رسیدگی بتظلمات مردم زنجیر وجرس بکار می‌بردند هیچ منظوری نداشتند جز اینکه بدینوسیله عدالت را شایع سازند عدلیهٔ امروزه هم همانست و همان زنجیر و جرس را دارد منتها با تشکیلات اداری و ترتیبات منظم و مرتبی که در

نتیجهٔ تمدن و ترقی کنونی بوجود آمده بالاخره عدلیه جائی است که بیطرفانه قضاوت میکند و عدالت را در کشور نشر و رفاهیت و سعادت افراد را تأمین میکند».

همچنین در پاسخ معاون دانشکده که شرح تشکیلات را بعرض رسانید ـ چنین فرمودند :

« البته آقایان استادان همانطوریکه آقای معاون بیان کردند حس وطن ـ دوستی وجان فشانی را در نهاد دانشجویان تحریك مینمایند والبته باید خوب توضیح دهند که وطن دوستی بزرگترین فریضهٔ هرایرانی است واطمینان دارم که همه آقایان و استادان این موضوع را پیوسته درنظر دارند و همیشه بدانشجویان تذکر میدهند تا روح وطن دوستی و ایمان کامل درحقوق کشوری که باید زنده باشد ایجاد و مستقر گردد و همان دانشجویان نیز بنوبهٔ خود درآتیه بهنونهالان وطن آنچه را که ازشما آقایان فراگرفته‌اند بامانت بدیگران خواهند سپرد .

من از تمام آقایان راضی هستم نه فقط برای ایفای وظیفهٔ آموزگاری و دانش دوستی بلکه برای خدمتگذاری صمیمانه بهمیهن خود که درانجام آن‌مساعی وجهد وافی بکار می‌برند» .

در موقع بازدید کلاس سوم حقوق بدانش جویان چنین اظهار مرحمت فرمودند :

« یقین دارم دانش جویان این کلاس جدیت دارند که این چند ماهه تحصیلی دیگر را با حسن انجام وظیفه باتمام رسانیده‌داخل جامعه شوند تاوظیفهٔ خدمت به میهن خود را که بزرگترین آمال آنهاست بموقع اجراء گذارند» .

درموقع بازگشت درب دانشکده بوزیر فرهنگ گفتند : رضایت مرا بکلیهٔ استادان ودانشجویان ابلاغ کنید .

والاحضرت برای تشویق ورزشکاران و خاطر نشان کردن اهمیت ورزش و تربیت بدنی بآنان دربهمن ۱۳۱۵ با وجود سرمای سخت زمستان در مسابقهٔ فوتبال در میدان جلالیه شخصاً شرکت فرمودند . در آن روز مهارت و چابکی

والاحضرت ، خلق خوش و نجابت ایشان دیدهٔ همگی را خیره کرده و عموم لب بتحسین گشودند .

در اسفند ۱۳۱۵ والا حضرت بدانشسرایعالی رفتند و پس از استفسار از اوضاع آن مؤسسه کتابخانه و آزمایشگاهها و کلاسها را بازدید فرموده استادان و دانشجویان را مورد عنایات مخصوص قرار دادند که تدریس خود را ادامه دهند . در کلاس هفتم بحث از حافظه وخاطرات بود درپایان آن والاحضرت بدانشجویان چنین خطاب فرمودند:

«چنانکه شنیدید حافظه مرکز خاطرات است ، در ذهن اشخاص خاطرات برجستهٔ کم وبیش وجود دارد ولی خاطرهٔ میهن دوستی ازهمه مهمتر است که باید برای همیشه بحافظه سپرد و این نخستین وظیفهٔ دانش جویان است که هیچوقت نباید آنرا فراموش کنند» .

در کلاس هشتم چون از طرف استاد بعرض رسید که دانشجویان دانشسرای عالی مطمئناً دراستحکام مبانی علمی و اخلاقی خود کمال جدیت و کوشش رادارند ذات همایونی بیانات ذیل را ایراد فرمودند :

« امید کشور هم از دانشجویان همین است . همانطور که شمااستادان هریك از سالهای دراز درراه کسب دانش رنج برده واندوختههائی گردآوردهاید وامروز در دسترس استفادهٔ دانش جویان قرارداده‌اید ایشان هم بنوبهٔ خود بدیگران مدیونند و باید ساعتهای عمر ووسائلی که جهت تحصیلشان مهیا گردیده مغتنم شمارند وبرای بدست آوردن گوهر گرانبهای علم مجاهدتها نموده وثمرهٔ تحصیلات خودرابمعرض استفادهٔ فرزندان دیگر کشور گذارند » .

در کلاس نهم که تدریس حساب استدلالی میشد چنین فرمودند :

« برای هیچیك ازعلوم انتهائی فرض نتوان کرد . علم ریاضی نیزازعلومی است که دایرهٔ آن روزبروز وسعت می‌یابد وهرروز علمای ریاضی اکتشافات تازهٔ در این علم می نمایند. من انتظار دارم شما هم که در این رشته تحصیل میکنید بقدری سعی و کوشش نمائید که هریك ازشما کشفهائی در ریاضیات بنمائید تاموردتوجه

واستفاده واقع شود واز این سرچشمهٔعلم ومعرفت سایراقطار گیتی بهره‌ور شوند».

در کلاس دهم که بحث از فلسفه بود بیانات ذیل را ایراد فرمودند:

« تاریخ ازلحاظ اینکه‌نام بزرگان دنیا وکارهای برجستهٔ آنها وهمچنین‌علل ترقی یا انحطاط ملل را بمانشان میدهدومایهٔ عبرت ما میگردد علم شریفی‌است و میتوان اورا جزء علوم ثابته دانست دانشجویان ما نیز باید کوشش نمایندخودرا افراد لایق کشور بارآورند و وجودآنها منشاء خدمات بزرگ میهن گردد و نام خود را در ردیف نام بزرگان جهان در صفحات تاریخ به ثبت رسانند و بدانند که هرچه امروز میکنند تاریخ فردا را تشکیل میدهند ».

راستی این گونه بیانات عالیه که هر کلمهٔ آن گوهری است گرانبها بهترین اندرز وزیباترین سرمشق است . چقدر جای خوشوقتی برای ایران وایرانیانست که شاهنشاه‌زادهٔ جوان‌بخت بدین گونه درترویج معارف وتشویق محصلین بکسب علم و کمال اظهار لطف می‌فرمایند .

ایرانیان ازخرد و کلان ، روستائی وشهری، زن‌ومرد، مهرولایتعهدمحبوب خود را دردل‌جای داده و ازمراحم بیکرانش سپاسگذار وروز وشب از ایزدمتعال بقاء عمر واقبال ذات همایونش را خواستارند .

فصل سوم

تشکیل ارتش ایران واستقرار امنیت

اولین مسأله که جلب توجه اعلیحضرت را نمود تشکیل سپاه مقتدر ومنظم و فراهم‌ساختن وسایل امنیت در سرتاسر کشور بود . برای این مقصود بدون‌فوت وقت مشغول اجرای منظور گردیده در اندك مدتی نتیجهٔ این اقدامات مشهودشد. در آنوقت در سرتاسر ایران راهزنان ایران وقاطعان طریق از یکطرف وامـراء ومتنفذین‌از طرف دیگر آتش بیداد افروخته بر کوچك وبزرگ،غنی وفقیرترحم نمی‌نمودند . گذشته ازفتنهٔ اشرار و استبداد امراء بیدادگر که بهیچوجه اعتنائی باوامرمرکز نداشتند عده‌ای‌هم که درتاریخ بعنوان « متجاسرین » معروف‌شده‌اند علم یاغیگری برافراشته و سلب‌آسایش از اهالی بعضی ازایالات شمالی ایران را نموده وسایل اغتشاش واضطراب فراهم کرده بودند. خلاصه درهر گوشه‌نغمه‌ای‌بر پا ودر هرجاعده‌ای دست‌بجان ومال اتباع‌دراز کرده بودند . وزارت جنگ اسمی بود بی‌مسمی وافواج ایران عبارت بودازیك عده قزاق تحت‌ریاست افسران‌روسی ویك عده ژاندارم‌بفرماندهی یکنفر بیگانه وجمعی سرباز بخت‌بر گشته که برای قوت لایموت خود محتاج بودند و بسا از ولایات که از داشتن این گونه سرباز هم محروم بود. بدین جهات راهزنان برجسارت خود افزوده تادروازهٔ شهرهاحتی تا نزدیکی طهران اموال مردم بلکه پست دولتی را هم بغارت میبردند. فریاد داد - خواهی، اهالی بجائی نمیرسید و صدای مظلومان در گـوش زمامداران وقت تأثیر نداشت واگر هم متأثر میگشتند نمیتوانستندکاری ازپیش ببرند ، روزبروزاوضاع وخیم ترمیگشت و کشورما عرصهٔ پیشرفت مقاصد بیگانگان میگردید چنانکه‌از

سرحدات بی‌مستحفظ این مملکت لشکر بیگانه وارد شده و در بعضی از نقاط تشکیلاتی داده بودند. حال بدینمنوال بود که دست رشیدترین فرزند ایران از آستین بدر آمد و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ واقع گشت. هر گاه افق تاریك سیاست ایران، هرج ومرج داخلی اوضاع اقتصادی ومالی و اجتماعی آن ایام را بخاطر آوریم تعجب خواهیم کرد که چگونه اعلیحضرت رضاشاه کلیهٔ آن موانع را مرتفع فرموده در اندك مدتی روح جدیدی در کالبد ایرانیان دمیدند. آری ارادهٔ نابغه وهمت والای پیشوائی که مادر آن ایام برای استخلاص این ملت ذخیره کرده بود بقدری است که هرمانعی را مرتفع وهرمخالفی رابجای خود می‌نشاند، چنانکه پس از کودتا با سرعتی عجیب نظام ایران تشکیل بلکه ایجاد گشت وشروع بسر کوبی متمردین، اشرار، رؤسای ایلات وامراء متنفذ گردید، شرح عملیات نظامی وجنگهای نظامیان با ایلات و اشرار مسلح و کارآزموده در میان کوهها و راههای صعب العبور در موقعیکه هنوز طرق شوسه ومسطح نشده بود موضوع کتاب مفصل جداگانه- ایست. بنابراین در اینجا فقط بذکر چند واقعه بطور کلی اشاره میشود.

ایجاد ارتش

پس از تصرف تهران با کمال سرعت شروع بـاخذ نفرات گردید و چنانکه خواهیم دید قوای کافی برای سر کوبی اشرار بنقاط مختلفهٔ کشور اعزام شد وروح جدیدی در کالبد نظامیان ایران دمیده شد. دراول فروردین ۱۳۰۰ یعنی فقط ۲۳ روز پس از کودتا درمـوقع سلام عید انتظامات لشکری اهالی پایتخت را در شگفت انداخت چه در آن مدت قلیل بافقدان وسایل، هنرمندی فرمانده کل قوا در تربیت افرادمعلوم شد همچنین در ۱۳ فروردین ضیافت مهمی از طرف ریاست کل قوا داده شد که مناظر باجلال وشکوه آن دیدهٔ بینندگان راخیره ساخت ودرفروردین با اینکه هرروز لشکرجدیدی برای سرکوبی اشرار باطراف واکناف ایران اعزام میگردید، سان باشکوهی در دروازهٔ عشرت- آباد بعمل آمد ودر این خصوص جراید وقت چنین نگاشته‌اند: «روزشنبه پنجم رجب آقای سردارسپه یك مانورقابل تحسینی را بنام ابرازلیاقت نشان داد که اگر اغراق نگفته باشیم این سطوت وشهامت بقرون سابقه پراز افتخار ایران بیشتر شبیه

بود تااین دورهٔ ظلمانی که لیاقت دیگران آن را بمغاك نیستی کشانیده ویك خارق عادت او را از این پرتگاه بناگهان کنار کشید».

در سال ۱۳۰۰ کمیسیونی ازافسران ارشدبرای ترتیب سربازگیری تشکیل یافت . قورخانه که مدتها بحالت اسف آور افتاده بود حسب الامر فرمانده کل قوای که مقام وزارت جنگ را داشتند بکار افتاد و کارخانهٔ اسلحه‌سازی تأسیس ودائرهٔ ارکان ستاد ارتش تشکیل شد . برای محافظت طرق و شوارع حکمی راجع بتهیهٔ امنیه صادر شد وژاندارمری ازوزارت داخله مجزا وتحت نظر مستقیم وزارت جنگ قرار گرفت.هم درآنسال برای وحدت قوای کل ارتش حکمی راجع بالغاء کلمات ژاندارم و قزاق و استعمال کلمهٔ نظام ایران (ارتش) و نظامی صادر گردید و در بیشتر نقاط پستهای سرحدی تأسیس شد ودرجات افسران وحقوق ثابت آنها معین گردید .

در سال ۱۳۰۱ استخدام سوارهای محلی موقوف وادارهٔ امنیه وژبانی تأسیس شد وتشکیلات آن در تمام ایران توسعه پیدا نمودو نشانهای جنگی مشخص گردید. سال بعد (۱۳۰۲) برای کسب معلومات ازارتش اروپا پنجاه نفر از افسران بامر فرمانده کل قوا باروپا اعزام ومخصوصاً بآنها دستورداده شد که علاوه بر معلومات فنی مطالعاتی در اخلاق و احساسات اهالی کشورهای بیگانه نمایند . همچنین دستور خرید اسلحه داده شد . از اقدامات برجستهٔ آن سال تأسیس مدارس نظام است از قبیل دبستان نظام (مدرسهٔ ابتدائی) . دبیرستان نظام (مدرسهٔ متوسطه) و دانشکدهٔ افسری .

در اوایل ۱۳۰۱ لوازم ارتش ، قورخانه ، توپخانه ، هواپیما ، تانکها و اتوموبیلها که ازخارجه خریداری شده بود وارد گردید ومتوالیاً بر تشکیلات ارتش وتجهیزات آن افزوده گشت. درتاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون خدمت **نظام وظیفه** مشتمل بر کلیات مسائل آن و معافیت و مهلت و تقلیل مدت خدمت نظامی و وظایف مجلس سربازگیری و غیره تصویب گردید و قدم بزرگی در راه خدمت بمیهن برداشته شد . شرح ترقی ارتش ، خرید کشتی‌ها ، فرستادن گروه گروه

محصلین نظامی بخارجه ، توسعهٔ مدارس نظام ، افتتاح دانشگاه بزرگ ارتش ، خرید لوازم ازهرقبیل ، افتتاح کارخانجات اسلحه سازی ، مراعات صحت مزاج نظامیان، نشرات ارتش، ابنیهٔ نظامی وغیره که ازبدو **پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی** بوقوع پیوسته بقدری مفصل است که حتی کلیات آنهم دراین کتاب نمیگنجد. بنابراین بهمین نکته اکتفا می‌شود که قبل از کودتا دولت وقت درپرداخت حقوق چند نفر سرباز و ژاندارم خود حیران بود ولی بودجهٔ سال ۱۳۱۶ وزارت جنگ بانیروی دریائی وادارهٔ ژاندارم بالغ برسیصد ونه میلیون وچهارصد و هشت هزار وسیصد وهشتاد ریال گردیدوازهمین مبلغ بخوبی معلوم میشود که درعهد شاهنشاه ایران ارتش کشورچگونه ترقی کرده است .

استقرار امنیت

گیلان و مازندران

درموقعیکه هرج ومرج وبی‌نظمی درتمام کشور حکمفرما بود در خطهٔ گیلان و تنکابن جمعی علم مخالفت بر علیه دولت افراشته ودراثر اقدامات آنان اهالی بی‌پشت وپناه آن اطراف بانواع مصیبت وبدبختی گرفتار گردیده وباحالت اسف‌انگیز دیارخود را ترک کرده بسایر نقاط مهاجرت میکردند چون امور ارتش در دست توانای شاهنشاه قرار گرفت دربدوامر استخلاص اهالی آن حدود وقلع وقمع متجاسرین رافریضهٔ خودشمردند. بااینکه بمتجاسرین ابلاغ شد که دیگرمخالفت آنهابادولت وقت موردی ندارد ودورهٔ هرج ومرج وخودسری، سپری شده آن جماعت بتصور آنکه درمقابل ارادهٔ آهنین شاه ایران تاب مقاومت خواهند داشت ازطریق تنکابن وقزوین اندیشهٔ حرکت بصوب تهران را نمودند . قوای دولتی در اولین ماههای سال ۱۳۰۰ درابتدا هزارنفرازمتجاسرین را که بریاست **احسان‌الله** و **ساعدالدوله** وغیره بجانب تنکابن حرکت کرده بودند شکست سختی داده و متمردین بجانب

الموت فرار کردند سپس در کناررود چالوس شکست دیگری برمتجاسرین وارد آمد ومقدار زیادی اسلحهٔ آنها بدست نظامیان افتاد . درتعقیب هزیمتهای پی در پی متجاسرین ساعدالدوله درخواست تأمین کردوشهسوار که یکی‌ازمراکزیاغیان بود بدست قوای دولت افتاد ودرآن سال رشت بتصرف نظامیان درآمده **میرزا کوچك خان جنگلی** که ریاست متجاسرین راداشت فرار اختیار کرد . فرمانده کل قوای برای تسلی ودلجوئی اهالی گیلان بدانصوب عزیمت فرمودند وبرای معاودت مهاجرین گیلانی بخانه‌های خود اقدامات مؤثری بعمل آمد احسان‌الله وعدهٔ دیگرازرؤسای متمردین بباد کوبه فرار کردند وحیدر وقراخان تسلیم دولت شدند ـ امامیرزا کوچك خان همانطور متواری بود تااینکه درآذر ۱۳۰۰ از سرما وفات کرد باین ترتیب با جدیت نظامیان درچند ماه غائلهٔ متجاسرین که آنهمه اسباب زحمت‌فراهم نموده بودند خاتمه یافت ـ دراینجالازم است بدوواقعهٔ دیگر اشاره شود یکی آنکه درهمان سال امیر مؤید واولاد اودرسواد کوه دست موافقت با متجاسرین داده اقداماتی برضد دولت نمودند ولی بزودی رفع فتنهٔ آنها شده اسلحه و مهماتشان در دست قوای دولتی افتاد و امیر مؤید بطرف سمنان فرار کرده خود اظهار پشیمانی نمود وتأمین یافت . دیگر آنکه درسال ۱۳۰۱ یکی‌از اتباع میرزا کوچك خان موسوم **به‌سید جلال چمنی** باعدهٔ ازاتباع خوددرجنگل مشغول شرارت گردیدند دراندك مدتی بعضی ازبرادرانش دستگیرو برخی مقتول گشتند ودرآخرسید جلال درخاك طالش گرفتار گشته بکیفراعمال خود رسید .

آذربایجان

اهالی آذربایجان مدتها درآتش بیداد یکی از بزرگترین جنایتکاران که رحم برپیرو جوان نمینمود میسوختند وجز سوختن چاره نداشتند زیرا اسماعیل سمیتقو بااتباع وحشی وخونخوارخود درآن حدوداقتداری بهم رسانیده آنچه میخواستند میکردند ودولت وقت ازعهدهٔ خاموش کردن فتنهٔ آنها برنمی‌آمد . چون دورهٔ ظلمت سپری شد وقت آن رسید که آذربایجان ازنعمت‌آسایش وامنیت بهره‌ور گردد بنابراین درسال ۱۳۰۰ قوای کافی بجانب آذربایجان اعزام گشت‌ودرآن هنگام شهرهای مهم خوی، ارومیه (رضائیه)

سلماس (شاهپور) وغیره ازستم سمیتقو واتباعش تقریباً ویران گردیده بود واهالی بیگناه آن درهرموقع دچارانواع شکنجه وعذاب، قتل وغارت میگشتند بین قوای دولت واکراد زد وخوردهای سخت واقع میگشت تااینکه اشراردرمقابل نظامیان تاب مقاومت نیاورده سلماس و دیلمان بدست دولتیان افتادودربیستم مرداد (اسد) ۱۳۰۱ قلعهٔ محکم چهریق که مهمترین مأمن سمیتقو بود فتح شد درتعقیب این فتح نمایندگان مجلس شورا در۲۵ اسد(مرداد) ازخدمات وزیر جنگ واقدامات نظامیان تشکر نمودند . سمیتقو بخاك ترکیه فرار کرد وعده‌ای ازمتمردین دیگر آذربایجان خود راتسلیم اردوی دولتی نمودند . ازآنجا که ازطرف فرمانده کل قوای امر بخلع اسلحهٔ طوایف شده بود ، بعضی ازمتنفذین که این اقدام رامخالف بامنافع خودمیدانستند وقصد یاغیگری داشتند بتحریك عشایروطوایف پرداختند وبالنتیجه طوایف فولادلو وخلخالی درسنهٔ ۱۳۰۳ آغازشرارت نمودند ولی بزودی رفع فتنهٔ آنان شدوپس ازشکست فاحشی که برآنان واردآمدوبعضی دیگرازقبیل **رشیدالملك** دستگیر شدند . همچنین شاهسونها اسلحهٔ خود را تسلیم کرده حلقهٔ اطاعت درگوش نمودند . **اقبال‌السلطنه ماکوئی** که نفوذوقدرتی داشت‌وهمواره مشغول دسیسه وتحریك اکراد و طوایف مختلفهٔ آن حدود بود دستگیر گردید و کاظم قوشچی که درتنگ کاظم (درساحل دریاچهٔ رضائیه) برای خود تجهیزاتی جمع‌آوری نموده بود مقتول گردید وقلعهٔ اوبدست دولتیان‌افتاد ومقداری تفنگ، فشنگ ، بمب ، چند عراده توپ وچند دستگاه تلفن که درآن قلعه موجود بود بهرهٔ سلحشوران نظامی گردید خلاصه وسایل امنیت درآن حدود فراهم آمد و ایلات وعشایر آن اطراف سراطاعت فرودآورده و گردنکشان گوشمال شدند . اما سمیتقو با اینکه عاجزانه استدعای تأمین کرد ودرسال ۱۳۰۳ اجازه یافت که در خاك ایران اقامت کند چون فطرتاً جنایتکاربود دست ازتحریك وفتنه برنمیداشت تا اینکه در ۱۳۰۹ مقتول گردید و صفحهٔ آذربایجان از شرارت او و کسانش مستخلص گشت .

سرکوبی اشرار لر وکرد

طوایف مختلف کرد ولر اکثر مناطق و نواحی غرب ایران رامحل تاخت وتاز ویغماگری خود قرارداده و در حدود بروجرد ، گلپایگان، نهاوند، تویسرکان، ملایر،صحنه، سقز، بانه ، سنندج و گروس گروه گروه اشرار مسلح سلب امنیت نموده قری و دهات راویران واهالی رادچارانواع شکنجه وعذاب مینمودند. طوایف حسن‌وند، پیرانوند ، زلقی ، سنجابی ، کاکاوند وغیره از یکطرف سردار رشید ، سید طه با قوای مسلح خوداز طرف دیگردرصفحهٔ غرب دست بچپاول دراز کرده بر کوچك وبزرگ ترحم روا نمیداشتند، بنابراین قوای کافی برای سرکوبی اعزام گردید و در کوهها و تنگه های غرب جنگهای سخت بین قوای دولتی و اشرار رخ داد و نظامیان شجاعتها بخرج دادند وابرازلیاقت کردند تااینکه درحدود ملایرونهاوند ودراطراف بروجرد وقم که مراکزعملیات متمردین بوددراواخرسنهٔ ۱۳۰۱ وسایل امنیت رافراهم نمودند وطوایف مختلفه سراطاعت فرودآوردند ودر ۱۳۰۲ سردار رشید فرار اختیار کرد و اتباعش تسلیم گشتند و کلیهٔ املاك اهالی کردستان و کرمانشاهان که دردست سردارمذکور بود بصاحبان آنها مسترد گردید وسقز و بانه که مدتها اقامتگاه اشراربود قرین آسایش گشت، قوای نظامی باپیروزمندی وشکست‌دادن‌لرهاوارد خرم‌آبادشدوخلاصه تاآخرهمان سال صفحات غرب ازشر اشرار مستخلص گردید ولی در سال بعد (۱۳۰۳) کلیهٔ طوایف لرمتحد گردیده مجدداً آغاز فتنه کردند وحتی استحکامات بروجرد وخرم‌آباد رامتصرف گشتند در آن حال سلحشوران دولتی با کمال تهوروشجاعت بجنگ پرداخته ودرهمان سال بقسمی آنان راشکست دادند که دیگرجرأت شرارت ننمودند .

خوزستان

برای ایجاد امنیت و برچیدن بساط ملوك‌الطوایفی وسلب قدرت حکمرانان خودسر ـ که دست تعدی بجان و مال اتباع دراز کرده بودند ازروزاول تصمیم گرفته شد که درتمام نقاط کشور ومراکز مهم مملکت‌تمرکزقوای نظامی‌شودوهم برای‌این مقصوددر ۱۳۰۱ فرمان‌تشکیل‌قوا برای خوزستان که یکی از مراکز مهم ایران است صادرفرمودند . درآن هنگام

شیخ خزعل نام (رئیس یکی ازطوایف بنی کعب) درآنحدود نفوذ واقتداری داشت و نه فقط اهالی را بجان آورده بود بلکه اوامر دولت را هم اطاعت ننموده ودم از خودسری میزد. بنابراین بتصور اینکه در مقابل ارادهٔ آهنین فرمانده قوای تاب مقاومت خواهد داشت آغاز مخالفت کرد و با عده‌ای از اشرار بختیاری همدست گردیده جمعی ازنظامیان شجاع را که با کمال تهوراز حقوق میهن دفاع مینمودند در گردنهٔ شلیل در راه بهبهان غفلتاً به قتل رسانید. این اقدام ننگین آتش غضب سلحشوران نظامی را بر افروخت و هزارها سوار و پیاده بجانب خوزستان اعزام گردیدند - اهالی ایران احساسات میهن پرستانهٔ خود را ظاهر ساخته ازهرطرف هدایائی برای نظامیان جنوب ارسال میداشتند در سال ۱۳۰۳ شیخ خزعل مغلوب و منکوب گردیده چاره جزاین ندید که خودرا بدون هیچگونه شرط تسلیم فرمانده کل قوای نموده از در اطاعت درآید و درآخر مجبور شد اسلحه ومهمات خودرا تسلیم دولت کند ولی چون باطناً دست از تحریك بر نمیداشت در اردیبهشت ۱۳۰۴ دستگیر شده روانهٔ تهران گردید و قضایای خوزستان هم خاتمه یافت.

فارس و بنادر

فارس مانند سایر نقاط ایران گرفتار اشرار مسلح بوده و هرج ومرج در اکثر نواحی آن حکمفرمائی میکرد-شرارت دزدان و راهزنان، تعدی ایلات جنوب خاصه طوایف چهار راهی، زرگری، بویراحمدی وممسنی سلب آسایش از اهالی آن درحدود کرده بود چنانکه در سال ۱۳۰۱ راههای شیراز، آباده و کازرون مسدود و دست بازرگانان از حمل ونقل مال التجاره بسته شده بود. ازاواخر سال ۱۳۰۰ عدهٔ کافی برای سرکوبی اشرار بجنوب اعزام گردید و با جدیت سلحشوران ایران که همه گونه جانفشانی مینمودند طولی نکشید که اشرار و ایلات و طوایف جنوب سراطاعت فرودآوردند وامنیت کامل درآنحدود حکمفرما گشت. اوضاع بدین منوال بودتا سال ۱۳۰۸ که یکمرتبه قبایل وطوایف جنوب آتش فتنهٔ عظیمی برافروختند و شعلهٔ آن بالا گرفت ولی در مقابل قشون منظم ایران تاب مقاومت نیاورده و در شهریور ومهرماه همان سال غائلهٔ آنها رفع شد.

بلوچستان

سالها بود که اولیاء دولت ایران اهمیت بلوچستان را فراموش کرده‌وحتی مأموری بآن قطعهٔ زرخیز نمیفرستادند وکار بجائی رسیده بود که متنفذین آن حدود آنچه‌میخواستند میکردند وسکه‌های خارجی بجای‌پول ایران درتمام بلوچستان رواج یافته بود . و از سالهای متمادی سپاهی‌بدانصوب‌فرستاده نشده‌بود در سال۱۳۰۲ لشکر ایران درخاش تمر کزیافت و از آنجا اشرار را تعقیب کرده قطعهٔ بلوچستان را از وجودآن پاك نمود. اهالی بلوچستان از این‌نعمت عظمی اظهارقدردانی نموده تلگرافات تشکر آمیز بپایتخت مخابره کردند همچنین لشکر بیگانه از آنحدود خارج گشت **دوست محمدخان** که یکی ازخوانین ومتنفذین آنحدود بود واز سپری شدن ایام هرج ومرج وقتل وغارت تأسف میخورد در بهمن ۱۳۰۷ دستگیر وبتهران فرستاده شد و دورهٔملوك‌الطوایفی درآن حدود خاتمه یافت .

سایر نقاط

اقدامات‌دولت کنونی برای‌استقرار امنیت‌منحصر به‌عملیات نظامی درقطعاتی که شرح آن گذشت نبود بلکه درهر نقطه متمردی سربرافراشته و در هر گوشه اشرار و راهزنان سلب‌آسایش نموده بودند اغلب بین دو شهررفت وآمد مسافرین و حمل ونقل مال‌التجاره دشوار می‌نمود و چه بسا اوقات که قاطعان طریق بامتنفذین شهری همدست بوده بحمایت آنها آنچه میخواستند میکردند. براستی ایجاد امنیت با آن اوضاع‌واحوال امری محال‌بنظر میآمد ولی باهمهٔ این احوال دراندك مدتی دراثرهمت والای شاهنشاه کلیهٔ یاغیان واشرارسر کوبی گردیده وامنیت درسرتاسر ایران فراهم آمد - سر کوبی‌تر کمانان (در ۱۳۰۳ هـ) رفع غائلهٔ بختیاریها (در۱۳۰۷) جلو گیری از اغتشاشهای قسمت سرحدی شرق وغیره وغیره ازوقایعی است که در فوق بآن اشاره نشده‌وهر کدام اهمیت خاص دارد واز جهت اختصار از شرح آن در میگذریم .

جمع آوری اسلحه وبسط تمدن

شاهنشاه فقط باستقرارامنیت وسر کوبی اشرارو متمردین اکتفا نفرموده بلکه مقتضی بـود که اساس امنیت دائم نهاده شودواغلبی ازفرزندان‌ایران که درحال بیابان گردی

وصحرانشینی بودند تربیت شده وازنعمت شهرنشینی ومتاع علم ومعرفت بهره‌ور گردند . برای این منظورعالی در ضمن دفع اشرار و یاغیان شروع بجمع آوری اسلحه شدوازاین راه خدمت مهمی بعمل آمد واهالی این مرزوبوم ازتجاوزطوایف مسلح مستخلص گشتند . سپس بتخت قاپو کردن ایلات و فراهم کردن وسایل آسایش وشهرنشینی آنها همت گماشته شد ودر اینخصوص ازهیچگونه مساعدت از طرف دولت مضایقه نشد . همچنین برای آشنا ساختن آنها بتمدن جدید اقدامات جدیدی بعمل آمدودر نقاطی که‌سالها بوی‌تمدن‌بمشام‌اهالی آن‌نرسیده بود دبستانهاو دبیرستان افتتاح گردید .

فصل چهارم

اصلاحات مالی و اقتصادی

قبل ازدولت مقتدر کنونی اوضاع مالی ایران نهایت درهم وبرهم بلکه در عین هرج ومرج بوده وحالت اقتصادی کشور تولید رقت می‌نمود ـ تقریباً یازده سال قبل از کودتا **مستر شوستر** مستشار معروف آمریکائی که برای اصلاح امور مالی به‌ایران جلب شده بانجام کاری بود و بجهاتی موفق نگردید ، در کتاب غم انگیز وزیبای خود اوضاع مالی ایران را مفصلا شرح میدهد و بیمورد نیست که دراینجا چند سطری ازترجمهٔ آن کتاب ذکرشود تا معلوم گردد قبل از پیدایش کوکب رضاشاه اوضاع مالی بچه منوال بوده است گوید :

« امروزطریقهٔ وصول مالیات درایران بهمان سبك ازمنهٔ سابق میباشد اصل مأخذ و بنیاد مالیات اراضی مزروعی عشر حاصل آن میباشد تمام مالیات نقدی نیست بلکه قسمت عمدهٔ آن جنسی است یعنی دولت درعوض عشر مالیات خود از رعایا ومالکین اجناس از قبیل گندم وکاه و پنبه وبرنج وسایر محصولات زراعتی قبول میکند . ازاین طریقهٔ مندرسه اشکال بزرگی درضبط ومحاسبات مالیات بلوکات وقصبات ودهات تولید گردیده ودولت بکلی ازمأخذ کل صحیح مالیات هرمحل که درعرض سال چه باید وصول شود بی‌اطلاع است . . . .

« درایران دفترمحاسبات مالیاتی وجود نداشت که بشود اطلاع کامل ولو غیرصحیح هم باشد ازمأخذ کل عایدات داخلی حاصل نموده ودولت بتواند برآن اعتماد نماید . . . .

« یکی ازنواقص بزرگ طریقهٔ وصول مالیات این بود که غالب این کتابچه‌ها

(کتابچه‌های مالیاتی) کهنه وقدیمی وازیك نسل قبل مرتب شده بود ونمیشدآنها راه‌أخذ وبنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرارداد. درزمان ترتیب کتابچه‌های مزبوربسیاری ازقری ودهات که معمور ودارای عدهٔ نفوس بسیاری بوده‌اند ولی بعد بکلی ویران ورعایای‌آن بقطعات دیگرمتفرق وپراکنده شده‌اند. وهمچنین بعضی ازدهات که سابقاً هزارنفریا بیشترعدهٔ نفوس داشته ولی حالیه دویست یا سیصد نفررعیت بیشتر ندارد‌همان مالیات رعایای سابق‌را که سه‌چهاربرابر جمعیت حالیه بوده میگرفتند وبالعکس آبادی که درزمان ترتیب کتابچه‌ها دارای سکنهٔ قلیلی بوده واکنون ترقی ووسعت فوق‌العاده یافته همان مالیات سابق رابخزانهٔ مرکزی میپرداختند بملاحظهٔ اینکه در کتابچهٔ ریاست مرکزی همان قدر ثبت و منظورشده بود وحال آنکه مأمورین جز از فرد فرد رعایا مالیات لازمهٔ کامل را وصول مینمودند ولی بااین حال کتابچه‌ها بهمان حال سابق‌مانده وتغییری نیافته است . . . الخ

«یکی ازموانع بزرگی که دروصول مالیات دچارشده‌بودیم نبودن هیچگونه قانون راجع به‌خدعه وتقلب وخیانت ومانند این جرایم است. مأمورین مالیه یا سایرصاحبمنصبان دولتی که نقد وجنس یاسایر متعلقات دولت درتصرف‌آنان بود باکمال سهولت وآسانی وبدون تصوراینکه شاید وقتی ازایشان تحقیق یامؤاخذه شود مالیه ومتعلقات دولتی رابرای خود جابجا وتصرف مینمودند[1].

علاوه برمالیات‌ها عایدات دیگردولت ایران عایدات گمرکی بوده و مقدار قلیلی از ادارهٔ پست وتلگراف ومبلغ مختصری هم از ادارهٔ تذکرهٔ‌وزارت‌خارجه عاید خزانهٔ دولت میگردید.

« تعرفهٔ گمرکات . . . چون نرخ ومقادیر گمرکی‌آن بین دولت ایران و دول اروپا معین‌شده بودبدون رضایت ایشان تغییرپذیر نبود . . . . وبقسمی

---

۱ - شوستر میگویدآن اوضاع مرا مجبور نمودکه زندان مخصوصی در طهران ترتیب دهم تا پس از تحقیق واستنطاق در حضور مأمورین خزانه وثبوت تمرد ومخالفتشان با قوانین مالیه موقتاً درآن زندان توقیف شوند!

ترتیب شده بود که بکلی برخلاف صرفه وصلاح ومضر بفواید ایران بودوازمنحوس‌ترین وبیحاصلترین تعرفه‌های عالم بشمار میرفت ، نقص بزرگ آن تعرفه این است که بحدی از اندازهٔ اعتدال خارج است که مخارج جلوگیری از قاچاق دربعضی از سرحدات خیلی بیشتر از گمرکی است که از آن امکنه بدولت واصل میشد... بلی این تعرفه مانند آوار بسرملت بی‌تجربه وخوش‌باور ایران فرودآمد ... الخ.

« از سی‌سال قبل باین طرف بقدری خسارت و ضرر بتوسط اجانب بایران وارد آمده که امروز درهای معاهدات واختیار تعیین شروط آن و استقراض یا حق اعطاء امتیازات واتحاد بکلی برویشان مسدود واختیاراتشان مسلوب گردیده‌است همهٔ آن حقوق بامضاء سلاطین ووزراء متقلب خودخواه ازایشان ساقط شده است... تاحدی که ابواب تمام منابع و سرچشمه‌های منافع وعایدات دولتی را بر روی ایرانیان بستند وامروز دولت ایران قدرت به کسب منفعت ازملك خودهم ندارد.

« اگر ایران بخواهد یکی ازابواب ترقی را برروی خودمفتوح سازد فوراً فرامین سلاطین گذشته را بیرون آورده و دولت را از مداخله در حقوق حقهٔ خود محروم و ممنوع ساخته و دعاوی میلیون‌ها خسارت که از حد احصاء خارج باشد مینمایند .

وقتی که شروع باصلاح امور مالیه نمودم علاوه بر چهارصد و چهل هزار تومانیکه خودشان بعنوان مساعده استقراض پیشکی گرفته بودند مأمورین ادارات بزرگ مرکزی و ولایتی هم چندماه بود که حقوق نگرفته بودند و نمایندگان دیپلوماسی ایران هم که درممالك خارجه بودند سالها بود که مواجب به آنها نرسیده بود وازایشان متوالیاً مکتوبات جانگداز واظهارات دلخراش میرسید که در اروپا گرفتار پریشانی و فقر گردیده و نمیتوانند خود را بایران برسانند و فقط‌جنبه و حیثیت دیپلوماسی ایشان آنها را ازحبس و توقیف شدن محفوظ میداشت !!... الخ[۱] »

بیش از این درشرح آن اوضاع دلخراش که صد یك آنهم در فوق نقل نشده

---

۱ ـ کلیهٔ این مطالب ازفصل یازدهم ترجمهٔ کتاب اختناق ایران تألیف شوستراقتباس‌شده .

نخواهیم کوشید وبهمین‌ا کتفا می‌شود که‌آن مستشارهم باصلاح مالیهٔ ایران‌موفق نشد وپس از اندك مدتی مجبورشد خزانهٔ ایران را در دست یغما گران داخلی و خارجی گذاشته بوطن خود بر گردد .

جنگ بین‌الملل اوضاع را وخیم‌تر نموده بود ، کشمکشهای سیاسی چنان افق‌میهن‌مارا تیره کرده بود که‌نه فقط باصلاح مالیه‌بلکه هیچیك ازشئون‌مملکت توجهی نمیشد ، دولت بـرای مخارج روزانه معطل وملت دردست دزدان و قطاع طریق ، وزمامداران نالایق ومأمورین جنایتکار مبتلا بود .

بسط امنیت در سراسر کشور بر چیدن بساط ملوك‌الطوایفـی وکاستن نفوذ متنفذین که باقتدار خود بالیده حاضر بپرداخت مالیات نبودند ، تـأسیس دیوان جزای عمال دولتی برای رسید گی‌بامر مأمورین مختلس ومرتشی ، وضع قوانین برای تنبیه مخالفین موجب شد که مالیات‌دولت باکمال سهولت وصول وبمر کز ایصال گردد . از طرف دیگرچون استقلال ایران بر روی پایه‌های محکمی قرار گرفت ودست‌بیگانگان ازمملکت کوتاه گشت وبسیاری ازمعاهدات وقراردادهای ظالمانه که زمامداران گذشته بسته بودند ازبین رفت ، بالنتیجه اصلاحات بزر گی در امور مالی بعمل‌آمد و قوانین سودمندی وضع تاطرز وصول مالیات ازآن سبك قدیم که بهیچوجه مطابق بااوضاع کنونی نبود خارج گردد ومالیات از روی‌اصول علمی اخذ شود وازآنجمله است الغاء مالیات ارضی و دواب و وضع‌قانون مالیات برعایدات تاهر کس بفراخورعایدات خود مالیات‌بپردازد وبراحدی‌اجحاف‌نشود.

در بیستم اردیبهشت ۱۳۰۷ قانون تعرفهٔ گمر کـی بتصویب رسید و میتوان گفت درراه خدمت باقتصادیات مملکت بزر گترین قدم‌برداشته شدچه دست دولت باز گردید و توانست موازنهٔ بازر گانی را فراهم آورده در تـرویج امتعهٔ داخلی بکوشد . طبق مادهٔ واحدهٔ‌آن قانون مجلس شورای ملی تعرفهٔ جدید گمر کی‌را که اساس‌آن بر روی حداقل وا کثر است تصویب و بدولت اجازه داد تـا با دول خارجه قراردادهای گمر کی مخصوص منعقد نماید . نسبت بمال‌التجارهٔ دولی که

بعد از ۲۰ اردیبهشت دارای قرارداد گمرکی با دولت ایران نباشند حداکثر مقرره در تعرفه مجری گشت و قراردادهای جدیدی با دول بسته شد .

بودجهٔ سال ۱۳۱۵ باستثناء عایداتی که بابت حق‌الامتیاز نفت وصول و بحساب ذخیرهٔ مملکت منظور میشود عبارت از یك میلیارد و شانزده هزار و هفتصد و چهل (۱٫۰۰۰٫۰۱۶٫۷۴۰) ریال بوده که بسهولت وصول و بمصرف رسیده است. کسانیکه اوضاع اسف‌انگیز قبل از کودتا را بخاطر دارند و میدانند دولت از عهدهٔ مخارج روزانهٔ خود بر نمیآمد و حقوق مستخدمین ماهها بتعویق مـی‌افتاد و گاهی بآنها کتاب شاهنامه یا آجر می‌دادند حق دارند تعجب کنند که گذشته از عوارض بلدی که صرف آبادی وزیبائی شهرها (بامراعات اصول حفظ‌الصحه) میشود ، کشیدن خط‌آهن در سرتاسر مملکت ، تجهیزات لشکری ، خرید کشتی ها ، تسطیح طرق، ایجاد کارخانجات ، تأسیس مؤسسات کشوری و لشکری بعمل آمد و همچنین در آخرین روز ماه حقوق کلیهٔ مستخدمین پرداخته میشد و بلکه تعداد و حقوق آنها هم بهیچوجه قابل مقایسه با سابق نبود .

درخاتمه این چند سطر ازمجلهٔ سودمند بانك ملی راجع ببودجهٔ سال ۱۳۱٦ نقل میشود :

« بودجهٔ سال ۱۳۱٦ کشور که از حیث درآمد به ۱٫۱۰۰٫۰۰۲٫۹۱۱ ریال وهزینهٔ به ۱٫۲٤۸٫۰۳۷٫۳۷۷ ریال بالغ میگردد ، نسبت ببودجهٔ سال قبل ۲۵ ملیون ریال افزایش یافته است . وقتی مشاهده میشود که بودجهٔ درآمد کشور در ظرف یك سال صدی بیست و پنج ترقی کرده است در نظر بدوی تصور میگردد که این اضافه در اثر وضع مالیاتهای تازه یا ازدیاد نرخ مالیاتهای سابق حاصل گشته است در صورتیکه این اضافه نمایندهٔ تناسبی است که برای افزایش فعالیت اقتصادی کشور در سال ۱۳۱٦ نسبت بسال قبل پیش‌بینی شده است .

« از اینجاست که پیش‌بینی عواید مالیات بردرآمد از ۱۰۰ میلیون درسال ۱۳۱۵ به ۱۳۰ میلیون در سال ۱۳۱٦ ومالیات ۳۰ درصد از ٤۵ میلیون به ۵۰ میلیون و مالیات بنزین و نفت از ۵۵ میلیون به ۷۰ میلیون ـ حقوق گمرکـی از ۳۰۰

میلیون به ۳۹۲ میلیون - انحصارات از۲۳۹ میلیون به ۲۸۴ میلیون _ خالصجات ومعادن و شیلات داخلی از ۲۸ میلیون به ۴۱ میلیون و درآمد مؤسسات صنعتی دولت از۲۱ میلیون به ۷۴ میلیون ریال ازدیاد یافته است .

مخصوصاً امر دیگری که صحت پیش‌بینی افزایش درآمدهای مالیاتی را در سال ۱۳۱۶ در اثر ترقی امور کشور تأئید مینماید آن است که دولت تقریباً کلیهٔ ازدیاد عواید را بمصرف کارهای ساختمانی و مؤسسات اقتصادی و امورعام‌المنفعه اختصاص داده است »

وزارت اقتصاد ملی و انقسام آن

در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ شمسی اجـازهٔ تأسیس وزارت طرق وشوارع،وزارت اقتصاد ملی بجای‌وزارت فواید عامه تصویب شد. مادهٔ سوم‌آن قانون بدین مضمون است:

« وظایف وزارت اقتصادملی بطور کلی فراهم‌آوردن موجبات‌تکثیر قوهٔ مولد ثروت عمومی وبکارانداختن منابع ثروت مملکتی ازقبیل شیلات ومعادن‌وجنگلها و ترویج فلاحت و مخصوصاً ترقی محصولات فلاحتی قابل صدور و تطبیق اصول فلاحتی بااصول علمی جدید وتکمیل وسایل آبیاری و آباد کردن اراضی بایره و وتوجه مخصوص به‌بهبود نژادوتربیت وتکثیرحیوانات اهلی وتهیهٔ‌موجبات مبارزه باآفات حیوانی ونباتی وفراهم‌آوردن موجبات ترقی و توسعهٔ تجارت مملکت از نقطهٔ نظرتوسعهٔ صادرات مملکت برای رفع حوائج داخلی واصلاح موادصادراتی مملکت بطوریکه مطلوب بازارهای خارجه باشد .»

ازهمین ماده معلوم‌میشود که چه وظایف عمده به‌وزارت اقتصاد ملی محول گردید و چه قدمهای بزرگی برای پیشرفت اقتصادیات مملکت برداشته شد _ مسائل‌اقتصادی روزبروز کسب اهمیت نمود وتوجه دولت‌بترقی صنعت ، فلاحت‌و تجـارت موجب شد که در۱۶ خرداد ۱۳۱۰وزارت‌اقتصاد ملی به‌سه ادارهٔ مستقل تقسیم گردید **ادارهٔ‌کل تجارت، ادارهٔ کل فلاحت** و**ادارهٔ کل صناعت** وادارات مزبوردرتحت نظارت عالیهٔ‌ریاست وزراء درآمده هریك‌ازآنهادارای رئیس مستقلی که‌بسمت‌معاونت‌وزارت‌درمجلس‌وهیئت‌وزراءحق‌حضوروشرکت‌درمذاکرات‌راداردد

اینك بشرح پیشرفت هریك ازاین رشته‌های مختلف می‌پردازیم :

تجارت

چنانکه درفوق اشاره شداولین قدم بزرگی که درراه پیشرفت تجارت‌ایران برداشته شد وضع قانون تعرفهٔ گمرکی‌جدید است که درسنهٔ ۱۳۰۷ بتصویب مجلس رسید ودولت توانست در پیشرفت صنایع داخلی وزیاد کردن صادرات وتقلیل واردات اقدامات لازمی نماید . در۱۷تیر۱۳۰۹ قانون متقابله درروابط تجارتی باممالکی که دولت ایران عهد نامهٔ تجارتی ندارد وضع شد بحران اقتصادی دنیا که موجب تنزل قیمت اجناس گردید و تقریباً در کلیهٔ ممالك عالم اثراتی بخشید موجب شد که دولت ایران برای جلو گیری از عدم توازن تجارت خارجی وتنزل‌پول رایج مملکت درمقابل اسعارخارجی،قانون واگذاری انحصار تجارت خارجی رابدولت در۶ اسفند ۱۳۰۹ وضع نماید . متمم این قانون دربیستم همان ماه بتصویب رسید .

بموجب‌این قانون حق وارد وصادر کردن کلیهٔ محصولات طبیعی وصنعتی و تعیین موقتی ویادائمی‌میزان واردات وصادرات مزبوره‌بدولت واگذار گردید طبق مادهٔ‌یازدهم متمم آن قانون دولت‌مکلف گردید موجبات مرغوبی هریك‌ازمحصولات صادراتی مملکت راتهیه کرده ومعین نماید که بچه طرز وترتیب باید تهیه شودو پس ازانجام مقدمات مزبوره واعلام‌آن دولت مجازخواهد بود ازصدورمحصولاتی که مطابق نمونه‌وشرایط معینه نبوده وبواسطهٔ عدم مرغوبیت سکته بحسن شهرت صادرات مملکت وارد مینماید جلو گیری کند .

ازاین قانون بخوبی مفهوم میشود که دولت درنظر گرفت‌ازیك طرف رهبر تولید کنند گان شده وطرز وترتیب تهیهٔ محصولات را به‌آنها یاد دهد تا دربازار خارجه بسهولت بفروش رسد واز طرفی موازنهٔ تجارتی را محفوظ دارد ودر این خصوص مادهٔ دوم متمم آن مصرح است که وارد کردن هر نوع محصولات طبیعی و ویا صنعتی خارجه بایران مشروط بشرط حتمی صادرنمودن محصولات طبیعی یا صنعتی ایران است درحدود قیمت صادرات .

از این قاعدهٔ کلی بعضی اجنـاس مستثنی است مثلا اجناسیکه دولت برای

احتیاجات خودوارد مینماید یااجناسیکه ازخاك ایران بطورترانزیت عبورمینماید وماشین آلاتیکه برای رفع حوائج مهمهٔ مملکت ازمحصولات ومصنوعات خارجی وارد میشود بشرط اجازهٔ مخصوص دولت .

ذات ملوکانه‌درهرمورد کلیهٔ صنعتگران ،تجارومخصوصاً تولید کنند گان رادر رواج کالای وطن تشویق فرموده واندرزهای شاهانه نموده‌اند چنانکه در۱٤خرداد ۱۳۱۳ نمایشگاه امتعهٔ آذربایجان را که ازکلیهٔ محصولات و مصنوعات آن حدود تشکیل شده بود افتتاح فرموده بااین بیانات خسروانه آذربایجانیان راسرافراز و تشویق‌فرمودند :

« خوشوقتم که درتبریز درتأسیس نمایشگاه آنهم بدین خوبی پیشقدم شده برای معرفی کردن صنایع وموادخام خود قدم برداشته‌وباین وسیله‌تجارت خودرا ترویج‌میدهد » همچنین در۲۲ مهرهمان سال‌اعلیحضرت همایونی بمحل‌نمایشگاه محصولات و مصنوعات خراسان تشریف فـرما شده اظهار فرمودند : « این قبیل نمایشگاهها که مخصوص نشان دادن امتعه ومحصولات ایالتی است باید منافع آن مورد نظرعموم تجار باشدوآقایان این‌نظررا نداشته باشند که چندروزی‌نمایشگاه را ادامه داده‌بعدمنحل نمایند بلکه وسایل نگاهداری‌آن را فراهم آورند زیرااین مؤسسات موجب توسعه وترویج تجارت مملکت خواهد بود مصنوعات را رواج‌و توسعه میدهد محصولات را بهبودی می‌بخشد وبالاخره بسیاری ازمصنوع ومحصول گمنام دراین نمایشگاه معرفی و ترویج میگردد » .

در بیستم آبان ۱۳۱۳ شاهنشاه ایران نمایشگاه دائمی کالای ایران را در طهران افتتاح فرمودند و در ضمن بیانات خسروانه فرمودند : « این‌اندازه که در اینجادیده‌میشودمیتوان گفت‌خوب‌است‌ولی‌خوبی‌آن‌بسته‌باین‌است که روز بروزبهتر شود این نمایشگاه باید طوری باشد که سال بعد یکی ازاین اشیاء دراینجا نباشد بلکه چیزهای تازه‌تر و بهتری بیاورند ، دقت کنند اجناسی که ممکن است فاسد شود زودبزود عوض کنند امیدواری کامل هست که باین‌وسیله هم‌صناعت ،هم‌فلاحت وهم‌تجارت همه درمملکت ترقی کند،رویهمرفته این‌نمایشگاه خوب بود کار کنان

اینجا باید تشویق شوند و همچنین کسانیکه در اینجا شرکت کرده‌اند از آنها رضایت داریم‌ومخصوصاً بهمه کارکنان وشرکت کنندگان علاقه ورضایت مارا ابلاغ کنید خیلی ازآنها ممنونم از چیزهائیکه امروز دیدم خیلی راضی‌هستم.»

معلوم است که اینگونه بیانات خسروانه و عاقلانه‌ایکه شاهنشاه ما به پیشرفت تجارت صنعت وفلاحت ابراز فرمودند چه تأثیری در میان خاص وعام و مخصوصاً بین صنعتگران ، تجار وزارعین میبخشد .

تأسیس شرکتها

تأسیس شرکتهای تجارتی ، صنعتی و فلاحتی دراین عصر نهایت قابل ملاحظه است سرمایه‌داران ایران بخوبی دریافته‌اند که در تأسیس شرکتها بهترمیتوانند بمقصود خویش نائل آیند خصوصاً که دولت وقت ازهمه حیث آنانرا تشویق و ترغیب مینماید که بلکه در بعضی از شرکتها سهیم بوده وبطور مستقیم (بوسیلهٔ وزارت دارائی) یا غیرمستقیم (بتوسط بانکها یا مؤسسات دیگر) درآنها اشتراك دارد . مهمترین قدمهائی که در سنوات اخیر برای پیشرفت تجارت و تأسیس شرکتها برداشته شد یکی وضع قانون ثبت شرکتها در ۱۳۱۰ و دیگر قانون جدید تجارت است که در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۱ تصویب گردید . ورودیا صدور بعضی ازکالاها انحصاری دولت است وصورت‌آن از اینقرار است :

قماش ، ابریشم ، قندوشکروکبریت ، نوغان ، جوراب ابریشمی،مشروبات الکلی ،کنسرو غذائی ، چرم برقی ، کیف و کفش از حیث ورود ـ پنبه ، کنف، برنج، پوست نمك‌زده و نمك‌نزده گوسفند وبز ،زعفران، آنقوزه ، پشم‌ازحیث صدور.

ولی‌باید دانست که بیشترشرکتها ازسرمایه‌های شخصی‌تشکیل شده‌چنانکه از۳۷۷ شرکت ثبت شده درطهران تاپایان‌سال ۱۳۱۴ فقط‌دوازده شرکت‌دولتی‌بوده‌است .

اما سرمایهٔ شرکتهای خارجی که طبق قانون ثبت شرکتها درطهران بثبت رسیده و تعدادآنها در آخر ۱۳۱۴ بالغ بر۸٤ شرکت بوده به‌بیست و دومیلیون لیرهٔ انگلیسی تخمین میشود گذشته ازاین ، عده‌ٔاز شرکتها بسرمایه‌های خارجی تشکیل شده‌وبنام شرکت‌های‌ایرانی به‌ثبت رسیده‌وهم چنین عده‌ای‌ازتجارخارجی

بدون اینکه تشکیل شرکتی در ایران دهند سرمایهٔ خود را بکار انداخته مشغول امور تجارتی هستند.

تعداد شرکتهای ایرانی که از سنهٔ ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ درتمام ایران تأسیس گردیده با سرمایه‌های آنها از قرار ذیل است:

شرکتهائی که در تهران تأسیس شده با سرمایه‌های آن[1]

سال	عده	سرمایه	ملیون ریال
۱۳۱۰	۶۳	۱۱۶٫۹	» »
۱۳۱۱	۱۵۰	۱۵۴٫۳	» »
۱۳۱۲	۲۶۷	۲۳۸٫۲	» »
۱۳۱۳	۳۲۲	۲۸۹٫۸	» »
۱۳۱۴	۳۷۷	۵۷۰٫۲	» »

شرکتهائی که درولایات تأسیس شد

سال	عده	سرمایه ملیون ریال	
۱۳۱۰	۳۰	۲۶٫	» »
۱۳۱۱	۱۷۶	۷۶٫۹	» »
۱۳۱۲	۳۷۴	۱۲۵٫۵	» »
۱۳۱۳	۴۲۶	۱۷۷٫۵	» »
۱۳۱۴	۴۸۴	۲۷۴٫۶	» »

جمع کلیه شرکتهائی که تأسیس شده

عدد	سرمایه میلیون ریال	
۹۳	۱۴۳٫۰	» »
۳۲۶	۲۳۱٫۲	» »
۶۴۱	۳۵۳٫۷	» »
۷۴۸	۴۶۷٫۴	» »
۸۶۱	۸۴۴٫۹	» »

اما تقسیم بندی شرکت‌ها از نقطهٔ نظر اقتصادی بطوریست که درصفحهٔ بعد نگاشته شد:

۱ ـ ازمجلات بانک ملی شماره‌های ۹و۱۰ آذر واسفند ۱۳۱۵ اقتباس شده وهرکس مایل به اطلاعات مشروح ومفصل است بدان مجلات نفیس وضمیمهٔ آن مراجعه کند.

	عدد	سرمایه بریال
شرکتهای تجارتی	۵۵۵	۴۷۵ر۰۹۸ر۲۱۵ر۸۵
شرکتهای صنعتی	۲۶۲	۲۲۷ر۷۳۳ر۸۱۵ر۹۵
شرکتهای باربری	۲۲	۱۲ر۹۱۱ر۰۰۰ـ
شرکتهای بانك و بیمه	۹	۱۱۵ر۸۴۰ر۳۶۰
شرکتهای فلاحتی	۱۳	۱۳ر۳۳۰ر۰۰۰
جمع	۸۶۱	۸۴۴ر۹۱۳ر۲۹۱ر۸۰

باید دانست که بانك ملی که اکنون دارای سیصدمیلیون ریال سرمایه‌است وبانك پهلوی باسرمایهٔ ۱۲ر۵۷۶ر۰۰۰ ریال درشرکتهای فوق محسوب‌نشده‌است.

اطلاعات مذکور که ازمجلات بانك‌ملی اقتباس شده فقط راجع‌بشرکتهائی است که تاآخر سال ۱۳۱۴ در ایران‌تشکیل شده است وازهمین مختصر که ازآن مقالات‌مفصل‌بدست‌آمده بخوبی معلوم‌میشود که‌بواسطهٔ نعمت امنیت که درسرتاسر کشور حکمفرماست وتوجهات ملوکانه به پیشرفت کلیهٔ امور کشور چگونه‌اهالی باکمال متانت سرمایه‌های خود را بکار انداخته باقتصادیات کشور خویش‌خدمت مینمایند.

بانك ملی یکی ازآرزوهای دیرینهٔ ملت ایران تأسیس‌بانك‌ملی بودو در سال ۱۳۲۴ قمری در دورهٔ اول‌مجلس شورای ملی این مسئله مطرح گردید ومقرر گشت که یك بانك ملی تأسیس شود ودولت درصورت احتیاج ازآن بانك استقراض نماید ـ عموم‌ملت باآن فکرهمراهی نموده‌و گذشته از یکصدنفراز مؤسسین بانك که بنابود هر کدام ازپنج الی پنجهزارتومان‌سرمایه بدهند اعیان وتجار مساعدتها کردند و بزودی کار بانك بالا گرفت ودر اساسنامهٔ آن خیالات‌خوشی اظهار داشتند از قبیل‌تمرکز عایدات دولت دربانك وواگذاری امتیاز نشراسکناس پس‌ازانقضاء مدت‌امتیاز بانك شاهنشاهی ، ولی باتمام‌فداکاری ملت از کوچك‌وبزرگ‌متأسفانه‌آن مقاصد نقش‌برآب شد وکارشکنیهای بیگانگان

موجب برچیدن آن بساط عالی گردید .

چون دورهٔ ضعف سپری وعظمت ایران تجدید گشت آرزوی ملت ایران بر آورده شد ودر ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ شمسی قانون تأسیس بانک ملی برای پیشرفت امر تجارت وفلاحت وزراعت وصناعت بتصویب مجلس رسید در ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ مؤسسهٔ مذکور درظل توجهات شاهنشاه ایران تأسیس گشت .



« بانک ملی ایران »

بانک ملی ایران شرکتی است سهامی وسرمایهٔ اولیه آن بالغ بر بیست میلیون ریال بوده که به بیست هزار سهم یکصدتومانی منقسم گردید ودولت تعهد پرداخت کلیهٔ سهام رانمود. سرمایهٔ بانک درسال ۱۳۱۴ ازبیست میلیون ریال به سیصد میلیون ریال ترقی یافت وبواسطهٔ تمرکز عایدات دولت در آن مؤسسه واعتماد اهالی ، کار بانک نهایت رونق گرفته ودرچهل نقطهٔ مختلف ایران دارای شعبه است. درتعقیب قانون ۶ خرداد ۱۳۰۹ بانک شاهنشاهی ازحق صدور اسکناس که منحصراً ازطرف دولت باوواگذارشده بود صرف نظرنمود وبالنتیجه این امتیازببانک ملی واگذار شد . واول فروردین ۱۳۱۱ اسکناسهای جدید منتشر گشت .

دراین قلیل مدت بانک ملی ایران بارعایت اصول بانکداری خدمات مهمی بتجارت ، صنعت وفلاحت ایران نموده ومسئلهٔ قابل توجه اینست که تأسیس بانک

ملی ایران مصادف با بحران عالمگیر و کساد بازارهای تجاری ، تنزل نقود کشور-های مختلف بوده و با این احوال نه فقط بانک مزبور وظایف خود را بخوبی انجام داده بلکه کمکهای مؤثری باقتصادیات مملکت ما کرده است . بانک ملی دارای مجلهٔ ماهانهٔ مفیدی است که در آن بحث از مسائل مختلفهٔ اقتصادی می‌شود .

فلاحت

فلاحت نه تنها از قدیم‌الایام طرف توجه ایرانیان بوده بلکه قرنها یك شغل مقدس و یك گونه عبادت محسوب میشده است . در قرن اخیر اقدامی برای پیشرفت آن طبق اصول علمی و فنی بعمل نیامده بود ولی پس از نهضت اخیر امور فلاحتی جلب توجه نمود و مخصوصاً در نظر گرفته شد برای پیشرفت آن اصول علمی اتخاذ شود و برای این مقصود از یکطرف مؤسسات علمی جهت دفع آفات حیوانی و نباتی و تعلیم طرز جدید فلاحت ، تشکیل گردید و از طرف دیگر استعمال ماشینهای فلاحتی تشویق شد و حتی برای امور مربوط بفلاحت ادارهٔ مخصوصی ایجاد گشت . از اینها گذشته اقدامات دولت برای موازنهٔ صادرات و واردات و تشویق طبقات مختلفه بمسائل فلاحتی بوسیلهٔ نمایشگاههای کالای میهن، ایجاد شرکتهای فلاحتی، مساعدت بانک فلاحتی که عنقریب به آن اشاره خواهد شد و احتیاج بعضی از کارخانه‌های داخلی بمحصولات حیوانی و نباتی نتایج حسنه در امور فلاحتی بخشیده است عطف توجه دولت بچایکاری و ایجاد مؤسسه در لاهیجان و استخدام متخصصین چینی برای این منظور همچنین تشویق کشت پنبه و چغندر و حفظ جنگلها ، ایجاد مؤسسات فلاحتی در نقاط مختلفه از قبیل شاه آباد، لرستان . سواحل بحر خزر، آذربایجان ، بنی طرف و غیره از صفحات درخشان تاریخ عصر حاضر است و نا گفته نماند که در کرج دانشکدهٔ فلاحتی مهمی تأسیس شده که دارای آزمایشگاههائی است و هر سال عده‌ای از آن خارج شده بخدمت در امور فلاحتی میپردازند - ادارهٔ فلاحت، سالنامهٔ آمار فلاحتی را هر سال منتشر مینماید و دانشکدهٔ کرج دارای مجلهٔ ماهانه است .

صنایع وایجاد کارخانه‌ها

کلمهٔ صنعت در زبان فارسی دارای دومعنی اصطلاحی است یکی معنی فن یاهنراست مانند صنعت نقاشی ، موسیقی و امثـال آنها،معنی دیگر آن عملیاتی است مربوط بتبدیل مواد خام مانند صنعت نساجی ، قند سازی وغیره .

انجام این قبیل عملیات یادستی است ویابوسیلهٔ ماشین وتأسیس کارخانجات هم برای‌همین منظوراست ـ جای شك نیست که هنروصنایع دستی در قرون‌مختلفه در ایران طرف توجه‌بوده وشاهکارهای ایرانیان در این خصوص خیره کنندهٔ‌انظار است ودراین دوره بواسطهٔ ایجاد هنرستانها نهایت باین امرتوجه شده ومیشود ولی آنچه مخصوص این عصراست و نظیر آنرا در اعصار سابق کمتر توان یافت تولید محصولات صنعتی بوسیلهٔ ماشین وایجادکارخانه‌های سنگین‌برای این منظوراست. این صنعت در دو قرن اخیردر اروپا وآمریکا نهایت ترقی را کرده ویکی از علل پیشرفت آنهاست که موادخام را بقیمت ارزان تبدیل کرده بازارهای عالم رادردست گرفته‌اند متأسفانه در یك قرن‌ونیم اخیر که پیشرفت صنایع و ایجادکارخانجات در اروپا دیده را خیره میکرد زمامداران ما توجهی باین مسائل نداشته‌اندوچون معتبرین ایرانی متوجه این امر گشته و خواستند کارخانه‌هائی ایجاد کنند مصادف باکارشکنی بیگانگان گشتند منجمله میرزاعلی‌خـان امین‌الدوله در حدود ۱۳۱۷ قمری کارخانهٔ قندسازی در کهریزك (جنوب طهران) تأسیس نمود و قند ممتازی بعمل‌آمد ولی طولی نکشید که در اثررقابت بیگانگان آن کارخانه از کار افتاد و جدیت مرحوم امین‌الدوله بی‌نتیجه‌ماند . همچنین‌است‌اوضاع بعضی‌ازکارخانه‌هائی که درآن اوقات تأسیس شد و در اثر بی‌تجربگی مؤسسین وعدم مساعدت دولت و رقـابت بیگانـگان بسته شد ـ پس باید گفت که فقط دراین عصراست کـه ایران توانست دارای‌کارخانه‌های بالنسبه مهمی گردد . محدود کـردن واردات و وضع قوانین برای پیشرفت امور صناعت ، مساعدت دولت با مؤسسین‌کارخانه‌ها موجب شدکه در اندك مدتی چندین کارخانه در اطراف کشور برپا شود ـ از همه مهمتر آنکه دولت مستقیماً چند کارخانه تأسیس نمود تا هم کمکی بـاقتصادیات

مملکت شده باشد وهم سرمشق افراد گردد . بالنتیجه در تعقیب تشویق دولت و متوجه شدن افراد باهمیت صناعت تـا پایان سال ۱۳۱۴ ــ ۲۶۲ شرکت صنعتی تأسیس گردید .

کارخانه‌هائی که از طرف دولت تشکیل شده از از اینقرار است :

۱ ــ کارخانهٔ قندسازی کهریزك	تاریخ تأسیس آبان	۱۳۱۱
۲ ــ « « کرج	« « آذر	۱۳۱۱
۳ ــ « « شاهی	« « مهر	۱۳۱۱
۴ ــ « « ورامین	« « آبان	۱۳۱۳
۵ ــ « « مرودشت	« « مهر	۱۳۱۴
۶ ــ « « شاه‌آباد	« « مهر	۱۳۱۶
۷ ــ « « آبکوه (نزدیك مشهد)	« « آبان	۱۳۱۵
۸ ــ « « میاندوآب (آذربایجان)	« « «	۱۳۱۵
۹ ــ کارخانهٔ سیمانسازی (نزدیك حضرت‌عبدالعظیم)	« « «	۱۳۱۲
۱۰ ــ « کرزت (درشیرگاه مازند)	« « «	۱۳۱۲
۱۱ ــ « گودرن (درطهران)	« « «	۱۳۱۲
۱۲ ــ اشباع چوب	« « « «	۱۳۱۲
۱۳ ــ چای سازی در لاهیجان	« «	۱۳۱۱
۱۴ ــ کارخانهٔ حریربافی در چالوس	« «	۱۳۱۳
۱۵ ــ « چیت سازی دربهشهر	« «	۱۳۱۴

اما تعداد شرکتهای صنعتی و کارخانه‌های شخصی که در اطراف ولایات تا آخرسال ۱۳۱۴ برپا گردیده از این قرار است :

نوع کارخانه	**تعداد**
۱ ــ کارخانهٔ نخ‌ریسی (پنبه)	۱۴
۲ــ « ریسندگی‌وبافندگی‌نخی	۵

نوع کارخانه	تعداد
٣ـ کارخانه‌نخ خیاطی	١١
٤ـ « کبریت سازی	٦
٥ـ « نجاری وتخته بری	١١
٦ـ « هیدروفیل سازی	١
٧ـ « توتون وسیگارت	١٣
٨ـ « واکس سازی	٣
٩ـ « روغن کشی	٦
١٠ـ « قوطی وحلبی‌سازی	٣
١١ـ « بندپوطین وقیطان	١
١٢ـ « صابون‌سازی	٧
١٣ـ « کش‌بافی وجوراب‌بافی	١٠
١٤ـ « چرم‌سازی	٧
١٥ـ « آردما کارونی	١٥
١٦ـ « کیسه بافی	١
١٧ـ « لاستیك سازی	١
١٨ـ « عطر سازی	١
١٩ـ « تخت‌خواب‌سازی	١
٢٠ـ « ورشوونیکل‌سازی	٢
٢١ـ « کفش سازی	٣

برای‌تربیت یك‌عده ازصنعتگران قابل درتحت نظر ادارهٔ کل صناعت‌مدارس مختلفی تأسیس گردیده که از آنجمله است مدرسهٔ رنگرزی در طهران ، مدرسهٔ صنایع قدیمه (مینیاتور .تذهیب، کاشی سازی،زربافی و غیره) و مـدرسهٔ صنایع جدیده (موزائیك ، نقاشی ، حجاری وغیره) هنرستان نسوان(درطهران) هنرستان تبریز و شیراز .

بانك فلاحتی وصنعتی

برای پیشرفت امور فلاحتی ومساعدت با صاحبان املاك و توسعهٔ عملیات آنها در نهم شهریور ۱۳۰۹ قانون اجـازهٔ تأسیس بانك فلاحتی بتصویب رسید وطبق آن وزارت دارائی مجاز گردید که هرسال مبلغی که کمتر از پانصدهزار تومان نباشد برای تشکیل بانك فلاحتی ببانك ملی بپردازد وبااین سرمایه شعبهٔ مخصوصی دربانك ملی برای قرض دادن بارباب فلاحت تأسیس شد . مدتی بـانك ملی اینکار را انجام میداد و چون هرسال بواسطهٔ ایجاد کارخانه‌های صنعتی و توسعهٔ عملیات فلاحتی اهمیت بانك مستقل فلاحتی وصنعتی بیشتر محسوس میگردید در ۲۱ خرداد ۱۳۱۲ اجازهٔ تأسیس بانك فلاحتی وصنعتی مستقل باسرمایهٔ بیست میلیون ریال بتصویب مجلس رسید و در ۱۷ تیر همان سال اعلیحضرت همایونی بانك مذکوررا افتتاح کرد و درحضور ملوکانه اولین سنگ بنا گذاشته شد وهم در آن سال مقرراتی جهت اعطاء اعتبارات فلاحتی و خرید ماشین آلات و کمك بمؤسسات صنعتی پیش بینی شد ودر شهریور ۱۳۱۳ قانون تشکیلات بانك فلاحتی وصنعتی وضع شدواز آن تاریخ بانك بتأسیس شرکتهای تولید کنندگان پرداخت و دربسیاری از شرکتها مانندشرکت تولید کنندگان چای در لاهیجان ، لاکان ، چرم‌سازی خراسان ، شرکت سهامی توتون شرکت خلرشیراز ، میکده ، نوغان ایران ، شرکت فلاحتی خوزستان ، صادرات نمك و غیره مشارکت نموده ، همچنین در شرکتهائیکه جهت معاملات تجاری با ممالك خارجه تأسیس یافته (از قبیل شرکت سهامی مرکزی و پنبه و پشم وپوست ، واردات قند وشکر، صادرات برنج ، ابریشم،قماش) وشرکت‌های تجاری (شرکت سهامی تجارتی‌خراسان ، حمل ونقل خراسان ، آنقوزه،شرکت سهامی فارس و بنادر ، کالا ، شرکت ماشینهای فلاحتی) شرکت های کمك ومساعدت به برزگران (شرکت سهامی محصولات فلاحتی طهران،شرکت‌برای کمك بدهاقین مرودشت ، شرکت فلاحتی سیستان) وغیره مشارکت کرده‌است.

ازهمین چند سطر، بخوبی معلوم میشود که بانك فلاحتی وصنعتی خدمات

مهمی باقتصادیات کشور کرده و گذشته ازمشارکت درشرکتها بواسطهٔ دادن قرضه‌ها باعث پیشرفت صناعت وفلاحت گردیده است .

بانک مذکورشرکتی است تجاری وچنانکه درفوق اشاره‌شد سرمایهٔ سهامی آن بالغ بردویست ملیون ریال بوده ودرقانون بودجهٔ ١٣١٤ مبلغ ده میلیون‌ریال بسرمایهٔ بانک افزوده گردید وطبق قوانین ومقررات دیگر مساعدت های قابل توجهی پیش بینی شده که برای اختصارازشرح آن درمیگذریم[1] .

بانک پهلوی

این بانک که سرمایهٔ آن اکنون بالغ بردوازده میلیون و پانصد وهفتاد وشش هزارریال است جزء تشکیلات وزارت جنگ است وتأسیس آن هم برای رفع حوائج داخلی وزارت مذکور میباشد واز این سبب نمیتوان آنرا شرکت تجاری دانست معذلک دربعضی ازشرکتها سهیم وشریک است .

مؤسسهٔ رهنی

برای خدمت بافراد که درهنگام تنگدستی محتاج بقرضه میشوند در تاریخ دهم آبان ١٣٠٥ شمسی قانون اجازهٔ تأسیس مؤسسهٔ رهنی ازمحل وجوه تقاعد وضع گردید . این مؤسسه که یکی از شعب بانک ملی است درمقابل حق‌الحفاظهٔ مختصری (صدی‌نه درسال) که ازاجناس منقول قابل فروش دریافت می‌دارد حاجت وامخواهان را تاحدود چهارصد تومان برای هروامخواهی بر آورده آن‌ها را ازپرداخت سود بصرافان بی‌نیازمی‌سازد .

تأسیس دووزارتخانهٔ جدید

درمهرماه ١٣١٦ بواسطهٔ پیشرفتی که در اوضاع صنعتی و تجاری کشور دراین چند سال حاصل گردیده حسب‌الامر اعلیحضرت ادارات تجارت وصناعت تبدیل بوزارتخانه‌های تجارت وصناعت گردید .

شرکت سابق نفت انگلیس وایران

یکی ازمهمترین منابع ثروت ایران معادن نفت است ـ در تاریخ ١٩٠١ میلادی که مطابق با١٣١٩ قمری است دولت وقت‌امتیازمعادن نفت‌ایران را(بغیرازآذربایجان ، گرگان

١ـ برای اطلاعات‌کافی رجوع شود به‌گزارش سالیانهٔ بانک فلاحتی وصنعتی بعضی ازاطلاعات متن مأخوذ ازگزارش سال ١٣١٣ آن بانک است .

مازندران وخراسان) بهویلیام دارسی واگذار کرد وبتدریج کمپانی نفت انگلیس وایران تشکیل گشت .

بموجب این امتیاز بیش از سی وسه هزار فرسنگ مربع (۵۰۰ هزار میل مربع ازاراضی نفت خیز ایران درمقابل بیستهزارلیرهٔ نقدوبیست هزارلیرهٔ انگلیسی سهام وشانزده درصدمنافع خالص که کمپانی متعهد شد بایران بپردازد بهبیگانگان واگذار گردید .

چون دورهٔ نهضت ایران فرارسید دولت بیدار کنونی روانداشت که حقوق ایرانیان بدینگونه تضییع گردد لذا درسنهٔ ۱۳۱۱ شمسی الغاء قرار داد مذکوررا اعلام داشت وپس ازمذاکرات درهفتم خرداد۱۳۱۲ قرارداد جدیدی بسته شد که بعضی ازمطالب آن ازاین قراراست :

اولا حدود عملیات، کمپانیمکلف شد که تاتاریخ ۱۱ دسامبر۱۹۱۸ میلادی درحوزهٔ معین یك یاچند قطعه زمین را که مجموع سطح آن نباید ازصد هزارمیل تجاوزنماید انتخاب کرده وبدولتایران اطلاع دهد وپس ازآن تاریخ، دیگر حق تفحص واستخراج نفت جزدرقطعه یا قطعاتیکه انتخاب کرده و اطلاع داده است ندارد دیگر آنکه حق لوله کشی کمپانی غیر انحصاری است . اماکن مقدسه و ابنیهٔ تاریخی ومحلهائی که جنبهٔ تاریخی دارد وهمچنین توابع آنها تادویست متر مسافت بکمپانی واگذار نخواهدشد. بعضی عملیات کمپانی ازقبیل توسعهٔ ارتباط تلفونی ، تلگرافی وغیره بدون تحصیل اجازه ازدولت ممکن نخواهد بود . اما مبالغی که درمقابلاینامتیاز کمپانیمتعهد بپرداخت آن گردید ازقرارذیل است :

حقالامتیاز سالیانه ازقرارچهارشلینگ برای هرتن نفت وپرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصدآنچهاضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی پرداخته میشود ودرهرحال مجموع حقالامتیاز ومبلغ بیست درصد نباید سالیانه از هفتصد وپنجاه هزارلیرهٔ استرلینگ کمترباشد . همچنین کمپانی متعهد شد که درموقع انقضاء مدت امتیاز ودرصورت ترك آن بیست درصد ازتفاضل بین مبالغ کل ذخائر موجوده و مبالغ ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ میلادی داشته و همچنین

بیست درصد از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران در تاریخ انقضاء بحساب منقول میشود و موجودیهائی که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده کارسازی دارد مقرراتی برای رسیدگی بمحاسبات پیش بینی شده است .

کمپانی برای مدت سی سال از پرداخت مالیات معاف است ولی در مقابل پرداخت وجهی رامتقبل شده که در پانزده سال اول نباید از دویست و بیست و پنج هزار لیره و در پانزده سال ثانی از سیصد هزار لیرهٔ استرلینگ کمتر باشد. راجع به سی سال دوم که منتهی به سنهٔ ۱۹۹۱ میلادی میشود قبل از سنهٔ ۱۹۶۳ طرفین توافق نظر خواهند نمود.

دولت حق تفتیش عملیات فنی کمپانی رادارد و میتواند یك نفر نماینده معین کرده اطلاعات لازمه راتحصیل و در جلسات هیئت مدیره و کمیته‌های آن و جلسات مجمع عمومی حضور بهمرسانند . کمپانی مبلغ دوهزار لیرهٔ استرلینگ بابت حقوق وسایر مخارج نمایندهٔ مزبور سالیانه بدولت ایران خواهد داد . کمپانی صنعتگران ومستخدمین فنی و تجاری خودرا باندازه‌ای که اشخاص ذی‌صلاح و باتجربه در ایران یافت میشود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد ومستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود کمپانی سالیانه مبلغ ده هزار لیرهٔ استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم وفنون مربوط بصناعت نفت رافرا گیرند تخصیص خواهد داد . مقررات مخصوصی راجع بفروش نفت لامپ، بنزین، مازوت برای احتیاجات داخلی ایران وضع شده است ـ درموقع ختم امتیاز تمام دارائی کمپانی در ایران بطورسالم وبدون هیچ مخارج وقیدی متعلق بدولت ایران میگردد ـ هر گونه اختلاف بین دولت ایران و کمپانی بطریق حکمیت قطع وفصل خواهد شد . همچنین برای تصفیهٔ کلی تمام دعاوی گذشتهٔ دولت ایران از کمپانی اقداماتی شده که از آنجمله است پرداخت یك میلیون لیرهٔ استرلینگ بهدولت ایران ـ انقضاء مدت امتیاز ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ میلادی است و کمپانی در آخر هر سال مسیحی حق دارد که این امتیاز رالغو نماید مشروط براینکه دوسال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد .

درخاتمه متذکرمیشویم که سرمایهٔ شرکت سابق نفت انگلیس وایران در آخرسال ۱۹۳۵ بالغ به۱۶۱۳۱۲۵۲۸ لیرهٔ انگلیسی و ذخیرهٔ آن ۷۶۶۵۶۲۹ لیره بوده است[1] .

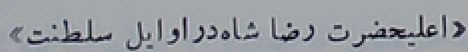
شرکت عمومی دولاوار

درسال ۱۳۱۵ شمسی امتیازاستخراج نفت قسمتی ازشرق و شمال شرق ایران برای مدت شصت سال بشرکت امریکائی (شرکت عمومی دولاوار) وشرکت‌های تابعهٔ آن واگذار گشت. پرتکل امتیازنامه که درنهم ژانویه ۱۹۳۷ (۱۹ دی ۱۳۱۵) تنظیم گردیده جزء لاینجزای قرارداد است ودر نقشهٔ منضم بقرارداد خطی ترسیم شده که حدود اراضی موردآزمایش عملیات را معین می‌نماید . این خط از نقاط ذیل عبورمیکند : بندرشاه ، کرد محله ، دامغان ، جندق ، حوض میانتاك ، به‌آباد ، کاشت، فهرج وابرافشان تاسرحد. لایحهٔ اعطاء امتیازدر۲۷دی ۱۳۱۵برای تصویب تقدیم مجلس گردید ودر ۳۰ دی کمسیونهای مجلس بشور وتصویب در دو ولایت از ولایات شرق ویاشمال شرقی واقع درحوزه‌ای که درنقشهٔ مذکوراست یك یاچند قطعه زمین بهرمساحت ووسعتی که میخواهد انتخاب نماید و مجموع مساحت انتخاب شده‌نبایدازیکصد هزارمیل‌مربع تجاوز کند وحوزهٔ‌امتیازعبارت ازمساحت قطعه یاقطعاتی خواهد بود که بدین نحو انتخاب شده ودولت ازآن اطلاع حاصل نموده است .

ازجمله وجوهی که شرکت باید بدولت‌ایران تأدیه نماید یکی حق‌الامتیاز سالیانه است بمبلغ چهارشلینگ برای هرتن نفت،دیگرپرداخت مبلغی معادل با بیست درصد منافعی که بسهام عادی شرکت توزیع میشود پس از وضع پرداخت مبلغی معادل پنج درصد سرمایه که ازطرف شرکت درایران بکارافتاده وقبلا بسهام

---

۱ ـ بموجب اقدامات مجلس شورایملی وپشتیبانی مردم ایران شرکت سابق نفت انگلیس وایران دراسفند ۱۳۲۹ ملی اعلام‌گردید ودرآغاز سال ۱۳۳۰ بوسیلهٔ دولت ازشرکت سابق خلع یدگردید وبتدریج امورشرکت بدست متخصصین ایرانی واگذارشد ودرسال ۱۳۳۲ برای استخراج وصدورنفت ایران ، دولت ایران باکنسرسیوم واردگفتگوگردید وبرطبق قرارداد مفصلی کنسرسیوم بکاراستخراج وصدورآن مبادرت نموده است .



«اعلیحضرت رضا شاه دراوایل سلطنت»

عادی شرکت توزیع گردیده و نباید ازسیصد هزار لیره تجاوز نماید. مجموع مبالغی که برای هرسال مسیحی از طرف شرکت تأدیه میشود هیچوقت از حدود ذیل کمتر نخواهد بود.

۱- پس‌ازچهارسال ونه‌ماه‌ازتاریخ تصویب تاپنجسال سالیانه سیصد هزارلیره.

۲- ازنه سال ونه‌ماه ازتاریخ تصویب سالیانه پانصد هزارلیره،

۳- ازسیزده سال ونه‌ماه پس ازتاریخ تصویب تاآخرمدت امتیازنامه ششصد هزارلیره.

تعهدات دیگری هم شده است که برای اختصار از شرح آن درمیگذریم.

امتیازلوله‌کشی نفت

دولت‌ایران باشرایط خاصی درسال ۱۳۱۵ امتیازلوله کشی غیرانحصاری نفت را به‌شرکت امریکائی لولهٔ نفت‌ایران برای مدت شصت سال ازتاریخ تصویب قرارداد‌واگذار کرد ودرانقضاء مدت‌امتیاز کلیهٔ دارائی شرکت متعلق بایران خواهد گردید. شرکت در مدت ۳۰ سال از پرداخت مالیات معاف ودر عوض برای هرتن نفتی که حمل می‌نماید سه «پنس» بدولت تأدیه خواهد نمود.

فصل پانزدهم

تسطیح طرق وشوارع وایجاد راه آهن

جای شك نیست که یکی ازوسایل مهم آبادی مملکت و پیشرفت تجارت و حتی استقرار امنیت در سرتاسر کشور ایجاد طرق وشوارع است واز این جهت از قدیم‌الایام پادشاهان بزرگی که دراین کشور سلطنت داشته‌اند درتسطیح راهها ، ایجادطرق وساختن پل‌ها کوشش زیادنموده‌اند متأسفانه درقرون اخیراقدام مهمی برای ایجاد راه نشده بلکه اکثرطرقیکه درزمان صفویه آباد بوده بواسطهٔ اهمال زمامداران وقت خراب گردیده ، ازاینجهات لطمهٔ بزرگی بتجارت و حمل ونقل مال‌التجاره درداخلهٔ کشور واردآمد و گاه‌اتفاق میافتاد که هزارهانفوس ازقحطی تلف میشدند درحالیکه دربعضی‌ازنقاط دیگرایران ارزاق خریدارنداشت وبواسطهٔ نبودن راه یاگرانی کرایه حمل ونقل میسر نمیشد مجموع خطوط عرابه‌روایران قبل از کودتا ازچهار هزار کیلومتر تجاوزنمیکرد ویك قسمت از این خطوط هم که طبیعی بوده هیچگونه مرمتی درآن ننموده بودند . حمل مال‌التجاره بوسیلهٔ حیوانات باری یابتوسط عرابه بعمل میآمد مسافرین بوسیلهٔ حیوانات و گاهی با کالسکه،درشکه ، دیلیجان و گاری پستی مسافرت مینمودند .

خطوط شوسهٔ ایران عبارت ازچند رشته بود که اغلب آنها بدست خارجیان اداره میشد . امتیازراه شوسهٔ رشت تاطهران وقزوین تاهمدان وهمچنین راه جلفا تاتبریزرا روسها داشتند وراه طهران تاقم وقم تا سلطان‌آباد دردست برادران لنچ انگلیسی بود . امتیاز راه شوسهٔ باجگیران بمشهد رایك شرکت ایرانی داشت . غیرازاین خطوط و راه خرمشهر تا اصفهان و بوشهر تا شیراز راه شوسهٔ دیگری در ایران موجود نبود .

پس از کودتا نظر شاهنشاه معطوف باین مسئلهٔ مهم یعنی ایجاد طرق وشوارع ومرمت وتسطیح راهها گردید.

درآبان (عقرب) ۱۳۰۱ شمسی ازطرف مقام وزارت جنگ بعموم حکام و مأمورین صفحهٔ جنوب تلگرافی مخابره شد تا در تسطیح معابر وطرق اقدامات سریعی نمایند وسال بعدشروع بساختن وشوسه نمودن راههای مازندران گردید. در۱۳۰۲راههای صعب‌العبور آذربایجان تسطیح شدودرهمان سال‌درخوزستان شروع بساختن طرق وشوارع جدیدی نمودند. درتیر۱۳۰۴ قانون ساختن چهاررشته راه شوسه دراطراف بندر گز تصویب شد وازفروردین ۱۳۰۵ شروع بساختن و تسطیح راه خرم‌آبادوخرمشهر نمودند وبتدریج آلات وادوات راه‌سازی که دولت ازخارجه ابتیاع نموده‌بود وارد گردید وبیش ازپیش درایجادطرق همت گماشته شد چنانکه درمرداد ۱۳۰۵ راه سمنان تسطیح گردید ودر۱۹همان ماه‌راه‌شوسهٔ مازندران افتتاح شد. سال بعد شروع بساختن کلیهٔ خطوط کردستان شد. در۱۳۰۷ اقدام بتسطیح راه باجگیران وقوچان تامشهد شد وشروع بساختن راه‌رشت تامشهد سر(بابلسر) گردید. ودر هفتم آبان ۱۳۰۷ مراسم افتتاح راه خرم آباد بدزفول در حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد.

چون مسئلهٔ راه‌سازی روزبروز بیشترطرف توجه واقع میگشت در۱۸اسفند ۱۳۰۸لایحه‌ای ازطرف دولت‌راجع بتفکیك‌وزارت فواید عامهٔ‌سابق بوزارت اقتصاد ملی و وزارت طرق و شوارع تقدیم مجلس شورای ملی گردید و در۱۷ همان ماه بتصویب رسید و بدینطریق امور مربوط براههای ایران محول بیك وزارتخانهٔ مستقلی بایك بودجهٔ معین و اعضاء کارآزموده شد.

شرح راه‌سازی واقدامات‌وزارت طرق وشوارع نهایت مفصل است وهمینقدر میتوان گفت که درکلیهٔ نقاط ایران اقدامات جدی ومؤثری برای ارتباط شهرهاو بلوکات وقری بعمل‌آمد. دراردیبهشت ۱۳۰۹ پل سفید رود بین رشت ولاهیجان‌از ازطرف ذات ملوکانه مفتوح شد ودر۱۳۱۴ مراسم افتتاح راه‌بین بندرلنگه وبوشهر

بعمل آمد ودرهمان سال شروع بساختمان راه‌رشت وخلخال شد وتسطیح بسیاری ازجاده‌های فرعی خاتمه یافت .

خلاصه تا ابتدای ۱۳۱۴ خطوط شوسهٔ ایران بالغ بربیست هزار کیلومتر گردید این نکته قابل توجه است که اغلب ازاین خطوط ازگردنه های مرتفع عبورمیکند که ارتفاع بعضی ازآنها ازهزاریا دوهزارمتر متجاوزاست و مهمترین آنها **گدوك** و **كندوان** است که سه‌هزارمتر ارتفاع دارد وازمرتفع‌ترین گردنه‌های عالم بشماراست .

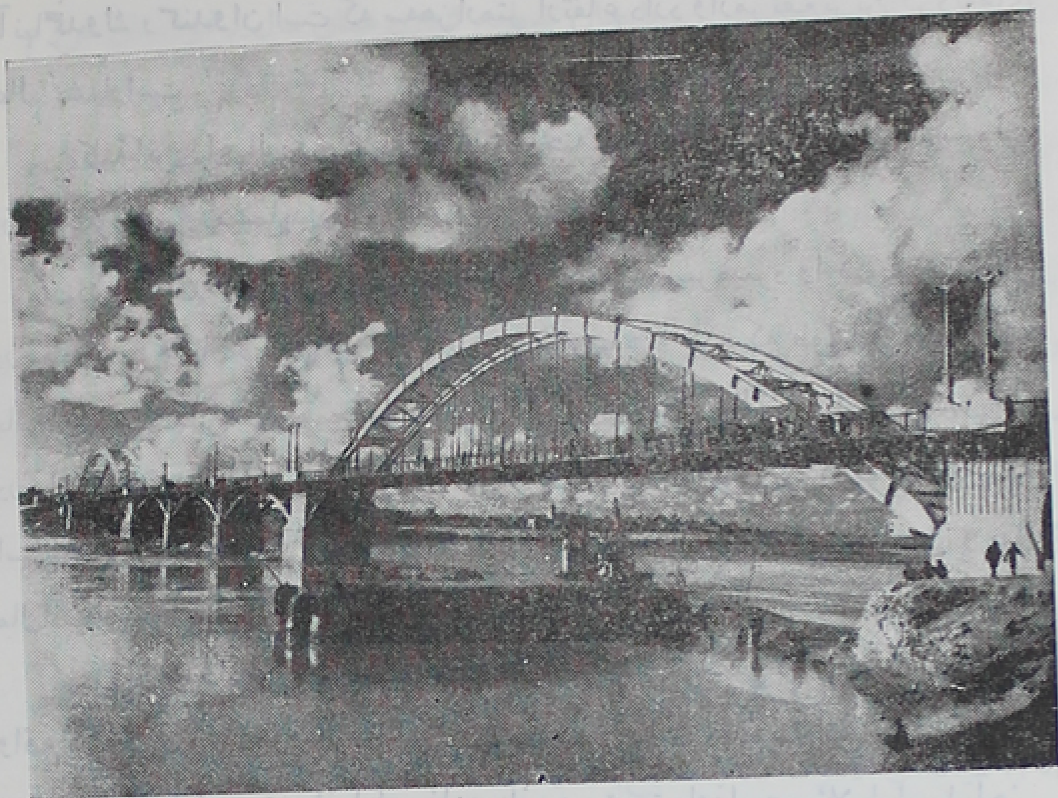
کلیهٔ این راهها‌ازروی اصول علمی ساخته شده‌ووسائط نقلیه باکمال سهولت ازآن عبور ومرورمینماید .

دربسیاری ازاین خطوط ساختن تونل بخوبی میسرمیبود واکنون چندتونل درخطوط خرم‌آباد و دزفول وشاه آباد وعیلام ساخته شده که طول هریك ازآنها بالغ برشصت متر است همچنین مشغول ساختمان تونل عظیمی بطول ۱۸۸۰ متر در راه چالوس میباشند و تونلهای کوچك دیگری دربعضی ازخطوط ساخته شده است خطوط شوسهٔ ایران کلیهٔ شهرها رابیکدیگرمتصل ساخته وسایل حمل و نقل مال‌التجاره رانهایت آسان نموده است .

درضمن‌ایجادطرق ساختن پلهای فلزی، بتونی، سنگی وآجری طرف توجه واقع گشت ودر بسیاری ازنقاط پلهای محکمی بنا گردیده ساختن پلهای چوبی موقوف شد . طول بعضی ازپلهای فلزی ازصد مترمتجاوزاست مثلا طول پل‌آهنی سفید رود ۱۵۳ متر - پل چالوس ۱۴۰ متر - پل منجیل ۱۳۷ متر میباشد امـا پل عظیم اهواز که در روی رود کارون ساخته شده دارای ۵۰۱ مترطول و۹ متر عرض است. مرتفع‌ترین نقاط بنای‌این پل چهل متراست و کشتیهای رودکارون میتوانند بسهولت اززیرطاقهای آن عبور کنند ، این پل عظیم دارای هفت چشمه است سه چشمه‌وسط دارای ۴۹ مترعرض است ودوچشمه که درطرفین چشمه‌های وسطواقع شده یکی ۱۳۵ متر ودیگری ۱۳۶ متراست . چشمه‌های طرفین پل ۲۰ ودیگری ۱۲ متراست ــ در طرفین پل ستونهای بلند از دور مشاهده میشود وازبالای این

ستون‌ها نورافکن‌های قوی تامسافت زیادی راهها راروشن می نماید .

تا ابتداء سنهٔ ۱۳۱۵ هفده پل بزرگ فلزی ، دویست وسی وپنج پل بتونی مسلح وفلـزی ساخته شده وبین غازیان و میان پشته وبندر پهلوی دوپل متحرك بنا گردیده است بیش ازیکهزار ودویست وبیست پل‌تمام سنگی و پل سنگی سقف آجری و۳۴۵ پل آجری وعدهٔ کثیری پلهای کوچك روستائی بناشده است.همچنین



« پل فلزی اهواز»

اقدامات لازمه برای تعمیر ومرمت پلهای معروف قدیم از قبیل پـل دختر (بین زنجان‌ومیانه) پل مشهور سی‌وسه چشمه ، پل‌خواجوی اصفهان شده است.همانطور که هرسال برطول خطوط شوسه افزوده میشودتعداد پلها هم زیادتر میگردد.

برای پیشرفت امور راه سازی و تسریع درکار ۱۶ اداره و نـواحی معینی در سرتاسر کشورتأسیس شده که هریك ازآنها بخطوط وقسمت‌های‌مشخص و قطعات معین تقسیم گردیده است .

راه‌آهن

بیش از هفتاد سال است کـه مسئلهٔ کشیدن خط آهن در ایران مطرح گردیده است ولی اجرای این منظور قبل‌از از کودتای۱۲۹۹ بنظر محال می‌آمد چه بافقر و پریشانی ملت ایران و تهی بودن خزانهٔ دولت و کشمکشهای سیاسی ساختن راه‌آهن با سرمایهٔ ملی خیال بی‌اساسی بیش‌نبود وازطرف دیگردادن‌امتیاز باشخاص‌وشر کت‌های بیگانهٔ روسی،انگلیسی، فرانسوی ، آلمانی مصادف با اشکالات مادی وسیاسی گردیده بجائی منجر نشد. تاریخچهٔ این‌امتیازات وشرح علل وجهاتی که صاحبان‌امتیاز موفق باجرای‌مقصود نگردیدند مفصل است وذکرآن در این فصل بیمورد بنظرمی‌آید . خلاصه‌آنکه با تمام این کشمکشها خط‌آهنی که قبل از کودتا در ایران وجودداشت عبارت‌بود: اولا ازخط‌آهن تهران بحضرت عبدالعظیم . طول این خط قریب ۷ کیلومتر است وآن را **مسیو بواتال** فرانسوی که در سنهٔ ۱۳۰۰ قمری امتیاز خط آهن رشت و طهران راگرفت شروع نمود. پس ازاو راه‌آهن مذکور در دست شرکت‌بلژیکی « خط‌آهن وتراموای در ایران » قرار گرفت ـ خط‌آهن دیگررشته‌ای بود بطول شانزده کیلومتر بین محمودآباد (ساحل جنوبی بحرخزر) ومعادن‌آهن‌آمل.این رشته‌را **حاج محمد حسن امین دارالضرب اصفهانی** درسال۱۳۰۸قمری‌بساخت ولی بزودی ازکار افتاد اما امتیاز خط‌آهن جلفا وتبریز وصوفیان تاشرفخانه را بانك استقراضی روس در سال۱۳۲۱قمری بدست‌آورد وآنرا در سال۱۳۳٤ قمری عملی کرد ـ طول کلیهٔ خطوط آهن آذربایجان بالغ بر ۱۹۸ کیلومتر است .

چنانکه ملاحظه میشود قبل از نهضت عظیم کنونی خط‌آهن مهمی‌درایران وجود نداشت ومختصرخطی هم که ایجاد گردید بیگانگان ساخته واداره‌میکردند و هیچگاه تصور نمیرفت درسرتاسر ایران بـا سرمایهٔ ایرانی دولت وقت موفق بکشیدن خط‌آهن گردد .

اقدام این امرجلیل کـه سالهای متمادی‌آرزوی ایرانیان بوده در این عهد فرخنده عملی گردید واز همان سال اول کودتا ، ایجاد راه‌آهن درسرتاسرایران

منظور نظر شاهنشاه واقع گشت و کمیسیونهائی در وزارت فواید عـامه تشکیل گردیده مشغول مطالعه شدند. درخرداد ۱۳۰۴ شمسی قانون انحصار قند وشکر وضع گردید تا عوایدآن صرف ساختن راه آهن گردد و در بهمن همان سال مقرر شد که توسط یکنفر متخصص آمریکائی نقشهٔ مقدماتی راه برداشته شود ودر اسفند ۱۳۰۵ قانون ساختن راه‌آهن از خورموسی (بندر شاهپور) به بندر گز بتصویب مجلس‌رسید. مطالعه ونقشه برداری ادامه داشت تا اینکه در۱۳۰۷ ادارهٔ راه‌آهن منحل گردیده و با سندیکای آلمانی قراردادی بسته شد تـا امر نقشه برداری را خاتمه داده قسمتی ازراه را بسازد. سندیکای مذکور تا ۱۳۱۰ مشغول‌نقشه‌برداری وساختن راه بود ولی‌چون تعهدات خودرا اجرا نکرد دولت درنظر گرفت که‌خود بوسیلهٔ وزارت راه عهده‌دار ساختن راه گردد تا بالاخره در سال ۱۳۱۲ **باشرکت کامپساکس** قراردادی منعقد شد وساختن بقیهٔ راه باومحول گردید.

راه‌آهن ایران یکی ازشاهکارهای عظیم وفنی عصرحاضراست واگر بخاطر آوریم که ایران کشوریست کوهستانی وراه‌آهن از میان تونل‌های طولانی متعدد بالای گردنه‌های‌بلندواز روی‌پل‌های‌فلزی عبورمیکند زحماتی که در ایجاد این‌راه کشیده شده بخوبی معلوم میگرددساختمان خط نه‌فقط مطابق‌آخرین سیستم‌است بلکه با استحکام وعظمت دارای زیبائی وظرافت است.

خط شمال از بندرشاه در ساحل جنوب شرقی بحرخزر شروع میشود و از میان دشت وجنگل گذشته‌به شهرساری میرسد سپس از درهٔ‌تنگ «تالار» عبورنموده و از گدوك فیروز کوه که دارای ۲۰۱۰ مترارتفاع است گذشته و جلگهٔ خوار و ورامین را طی کرده به ایستگاه عظیم وزیبای طهران میرسد.

اما خط جنوب‌ازبندر شاهپور شروع شده وتا صالح آباد از میان دشت و از روی پلهای متعددآهنی وبتونی که ازهمه مهمترپل عظیم کارون است عبورمینماید سپس وارد قسمت کوهستـانی شده واز تونلهای متعدد و نقاط مرتفع عبور کرده وارد فلات مرکزی میشود ودرسال ۱۳۱۸ بکلی اتمام خواهد یافت.

لوکوموتیوهای کوهستانی ، قطارهای محکم ومجلل ، بناهای باشکوه ،

ایستگاههای زیبا ، آب انبارها ، تلفونها وسیمهای مخصوص تلگراف بررونق و جمال این خط عظیم وزیبا افزوده است .

سی‌ام بهمن ۱۳۱۵ بمناسبت خط شمال در میان شوق وشعف کلیهٔ اهالی طهران مراسم افتتاح راه در حضور شاهنشاه ووالاحضرت همایون ولایتعهد و ارکان دولت و رجال مملکت بعمل آمد .



«پل ورسك»

در آن روز تاریخی از طرف وزارت راه نطقی ایراد گردید که خلاصهٔ آن از اینقرار است :

« . . . گذشته از ساختمان خط شمال که بطول ٤١٦ کیلومتر و دویست متر تمام شده است بیش از ۳۳٦ کیلومترهم درقسمت جنوب ریل گذاری شده که جمعاً زیاده از ۷۹۷ کیلومتر از تمام مسافت ۱۳۸۷ کیلومتر بین بندرشاه تابندرشاهپور ساخته شده و بهمین جهت فقط قریب ۵۹۰ کیلو متر باقی است که ساختمان آنهم با کمال جدیت ونظم در جریان می باشد .

«تاکنون آنچه بمصرف ساختمان این خط رسیده است صرف نظر از قسمت بهره برداری وخرید وسایل نقلیهٔ راه آهن معادل ۸۱۰٫۵۸۸٫۰۰۰ ریال است شمارهٔ پلهای بزرگ این خط که طول هریك از ۱۵ متر زیادتر است ۱۰۸ عدد وبطول ۴۶۰۰ متر می‌باشد و۹۴ تونل عمده نیز دراین خط ساخته شده که جمعاً بطول ۲۳۴۱۰ متر میباشد ـ ایستگاه طهران که هنوز ناتمام است دارای بیست دستگاه بناهای مختلف مهم برای کارخانه‌ها وتأسیسات دیگر خواهد بود . . . جمع مخارج ساختمان‌ها و کلیهٔ ماشین آلات مختلف ایستگاه طهران معادل هشتاد ملیون ریال است ..»

ازآنجا که ساختمان خط جنوب را ازطرف طهران هم آغاز کرده‌اند درمهر ماه ۱۳۱۶ این رشته به‌قم وصل گردید ومراسم افتتاح آن بعمل آمد[1] .

۱ـ درسال ۱۳۱۷ راه آهن شمال و جنوب در ایستگاه سفید چشمه (فوزیه) بیکدیگر اتصال یافت . طول راه‌آهن سراسری ۱۳۹۴ کیلومتروعرض آن ۱۴۵۳ میلیمترو۹۰ ایستگاه درطول راه‌آهن سراسری ساخته‌شده‌که ازنظراهمیت به۵ دسته‌تقسیم شده‌اند . ازسال ۱۳۱۸ ساختمان سه‌رشته خط‌آهن بشرح زیرشروع گردید : راه تهران بمشهد ـ راه تهران به‌تبریز ـ راه قم بانارك ـ راه تهران بمشهد تاشاهرود وراه تهران به‌تبریز تامیانه ساخته شد وقریباً به‌تبریز اتصال خواهد یافت . وراه‌آهن قم به‌انارك تا کاشان درسالهای آخرپایان یافت وفعلا ایران متجاوزازدوهزار کیلومترراه‌آهن دارد .

فصل شانزدهم

پست، تلگراف و تلفون

پست[1] قبل از پیدایش دولت مقتدر کنونی اوضاع پست بدوجهت مختل بود یکی نبودن راههای اتوموبیل رو ودیگر ناامنی طرق و شوارع. بهترین وسایل حمل‌ونقل محمولات در بعضی ازطرق پستی عبارت بود از گاریهای شکسته که در هرچند فرسنگ اسبهای خستهٔ آنرا بادیگر اسبهای ناتوان مبادله مینمودند. اکثری از خطوط مهم از این گاریهای شکسته هم‌محروم بوده ومراسلات بوسیلهٔ اسب وشتر یابتوسط قاصد پیاده‌حمل میشد. چه بسااوقات که قاطعان طریق حتی نزدیك پایتخت یا دیگر شهرهای مهم خود را بگاریهای پستی زده واشیاء نفیس را برده مراسلات دولتی ومکاتیب تجار وسایر افراد را را ضایع‌می‌ساختند و گاه هم مسافرین وسورچیان وغلامان پست‌را بقتل‌میرساندند.

---

۱ ـ از جمله اقدامات میرزاتقی‌خان امیرکبیر تأسیس چاپارخانه بودکه افراد اهالی ازآن استفاده میکردند در سنهٔ ۱۲۶۷ قمری (۱۲۳۰ شمسی) هرماه دومرتبه چاپار پیاده یابا اسب از طهران به بعضی ازنقاط مهم‌کشور رهسپار میگشت . در ابتدا ادارهٔ چاپار جزء وزارت علوم ووزارت‌دربار بودو درسال ۱۲۸۸ (۱۲۵۰ شمسی) میرزا علیخان که‌بعدملقب‌به‌امین‌الدوله گردید عهده‌دار آن اداره شد ونرخ ثابتی برای‌اجرت حمل مراسلات وامانت معین نمود. در ۱۲۹۰ قمری (۱۲۵۲شمسی) چاپارخانهٔ ایران دارای مستشارخارجی گردید وپست‌هفتگی بین طهران وبعضی ازنقاط معمول شد وبالاخره ایران داخل دراتحاد عمومی پست گردیدوبا بعضی از دول رابطهٔ پستی ایجاد شد ، در آن اوقات پستخانهٔ ایران باجاره داده می شد و مستشار خارجی مستأجرین را راهنمائی میکردند. لزوم توسعهٔ مؤسسات پستی وبیداری‌ملت مظفرالدین‌شاه را مجبور ساخت‌که در سنهٔ ۱۳۱۸ (۱۲۷۹ شمسی) پستخانـه را ادارهٔ دولتی مستقلی نماید دوسال بعد اموریست بادارهٔ گمرکات‌که دارای مستشاران بلژیکی بودواگذار گردید ودر سنهٔ ۱۳۲۵ (۱۲۸۶ شمسی) قانون‌پست ازتصویب مجلس گذشت وسال بعدنظامنامهٔ اجرای‌آن قانون بتصویب رسید .

ولی لاابالیگری زمامداران وقت ، پریشانی اوضاع‌کشور ، نبودن راههای اتوموبیل رو ، ناامنی طرق وشوارع اوضاع پست را بکلی مختل نموده بود .

در زمستان بواسطهٔ مسدود شدن راهها از برف مدتها مأمورین پست در راه زیست کرده و بمقصد نمیرسیدند .

ایجاد امنیت در سراسر کشور ، قلع وقمع اشرار ، تسطیح طرق‌وشوارع و ساختن راههای‌جدید اتومبیل رو که درفصول گذشته بدان اشاره شد امروزموجب آن گردیده که دراسرع‌اوقات با کمال‌نظم وترتیب وبدون گزند وآسیب‌مراسلات و محمولات پستی به وسیلهٔ اتومبیل بمقصد برسد .

طول طرق پستی که در سال ۱۲۹۹ بالغ‌بر ۱۷۱۹۰ کیلومتر راه بوده (که اغلب قابل عبور گاری هم نبوده است) در انتهای سال ۱۳۱۴ به ۲۴۸۶۵ کیلومتر رسیده واین خطوط نه فقط شوسه و قابل اتومبیل رانی‌است بلکه هرسال بـرای نگهداری‌آنها و پاك کردن برف وغیره نهایت اهـ ام میشود بقسمی که درزمستان و تابستان اتومبیلهای پستی از گردنه‌های صعب‌العبور ودشتها و بیابانها بـا کمال سهولت گذشته بمقصد میرسد . همچنین تعداد تأسیسات پستی وتلگرافی که قبل‌از کودتا بیش از ۴۸۹ مؤسسه نبوده اکنون به ۱۰۶۵ رسیده است.

پست ایران با پستهای هوائی کشورهای همسایه مربوط وبقدری منظم‌است که در موقع معین ودر اسرع اوقات بدفاتر پستهای مذکـوره رسیده و مراسلات بمقصد ارسال میشود[1] .

تلگراف باسیم[2] مجموع‌خطوط‌تلگرافی ایران‌قبل‌از کودتا بالغ‌بر۱۰۸۲۴ کیلومتر بوده ولی کلیهٔ این خطوط متعلق بدولت ایران

---

۱ ـ در سنهٔ ۱۳۰۴شمسی مؤسسه یونکرس‌آلمانی متقبل‌حمل مراسلات هوائی درخطوط عمدهٔ ایران‌گردید ولی بجهاتی‌در سال۱۳۱۱ مؤسسات مذکوره‌ادارهٔ‌خودرا در ایران منحل‌کرد ولی روابط پست ایران با پستهای هوائی خارجه چنانکه درمتن‌گفتیم برقرار است .

۲ ـ تأسیس تلگراف در ایران ازسال ۱۲۷۴ قمری(۱۲۳۶ شمسی) است‌که برای آزمایش یکرشته سیم بفاصله یك‌کیلومتر ازعمارت سلطنتی تاباغ لاله‌زارکشیده شد. سال بعد شروع بکشیدن سیم ازطهران‌به تبریز شد ودر ۱۲۷۶ (۱۲۳۹شمسی) تلگرافخانه جزء وزارت‌علوم گردیدوبتدریج در بسیاری ازنقاط بامتدادسیم تلگراف اقدام‌شد ازسنهٔ ۱۲۸۰ (۱۲۴۳شمسی) امتیاز بعضی ازخطوط تلگرافی به‌کمپانی هند واروپا واگذار شد .

ادارهٔ تلگراف ازبدو تأسیس تاسال۱۳۳۸ قمری(۱۲۷۸شمسی)به‌یکی‌از رجال‌مملکت محول میشد واوبطور مقاطعه درآخرهرسال مبلغ معینی می‌پرداخت و ازآن تاریخ این طرز موقوف گردید .

نبود چه ازسال ۱۲۸۰ قمری طبق قراردادهای مخصوص امتیاز خط جلفا به تهران-طهران ببوشهر - طهران بملك سیاه کوه - کرمان به بندرعباس - بافق بسیرجان وطهران بقلهك را بکمپانی هند واروپا واگذار کرده بودند وحفظ وحراست خط تلگراف طهران بمشهد با ادارهٔ انگلیسی بود .

بطور کلی ۶۵۹ فرسنگ خط تلگرافی باداره هند و اروپا و ۱۱۴ فرسنگ بکمپانی هند واروپا مطابق قرارداد واگذارشده بود وبقیه که کمی بیش از ۱۰۳۱ فرسنگ بود تعلق بدولت ایران داشت .



« وزارت پست و تلگراف »

همچنین قبل از کودتا وقوع جنگ بین‌الملل موجب شده بود که غالب سرحدات ایران مسدود گردد وازاینرو تنزل کلی بعایدات تلگرافی وارد آمده بود. بنابراین اولین اقدام دولت در سال ۱۳۰۰ شمسی آن شد که برای افتتاح باب مخابرات تلگرافی بادول همجواروارد درمذاکره شودودرهمان سال برای افتتاح دفاترمبادله تبریز بجلفا، استراباد بچکش‌لر، مشهد بلطف‌آبادو کرمانشاه بخانقین که از موقع جنگ اروپا مقطوع بوده اقدامات جدی بعمل آمد - هم درآنسال

که آغاز نهضت ایران است ۱۱۷ فرسنگ (۷۰۲ کیلو متر) خط تلگرافی جدید احداث گردید[۱].

خلاصه هرسال برتعداد تأسیسات تلگرافی وطول خطوط وتعداد دستگاه‌ها وپیلهای تلگرافی افزوده گشت ودرسال ۱۳۱۴ طول خطوط به۱۷۴۳۰ کیلومتر رسید وضمناً قراردادها ومقاوله نامه‌های پستی بین ایران وسایردول منعقد گشت ۱۷ فوریه ۱۹۳۲ مطابق با۲۷بهمن ۱۳۱۰ قراردادی راجع بانحلال ادارهٔ تلگرافی هند و اروپا در ایران مابین دولت شاهنشاهی ایران و دولت انگلیس و حکومت هندوستان درطهران امضاء گردید ودرپنجم خردادماه ۱۳۱۱ بتصویب مجلس شورای ملی وصحهٔ ملوکانه رسید.

چند مادهٔ این قرارداد دراینجا ذکرمیشود :

مادهٔ اول ـ دولت بریطانیای کبیر وایرلند شمالی وحکومت هندوستان از تاریخ اول مارس ۱۹۳۱ خطوط تلگرافی ذیل را :

طهران ـ بوشهر

طهران ـ زاهدان (دزداب)

رباط ـ زابل(سیستان)

کرمان ـ بندرعباس

بندرعباس ـ هنگام

باتمام توقفگاههای غلامها ومراکزتلفونی وکلیهٔ ملزوماتی که فعلادرطول خطوط تلگرافی موجود و برای نگاهداری خطوط مزبوره لازم می‌باشد بدولت ایران واگذارمینمایند.

۲ـ دولت بریتانیا وحکومت هندوستان کلیهٔ دستگاههای تلگرافی واثاثیه وملزومات دفتری را که برای بکارانداختن خطوط تلگرافی لازم می‌باشد بدولت ایران واگذارمینمایند.

۳ـ موافقت حاصل است که مسئولیت نگاهداری خط خوزستان منبعد بعهدهٔ

۱ـ رجوع شود برساله اطلاعات تلگرافی سنهٔ ۱۳۰۰

اداره تلگراف دولتی هند واروپ نمیباشد .

ماده دوم ـ ابنیهٔ تلگرافخانه‌های متعلق باداره‌ٔتلگرافی هندواروپا که در نقاط ذیل واقع میباشد ازتاریخ اول مارس ۱۹۳۱ به‌دولت ایران واگذار میشود :

نقاط جزء طهران ـ نقاط جزء شیراز ـ نقاط جزء یزد ـ نقاط جزء کرمان علی‌آباد ـ ده‌آباد ـ سیوند ـ دشت ارژن ـ کنارتخته اردکان ـ مهدی‌آباد ـ کمال آباد ـ تهرود ـ دولت‌آباد ـ پور .

نقاط سرحدی‌فهره ـ شور گز ـ کهورك ـ سیبه ـ دهنه ـ حرمك ـ گردی.

ادارهٔ تلگراف هند واروپا میتواند ازاول مارس ۱۹۳۱ تمام ابنیهٔ دیگرخود که عبارت است‌ازمنازل مخصوص رئیس ونایب‌رئیس وبازرس کل درطهران وخانهٔ رئیس واقع درقلهك ومنازل اعضاءکلوپ واقعه در چهارراه سیدعلی در طهران‌ونیز ابنیهٔ متعلقه باداره را درشیراز و کرمان واصفهان بفروش برساند .

ماده سوم ـ طرفین متعاهدین موافقت‌می‌نمایند که کلیهٔ دیون‌ودعاوی‌راجع بمسائل تلگرافی که تاحال بین‌آنها تصفیه نشده است ملغی گردد .

تلگرافات بی‌سیم در سال ۱۳۰۳ شمسی دستگاه تلگراف بی‌سیم امواج بلند برای‌احتیاجات لشکری درشمال طهران (قصر قاجار) نصب گردید و سه سال بعد دستگاه مزبور بوزارت پست وتلگراف مفوض گشت چون بوسیلهٔ این دستگاه اخبار مراکز بی‌سیم دنیا بواسطهٔ شهرهای مخصوص از قبیل تفلیس ، آنقره اخذمیشد ولازم بود پایتخت شاهنشاهی ایران مستقیماً وبلاواسطه بامراکز عالم مربوط گردد در سنهٔ ۱۳۰۷ یکدستگاه تلگرف بی‌سیم امواج کوتاه ابتیاع گردید و در نجف‌آباد (واقع درجنوب شرقی طهران) نصب شد و در سنهٔ ۱۳۰۹ رسماً شروع‌به مخابرات بانقاط مختلفهٔ عالم گردید ـ بی‌سیم قصرمخصوص ارسال تلگراف وبی‌سیم نجف آباد خاص اخذ مخابرات است همچنین در بعضی از شهرهای ایران‌یعنی در مشهد ، تبریز ، کرمانشاهان ، شیراز ، خرمشهر، کرمان دستگاه تلگراف بی‌سیم موج‌بلند نصب گردیده وازآن استفاده میشود .

دبیرستان پست و تلگراف

برای تهیهٔ اعضاءآگاه بعلوم فنی واداری پست وتلگراف طبق تصویب نـامهٔ هیئت وزراء در آبـان ۱۳۰۷ تأسیس دبیرستان‌مخصوصی گردیده ومقررات‌خاصی برای عضویت در وزارت پست وتلگراف وضع‌شد - برنامهٔ این دبیرستان عبارت از موادتحصیلی ذیل است: فارسی ، عربی ، زبان‌خارجه، ریاضیات ، فیزیك وشیمی (مطابق‌دستور تعلیمات رسمی وزارت معارف) تاریخ وجغرافیا (باضافه تاریخ و جغرافیای فنی تلگراف) رسم ونقاشی ، خط، تلگراف مورس ومخابره گرفتن تلگراف مورس‌با گوشی (بدوزبان فرانسه وفارسی) قوانین ونظامنامه‌های پستی وتلگرافی .

ابنیهٔ پست و تلگراف

دراین دوره ابنیهٔ زیبائی برای پست وتلگراف بنا گردیده که ازآنجمله است عمـارت وزارت پست و تلگراف (در میدان سپه طهران) ادارهٔ پست (در خیابان سپه) عمارت بی‌سیم فرستندهٔ طهران(درقصر قاجار) مرکز گیرندهٔ بی‌سیم طهران (در نجف‌آباد) عمارت پست وتلگراف شاهی ، قزوین ، همدان ، مشهد ، تبریز، ساری .

تلفون

قبل ازنهضت اخیرفقط دربعضی ازشهرهای مهم ایران چند رشته‌سیم تلفون موجود بودوبرخی‌ازشرکتهامانند شرکت راه جلفا به تبریز و انزلی به‌طهران . ادارهٔ ماهیگیری لیانازوف ، شرکت نفت انگلیس وایران خط تلفونی‌مخصوصی داشتند - ادارهٔ ژاندارمری هم درراه‌قزوین قریب ۱۳ فرسنگ سیم کشی نموده بود که بواسطهٔ پیش‌آمدن حوادث غیرمترقبه ازکارافتاد. پیشرفت‌امورتلفون ، امتداد وبسط سیمها و برقرار نمودن دستگاههای تلفونی دراکثرازنقاط کشور ازآثاراین عهد است .

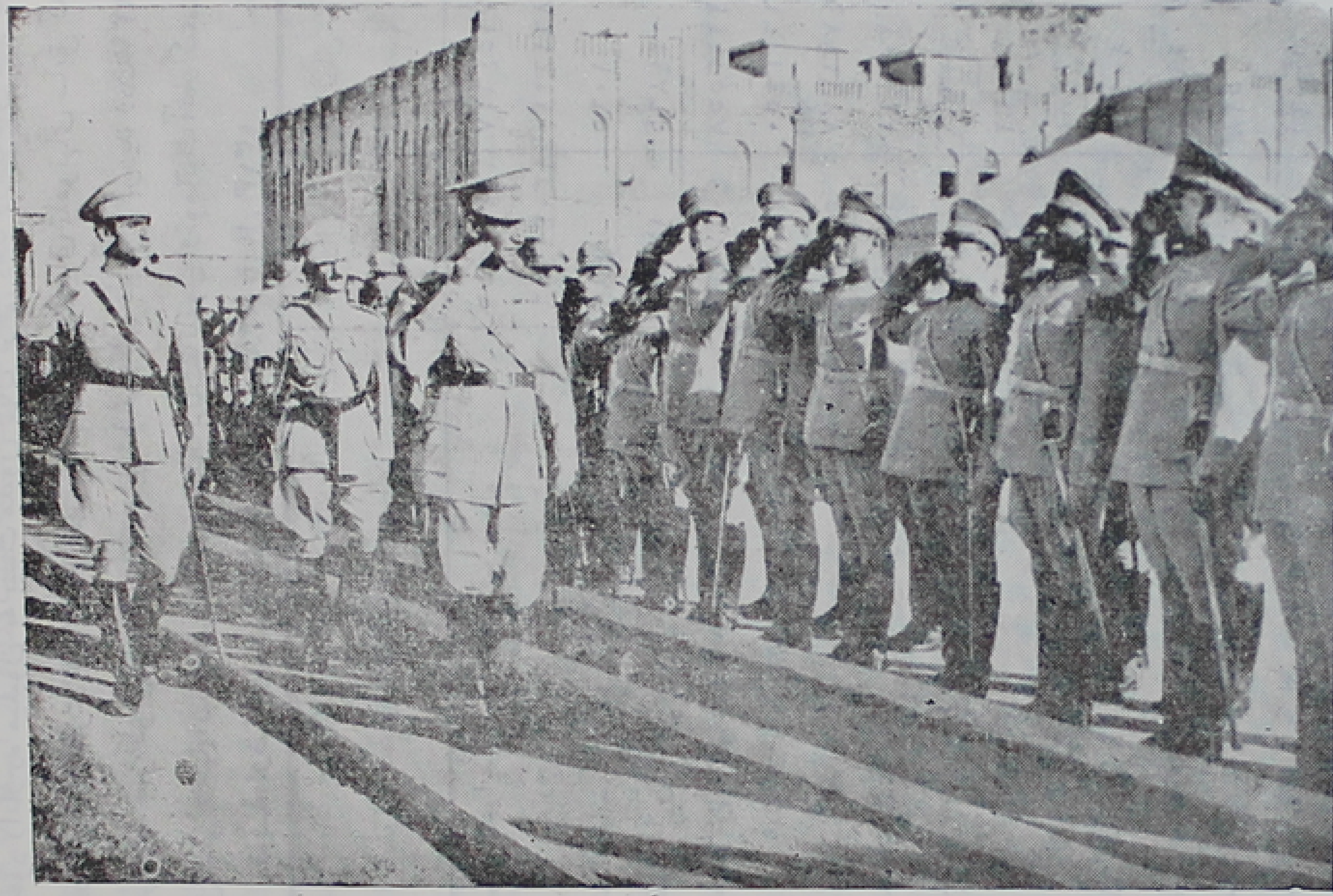
امروز رشته‌های سیم تلفون در بسیاری ازخطوط برقرار و بـاب مخابرات تلفونی بین شهرها وقصبات باز وکلیهٔ افراد میتوانند باکمال سهولت‌ازآن استفاده کنند - همچنین درشهرها برای پیشرفت امورتلفون اقدامات مؤثری شده است . اما درطهران ازسنهٔ ۱۳۰۲شمسی شروع بنقشه برداری تلفون تحت‌الارضی گردید ودرسنهٔ ۱۳۰۵ مؤسسهٔ جدید برقرار وآخرین سیستم مخابرات تلفونی معمول شد

احتیاجات روز افزون اهالی پایتخت بتلفون موجب شد که شرکت تلفون میزان سرمایهٔ خود را از ده میلیون به بیست ملیون ریال ترقی دهد ورشته‌های سیم که عبارت ازدوهزار و کسری بود بده‌هزار برساند وبالاخره بجای تلفونهای سابق که محتاج مراجعه بمرکز بودتلفونهای اتوماتیك(خودکار) معمول گردید ودر۱۳۱۶ لوله کشی سیمی درخیابانهاومعابر خاتمه‌یافته‌مخابرات باتلفون اوتوماتیك آغاز گشت.

مقایسهٔ اوضاع پست وتلگراف درسال ۱۲۹۹ باسال ۱۳۱۴

نمره ترتیب	موضوع	سال ۱۲۹۹	سال ۱۳۱۴
۱	بودجهٔ عواید وپست وتلگراف بریال	۱٤۱۲٤۵۵۲	۳۷۱۵٤٦۲۷
۲	» مخارج » » »	۱۳۰۳۱٤۵٦	۲۸٦۱٦۱۱۰
۳	تعداد تأسیسات پستی وتلگرافی	٤۸۹	۱۰٦۵
٤	طول طرق پستی برحسب کیلومتر	۱۷۱۹۰	۲٤۸٦۵
۵	تعداد مراسلات صادره بداخله	٤۰۱۷۹۷۲	۱۲۲۲۳۵۵۸
٦	» » » بخارجه	۲۳۸۹۸۳	۱٦۳۳٤۵۰
۷	» » وارده ازخارجه	۵۵۸۰٦۹	٤۷۷۱۳۷۷
۸	تعداد امانات عمومی ودولتی سرویس داخله	۱۲۵۷۲۳	۲۰۲۰۹۱
۹	تعداد امانات صادره سرویس بین‌المللی	۱۵۹۲	۷٦۹۹
۱۰	» » وارده » »	۳٤۰۱	۳۹۰۳۲
۱۱	» پاکتها وجعبه های باقیمت داخله	۳۷۲۰	۲۳۱۲۸۸
۱۲	طول خطوط تلگرافی برحسب کیلومتر	۱۰۸۲٤	۱۰٤۳۰
۱۳	طول سیم‌های تلگرافی برحسب کیلومتر	۲۰۸۳۱	۲۹۲۰۳
۱٤	تعداد دستگاههای تلگرافی	۱۹۳	۵۲۸
۱۵	تعداد پل‌های تلگرافی	٦٦۲۵	۱۳۸۷۲
۱٦	تعداد تلگرافات دولتی وعمومی داخله	۸۳۲۹۳۷	۱٤۱۹۰۰۱
۱۷	» » متبادله باممالك خارجه	۳۵۵۳۱	۱۸۰۹۸۲
۱۸	» دستگاه فرستنده و گیرنده بی‌سیم	—	۳۷

ازسالنامهٔ ۱۳۱٤ـ۱۳۱۵ وزارت پست وتلگراف وتلفن



«اعلیحضرت همایونی از سران آرتش بازدید میفرمایند»

فصل هفدهم

تعلیم و تربیت در عصر حاضر

در عصر حاضر طرز تعلیم و تربیت نهایت تغییر کرده و بهیچوجه قابل‌قیاس با ادوار سابق نیست ـ راست است که ایران درازمنهٔ قدیم‌مهد علم و دانش بوده و ایرانیان فطرتأعلم دوست ومایل بکسب کمال هستند ولی‌در هیچ دور برای‌انتشار معلومات در میان خاص و عام ، متوجه نمودن ملت باهمیت کسب کمال و توسعهٔ انواع آموزشگاهها ومؤسسات معارفی باین اندازه زحمت کشیده نشده است.برای بیداری ملت نه تنها درروز بلکه تادیری ازشب هم ابواب کلاسها وآموزشگاههای مختلفه باز است ونکتهٔ قابل توجه اینکه شاهنشاه اهمیت خاصی بتربیت دختران میدهد . در هیچ عصری از اعصاردختران و خـواهران ما باین اندازه از معارف برخوردار نبودند .

در پایان سالهای تحصیلی ۱۴ـ۱۳۱۳ ـ قریب ۴۲۶۰۰ دختر در دبستانها و سه‌هزار دختر در دبیرستانهای ایران مشغول تحصیل بودند باب فرا گرفتن علوم عالیه برروی بانوان بـاز گردید و گـذشته از دانشکدهٔ قابلگی و دانشسراهای دخترانه و هنرستان نسوان وغیره درآخر شهریور ۱۳۱۵ شورای دانشگاه اجازه داد که بانوان بدانشکدهٔ طب وارد شوند و مانند پسران در مسابقهٔ ورود بکلاس مقدمات طب شرکت کنند بسا ازبانوان بخرج دولت یا بخرج اقوام خویش‌برای فرا گرفتن علوم عالیه باروپا مسافرت کرده‌اند .

اساس تعلیم وتربیت دراین عصر پرورش روح وجسم یعنی تهیهٔ افراد قوی ودانا برای خدمت بمیهن است ـ نظامات صحی ، ورزش، پیش‌آهنگی ، موسیقی، سینماهای اخلاقی ، کنفرانسهای سودمند گذشته از مواد تدریسی تمام برای‌همین

مقصود است که چون شاگردان دورهٔ تحصیلات خود را باتمام میرسانند ازهمه‌حیث برای جامعه نافع باشندوحاصل زحمات آنها منحصر بآموختن چندنظریه یاالفاظ نباشد ، لابراتوارهای مختلف ومؤسسات عملی حقایق را در نظر محصلین مجسم می کند و ایجاد کتابخانه‌ها از قبیل کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهٔ عمومی معارف و کتابخانهٔ فنی و کتابخانهٔ دانشکده معقول ومنقول در تهران و کتابخانه‌های دیگر در سایرولایات باب تحقیق را باز کرده است ـ نشر مجلهٔ زیبای تعلیم و تربیت ، تشویق صاحبان جراید ومجلات بدرج مقالات مربوط بپرورش روح وجسم ، انعقاد قرارداد با دانشمندان برای تألیف وترجمهٔ کتب مفید علمی وادبی وسایل دیگری است که وزارت فرهنگ برای پیشرفت علم و کمال ، تشویق دانشمندان ، ترویج معارف و متوجه ساختن عموم باهمیت تعلیم وتربیت بکار برده ومیبرد . اما تنظیم برنامه‌های آموزشگاهها ، تربیت معلمین ومعلمات ، اصلاح کتب درسی ، ساختن ابنیهٔ زیبا برای محصلین در اکثر نقاط کشور مطابق اصول بهداشتی از اقدامات برجستهٔ دولت بیدار کنونی است که شرح هریك موضوع رسالهٔ جداگانه‌است.

چون شرح کلیهٔ این اصلاحات که یکی ازصفحات درخشان تاریخ عصرحاضر است در این کتاب نمیگنجد ، ناچار بذکر مهمترین اقدامات اکتفا خواهدشد .

توسعهٔ مدارس و افزایش شاگردان وآموزگاران

در سال ۱۲۹۷ شمسی عدهٔ کل مدارس جدیدهٔ متوسطه و ابتدائی درایران بالغ بر۲۹۵ بوده که در آن ۲۳ هزارشاگرد تحصیل میکرده‌اند در سال تحصیلی ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ تعداد مدارس به۶۱۲باب وتعداد محصلین بیش ازپنجاه‌وپنجهزار نفر پسر ودختر گردید و در سال۱۳۱۳ و۱۳۱۴ در تمام ایران ۵۳۳۹ باب مدرسه بوده که‌در آن ۲۵۵۶۷۳ نفرتحصیل میکردند وهرسال برتعداد مدارس‌وشاگردان افزوده شده ومیشود .

همچنین فارغ‌التحصیل‌های دورهٔ‌شش‌ساله ابتدائی درسنهٔ ۱۲۹۹ بالغ بر۷۲۳ نفر ازذکور واناث بوده‌ودرسنهٔ ۱۳۱۴ به ۸۸۸۴ نفررسیده . اما فارغ‌التحصیلهای دورهٔ شش سالهٔ متوسطه درسال ۱۲۹۹ فقط هشت نفراز جنس ذکور بوده ودرسال

۱۳۱۴ بالغ به ۹۳۸ نفرپسر و دختر گردیده است . تعداد کل معلمین و معلمات در سنهٔ ۱۳۰۱-۳۰۳۴ نفربوده ودر سالهای ۱۴ - ۱۳۱۳ به‌یازده‌هزار ونهصد و یك نفر رسیده .

اعزام محصلین بخارجه

دولت بیدار کنونی نه‌فقط بتوسعهٔ مدارس‌وازدیادآموزگاران و دبیران کوشیده بلکه برای اینکه‌محصلین درعلوم وفنون مختلفه تخصص حاصل کنند تصمیم گرفت جمعی از آنها را بخارجه اعزام دارد وبرای این‌منظور در خرداد ماه ۱۳۰۷ قانون اعزام محصل بخارجه بتصویب مجلس رسید ومادهٔ اول آن قانون ازاینقرار است:

دولت مکلف‌است اعتبارات ذیل‌را برای اعزام شاگردبخارجه اعم ازمراکز وولایات جهت تکمیل تحصیلات در علوم وفنونی که ازطرف دولت معین خواهدشد در بودجهٔ سنوات ذیل منظور دارد . ازعدهٔ محصلین اعزامی بایستی همه‌ساله‌لااقل صدی سی‌وپنج برای تحصیل فن تعلیم وتربیت اعزام شوند .

سال۱۳۰۷	یکصد هزارتومان
سال۱۳۰۸	دویست هزارتومان
سال۱۳۰۹	سیصد هزار تومان
سال۱۳۱۰	چهارصد هزار تومان
سال۱۳۱۱	پانصدهزار تومان
سال۱۳۱۲ وسنوات بعد	ششصدهزار تومان

بموجب قوانین ۶ تیرماه ۱۳۰۸ و دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱ اجازه‌داده‌شده است که صدی‌بیست از محصلین ازبین دانش آموزان مقیم اروپا و ممالك متحدهٔ آمریکا انتخاب شود .

طبق قانون ۱۳۰۷ هرسال یکصدنفر ازجوانان تحصیل کرده برای تکمیل تحصیلات خود باخرج دولت باروپا فرستاده شد وایرانیان کـه سالها این آرزو را داشته وموفق نمیشدنددرظل توجهات شاهنشاه پهلوی ازاین‌حیث هم مقضی‌المرام

گردیدند ذات‌مقدس ملوکانه درموقع عزیمت هردسته ازمحصلین‌ابراز لطف‌نموده آنانرا تشویق بتحصیل ومیهن دوستی فرمودند .

تاآخرسنهٔ ۱۳۱۲ جمع کل محصلین اعزامی بخارجه بالغ ٦٤٠ نفر گردید که دررشته‌های مختلفهٔ علوم و فنون مشغول تحصیلات عالیه بودند ، چنانکه در فصلهای سابق اشاره کردیم غیرازعدهٔ فوق که ازطرف وزارت معارف‌بخارجه‌اعزام گردیده از طرف وزارت جنگ ، پست وتلگراف ، ادارهٔ فلاحت ، عدلیه، مالیه، ادارهٔ صناعت ووزارت طرق‌هم عده‌ای برای تحصیل علوم مربوطه‌اعزام شده‌است.

دانشسراهای‌مقدماتی وعالی

طبق‌قانون۱۳۰۸ برای‌محصلین‌دارالمعلمین عالی(دانشسرای عالی) اعطاء کمك خرجی منظور گردید و ترتیب استخدام آنها پس از فراغت از تحصیل معلوم شد - غرض از تأسیس این مؤسسه‌آن است که مدیران ومعلمین‌کافی ولایق برای دانشسراهای مقدماتی ودبیرستان ها تهیه شود . در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون اجازه تأسیس دانشسرا های مقدماتی وعالی بتصویب مجلس ودر۲٦اسفند همان سال بصحهٔملوکانه رسید . مادهٔ اول این قانون بشرح ذیل است :

« دولت‌مکلف است ازاول فروردین ماه ۱۳۱۳ تامدت پنجسال بیست وپنج باب دانشسرای مقدماتی ویك باب دانشسرای عالی دخترانه درطهران ودرولایات بشرح ذیل تأسیس نماید و دانشسرای عالی پسرانه را که برطبق قانون مصوب ۱۳۰۸ تأسیس شده است تکمیل نماید :

«درسال ۱۳۱۳ تکمیل دانشسرای عالی پسرانه درطهران وتأسیس پنج باب دانشسرای مقدماتی درطهران ودرولایات .

درسال ۱۳۱٤ تأسیس یك‌دانشسرای عالی دخترانه درطهران‌وپنج دانشسرای مقدماتی درطهران ودرولایات ، از سال ۱۳۱۵ تا۱۳۱۸ سالی پنج باب دانشسرای مقدماتی درولایات »

دانشسرای عالی دارای دوقسمت است :

١ ـ ادبیات (زبان خارجه، تاریخ وجغرافیا ـ فلسفه‌وعلوم تربیتی ـ باستان شناسی ـ ادبیات‌فارسی)

٢ـ علوم (ریاضیات ، طبیعیات ، فیزیك وشیمی)

روزچهارشنبه **هفدهم دی ماه ١٣١٤** ازروزهای تاریخی است که هیچگاه ازنظرایرانیان خاصه بانوان محونخواهد شد ـ درآن روزبمناسبت افتتاح عمارت جدید دانشسرای مقدماتی طهران و اعطاء دانشنامه هـای محصلات و محصلین اعلیحضرت همایونی‌وعلیاحضرت ملکه ووالاحضرتین شاهدخت بدانشسرا تشریف فرما گردیده‌وصفحهٔ‌جدیدی درتاریخ ایران باز کردند که شرح آن درفصل‌مربوط باصلاحات اجتماعی خواهدآمد .

دانشگاه و دانشکده‌ها

درتاریخ هشتم خردادماه ١٣١٣ قانون‌اجازه تأسیس دانشگاه در طهران بتصویب رسید ـ طبق مادهٔ دوم قانون مذکور دانشگاه دارای شعب ذیل است که هریك ازآنهـا موسوم بدانشکده خواهد بود :

١ ـ دانشکدهٔ معقول ومنقول

٢ـ دانشکدهٔ علوم .

٣ـ » ادبیات

٤ـ » طب وشعب وفروع آن

٥ـ » حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی

٦ـ » فنی

دانشسراهای عالی‌ومدارس‌صنایع مستظرفه ممکن است ازمؤسسات‌دانشگاه محسوب شوند ونیزممکن است مدارس ومؤسسات دیگری لدی‌الاقتضاء بدانشگاه منضم گردد .

منظور ازتأسیس این دانشگاه رسیدن بدرجات عالیه وفنون مختلفه وارتباط بامراکزعلمی دنیـاست و بالنتیجه محصلین ، علوم عالیه رادر وطن خود تحصیل کرده دیگرزحمت مسافرت باروپا رابخود نخواهند داد .

باید دانست که درتاریخ تصویب قانون دانشگاه اغلب ازدانشکده‌ها موجود بوده ومحصلین بفرا گرفتن علوم مختلفه اشتغال داشتند . وزارت فرهنگ برای ساختمان دانشگاه اراضی وسیعی را درجلالیه درنظر گرفت وهم درآنسال(۱۳۱۳) اقدامات لازمه‌برای ساختن تالارتشریح بعمل‌آمد ودر۱۵ بهمن مو کب‌اعلیحضرت بمحل دانشگاه طهران در اراضی جلالیه نزول اجلال فرمودند و پس ازملاحظه وبازدیدقسمت‌های‌مختلفه‌لوحه‌فلزی‌را که روی‌آن این‌عبارت‌نگاشته بوددرجعبه‌ای ازسنگ مرمر زیبا قراردادند :

«هنگام شاهنشاهی پادشاه‌ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران بفرمان‌او آغاز واین نبشته که بیادگار در دل‌سنگ جای گرفته بزمین سپرده شد بهمن ماه هزاروسیصد وسیزده خورشیدی »

سپس فرمودند: ایجاد دانشگاه‌کاری است که ملت‌ایران بایستی خیلی قبل از این شروع کرده باشند حال که شروع شده است باید جدیت شود که زودتر انجام گیرد .

چون شعب دانشگاه موجود بـود و ساختن کلیهٔ بنا درجلالیه مدتی بطول میانجامید دراسفند همان سال مراسم گشایش دانشگاه دردانشکدهٔ حقوق وسیاسی وتجارت بعمل‌آمده رسماً شروع بکار کردند .

دانشکده‌های موجوده ازقرارذیل است :

۱ـ دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی دارای چهارشعبه است: قضائی دیپلوماسی ـ اقتصادی واداری ـ تجاری .

۲ـ دانشکدهٔ طب دارای سه‌شعبه است : طب ، دواسازی ودندانسازی

۳ـ دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول ، دارای دوقسمت است مقدماتی وعالی دورهٔ عالی هم دارای دورشته است : معقول ومنقول .

۴ـ دانشکدهٔ علوم طبیعی وریاضی .

۵ـ دانشکدهٔ ادبیات وفلسفه وعلوم تربیتی .

۶ـ دانشکدهٔ فنی دارای پنج رشته است، مهندسی طرق وساختمان،مهندسی

معدن و تصفیهٔ فلزات ، مهندسی میکانیك ، مهندسی برق،مهندسی شیمی صنعتی .



«دانشکدهٔ فنی»

سایرمدارس عالیه واختصاصی

ازمدارس عالیه که جزء وزارت فرهنگ است غیراز آنچه‌در قسمت دانشگاه بیان گردید یکی هنرستان موسیقی است[١] که دارای سه‌قسمت ابتدائی‌ومتوسطه وعالی است وعنقریب کلاسهای موسیقی « اپرا » وغیره در آن دائر خواهد شد دیگر دانشکدهٔ قابلگی است که تحت نظروزارت فرهنگ واداره کل بهداری اداره میشود[٢] .

مدارس اختصاصی که درفصول مربوطه برشته‌های مختلف اشاره شده ازاین قراراست : دانشگاه جنگ ، مدرسهٔ افسری‌نظام ، آموزشگاه شهربانی، دانشکدهٔ فلاحت ، دبیرستان فلاحت ، رنگرزی ، ادارهٔ صناعت ، صنایع قدیمه ، صنایع جدیده ، هنرستان نسوان ، دانشکدهٔ بیطاری ، مدرسهٔ پست و تلگراف دبستان

---

١ ـ هنرستان موسیقی بنام مدرسهٔ موزیك یاموسیقار در ١٢٩٤ شمسی تأسیس گردیده ولی تکمیل آن ازآثاراین دوره است .

٢ ـ مدرسهٔ قابلگی در١٢٩٨ شمسی تأسیس گردیده ولی دراین دوره در تحت اصول علمی درآمده است .

پهلوی ، شهرداری ایتام شاهپور و کلاسهای اختصاصی از قبیل کلاس اختصاصی وزارت داخله ، کلاس مالی وزارت مالیه ، کلاس ثبت اسناد و کلاس قضائی ـ اما درولایات هنرستان تبریز، هنرستان فارس دارالتربیهٔ شیروخورشید مشهد، پرورشگاه ایتام اصفهان ومدرسهٔ شرکت نفت آبادان تأسیس شده است .

کودکستان

دراین دوره توجه خاصی به تربیت روح وجسم کودکان بعمل آمد وتا آخرسال تحصیلی ۱۴ـ۱۳۱۳ درنقاط مختلف ایران ۲۳ کودکستان که درآن ۲۴۴۷ طفل (دختروپسر) تربیت میگشتند موجود بودو برای ازدیاد این قبیل مؤسسات نافع هرسال اقدامات جدی شده ومیشود .

آموزشگاههای اکابر

دولت بیدار کنونی نه‌فقط بتوسعهٔ مدارس ابتدائی، متوسطه وعالی همت گماشته بلکه برای اینکه عموم ملت ازنعمت خواندن ونوشتن و فراگرفتن معلومات تااندازهٔ که برای زندگانی آنها ضروری است محروم نباشند حسب‌الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درسال ۱۳۱۵ اقدام بتأسیس کلاسهای اکابر دراکثر نقاط ایران گردید و بتدریج ترتیب بازرسی آن کلاسها معین شد . ایرانیان که علم دوستی صفت طبیعی آنهاست وتاریخ بهترین گواه این مدعاست، فرمان شاهنشاه خود رااستقبال کرده و گروه گروه جوانان ومردان سی‌وچهل حتی پنجاه ساله که درروزوقت تحصیل نداشتند نام خود رادردفاتر کلاس‌های اکابر شبانه‌ثبت کرده، باطرزجدیدی مشغول تحصیل گشتند بقسمی که در مهرماه ۱۳۱۵ یعنی کمتر ازدوماه ازتأسیس آموزشگاههای اکابر ۷۵۰ بـاب آموزشگاه درنقاط مختلفه تأسیس و ۵۶۴۶۰ نفردانش آموز بفرا گرفتن مواد برنامهٔ آن مشغول گشتند و چون عدهٔ کلاسها برای احتیاجات کافی نبود وزارت فرهنگ برتوسعهٔ آن هرسال افزوده ومی‌افزاید .

دبیرستانهای شبانه

برای اینکه عده‌ای از محصلین که تحصیلات آنها ناقص مانده بود وبجهاتی درروز نمیتوانستند دردبیرستانها حاضر گردند بتوانند تحصیلات خود را دنبال نمایند در آذرماه ۱۳۱۵ اساسنامهٔ تأسیس دبیرستان‌های شبانه درتهران وشهرهای عمدهٔ ایران تنظیم

گردید وسه‌دبیرستان شبانه درتهران تشکیل یافت که دارای کلاس ششم ابتدائی و دورهٔ اول متوسطه وشعبه های علمی ، ادبی و تجاری میباشد ـ همچنین کلاسهای مخصوصی برای فراگرفتن زبان خارجی ایجاد شد .

مؤسسهٔ وعظ وخطابه

جای شك نیست که یکی ازوسایل مؤثر برای تربیت ملت و آشنا ساختن افراد بوظایف اخلاقی و اجتماعی وعظ و خطابه است وقبل از این‌دوره مؤسسه‌ای‌برای‌وعاظ موجود نبود وواعظین برحسب استعداد و لیاقت خود انجام وظیفه میکردند وبسا اوقات اشخاصی که چندان مایهٔ علمی نداشتند ومعلوم است نتیجهٔ وعظ این قبیل وعاظ چه‌بوده زیرابجای هدایت ممکن بودمستمعین رابگمراهی سوق دهند این مسئلهٔ مهم طرف‌توجه دولت بیدار کنونی واقع گردید وتصمیم اتخاذشد که برای تربیت وعاظ دانشمند وپرهیز کار مؤسسه‌ای دردانشکدهٔ علوم معقول ومنقول‌تشکیل شود. بنابراین برنامه و اساسنامهٔ آن تنظیم شد واز ۲۶مهر۱۳۱۵ دروس مربوط شروع گردید .

ورزش و پیشاهنگی

تربیت بدنی که اهمیت‌آن براحدی پوشیده نیست دراین دوره‌فوق‌العاده موردتوجه واقع شد چنانکه در۱۴ شهریور ۱۳۰۶ قانون ورزش اجباری در مدارس جدید از تصویب مجلس گذشته وطبق مادهٔ ۲ آن قانون محصلین میبایست غیراز ایام تعطیل همه روزه درمدارس ورزش نمایند .

همچنین در سال ۱۳۰۴ پیش آهنگی در طهران تأسیس شد ودر ۱۱ اسفند همانسال طبق متحدالمآل‌وزارت فرهنگ رسماًدرمدارس تشکیل گردید وبتدریج درایالات وولایات هم توسعه یافت‌وتحت نظروزیر فرهنگ‌انجمنی بنام انجمن‌پیش-آهنگی تأسیس شد واساسنامهٔ تربیت پیش‌آهنگی تدوین گردید .

پیش‌آهنگی همواره‌طرف توجه‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده‌چنانکه در مهرماه ۱۳۰۷ درخاتمهٔ نمایش پیش‌آهنگان مازندران در حضورملوکانه‌برئیس پیش‌آهنگی آنحدود چنین فرمودند :

« پیش‌آهنگان را به ورزشها و بازیهای آزاد بیشتر مشغول کن تاهمه قوی و چاپك شده بازویشان مثل بازوی خودت قوی و چهره‌شان مثل صورت تو پرخون شود .

از آن‌تاریخ پیش‌آهنگی‌ایران بتصویب ملوکانه‌تحت‌ریاست عالیهٔ‌والاحضرت همایونی ولایتعهد قرار گرفت ومجمع بین‌المللی پیش‌آهنگی ، پیش‌آهنگی‌ایران را برسمیت شناخت .

بتدریج ادارهٔ تربیت بدنی و انجمنی برای این منظور تشکیل گردید و در سال۱۳۱۴ باغ بزرگ منظریه (درشمال طهران) وعمارات آن بطور دائم مرکز اردوهای تابستانی پیش آهنگی گردید و در طهران زمین‌های معین برای ورزش معین شد واسباب و آلات ورزش وجامهای فیروزی ومدالهای ورزش تهیه گردید و مسابقه‌های ورزشی بین ورزشکاران مدارس بعمل آمد . برای تمام محصلین دبیرستان‌ها (مدارس متوسطه) ورزش اجباری شد همچنین برای تربیت معلمین ورزش اقدامات لازمه بعمل‌آمد . این اقدامات منحصر بطهران نبود بلکه درتمام ایران موضوع ورزش اهمیت خاصی پیدا کرد و مسافرتها و مسابقه‌ها و جشنهای ورزشی در تمام کشور بعمل‌آمد .

از جمله اقدامات برجستهٔ سال ۱۳۱۴ شمسی تأسیس پیش‌آهنگی دختران است که ریاست عالیه‌آن با والاحضرت شاهدخت است . دفیلهٔ جالب توجه ۹۴۲ دختر پیش‌آهنگ و افسران دختران درسوم اسفند ۱۳۱۴ که برای اولین دفعه‌در حضورشاهنشاه وعلیاحضرت ملکه ووالاحضرتین شاهدخت رخ داد منظره‌ایست که هیچگاه از خاطر کسانیکه دیده‌اند محو نخواهد شد .

همچنین در سال۱۳۱۴ از پانزده نقطهٔ ایران واز هر نقطه پانزده نفر از ورزشکاران بین محصلین مدارس پسرانه برای شرکت در مسابقهٔ ورزشی وحضور درسان سوم اسفند بطهران اعزام گشتند .

از جمله اقدامات سال ۱۳۱۵ تشکیل اردوهای مختلط ازرسدهای مختلف دبستانها و دبیرستانهای طهران است ـ شرح اساسنامهٔ پیش‌آهنگی ، اقدامات

پیش‌آهنگان وترقی آنها از حدود این تألیف خارج‌است.[1]

بهداشت محصلین

نه فقط درآموزشگاههای کنونی‌ازهمه حیث‌مراعات‌حفظ‌ـ الصحهٔ محصلین میشود وخطابه‌های بهداشتی درمرکز و ولایات برای‌آشنا ساختن محصلین باصول حفظ‌الصحه و جلوگیری از بعضی امراض ایراد میگردد بلکه درسال ۱۳۱۴ کلاس اکابر برای تعلیم طرزجلوگیری از مرض‌ساری تراخم در مرکز تأسیس گردید و جمعی از دبیران وآموزگاران وزارت فرهنگ ایالات و ولایات بمرکز اعزام شده مشغول بتحصیل گشتند و پس ازدادن امتحان ومراجعت بولایات بآنها دستور داده شد که محصلین مبتلابتراخم‌را پس‌از اتمام ساعات‌تدریس مطب مجانی‌باز کرده مبتلایانرا معالجه‌نمایند ودرمقابل این‌زحمت حقی‌برای‌آنها منظور گردید واداره کل‌بهداری متقبل شد مجاناً دواهای لازم را بمعالجین اعطاء نماید.

جشنهای درختکاری

برای‌متوجه‌ساختن‌طبقات مختلفه‌بامور فلاحتی که‌بالنتیجه موجب‌آبادی کشور است وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۴ جشنهای درختکاری را بین‌محصلین مرسوم نمود وهرسال درروز ولادت‌اعلیحضرت مراسم این جشن که غرس اشجار توسط محصلین دراراضی بایر وحاصلخیز است بعمل میآید ـ تأثیراین عمل درمیان طبقات مختلفه خاصه روستائیان ودهقانان در مملکتی که‌اساساً‌فلاحتی است وساکنین‌آن درقرنهای گذشته فلاحت را امرمقدس دینی ویک گونه عبادت میدانستند نهایت عظیم است چه‌آنانرا بالطبیعه تشویق و ترغیب بامور فلاحتی می‌نماید.

---

۱ ـ ترقیات روزافزون ایران عده‌ای از پیشاهنگان دبستانهای ایرانی عراق عرب را به آرزوی مشاهدهٔ میهن خود انداخت و درآخر سال۱۳۱۳ جماعتی ازآنان مرکب از ۷۵ نفر پیش‌آهنگ تحت مراقبت رئیس‌هیئت سرپرستی محصلین ودوازده نفر مدیر و معلم وطبیب سفارت شاهنشاهی بطرف ایران عزیمت نمودند واز طرف وزارت فرهنگ پذیرائی‌گرمی از آنان شد از حسن تصادف در هشتم فروردین ۱۳۱۴ هنگامی که پیشاهنگان مذکور نزدیک آبشار پهلوی مشغول عملیات ورزشی بودند موکب همایونی از طهران بسعد آباد تشریف فرمامیشد ومحصلین مشمول انواع الطاف ملوکانه‌گردیدند.

ساختمانهای وزارت فرهنگ

وزارت معارف ازمحل بودجه وازعواید اوقاف ساختمانهای باشکوه ازقبیل دبیرستان، دبستان ، دانشسرا ، هنرستان، دارالتربیه ، ادارات فرهنگ وغیره چه درطهران وچه در سایر ولایات ایجاد نموده است - اما دانشگاه تهران کـه واقع در اراضی جلالیه (شمال‌طهران) ودارای منظرهٔ زیبائی است ازسال ۱۳۱۳ شروع به بنای آن گردیده وقسمت مهمی از آن تا کنون خاتمه یافته است. زمین دانشگاه دارای ۲۰۶۵۳۰ متر مربع است و ازطرف وزارت معارف خریداری شده .

ساختمان موزهٔ طهران ازسال ۱۳۱۲ شروع گـردید و اکنون ساختمانهای خارجی آن باتمام رسیده وتزئینات داخلی آن قریب باتمام است - ساختمان موزه بنائی است مربع‌مستطیل بمساحت ۱۳۱۷۶ مترمربع بادوتالار بزرگ یکی‌راجع باشیاء عتیقه قبل از اسلام ودیگر از اسلام ببعد همچنین دارای تالاری است برای اشیاء وصنایع عصرحاضر بااطاق مخصوصی برای ضبط اشیاء بقعهٔ‌شیخ‌صفی‌اردبیلی گذشته از این تالارها موزه که دارای قسمتهای فنی است با اطاقهای متعدد و یك کتابخانهٔ بزرگ که ۵۵۰ مترمربع بنای آن میباشد .

ساختمان بهداری مدارس‌درحدود ۴۰۰ مترمربع است ودارای دوطبقه‌است نمای آن آجری و کف آن موزائیك است[1].

---

۱ - راجع بخصوصیات ساختمان فوق وسایر ساختمان از قبیل‌کتابخانه‌ها زمینهای ورزشی و ابنیهٔ معارف واوقات درتمام نقاط ایران‌رجوع شود بتاریخچهٔ ساختمانها وتعمیرات‌درسالهای ۱۳۱۴ _ ۱۳۱۳ ضمیمهٔ سالنامهٔ همان سنوات.

فصل هیجدهم

حفظ زبان فارسی ـ نگهداری آثار ملی

تجلیل از بزرگان

حفظ زبان فارسی

زبان فارسی که سخنوران عالم بشیرینی آن معترفند احتیاج بحفظ و حراست داشت خاصه که در دورهٔ اخیر یك گونه هرج ومرج ادبی در آن رخ داده بود یعنی نه فقط بعضی از نویسندگان کلمات غیر مصطلح عربی ، فرانسه ، انگلیسی وغیره را در نوشته‌های خود بکار میبردند بلکه در بعضی اوقات ترکیب عبارات وجمله بندیها بکلی عربی یا اروپائی بود عده‌ای از نویسندگان که بخبط خودمعترف بودند بدین بهانه متمسك می گشتند که بواسطهٔ نبودن مجمعی از دانشمندان چارهٔ جز اتخاذ لغات واصطلاحات خارجی که در مقابل آن کلمه یا اصطلاحی درزبان فارسی نیست نداریم ولی ای کاش فقط بدینگونه اصطلاحات قناعت میکردند بلکه با داشتن کلمات شیرین فارسی و اصطلاحات متداول عامداً و قاصداً یابرای اظهار فضل ویا ازروی جهالت نوشته‌های خودراپر از الفاظ و کنایات و جمله بندیهای خارجی کردند وحتی نام ادارات ودوائر دولتی اسامی خارجی گردید و گوئی این ملت که دارای تاریخ چندهزار ساله است هیچگاه از خود مؤسساتی نداشته که مجبور به اتخاذ اسامی خارجی برای مؤسسات خود شده است ! .

شاهنشاه که کلیهٔ اصلاحات را ازجزئی و کلی ازروز اول نصب العین خودقرار داده بودندهمان قسم که میهن مارا از تعدی بیگانگان محفوظ داشتند درصدد حفظ زبان نیاگان خود نیز برآمده ودراولین فرصت یعنی درفروردین ۱۳۰۴ امر بتشکیل

مجمعی دادند تا لغات فارسی جهت نظام وهواپیمائی بجای لغات خارجی وضع شود و بتدریج بسیاری ازدانشمندان متوجه این مسئله گردیده در استعمال لغات فارسی بجای کلمات اجنبی کوشش نمودند وحتی خواستندبکلی فارسی خالص نویسند وهر نویسنده بسلیقهٔ خود لغتی اختیار میکرد بنابراین برای اینکه از افراط وتفریط جلوگیری شود وکلمات منتخذه بعد ازتتبع و تحقیق یك عده ازدانشمندان درتمام کشور برای مفهوم معین استعمال گردد وضمناً راجع بکلیهٔ امور مربوط بزبان و ادبیات فارسی بحث ومطالعهٔ عمیق بعمل آید حسب‌الامر انجمنی بنام **فرهنگستان** تأسیس شد ودر۹اردیبهشت ۱۳۱۴ اساسنامهٔ آن بتصویب رسید ودر۲۱ خرداد۱۳۱۴ نخستین جلسهٔ آن تشکیل گشت .

۱ـ ترتیب فرهنگ بقصد رد وقبول لغات واصطلاحات درزبان فارسی .

۲ـ اختیارالفاظ واصطلاحات درهر رشته‌ازرشته‌های زندگانی باسعی دراینکه حتی‌الامکان فارسی باشد .

۳ـ پیراستن زبان فارسی ازالفاظ خارجی .

۴ـ تهیهٔ دستورزبان واستخراج وتعیین‌قواعد برای‌وضع لغات فارسی واخذ یا رد لغات بیگانه .

۵ ـ جمع آوری لغات واصطلاحات پیشه‌وران وصنعتگران

۶ ـ جمع آوری الفاظ واصطلاحات از کتب قدیم .

۷ ـ جمع آوری لغات واصطلاحات واشعاروامثال وقصص ونوادر وترانه‌هاو آهنگهای ولایتی .

۸ـ جستجو وشناساندن کتب قدیم وتشویق بطبع ونشر آنها .

۹ـ هدایت افکاربحقیقت‌ادبیات وچگونگی نظم ونثرواختیار آنچه ازادبیات گذشته پسندیده است وردآنچه منحرف میباشد وراهنمائی برای‌آینده .

۱۰ـ تشویق شعرا ونویسندگان درایجاد شاهکارهای ادبی .

۱۱ـ تشویق دانشمندان بتألیف وترجمهٔ کتب سودمندبفارسی‌فصیح ومأنوس

۱۲ـمطالعه دراصلاح خط فارسی.

برای اجراء مواد مذکور که شرح هر کدام رسالهٔ جداگانه میشود اعضاء فرهنگستان تشکیل کمیسیونهای مخصوصی داده‌وشروع بکار کردندودرجمع آوری لغات وترانه‌هاوافسانه‌هاوتنظیم فرهنگ جامع فارسی کمال لزوم رادارد، اقدامات لازمه بعمل‌آمد و ضمناً بجای بعضی ازلغات اجنبی اعم ازآنچه درادارات معمول بوده یادرمحاورات خصوصی استعمال میشده یکعده لغات مأنوس فارسی اختیارشد وبوسیلهٔ جرایدومجلات وبخش نامه‌باطلاع عموم رسیدوحتی نام پاره‌ای ازنواحی وشهرها بارعایت سوابق تاریخی‌آنها تغییرداده شد .

حفظ آثارملی حفاری وکاوش

شاهکارهای صنعتی هر قوم زیباترین آئینهٔ تجلیات روح اوست ودر میان ملل عالم ایرانیان میتوانند افتخار کنند که بیش ازهرقوم دارای‌آثار نفیس صنعتی هستند ـ استاد دانشگاه برلن دکترهرتسفلد درنطق خود درعمارت وزارت فرهنگ ایران چنین اظهارداشته است : « بتاریخ دنیامراجعه بفرمائید خواهید دید که هیچیك ازملل عالم این اندازه‌آثارنداشته است .

یونان یك نوبت ترقی کرده ازپانصد سال قبل ازمیلاد تاسیصد وبعد ازآن دیگراثری ندارد .

ایطالیادونوبت ظهورنموده یکی دودورهٔدولت روم ودیگردرزمان «رنسانس» (تجدید) سایرملل اروپا هم بقدری تازه وجدید هستند که ذکر ومقایسهٔ آنها مورد ندارد .

پرفسورمذکور درنطق بلیغ خود که درافتتاح انجمن‌آثارملی ایراد نموده اشاره کرده است که ملیت ایرانی همیشه باقی بوده وتغییر نیافته است . نه‌فتنهٔ اسکندر نه‌حملهٔ چنگیز و نه‌بیداد تیمور هیچکدام قادر براین نبوده که ایران را از جادهٔ خود بازدارد بلکه اقوام بیگانه در ایرانیان مستهلك گشتند و بفضل و شرافت گذشتهٔ ایران شهادت داده‌اند »

متأسفانه بواسطهٔحوادث ناگواری که ایران‌درطول‌تاریخ بدان مبتلا گردید ولاابالیگری زمامداران قرن اخیر که نه‌فقط درحفظ‌آن‌آثاراقدامی نکردند بلکه

عامداً و قاصداً بعضی از آنـان در صدد خرابی و تضییع آن شاهکار ها بر آمدند و بزرگترین لطمه بر آثار ملی ما وارد آمد تااینکه خدا خواست وآن شام ظلمانی سپری گشت وشاهنشاه علاقهٔ خودرا نسبت بآن آثار ابراز نموده درموقعی فرموده‌ند: «مشاهدهٔ آثار استخرمرا متأثر ساخت» انجمن آثار ملی تأسیس گردید و در ۱۲ آبان ۱۳۰۹ قانون حفظ آثار ملی بتصویب مجلس شورایملی رسید وطبق مادهٔ اول آن کلیهٔ آثار صنعتی وابنیه واماکنی راکه تا اختتام دورهٔ سلسلهٔ زندیه درمملکت ایران احداث شده اعم ازمنقول وغیرمنقول جزء آثار ملی ایران محسوب وتحت حفاظت و نظارت دولت درآمد.

امتیاز انحصاری حفریات که به بیگانگان واگذار شده بود لغو گردید و مادهٔ یازدهم قانون مذکور مصرح است که حفراراضی وکاوش برای استخراج آثار ملی منحصراً حق دولت است. همچنین طرز ثبت مال منقول در فهرست آثار ملی وانتقال اموال که مالك خصوصی دارد درآن قانون معین شد.

از آن تاریخ حفریات وکاوش در تخت‌جمشید. ری، شوش، نیشابور، شاپور، لرستان وسایر نقاط جلب توجه نموده وآثار نفیسی کشف گردید.

برای محافظت این قبیل آثار دولت در صدد تأسیس موزه درطهران برآمده ودرسال ۱۳۱۲ شروع بساختمان آن شد واکنون نزدیك باتمام است. همچنین موزهٔ قم در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۱٤ افتتاح شد.

اماکن تاریخی

طبق تصویبنامه‌های شهریور ودیماه ۱۳۱۰ تعداد ابنیهٔ تاریخی که حفظ وحراست وتعمیر آن بعهدهٔ دولت است معین گردید تا ضمیمهٔ فهرست آثارملی شود. همچنین درنقاط مختلف شروع بتعمیر آثارتاریخی شد و بسیاری از ابنیه دراصفهان، فارس، کرمانشاه، واردبیل مرمت گردید واز آنجمله است بقعهٔ شیخ صفی‌الدین در اردبیل، مسجدشاه، مسجد شیخ‌لطف‌الله، مدرسهٔ مریم‌بیگم، تالار طهماسبی میدان‌شاه یا میدان نقش‌جهان، مدرسهٔ‌چهارباغ یا مدرسهٔ مادرشاه، چهل‌ستون، مسجد علی‌قلی‌آقا، مسجدجامع، مسجدظلمات، مسجد لبنان، مدرسهٔ جدهٔ کوچك (کلیهٔ این‌بناها در اصفهان است) مسجد جامع

ومسجدشاه بروجرد ، حضرت عبدالعظیم ، امامزاده طاهر درحضرت عبدالعظیم ، مسجد جامع نیشابور ، امامزاده محمد محروق و آرامگاه خیام در نیشابور، مزار شاهزاده حسین اصغر در هفت فرسنگی شمال غربی نیشابور ، بقعهٔ مزار کـرماب واقع در طاغان کوه ، بقعهٔ فضل بن شادان در یك فرسنگی مشرق نیشابور، مسجد جامع فتحعلی بیك در دامغان ، مسجدو کبل ، تکیهٔ هفت‌تن و عمارت کریم‌خان در شیراز ، مدرسهٔ حیدریه،مسجدسلطانی ، مسجد جامع کبیر درقزوین ، صحن کهنه و صحن حضرت معصومه درقم ، باغ‌شاه فین (کاشان) مسجد دارالاحسان (در کردستان) ، طاق بستان نزدیك کرمانشاهان ، مدرسهٔ سلیمان‌خـان و مسجد حاجی‌مصطفی‌خان در ساری ، مدرسهٔ میرزا زکی در بابل ، مدرسهٔ حاجی اسمعیل اسکی درآمل [1] وغیره .

تجلیل ازبزرگان

همانطور که ذات ملوکانه امر بحفظ آثار فرمودنددر تجلیل بزرگان این مرزوبوم که شموس آسمان علم وادب‌وافتخار نژاد ایرانی‌تا ابدند عطف‌توجه فرموده ودردورهٔ همایونش مقابر بسیاری‌ازبزرگان نامی این کشورمانند خیام ، سعدی،حافظ ، حمدالله مستوفی و کمال‌الدین‌اسمعیل و غیره که در شرف انهدام بود مرمت گردید و ازاین راه مراسم حق‌شناسی دولت و ملت ایران نسبت بدانشمندان خود بعمل آمد واز همه مهمتر ساختمان مقبرهٔ شاعرملی ایران سخن سنج طوسی‌حکیم ابوالقاسم فردوسی وجشن هزارسالهٔ‌اوست که در تاریخ‌ایران هیچگاه فراموش نخواهد شد .

ازمقبرهٔ فردوسی که زنده کنندهٔ داستانهای ملی، فروزندهٔ‌آتش میهن‌دوستی و احیاء کنندهٔ زبان پارسی است‌جزمشتی خاك و سنگ اثری باقی‌نمانده بودبلکه پیدا کردن قبراوهم در ابتدا دشوار مینمود .

حسن قدردانی شاهنشاه نسبت ببزرگان گذشته موجب گردید کـه در سنهٔ ۱۳۰۵ ازطرف‌انجمن‌آثار ملی تحقیقاتی بعمل‌آمده ومعلوم شود که قبراستادسخن

---

۱ - راجع بشرح تعمیراتی‌که در این اماکن شده رجوع شود بتاریخچهٔ ساختمانها وتعمیرات مربوط بمعارف واوقاف ضمیمهٔ سالنامه معارف ۱۳۱۳ و۱۳۱۴

درباغی است در طوس (متصل بقریهٔ اسلامیه) وآن باغ ملکی فردوسی بوده پس از تحقیق دراین امر برای ساختن مقبره نقشه‌هائی تهیه گردید وازابتداء سنهٔ ۱۳۰۷ شروع بکارشد و غیراز وجوهی که برای این منظور جمع آوری شده بود مجلس شورای ملی هم سی‌هزارتومان ازمحل صرفه‌جوئی خود مساعدت کرد وحتی برای اتمام بنا وتهیه مراسم جشن عظیمی بیادگار هزارمین سال تولد فردوسی بترتیب بخت آزمائی مبلغ یکصدوشصت هزارتومان جمع آوری شد که پس ازوضع مخارج وپرداخت جوائز بقیه که عبارت ازهفتصد هزارریال است صرف آن منظورعالی گردد وملت ایران برای ابراز قدردانی در شرکت بآن امرخیر بهیچوجه فرو گذاری نکرد و بزودی مقصود حاصل شد و همچنین وزارت فرهنگ یکصد وپنجاه هزار ریال کمك نمود وجمعی هم بسهم خود خدمات شایانی کردند.

سپس ازطرف وزارت فرهنگ عده‌ای ازمستشرقین ونمایندگان دول خارجی دعوت گشتندودر۱۳۱۳ کنگرهٔ فردوسی از دانشمندان ایرانی و خارجه و مأمورین سیاسی واعیان ورجال تشکیل گشت.

درجلسات کنگره که چندین مرتبه تشکیل شد نطقهای ادبی وعلمی مهمی ایرادگشت وهمچنین درمحافل انس پذیرائی گرمی ازمدعوین بعمل آمد تااینکه دراول مهر مستشرقین بطرف مشهدحرکت کردندودر آرامگاه خیام درنیشابوردسته‌های گل ازطرف آن دانشمندان گذاشته‌شدو روزبعد واردشهر مقدس مشهد گشتند. جمعه بیستم مهرعموم مستشرقین، نمایندگان مجلس، قونسولهای خارجه، نمایندگان مطبوعات ورؤساء ادارات بالباس رسمی درآرامگاه فردوسی حضورداشتند: بعد از ظهرهمانروزموکب ملوکانه درآنحدود نزول اجلال فرمودوباکلیهٔ حاضرین اظهار ملاطفت نموده خطابهٔ افتتاحیهٔ ذیل راایراد فرمودند:

« بسیارمسروریم ازاینکه بواسطه پیش آمد جشن هزارسالهٔ فردوسی موفق میشویم که وسایل انجام یکی ازآرزوهای دیرین ملی ایران را فراهم آوریم وبا ایجادآن بنا تادرجه‌ای قدردانی خود وحقشناسی ملت ایران راابرازنمائیم - رنجی راکه فردوسی دراحیاء زبان و تاریخ این مملکت برده است ملت ایران همواره

منظور داشته واز اینکه حق این مرد بدرستی ادا نشده بود متأسف و ملول بوده
اگرچه افراد ایرانیان باعلاقه‌ایکه بمصنف شاهنامه دارند قلوب خود را آرامگاه او
ساخته‌اند لیکن لازم بود اقدامی بعمل آید وبنائی آراسته گردد که بصورت ظاهر
هم نمایندهٔ حق شناسی عمومی این ملت باشد بهمین نظر بود که امر دادیم در احداث
این یادگار تاریخی بذل مساعی بعمل آید ـ صاحب شاهنامه باافراشتن کاخی بلند
که ازباد و باران وحوادث گزند نمی‌یابد نام خود را جاویدان ساخته واز این مراسم
وآثار بی نیازمیباشد ولیکن قدردانی ازخدمتگذاران وظیفهٔ اخلاقی ملت است واز
ادای حق نباید فرو گذاری کرد .

« مسرت وخرسندی مابدرجهٔ کمال رسید ازاینکه مشاهده کردیم جماعتی
ازدانشمندان که دوستان ما و دوستان صنایع و ادبیات هستند ازاکناف جهان واز
راههای دوربآرامگاه حکیم سخن پرداز ماشتافته ودراظهارشادمانی وقدردانی باما
همقدم شده‌اند ، باابرازخوشنودی وخورسندی ازاین احساسات محبت آمیزحضار
راباجرای مراسم افتتاح دعوت مینمائیم . » آنگاه اعلیحضرت نوارسه رنگ را که
دراطراف ایوان بود قطع نموده آرامگاه را افتتاح فرمودند .

مراسم جشن فردوسی نه فقط درایران بلکه دراکثر پایتخت‌های بزرگ دنیا
ازقبیل لندن، پاریس، برلن، رم ، بروکسل ، ورشو، مسکو ، ژنو، آنقره، قاهره
استکهلم،واشنگتن، بیروت ، دهلی،بادکوبه ، تفلیس ،کابل وغیره منعقد گردید.

امامقبرهٔ فردوسی ازیك قسم سنگ مرمرساخته‌شده ودارای ۱۸ مترارتفاع
است . بنا درمیان یك ایوان چهل متری از سنگ واقع شده وقریب یك میلیون
وچهارصد وبیست هزارریال مخارج آن شده است. در روی سنگ مزاراین عبارات
نقش شده «این مکان نظر به‌بعضی قرائن وامارات بظن قوی مدفن حکیم ابوالقاسم
فردوسی ناظم کتاب شاهنامه وداستان یوسف وزلیخاست که درنیمهٔ اول مائهٔ چهارم
هجری درقریهٔ فاز واقع درجنوب غربی طوس ولادت وظاهراً درچهارصد ویازده یا
چهارصد وشانزده قمری درطوس وفات یافته وچون جهل وغوغای عوام مانع شد
که‌اورادرقبرستان بخاك بسپارند دراین مکان که باغ شخصی او بوده است مدفون گردید»

فصل نوزدهم

ادارات و مؤسسات مختلفه

آمار وثبت احوال ـ شهرداری ـ شهربانی ـ بهداری ـ اوقاف

آمار و ثبت احوال

آمارهمان کلمهٔ «هامار» ایران باستان‌است که معنی احصاء داشته و سرشماری که بامر پادشاه وقت بعمل‌میآمده «شاه هامار» مینامیدند وبعضی بر آنند که کلمهٔ شمار هم تصغیر این کلمه اخیراست .

بااهمیتی که آمارنفوس داشته دردوقرن اخیرقدمی دراین خصوص برداشته شده وفقط درسنه ۱۲۹۴ قمری(۱۲۵۶ شمسی) میرزاحسینخان سپهسالار که یکی ازوزراء کارآگاه بوده حکمی درانجام این مقصود صادرنمود ودستور اکید داد تا درظرف چهارماه صورت نفوس درپایتخت تمرکزیابد . ازآنجا که دردورهٔ قاجاریه کلیهٔ اقدامات مصلحین بی‌نتیجه میماندازدستورآن وزیردانشمند هم ثمری حاصل نگشت تااینکه دورهٔ مشروطیت فرارسید ونمایندگان دورهٔ اول قانون گذاری در اندیشهٔ ایجاد دفاترنفوس افتادند ولی تیرگی اوضاع و کشمکشهای سیاسی مجال هیچگونه اقدامی دراجرای آنمنظورنداد . درسال ۱۲۹۷ شمسی (۱۳۳۷ قمری)از طرف هیئت دولت مقرراتی برای ثبت هویت افراد معین گردید و توزیع ورقه شناسنامه درطهران بعهدهٔادارهٔ شهربانی واگذارگشت ـ بدیهی است درآن اوقات که کشتی میهن درمیان طوفان حوادث و گردابهای سهمناك فتنه های داخلی و سیاستهای خارجی گرفتار بوداجراء هیچگونه اصلاحی ممکن نمیگشت تاچه‌رسد به‌ثبت هویت وآمارنفوس ـ اداره احصائیه‌وسجل احوال(آمار وثبت احوال) اسمی

بود بی‌مسمی وقبل از کودتای۱۲۹۹ هیچگونه اقدام اساسی درراه پیشرفت منظور بعمل نیامد ـ افتتاح این باب وعملی کردن این امرمهم ـ مانند سایر اصلاحات اساسی از آثـار این عهد فرخنده است . ادارهٔ ثبت احوال طهران درسنه ۱۳۰۰ بشهرداری(بلدیه)منتقل گردید ودرسنهٔ۱۳۰٤ که برحسب ارادهٔ ملوکانه قانون ثبت احوال بتصویب مجلس رسید ادارهٔ مخصوصی دروزارت داخله بنام احصائیه‌وسجل احوال تشکیل وبتدریج توسعه یافته در۱۳۰۷ دارای تشکیلات مستقلی شد .

ادارهٔ آمار و ثبت احوال کل دارای وظـایف مهمی است و خلاصه آن از اینقراراست :

۱ـ توزیع ورقهٔ شناسنامه بین‌کلیهٔ اهالی کشور .

۲ـ ثبت وقایع اربعه : ولادت ، ازدواج . طلاق وفوت .

۳ـ سرشماری یاآمار نفوس باتعیین سن ، شغل وسایرمشخصات افراد .

٤ـ جمع‌آوری اطلاعات مربوطه بکلیهٔ منابع ثروت مملکت .

٥ـ آمارکلیهٔ وقایع اجتماعی وآنچه قابل احصاء است طبق اصول علمی .

٦ـ طبع ونشر اطلاعات وجدولهای‌آمار .

در سال ۱۳۰۳ تصویبنامه راجع بوظائف ادارهٔ‌آمار صادر گردید ودر ۱۳۱۲ نظامنامهٔ شورای عالی آمارمرکب‌ازنمایندگان وزارتخانه‌هاوادارات مستقل دولتی تنظیم شد .

درسنوات ۱۳۱۵ و۱٦ اقدامات جدی واساسی‌برای خاتمهٔ امر آمار وتوزیع شناسنامه بعمل‌آمد ودراین راه ادارهٔ کل‌آمار وثبت احوال کمال جدیت رانموده ودرسرتاسر کشور پهناور ایران کلیه شهرها، قصبات، قری و مزارع را تحت نظر خود قرارداده درتوزیع شناسنامه بین اهالی کوشیده است ـ هرگاه وسعت کشور ایران، فاصلهٔقری‌وقصبات‌بیکدیگر درخاطر آورده‌شود زحمات‌مأمورین ادارهٔ‌آمار که چندین مرتبه نقاط مختلفه رابازرسی کرده‌اند بخوبی‌معلوم می‌شود. همچنین درسال ۱۳۱٦ برای آسایش خاطر اهالی وسهولت ثبت وقایع ازروی اصول علمی نظامنامه جدیدی تنظیم گردید .

شهرداری گرچه قبل از کودتا یعنی از سال ۱۳۲۵ قمری ادارهٔ شهرداری تأسیس گردیده و قانون تشکیلات آن از مجلس گذشته بود ولی از آن تاریخ تا نهضت کنونی ادارهٔ مذکور از خود اثر مهمی باقی نگذاشت یعنی راجع بشهرهای کثیف، خیابانهای خراب، کوچه‌هائیکه در زمستان پر از گل ولای میگردید وعبور از آنها بدشواری میسر میشد هیچگونه اقدام مؤثری بعمل نیامد بی‌ترتیبی امور ارزاق بطوری بود که همواره بیم گرانی فوق‌العادهٔ ارزاق بلکه قحط وغلا میرفت وعدم مراعات حفظ‌الصحهٔ عمومی کلیهٔ اهالی رادرمعرض امراض گوناگون نهاده بود. بااین اوضاع صحبت از ایجاد مؤسسات خیریه وساختمانهای باشکوه مورد نداشت .

اما دراین چند سال بجرأت میتوان گفت که نه‌فقط پایتخت بلکه شهرهای ایران عموماً بقدری تغییر کرده وخرابه‌های آنها مبدل بآبادی شده که بهیچوجه قابل مقایسه باسابق نیست. خیابانهای عریض‌وطویل، نزهتگاهها ومؤسسات خیریه که دراندك مدت ایجاد گردیده موجب تعجب هرمسافری است که اوضاع سابق رادیده است طهران یکی ازپایتختهای زیبا گردیده ودر اطراف خیابانهای اسفالت شدهٔ آن عمارات با شکوه دولتی وملی وشخصی بی‌اختیارجلب توجه هر ناظری را مینماید وسعت طهران هرسال زیادتر می گردد و برای مقایسه ذیلا وسعت و ابعاد شهرطهران رادرسنوات ۱۳۰۸ و۱۳۱۲ یعنی فقط درچهارسال درج مینمائیم[۱].

	۱۳۰۸	۱۳۱۲
محیط شهر	۲۰۲۲۴ مترمربع	۲۵۰۰۰ مترمربع
مساحت شهر	۲۴۴۵۸۲۹۰	۴۶۵۰۰۰۰۰
قطرشهرازشمال بجنوب	۴۶۰۰	۷۱۵۰
قطرشهرازشرق بغرب	۴۷۶۰	۷۸۵۰

ازسال ۱۳۱۲ باینطرف بروسعت شهرافزوده شده و میشود ، خندقهای سابق

۱ــ رجوع شود به‌نشریهٔ راجع به‌سرشماری شهرطهران که ازطرف شهرداری در۱۳۱۲ منتشر گردید .

ازبین رفته ودرخارج از آنها جاده‌های طویلی ایجاد گردیده است . طول بعضی از خیابانهای شهر متجاوز از ۲۵۰۰ متر و عرض آنها ۲۰ یا ۳۰ وحتی ۴۰ متر است . طول خیابان پهلوی تا ایستگاه راه آهن (ازشمال بجنوب) درحدود چهار هزار و سیصد مترو عرض آن ۲۴ متراست اغلب خیابانهـا اسفالت و سنگ فرش است ـ میدانهای عمومی که اکثرمشجر و گلکاری است وباغچه‌های مفرح برزیبائی شهر افزوده ومحل تفرج عمومی است .



« میدان دروازه قزوین »

مهمترین مؤسسات خیریه شهرداری از اینقرار است: زایشگاه دارالرضاعه، مسکین‌خانه وپرورشگاه یتیمان که درسنهٔ ۱۳۰۲ تأسیس گردیده . یتیم‌خانهٔشاپور که در۱۳۰۶ تأسیس شده ومؤسسه نوزادگان ازطرف علیاحضرت ملکه ایجادشده دیگر بیمارستانهای شهرداری و آسایشگاه ناتوانان و پست‌های امدادی شهرداری است که هر کدام خدمات گرانبهائی بافراد نموده ومی‌نماید .

ازطرف شهرداری‌اقدامات لازمه‌برای نظافت‌شهر ومراعات‌اصول‌حفظ‌الصحه بعمل میآید . کلیه مهمانخانه‌ها ورستوران‌ها و عموم کسبه در تحت نظرمأمورین شهرداری میباشند وحتی کسبه معاینه صحی میشوند که هر گاه مبتلا بمرض‌ساری باشند معالجه شوند همچنین کشتار حیوانات برای مصرف گوشت و توزیع آن‌بین

قصابان باکمال نظافت بعمل میآید و بطور کلی میتوان گفت شهرداری جزئیات وکلیات امور شهر را تحت نظر قرار داده است چنانکه حمل جنازه‌ها وطرز دفن آنها هم طبق اصول صحی است ودیگر آن مناظر غم‌انگیز یعنی حمل جنازه بردوش یا بر روی الاغ مشاهده نمیشود و بواسطهٔ اتومبیل‌های مخصوص نه فقط طرز سابق ازبین رفته بلکه جلوگیری از امراض گوناگون میشود .

اما راجع بآب طهران قبل از ۱۳۰۰ کسانی عهده‌دار آبیاری بودند که هیچگونه مسئولیتی نداشتند ورویهٔ عادلانه در بین نبود از آن تاریخ شهرداری در صدد برآمد درتشخیص حق‌الشرب طریقهٔ‌علمی را مراعات‌نموده محلهای‌مشروبی را مساحی نماید وبرای تهیهٔ‌آب مطالعاتی بعمل‌آمد در آخر حفر مجرای کرج منظور نظر گردید وبعد ازسنهٔ ۱۳۰۶ اقدام بآن امر شد همچنین برای لوله کشی وتصفیهٔ‌آب وتقسیم‌آن در شهر درسنهٔ ۱۳۰۵ نقشهٔ‌آن طرح وبمناقصه گذاشته‌شد.

برای روشنائی معابر طهران هرسال بر تعداد لامپ‌های برق افزوده شد و کارخانه‌ای که دارای چهار دستگاه توربین است تهیه کرده‌اند . ماشین آلات‌این کارخانه بزرگ تماماً‌نصب گردیده وبنای‌آن درسطحی‌است دارای ۲۳۰۰مترمربع، خریدکابل وسیم و چراغ وسایر لوازم‌آن انجام یافته و طولی نخواهد کشید که برروشنائی شهر وزیبائی پایتخت افزوده خواهد شد .

موضوع ارزاق که دولتهای وقت سالها در فکرچاره بودند و منظور حاصل نمیشد در این عصر بواسطه خلع‌ید خبازان وتمرکز گندم مصرف شهروواگذاری آن بشهرداری رفع هر گونه حوادث قحط وغلا شد وآن ایام که هزاران نفر بینوا ازشدت گرسنگی جهان فانی را بدرود میگفتند سپری گردید . درسال ۱۳۰۴برای آسایش زارعین اقدام به تثبیت نرخ غله گردید ودولت عهده‌دار گشت گندم تمام کشور را بقیمت مناسب ابتیاع نماید تازارعین مجبور نشوند حاصل زحمت خود را برایگان از دست دهند .

چنانکه در فوق اشاره شد نه فقط در طهران بلکه شهرداری کل شهرها اقدامات برجستهٔ‌کرده که شرح آن مفصل است .



« رمز سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی »

شهربانی

تشکیلات شهربانی برروی پایه‌های محکم طبق جدیدترین اصول علمی استوار گردیده ومأمورین آن در حفظ و حراست شهرها کمال لیاقت را بخرج میدهند واگر برحسب تصادف جرمی رخ دهد مجرم هرقدر زیرك وماهر باشد در اندك مدتی دستگیر گردیده محاکمه میشود. برای تهیه پایوران (صاحبمنصبان) تحصیل کرده مدرسهٔ اختصاصی تأسیس گشته و هر سال عدهٔ فارغ‌التحصیل از آن خارج میشود .

برخلاف سابق که در تربیت زندانیان هیچگونه توجهی نمی گشت در این دوره نه فقط زندانها بقسمی بنا شده که در آن مراعات اصول حفظ‌الصحه گردیده بلکه‌زندانیان را از راه اندرزوپند وموعظه و خطابه براه راست راهنمائی‌می‌نمایند و برحسب استعدادآنان بکارهای مختلف مشغول ودر تعلیم وتربیت آنهامیکوشند تا پس ازخارج شدن اززندان عضو نافعی درهیئت اجتماعی‌شوند و پیرامون‌اعمال زشت نگردندودارای حرفه‌ای باشند که بتوانندازآن استفاده کنند . میتوان گفت که شهربانی ازاین حیث خدمت بزرگی بجامعه مینماید چه نه فقط عده‌ای را بزندگانی شرافتمند سوق میدهد بلکه جامعه را بدینطریق از اعمال آنها مصون داشته جلوگیری از تکرار جرم میکند .

بطور کلی شهربانی سه وظیفهٔ عمده را انجام میدهد یکی بتوسط پایوران و پاسبانان که شب و روز کلیه امور مربوط بامنیت شهر را در نظر گرفته جلو گیری از وقوع جرم می‌نمایند ثانیاً هر گاه جرمی واقع شدجدیت در دستگیری مجرم مینمایند ثالثاً پس از محکومیت مجرم بزندان در تربیت آنها میکوشند ـ گذشته ازاین سه وظیفهٔ مهم که شهربانی انجام میدهد درمراقبت عبور ومرور وحفظ سایر انتظامات شهری و برداشتن نشانیهای مخصوص مجرمین اقدامات لازمه را بعمل میآورد .

مأمورین شهربانی در شبهای بسیار سرد زمستان وروزهای تابستان که گرما طاقت فرساست انجام وظیفه مینمایند وبسا مشاهده شده که پاسبانان برای حفظ انتظامات کوشش را بانتها درجه میرسانند و این قبیل اقدامات و فداکاریها نشان میدهد که تا چه اندازه ادارهٔ شهربانی در تربیت مأمورین خود جدیت مینماید . در سال ۱۲۰۸ لباس پاسبانها تغییر کرده وملبس بکسوتی که درخور آنهاست گردیدند ادارهٔ شهربانی دارای مجلهٔ ماهانه است که درآن مطالب سودمند مربوط بشهربانی و مسائل اجتماعی درج میگردد . بنای شهربانی در طهران یکی از ابنیهٔ عظیم و زیبای این عهداست .

بهداری

از سنهٔ ۱۳۰۰ یك سلسله اصلاحات مهم در امورصحی بعمل آمده است ومؤسسات بهداری در تمام کشور توسعه یافته حتی در دهستانها شعبه‌های مخصوصی ایجاد شده است . تأسیس مؤسسهٔ «پاستور» درطهران درسنهٔ ۱۳۰۰ وایجاد دارالتجزیه‌ها درولایات که نهایت نافع برای تشخیص امراض است ازجمله پیشرفتهائی است که در این رشته بعمل آمده .

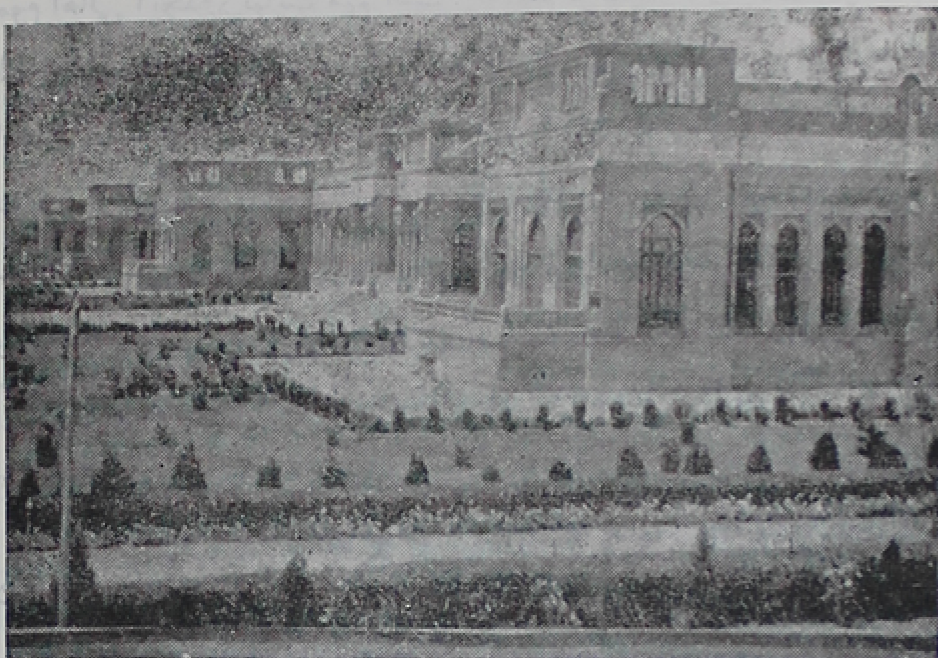
در بهمن ۱۳۰۵ قدم بزرگی برای انجام امورصحی برداشته شد و قانون تمرکز مؤسسات بهداری کشوراعم ازشهرداری وبهداری شهربانیها ومؤسسهٔ پاستور وغیره در ادارهٔ کل بهداری تمرکز یافت و رئیس آن در تحت هدایت وزارت داخله پیشرفت کلیه امور صحی را عهده‌دار گشت . ازآن تاریخ برای جلوگیری ازامراض ساری ایجاد قرنطینه‌ها وساختن بیمارستانها بیش از پیش اقدام گردید ـ اقدامات

بهداری کل برای مبارزه برضد مالاریا، امراض زهروی، سل، امراض عفونی وغیره. دراین چندسال قابل توجه است وخدمات این مؤسسه درسال ۱۳۰۶ برای جلوگیری از وبا که ازبصره بآبادان وخرمشهر سرایت کرد همچنین در سال ۱۳۰۷ که بیم شیوع همان مرض دربعضی ازبنادرجنوب میرفت وسرعت عمل اطباء برای تلقیح عموم اهالی آنحدود نهایت مهم است. نه‌فقط قرنطینه های بنادرجنوب که بتوسط اطباء خارجی اداره میگشت بدست اطباء قابل ایرانی افتادبلکه قرنطینه‌های جدیدی مانند قرنطینهٔ قصرشیرین وجزیرهٔ هنگام ساخته شد وبرای جلوگیری ازسرایت امراض از خارجه بداخلهٔ ایران کمال جدیت بعمل آمد و دیده‌بانان صحی درسرحدات برقرار گردید. معاینهٔ هواپیمائی ازنقطهٔ نظر صحی و خرید کشتی موسوم به«ابن سینا» برای ضد عفونی کردن کشتیهائیکه دربنادرجنوب وارده‌میشود وکشتن موشهای حامل میکروب طاعون توجه دولت را بجلوگیری از سرایت امراض بخوبی میرساند.

برای جلوگیری ازمرض آبله ادارهٔ آبله کوبی عمومی ومجانی تأسیس شد وشعبه‌های ثابت وسیارآن درتلقیح اهالی خدمات گرانبهائی نمود وحتی آنها را بوسیلهٔ موعظه و اندرز تبلیغ وتشویق مینمودند تادرانجام وظیفه کوتاهی ننمایند. همچنین اقدامات برجسته برای خشکانیدن باطلاقهاومردابهای عمده که منبع پشهٔ ناقل مالاریاست بعمل آمدومطبهای مختلف درطهران، گیلان، مازندران، گرگان وغیره برای مبارزه باامراض زهروی(مقاربتی) تأسیس شد. دیگرازاصلاحات، تحدید ادویهٔ مخدره ومضر است که درجای خود نهایت اهمیت رادارد.

راجع به‌بیمارستانها که مبحث‌مفصل وجداگانه‌ایست بهمین اکتفامیشود که علاوه برتکمیل وتوسعهٔ بیمارستانهای سابق ازقبیل بیمارستان دولتی ووزیری که اسمی بود بیرسم و اکنون دارای قسمتهای طبی، جراحی، کحالی، لابراتوار و قسمتهای مخصوص زنانه واطفال است وهرروز عده‌ای ازبیماران فقیر وبی‌بضاعت رامی‌پذیرد، مؤسسات مهم دیگری ازقبیل بیمارستان رازی، بیمارستانهای زنانه وکودکانه ایجاد گردیده و دربناء آنها شرایط تهویه، روشنائی وغیره طبق اصول

علمی مراعات شده‌است . درنقاط مختلفهٔ کشوربیمارستانهای دولتی، ملی(ازعایدات موقوفات) بلدی (ازعایدات شهرداری) و خصوصی درتحت نظر ادارهٔ کل بهداری تأسیس گردیده است بیمارستان شاهی ومخصوصاً بیمارستان شاهرضا درمشهد که کلاس طب هم درآن تأسیس گردیده ازابنیهٔ جالب توجه این عهد است .



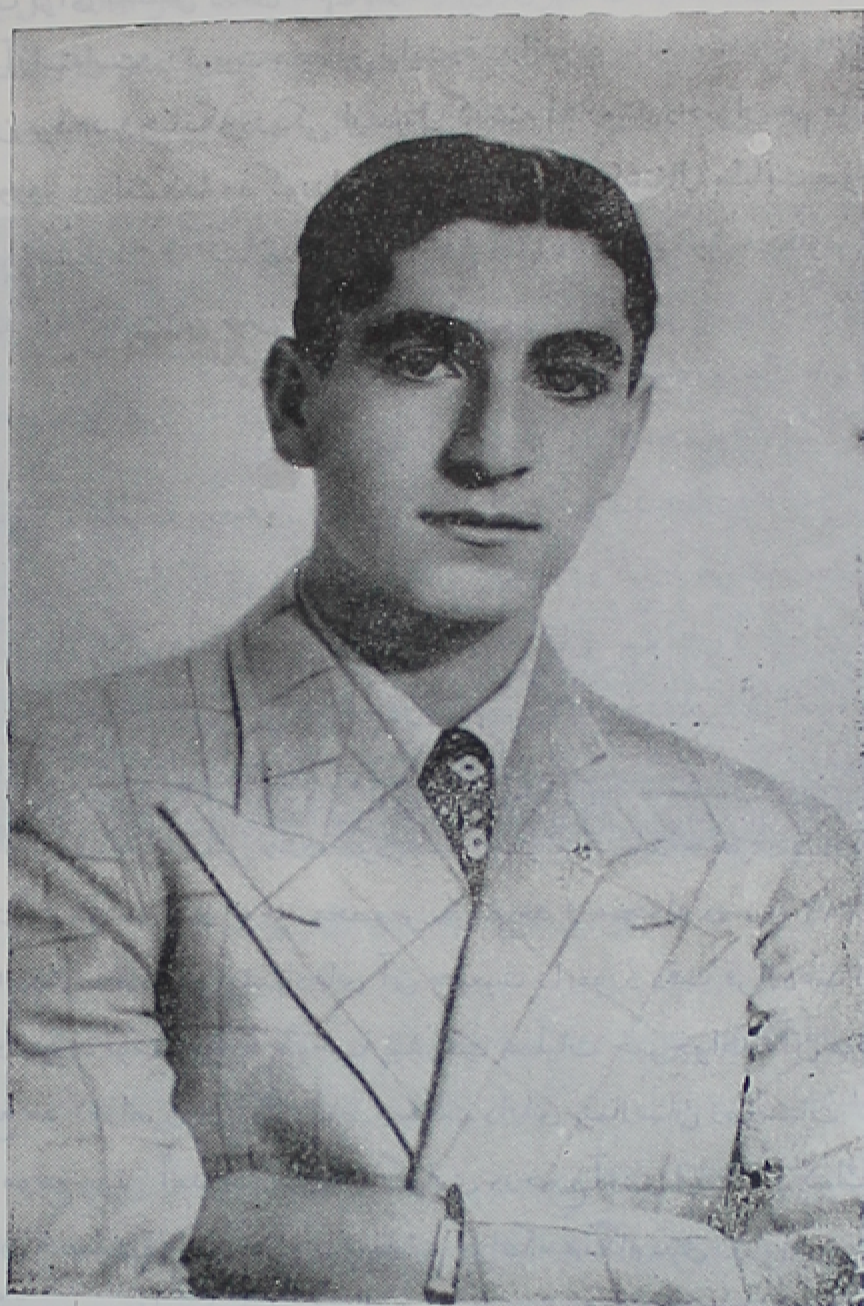
« دورنمای بیمارستان شاهرضا »

درخاتمه‌بدین نکته متذکرمیشود که برخلاف ایام گذشته امروزاطباء باید دارای تصدیق عالی طبابت (دکترا) باشند وکسانیکه تحصیلات عالیه درآن رشته نکرده‌اند ازطبابت محرومند .

درسال۱۳۰۶ طبق قانون مخصوص اجازه‌داده شد اشخاصیکه ده سال متوالی مشغول طبابت بوده‌اند درمجلس امتحانی که دروزارت معارف ومراکز ایالات و ولایات تشکیل گردید امتحان دهندودرصورتیکه ازعهدهٔ‌امتحان بر آیند اجازه‌نامهٔ طبابت بآنها داده شود ولی فقط درحدودی که بآنها اجازهٔ طبابت داده شده حق طبابت خواهند داشت . گذشته ازاینکه جمعی کثیر از ایرانیان درردانشکده های

کشورهای خارجه تحصیل طب نموده‌اند عده‌ای ازشاگردان اعزامی ازطرف وزارت معارف برای تخصص در آن علم مأمور شدند . اما دانشکدهٔ طب در طهران ازهمه حیث آراسته است و در تربیت محصلین نهایت دقت را نموده سالیانه عده‌ای فارغ التحصیل بیرون میدهد و چنانکه دریکی ازفصول گذشته اشاره شد دختران هم مانند پسران حق ورود در دانشکدهٔ مذکور را دارند . همانطور که اشتغال بطبابت منوط بداشتن تصدیق عالی است کسانیکه در علم دواسازی دارای تصدیق مخصوص آن رشته نیستند ازاشتغال باین شغل محروم میباشند .

شیروخورشید سرخ مجمع شیر و خورشید سرخ ایران درسال ۱۳۰۱ تأسیس گردید ومنظور ازتشکیل این مجمع آن است که بوسایل مختلفه درمساعدت بضعیفان ودستگیری ازفقیران، نگاهداری ازعجزه ، کمك با مؤسسات خیریه، ایجاد دارالایتام ودارالتربیه، اداره کردن مریضخانه‌ها، همراهی با مصیبت زدگان وصدها اموری که نتایج آن عاید بینوایان و بیچارگان میشود اقدامات لازمه نماید . این مجمع دراین مدت قلیل خدمات گرانبهائی نموده و زحمات اعضاء آن لایق سپاسگذاری است ولی آنچه موجب پیشرفت اموراین مؤسسهٔ ملی که جنبهٔ بین المللی دارد گردید توجهات شاهنشاه است که درهر موقع در تقویت آن مؤسسه بذل توجه مخصوص فرمودند و منجمله در سنهٔ ۱۳۱۲ بریاست وزراء دستور داده شد پیشنهادهای آن جمعیت را مورد دقت قراردهند تا درنتیجهٔ ازدیاد عواید توسعه یافته وموجب پیشرفت عملیات خیرخواهانهٔ آن مجمع گردد مجمع مذکورامروز دراکثر نقاط مملکت دارای بیمارستان ومؤسسات لازمه است و در موقع پیش آمد هر حادثهٔ ناگواری درجمع آوری اعانه و کمك به آسیب زدگان خدمات قابل توجهی نموده‌است چنانکه هنگام سیل زدن فارس و کرمان، زلزلهٔ قوچان وشاپور(سلماس) سیل تبریز با مساعدتهائی که ازطرف اعلیحضرت و والاحضرت همایون ولیعهد و دولت مقتدر کنونی بعمل آمد بزودی آثار آن حوادث رفع شد ومجمع شیروخورشید سرخ هم نهایت کوشش برای کمك آسیب زدگان نمود .



« والاحضرت همایون ولیعهد »

اوقاف

برای اصلاح امور اوقاف و منع تضییع عایدات موقوفه قوانین و نظامنامه‌های نافعی وضع گردیده و از آنجمله است قانون سوم دی ۱۳۱۳ که طبق مادهٔ اول آن اداره کردن موقوفاتیکه متولی نداردیا مجهول التولیه است بوزارت فرهنگ و اوقاف محول گردید و همچنین طبق مادهٔ دوم آن، نسبت بموقوفات عامه که متولی مخصوص دارد وزارت فرهنگ و اوقاف نظارت کامل خواهد داشت اما راجع بعوائد حق النظاره در تبصرهٔ مادهٔ نهم چنین مرقوم رفته : وزارت معارف و اوقاف عوائد حاصله از حق النظاره را بعد ازمخارج وصول که نباید ازصدی ده کل عایدات مزبور تجاوز کند بمصرف ساختمان و تعمیرات ابنیهٔ تاریخی و مرمت مدارس قدیمه و اماکن و آثار مقدسهٔ ملی خواهد رسانید درصورتیکه موارد مصرف در حوزهٔ وقف باشد حق تقدم خواهد داشت .

پس از اجرای این قانون در سنهٔ ۱۳۱۴ جمع کل عوائد حق النظاره بالغ بر دومیلیون و پانصد و نودهزار ریال گردید که بمصرف اعانات مدارس ملی ، کمک خرج محصلین بی‌بضاعت ، شیروخورشید ، تهیهٔ لوازم ورزش، ساختن دبیرستانها ، تعمیرات ابنیهٔ تاریخی وغیره وغیره رسیده است .

فصل دهم

حقوق زنان و نهضت بانوان

ملاحظه

جای شك نیست که زنان نصف بیشتر افراد کشور را تشکیل میدهند و اگر مراعات تربیت وحقوق آنان نشود نه فقط ظلم به آنان شده وهیئت اجتماعی از خدمات نصف افراد خود محروم مانده بلکه در تربیت پسران هم نهایت قصورشده است زیرا تربیت اطفال درسالهای اول زندگانی در دامان مادر است ومحوطهٔ خانه که طفل در آن بزرگ میشود در اخلاق اومؤثر است . سالها بلکه قرنها خواهران و مادران ما از حقوق حقهٔ خود محروم مانده بودند وبتربیت آنان اعتنائی نمیشد .

از اینها گذشته با اینکه درآئین اسلام ازدواج وطرز معاشرت مرد بازن در تحت احکام وشرائط متینی است مراعات اکثر آن قواعد نمیگشت مثلا بدون مراعات رشد زن اورا درحبالهٔ نکاح درمی آوردند چنانکه اغلب دیده میشد یك مرد چهل یا پنجاه ساله یك دختر نه یاده ساله میگرفت ومعلوم است بااین طرز نه فقط سلامتی آن دختر در خطر میافتاد بلکه بواسطهٔ عدم تجربهٔ زن، اساس آن خانواده همواره متزلزل بود وپس ازآنکه یك یا چند اولاد بوجود می آمد کار بطلاق میکشید . همچنین ممکن بود مرد بعنوان اینکه هنوز مجرد است زنی رافریب داده او را بازدواج خود درآورد و بعد معلوم شود دارای یك یاچند زن واولاد است . ازنفقه ومهریه فقط اسمی باقی بود زیرا مرد میتوانست بواسطهٔ بدرفتاری بازن اورامجبور سازد تا از مهریهٔ خودصرف نظر نماید یااینکه نفقهٔ او را نپردازد .

رفتار بازن بسته بدلخواه مردبود اگر مـردعاطفهٔ انسانیت و خلق خوشی داشت رشتهٔ خانوادگی قطع نمیگشت والا زن پس از تحمل جور بسیار درآخـر

مجبور میگشت که از مهر خود گذشته وازفرزندان خود چشم پوشیده باخذطلاق قانع شود. عجب آنکه هر گاه زن برای انجام حاجت وباجازهٔ شوهر ازخانه بیرون میآمد مجبور بود خودرا بطورخیلی مضحك بانقاب وچادر که ظریفان آنرا «کفن سیاه» مینامیدندبپوشاند وخلاصه آنکه زن وجودی بود ملعبه دردست مرد ومحروم از حقهٔ خود وحتی حق نفس کشیدن آزاد در کوچه و بازار نداشت ! - اینگونه رفتار بازن وعقیدهٔ مردان نسبت بخواهران ومادران خود ناشی ازیك سلسله موهومات و خرافات بود والا بلاتردید اکثر مردان ایران نسبت بزنان خود دارای قلبی رئوف ومهربانند وهمین رأفت ذاتی که ازاخلاق ملی ماست تا اندازه‌ای ازاجحاف مرد جلوگیری میکرد ولی با این حال مرد قادرمطلق بود آنچه میخواست میکرد وزن چاره جزاطاعت نداشت خاصه آنکه راه تعلیم وتربیت را بر روی آنها بسته بودند.

نهضت بانوان

بشهادت تاریخ، زنان ایران، باهوش، زیرك، عاقل وبردبارند. در میان آنها چه قبل از اسلام و چه بعدازآن افرادی پیدا شده که مقامات بلندی داشته وبخوبی ازعهدهٔ کار برآمدند. بسیاری از زنان این کشور در تربیت اولاد خود ومشارکت در امور شوهران خویش لیاقت فوق العاده بخرج داده‌اند. چه بسا ازبزرگان وامراء وحتی از سلاطین وخلفا که امور خود را دردست زنان ایرانی گذاشته بودند و قدرت وتسلط آنها بواسطهٔ اقدامات و نفوذ آن زنها بوده است، هنوزهم بسیاری از زنان ایلات ما نمونهٔ تهور وشجاعتند ودر اکثر نقاط زنان روستائی در زندگانی داخلی وخارجی بامرد شریك وسهیمند.

ازآنجا که بسیاری از مردان بواسطهٔ گرفتن زنهای جوان قبل از زوجات خود وفات نموده‌اندتربیت اولاد وبزرگ کردن آنها بالطبع بعهدهٔ آن زن‌هاوا گذار گردیده و این بانوان تا آنجا که توانسته‌اند دراین خصوص انجام وظیفهٔ مادری کرده‌اند.

از آنچه گذشت بخوبی معلوم میشود که زنان ایران ازهر حیث لایق وقابل آن بوده‌اند که حقوق آنها شناخته شودودر تعلیم وتربیت آنان اقدامات لازمه بعمل

آید - پیشرفت این منظوریکی ازبزرگترین اصلاحات اجتماعی این عصر فرخنده است . ملت ایران عموماً وطبقهٔ نسوان خصوصاً تا ابد سپاسگذار مراحم شاهنشاه میباشند که با دست توانای خود در اندك مدتی وبا کمال سهولت ابواب سعادت را برروی دختران وخواهران ما باز نمودند وچنان نهضتی درآن طبقه ایجاد گردید که براستی تصورآن هم در این مدت کم محال میآمد .

بزرگترین قدمهائی که در این چند سال در خصوص نهضت بانوان برداشته شده راجع است بتعلیم و تربیت دختران - وضع قوانین برای حفظ حقوق زنها، تغییر لباس بانوان .

در فصل مربوط بتعلیم وتربیت اشاره کردیم که در هیچ عصری از اعصاراز زمان مادها وهخامنشیها تاقبل ازکودتامانند این چندسال بتحصیل وتربیت بانوان چندان اهتمام نشده و امروزچندین هزار دختر در دبیرستان‌ها ودبستان‌ها مشغول تحصیلند .

تأسیس دانشسراهای دخترانه ، مدرسهٔ قابلگی ومؤسسات دیگر از برای تربیت آنان و اجازهٔ ورودآنها بدانشکدهٔ طب وتربیت بدنی آنان بوسیلهٔ ورزش از جمله مفاخر این عصر است وچون درجای خوداشاره باین موضوع شده ازتکرار آن در این فصل خودداری میشود اما قوانین مهمی که برای حفظ حقوق بانوان وضع گردیده بحثی است مفصل وازآنجمله است قانون راجع بازدواج مصوب مرداد ۱۳۱۰ و قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴ که در فصل مربوط باصلاحات قضائی به آن اشاره خواهد شد.

در خصوص تغییر لباس و ورودآنها در جامعه لازم است اشاره بروز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ که هیچوقت ازخاطر محو نخواهد گردید بشود .

در روز **هفدهم دی ۱۳۱۴** بفرمان شاهنشاه بانوان ایران بحقوق حقهٔ خود رسیده از نعمت ورود در اجتماعـات بهره‌مندشدند ساعت سه بعد از ظهر ۱۷ دی اتومبیل‌های سلطنتی در میان شوق وشعف مردوزن وارد محوطهٔ دانشسرای طهران گردیده اعلیحضرت وعلیاحضرت ملکه ووالاحضرتین شاهدخت در مقابل عمارت

پیاده شدند . گرچه مقصود توزیع دانشنامه‌های محصلین و محصلات بود ولی در آنروز شاهنشاه در نظر گرفتند با یك اقدام ملوکانه و بیانات خسروانه بانوان را بحقوق خود که درآن جشن عظیم شرکت داشتند آشنا سازند و حضار بوسیلهٔ ریاست تشریفات درحضور ملوکانه‌وعلیاحضرت ملکه ووالاحضرتین معرفی گشتند. پس ازآن‌وزیر فرهنگ گزارشهای لازم‌را بعرض رسانیدومراسم‌توزیع دانشنامه‌ها بعمل‌آمد و خطابه‌هائی از طرف بعضی از محصلین و محصلات ایراد شد ـ سپس یکی از بانوان (خانم تربیت) خطابه‌ای بعرض رسانیده بحال اسف اشتمال‌زنان اشاره کرد که چگونه مردان آنها را ازحقوق حقه محروم کرده و جامهٔ خفت و حقارت برآنهامی‌پوشانیدند . آنگاه خطابهٔ خودرا باین جمله خاتمه دادند.

« شاهنشاها . روان آن مادران محروم کـه در قرنهای پیش،از این نعمت بی‌بهره ماندند از زنان امروز سپاسگذاری میکنند و تمام بانوان که در این جشن تاریخی شرف حضور نصیب‌آنان شده است مقدم‌مبارك همایونی‌وعلیاحضرت ملکهٔ ایران را در این محفل‌آزادی و شادمانی تهنیت میگویند .

اینك بیانات شاهنشاه که سردفتر تاریخ نهضت بانوان است .

« بینهایت مسرورم که میبینم خانمها درنتیجهٔ دانائی ومعرفت بوضعیت‌خود آشنا شده و پی بحقوق و مزایای خود برده‌اند . همانطور که خانم تربیت اشاره نمود زنهای این کشور بواسطهٔ خارج بودن از اجتماع نمی‌توانستند استعدادلیاقت ذاتی خودرا بروزدهند بلکه باید بگویم که نمی‌توانستند حق خود رانسبت‌بکشور ومیهن عزیز ادا نمایند و بالاخره خدمات وفداکاری‌خود را که شایسته است‌انجام دهند و حالا میروند که علاوه برامتیاز برجستهٔ مادری که دارا میباشند ازمزایای دیگر اجتماع هم‌بهره‌مند گردند .

« ما نباید از نظر دور بداریم که نصف جمعیت کشور ما بحساب نمی‌آمـد یعنی نصف قوای‌عاملهٔ مملکت بیکاربود. هیچوقت احصائیه اززنها برداشته نمیشد مثل اینکه زنها یك افراد دیگری بودند وجزءجمعیت‌ایران بشمار نمی‌آمدند.

« خیلی‌جای تأسف است که فقط یك موردممکن بود احصائیهٔ زنهابرداشته

شود و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق در مضیقه میافتاد و در آن موقع سرشماری می کردند و میخواستند تأمین آذوقه نمایند .

«من میل بتظاهر ندارم و نمیخواهم از اقداماتی که شده است اظهار خوشوقتی کنم و نمیخواهم فرقی بین امروز با روزهای دیگر بگذارم ولی شما خانمها باید این روز را یك روز بزرگ بدانید واز فرصتهائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید . من معتقدم که برای سعادت وترقی این مملکت باید همه از صمیم قلب کار کنیم همینطور باید درراه فرهنگ کار کرد گرچه فرهنگ در نتیجهٔ کوشش عمال دولت پیشرفت دارد ولی هیچ نباید غفلت نمایند که مملکت محتاج بفعالیت و کاراست و باید روز بروز بیشتر و بهتر برای سعادت و نیکبختی مردم قدم برداشته شود .

« شما خواهران و دختران من حالا که وارد اجتماع شده‌اید و قدم برای سعادت خود و وطن بیرون گذارده‌اید بدانید وظیفهٔ شما است که باید درراه وطن خود کار کنید سعادت آتیه در دست شما است . شما تربیت کنندهٔ نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که میتوانید آموزگاران خوبی باشید وافراد خوبی اززیردست شما بیرون بیایند .

« انتظار من از شما خانمهای دانشمند در این موقع که میروید بحقوق و مزایای خود آگاه شوید وخدمت خودرا بکشور انجام‌دهید این است که‌درزندگی قانع باشید وکار نمائید ، از تجمل واسراف بپرهیزید» .

و پس از آنروز تاریخی بانوان ایران درسراسر کشور بتغییر لباس و ورود در هیئت اجتماعی پرداخته وبا مساعدت مردان خود بشکرانهٔ این نعمت بزرگ جشنها گرفتند .

کانون بانوان

برای پیشرفت مقاصد عالی بانوان در اردیبهشت ۱۳۱۴ کانون بانوان بریاست عالیهٔ والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی ازطرف وزارت فرهنگ تأسیس گشت وسپس شعب خود را در اغلب ولایات تشکیل داده وهمواره برتشکیلات خود می‌افزاید . منظور از تأسیس این کانون از

مواد اساسنامهٔ آن که ذیلا نگاشته میشود بخوبی معلوم میگردد.

۱ ـ تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی بوسیلهٔ خطابه‌ها و نشریات و کلاسهای اکابر وغیره.

۲ ـ تشویق بورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی بارعایت اصول صحی.

۳ـ ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد بمادران بی‌بضاعت واطفال بی‌سرپرست.

٤ ـ ترغیب بسادگی در زندگی و استعمال امتعهٔ وطنی.

۵ ـ این کانون برطبق مادهٔ ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ شخصیت حقوقی دارد ورئیس آن نمایندهٔ کانون خواهد بود.

فصل یازدهم

اصلاحات قضائی

اصلاحات قضائی ازصفحات درخشان تاریخ عصرحاضراست چه دراثر توجه شاهنشاه در بسط عدالت ووضع قوانین حقوقی وجزائی موافق با آداب و عادات ملت ومطابق باآخرین‌طرز ورویه‌ای که دردنیای متمدن حکمفرماست قوهٔ قضائی ایران چه‌ازحیث احقاق حق وفصل دعاوی بین افرادوچه ازنقطهٔ نظرنظم عمومی و تنبیه مجرمین وطرز محاکمه برابری با بهترین قوانین ممالك متمدن عالم مینماید .

چنانکه درفصل مربوط بانقلاب‌ایران اشاره‌شد یکی ازخواستهای مهم ملت ازدولت وقت‌تأسیس عدالتخانه بود چه‌درآن زمان حکام‌آنچه میخواستند میکردند نه‌قانونی بود ونه‌مرجع صالحی حتی احکام شرع مطاع هم اجرا نمیگشت ویك گونه استبداد وخودکامی درسراسرایران حکمفرمائی مینمود، باوجود فرارسیدن دورهٔ مشروطیت و افتتاح مجلس منظور ملت چنانکه بایست حاصل نگشت و عدالتخانه‌ایکه تأسیس شد اسمی بود بی‌مسمی و فی‌الحقیقة اوضاع کشور درآن اوقات چنان تیره بودکه اجرای اصلاحات ضروری محال مینمود . درسال ۱۳۲۷ قمری (۱۲۸۸شمسی) اقداماتی برای تشکیل محاکم‌دودرجه (ابتدائی واستیناف) وتأسیس دیوان تمیزبعمل‌آمدوشرائطی برای شغل وکالت درعدلیه معین شد ولی بواسطهٔ ضعف دولت وقت وبی‌نظمی اموراز‌محاکم دودرجه هم سودی نگشت وحتی شرائط وکالت در طاق نسیان گذاشته‌شد وحقیقت‌امراین است که قبل ازکودتای ۱۲۹۹ شمسی هیچگونه اقدامی برای اصلاح عدلیه مفید نیفتاد نه احقاق حق میگشت و نه فصل دعاوی . هزارها پرونده بدون رسیدگی در بایگانی افتاده

بود وهرروزبر آن اضافه میگشت قضاة خودسر آنچه میخواستند میکردند تحقیق وبازرسی در میان نبود وبا این احوال اکثر نقاط کشور ازیك چنین عدلیه هم محروم بود .

ازاین اوضاع بخوبی معلوم میشود که تأسیس عدلیهٔ منظم درتمام کشور و وضع قوانین واجرای آن ازآثاراین عهد فرخنده است .

درسال ۱۳۰۵شمسی اجازهٔاصلاح قوانین تشکیلات عدلیهومحاکمات بوزیر عدلیه داده شد و با توجهی که شاهنشاه به پیشرفت امور قضائی داشته و دارند اصلاحات بی‌شماری بعمل آمد که دراین کتاب فقط بمختصری از آن اصلاحات مهم اشاره میشود .

قضاوت ووکالت

ازآنجا که مهمترین عوامل حسن جریان امور محاکم وجودقضاة صالح ودانشمند وو کلاء تحصیل کردهودرستکار است ، قوانین متعددی راجع باستخدام قضاة وشرایط وکالت وضع شد . درسابق معلومات اکثرقضاة محدودبمسائل فقهی بودهتحصیلات دیگری برای آنهاضرورت نداشت ، طرز استخدام ، ترفیع ومجازات آنها دارای اساس محکمی نبود ولی امروزیکی ازشرائط استخدام قضاةآن است که از عهدهٔ امتحان مفصلی برآیند . مواد این امتحان تقریباً همان دروسی است که دردانشکدهٔ حقوق طهران تدریس میشود. بدیهی است فارغ‌التحصیل‌های دانشکدهٔ حقوق‌ازدادن این‌امتحان معافند. چهداوطلبان این مؤسسه پس‌ازسه‌سال تحصیل ودادن امتحان وتقدیم رساله دریکی ازمواد حقوقی موفق باخذ «لیسانس» میشوند .

مواد تحصیلی دانشکدهٔ طهران مطابق باموادی است که در دانشکده های فرانسه تدریس میشود باضافه محصلین باید فقه اسلام و خصوصیات حقوقی ایران را درآن مؤسسه فراگیرند .

فارغ التحصیلهای دانشکده پس از چند سال خدمت در رشته های مختلف قضائی بمنصب قضاوت مفتخر میشوند ، طبق قانون اساسی مسند قضاوت مصون است یعنی عزل قاضی بدون اثبات تقصیرممکن نخواهد بود . بامراعات این‌اصل

برای اینکه قضاة از حد خود خارج نشوند و تخلفی رخ ندهد تشکیل محکمهٔ عالی انتظامی پیش بینی شده و اعضاء آن مستشاران دیوان عالی تمیز ند و بدین ترتیب فقط قوهٔ قضائیه حق رسیدگی بتخلفات قضاة رادارد . قضاتی که مرتکب جنحه یا جنایت گردند طبق قانون مجازات عمومی بسختی تنبیه میشوند ولی تعقیب جزائی آنها منوط باجازهٔ رسمی محکمهٔ عالی انتظامی است. همچنین برای ترفیع قضات ترتیبات خاصی معین گردیده و محکمهٔ عالی پیشنهادهای رسیده را تحت نظر گرفته رأی خود را صادر مینماید .

اما راجع بوکالت قوانین سودمندی در خصوص درجهٔ معلومات و اخلاق وکلاء وضع گردیده است. بموجب قانون ۱۳۰۶ کسانیکه سابقهٔ وکالت یا قضاوت نداشتند می‌بایست از عهدهٔ امتحانات لازمه برآیند قانون ۱۳۰۹ لیسانسیه های حقوق را ازامتحان معاف داشت ودر آبان همان سال کانون وکلاء تحت ریاست وزیر عدلیه که باجتماع وکلاء انتخاب گردید تأسیس شد در سال ۱۳۱۴ ومخصوصاً در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ قانون مهمی راجع بشرایط وکالت ، تشکیلات وکلاء بتصویب مجلس رسید ـ طبق این قانون وکالت دارای درجات معین است وبرای هریك از این درجات شرائط خاصی تعیین گردیده است .

قانون مدنی

در اردیبهشت ۱۳۰۷ شمسی قانون اجازهٔ اجرای لایحه قانون مدنی بتصویب مجلس رسید ـ یکی از ابواب این قانون راجع بحقوق مختلفه‌ایست که برای اشخاص نسبت باموال منقول یا غیر منقول حاصل میشود وفصول معینی درمالکیت (اعم‌ازعین یامنفعت) وحق‌انتفاع وحق ارتفاق بملك غیروضع شده همچنین راجع باسباب تملك که عبارت ازاحیاء اراضی موات وحیازت اشیاء مباحه ، عقود وتعهدات ـ اخذ بشفعه وارث است ابواب جداگانه‌ای تنظیم‌شده که‌برابری با بهترین قوانین ملل متمدن مینماید .

مقننین ما بخوبی دریافته‌اند که اساس هر کشوری بر روی خانواده است و ازاین جهت قوانین سودمندی برای حفظ آن اساس وضع نموده‌اند وموضوع‌مهمی که درمد نظر گرفته شده است حفظ حقوق زنهاست. در ابتدا درسال ۱۳۱۰ قانونی

راجع بازدواج بتصویب رسید وتأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق دستور داده‌شد مزاوجت با کسی که‌هنوز استعدادجسمانی برای ازدواج‌پیدا نکرده ممنوع گردید و مرد مکلف است در موقع ازدواج بزن و عاقد اطلاع دهد که زن دیگری دارد یا خیر . زن‌وشوهر مکلف بحسن معاشرت گشتند و مقررات نافعی در خصوص سوء رفتار شوهر و در مواردیکه اقامت در منزل شوهر برای زن موجب ضرر بدنی یا مالی باشد وضع گردید . قانون مدنی مصوب۱۳۱۳ و۱٤ دارای فصلهای معینی است راجع بخواستگاری، قابلیت صحی‌برای ازدواج، موانع نکاح ، شرایطصحت ازدواج ، مهریه ، حقوق و تکالیف زوجین ، طلاق ، عده و غیره وغیره ، همچنین راجع به نسبت اولاد، ونگهداری وتربیت اطفال وانفاق بین اقارب موادسودمندی وضع شده است . قانون مدنی ایران به حفظ حقوق زوجین‌و وظایف‌آنهارا نسبت بیکدیگر واولاد معین کرده است .

سایر مباحث مربوط باشخاص وحجر وقیمومیت ، ادلهٔ اثبات دعوی(اقرار، اسناد کتبی ، شهادت ، امارت وقسم) که هر کدام در جای خود غایت اهمیت را دارد از ابواب مهم قانون مدنی است که در سنوات ۱۳۱۳و۱٤ بتصویب رسیده‌است.

ثبت اسناد و املاك

یکی از قدمهای مهمی که برای استحکام اساس مالکیت و قطعی کردن تاریخ اسناد با حفظ مندرجات‌آن از تبدیل و تغییر برداشته شده وضع قوانین مربوط بثبت اسنادواملاك است در سابق معاملات مربوط باملاك دردفتر رسمی بثبت نمیرسید و ازاین سبب باب مجادله و دعاوی جعل وتزویر باز ودرهرموقع بنیان مالکیت صاحبان املاك را متزلزل میساخت چه بسا اتفاق میافتاد یك سند مجعول سالها موجب خسارت صاحب ملکی گردیده و حتی ملك را ازدست اوخارج میکرد . اگر چه درسال ۱۳۲۹ قمری(۱۲۹۰شمسی) قانونی مربوط بثبت اسناد بتصویب مجلس رسیدولی این‌قانون‌ازهر حیث‌ناقص بودچه‌اولا راجع‌بثبت‌املاك وطرز تملك اشاره‌ای‌نکرده و ثانیاً تشکیلاتی که در خور این امر مهم است پیش‌بینی نگردیده و فقط منظور مقننن‌آن بوده است اسنادی که بثبت میرسد در محاکم عدلیه معتبر شمرده‌شود .

اولین‌قانون ثبت احوال دراین عصردر ۱۳۰۲ شمسی بتصویب رسیدوقوانین

دیگری آنرا تکمیل کرد . بتدریج تشکیلات ثبت درتمام کشور توسعه یافت املاک بثبت رسید ، محاضر رسمی مفتوح گشت وپایهٔ اسناد رسمی وحقوق مالکیت برروی اساس محکم خلل ناپذیری گذاشته شد چنانکه ثبت کلیهٔ عقود ومعاملات راجع بعین یا منافع اموال غیرمنقوله و همچنین ثبت صلحنامه وهبه نامه وشرکت‌نامه اجباری گردید بدینمعنی که محاکم وادارات راجع به‌آن‌معاملات باسنادغیررسمی ترتیب اثر نخواهند داد .

دفاتر رسمی ازدواج وطلاق

تأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق بزرگترین خدمت را بزوجین بلکه بجامعه نموده است درسابق نکاح بطور غیر رسمی واقع میگشت یعنی قبالهٔ نکاح و شرایط ازدواج در دفتررسمی ثبت نمیگردید - دفترشرعیات عاقدین اجباری ورسمی نبود وبسااتفاق میافتاد که قباله مفقود میگشت وزوجه برای مطالبهٔ حق خودمدرک نداشت وزوج ازروی عناد انکارزوجیت مینمود .

معلوم است‌این قبیل اوضاع چه‌مضراتی رابرای خانواده‌وجامعه‌دربرداشت، دیگر آنکه عاقدین دراغلب اوقات مراعات سن،رشد واجازهٔ پدررا درمواردی که ضرورت دارد نمینمودند واز زوج سئوال نمیشد که آیا زن دیگری دارد یا خیر بدینجهات واقعهٔ مهم ازدواج بدون مراعات این نکات مهم واقع میگشت - علیهذا برای جلوگیری ازاین اوضاع دفاترازدواج وطلاق رسمی تأسیس گشت تاهنگام عقد یاطلاق مراعات قوانین مدنی بشودوواقعه دردفاتررسمی قید گردد تادرصورت لزوم بتوان مراجعه نمود .

قانون تجارت

برای پیشرفت امورمربوط بتجارت،تسهیل معاملات تجاری وطرزاحداث شرکتها وضع قوانین و مقررات خاصی نهایت لزوم راداشت - برای این مقصود درسنوات ۱۳۰۳و۱۳۰۴ قوانین سودمندی وضع گردید ولی درنتیجهٔ ترقیات این چند ساله وتشویق دولت از افرادیکه درتأسیس شرکت‌های تجاری بکوشند ، وضع قانون کاملتری ضروری گشت - بنابراین در سال ۱۳۱۱ قانون کامل وجامعی راجع بکلیه مسائل بازرگانی بتصویب رسید ودر

خصوص ایجاد اقسام مختلفهٔ شرکتها وثبت آنها وانحلال وتصفیهٔ امورهر شرکت قواعد متینی مقرر گردید که باحفظ منافع عموم شرکاء واشخاص ذی‌نفع بهترین راهنمای افراد دراستفاده ازسرمایهٔ خود وخدمت باقتصادیات مملکت است .

قانون جزا حفظ نظم عمومی که بالطبع موجب آسایش افـراد است مستلزم وضع قـانونی است که درآن مجرم برحسب نوع جرم واهمیت آن بادرنظر گرفتن اوضاع واحوال مجازات گردد . مقننین ما درتنظیم قانون مجازات عمومی بادرنظر گرفتن آداب، عادات، اوضاع سیاسی واجتماعی مملکت و درجهٔ معلومات، اخلاق و احکام مذهبی ساکنین این کشورازاصول علمی جدیدترین قوانین جزائی اروپائی هم استفاده کرده‌اند وبطورکلی میتوان گفت قانون مجازات عمومی مادومنظور عمده را درنظر گرفته یکی حفظ هیئت اجتماعی و تنبیه مجرم دیگر جلوگیری ازوقوع جرم ومعالجهٔ اشخاصی که ارتکاب جرم درآنان جبلی و یاارثی است . قانون مجازات عمومی از۱۵ مرداد ۱۳۱۰ بموقع اجرا گذاشته شد ولی ازآن تاریخ ببعد مخصوصاً درسنوات ۱۳۱۱ و۱۲ برحسب ضرورت یك سلسله قوانین دیگر دراصلاح بعضی ازمواد باالحاق مواد دیگر بتصویب رسیده است .

اصول محاکمات محاکم عمومی ایران دو درجه است ابتدائی و استیناف و برای جلوگیری ازتراکم دعاوی درمحاکم ابتدائی دربعضی ازنقاط محاکم صلح ایجاد گردیده. محاکم اختصاصی فقط حق رسیدگی باموری دارد که قانون اجازه داده بـاشد فوق تمام محاکم دیوان عالی تمیزاست که در پایتخت تشکیل میشودوحق نقض وابرام احکام ونظارت درمحافظت قانون واجرای آن‌را بالسویه درتمام مملکت دارد: مقررات خاصی برای تسریع محاکمات وحفظ حقوق اصحاب دعوی وشخص ثالث وضع شده است .

گرچه قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی درسنهٔ ۱۳۲۹ قمری(۱۲۹۰ شمسی) بتصویب رسیده ولی اصلاح قسمتی از موادآن و وضع قوانینی که برای رسیدگی دعاوی کمال ضرورت را داشت پس ازآن تاریخ است واز آنجمله است قانون آزمایش(۱۳۰۶ شمسی) قانون اصول تشکیلات عدلیه (۱۳۰۷) قانون تسریع

محاکمات وقوانین دیگر که بمرورالی کنون بتصویب رسیده است .

راجع بمحاکمات جزائی اصول متینی برای بازرسی جرم وتحقیقات مقدماتی ومحاکمهٔ متهم واجرای حکم درنظر گرفته شده است . درهمان حال که ترتیبات خاصی برای کشف حقیقت پیش بینی شده مقررات سودمندی برای حفظ متهم وضع گردیده وبخوبی میتواند ازخود دفاع کرده بی‌تقصیری خود راثابت نماید . قانون محاکمات جزائی در ۱۲۹۰ شمسی بتصویب رسیده ولی درسنوات ۱۳۱۱ و۱۲ قسمتی ازموادآن تغییر کرده ومواد مهم دیگری برآن الحاق شده است .

تذکر

ذکر کلیهٔ اصلاحاتی که دراین چند سال درامور قضائی ایران رخ داده ولو باختصار وبطورفهرست دراین کتاب که مخصوص تاریخ مختصر ایران است نگنجد لذاناچار از شرح مؤسسات مهم قضائی از قبیل محاکم شرع دیوان جزاء عمال دولتی ، محاکم مالیه وغیره صرف نظر میشود.

راجع بتشکیلات وزارت عدلیه فقط بهمین اکتفا میشود که طبق قانون دیماه ۱۳۱۵ تشکیلات مرکزی به ادارهٔ کل تقسیم میشود : ادارهٔ کل امـور قضائی ، ادارهٔ کل امور اداری وادارهٔ کل ثبت اسناد واملاك .

مجلهٔ رسمی که از ۱۳۰۷ تأسیس گشته و درآن کلیهٔ قوانین ، تصویب‌نامه‌ها نظامنامه و بخشنامه‌های وزارت عدلیه ، احکام محاکم جنائی ، اخطارهای قانونی و غیره درج میشود طبق قانون ۱۳۱۵ جزومطبوعات وقسمت ادارهٔ فنی است.

از جمله مؤسسات وزارت عدلیه یکی کلاس قضائی است و دیگر کلاس ثبت اسناد است که در ۱۳۰۷ شمسی ایجاد گردیده است .

مدتی است کدبنای ساختمانهای عظیمی برای محاکم ودفاتر شروع شده‌است و همچنین بنای قابل توجهی برای ثبت اسناد ساخته شده وضبط آن مطابق اصول علمی است که از حریق وغیره محفوظ ومصون باشد .

فصل دوازدهم

روابط ایران با دول خارجه

وقایع مختلفهٔ داخلی

روابط ایران با دول خارجه

در مقدمهٔ تاریخ عصر جدید اشاره باوضاع پریشان‌واحوال اسف‌انگیز این کشور قبل از کودتا گردیده‌شمه‌ای‌ازنفوذ اجانب وامتیازاتی که برای خود بدست‌آورده بودند بیان نمودیم و گفتیم که دراثر آن امتیازات استقلال سیاسی ، اقتصادی وقضائی مانهایت متزلزل و بموئی‌آویخته بود. چون‌آن شبهای تارسپری گردید لازم آمد که‌دولت شاهنشاهی خود را ازآن قیود ظالمانه مستخلص ساخته وبنیان استقلال تام وتمام ایران را مستحکم نموده اساس معاملهٔ متقابله را با کلیهٔ دول مجری نماید و این منظور عالی در اندك مدتی حاصل‌آمد .

حق‌قضاوت قونسولی یاکاپیتولاسیون که‌از سنهٔ ۱۲۴۳قمری بموجب معاهدهٔ ترکمن چای بروسها داده شد و بتدریج سایردول هم طبق معاهدات مخصوص یا بعنوان اصل‌کاملة‌الوداد ازآن استفاده کردند اساس استقلال قضائی ما را متزلزل نموده بزرگترین لطمه را برحاکمیت این کشور واردآورده بود . بنابرایـن در اردیبهشت ۱۳۰۶ حسب‌الامر اعلیحضرت **الغاء کاپیتولاسیون** اعلام گردید وبرای تجدید عهودمدت یکسال معین شد. درنتیجهٔ اقدام‌کارگذاریها و ادارهٔ محاکمات وزارت‌خارجه منحل گردید وبتدریج معاهدات وقراردادهائی برروی اساس معاملهٔ متقابله با دول خارجه بسته شد .

روابط ایران با سایر دول همواره برروی اساس دوستی وحسن تفاهم بوده‌و

از بدو کودتا الی کنون بسیاری از دول آسیا واروپا و آمریکا عهدنامه‌های مودت و ودادیه و قراردادهای تجاری، گمر کی اقامت ، دریانوردی ، هوائی حمایت علائم تجاری و صنعتی ، موافقت در خصوص نیابت قضائی و ابلاغ اوراق قضائی، مقاوله‌نامه‌های راجع بمبادلهٔ بروات و امانات پستی بر روی اصل معاملهٔ متقابله منعقد گردیده است .

طبق عهدنامهٔ ۱۳۰۰ شمسی که بین ایران واتحاد جماهیر شوروی روسیه منعقد گردید دولت شوروی تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را کـه دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع مینمود از درجهٔ اعتبار ساقط دانست همچنین کلیهٔ معاهدات وقراردادهائی که دولت سابق روسیه باممالك ثالثی بضرر ایران منعقد کرده بود ملغی گشت. دولت ایران حق انتفاع ازجزائر آشوراده وجزائر دیگری که در سواحل ولایت گرگان است حاصل نمود همچنین مقرر شد طرفین باحقوق تساوی ازرود اترك وسایر رودها و آبهای سرحدی بهره‌مند شوند . دولت شوروی از قروضی که دولت تزاری بایران داده بود صرف نظر کرد و تمام نقدینه ومطالبات و بدهی بانك استقراضی ایران راباکلیهٔ دارائی منقول و غیر منقول بانك مزبور درخاك ایران بملکیت ایران درآورد . راههای شوسه از از بندر پهلوی به طهران و از قزوین بهمدان ، خطوط راه آهن از جلفا به تبریز و ازصوفیان بدریاچهٔ رضائیه ، انبارها ووسایل نقلیه دریاچهٔ مذکور ، تمام خطوط تلگرافی و تلفونی که در حدود ایران توسط دولت تزاری ساخته شده بود و بندر پهلوی (پرت) باانبارهای مال التجاره وکارخانهٔ چراغ برق بایران واگذار گردید.

در سال ۱۳۰۶ قراردادی راجع به بهره‌برداری از شیلات سواحل جنوبی بحرخزر که در دست کمپانی مختلط شیلات ایران وشوروی است منعقد شد وهم درآن سال بندر (پرت) پهلوی بدولت ایران تحویل داده شد ودرسال ۱۳۱۰ قرارداد اقامت و تجارت وبحرپیمائی بین ایران و اتحادجماهیر شوروی بتصویب رسید.

دولت ایران از راه صلح‌طلبی در سال ۱۳۰۰ طبق قانون مخصوص عضویت جامعهٔ بین‌الملل تشکیل گردید .



در سال ۱۳۰۸ ایران در عهدنامهٔ تحریم‌جنگ (بریاند ـ کلوك) مشارکت نموده وهمچنین باسیاری از قراردادها ومقاوله نامه‌های بین‌المللی‌شرکت کرده که از آنجمله است پرتکل ژنو راجع بگازهای سمی ، اساسنامهٔ دیوان داوری بین‌المللی، قرارداد بین‌المللی مراسم گمرکی ، جلوگیری ازنشریات مستهجن، قرارداد بین‌المللی‌امداد، تحدیدساخت وتوزیع ادویهٔمخدره ، قرارداد بین‌المللی اتوموبیل‌رانی . تسهیل فیلمهای بین‌المللی وغیره وغیره .

در سنوات مختلفه بین ایران وترکیه و افغانستان ودولت شوروی قرارداد بیطرفی و عدم تعرض منعقد گردید . درسال ۱۳۰۸ (۱۳۴۸قمری) دولت ایران دولت جدیدحجاز ونجد را برسمیت شناخت وهیئت اعزامی دولت حجاز درتحت ریاست امیرفیصل ولیعهدآن دولت بطهران وارد گردیده پذیرائی رسمی از آنان بعمل‌آمد (۱۳۱۱) همچنین در سال۱۳۱۱ دولت عراق برسمیت شناخته شد و بر حسب دعوت شاهنشاه ایران ازپادشاه عراق ، اعلیحضرت ملك‌فیصل درسال۱۳۱۱ ایران را دیدن نمود ودر پذیرائی اواحترامات لازمه بعمل‌آمد .

اختلاف سرحدی ایران وترکیه که سالها موجب مذاکره و مناقشه بود خاتمه یافت یعنی پس‌از تبادل مراسلات در سال۱۳۰۸ و ورود وزیر امور خارجهٔ ترکیه (توفیق‌رشدی‌ارس) بطهران درسال ۱۳۱۰ قرار تحدید حدود منعقدوپس از تصویب مجلس شورای‌ملی در ۱۳۱۱ شمسی بموقع اجرا گذاشته شد ـ روابط ایران با دولت ترکیه روز بروز صمیمی‌تر گردید و اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترك ریاست‌جمهور ترکیه راقبول فرمود ودرخرداد۱۳۱۳ بخاك ترکیه‌عزیمت فرمودند ـ از طرف دولت وملت ترك پذیرائی شایانی بعمل‌آمد که نظیرآن کمتر دیده شده است .

راجع بتحدید حدود ایران و افغانستان در سال ۱۳۱۲ حکمیت بدولت ترکیه واگذار شد ورأی حکمیت‌آن دولت درسال ۱۳۱۴ بتصویب مجلس‌شوری رسید واین مسئله هم خاتمه یافت .

موضوع دیگر اختلافات سرحدی ایران بادولت عراق بود که درسال۱۳۱۴

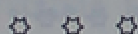
در شورای جامعهٔ ملل مطرح شدو بعد دولتین همجوار وهم کیش بهتر آن دانستند که این قضیه را بین‌خود حل‌نمایند ، بنابراین در تعقیب مذاکرات وورود وزیر امور خارجه ونمایندگان دولت عراق بطهران وحسن موافقت دولتین اختلافات سرحدی رفع گردید ودر سال ۱۳۱۶ قراردادآن بتصویب مجلس رسید .

در تیر۱۳۱۶ پیمان مودت واتحادبین ایران، ترکیه ، افغانستان وعراق‌بسته شد وچون درطهران ودر کاخ‌سعدآباد بامضا رسیده موسوم به **پیمان سعدآباد**است.

راجع باین پیمان وزیرامور خارجهٔ ترکیه‌آقای رشدی ارس در یکی از نطقهای خود چنین اظهارداشته است « پیمان سعدآباد که یك منطقهٔ امنیت وصلح دوستی‌در اراضی پهناوری ایجاد نموده از آن شاهکارهائی است که در پرتو فروغ این روح دوستی و صمیمیت تحت نظر و علاقهٔ شخص اعلیحضرت شاهنشاه ایران منعقد گردیده است » .

شرح معاهدات و قراردادهای منعقد بین دولت ایران و سایـردول عالم از حدود این‌فصل‌خارج است بنابراین بآنچه درفوق گفته شد اکتفا کرده درخاتمه باین نکته اشاره میشود که ازسال ۱۳۰۸ شمسی بین‌دولت ایران و ژاپـون روابط سیاسی ایجاد گردید وسفارتخانه در ایران وتوکیو تأسیس شد .

راجع باهمیت تعرفهٔ جدید گمرکی و قراردادهای گمرکی که بادول‌بسته شده و انتقال حق طبع اسکناس ازبانك شاهنشاهی ببانك‌ملی ایران (طبق‌قانون ۱۳۰۹ شمسی) و انحلال ادارهٔ تلگرافی هند و اروپا در ایران (درسال ۱۳۱۱) و الغاء امتیاز نفت جنوب و انعقاد قرارداد جدید درآنخصوص (در۱۳۱۲) درفصول گذشته شرح مختصری داده شد وتکرارآن لزوم ندارد .



مسافرتهای شاهنشاه

شاهنشاه ایران در همان حال که کلیات و جزئیات امور را تحت نظرقرار داده شروع باصلاحات عظیمی نمودندبرای مشاهدهٔ اوضاع بلاد دوردست ، رعایت حال اتباع، تشویق زارعین و صنعتگران و دادن دستورهای جدید موافق با اوضاع محلی هر نقطه در

هرسال بکرات رنج سفر را متحمل گردیده اوضاع اقصی‌نقاط ایران را ازنزدیک ملاحظه فرموده‌اند. شرح این مسافرتها که درکلیهٔ نقاط ایران بعمل‌آمده است اندرزهائی که شاهنشاه درهرمحل ودر هر نقطه بطبقات مختلفه داده‌اند، دستورهائی که برای‌عمران‌وآبادی وپیشرفت‌اوضاع اقتصادی واجتماعی‌وغیره‌حسب‌الامر ملوکانه صادر گردیده در خور کتاب جداگانه‌ایست.

غیر از مسافرتهای عدیده درداخلهٔ کشور در سال ۱۳۰۳شمسی پس ازخاتمهٔ قضیهٔ خوزستان عازم زیارت عتبات عالیات شدند.

ایرانیان مقیم عراق که سالیان دراز منتظر طلوع‌آفتاب اقبال وطن خود بودند بجشن وشادی پرداخته احساسات قلبی‌خود را ابراز داشتند.

همچنین در سال ۱۳۱۳ اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترك غازی مصطفی کمال‌پاشا رئیس جمهور ترکیه را قبول فرموده برای تشیید مبانی وداد واتحاد بین ملتین ایران وترك در ۲۴ خرداد بطرف ترکیه عزیمت نمودند.

درکلیهٔ اماکن‌تاریخی مراسم پذیرائی باشکوهی ازطرف رئیس جمهوربعمل آمده در هرنقطه ملت ترك باکمال شوق وشعف پیشوای ملت ایران را استقبال کرده اظهار مسرت مینمودند وچنانکه وزیرامور خارجه ایران در آن هنگام در مجلس شورای ملی اظهار داشتند نه‌آنقره نه اسلامبول نه ازمیر چنین استقبال و جشن و تظاهرات ملی را بخاطر نداشته ویقین است که این مودت درتاریخ روابط ملل شرق جاوید وپایدار خواهد بود.

یازدهم تیرماه با حضرت‌آتاترك وداع وباتشریفات لازمه واحترامات‌نظامی در چهاردهم همان ماه بسرحد ایران وارد شدند



ریاست هیئت وزراء

از آغاز سلطنت شاهنشاه پهلوی آقایان مفصلة الاسامی ذیل در تاریخهای مختلف ریاست هیئت وزراء را عهده‌دار بوده‌اند.

آقای محمدعلی فروغی — از آذر۱۳۰۴ تا خرداد ۱۳۰۵

آقای حسن مستوفی از بهمن ۱۳۰۵
« « (کابینهٔ جدید) « خرداد ۱۳۰۶
« مهدیقلی هدایت « فروردین۱۳۱۲
« « (کابینهٔ جدید) « شهریور۱۳۱۲
« محمدعلی فروغی « خرداد ۱۳۱۴
« « (کابینهٔ جدید) « آذر ۱۳۱۴
« محمودجم « کنون

الغاء القاب وعناوین

در سابق گذشته ازکلمات خان ، میرزا و غیره که مضاف یا مضاف الیه اسامی اشخاص بود بسیاری از افراد دارای القاب و مناصب وعناوین مخصوصی بودند ـ گذشته ازآنکه اکثر این افراد لیاقت داشتن لقب را نداشتند بسا اوقات آن لقب یاعنوان هم معنی معینی نداشت . از این روبدون جهت یك عده اشخاص دارای القاب پوچ وبیمعنی بوده وکار بجائی رسید که هر کس متوقع آن بود که در مکالمه ومکاتبه نام اورا باعناوین مخصوصی ببرند .!

در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۰۴ قانون الغاء القاب و مناصب مخصوص نظام و کشوری بتصویب مجلس رسید ـ بدیهی است القاب ومناصب نظام که برحسب قانون الغاء شده غیر از درجاتی است که افسران نظامی پس از ابرازلیاقت بدان نائل میگردند .

برای اینکه عناوین والقاب وتعارفات بی تناسب که موجب تضییع وقت وعبارت پردازی بیمعنی است از بین برود در ضمن نظامنامه‌ای که برای دستور تشریفات و آداب رسمی دولتی تهیه شده دستخط شاهنشاه مبنی برساده ومختصر کردن القاب و عناوین صادر گردید و فصل هفتم نظامنامهٔ مذکور مربوط بعناوین است وقدغن اکید گردید که ازآن تجاوز ننمایند .

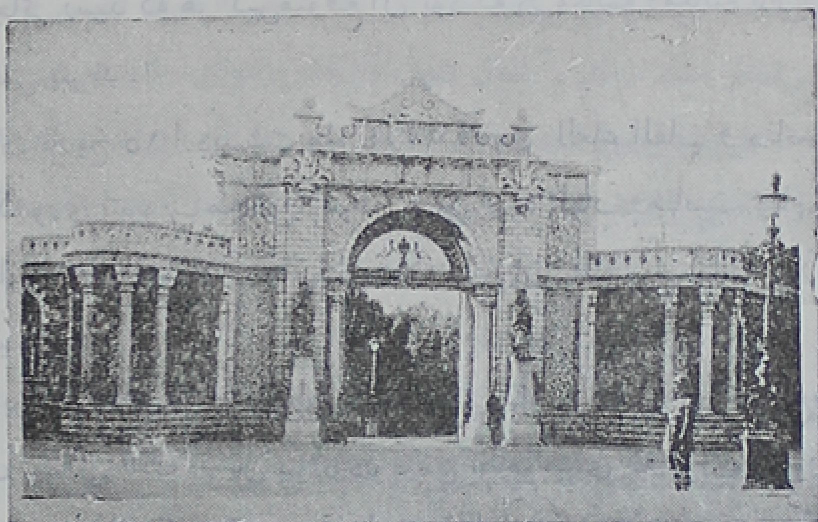
ماههای فارسی

قبل ازاوضاع کنونی دردوائر دولتی اسامی سالهای ترکی وبروج عربی استعمال میگشت مثلابرج ثورسنهٔ ایلان ئیل

(یعنی برج گاوسال مار) بهمین جهت درتاریخ یازدهم فروردین ۱۳۰٤ قانون تبدیل بروج بهماههای فارسی وضع گردید ـ مبدأتاریخ سال هجرت خاتم‌النبیین (ص) از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه است ـ آغازسال روزاول بهاروسال کماکان شمسی حقیقی باقی ماند ، طبق آن قانون ترتیب سال شماری ایغوری که درتقویم سابق معمول بوده منسوخ شد .

توحید اوزان و مقیاسها

درسابق اوزان و مقیاسهای ایالات و ولایات ایران مختلف بوده وحتی دربعضی‌نقاط وزنه‌های بلوکات واقعه‌دراطراف یك شهر با یکدیگر فرق داشته بقسمی که در مبادلات و معاملات میبایست اوزان مختلفه را منظور نظر داشت . ازطرف دیگر وزنه های قانونی موجود نبود و کسبه بمیل خود هرسنگی را میخواستند استعمال میکردند دولت وقت درصددبر آمد که باین هرج ومرج خاتمه‌دهد ـ بنابراین در دهم‌خرداد ۱۳۰٤ قانون اوزان ومقیاسها طبق اصول متری بتصویب مجلس رسید ولی اسامی



« سردر قصرشاهنشاهی »

اوزان ومقیاس بفارسی بوده مثلا یك گز مساوی بود بایك متر ویك پیمانه بایك لیترویك درم بایك گرم وقس علیهذا . چون اسامی فارسی بامراعات اصول متری تولید سوء تفاهم برای عموم مینمود در دی ماه ۱۳۱۱ قانون دیگری وضع شد و

اسامی بین‌المللی متر و کیلو وغیره معمول گردید .

نظامنامهٔ این قانون دراسفند همان سال منتشر گشت ووزنه‌های قانونی که قسمتی ازآن برنجی وقسمت دیگرچدن است ودارای علامت مخصوص دولتی‌است متدرجاً ازسنهٔ ۱۳۱۴ بین اصناف و کسبه توزیع گشت تاراه‌تقلب بسته شود ودیگر کسی نتواند سنگهای مختلف استعمال نماید .

ابنیه وعمارات

اصولا دراین عصرساختن عمارات عظیم وزیبا وتعمیر بناها نهایت مورد توجه است چنانکه کلیهٔ وزارتخانه‌ها وبانکها و مؤسسات و ادارات وبنا های با شکوهی برحسب احتیاجات خود ساخته و طرز معماریهای قدیم وجدیدرامراعات کرده‌اند گرچه بهترآن بود که شرح ابنیهٔ این عصرموضوع فصل جداگانه باشد ولی بجهاتی ازاختصاص فصل معینی برای این منظور خود داری گشت چه‌ابنیهٔ عظیم وزارت جنگ و وزارت طرق و شوارع ،



«تالار موزهٔ سلطنتی»

ایستگاه‌های راه‌آهن و پلهای عظیم فلزی و صدها ساختمان های دیگرو عمارات ادارات دولتی ومؤسسات عام‌المنفعه چه درپایتخت وچه درسایربلاد ایران بقدری زیاد است که جمع‌آوری اطلاعات راجع بطرزساختمان آنها مستلزم وقت بسیاری است وبا فرض اینکه مابتوانیم کلیهٔ‌آن معلومات را با زحمات زیاد بدست آورده

تقسیمات لازمه را از حیث طرز بنا بعمل آوریم صفحات این تألیف گنجایش این مطالب را نداردو بنابراین درضمن شرح اصلاحات درهریك ازرشته‌های امور کشوری اکتفا بنام بعضی ازابنیهٔ مهم ادارات یامؤسسات مربوطه گردید .

استحکام وحدت ملی

قطع است که نژاد وزبان وتاریخ چند هزارسالهٔ این کشور ساکنین آنرا با یکدیگر متحد ومتفق نموده واهالی کلیهٔ قطعات ایران بهرلهجه که تکلم کنند وبهراسم و رسم که خود رابخوانند خویشتن راایرانی دانسته همه دارای یك گونه آرزو وآمال ملی بوده ومیباشند . برای استحکام این اساس متین وبرای اینکه هیچگونه اختلافات طبقاتی بین ساکنین این مرزوبوم نباشد دراین عصرقدمهای بزرگی برداشته شده وازآنجمله است « وحدت شکل درالبسه » و براستی برای متحد نمودن اهالی و مربوط ساختن آنها بقسمی که درمعاشرت با یکدیگر درزحمت نباشند بهتر ازآن اقدامی ممکن نمیشد . کسانیکه ایران چند سال قبل را دیده‌اند بخوبی بخاطر دارند که درآن هنگام نه‌فقط دردهستانها لباس اهالی مختلف بوده بلکه درشهرها هم انواع کلاه‌های گوناگون ولباسهای رنگارنگ اهالی راازیکدیگر ممتازساخته بود وهرقسم کلاه ولباسی‌تشکیل طبقهٔ‌مخصوصی رامیداد، گرچه درباطن ایرانیان دارای یك گونه آرزوی ملی بودند ولی درظاهراین اشکال مختلف آنهارا ازهم دور ساخته بود بدینجهات در۶ دی ۱۳۰۷ قانون یکسان نمودن‌البسه ازمجلس گذشت وبرای این منظوراهالی جشنها گرفته لباس‌های مختلف راازخود دورساختند .

درسال ۱۳۱۴ قدم دیگری‌دراین‌راه‌برداشته شدواهالی ایران کلاه بین‌المللی را که مخصوص ملل متمدنه‌است برسر گذاشتندوازاین جهت نیزباسایرملل‌بزرگ عالم همرنگ گردیدند .

خاتمه

دولت وملت‌ایران درنتیجهٔ اقدامات شاهنشاه هرچه‌تمامتر مراحل ترقی وتعالی راطی نموده دربهبودی اوضاع مادی و معنوی کشور میکوشند . سالی نمیگذرد که اقدامات مهمی برفهرست اقدامات گذشته افزوده نشود . بـااینکه دراین کتاب نهایت کوشش بعمل آمد که اشارهٔ

مختصری بکلیهٔ اقدامات مهم بشود معذلك بواسطهٔ کثرت اقدامات مفید اجراء این منظور عملی نگردید واز ذکر مطالب مهمی مانند دریا نوردی ، خرید کشتی ، ایجاد کارخانهٔ هواپیمائی ، کارخانهٔ ذوب آهن و غیره صرف نظر شد واز خداوند متعال آرزوداریم توفیقی عنایت گردد تادرجلد دوم این کتاب بشرح آنهاووقایع بعدی بپردازیم هم اکنون که این سطورتحت طبع است قوانین مهمی راجع بتشکیلات جدید وزارت داخله وعمران وآبادی نقاط مختلف ایران تحت شوراست .

مطالب مهم دیگری که دراین تألیف اشاره نشده نهضت ادبی وعلمی این عصر وپیشرفت مطبوعات وجراید است ـ ازاین قسمت که مستلزم تحقیق عمیق وبدست آوردن شرح حال نویسندگان فاضل معاصر است بواسطهٔ ضیق وقت و کثرت گرفتاری نگارندهٔ این سطور صرف نظرشد .

دراین جلد فعلا بهمین اکتفامیشود که جراید ومجلات این عصردرروشن نمودن افکارعموم وهدایت اهالی باصول تمدن وآشنا ساختن خوانندگان باوضاع جهان خدمات گرانبهائی مینمایند .

ازطرف دیگر نویسندگان فاضل ما دراین مدت قلیل کتب بسیاری درمسائل علمی و ادبی ترجمه و تألیف نموده اند . شعراء عالیمقدار ما بواسطهٔ وزیدن نسیم روح افزای تجدد نغمهٔ دیگری آغاز کرده با اشعار جانبخش خود روح جدیدی در کالبدها میدمند .

خلاصه ایران وارد مرحلهٔ جدید گردیده ، دورهٔ عظمت وشکوه فرا رسیده علائم آیندهٔ بسیار درخشانی پدیدار است و بجاست که در خاتمهٔ این تألیف روی بهم میهنان خود اززن ومرد کرده بگوئیم :

بشکرانهٔ آنکه رستی ز بند — بقصد دعا دستها کن بلند

که اینعهد فرخنده پاینده باد — شه دادگر پهلوی زنده باد

فهرست مهمترین وقایع واصلاحات عصر حاضر

مهمترین وقایع واصلاحات	تاریخ هجری	
	شمسی	قمری
تولد اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی	٢٤ ـ اسفند ١٢٥٦	١٢٩٦
تولد والاحضرت شاهپور محمد رضا ولایتعهد	٤ ـ آبان ١٢٩٨	١٣٣٨
کودتا	٣ ـ اسفند ١٢٩٩	١٣٣٩
تفویض مقام وزارت جنگ	اردیبهشت ١٣٠٠	١٣٣٩
حصول امنیت در گیلان وفرار میرزا کوچك جنگلی	مهر ١٣٠٠	١٣٤٠
انتزاع ساوجبلاغ (مه‌آباد) ازید اشرار	آذر ١٣٠٠	١٣٤٠
عضویت ایران در جامعهٔ بین‌الملل ـ تصویب عهدنامه‌های مودت بین ایران وچین ـ وایران وشوروی ـ ایران وافغانستان	١٣٠٠	١٣٤٠
تصرف چهریق وفرار سمیتقو	مرداد ١٣٠١	١٣٤٠
تفویض مقام ریاست وزراء به منجی ایران	آبان ١٣٠٢	١٣٤٢
تنفر ملت از سلطنت قاجاریه ودرخواست تغییر وضع (رژیم)	اسفند ١٣٠٢	١٣٤٢
تفویض ریاست کل قوای دفاعیه وتأمینیه	بهمن ١٣٠٣	١٣٤٣
نصب دستگاه تلگراف بی‌سیم امواج بلند	١٣٠٣	١٣٤٣
دستگیرشدن خزعل	اردیبهشت ١٣٠٤	١٣٤٣
تصویب قانون نظام‌وظیفه	خرداد ١٣٠٤	١٣٤٣
انقراض سلطنت‌قاجاریه وتفویض حکومت موقتی به رضاخان سردار سپه	٩ ـ آبان ١٣٠٤	١٣٤٦
افتتاح مجلس مؤسسان	٥ ـ آذر ١٣٠٤	١٣٤٤
پیدایش سلطنت شاهنشاه پهلوی	٢١ ـ آذر ١٣٠٤	١٣٤٤
تاجگذاری شاهنشاه	٤ ـ اردیبهشت ١٣٠٥	١٣٤٤
آغاز اصلاح عدلیهٔ مرکز وولایات	اسفند ١٣٠٥	١٣٤٥
اجازهٔ ساختمان راه‌آهن بین بندرشاه وبندر شاپور	اسفند ١٣٠٥	١٣٤٥
اعلام الغاء کاپیتولاسیون	اردیبهشت ١٣٠٦	١٣٤٥
تحویل‌گرفتن پرت پهلوی	١٣٠٦	١٣٤٥
قرارداد شیلات	١٣٠٦	١٣٤٦
قانون تعرفهٔ گمرکی	اردیبهشت ١٣٠٧	١٣٤٦
قانون راجع باعزام محصل از طرف وزارت معارف بخارجه	خرداد ١٣٠٧	١٣٤٧
افتتاح بانك ملی (در اردیبهشت ١٣٠٦ اجازهٔ تأسیس آن داده شد)	شهریور ١٣٠٧	١٣٤٧
افتتاح راه خرم‌آباد بدزفول	آبان ١٣٠٧	١٣٤٧

مهمترین وقایع واصلاحات	تاریخ هجری		
	شمسی		قمری
تصویب قانون متحدالشکل نمودن البسه	دی	۱۳۰۷	۱۳۴۷
دستگیری دوست محمد بلوچ		۱۳۰۷	۱۳۴۷
مشارکت ایران در عهدنامهٔ تحریم جنگ (بریاندکلوک)	فروردین	۱۳۰۸	۱۳۴۷
شناختن دولت عراق	اردیبهشت	۱۳۰۸	۱۳۴۷
شناختن دولت نجد وحجازوورود هیئت اعزامی آن دولت بطهران	مرداد	۱۳۰۸	۱۳۴۸
شناختن دولت عراق	آبان	۱۳۰۸	۱۳۴۸
تشکیل وزارت راه وشوارع ووزارت اقتصاد ملی		۱۳۰۸	۱۳۴۸
الغاء امتیاز طبع اسکناس (اجازهٔ مبادلهٔ ضمیمهٔ امتیازنامهٔ بانک شاهنشاهی)	خرداد	۱۳۰۹	۱۳۴۹
افتتاح دستگاه تلگراف بی سیم امواج کوتاه		۱۳۰۹	۱۳۴۹
قانون حفظ آثار ملی	آبان	۱۳۰۹	۱۳۴۹
واگذاری انحصار تجارت خارجی بدولت	اسفند	۱۳۰۹	۱۳۴۹
تحویل خطوط تلگرافی هند واروپا بدولت ایران		۱۳۰۹	۱۳۴۹
افتتاح پل سفیدرود بین رشت ولاهیجان	اردیبهشت	۱۳۱۰	۱۳۵۰
عزیمت والاحضرت همایون ولایت عهد عظمی برای تکمیل تحصیلات باروپا	شهریور	۱۳۱۰	۱۳۵۰
تقسیم وزارت اقتصاد ملی بسه ادارهٔ تجارت ـ فلاحت و صناعت		۱۳۱۰	۱۳۵۰
افتتاح کارخانهٔ قندسازی کهریزک ونخ ریسی شاهی		۱۳۱۰	۱۳۵۰
ورود ملک فیصل پادشاه عراق بایران	اردیبهشت	۱۳۱۱	۱۳۵۱
مبادلهٔ قرارداد تعیین خط سرحدی ایران وترکیه ومبادلهٔ قرارداد انحلال ادارهٔ هند واروپا درایران		۱۳۱۱	۱۳۵۱
ورود رسمی امیرفیصل ولیعهد حجاز بایران	تیر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
اجازهٔ الحاق دولت بقرارداد بین المللی وامداد تعاون مالی ـ تحدید ادویهٔ مخدره	تیر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
رسیدن کشتیهای جنگی خریداری دولت ایران ببندرعباس	آبان	۱۳۱۱	۱۳۵۱
الغاء امتیاز نفت جنوب (امتیازدارسی)	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
افتتاح کارخانهٔ قندسازی کرج	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
تأسیس چای سازی در لاهیجان	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
تصویب قرارداد جدید نفت جنوب	خرداد	۱۳۱۲	۱۳۵۲
افتتاح بانک فلاحتی (اجازه تأسیس در ۱۳۰۹ و خرداد ۱۳۱۲ داده شد)	تیر	۱۳۱۲	۱۳۵۲
تأسیس کارخانهٔ سیمان سازی ـ کرازت ـ گودرن واشباع چوب		۱۳۱۲	۱۳۵۲

مهمترین وقایع واصلاحات	تاریخ هجری	
	شمسی	قمری
افتتاح راه چالوس	آذر ۱۳۱۲	۱۳۵۲
اجازهٔ تأسیس دانشسراهای مقدماتی وعالی	اسفند ۱۳۱۲	۱۳۵۲
اجازهٔ تأسیس دانشگاه	خرداد ۱۳۱۳	۱۳۵۳
مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاه بترکیه	خرداد ۱۳۱۳	۱۳۵۳
مراجعت موکب ملوکانه ازترکیه	تیر ۱۳۱۳	۱۳۵۳
اقدامات لازمه جهت ساختمان سیل‌بند شهر تبریز	شهریور ۱۳۱۳	۱۳۵۳
تأسیس کارخانهٔ قندسازی شاهی وورامین	مهروآبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
جشن هزارمین سال فردوسی	مهر ۱۳۱۳	۱۳۵۳
ورود ولیعهد سوئد بایران	آبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
افتتاح نمایشگاه دائمی‌کالای ایران	آبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
اجازهٔ الحاق ایران بقرارداد بین‌المللی اتوموبیل‌رانی ـ فیلمهای تربیتی	دی ۱۳۱۳	۱۳۵۳
تأسیس کارخانهٔ حریر بافی درچالوس	دی ۱۳۱۳	۱۲۵۳
تشکیل اولین جلسهٔ فرهنگستان	خرداد ۱۳۱۳	۱۳۵٤
استقبال ملت ازکلاه بین‌المللی	خرداد ۱۳۱٤	۱۳۵٤
تحدید حدود ایران وافغانستان	مهر ۱۳۱٤	۱۳۵٤
تأسیس کارخانهٔ قند سازی مرودشت وشاه‌آباد	مهر ۱۳۱٤	۱۳۵٤
آغاز نهضت عظیم بانوان	۷ دی ۱۳۱٤	۱۳۵٤
تأسیس کارخانهٔ چیت‌سازی در اشرف	۱۷ دی ۱۳۱٥	۱۳۵٤
مراجعت والاحضرت همایون ولایتعهد از اروپا	اردیبهشت ۱۳۱٥	۱۳۵٥
واگذاردن امتیاز استخراج نفت قسمتی ازشرق وشمال شرق بشرکت عمومی دولاوار ـ امتیاز لوله‌کشی	دی ۱۳۱٥	۱۳۵٥
تأسیس کارخانه‌های قندسازی آبکوه (خراسان) و میاندوآب (آذربایجان)	۱۳۱٥	۱۳۵٥
ختم عملیات ساختمان خط‌آهن شمال وافتتاح آن	بهمن ۱۳۱٥	۱۳۵٥
رفع اختلافات سرحدی ایران وعراق	۱۳۱٦	۱۳۵٦
پیمان سعدآباد	تیر ۱۳۱٦	۱۳۵٦
تبدیل ادارات صناعت و تجارت بدووزارتخانه	مهر ۱۳۱٦	۱۳۵٦

